

ایران در عصر پهلوی

جلد سوم

بازیگران سیاسی

از بدو مشروطیت تا سال ۱۳۵۷

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی امیرالمؤمنین



مظفرالدین شاه



محمدعلیشاه

مظفرالدین شاه قاجار با اعطای مشروطیت نام نیکی از خود در تاریخ
بیا دگار نهاد. (عدل مظفر) که در بالای در ورودی مجلس شورای ملی
نصب گردیده برای تقدیر از او بود.
محمدعلی شاه قاجار برای (توپ بستن) مجلس استخاره کرد و وقتی خوب
آمد دستور داد مجلس را به توپ بستن و نام ننگینی از خود بجای نهاد.

(فرار بزرگ)

یا
مهاجرت سه میلیون ایرانی

جلد دوازدهم (ایران در عصر پهلوی) به فرار ایرانیان از سرزمین
آب و آبی خود اختصاص یافته و مقدار زیادی مطلب گردآوری شده
است ولی چون نگارنده از قسمت مهمی از نحوه فرارها و اینکه چگونه
هموطنان عزیز و گرامی ما خانه و زندگی و همه چیز خود را رها کرده بخارج
از کشور گریخته و در گوشه ای از این جهان پهناور پناه گرفته اند دقیقاً
آگاه نیستم، از همه کسانی که بهر صورت و بهر دلیل از ایران خارج
گردیده اند خواهش میکنم چگونگی خروج خود را از کشور مرقوم و ارسال
دارند تا بموقع منتشر گردد.

برای اصالت موضوع بهتر است این مطالب با نام خود اخاص به
چاپ برسد ولی اگر بعضی افراد مایل باشند که موضوع فرار آنها بصورت
دیگر انتشار یابد، چگونگی آن را یادآور شوند مسلماً طبق نظر آنها
عمل خواهد شد.

منظور این است که همه بدانند این دو یا سه میلیون ایرانی پاک نژاد
چرا و چگونه کشور و موطن خود را ترک گفته اند تا این اسناد (بزرگترین
فرار تاریخی عصر حاضر) بصورت مدونی در آید و نسل آینده و جها نیان از
آن بخوبی اطلاع حاصل کنند.

برای خرید کتاب با ارسال وجه و حواله بانکی و فرستادن مطالب و
عکسها به نشانی زیر مراجعه فرمایند.

Book Press - 4, Maclise Road, London W14 OPR
بها هر جلد در انگلستان ۱۰ پوند





رضاشاه د رجزیره موريس

• فرید ون جم — نغراول سمت چپ میگوید: رضا نناه د رجزیره موريس خیلی رنج میکشید

ایران در عصر پهلوی

جلد سوم

بازیگران سیاسی

از بدو مشروطیت تا سال ۱۳۵۷

نوشته و تحقیق

دکتر محطفر المیرا

ما زنده‌ا ز آنیم که آ رام نداریم
موجیم که آ سودگی ما عدم ماست

تاریخ مدون ایران نشان می‌دهد که کشور با ستا فسی ما با سوابق
درخشان خود سهم بزرگی در پیشرفت تمدن بشر داشته است .
مورخین بزرگ دنیا چون (هردوت) و (گزنفون) نوشته‌اند که
این ملت همیشه زنده و پابدار خواهد ماند . هردوت مینویسد " من از
مطالبی که پارسیان هوشمند تألیف کرده و وقایع را بدون اغراق تنظیم
نموده‌اند استفاده‌ام کرده‌ام ."
حال وظیفه ما ایرانیان است که حقایق را بتاریخ بسپاریم
تا مورخین بتوانند با بی نظری تاریخ معاصر ایران را تهیه کرده در
دسترس آیندگان بگذارند .

با زیگران سیاسی از بدو مشروطیت تا بحران ۱۳۵۷
جلد سوم : ایران در عصر پهلوی
تاریخ انتشار : سال ۱۳۶۸ شمسی - ۱۹۸۹ میلادی
لندن - چاپخانه پکا
حقوق قانونی محفوظ است

سرگذشت آدمی دانستنی است داستانی تلخ ، اما خواندنی است
ماجرائی حیرت انگیز و شگفت با یاد آنرا خواند و پند از آن گرفت
" علی کمالوند "

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	پیش‌گفتار
۱ تا ۲	دونا مه‌زاستا دجمال‌زاده
۳ تا ۵	۱- نخست وزیران دوران مشروطیت
۶ تا ۱۶	۲- سرنوشت نخست وزیران ایران
۱۷ تا ۱۹	۳- نکاتی درباره نخست وزیران ایران
۲۰ تا ۲۶	۴- نخست وزیران شاعر
۲۷ تا ۳۲	۵- ترور اولین نخست وزیر در میدان بهارستان
۳۳ تا ۳۴	۶- نیک‌نام‌ترین نخست وزیر دوران مشروطیت
۳۵ تا ۳۷	۷- نخست وزیر خوش‌نام و مجنون
۳۸ تا ۳۹	۸- نخست وزیر متحصن در سفارتخانه‌ها
۴۰ تا ۴۶	۹- نخست وزیر زمان کودتای ۱۲۹۹
۴۷ تا ۵۷	۱۰- تشکیل دولت مهاجرت در کرمانشاه
۵۸ تا ۶۲	۱۱- فتوئدال بزرگی که محمدعلیشاه را ساقط کرد
۶۳ تا ۶۴	۱۲- نقش دوباره در در تاریخ ایران
۶۵ تا ۷۰	۱۳- همه‌جا در کنار محمدعلیشاه
۷۱ تا ۷۳	۱۴- مخبر السلطنه و خاطرات و خطرات
۷۴ تا ۷۵	۱۵- همه‌جا در کنار رضا شاه
	۱۶- داماد دکتر مصدق و نخست وزیر رضا شاه

- ۱۷- صدرا عظمی که ملقب به پرنس شده بود ۷۶
- ۱۸- نخست وزیر میزبان روز ولت و استالین و چرچیل ۷۷ تا ۸۲
- ۱۹- طبیب مظفرالدین شاه و نخست وزیر محمدرضا شاه ۸۳
- ۲۰- نخست وزیری سادوهزاران داستان و لطیفه ۸۴ تا ۹۲
- ۲۱- دیپلمات و رزیده و نخست وزیر ضعیف ۹۳ تا ۹۸
- ۲۲- مستنطق باغشاه برکری نخست وزیری ۹۹ تا ۱۰۱
- ۲۳- اولین مهندسی که نخست وزیر شد ۱۰۲ تا ۱۰۸
- ۲۴- نخست وزیران آخرین سالهای سلطنت محمدرضا شاه پهلوی ... ۱۰۹ تا ۱۱۶
- ۲۵- کفیل نخست وزیر و ناهای نخست وزیری ۱۱۷ تا ۱۲۰
- ۲۶- جانشین مصدق و پیشنهادهای نخست وزیری ۱۲۱ تا ۱۳۰
- ۲۷- دکتر صدیقی و پیشنهادهای او ۱۳۱ تا ۱۳۲
- ۲۸- کارگاه آهنگری یا نخست وزیری ۱۳۳ تا ۱۳۹
- ۲۹- انس و الفت با خانه ملت ۱۴۱ تا ۱۴۲
- ۳۰- مجلس شورای ملی و ۲۴ دوره تقنینیه ۱۴۳ تا ۱۴۵
- ۳۱- مرور کوتاهی بر مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی ۱۴۶ تا ۱۵۲
- ۳۲- تشکیل نخستین مجلس در ایران ۱۵۳ تا ۱۶۱
- ۳۳- بهارستان و ساختمان مجلس شورای ملی ۱۶۲ تا ۱۶۹
- ۳۴- محمدعلی شاه چگونه مجلس را به توپ بست؟ ۱۷۰ تا ۱۹۰
- ۳۵- مجلس (شورای مملکتی) ۱۹۱ تا ۱۹۶
- ۳۶- خلع محمدعلی شاه از سلطنت ۱۹۷ تا ۲۰۸
- ۳۷- سردار اسعد بختیاری فاتح تهران ۲۰۹ تا ۲۱۱
- ۳۸- شیخ فضل الله نوری برچوبه دار (بعنوان مفسد فی الارض) .. ۲۱۲ تا ۲۲۷
- ۳۹- مجلس شورای ملی از بدو تا ختم ۲۲۸ تا ۲۴۳
- ۴۰- سوابق تاریخی باغ بهارستان ۲۴۴ تا ۲۴۹
- ۴۱- طرز انتخاب نمایندگان در دوره مشروطیت ۲۵۰ تا ۲۵۹
- ۴۲- گفتگوهای جالبی که در مجلس شد ۲۶۰ تا ۲۹۲

- ۴۳- روسای مجلس در ۲۴ دوره قانون گذاری ۳۹۳
- ۴۴- ترور نخستین رئیس مجلس ایران ۲۹۴ تا ۲۹۸
- ۴۵- احتشام السلطنه و نظام پارلمانی ایران ۲۹۹ تا ۳۰۵
- ۴۶- رئیس (ممتاز) و بی آزار ۳۰۶ تا ۳۰۷
- ۴۷- موتمن الملک یا مقتدرترین رئیس مجلس ۳۰۸ تا ۳۱۱
- ۴۸- جانشین موتمن الملک در پنجه عدالت ۳۱۲ تا ۳۱۳
- ۴۹- رئیس مجلسی که اعتبارنامه اش رد شد ۳۱۴ تا ۳۱۶
- ۵۰- حسن تفاهم رئیس مجلس با رضا شاه ۳۱۷ تا ۳۱۸
- ۵۱- مدیر روزنامه مجلس برکرسی ریاست ۳۱۹ تا ۳۲۱
- ۵۲- سردار مقتدر برصندلی ریاست ۳۲۲ تا ۳۲۶
- ۵۳- دو روحانی که بریاست مجلس انتخاب شدند ۳۲۷ تا ۳۳۰
- ۵۴- رئیس مجلسی که هرگز ازدواج نکرد ۳۳۱ تا ۳۳۲
- ۵۵- رئیس دانشکده فنی برکرسی ریاست ۳۳۳ تا ۳۳۹
- ۵۶- پزشکی که رئیس مجلس شد ۳۴۱ تا ۳۴۳
- ۵۷- بهارستان و وقایع مهم تاریخی ۳۴۴ تا ۳۷۲
- ۵۸- تفسیرهای قانون اساسی در مجلس شورایی ملی ۳۷۴ تا ۳۷۷
- ۵۹- مجلس سنا و سرگذشت سنا تورها ۳۷۸ تا ۴۲۲
- ۶۰- روسای مجلس سنا ۴۲۳ تا ۴۲۵
- ۶۱- تشکیل سه مجلس موسسان در ایران ۴۲۶ تا ۴۶۹
- ۶۲- نخستین کنگره در تاریخ مشروطیت ۴۷۰ تا ۴۷۲
- ۶۳- مجلس موسسان و نیابت سلطنت شهبانوی ۴۷۳ تا ۴۷۸
- ۶۴- نایب السلطنه در ایران ۴۷۹ تا ۴۸۴
- ۶۵- جلسات مشترک مجلسین ۴۸۵ تا ۴۹۵
- ۶۶- پارلمان ایران و بین المجالس ۴۹۶ تا ۴۹۸
- ۶۷- ضمیمه کتاب ۴۹۹ تا ۵۲۴
- ۶۸- منابع و مأخذ ۵۲۵ تا ۵۲۷

پیش‌گفتار

همی خواهم از کردگار جهان شنا سنده آشکار و نهان
که باشد ز هر بد نگهدارتان همه نیک‌نامی بودی ارتان
*
"فردوسی"

بالطف و عنایت خداوند بزرگ و با کمک دوستان گرامی و یاری خوانندگان وفادار و پشتیبانی همکاران مطبوعاتی توفیق یافتم در ایام دوری از وطن با مشکلات فراوان طبع و انتشار، سومین جلد کتاب (ایران در عصر پهلوی) را منتشر سازم.

با صراحت می‌گویم اگر همکاری صادقانه دوستان صمیمی نبوده هرگز نمی‌توانستم بسرعت این کتابها را یکی پس از دیگری منتشر سازم ولی تشویق دوستان پژوهشگر و کسانی که خیلی زیاد ترازنگارنده با کتاب و نشریات و مطبوعات و رسانه‌های گروهی سروکار دارند موجب شد که در کوتاه مدت سومین جلد هم منتشر شود.

آنها نیکه مشوق هستند می‌گویند (اثر خوبی است) و برای ایرانی‌های دور از وطن تجدید خاطره است و آشنائی بیشتر با کسانی است که در سه ربع قرن اخیر در کشور ما صاحب مقاماتی بوده‌اند و سرنوشت عبرت انگیز بعضی از آنها به همه درس زندگی می‌آموزد.

(الف)

عده‌ای از علاقمندان خواستار (چاپ بهتر) می‌باشند و میگویند چون بطور مسلم این کتابها مورد مراجعه افراد مختلف بوده و دست به دست می‌گردد بهتر است دارای جلدی بهتر و محکمتر و کاغذی اعلا تر باشد و اندازه جلد‌های مختلف نیز برابر باشد. با تائید نظرشان که از هر حیث با ید مورد توجه قرار گیرد ولی با مذاکره با اهل فن و بررسی قیمت‌ها ترجیح داده شد که به همین شکل و اندازه جلد دوم کتابها انتشار یابد زیرا اگر آن نکات مورد نظر عملی شود سرعت هزینه چاپ بالا می‌رود و مدت انتشار هم طولانی تر خواهد شد که در چنین شرایطی مصلحت نیست. نه می‌توان قیمت را با لایبرد که تحمیلی بخوانندگان بشود و نه برای نگارنده مقدور است بیش از مبلغی که فعلا برای هر جلد می‌پردازم پرداختی بکنم زیرا بهر صورت مصمم هستم این ۱۲ جلد را یکی بعد از دیگری منتشر سازم. به همین علت صلاح چنین دیده شد همین رویه و همین قیمت ادا می‌یابد مگر اینکه راه حلی پیدا شود یا تیراژ فعلی بالاتر برود که بتوان این نظریات را بتدریج عملی ساخت. در وضع فعلی بهای هر جلد ۱۰ پوندا زهر حیث مناسب است و با هزینه‌های فراوانی که به چاپ و انتشار و توزیع تعلق می‌گیرد، متاسفانه بهای کمتر مقدور نیست و اگر میسر بود شخصا نیز ترجیح می‌دادم چون علاقمند هستم که مطالب تنظیمی بدست کسانی که مایل به مطالعه و بررسی آن هستند برسد مخصوصا "جوانان و دانشجویانی که یادآور شده‌اند با تمام علاقه‌ای که دارند خرید کتاب برایشان مقدور نیست. برای آنها نیز تعدادی کتاب در دسترس دانشگاهها و کتابخانه‌ها گذاشته‌ام تا به سهولت بتوانند برای مطالعه مراجعه کنند.

خیلی از خوانندگان روش (بیطرفی) را در انتشار مطالب ستوده‌اند و خواستار رقضات عادلانه در هر موردی شده‌اند. گروهی تلفنا یادآور گردیده‌اند بهتر است در هر موردی نیز نظر نگارنده بیان شود و به اصطلاح درباره شخصیت‌ها در آخر هر قسمت داورى بشود. شخصا ترجیح میدهم که حتی المقدور در مواردی که هیچگونه اطلاعی ندارم نظری

(ب)

نهم، چون دور از انصاف است که وقتی به موضوعی آشنائی کامل و دقیق ندارم خود را وارد معرکه نموده با ظواهر نظر بپردازم و آنهم در باره وقایعی که در گذشته از آن بی خبر بوده‌ام ولی بدیهی است که وقتی از موضوعی آگاه باشم و مطالب موثقی از افراد قابل اعتمادی شنیده‌ام و آنرا بررسی کرده باشم با کمال صراحت و صداقت اظهار نظر خواهم کرد و حقیقت را آنچنان که هست صریح و روشن بیان خواهم داشت ولی در هیچ موردی از جاده انصاف خارج نخواهم شد زیرا معتقدم که همیشه حرمت حریم مقدس قلم را رعایت کرده و بقول ادیب برومند:

قلم همیشه بود پاسدار استقلال سخن همیشه بود خواستار آزادی
بعضی از دوستان که نام بستگان در جلدهای اول و دوم برده
شده گله منده هستند که نباید این نامها برده میشد. به آنها یادآور شده‌ام
که با افراد نامبرده هیچگونه نظر مخالفی نداشته‌ام که خدای نکرده
بخواهم به آنها نیشی زده باشم ولی مسائل مهم تاریخی را که بخاطر
دوستی‌ها و بستگی‌ها و مناسبات دوستانه نمی‌توان در پرده استتار
قرار داد یا به بوته‌نسیان سپرد. تاریخ و اسناد تاریخی خود بهترین
گواه است و چهره همگان را آنطوریکه هست نشان می‌دهد. تاریخ حکم
آینه را دارد. زشت و زیبا را به صورت واقعی منعکس می‌سازد در آنصورت
با یادگفت خود شکن آئینه شکستن خطاست.

اما گروهی از خوانندگان درباره بعضی از نقل قولها معتقدند که
در آن اشتباهاتی وجود دارد. البته این احتمال هست اگر بستگان
آنها مطالب را با صحت یادآور شوند در جلدهای بعدی اصلاح خواهد شد.
هیچگونه تعصبی نیست که اصرا را شود نقل قولها حتماً صحیح است. زیرا
بهر حال نویسندگان و گویندگان هم بشر هستند و تحت تاثیر جریانات
روز، ممکن است مطالبی را گفته یا نوشته باشند که صحت نداشته باشد.
بشر مرتکب اشتباهات زیادی میشود و این امر به خاطر است همسرایست
می‌کند ولی سعی نگارنده این است که حقایق به تاریخ سپرده شود و

همه با یدبکوشیم شرافتمندان را در دسترس مورخین بگذاریم .

مشکلی که تا کنون موفق بحل آن نشده ام ارسال کتاب به نقاط مختلف است که هموطنان عزیز ما در اطراف و اکناف جهان بصری برند از قبیل استرالیا و کانادا و آفریقا و ژاپن و آمریکا . . . زیرا با هزینه گزاف پست و نبودن کتابخانه برای مطالعه فارسی زبانان درهمه جا و همچنین کمبود موسسات فروش کتاب فارسی ، خیلی از علاقمندان کتاب بدستان نمی رسد . گرچه چند کتاب فروشی معتبر قبول کرده اند که توزیع کتاب را درهمه جا بعهده بگیرند ولی نامه ها و تلفنهای زیادی دارم که خیلی ها میگویند کتاب در دسترس آنها نیست . البته در کتاب آدرس برای فروش وجود دارد و کسانی که از این طریق اقدام کرده اند سرعت برایشان کتاب فرستاده شده و مسلماً بتدریج ترتیبی داده خواهد شد که افراد علاقمند بتوانند به سهولت کتاب را دریافت دارند .

در اینجا وظیفه دارم از دوستان بزرگواری تشکر کنم که شخصاً تعدادی کتاب را خریده و بدورترین نقاط جهان برای افراد مورد علاقه خود فرستاده و یا درسفرهای خود و بستگان خویش با هواپیما کتاب را برده و به علاقمندان رسانیده اند که از این راه به نشر کتاب کمک زیادی شده و برای جلد های بعدی علاقمندانی را آماده ساخته اند که بطور مستقیم خواستار کتاب شده اند .

از رسانه های گروهی (رادیو - تلویزیون - مطبوعات خارج از کشور) بی نهایت سپاسگذار هستم که به شناسائی کتاب کمک فراوان کرده اند و علاقمندان را از انتشار چنین کتابی آگاه ساخته اند به همین جهت از جلد اول کتاب حدود نود درصد بدست خوانندگان رسیده و تصور نگارنده این است که بزودی نایاب خواهد شد و حال و حوصله ای هم برای چاپ مجدد نیست و اگر نیرو و توانائی وجود داشته باشد صرف انتشار جلد های بعدی خواهد شد ولی اگر ناشری قدم بمیدان بگذارد و از زحمت تجدید چاپ و توزیع و فروش و ارسال کتاب مراراً احت کند

بسیار سپاسگزار می‌گردم و از هرگونه کمک برای تجدید چاپ استقبال خواهم کرد و به ناشرینی هم که از آمریکا پیشنهادهای ندیده چاپ کتاب با شرایطی مبادرت ورزند در وقت مناسب مراجعه خواهند شد.

در باره جلد سوم لازم بنظر رسید از کسانی که به مشروطیت و آزادی و دمکراسی در ایران خدمت کرده و حتی جان خود را در این راه از دست داده‌اند و یا کسانی که بدشمنی با مشروطیت پرداخته و همچنین زندگی نخست وزیران و روسای مجلسین و وقایعی که در دوران مشروطیت روی داده‌اشارتی بشود. بهمین جهت ملاحظه میفرمائید بطور مختصر به وقایع آن ایام پرداخته‌ام چون گروهی از دولت‌مردان عصر پهلوی از بازیگران دوران مشروطیت بوده‌اند و بدون اشاره به سوابق آنها نمی‌شود مطالب بعدی را منتشر ساخت و ضرورت داشت از بیوگرافی و زندگی آنها هم آگاه باشیم.

راجع بوضع پارلمان و مجلسین ایران تا کنون کمتر کتابی به رشته تحریر درآمده و یا لااقل نگارنده نتوانسته‌ام به آن دسترسی پیدا کنم ولی در جلد سوم حتی المقدور بوقایع مهم پارلمانی با اطلاعات و نشریاتی که در دسترس هست پرداخته‌ام و قسمتی نیز از خاطراتی است که خود در ارتباط با پارلمان در اختیار داشتم.

وقتی در این جلد بخدمات ارزنده نخست وزیرانی از قبیل مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله - ذکاءالملک فروغی - دکتر مصدق، قوام‌الملطنه اشاره میشود، دلیل بظرف‌نداری از آنها نیست، همچنین اگر نخست وزیرانی از قبیل عین‌الدوله - وثوق‌الدوله، سعیدالدوله - علی‌سهیلی - عبدالحسین هژیر - منصورالملک و دیگران مورد انتقاد قرار می‌گیرند قصد خاصی بعنوان مخالفت در بین نمی‌باشد، زندگانی و کارنامه‌ها عمال هر یک از آنها نمایانگروضع آنهاست زیرا (بدونیک هرگز نماندند).

در باره بعضی از نخست وزیران در جلد سوم بطور مختصر اشاره شده و تفصیل بجلدهای بعدی موکول گردیده است زیرا جریانات و وقایعی

که در زمان نخست وزیری قوام السلطنه - فروغی - دکتر مصدق ،
رزم آرا - سپهدزاهدی - دکتر منوچهر اقبال - مهندس شریف امامی
امیر عباس هویدا - ارتشبدان زهاری - دکتر شاپور بختیار روی داده
حتی انتشار خلاصه آن هم در این جلد مقدور نبود که انشا الله به موقع
از آن مطلع خواهید شد .

برخی از خوانندگان گرامی نوشته اند که اسنادی در اختیار دارند
که تا کنون در هیچ کجا منتشر نشده و فعلا "هم صلاح نمیدانند متن آنرا
منتشر سازند فقط می خواهند بصورت مقاله و با اشاره به اسناد مطالب
خود را انتشار بدهند . با تشکر فراوان به آنها یادآور شده ام که اشاره
به سند وقتی اطمینان بخش است که اصل سند و شماره و تاریخ و حتی
متن آن در دسترس گذارده شود . در غیر این صورت ایجا دشبیه می کنند و
اشخاصی که دچار سوء ظن هستند تصور میکنند چنین اسنادی وجود ندارد ،
بدیهی است تا اصل سند مورد بررسی دقیق قرار نگیرد انتشار آن دور
از احتیاط خواهد بود و نمی توان گفت سندی در اختیار دارم که مصلحت
نیست منتشر شود . پس چنین سندی بهتر است مورد استناد قرار نگیرد
و هر وقت مصلحت شد منتشر گردد .

بهر صورت با زهم وطنان تقاضا می کنم خاطرات خود را به تاریخ
ایران بسپارند و از این فرصتی که پیش آمده تاریخ ایران را غنی سازند .
خوشبختانه ما اکنون در محیطی هستیم که از هرگونه آزادی برخورداریم .
هیچگونه سانسوری نوشته ها و گفته های ما را تهدید نمی کند .
بقول فرخی یزدی :

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی که روح بخش جهان است نام آزادی
به پیش اهل جهان محترم بود آنکس که داشت از دل و جان احترام آزادی
وجود این آزادی است که به همه ما میدان می دهد . . . می توانیم
حرف بزنیم . . . می توانیم بنویسیم . . . می توانیم انتقاد کنیم . . .
ملت ما شایسته بهره برداری از هرگونه آزادی هست و ملت ماحق دارد
و میتواند از حریت و آزادی خود دفاع کند . ملت ما به هیچ قدرت و مقامی

اجازه نمی دهد که به حریم آزادی او تجاوز شود. باید قدر آزادی را بدانیم. این آزادی است که به ما حیات می بخشد. ما را زنده نگه می دارد. ما را به آرمانهای بزرگی که ملت ما آرزو دارد، خواهد رسانید. پس حال موقع آن رسیده که همه ما کتاب عمر را ورق بزنیم. زشت و زیبا را بررسی کنیم. خوب و بد را بگوئیم. خدمات و لغزشها را بی پرده بیان کنیم. همه گناهان را به گردن این و آن نیندازیم. از خود هم بگوئیم و از دیگران هم بگوئیم، تا ملت ایران بتواند با انصاف و مروت داورى کند. چنانکه ابراهیم صهبا می گوید:

دیشب ورق زدیم به ندامت کتاب عمر

کردم نظریه حاصل صورت حساب عمر

اگر اشتباهی کرده ایم بگوئیم و اگر حرف حسابی داریم بیان کنیم. چنانکه از قدیم گفته اند:

گرفت دامن تاریخ را کتاب حساب

که در برابر حرف حساب، نیست جواب

گذشته هرملتی را هگشای آینده است. هر چه شده صاف و پیوسته کننده بگوئیم. رک و راست با ملت درددل کنیم. چرا ملت ما با آن سابقه درخشان تاریخی و با آن فرهنگ غنی و داشتن آن همه عالم و داندانان و محقق و تحصیل کرده و جهان دیده دچا چنین سرنوشتی شده است؟ ما استحقاق چنین وضعی را نداشته ایم. مسلمانان لغزشها و اشتباهات چنین وضعی را موجب شده است. هر کس بندر کارش و مسئولیتش ... بقول پروین اعتصامی:

ما سبکباریم و از لغزیدن ما، چاره نیست

عاقلان با آن گران سنگی چرا لغزیده اند

هر ایرانی در هر کجای جهان که هست خانه اش ایران است. بهایران می نگرد. بهایران می اندیشد. بسرزمین خود عشق می ورزد. عشق به وطن در ایرانی با شیران درون شد و با جان بدر رود. ... امروز میلیونها ایرانی که در خارج از کشور بسر می برند همصدا با دکتر

عزت الله هما یونفرچنین می گویند :

مادرم ایسران، تویکتا گوهری کی توان قدر توگوهر را شمرد
خون برایت ریزم از دیده، وطن که چنین گشتی نحیف و زار و خُرد
ایرانیان حتی آنها ئیکه در خارج از وطن هم وضع ممتازی دارند باز
همیشه بیا دایران هستند و می خواهند بسرعت به سرزمین آباء و اجدادی
خود بازگردند. چه خوب بود که درهای این کشور با ستانی و این سرزمین
اهورائی بروی همه ساکنین اصلی اش باز بود و هرا ایرانی می توانست
بی ترس و لرزه خانه و کاشانه اش برود.
این نغمه ایست که دکتر حیدر رقابی درباره اش چنین سروده است :

آزاد میهنم که به دامان مهرا و

آزاد پروریده و آزاد پرورم

بر روی نقشها همه جا نقش میهنم

بالای نامها، همه جا نام کشورم

پیوند خون من به همان خاک آشناست

شادم که ناشناس به هر خاک دیگرم

جاوید باد خاطره آن بهشت پاک

آغوش دوستانم و دامان مادرم

در ایام دوری از وطن خیلی از هم میهنان شایسته ولایت و مطلع را
می بینم که از وضع و حال خود نگران و ناراحت هستند و با همه توانائی
و سابقه و معلوما تی که دارند تبدیل بموجود عا ظل و باطلی شده اند.
براستی هم حق با آنها است. حیفاست که این همه نیروهای ارزنده
در راه حرکت چرخهای کشور عزیز ما مورد استفاده قرار نگیرد و آنوقت
از اقصی نقاط جهان کارشناس و متخصص با ایران سرا زیرگردند.
تا ریخ ما از این قبیل ناسا ما نیها زیاده دیده و شعرا هم گفته اند :
این چرخ چو طاسی است نگون افتاده

در وی همه زیرکان زبون افتاده

(ح)

ولی چه می توان کرد با یدمقاومت کرد و امیدوار بود. چاره چیست ؟
این بود نصیب ما ز دیوان قضا ما را چه گنه؟ قسمت ما این کردند .
همه می دانند با لآخره پایان شب سیه سپید است . دوران هجر و دوری
از وطن روبه پایان است . روزگار را ز این با زیها زیاد دارد .
هر روز روزگار بشکلی است جلوه گر تا در کتاب دهر نماند حکایتی
جهان پرخاش و بلاخیزمانشان داده که هیچ وضعی در بلندمدت پایدار
نیست . نه تجار و زات و آدم سوزیهای هیتلر دوام یافت و نه قتل عامها
و آدم کشی های استالین که در عمر کوتاه خود شاهد آن بوده ایم . در
همین قرن ما چه پادشاهان و امپراتوران و روسای جمهور و حکام و
دیکتاتورها و قلدرهائی بوده اند با قدرت ما فوق تصور که ناگهان
با وزیدن یک نسیم ملایم محو و نابود شدند و بعضی از آنها نیز دچار
زندگی سخت و مصیبت باری گردیده اند .

چشم عبرت بین چرا بر قصرها ننگرد

تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب

پرده داری میکند بر قصرها نعنکبوت

جغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب

یا بقول استاد پورداود :

شد ازستم دونان ، ملک (جم) و (کی) ویران

بیغوله جفدان بین ، ایران فلک سا را

هنوز معلوم نیست چرا صفحات عبرت انگیز تاریخ برای حاکمین دنیا
آموزنده نیست . حاکمین امروز که سرنوشت حاکمین دیروز را می بینند
باز هم خیال می کنند که قدرتها ابدی است و حاکمیت آن ها برای
همیشه دوام دارد با اینکه می بینند و می خوانند و می دانند ولی باز
هم تاریخ تکرار می شود .

گرنگیری عبرت از تکرار تاریخ ای حکیم

چیست سود این همه تکرار رواین نشخوارها

در پایان از ایزد متعال مدد می خواهم که بتوانم این سلسله

انتشارات را با دقت و بی نظری و با صحت و امانت به آخبر رسانم .
بقول فردوسی :

به یزدان پناه و به یزدان گرای چو خواهی که باشد ترا رهنمای
در اندیشه دل نگنجد خدای به هستی همی باشدت رهنمای
به فرمان یزدان نیکی فزای که ایست بر نیک و بد رهنمای
باز هم تکرار می‌کنم : *

به یزدان همی خواستم تا کنون که باشد به خوبی مرا رهنمون

لندن - مصطفی الموتی
دیماه ۱۳۶۷ (ژانویه ۱۹۸۹)

نظر استاد (جمال زاده)
درباره جلد های اول و دوم (ایران در عصر پهلوی)

پس از انتشار جلد های اول و دوم نامه های زیادی از سراسر عالم بدستم رسید که ضمن تشویق و تأیید نگارنده از کاری که انجام شده و تذکرات دوستانه ای درباره (غلط های چاپی - تهیه زیر نویس و قید تفصیلی منابع و مآخذ - طرز چاپ عکسها و تهیه فهرست اعلام) داده شد.

ضمن تشکر فراوان میگویم که حتی المقدور این نظریات عملی شود. سعی خواهد شد در جلد های بعدی قسمتی از نامه های مزبور انتشار یابد ولی قبل از هر چیز لازم بنظر رسید که اظهاریات نظریات نویسنده نامه و توانایان ایران، سید محمد علی جمال زاده زینت بخش این جلد گردد:

"جلد اول کتاب شگفتی های زندگی رضا شاه را خواندم. معلوم شد در نظر داریدا زده جلد دیگر هم درباره عصر پهلوی بچاپ برسانید. از خدا خواستارم که به مرد ببلند همتی چون دکتر مصطفی الموتی که اَلْحَقُّ کم نظیر است عمر و تندرستی و شادکامی و توفیق مُستدام بدهد تا بطوریکه دلخواهاشان است این کار شمر بخش و باقی ماندنی را به پایان برساند و به من سالخورده هم فرصت عطا فرماید که این مجلدات را زیارت نمایم و لذت و اطلاع فراوان نصیبم گردد. البته بهتر بود که فعلاً همین نخستین جلد را بخوانم و آنگاه به سپاه سگزاری و حتی اظهار عقیده ناقابل بپردازم ولی ترسیدم عمر وفا نکنم و بهتر این است که این وظیفه را هر چه زودتر انجام بدهم. در اینجا همینقدر اجازه می طلبم که خلاصه عقیده خودم را درباره شاه پهلوی در چند کلمه بعرض برسانم:

رضا خان سردار سپه (صاحب منصب قزاق) که پس از کودتای معروف اول وزیر جنگ و سپس نخست وزیر و در پایان کار به سلطنت و تخت و تاج رسید، بلاشک مرددانا و توانا و شایسته توقیر و احترامی بود و مخصوصاً

تا وقتی که پادشاه و اعلیحضرت نشده بود کارهای بزرگ و خدمت‌های گرانقدر انجام می‌داد که گاهی با ورنکردنی بنظر میرسید (از آن جمله ساحتن راه آهن سرتاسری و نظام بزرگ و بسیا رقابل توجه و فرستادن صدها دانشجو به مالک پیشرفته و با زهم بسیا رکاهای دیگر که محتاج به شمردن نیست).

و گویا بتوان ادعا کرد روزی هم رسید که قدری به آن همه پادشاهان در تاریخ دور و دراز ایران (شماره آنها را اگر اشتباه نکنم تا حدود ۳۵۰ هم قلمداد کرده اند) که عموماً به شیوه استبداد مطلق رفتار میکردند و تا جائی که برای حقیر معلوم است تنها کارهای یکی از آنها یعنی شاه عباس را مرحوم ستاد نصرالله فلسفی (البته بازنه تمام کارهای بدو زشت او را در کتاب بسیا رگرا نقدرش باقی گذاشته است رفتار نمود (آنهم نه همیشه بلکه در موارد معدود و انگشت شماری).

در دوره سلطنت کم‌گویا دستگیر شد که با کشور مقتدری مانند انگلستان صلاح است که کناریا بدچنانکه مثلاً اشخاصی مانند صدیق السلطنه را که نمی‌گویم (جیره خوار) ولی خادم و طرفدار انگلستان بود بسمت سفیری به آلمان فرستاد و وقتی لشکر هیتلر وارد خاک قفقاز شد خیال کرد (اگر من با اشتباه رفتن باشم) که این قشون به ایران خواهد رسید و ایران دارای استقلال تام و تمام خواهد گردید (بسیاری از هموطنان ما چنین خیال کردند) و تغییر رفتار با انگلستان و مالک متحد انگلستان را نشان داد و به اشتباه رفت و مخلوع گردید ولی روی هم رفته در سهای بسیا خوب و پسندیده و شجاعت آمیز ما ایرانیان آموخت و من ناچیز محمد علی جمال زاده در چاپ دوم ترجمه کتاب (داستان بشر) بعلت آنکه در این کتاب درباره ایران مطالب بسیا را ندک بود و هموطنان طالب مطالب بیشتری بودند، حقیر جست و جوی در تحت عنوان فصل الحاقی ایران نشان چه کسانی بودند و چه کردند و چه میکنند در دیماه ۱۳۳۴ شمسی در صفحه ۴۵۳ تا صفحه ۴۹۰ پس از این بیت معروف که در بالای صفحه اول آمده است (از نقش و نگار در رودیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را)

پس از ذکری با ختم را ز رفعت مقام مشروطیت و نقل چند اصل (اصل دوم و بیستم و بیست و نهم از قانون اساسی) و اصول نهم و نوزدهم و بیست و هشتم و نودم از متمم قانون اساسی را بدوره کودتا رسیدم (در صفحه ۴۸۶) چنین اظهار نظر کردم : " مراعات ننمودن همین اصول از یک طرف و وقوع جنگ عمومی اول از طرف دیگر بقدری اوضاع ایران را مختل ساخت و رشتها مورد رهم گسست که ظهور مرددانا و توانائی چون رضا شاه پهلوی را درهما نموقع با پیدای مواهب الهی بشمار آورد . کارهای بزرگ رضا شاه پهلوی بقدری در اذهان حاضر و مشهود است که احتیاجی بذکر و شمردن آنها نیست . از پرتو وجود این مرد بزرگ تاریخ از نو دارای شخصیت ملی و سیاسی و ملت ایران دارای دولت و حکومت و سربلندی و امیدواری و اطمینان گردید . "

ولی خود این حقیر در ضمن یکی از مسافرتها یم به ایران در دهکده ما هیدشت نزدیک به کرمانشاه نسی یک دهقان را در وسط جاده دیدم که با مرز شاه کشته شده بود . دهکده را رضا شاه تصرف کرده بود و بقیعت ارزان بدست آورده بود .

اکنون از تاریخ نگارش مطلب با ۳۴ سال میگذرد و وضع بسیار بسیار تغییر کرده است و هر وقت بفکر آینده می افتم شکر خدا را بجا میآورم که در ایران ما طرزوشیوه استبداد بازمیان رفتن تخت و تاج که از طلا بود ولی زیر طلا خون و چرک داشت سرنگون گردیده و راه برای نجات و قدمهای اساسی برداشتن بسوی استقلال و سیادت و ترقی و صلاح و تمدن واقعی و رستگاری (و شاید خلاصه تدریجی از مداخلات ناحق قدرتها بیگانه) دارد با زمینگرد و خدا را شکر ما میتوانیم با مرحوم مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات پس از وضع شوم یا سانگیز خودش میگوید نمایید ما یوس بود ، و در زبان بنده شده است .

خدا گرز حکمت ببندد دری

ز رحمت گشاید در دیگری

با عرض سلام و دعای خالصانه . ارادتمند سید محمد علی جمال زاده

ژنو - ۱۶ آذر ۱۳۶۷

نامه دوم از جمال زاده :

قربان تورا دمردیلند همت میروم . جلد دوم (ایران در عصر پهلوی) را با تمام دقتی که در این سن و سال (طولی نخواهد کشید که صدساله میشوم) وبا وجود رحلت زن ۸۴ ساله واقعا بسیار عزیز و محبوبم (در ۲۶ دسامبر ۸۸) توانستم از سر تا به پایان بخوانم ، خواندم ، از قدرت و همت شخص شما خیلی تعجب کردم و دیدم تنها چیزی که امروز میتواند ما مردم ایران را بیک آینده ای که نشانه بقا با شدمین وجودنا در اشخاصی مانند دکتر مصطفی الموتی است که واقعا ملکوتی هستید . بقدری چیز تازه یا دگرگرفتم که حساب ندارد . بقدری گفتنی دارم که اگر بنیه و قدرتی برای ما باقی مانده بود برایتان مینوشتم ولی براستی که با وجود رغبت و شوق احساس میکنم که بهتر است صرف نظر بکنم و بدعا در حق چون الموتی آدمی قناعت ورزم ، میدانم که خدا گوش بدعا های ما آدمیان (آن هم آدمنا توان و نادان و نیم خفته ای چون من) نمیدهد و خیلی کارهای مهمتری دارد ولی با زبا میدا اینکه حرفم بگوشش برسد برای دکتر مصطفی الموتی بسیار عزیز و گرانقدر سلامتی و عمر دراز و شادکامی و توفیق آرزو میکنم که همانطور که در نظر دارا این کتاب بسیار گرانقدر و ماندنی را به پایان برساند . آمین

از کتاب سیدضیاء الدین با زا وراقی بخط خودم دارم که از کتاب او گرفته شده خیال دارم برایتان بفرستم .

دو عکس هم یکی از امیر لشکر حبیب الله شیبانی که از دوستانم بود و دیگری از کلنل کاظم خان سیاح که پس از کودتا دارای مقامی گردید و وقتی سیدضیاء الدین مسافر شد و هم با همسرش همراه او به اروپا آمد و بعد با آقا سیدضیاء الدین (او با عیالش ولی خود سیدتنها . عیالش را عفت خانم در مونتر و کنا رد ریا چلمان گذاشته بود به برن آمدند و ایامی با هم بودیم و دوستی من با آنها همانجا ریشه گرفت .)

آقا سیدضیاء الدین بمن گفت که رضا خان خیلی به سید معتقد

است و حتی او را سا حروجا دو گر میدا ندو بطور یقین طولی نخواهد کشید که با زمرا به تهران خواهد خوا ندوبا زبمقا منخست وزیر ی خواهم رسید ."

گفتنی بسیا ردا ر م و ا فسوس دا رم که در عقیده ای که در سطر ۴ و ۵ صفحه ۲۷۵ در باب حکمت و کلام آمده و عین حقیقت و صواب است و مستحق توضیح بسیا راست واقعا" باعث تحسین ا را دتمند گردید باید صرف نظر نما یم و بگویم خدا پدر کسی را بیا مرز دکه چنین عقیده ای دارد . (در پائین سطر آخر صفحه ۱۲۵۵ زجلد دوم اسم جها نگیر جهانگیری ، جمشید جها نگیر بودوبا من دوستی داشت) .

من مکررا ز زبان اشخاص معروف فرنگی و غیر فرنگی (ولی بیشتر فرنگی) شنیده و خوانده بودم که تاریخ آئینه ایست که بسیاری از حقایق را کج و معوج نشان میدهد و گاهی کاملاً "بصورت دیگری دور از واقعیت در میآورد . این دو جلد کتاب واقعا" مستطاب (ایران در عصر پهلوی) چند بار برایم مسلم گردید که این عقیده کاملاً "درست است و پاره ای از مطالب غیر مهم که بر من روشن بود بصورت دیگری در این آئینه گرانمایسه باقی مانده است .

در همین اواخر در جائی از زبان مشهوری چنین خواندم که خدا را باید شکر گفت که انسان دوباره زنده نمیشود و لاممکن است بسیاری از مطالبی را که مورخین در حق آنها نوشته اند تکذیب نمایند . ما آنچه حضرت الموتی مرقوم داشته و میدارند از این مطالب نیست .

خدا یا رویا ورت باشد و عمرت دراز باشد و غصه میخورم که خیلی احتمال دارد که رفتنی بشوم و مجلدات دیگر این کتاب مهم را خوانم .

با تقدیم سلام و احترام و ارا دتمندی قلبی - سید محمد علی جمال زاده

ژنو - ۱۱ بهمن ۱۳۶۷ - ۳۰ ژانویه ۱۹۸۹

نخست وزیران ایران در دوران (مشروطیت)

از بدو مشروطیت تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ ایران ۴۳ نخست وزیر داشته است که بعضی از آنها فقط یکبار و برخی چندین بار باین مقام رسیده اند که اسامی آنها بشرح زیر میباشند:

- ۱- میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی
- ۲- سلطانعلی خان وزیرافخم (وزیربقایا)
- ۳- علی اصغر خان اتابک (امین السلطان)
- ۴- میرزا احمد خان مشیرالسلطنه
- ۵- میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک همدانی
- ۶- میرزا حسینقلی خان مافی (نظام السلطنه)
- ۷- میرزا جواد خان سعدالدوله
- ۸- محمدولی خان تنکابنی خلعت بری (سپهسالار اعظم)
- ۹- میرزا حسن خان (مستوفی الممالک)
- ۱۰- نجفقلی خان بختیاری (صمصام السلطنه)
- ۱۱- میرزا محمدعلیخان (علاء السلطنه)
- ۱۲- میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله)
- ۱۳- عبدالمجید میرزا (عین الدوله)
- ۱۴- عبدالحسین میرزا (فرمانفرما)
- ۱۵- میرزا حسن خان (وشوق الدوله)
- ۱۶- فتح الله خان اکبر، سردار منصور (سپهدار رشتی)
- ۱۷- میرزا سیدضیاءالدین طباطبائی

- ۱۸- میرزا احمدخان قوام (قوام السلطنه)
- ۱۹- رضاخان سردار سپه
- ۲۰- میرزا محمدعلیخان فروغی (ذکاء الملک)
- ۲۱- میرزا مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)
- ۲۲- محمودخان جم (مدیر الملک)
- ۲۳- دکتر احمد متین دفتری
- ۲۴- رجبعلی منصور (منصور الملک)
- ۲۵- علی سهیلی
- ۲۶- محمد ساعد (ساعد الوزاره)
- ۲۷- مرتضی قلیخان بیات (سها ما السلطان)
- ۲۸- ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)
- ۲۹- محسن صدر (صدرا الاشراف)
- ۳۰- عبدالحسین هژیر
- ۳۱- سپهدا جیعلی رزم آرا
- ۳۲- حسین علاء
- ۳۳- دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)
- ۳۴- سپهد فضل الله زاهدی (بصیر دیوان)
- ۳۵- دکتر منوچهر اقبال
- ۳۶- مهندس جعفر شریف امامی
- ۳۷- دکتر علی امینی
- ۳۸- امیر اسد الله خان علم
- ۳۹- حسنعلی منصور
- ۴۰- امیر عباس هویدا
- ۴۱- دکتر جمشید آمو زگار
- ۴۲- ارتشید زهاری
- ۴۳- دکتر شاپور بختیار

سرنوشت نخست وزیران ایران

- ۱- قائم مقام فراهانی را خفه کردند. (قبل از مشروطیت)
- ۲- میرزاتقی خان امیرکبیر را در حمام فین کاشان رگ زدند. (قبل از مشروطیت)
- ۳- اتابکر در میدان بهارستان بضر بگلوله از پای درآوردند.
- ۴- ناصرالملک رابدستور محمدعلیشاه به غلوزنجیر بستند.
- ۵- سپهسالار تنکابنی در خانه خود انتحار کرد.
- ۶- سیدضیاء الدین طباطبائی بیست سال در تبعید بسربرد.
- ۷- دکتر متین دفتری نخست وزیر زمان رضاشاه بزندان متفقین رفت و مدت دو سال در اسارت نیروهای بیگانه بود.
- ۸- قوام السلطنه در زندان بنخست وزیری منصوب شد و از مقام نخست وزیری به مخفی گاه گریخت و اموالش مصادره شد و مهدورالدم اعلام گردید.
- ۹- سپهبد رزم آرا در مسجد شاه بضر بگلوله از پای درآمد.
- ۱۰- عبدالحسین هزیر در مسجد سپهسالار با گلوله فدائیان اسلام کشته شد.
- ۱۱- دکتر مصدق در زمان رضاشاه بزندان افتاد و به بیرجند تبعید شد. در زمان سلطنت محمدرضاشاه به نخست وزیری رسید و کارش بمحاکمه در دادگاه نظامی کشید. به سه سال حبس محکوم شد و سراسر انجام در احمدآباد تحت نظر مأمورین رژیم بدرود حیات گفت.
- ۱۲- سپهبد زاهدی قبل از نخست وزیری بزندان متفقین افتاد و به فلسطین تبعید شد. همچنین یکبار در دولت مصدق زندانی شد. بار

- دیگر برای یافتن او که به مخفی گاه رفته بود جایزه گذاشتند ولی در مخفی گاه فرمان نخست وزیری بدستش رسید و بپاشگاه افسران رفت و دکتر مصدق از مخفی گاه بنزدا و برده شد. دو نخست وزیر که ظرف سه روز سرنوشتشان عوض شده بود با هم روبرو شدند.
- ۱۳- حسین علاء موردا صابت گلوله فدا ثیان اسلام قسرا رگرفت ولی صدمه ای ندید.
- ۱۴- در دانشگاه اتموبیل دکتر اقبال را آتش زدند. مدتی بصورت تبعید بخارج رفت و با سمت مدیر عامل شرکت نفت بازگشت.
- ۱۵- مهندس شریف امامی قبل از نخست وزیری بزندان متفقین افتاد و زمانی طولانی در اسارت ارتش خارجی بود. پس از رسیدن بمقام نخست وزیری یکبار بعلت گفتگوبا سردار فخر رئیس مجلس از نخست وزیری استعفا کرد. با ردیگردولتش در زمان بحران ۵۷ با مشکلاتی روبرو شد. بموقع در زمان دولت بختیار از کشور خارج گردید ولی اموالش مصادره شد.
- ۱۶- حسنعلی منصور هنگام ورود به مجلس شورای ملی بمضرب گلوله فدا ثیان اسلام کشته شد.
- ۱۷- امیر عباس هویدا در آخرین روزهای سلطنت محمدرضا شاه پهلوی بزندان افتاد و در رژیم جمهوری اسلامی بجوخه اعدام سپرده شد.
- ۱۸- دکتر شاپور بختیار چند بار در زمان محمدرضا شاه بزندان افتاد و در سال ۵۷ بمقام نخست وزیری رسید و با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی به مخفی گاه رفت و با تغییر قیافه از کشور خارج شد و یکبار هم تروریست های رژیم اسلامی در پاریس قصد قتل او را داشتند که خوشبختانه توفیق نیافتند.
- ۱۹- دوتن از نخست وزیران ایران در زمان شاهان پهلوی کارشان بدادگستری و محاکمه کشید ولی براءت حاصل کردند. رجبعلی منصور در زمان تصدی وزارت راه و علی سهیلی پس از نخست وزیری در اشرا علام جرم دکتر مصدق و چندتن از وکلای.

۲۰- دکتر علی امینی - دکتر جمشید آموزگار - ارتشبد زهاری،
نظیر شریف اما می وبختیا را ز نخست وزیرا نی بودند که توا نستند
خود را بموقع از کشور بخرج برسانند و لابس نوشت ساید ولت مردان
دچار میشدند. رژیم سلامی چون به آنها دسترسی نداشت اموال خود
و همسر و فرزندان و بستگان درجه اول آنها را مصادره کرد.

* * *



میرزا حسن خان (مستوفی الممالک)
خوشنام ترین نخست وزیر دوران مشروطیت

نکاتی درباره نخست وزیران ایران در دوران قاجار و پهلوی

وقتی محمدشاه قاجار دستور داده بود که قائم مقام فراهانی صدرا عظم را خفه کنند با این علت بود که در مشهد در حرم سوگند خورده بود که هرگز خون قائم مقام را نریزد. دستور داده خفه اش کنند تا خون او ریخته نشود. یک شاه سردباری که قائم مقام توصیه کرده بود او را بدر باره بدهند به محمدشاه قاجار چنین توصیه کرد:

تیغ برکش ای ملکه، خیل فراهانی بکش

رحم برایشان مفرما، هر چه بتوانی بکش

قبل از اینکه او را خفه کنند، با خون خود بدیوار چنین نوشت:

روزگار است آنکه گه عزت دهد، گه خواری دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

(لیدی شیل) همسر (کلنل شیل) وزیر مختار انگلیس مینویسد: بعد از عزل میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری عریضه‌ای بشوهرم نوشت که چون شاه میخواهد مرا صدرا عظمایران بنماید لذا استدعا دارم مرا از تبعیت دولت انگلیس معاف فرمائید. شوهرم در حاشیه عریضه‌اش نوشت: افتخار تبعیت انگلیس بیشتر از تاج کیان است.

(با یدباین وزیر مختار گفت غلط کردید. نویسنده کتاب)

از بدو مشروطیت تا سلطنت رضا شاه در ۱۷ سال ۳۴ دولت عوض شد .
مستوفی الممالک ۵ بار نخست وزیر و ۲۰ بار وزیر و مشیرالدوله ۴ بار
نخست وزیر و ۲۷ بار وزیر شدند . در این مدت طولانی ترین ادوار نخست وزیری
مربوط به وثوق الدوله است که دو سال دوام داشت . کا بینه اول
علاء الدوله ۱۲ روز طول کشید .
وثوق الدوله و قوام السلطنه که هر دو نخست وزیر شدند در یک کا بینه با
هم وزیر بودند .

*

نخست وزیری که به نیا بت سلطنت رسید (نا صرا الملک قراگزلو) بود
که فرمان نخست وزیریش را محمدعلیشاه امضا کرد . در زمان نیا بت
سلطنت هم وزیر با رص و فرمان انتخابت نمیرفت و با قدرت حکومت
میکرد تا احمدشاه بسن قانونی رسید ولی در آخرین روزهای نیا بت
سلطنت فرمان انتخابت سومین دوره قانونگذاری را صادر نمود .

*

بررسیهای تاریخی نشان میدهد که نخست وزیران دوران مشروطیت
برخی با ابراز تمایل مجلس شورا یملی یا مجلسین فرمان میگرفتند
و بعضی با انتخاب شخص شاه بنخست وزیری اشتغال یافته اند .
در نخستین سالهای مشروطیت در باره این اصل ۴۶ متمم قانون اساسی
که (عزل و نصب وزراء بموجب فرمان هماون پادشاه است) اختلاف
نظر وجود داشت که آیا "شاه میتواند نخست وزیرا انتخاب کند یا نه؟
عده ای معتقد بودند که صدور این فرمان جنبه تشریفاتی دارد زیرا
اگر مجلس یا مجلسین رأی عدم اعطاء دچنین نخست وزیری دادند
دیگر نمیتواند بکار را ادامه دهد پس با ید اول تمایل مجلس یا مجلسین
روشن شده و سپس فرمان رئیس الوزراء صادر گردد . در ایامی که مجلس
در صدر مشروطیت دایر بود بهمین صورت عمل میشد . وقتی مجلس نبود
شاه فرمان رئیس الوزراءی را برای هر کس که صالح میدانست صادر
مینمود . هنگامیکه نا صرا الملک به نیا بت سلطنت انتخاب گردید طی

نطقی گفت :

(تعیین روسای اجرائیه یعنی وزراء گرچه صورتاً "باشاه است ولی چون وزراء مسئول مجلس هستند و بعد رضایت را عتقاد مجلس باید حقا "عزل شوند چنانچه در اغلب ممالک مشروطه رسم است برای این که در چنین موقعی مملکت دچار بحران نشود لابد پادشاه باید در تعیین رئیس الوزراء از اکثریت مجلس استمراج نموده رأی اکثریت را منظور نماید) با توجه باصل ۶۷ متمم قانون اساسی که میگوید (در صورتیکه مجلس شورای ملی یا مجلس سنا عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا وزیراً از مقام وزارت منعزل میشوند) پس میتوان گفت که (اصل) تمایل ورأی مجلس است و فرمان شاه جنبه تشریفاتی دارد. بهمین جهت همیشه برای انتخاب نخست وزیر تمایل مجلس خواسته میشد. احمدشاه همواره برای انتخاب نخست وزیران از مجلس رأی تمایل میخواست ولی در سه مورد این اصل رعایت نشد یکی درباره مصما م السلطنه هنگام فترت و نبودن مجلس شورای ملی، احمدشاه فرمان عزل او و انتصاب وثوق الدوله را صادر نمود. بهمین جهت مصما م السلطنه تا افتتاح دوره چهارم مجلس شورای ملی خود را رئیس الوزراء میدانست و فرمان عزل را غیر قانونی اعلام می نمود. جریان چنین بود :

احمدشاه به مصما م السلطنه فشار میآورد که استعفا کند. او میگوید مملکت مشروطه است و باید مجلس رأی عدم عتقاد بدهد در تا زمانیکه مجلس تشکیل نشده من نخست وزیر هستم. او سالیان دراز خود را نخست وزیر میدانست.

ملک الشعراء مینویسد: در کا بینه مصما م السلطنه تصویب نامه ای صادر شد که اسباب کدورت شاه را فراهم ساخت. بدگویی به احمدشاه و شهرت با اینکه پول دوست است بسمع شاه رسید و به مصما م السلطنه تغییر کرد که این تصویب نامه ها بضرر مملکت است و استعفا کنید. مصما م السلطنه گفت استعفا نمیدهم شما مرا معزول کنید. در هیئت وزراء جریان را به

رفقا گفت . از طرف وزرا به نظمیه وقزاقخانه دستور داده شد که حکومت نظامی موقوف و آمدورفت آزاد و الغای کاپیتولاسیون و لغو امتیاز لیا نازوف تصویب شد . این اخبار شاه را متوحش ساخت . از دربار به صمصام السلطنه تلفن شد که شاه میفرماید شما نخست وزیر نیستید و استقامت شما در مقابل اراده شاه عواقب وخیم دارد . همان ساعت از دربار به نظمیه تلفن شد که حکومت نظامی برقرار باشد تا دولت جدید انتخاب شود و به از سه روز ماهه ایران تلفن شد که فردا روزنامه را منتشر نسازند و اخبار هیئت وزرا را چاپ نکنند . شاه فوراً وثوق الدوله را احضار کرد و ریاست وزرائی را با تکلیف نمود و هم‌دوره وزیرانش را معرفی کرد . ولی دولت صمصام السلطنه خود را غیر مستعفی میدانستند . مدرس در رأس مخالفین صمصام السلطنه بود که همراه حاج آقا جمال صفهانی و سید محمد امام جمعه و جمعی دیگر از روحانیون و بازاریها و مدیران جراید در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند و پس از عزل صمصام السلطنه شاه کالسکه فرستاد و علما را از تحصن خارج نمود . دربار به صمصام السلطنه این شعر را سروده اند :

گویند نزدش رفت صمصام بختیاری
لب از حرارتش خشک ، شک از دود دیده جاری
شه گفت چیست مقصود ، گفت اختیار خواهم
خندید زیر لب شه ، گفت اختیار داری

*

مورد دوم دربار ریاست وزرائی سیدضیاء الدین طباطبائی بود . پس از کودتای ۱۲۹۹ ، سردار سپه نامه ای به احمد شاه نوشت و سیدضیاء را برای نخست وزیری معرفی نمود و احمد شاه هم برای او فرمان صادر کرد آنهم نه فرمان معمولی بلکه متن فرمان را سیدضیاء دیکته کرد و شاه توشیح نمود . او تنها نخست وزیری است که با وقوع کودتا فرمان دریا فست کسرده است .

مورد سوم در باره عزل سردار سپه از مقام رئیس الوزرائی میباشد که احمدشاه از اروپا تلگرافی به موتمن الملک رئیس مجلس مخابره میکند که سردار سپه معزول است و باید رئیس الوزرائی جدید انتخاب گردد. موتمن الملک متن تلگراف را در جلسه خصوصی میخواند و پس از مذاکراتی متن تلگراف جوابیه تهیه شده به احمدشاه مخابره میگردد باین مضمون (برطبق مقررات قانون اساسی حق انعزال و سقوط هر دولتی با مجلس شورای ملی است. فعلا" از نقطه نظر تمایل نمایندگان هیئت دولت وقت در پارلمان حائز اکثریت میباشد).

آنگاه پس از ابراز تمایل مجلس بر رئیس الوزرائی مجدد سردار سپه احمدشاه تلگرافی فرمان نخست وزیری او را میفرستد. * * * در دوران سلطنت رضاشاه با وجود مجلس شورای ملی هیچگاه تمایل مجلس برای نخست وزیر خواسته نمی شد و شخص رضاشاه هر کس را که میخواست مأمور تشکیل کابینه میکرد و مجلس هم با رأی اعتماد میداد.

بعد از شهریور ۲۰ با ردیگر ابراز تمایل مجلس به نخست وزیران صورت گرفت. ولی قبل از مرداد ۱۳۳۲ در دو مورد شاه بدون نظر مجلس نخست وزیران انتخاب نمود یکی در مورد علی منصور پس از استعفای ساعد و دیگری انصاحب سپهبد رزم آرا در هنگام نخست وزیری منصور بود.

پس مجلس با اکثریت ۹۱ نفر بدولت رزم آرا رأی اعتماد داد. دکتر مصدق با ابراز تمایل مجلسین فرمان نخست وزیری گرفت ولی در تیر ماه ۳۱ نخست وزیری استعفا کرد و مجلسین به نخست وزیری قوام السلطنه ابراز تمایل نمودند. پس از سه روز نخست وزیر با تظاهرات مردم استعفی و بار دیگر مجلسین به نخست وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل نمودند. این اولین بار در تاریخ مشروطیت است که نخست وزیری با تمایل مجلسین و فرمان شاه بکار مشغول میگردد و با قیام مردم ساقط میگردد و نخست وزیر مستعفی از همان مجلسین رأی تمایل و از شاه فرمان میگیرد. * * *

اقدام جدید در تاریخ مشروطیت ایران عزل دکتر مصدق از نخست

وزیری و انتصاب زاهدی باین مقام میباید که نخست وزیر فرمان عزل را نپذیرفته و شاه از کشور خارج میگردد و پس از سه روز با تظاهرات مردم و با زیادهای سیاست خارجی، نخست وزیر شاه غل به مخفی گاه و سپس بزندان میرود و نخست وزیر مخفی شده به با شگاه افسران میرود و زمام امور کشور را بدست میگیرد.

از مرداد ۱۳۲۲ تا هنگام سقوط رژیم دیگر نخست وزیران با فرمان شاه منصوب میشدند. که برخی از نزدیکان شاه و با تمایل و خواسته شخص او بود که از میان افراد مورد اعتماد خود انتخاب میکرد و بعضی با فشار سیاستهای خارجی که در هر مورد با اسناد و مدارک مورد بحث قرار خواهد گرفت. آخرین نخست وزیر که شرط قبول این مقام را تمایل مجلسین اعلام نمود دکتر شاه پور بختیار بود که پس از ابراز تمایل هر دو مجلس فرمان نخست وزیری اش صادر گردید.

علی حضرت محمد رضا شاه پهلوی تنها فرمان عزل که صادر کرد فرمان عزل دکتر مصدق بود ولی بقیه نخست وزیران پس از اطلاع از تمایل شاه بکناره گیری آنان، استعفا میکردند که گاهی این استعفا با سفاومت مواجه میشد. از جمله در زمان نخست وزیر سپهبد زاهدی که گفته بود (با تانک آمده ام و با توپ با ید بروم) ولی بعداً حاضر به کناره گیری شد. یا منصور الملک که استعفانا مه را با دریافت فرمان سفارت رم تقدیم داشت.

آنچه مسلم است وقتی شاه در مملکت قدرت داشت به میل شخصی خود نخست وزیر انتخاب مینمود ولی وقتی شاه ضعیف میشد مجلس یا مجلسین نخست وزیر دولت انتخاب میکردند.

*

یوسف مستوفی در زمان ناصرالدین شاه و پسرش در زمان مشروطیت هر دو فرمان نخست وزیری گرفتند. همچنین نصرالله خان مشیرالدوله و پسرش میرزا حسن خان مشیرالدوله. علاء السلطنه و پسرش حسین علاء - رجبعلی منصور و پسرش حسنعلی منصور،

امین الدوله ونوه اش دکترا مینی نخست وزیر شدند .
 و شوق الدوله و قوام السلطنه دو برادری بودند که هر دو نخست وزیر
 شدند . دکتر مصدق و دکتر متین دفتری دا ما دا و در زمان شاهان پهلوی
 به نخست وزیری رسیدند . دکترا مینی هم دا ما و شوق الدوله میباشد .
 چهل و سه نخست وزیر دوران مشروطیت حدود ۱۲۰ کابینه تشکیل داده اند .
 در این مدت ۵۱ هوزارتخانه بوجود آمده یا تغییر نام داده اند .
 نخستین کابینه را میرزا نصرالله خان مشیرالدوله با ۷ وزیر تشکیل
 داد . بتدریج بر تعداد وزراء و معاونین نخست وزیر افزوده شد و
 تعداد آنان به ۳۰ نفر هم رسید .
 مشیرالدوله از معرفی کابینه خود به مجلس خودداری میکرد و میگفت
 که او و وزرایش در برابر مجلس مسئولیت ندارند فقط با پدیده شاه
 حساب پس بدهند ولی مجلس قبول نمیکرد و کشمکش بین وکلای مشیرالدوله
 که خود در تنظیم قانون اساسی دخالت داشت در گرفت . مشیرالدوله
 با عصبانیت میگفت (این دولت تا من هستم زیر بار تصمیمات شما
 نخواهد رفت . وزرای من خود را مسئول مجلس نمیدانند هر کاری میخواهید
 بکنید) . سرانجام مشیرالدوله تصمیم گرفت کابینه خود را به مجلس
 معرفی کند با این صورت که حاج محتشم السلطنه اسفندیاری از طرف
 نخست وزیر به مجلس آمده و وزراء را معرفی کرد ولی وکلای نبودند
 تا اینکه کابینه سقوط کرد و کابینه وزیر افخم تشکیل شد . بتدریج
 سنت معرفی دولت توسط صدرا عظمیا نخست وزیر معمول شد .
 وقتی وکلای محتشم السلطنه نماینده نخست وزیر درباره وزیر جنگ
 پرسیدند گفت (وزیر جنگ سپهسالار است که اصلاً در دولت کاری ندارد و
 جداگانه خدمت میکند ، او مستقیماً با خود شاه کار میکند) . * * *
 گاهی صحبت از این بود که وزراء هم مانند وکلای تورها با یکدیگر
 بکلام الله مجید سوگند یاد کنند ولی تقریباً در هیچ زمانی این برنامه
 اجرا نشد .

* * *

چون طبق قانون اساسی ایران باید وزیر مسلمان باشد هیچیک از افراد اقلیت های مذهبی بمقام نخست وزیری و وزارت نرسیدند . هنگام تشکیل سومین مجلس موسسان از طرف اقلیت های مذهبی تلاش میشد که این ماده قانون اصلاح شود ولی توفیق نیافتند .

*

پرویزترین دولت ایران کا بینه هویدا بود که از ۳۰ نفر تشکیل میشد و ۲۰ وزیر و ۱۰ رتخانه داشتند . شش وزیر مشا ورکه بعضیها سرپرست سازمانی مثل برنام ه و بودجه بودند و چهار معاون نخست وزی — رکه بعضی از معاونین مثل رئیس سازمان امنیت از هر وزیری حتی خود نخست وزیر مقتدر تر بودند . رئیس سازمان امنیت هنگام مشرفیابی در مراسم سلام در صف هیئت دولت و پس از وزراء قرا رمی گرفت در حالیکه بعضی از وزراء ی دولت مخلوق همان سازمانی بودند که رئیسش بصورت معاون نخست وزیر در صف وزراء در ردیف آخر ایستاده بود .

در طول ۲۳ سال مشروطیت چهار رتخانه (خارجه — کشور — دادگستری پست و تلگراف) از تغییر عنوان مصون ماندند ولی ۱۵ وزارتخانه بوجود آمدند و تغییر نام دادند . زمانی از یک وزارتخانه سه وزارتخانه بوجود میآ مد . (فقط نام وزارت داخله به کشور و عدلیه به دادگستری مبدل شد) . در زمان هویدا وزارت کشا ورزی بطور ناگهانی ب سه وزارتخانه (کشا ورزی — منابع طبیعی — تعاون و امور روستاها) تقسیم شد .

در میان نخست وزیران بعد از مشروطیت ، طولانی ترین ایام مربوط به هویدا بود که بیش از ۱۳ سال طول کشید و قبل از او مخبر السلطنه هدایت بیش از ۶ سال نخست وزیر رضا شاه بود . قبل از مشروطیت دو صدراعظم سابقه طولانی داشته اند که در تاریخ دیده میشود خواه نظام الملک ۲۰ سال و شش ماه صدراعظم آل ب ارسلان و ملک شاه سلجوقی بود و میرزا آغاسی هم ۱۴ سال سمت صدراعظمی را بعهده داشت .

*

از نظر تعداد انتصاب بمقام نخست وزیری مستوفی الممالک و قوام السلطنه بیش از دیگران فرمان دریافت کرده اند . قوام السلطنه ده

با رکا بینه تشکیل داده و توفیق نیافت که با زدهمین کا بینه خود را بشاه معرفی کند زیرا فقط سه روز نخست وزیر بود که با واقعه ۳۰ تیر بمخفی گاه رفت . *

در میان نخست وزیران ایران چهارتن نظا می دیده میشوند که از همه آنها رشیدتر سردار سپه بود که از نخست وزیری بمقام سلطنت رسید . افسر رشید دیگری که بمقام نخست وزیری رسید سر لشکرزاهدی بود که از مخفی گاه ، خود را به شاه گاه افسران رسانید و با اینکه در موقعیتی بود که میتواند استاقتا ماتی در تغییر رژیم بعمل آورد و حتی باو پیشنها ده شده بود ولی او به اعلیحضرت محمدرضا شاه بهرم تلگراف کرد که زودتر بوطن با زگردد . نخست وزیر نظا می دیگر سپهبد رزم آرا بود که از نظرهوش و ذکاوت و اطلاعات عمیق نظامی در سطح بسیار بالا قرار داشت که بدست فدائیان اسلام ترورشده . چهارمین فرد نظامی که بمقام نخست وزیری رسید ارتشبدان زهاری بود که از نظر داشتن درجه نظامی از آن سه نفر بالاتر بود و در شرایط سختی هم بمقام نخست وزیری رسید ولی عملاً " نشان داد که از هر نخست وزیر غیر نظامی هم ضعیف تر بود و با حال کسالت از مقام نخست وزیری مستعفی و از کشور خارج شد .

*

جوان ترین فردی که به نخست وزیری رسید سید ضیاء الدین طباطبائی بود .

*

پرسرو صدا ترین نخست وزیر ایران دکتر محمد مصدق بود که با ملی کردن نفت نامش در جهان پرآوازه شد و روش او برای گروهی از کشورها سرمشق گردید ولی بعلت اختلاف با محمدرضا شاه و وقایع ۲۵ و ۲۸ مرداد بزندان افتاد و محکومیت یافت .

*

تنها نخست وزیری که اعدا شد امیر عباس هویدا بود و تنها نخست وزیری که انتحار کرد سپهسالار تنکا بنی است .

*

در میان نخست وزیران کسانی دیده میشوند که قبل یا بعد از نخست وزیری سمت وزارت دربار را داشته اند ، مستوفی الممالک (دربار احمد شاه)

محمود جم - حکیمی - علاء - هژیر - دکتر اقبال - علم - هویدا (در دربار پهلوی)

دوتن از نخست وزیران ایران از ایل بختیاری بودند (صمصام السلطنه و دکتر شاپور بختیار) که هیچکدام نه عزل شدند و نه از نخست وزیری استعفا کردند. صمصام السلطنه تا عمر دشت خود را نخست وزیر میدانست. دکتر بختیار هم با همان سمت به مخفیگاه رفت و از کشور خارج شد و اکنون سالهاست که با حضور چند تن از وزرای قبلی خود و چند تن از مشاوران در پارلیس جلسات هفتگی بصورت هیئت دولت دارد.

تنها رئیس دانشگاه پزشکی که بمقام نخست وزیر رسید دکتر اقبال بود که تا آخر عمر کرسی دانشگاه هوریا ست نظام پزشکی را هم عهده داری بود. دوستانش در نشریات خود نوشتند (مردی که پاک آمد. پاک ماند. پاک رفت).

نخست وزیرانی که بعد از نخست وزیری عضویت در کابینه های بعدی را پذیرفته اند عبارتند از: مستوفی الملک و وزیر مشاور کابینه های علاء السلطنه و مشیرالدوله - ذکاء الملک و وزیر خارجه کابینه مخبر السلطنه - دکتر متین دفتری و وزیر مشاور کابینه قوام. همچنین سهام السلطان بیات در کابینه قوام کفیل نخست وزیر و وزیر دارائی شد - محمود جم وزارت جنگ را پذیرفت - علی سهیلی در کابینه حکیمی و وزیر مشاور شد و در اشراف در کابینه ساعدت وزارت دادگستری را قبول کرد.

*

وقتی فرمانفرما رئیس الوزرا بود، دو نخست وزیر داشتیم. زیرارضای قلی خان نظام مافی کابینه در مهاجرت را در کرمانشاه تشکیل داده بود. یکبار دیگر هم در سال ۱۳۵۷ کشور ما دو دولت و دو نخست وزیر داشت. دولت قانونی شاپور بختیار و دولت موقت بازرگان. اولین نخست وزیر با رأی تمامی مجلس ناصر الملک قراگزلو

بود که استعفای خود را هم به مجلس تقدیم داشت. از کارهای جالب و این بود که مقرری بیوه‌های ناصرالدین شاه را قطع کرد که آنها در مجلس متحصن شدند.

معیرالممالک مینویسد: ناصرالدین شاه ۸۵ زن داشت که از ماهی ۱۰۰ تا ۷۵ تومان می‌گرفتند. دختران ناصرالدین شاه هر کدام سالی ۴ هزار تومان حقوق داشتند.

*

سه نفر از نخست وزیران ایران سابقه مترجمی در سفارتخانه‌ها را داشتند. دکتر متین دفتری مترجم سفارت آلمان - عبدالحسین هژیر منشی سفارت شوروی - محمود جم منشی سفارت فرانسه.

*

علاوه بر کسانی که بمقام نخست وزیری رسیدند و مدتی در این سمت خدمت کردند افرادی هم بودند که برای تصدی این شغل دعوت شده یا به آنها تکلیف شد یا مجلس رأی تمایل داد ولی کارشان به نخست وزیری نکشید. در شهریور ۱۳۲۰ ز طرف رضا شاه به مجید آهی تکلیف شد که کابینه را تشکیل دهد ولی او پیشنهاد کرد که در شرایط فعلی فروغی برای این کار بهتر است. در سال ۱۳۲۶ پس از برکناری قوام السلطنه مجلس شورای ملی در جلسه روز یکشنبه ۲۵ آذر با ۷۲ رأی سردار فخر حکمت رئیس مجلس برای نخست وزیری ابراز تمایل نمود و فرمان نخست وزیری هم صادر شد. ولی سردار فخر پس از چند روز مطالعه از قبول این سمت امتناع نمود.

*

نخست وزیرانی که حیات دارند تاکنون خاطراتی از خود منتشر نداشتند. دکتر امینی طی مصاحبه‌های مختلف مطالبی بیان داشته است. مهندس شریف‌امامی بمن گفت مشغول تنظیم خاطرات خود می‌باشد که بموقع مناسب منتشر خواهد شد.

دانشگاه‌ها را وارد هم خاطرات بعضی از نخست وزیران ایران را ضبط کرده است. دکتر بختیار کتاب یکرنگی را منتشر ساخته است.

نخست وزیران شاعر

در میان نخست وزیران ایران چندتن بودند که شعر هم می‌گفتند .
وشوق الدوله و مخیر السلطنه و قوام السلطنه از خود اشعاری باقی گذارده‌اند
ولی وشوق الدوله بتمام معنی شاعری با ذوق بود که اشعار رنگسز
او ارزش فوق العاده‌ای یافت .

چند شعر از وشوق الدوله :

وقت آن آمد که مردان بر مردان زنند
جا ما ز آهن کنند و بر صف دشمن زنند
وقت آن آمد که مردان تیغ همت برکشند
تا که این گردنکشان خیره را گردن زنند
خرمن این ناکسان ندهند اگر مردان بیاد
این خسان آزادگان را شعله بر خرمن زنند

*

عمر گذشته با زنیاید بجای خویش
مرد حکیم در پی امر محال نیست
این سیل تند روکه سرازیر شد ز کوه
دیگر بکوه بر شدنش احتمال نیست

*

روزی برآید دست حق ، چون قرص خورشید از شفق
بی ترس و بیم از طعن و دق ، آسان کنده اشکالها
از خون این غدا رها ، وز خاک این بدکارها
جاری کنده نهار را ، برپا کنده تلالها

*

حرمان ورنج غربت و دوری و خستگی
آسان گذشت و کار فراق تو مشکل است

اشعاری از مخبر السلطنه

مخبر السلطنه هدایت بشاعری شهرتی نداد ردولی کتاب خاطرات و خطرات
او خیلی با ارزش میباشد .
چند شعری از او چنین است :

نعمت و محنت بدهر هیچ با اندازه نیست
جنگ فقیر و غنی ، مسئله تازه نیست
دولت و بخت و نصیب ، چیست نداد کسی
خانه اقبال را ، روزن و دروازه نیست
سعی به اندازه کن ، هیچ مزن دست و پا
از تک و پوچا صلی ، غیر زخمیازه نیست
کوشش بی فایده است ، در نظر هوشیار
سعی تو اندر جهان ، ضد طبیعت بکار

محرمی گوز هواخواهی میهن دم زد * دست غیر آمد و بر سینه نا محرم زد
شیوه رند سیاسی چه بود در مسلک شیوه آن است که با ید همه را بر هم زد
رهزنی شیوه بلیس بد از روز الست مارخوش نقش بر انگیخت ره آدم زد
برزبان لاف هواخواهی آسایش خلق تیشه بر ریشه آسایشمان محکم زد
نقش انگشتریت فتنه و ظلم و آشوب نتوان لاف سلیمانی از این خاتم زد
خرمن عاشق و معشوق بیکباره بسوخت اندرین آتش بیدا دکه بر عالم زد
(مهدیا) آن بت عیار بصد عشوه و نواز رهزنی بود زبردست و رهت کم کم زد

*

نمونه‌ای از اشعار قوام السلطنه

قوام السلطنه با اینکه خیلی خوش خط بود و نشر را خوب می نوشت چند شعری هم از او دیده شده که نمونه‌ای از آن چنین است :

شکوه ز درد ندارم که طبیبی میگفت
رنج امروز و غمش، راحت فردای من است
عقل میگفت که دل منزل و مأوی من است
عشق خندید که یا جای تو، یا جای من است

*

شعری هم از (ناصرالدین شاه)

حال که چند شعرا ز نخست وزیران ایران انتشار می یا بد بموقع است که شعر جالبی از ناصرالدین شاه هم منتشر شود .
آصف الدوله شیرازی حاکم خراسان به میرزا ابوالحسن شیخ‌الرئیس توهین کرد که او هم خراسان را ترک گفت و با تضمین شعری از حافظ منظومه زیر را ساخت و توسط کامران میرزا نایب السلطنه بسرای ناصرالدین شاه فرستاد .

نایب السلطنه برگوبه شه نیک سرشت
که یکی زاهل خراسان بتو این نامه نوشت
آصف و ملک خراسان به توارزانی باد
ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشست
ناصرالدین شاه وقتی این نامه را دریافت نمود در پاسخ چنین سرود :
نایب السلطنه برگوبه خراسانی زشت
که شهت شاه جواب تو بدین نامه نوشت
آصف ارنیک واگرید، تو برو خود را باش
هر کسی آن درودعا قبت کار که کشت

ترور اولین نخست وزیر در میدان بها رستان

یکی از نخست وزیران مقتدر زمان قاجار امین السلطان ملقب به (اتابک) بود. وقتی ناصرالدین شاه ترور شد و صدراعظم ایران بود. مظفرالدین شاه او را برکنار کرد و محمدعلیشاه او را منصوب نمود. بضر بگلوله در میدان بها رستان از پای درآمد.

حسین قلی خان نظام‌ما فی در خاطرات خود چنین مینویسد:

وقتی نعلش ناصرالدین شاه در تکیه دولت بود شاه و امین السلطان صدراعظم بر سر جنازه آمدند. مظفرالدین شاه قرآنی از جیب خود درآورد و قسم خورد که تا من شاه هستم تو صدراعظم و مختار مطلق هستی...

چون صدراعظم از میرزا علی اصغر خان امین الدوله وحشت داشت و احتمال میداد که صدراعظم شود از شاه خواست که او را به عنوان پیشکار ولیعهد به آذربایجان بفرستد. امین الدوله از اینکار خیلی عصبانی شد و کینه صدراعظم را بدل گرفت و به همراه عده‌ای از علما و درباریان در صدبرآمدند که وسایل برکناری امین السلطان را فراهم کنند.

صورتی نزد فرما نفرما دیدم که ۴۰ هزار تومان خرج پیشرفت این مقصود شد. عریضه‌های مجعول بطرق مختلف نزد شاه فرستاده میشد. باین مضمون (آباجی مظفر - چون تو مردی ندارم چها رقدزنانه بسرکن... چها ررود دیگر صدراعظم زنجیر به گردن تو خواهد بست. در جائی ترا حبس خواهد کرد یا ترا خواهد کشت). مجملآ" باین وسایل شاه را وادار

کردند که دستخط عزل امین السلطان را صادر کنند. او اجازه خواست که به قم برود. وزرای مختار انگلیس و روس هم ز شاه خواسته بودند که جان و مال امین السلطان حفظ شود. حسین قلی خان نواب نایب شرقی سفارت انگلیس همراه او تا قم رفت.

حاج شیخ‌ها دی‌نجم‌آبادی که شاه مدترورا تا یک در میدان بهارستان بوده چنین مینویسد: هنگام شب تا یک از مجلس خارج شد. من جلوی سکوی مجلس ایستاده بودم. تا یک با آیه‌الله بهبهانی از مجلس خارج شدند. در این موقع تسبیح آیه‌الله بهبهانی بزمین افتاد. ایشان خم شد که تسبیح را بردارد در نتیجه تا یک چند قدمی پیش افتاد. هنوز قدم بخیا بان نگذاشته بود که صدای تیری بلند شد و چند نفر خاکستر بهواپاشیدند بطوریکه تا یکی شب و گردوغبار مانع دیدن شد و همه پا بفرار گذاشتند. فردای آن روز بخانه حیدرخان (برادر عباس آقا صراف تبریزی قاتل تا یک) رفتم دیدم که از طرف پلیس محاصره است بخیا بان نا صرخسرو نزدیک دکان شیخ حسین کتاب فروش که با طوق مجاهدین بود رفتم. حسن آقا برادر قاتل را بمن داد که پنهانش کنم من هم او را بمنزل میرزا ابراهیم منشی زاده رساندم. او ما را بعد از مدتی دچار جنون شد و خود را کشت. بعدها حیدرخان برادر دیگر قاتل تا یک بمن گفت پس از صدور رأی حوزه مخفی اجتماع عیسوی در باره ترور تا یک، عباس آقا برای کشتن تا یک معین شد و برادرش حسن آقا همراه او رفت چنانچه برادرش تمام دفا نتوانست کاری انجام بدهد او کار را تمام کند. هدف قرار دادن تا یک در روز روشن محال بود زیرا همیشه دو جوان قفقازی مسلح به تفنگ دو طرف کالسکه‌ها و حرکت میکردند به همین جهت من از حمام جنب مجلس خاکستر زیادی تهیه کردم و هنگام تیراندازی عباس آقا بهواپاشیدم تا گردوغبار مانع شناختن قاتل گردد. ولی او هنگام فرار دست پاچه شده راه را عوضی رفت و چون مردم در کنار او میدویدند خیال کرد که او را شناخته اند بر سرای اینکه دستگیر نشود خود را کشت. کسی او را نکشته است.

طبق اسناد سیاسی انگلستان گزارش نماینده سیاسی آن کشور به لندن چنین بوده است :

میرزا علی اصغر خان امین السلطان (ا تا بک اعظم) از نخست وزیرانی بود که موافقین و مخالفین زیادی داشت .

تقی زاده در مجلس شورای ملی با و (خائن السلطان) لقب داده بود . هنگامیکه از اروپا بازمیگشت و میخواست در بندرانزلی از کشتی پیاده شود تظاهرات علیه او صورت گرفت . جریان بد مجلس شورای ملی اطلاع داده شد . رئیس مجلس در این باره رأی گرفت از ۹۴ نفر نماینده ۷۷ نفر موافق و ۴ نفر مخالف و ۹ نفر ممتنع بودند . بهمین جهت دستور داده شد که هیچکس مزاحم او نشود و بکشور او رد گردد . .

پس از چندی از طرف محمدعلیشاه بسمت صدراعظم انتخاب گردید . در مجلس ضمن معرفی وزیران گفت امروز عصر نوینی را آغاز میکنیم . از این پس دولت و ملت در راه منافع مشترک این کشور همکاری خواهند کرد . من اصرار نمودم که همه وزیران کابینه باید سوگندنامهای در زمینه همکاری با مجلس شورای ملی امضاء کنند و همه وزراء در حضور اعلیحضرت سوگندنامها را امضاء کردند و خودم هم آنرا مهر نمودم با این طرز بنا بد صداقت و صمیمیت اینجانب نگران باشید .

از جمله کسانی که او را تأیید کرد سید عبداللّه مجتهد بود بهمین جهت مجلس اظهارات صدراعظم را با سکوت برگذار نمود . پس از مدتی حملات به ا تا بک شدت یافت . سعادت دوله جنبش مخالف را رهبری میکرد .

رئیس مجلس صنیع الدوله میگفت اگر ا تا بک استعفا کند منمکنار خواهد رفت . سید عبداللّه هم میگفت تحریکات زیر سر سعادت دوله است . اگر ا تا بک کنار بیرون مجلس هم منحل خواهد شد . ا تا بک میخواست شاه و مجلس را زیر کنترل داشته باشد . گویا انجمنهای سری از دربار پول میگرفتند . انتشار داده شد که ا تا بک با شاه و سفارت روس تلبانی کرده و هدفش این است که مجلس را تحت کنترل درآورد و با کمک رئیس مجلس میخواهد موجبات دریافت وام از روسیه را فراهم سازد . ا تا بک

تفوق انکارناپذیری بر غالب رهبران مجلس و روحانیون بزرگ را بدست آورده بودا گرزنده میبود مسلماً "شاه را وادار میگرد که با مجلس همکاری کند .

تقی زاده با او مخالف بود و وقتی استیضاح تعدادی از وکلا از اتابک مطرح شد گفت از وزیران دعوت نشده تا اینجا آنها تملق گفته شود با دیدوزله اوضاع روز مملکت را برای وکلا بازگو کنند . ما باید در باره سیاست روز از دولت سؤال کنیم . ممکن است آنها اعتراف کنند که نمیتوانند سیاستی را که ما تجویز میکنیم اجرا کنند در آن صورت باید استعفا بدهند و بروند . از دولت میپرسم که چرابی نظمی در کشور حکمفرماست ؟

سعدالدوله که میخواست رئیس الوزراء یا رئیس مجلس بشود اظهار داشت اتابک برای خود برنامهاهایی در دواخواهان سقوط حکومت او بود . صنایع الدوله رئیس مجلس هم گفت قتل اتابک برای تحریکات ارتجاعی و بخصوص اقدامات سعدالدوله بوده است . افکار عمومی با ترور اتابک موافق بود و قاتل را ناجی میدانست .

اتابک اعظم قبل از ترور برشاه نوشته بود که باید قانون اساسی را کابل اجرا کند و شاه هم تأیید کرده بود و وقتی اتابک ترور شد مجلس بشاه چنین تلگراف کرد : (از آنجا نیکه اتابک اعظم به سه پادشاه خدمت گرانقیمت انجام داده و یک چنین جنایتی نتیجه دسایس صاحبان اغراض شخصی میباشد لازم میآید که اعلیحضرت بآن توجه کامل فرمایند و مردم مقتدری را بوزارت داخله منصوب فرمایند که نظم و آرامش را در کشور برقرار سازد .)

محمدعلیشاه هم در جواب چنین نوشت : (ما خدمات او را به پادشاه نمیتوانیم فراموش کنیم و محرکین این جنایت ظالمانه مجازات خواهند شد .)

صنایع الدوله رئیس مجلس گفت برنامها قتل او هم تنظیم شده بود و اگر همراهاتابک از مجلس خارج میشد حتماً بقتل میرسید . بهمین جهت تصمیم به استعفا از سمت ریاست مجلس گرفت و احتشام السلطنه بجای

ا و رئیس مجلس شد. محمدعلیشاه هم مشیرا لسلطنه را به صدر اعظمی
انتخاب کرد که سعدا لدوله هم وزیر خا رجه شد.

پس از چندی رئیس مجلس نزد محمدعلیشاه رفته و گفت که سعدا لدوله
در مقام وزارت خا رجه لطمه شدیدی به حیثیت مقام سلطنت زده و با ید
برکنا رشود، ا و برخلاف خدماتی که اوایل مشروطیت انجام داده مورد
نفرت عامه میبا شد. رئیس مجلس همرا ه سعدا لدوله نزد شاه رفته بودند
که با استعفا ی او اصرار می شود ولی سماجت بخرج میدهد. روز بعد وزیر
مختار روسیه نزد شاه رفته از سعدا لدوله حمایت میکنند و بدنبال او هم
احتشام لسلطنه نزد شاه رفته میگویند دیگر مجلس نمیتواند سعدا لدوله
را تحمل کند که چند ساعت بعد برکنا ر میگردد.

شایعات چنین است انجمن سری که تا یک راکشته، بودجه اش از طرف
سپهدار - فرما نفرما - علا لدوله - امیربها در جنگ - نایب لسلطنه
سعدا لدوله تا مین میشده است.

مستشار الدوله مینویسد: دوسه سال آخر سلطنت مظفرالدین شاه
میرزا علی اصغر خان امین السلطان که به لقب (ا تا بکا عظم)
ملقب شده بود با وجود مشکلات خارجی مجبور با استعفا گردید و شاه
مرخصی گرفت و چهار سال در سفر اروپا و ژاپن بود. در این مدت مشروطیت
در ایران مستقر گردیده و محمدعلیشاه به سلطنت رسیده بود. اطرافیان
از شاه خواستند که تا یک رابخوا هدغافل از این که مشا را لیه ظرف
چند سال که در خارج بوده و با مجامع مشروطه خواه تماس یافته بشدت
مخالف رژیم استبدادی گشته است. وقتی به انزلی رسید انجمن
ولایتی رشت مانع ورود او شده بود من به تلگرافخانه رفتم و دستور
مجلس را ابلاغ کردم که مانع ورود او تا یک نشوند. من بدیدش رفتم
گفت در موقع صدارت روزی سفیر روس بمنزلم آمد و از من تعهداتی
خواست که گفتم مخل استقلال ایران است. گفت میدانید نتیجه این
امتناع چه خواهد بود گفتم میدانم قبیل از این که شما بسفارت برسید
استعفا نامه خود را حضور شاه میفرستم. بهمین جهت بخارج سفر کردم.

در همه جا مهربانیهای انگلیسها مرا متعجب کرده بود زیرا در دوره صدارت متهم بروسوفیلی بودم. سفیر انگلیس در ژاپن بمن گفت ما جزئیات مذاکرات شما با سفیر روس را از طریق تلگرافات رمزورها فهمیدیم. وقتی مقاومت شما را دیدیم دستور رسید که همه جا نسبت به شما مهربانی کنیم. حال هم قول شرف میدهیم که همه جا با استحکام مبنای مشروطیت کمک کنیم. وقتی اتابک با ریدگر صدر اعظم شددعی نمود که محمد علیشاه را بر رعایت اصول مشروطیت متقاعد کند. من با و گفتم مجلس را ترک نکنید چرا به مجلس نمیآئید. اتابک گفت باشاه در مذاکره هستم و اگر موافقت کرد بدون تأخیر به مجلس خواهیم آمد. اگر موافقت نکرد آمدن به مجلس چه فایده دارد. زیرا بدون تأمل از ایران میروم. دوسه روز بعد اتابک اطلاع داد که چون اختلاف باشاه رفع شده بمجلس خواهد آمد. فردای آنروز به مجلس آمد و بین آقایان مجتهدین قرار گرفت و شرحی راجع با هتمامات خود بین دولت و مجلس بیان کرد. یکساعت از شب رفته جلسه خاتمه یافت. اتابک با آقایان علمای مجلس بیرون رفت. انتشار یافت که اتابک را با گلوله زدند. ناصر الملک و صنایع الدوله مبهوت شده بودند. من بسوی در خروجی رفتم مستوفی الممالک را در حال ترس دیدم. در میدان بهارستان دیدم جنازه قاتل اتابک روی زمین افتاده بخانه اتابک رفتم نعش او را روی فرش گذارده بودند و سیدی بیش از همه ناله و شیون میکرد. این سید از مجلس تا خانه اتابک در کالسکه بوده بعدها شنیده شد که انگشتر و ساعت اتابک را رانده است.

دکتر ملکزاده مینویسد: از دبیر السلطان شنیدم که محمد علیشاه او و مجل السلطان و موقر السلطنه را مامور قتل اتابک کرده است. علت آنهم این بود که واقعه اخراج کامران میرزا را از کابینه زیر سر او میدانست و از او ناراضی بود. دبیر السلطان هم گفته بود موقر السلطنه ما موریتی را که از طرف محمد علیشاه داشت انجام داد.

دکتر فریدون آدمیت هم مینویسد: (امین السلطان) عامل تفوق سیاست

روس به سیاست انگلیس در ایران بود. به همین جهت انگلیسها بشدت با او مخالفت بودند و کینه اش را بدل داشتند.

مخبر السلطنه مینوید: از او رنگ شنیدم که در اوسا محمد علی میرزا را ملاقات کرده و گفته بود که دو نوبت بر قتل او تا یک تا سف خورده و گفت که خبط کردم.

دبیر السلطان در موقع فوت نژاد او رنگ او را بر مداخله در قتل او تا یک نرسوده و خواسته بود که در جبران آن چاره کند.

محمود محمود مینوید: (جرج چرچیل همان کسی است که همراه هاردینگ بعبتبارت رفت و در تکفیر او تا یک دست داشت. همراه مهاجرین برای گرفتن مشروطه بنا می نمود تا لقا نی در خدمت علماء بقم رفت).



مهدی بامداد مینوید:
 امین السلطان تا مدتی
 (آنگلو فیل) بود و ترقیاتی
 کرد ولی روش خود را تغییر داد
 و (روسوفیل) شده بود که این امر
 موجب شد نظیر ناصرالدین شاه
 کشته بشود.

نیک نام‌ترین نخست وزیر دوره مشروطیت

نیک نام‌ترین نخست وزیر دوره مشروطیت ایران (میرزا حسن خان مستوفی الممالک) بود که همه او را (آقا) خطاب میکردند. حتی رضا شاه او را بهمین لفظ خطاب میکرد.

پاکی و درستی و بی نظری او مورد قبول همگان نبود. به شغل و مقام اعتنائی نداشت. به (وجه ملی) خود خیلی اهمیت میداد بهمین جهت دست بکاری نمیزد که مورد حمله و اعتراض قرار گیرد. عجب این است که مردی با این حسن شهرت وقتی رئیس الوزرا بود مورد استیضاح مدرس قرار گرفت. مدرس که معمولاً با قلدرها می‌جنگید و افراد خوشنام را مورد حمایت قرار میداد ولی با مستوفی الممالک مخالفت کرد.

مطلعی میگفت نامه‌ای از مدرس به مستوفی الممالک درهما نوقت نوشته شده که مخالفت او موجب گردیده که سایر وکلای مجلس در حمایت از مستوفی پافشاری کنند و این مخالفت را نوعی بازی سیاسی تلقی کرده‌اند.

ابراهیم صفائی درباره او مینویسد: او سالها در اروپا تحصیل و مطالعه میکرد که مظفرالدین شاه در سفر دوم خود با او از او خواست که با ایران بیاید. بهمین جهت پس از استقرار مشروطیت با ایران آمد و برای

نخستین بار در کابینه اتابک وزیر جنگ شد و در چند کابینه همین سمت را داشت. مدتی هم وزیر دربار احمد شاه بسود. بعد از کناره‌گیری سپهسالار تنکا بنی، صدراعظم ایران گردید و قوام السلطنه را وزیر جنگ کابینه خود کرد.

صنیع الدوله هنگامیکه وزیر مالیه کابینه او بود ترور شد. هنگام انتخاب نایب السلطنه برای احمد شاه و شانس زیادی داشت ولی با انتخاب ناصرالملک به نیابت سلطنت دیگر خود را از سیاست کنار کشید. ولی با زهم در زمان سلطنت احمد شاه رئیس الوزراء شد. در جنگ بین الملل اول بیطرفی ایران را اعلام نمود. پس از مدتی فترت، مقدمات افتتاح مجلس سوم را فراهم ساخت. با گشایش مجلس کنار رفت ولی پس از چندی برای با رسوم از او خواستند که رئیس الوزراء بشود. بعلت ورود قشون خارجی با ایران و نزدیک شدن آنها به تهران تصمیم گرفت پایتخت را با صفهان منتقل کند. بعلت نیامدن قشون خارجی بتهران این تصمیم بهم خورد و او را متهم بهمکاری با آلمانها کردند که از کار کناره رفت. پس از چندی برای بار چهارم رئیس الوزرائی بسراغ او رفتند و این بار موجبات انتخابات دوره چهارم را فراهم ساخت. سال قحطی معروف پیش آمد که زحمات فراوان کشید.

بعلت خستگی زیاد از کار کناره رفت. در انتخابات وکیل تهران شد. گاهی به مجلس میآمد. برای پنجمین بار رئیس الوزراء شد. مدرس با او در افتاد. قوام زیرجلی علیه او عمل میکرد. مدرس دولت مستوفی الممالک را استیضاح کرد. او در پاسخ گفت (من آجیل نمیگیرم و آجیل نمیدهم). فروغی از طرف دولت پاسخ استیضاح را داد. مستوفی الممالک در آخر جلسه استعفاي خود را داد و همراه وزراء از جلسه خارج شد. تنها سردار سپه وزیر جنگ در جلسه ماند.

در مجلس پنجم وکیل مجلس بود که موتمن الملک میدید مسئله خلع قاجاریه مطرح است. از ریاست کناره گرفت و مجلس بریاست مستوفی الممالک راهی داد. او هم در جلسات مجلس شرکت نمیکرد و تدین به

سمت نایب رئیس جلسات را اداره میکرد .
بعدها افتتاح مجلس دوره ششم در زمان سلطنت رضاشاه با عنوان (جناب اشرف) برای ششمین دفعه و آخرین بار رئیس الوزراء شد .
متن فرمان رضاشاه درباره نخست وزیری مستوفی الممالک چنین است :

با تائیدات خداوند متعال - ما - پهلوی شاهنشاهی ایران
نظر بحسن اعتماد و اطمینانی که بمراتب کفایت و کاردانی
ولیاقت جناب اشرف میرزا حسن خان مستوفی حاصل است لهذا
معزای الهیه را بصدور این فرمان همایون بسمت ریاست الوزرائی
منصوب و قریب افتخار فرمودیم که با اقتضای عوالم دولتخواهی
بمراسم خدمتگذاری پرداخته در حسن جریان امور مهمه مملکتی
لازمه دقت و مراقبت را معمول دارد .

بتاریخ هجدهم بهمن بیکهزار و سیصد و پنجاه و ششمی
در سال ۱۳۰۵ برابر استیضاح مجلس تصمیم با استعفا گرفت ولی بدستور
رضاشاه و در مجلس بکار داده شد . بعد بعلت تصویب مقررات استخدامی ،
کارمندان دست به تظاهرات زدند و مجلس هم ورا استیضاح کرد که از
کارکنان رفت و خا نه نشین شد .

هیچ نسبت سوءاستفاده با و داده نشده است . ثروت فراوان او موروثی
بود . دور از تجمل و ساده و با تقوی زندگی میکرد . بمردم خیلی مساعدت
مینمود . فرزندان اش اکثر " معلم سرخانه ها شته فارسی و فرانسه
میا موختند . بحکومت پارلمانی و آزادی مطبوعات اعتقاد داشت .
با هیچیک از سیاستهای خارجی مربوط نبود . تفریحش شکار و بازی
شطرنج بود .

نمایندگان نظیر دکتر مصدق همواره از او حمايت میکردند . او هم
توانست در آغاز سلطنت رضاشاه از خیلی تندرویها جلوگیری کند .
کرا "همان مقام نخست وزیری استعفا کرد ولی با اصرار رضاشاه اکثریت

نمایندگان مجلس بکارا داده می‌داد و سرانجام هم‌باصرا اروپا فشاری خودازکارکنان گرفت. از جمله شخصیت‌های خوشنام و برجسته‌ای هم که برای نخست‌وزیری موردتأمیل قرارگرفت مؤتمن‌الملک پیرنیا بود که رضاشاه هم وراخواست و با واصرار کرد که نخست‌وزیری را بپذیرد ولی اوقبول نکرد و در اصرار نمایندگان بقبول پست نخست‌وزیری وعده داد که فقط سعی خواهد کرد مستوفی‌الممالک را بقبول نخست‌وزیری آما ده‌کنند که همین کارا هم انجام داد.

مخبرالسلطنه مینویسد: رضاشاه هم‌به (میرزا حسن مستوفی‌الممالک) همیشه (آقا) خطاب میکرد. مردی بود رشوف - مهربان - دردوستی ثابت و از دشمنی کردن روگردان - بدی میدید و خوبی میکرد - مناعت داشت - تکبر نداشت - گفتند کم‌را ده‌است. اراده و رأی که در جنگ بین‌الملل اول در مقابل سفارتین نشان داد در قوه هیچیک از رجال قوم نبود...

ملک‌مدنی نماینده ملایر می‌نویسد: وقتی سردار سپه‌شاه‌شاه‌شاه‌شاه مستوفی‌الممالک خواست نخست‌وزیر بشود، او گفت من پیر شده‌ام. رضاشاه گفتند لم‌میخواهد لاقول، اما نخست‌وزیر دوران سلطنت من باشید. مستوفی‌الممالک قبول کرد و کابینه‌ای از رجال قدیم تشکیل داد. پس از یک‌سال استعفا ی خود را تقدیم‌علیحضرت نمود. پرسیدند بنظر شما چه کسی برای نخست‌وزیری خوب است مستوفی‌گفت علیحضرت همه را خوب میشناسند. علیحضرت گفتند مخبرالسلطنه چطور است؟ مستوفی گفت نظر بنده هم‌همین بود منتهی نخواستم به علیحضرت عرض کرده باشم. او ۶ سال و ۷ ماه نخست‌وزیر رضاشاه بود. از وقایع جالب این‌که یک رئیس‌مجلس در منزل رئیس دیگر مجلس فوت کرد. یعنی مستوفی‌الممالک در منزل سردار فخر حکمت بطور ناگهانی سکت کرد و درگذشت. البته آن موقع مستوفی‌الممالک رئیس مجلس نبود و سردار فخر هم هنوز بریاست مجلس انتخاب نگردیده بود. در این باره دکتر مهدی ملکزاده چنین مینویسد:

روز ششم شهریور ماه ۱۳۱۱ مستوفی الممالک در منزل سردار فاخر برای صرف‌نهار دعوت داشت، اینجانب مدت ۲۰ سال زهرکس دیگر با ایشان نزدیکتر بودم و اغلب از حالات روحی و جسمی این مرد شرافتمند آگاه میشدم. مستوفی همزمانی طولانی بمرض اتساع معده مبتلابودیکروز بمنزل من تشریف آوردند. فشاخون ایشان را امتحان کردم همچنین قلب را که هردو طبیعی بود. میگفت ناصرالدین شاه نزدیک به ۷۰ سال درکمال سلامت زندگی کرد و یک ثانیه مرد. من هم آرزو مند همچو مرگی هستم.

چند روز بعد مکتوبی از سردار فاخر بمن رسید که آنها بمنزل ایشان به اما مزاده قاسم بروم. وقتی آنجا رفتم صاحب اختیار - صولت الدوله قشقا ئی - محتشم الدوله - ناصر السلطنه و حسین آقا پسر مستوفی آنجا بودند. مرحوم مستوفی الممالک دچار دل درد شدیدی شده بود. دوائی برای تسکین دادم که آرام شد. بعضی از داروهارا برای خود مفید نمیدانستند و میگفتند که ممکن است موجب سکت شود. در این موقع در اطراف سکت‌های مختلف بحث شد. مرحوم مستوفی روی نیمکتی نشسته بود و بنده در مقابل ناگاه دیدم که قدری خم شده اند اول تصور کردم میخواهند چیزی را از زمین بردارند لیکن با کمال تأسف مشاهده شد که حالت سکت دست داده و تمام بدن به پائین خم شد که بنده و محتشم الدوله ایشان را گرفته روی زمین خوابانیدیم. صولت الدوله بیش از همه بی تابی میکرد و مثل ابربها رمیگریست و میگفت بی پدر شدم. حقیقتاً "هم راست میگفت زیرا هنوز جسد مستوفی را به خاک نسپرده بودند که ما مورین نظمیه هنگام تدفین، او را دستگیر کردند. فوراً "جریان را به تیمورتاش وزیر دربارا خبر دادیم. بلافاصله عده زیادی در منزل سردار فاخر اجتماع کردند. نعش را در اتومبیل گذاشته به اختیاریه بردند و با احترامات زیاده در مقبره مستوفی بخاک سپردند. خدمات این مرد بایران و ایرانیان فنا ناپذیر بود و فقدانش ضایعه‌ای بزرگ.

مخبر السلطنه در این مورد چنین مینویسد :

در سال ۱۳۰۷ یلات قشقائی - بختیاری، لاروشیراز را محاصره کرده و طالب جمهوری بوده و مستوفی رانا مزداین مقام کرده بودند. معلوم است که پهلوی با چه نظری به مستوفی مینگریسته است. بعلاوه درباره کارهایی که میخواست مرتکب شود مستوفی تنها سdraه بود. چنانکه پس از درگذشت مستوفی این سدشکسته شد. نصرت الدوله - تیمورتاش سردار اسعد - سردار عشا یردرزندانها مقتول گردیدند .

نکته مهم این است که در روز تشییع جنازه مستوفی دستور با زداشت صولت الدوله قشقائی و ناصرقشقائی صادر و درهما نجا دستگیر میشوند . و بعداً لایحه سلب مصونیت آنها به مجلس داده میشود که بدین شرح تصویب میشود (مجلس شورای ملی) اجازة میدهد که آقایان اسمعیل خان قشقائی و ناصرخان قشقائی را دولت مورد تعقیب قرار داده و پس از تکمیل اکتشاف و چگونگی مطلب، مراتب را با ستحضار مجلس شورای ملی برساند)

دوست مطلعی که با خانواده مستوفی الممالک ارتباط نزدیک دارد میگفت اسناد و مدارک زیادی نزد ورثه او موجود است که از جمله نامه مستوفی به رضا شاه و نامه مدرس به مستوفی الممالک میباشند که هنوز تصمیم با نتشار آن نگرفته اند .

یکی از نامه ها مربوط به (صولت الدوله قشقائی) است که مستوفی به رضا شاه مینویسد : خواهش میکنم دستور آزادی زندانی مورد نظر را بدهید که بلافاصله صولت الدوله از زندان آزاد میشود و باز هم با وساطت مستوفی، بنمایندگی مجلس انتخاب میگردد ولی بعداً پس از فوت مستوفی الممالک دستور با زداشت صولت الدوله قشقائی صادر میگردد . این امر نشان میدهد که رضا شاه تا چه اندازه رعایت احترام مستوفی الممالک را میکرده است .

نخست وزیر خوش نام (چیون)

یکی از نخست وزیران نیکنام ایران میرزا حسن خان پیرنیا (مشیر الدوله) بود که در مسکودر رشته حقوق و نظام تحصیل کرده و پس از مراجعت با ایران به مشاغل مختلف پرداخت. همراه مظفرالدین شاه با اروپا رفت و به پیشنهادها تا یک وزیرمختار را ایران در (پترزبورگ) شد. ما موریت را با موفقیت انجام داد و پس از مراجعت با ایران در کناره آزادخواهان قرار گرفت و با تفاق برادرش (موتمن الملک) به مشروطه خواهان خیلی کمک کرد.

نقش مهمی در تنظیم قانون اساسی و متمم آن داشت چند بار نخست وزیر شد.

ابراهیم صفائی مینویسد: در کلیه مشاغل پاک زیست و هیچگونه غبارت همت و افترائی بردا مان نش ننشست. بنا پاک هم نیازی نداشت زیرا پدرش بحد کافی برای او سرمایه گذاری کرد. درسیاست داخلی و خارجی حسن شهرت خود را حفظ کرده بود. در کارها حسن نیت داشت ولی علاقمندی بحسن شهرت او را خیلی جیون با آورده بود به همین جهت در هیچ کاری از خود فداکاری نشان نمیداد. در موقع بروز حوادث سنگر خالی میکرد. تا وجاهت ملی او حفظ شود. معروفترین فرزند او داد پیرنیا بود که مدتی در کابینه قوام ریاست بازرسی نخست وزیری را عهده دار بود و برنا مهگلها از یادگارهای او بود.

ناظم الاسلام مینویسد: مشیرالدوله در زمان صد ارتش بخوبی سلوک کرد. کسی را معدوم ننمود. خانه‌ای را آتش نزد. وطن، فروشی ننمود. با خارجه ساخت و پاخت نداشت. آثا ربدی از خود بجای نگذارد. مشیرالدوله از اولین اشخاصی است که سراپرده مشروطیت را بلند نمودند. مشیرالدوله ۱۰ سال برای تنظیم تاریخ ایران باستان زحمت کشید. در دربار قاجار عتن لقب مشیرالدوله گرفته‌اند.

مشیرالدوله نشان (لژیون دونور) فرانسه و نشان (سن ژرژ) انگلستان را داشت. نصرالله خان مشیرالدوله نخست وزیر محمدعلی شاه پدراو و موتمن الملک بوده است.

مشیرالدوله نخست وزیری مقتدر در مقابل خارجیها بود. چنانکه این نامه را بوزیرمختار انگلیس در تهران نوشته است:

آقای وزیرمختار - این حقیقت را ناچارم بشما تذکر دهم که اگر قدرت عظیم بحریه انگلیس را از پشت سر شما بردارند قوه ضعیف کشور ایران را هم از من بگیرند و آنوقت شخصیت مشیرالدوله و ما را لینک را درد و کفه تراز و بگذارند معلوم نیست که سنگینی کفه تراز و بطرف شما متمایل شود. بنا براین شخص مشیرالدوله بشخص ما را لینک اجازة نمیدهد که شما چنین رفتار خشن و پیرشده را داشته باشید. مشیرالدوله



→
 میرزا نصرالله خان، مشیرالدوله
 نخستین صدراعظم دوره مشروطیت
 پدر میرزا حسن خان مشیرالدوله
 نخست وزیر و موتمن الملک پیرنیا
 رئیس مجلس بوده که از هر سه

آنها به نیکنامی یاد میشود. خدمتگذار و شجاع
 و مورداحترام همه طبقات بودند.



نخست وزیر (متحصن) در سفارتخانه ها

سید ابوالحسن علوی درباره (میرزا جواد سعادت‌الدوله) مینویسد :
پسر حاج میرزا جبارناظم‌المهاجر ژنرال قنصل در بغداد و مدیر روزنامه (وقایع اتفاقیه) میباشد. عضو تلگرافخانه بود که با دختر مخبرالدوله ازدواج کرد. بعلمت بدرفتاری بازنش از طرف مخبرالدوله از تلگرافخانه اخراج گردید و بوزارت خارجه رفت. در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه وزیرمختار بلژیک شد و میگویند پابه ثروت و بواسطه خرید اسلحه‌ای بود که مظفرالدین شاه در فرنگستان توسط او کرده بود. وزیرتجارت عین‌الدوله بود که او را معزول و به یزد تبعید نمود. از حبس فرار کرد و خود را بتلگرافخانه انگلیسها انداخت و در آنجا بود تا پس از شش ماه همراه ملیون به تهران وارد و از تهران وکیل گردید. در اوایل خیلی کارش بالا گرفت. ولی بعد بعلمت تحریکاتی علیه صنایع الدوله رئیس مجلس از مجلس اخراج گردید.
در کابینه مشیرالدوله وزیر خارجه شد ولی بواسطه اعتراض اعضای وزارت خارجه برضد او پس از ۲۵ روز معزول گردید و چون تمام ملیون برضد او بودند در سفارت هلند متحصن شد.
در زمان محمدعلیشاه اول بوزارت خارجه رفت بعد بعنوان کفیل ریاست وزراء و بعد رئیس الوزراء شد. پس از فتح تهران مدت‌ها از تهران تبعید و در پاریس بسربرد.

ممتحن الدوله شقای مینویسد :

میرزا جوادخان سعدا لدوله در بغداد متولد شده و پس از طی مدرسه دارالفنون بزبان فرانسه تسلط کامل یافت. از طرف وزارت خارجه برای تحصیل در رشته تلگراف موریس بروسیه فرستاده شد.

پس از مراجعت به ریاست تلگرافخانه آذربایجان منصوب شد. با مخبر الدوله وزیرپست و تلگراف در افتاد. با وجود ازدواج با دختر اورا وابط التیا مین یافت تا کار بطلاق و قطع رابطه دائمی کشید. موقعی که ناصرالدین شاه بفرنگ رفته بود توانست در ریاست نمایشگاه ایران کار مهمی انجام بدهد. در کار وزارت خارجه خدماتی انجام داد.

وقتی سفارت بلژیک در ایران دایر شد سعدا لدوله بنما بندگی ایران در بلژیک ما موریت یافت و از مظفرالدین شاه پذیرائی کرد و ۱۲ سال در بروکسل ماند. ما مورین بلژیکی را برای اداره گمرک ایران استخدا م کرد. ولی بعداً (نوز) بلژیکی همه کاره گمرک ایران شد و در مقام اعدا سعدا لدوله برآمد. وقتی وزیر خارجه شد پس از چندی اورا از پشت اطاق شاه به یزد تبعید نمودند و خیالات دیگری هم داشتند که اورا آگاه کردند که در قنسولخانه انگلیس متحصن شد.

در زمان صدارت مشیرالدوله بتهران آمد و بنما بندگی تهران انتخاب شد. در تدوین قانون اساسی مجاهدت کرد. مسئولیت وزراء در برابر مجلس از پیشنها دات او میباشد. و ناطق 'نحصاری مجلس شد و (ابوالمله) لقب یافت. وقتی میگفتند (سعدا لدوله) میرابوی فرانسه است، سعدا لدوله میگفت (من میرابوی ایران نیستم بلکه میرابو، سعدا لدوله فرانسه است)

سید عبدالله بهبهانی و صنیع الدوله با او در افتادند بنحویکه ناچار با استعفا از وکالت شد. بهمین جهت محمدعلیشاه او را بطرف دربار کشید و وزارت خارجه را با تفویض کرد.

وقتی بسفارت هلند در تهران بناهنده شد در مدت ۷ ماهی که در آنجا بود کتبی بنام (آزادی چه چیز است؟) را تالیف نمود. بعد از بمباردمان

مجلس با تحصیل امنیت از سفارت هلند خارج شد. بوزارت خارجه منصوب
وبعد کفیل و سپس صدراعظم شد.

نگارنده شاه بودم که سعدا لدوله میکوشید با قبول تقاضای مجاهدین
با صلاح ذات البین بپردا زد و بنده و جمعی را نزد سپهسالار سردار سعدا
فرستاد ولی محمد علیشاه و ملازمانش بسفارت روس پناهنده شدند و
سعدا لدوله هم بسویس رفت و سه سال در آنجا اقامت نمود. در ژنو با
سعدا لدوله مذاکره شد که بمحض ورود بتهران بمقام ریاست وزراء و بعد
به نیابت سلطنت انتخاب میگردد و مصما ملسلطنه رئیس الوزراء از او
تلگرافی دعوت بکار کرد ولی ناصر الملک نایب السلطنه با او مخالفت
نمود. او معتقد بود که اداره کردن هر کار بسه اصل بستگی دارد. عقل
و علم و جرئت.

* * *

در وقایع جمهوریت سردار سپه از او حمایت کرد. از آن پس دیگر کار
حساسی نداشت و به مطالعه میپرداخت.



وقتی سعدا لدوله صدراعظم
ایران بود، محمد علیشاه
بسفارت روس پناهنده شد.



عین الدوله صدراعظمی بود
که هیچ علاقه ای بمشروطیت
نداشت.

سپهدا رشتی و نخست وزیر زمان کودتا

از جمله کسانی که در زمان قاجار به نخست وزیری رسید، فتح‌الله اکبر (سپهدا رشتی) میباشد که هنگام نخست وزیری اورضاخان کودتا کرد و از نخست وزیری برکنار شد و با توسل بسفارت انگلیس از با زداشت مصون ماند.

کسانی که او را میشناخته اند میگویند انسانی نیک نفس ولی ساده دل بود بهمین جهت دانسته و ندانسته به نظامیان کمک کرد و بدست خود موجبات کودتا را فراهم ساخت.

مجله آینده‌سند شماره ۳۲۶۸ - ۲۵۸۳۷ بایگانی ۱۹۸ دولت انگلستان را که بعداً انتشار یافته در باره او چنین منتشر ساخته است:

فتح‌الله اکبر در سال ۱۲۶۹ متولد شد. زندگی نخستین او تحت شرایط محقرانه‌ای بود. با اینکه عموی وی پست مهم‌بیگلربیگی گیلان را عهده‌دار و گمرکات شمال در اجاره او بود و مال و منال بسیار داشت فتح‌الله اکبر با بیوه عموی خود ازدواج کرد و جانشین عمویش از جهت در گیلان شد. وی گمرک انزلی را که در دست بلژیکی‌ها بود در اختیار گرفت و در اندک مدتی صاحب ثروت و نفوذ فوق‌العاده‌ای شد. در سال ۱۹۰۳ به نشان K.C.M.G بجهت پذیرائی از هیئت (دونس‌گارت) در دوران ماموریت نایل آمد. در مقاطع گوناگون پیش از جنگ جهانی

اول، سفارت پادشاهی از راههای مختلف با وکم کرده و در سال ۱۹۰۹ شش ماه به سفارت روسیه پناهنده شد. اکبر در کا بینه‌های مختلف وزیر دادگستری - وزیر پست و تلگراف، وزیر کشور - وزیر جنگ و در نوامبر ۱۹۲۰ برای دومین بار نخست وزیر شد. در کودتای ۱۲۹۹ با جبار پست صدارت را ترک کرد. اکبر با ثروت هنگفتی که داشت بعد از کودتا به زندگی شخصی پرداخت. دوبار با اروپا سفر کرد و مورد احترام آقاخان (رهبر اسماعیلیه) بود. اکبر بهیچ زبان خارجی آشنا نبست فقط چند کلمه فرانسه بلد است. مردی شریف و دلپذیر است. در گیلان از شهرت خوبی برخوردار بوده از لحاظ فردی مورد توجه مردم است.



مهدی با مداد مینویسد :
در سال ۱۲۹۹ که قرار بود کودتای بشود سپهدار اعظم را بدستکاری میرزا کریم خان رشتی پسر عمویش که با جاهائی ارتباط داشت روی کار آوردند و پس از کودتای بسفارت انگلیس رفت و پناهنده شد. پس از تضمین کامل از سفارت خارج گردید و کاری بکارها نداشته تا در ۹۰ سالگی درگذشت.

تشکیل دولت موقت (مهاجرت) در کرمانشاه

وقتی دولت مستوفی الممالک در جنگ بین الملل اول بیطرفی ایران را اعلام کرد، روسها با پیشروی قوای خود بسوی تهران عملاً بیطرفی را نقض کردند. در نتیجه شاه و مستوفی تصمیم گرفتند که پایتخت با صفهان منتقل گردد. بهمین جهت گروهی از سیاستمداران ولیدرهای مجلس ابتدا به قم رفته با تشکیل (کمیته دفاع ملی) خود را آماده نبرد با روسها کرده بودند. بتدریج این عده بکرمانشاه رفته و دولت موقت را بشرح زیر تشکیل دادند:

رضاقلی خان نظام السلطنه مافی رئیس حکومت موقت و وزیر جنگ، سیدحسن مدرس و زیردادگستری - حسین سمیعی (ادیب السلطنه) وزیر کشور - حاج عزالممالک اردلان وزیر تجارت - محمدعلیخان فرزین وزیر دارائی - محمدعلی مافی (پسر نظام السلطنه) کفیل وزارت خارجه، میرزا قاسم صورا سرافیل و زیرپست و تلگراف.

مجله وحیدمی نویسد: پس از تشکیل حکومت موقت در کرمانشاه از سایر نقاط مملکت گروهی از روحانیون و خوانین و عشایر و ایلات محلی بحکومت موقت پیوستند. قوای ژاندارمری که تحت نظر افسران سوئدی اداره میشد پشتیبانی خود را از دولت موقت اعلام داشت.

درهما نموقع قوای روسها برای کمک بقوای انگلیسها که به محاصره قوای عثمانی درآمده بود میخواست از سمت کرمانشاهان عبور کنند که با مقاومت شدید دولت موقت مواجه گردید و این ایستادگی موجب گردید که قوای انگلیسها بمحاصره ارتش عثمانی درآید. بهمین جهت خلیل پاشا فرمانده ارتش عثمانی جشن بزرگی در بغداد ترتیب داد و نظام السلطنه و دولت موقت هم با این جشن دعوت شدند که اسرای انگلیسی دربرابر آنها رژه رفتند. نظام السلطنه و انور پاشا درحرم کاظمین دست دوستی و اتحادی بهم داده و قرار شد عهدنامه آنها برای اتحادا سلام بعداً با مضای سلاطین دو مملکت برسد.

برای قدردانی از خدمات نظام السلطنه آیات عظام در نجف اشرف تصمیم گرفتند شمشیری از خزانه حضرت علی بنظام السلطنه اهدا کنند. با موافقت دولت عثمانی عده ای از خدام حرم این شمشیر را بکرمانشاه آورده روز یکشنبه ۲ محرم ۱۳۲۵ بنظام السلطنه اهدا کردند. با وجود نا کامی حکومت موقت در جنگ بین الملل اول این واقعه اثر عمیقی در مبارزه ضد استعماری ایرانیان علیه انگلیسها از خود بیا دگار گذاشت.

البته علت اصلی اینکه دولت موقت کارش بجائی نرسید این بود که سفرای روس و انگلیس بشاه طمینان دادند که قوای روسیه وارد تهران نخواهند شد و دولت هم از انتقال به اصفهان انصراف حاصل نمود. با این نظر کار دولت موقت خاتمه یافته تلقی شد.

علی کمالوند نما یبنده سابق مجلس خاطراتی از دولت در مهاجرت را چنین نوشته است: هنگام جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) پس از آنکه ایران با وجود اعلام بیطرفی از طرف قوای نظامی روسیه تزاری و انگلیس که متفقین جنگ بودند اشغال گردید و دولت ایران ناچار به تسلیم و مدارای با دشمن گردید، گروهی از رجال، نمایندگان مجلس، روزنامه نگاران، شاعران و نویسندگان وطن پرست آزادخواه درصدد مقاومت و مبارزه با اشغالگران برآمدند و دربرابر دولت مرکزی که

تسلیم شده بود که دولت ایران آزاد را بریاست نظام السلطنه مافی تشکیل دادند و از تهران به قم رفتند با آن ترتیب ایران در یک زمان دارای دو دولت گردید و جالب است که این دو دولت نه تنها با هم خصومت و مخالفتی نداشتند بلکه با هم همدلی و تفاهم ضمنی داشتند.

پدر من بنا م حبیب اله خان کما لوند ملقب به یمن الملک که در آن موقع بنما بیندگی دوره سوم مجلس شورا یملی از لرستان انتخاب شده بود جزء آن گروه بود. نظام السلطنه در سالهای پیش از آن زمان برای مدتی والی لرستان و خوزستان بود و پدرم مستوفی و نایب الحکومه لرستان بود. روی سابقه مورد اعمتاً دو مشورت نظام السلطنه قسار گرفت. دولت ایران آزاد با گروه هوا دارانش بعداً "بسهه سلا میول پاپیتخت دولت عثمانی مهاجرت کردند و در تاریخ بنام دولت مهاجرت معروف شد.

پدرم زخا طرات حوادث دوران مهاجرت برای من مطالب زیادی نقل کرد که در خاطرم مانده است. در این موقع که دوست ارجمندم آقای دکتر مصطفی الموتی به تالیف قسمتی از تاریخ معاصر ایران همت گماشته اند بنظر رسید مواردی از آن خاطرات را که در جای دیگر انتشار نیافته است برای درج در تالیفات ایشان بنویسم شاید که مفید واقع گردد.

بعد از رفتن به قم دولت جدید با سه مسئله اساسی مواجه بود:

۱- تامین بودجه برای مخارج ۲- تهیه نیروی نظامی و اسلحه و وسائل جنگی ۳- انتخاب محل استقرار حکومت

۱- موضوع بودجه را کمک های مالی آلمان روبراه کرد.

۲- مسئله نیروی نظامی با اینصورت بود که قسمتی از ژاندارمری که زیر فرمان مستشاران سوئدی بود بدولت جدید پیوست، قوای نظامی ایران در آن زمان تشکیل میشد از قزاق و ژاندارم. قزاق را افسران روسی فرماندهی میکردند و ژاندارم را مستشاران سوئدی. همیشه بین قزاق و ژاندارم رقابت و اختلاف وجود داشت. با تمام سربازان

روس بخاک ایران و تسلیم دولت مرکزی تکلیف نیروی قزاق معلوم بود ولی ژاندارم بدولت ایران آزا دپیوست منتها عده آنها کافی نبود که یک نیروی توانای جنگنده بوجود بیاورد. طرحی مورد توجه قرار گرفت که از افراد دادا و طلب و استخدا م آنها بخصوص از افراد عشایر ایران قوای چریکی تهیه شود و برای تامین اسلحه و سا زو بزرگ جنگی هم آلمان ها تقبل کردند که تا مین نمایند.

۳- و اما برای حل مسئله سوم که انتخاب محل استقرار حکومت بود. دو محل مورد نظر بود. اصفهان یا کرمانشاهان. راه اصفهان نزدیکتر بود و در آنجا میشد با عشایر بختیاری و فارس و بخصوص تنگستانی ها که دلیرانه با انگلیس ها درگیر شده بودند ارتباط برقرار کرده و از افراد عشایر قوای چریکی فراهم نمود. رفتن بکرمانشاهان بعلت دوری و ناامنی راه ها با مشکلاتی روبرو بود اما این مزیت را داشت که بخاطر نزدیک بودن با خاک عراق که متعلق بدولت عثمانی بود قوای نظامی عثمانی و آلمان در آنجا حضور داشت. دولت ایران آزادی می توانست کمک های وسیعی از آن دو دولت دریافت نماید، سرانجام تصمیم رفتن بکرمانشاهان گرفته شد، نظام السلطنه با آشنائی که بمنطقه لرستان داشت میخواست از طریق آن ناحیه بکرمانشاهان برود و اگر بتواند از عشایر لرستان قوای تهیه نماید. اشکالی که وجود داشت حضور نظرعلیخان غضنفری رئیس ایل امرائی در آن منطقه بود که دارای اقتدارات وسیع و حاکمیت و تسلط مطلق بود و گفته میشد هزار نفر سوار مسلح چریک لرد را ختیار دارد، پدرم با نظرعلیخان آشنائی داشت با او تماس گرفت و او حاضر شد که شخصاً با سوارانش به استقبال نظام السلطنه بیاید.

مهاجرین در کوه دشت لرستان مرکز ایل امرائی اردوگاه برقرار کردند عده ای از شخصیت ها و خان های لرستان بگروه مهاجرین پیوستند و عده ای از افراد ایل ها و طایفه های امرائی، چگینی، کمالوند بعنوان تفنگچی استخدا م گردیدند، توقف در کوه دشت نزدیک سه ماه

طول کشید و در این مدت نظر علیخان از تمام افراد اردو پذیرا نسی نمود هنگام رفتن نظام السلطنه یک سکه طلا با یک تفنگ مرغوب آلمانی برای نظر علیخان فرستاد خان لربا عصبانیت و اعتراض با زبان لری فریاد زده بود "مَم نو فروشم" مگر من نان فروشم شما همه مهمان من بودید، خان آن کار را توهین بخود دانسته بشدت رنجیده خاطر میشود، نظام السلطنه سخما" از او عذرخواهی و دلجوئی میکند، نکته جالبی هم در این جریان پیش آمد، خان که از پذیرفتن سکه های طلا تخاصی داشت ولی از تفنگ زیبای آلمانی، نتوانست دل بکند آنرا برداشت و گفت "شی به کی سی یا دگاری" این یکی برای یادگاری، آخر لرها عاشق و کشته مرده تفنگ اند.

یکی از خاطره های تلخی که پدرم از دوران توقف در اسلامبول بعد از پایان جنگ نقل کرد از این قرار بود، یک روز صبح ملاحظه کردیم تمام روزنامه های اسلامبول نوشته اند آذربایجان متعلق بسه ترکیه میباشد (ترکیه نام جدید کشور تجزیه شده عثمانی بود) چون مردم آن به زبان ترکی حرف می زنند، طرح شدن این موضوع موقعی بود که در جامعه ملل که بعد از جنگ بابتکار و پیشنهادهای ویلسون رئیس جمهور آمریکا بوجود آمده بود مسئله تشکیل کشورهای جدیدی از مستعمرات عثمانی و آلمان و اطریش مورد بحث و گفتگو بود، ویلسون برای تشکیل جامعه ملل یک منشور چهار ماده ای داده بود که طبق یکی از مواد آن کشورهای جدیداً تأسیس و سرحدات آنها با بیستی بر مبنای اصل ملیت تعیین بشود، ترک ها مدعی بودند چون زبان آذربایجانیها ترکی است پس ملیت آنها هم ترک است و طبق اصل نامبرده با بیست و دو ماده ترکیه گردد.

پدرم میگفت ما ایرانی های مهاجر در طول مهاجرت چه ایام جنگ و چه روزهای بعد از جنگ سختی ها و تلخی های زیادی کشیده بودیم ما این واقعه دردناکترین و تلخ ترین آنها بود، چند نفری که خیلی بهم نزدیک بودیم از جمله عارف قزوینی شاعر آزاده و وطن پرست شرح

مفصل مستدلی در جواب آن ادعا های پوچ نوشتیم و راه افتادیم بردیم
برای روزنامه های که آن مطلب سخیف را نوشته بودند تا طبق موازین
روزنامه نگاری پاسخ به مطالب مندرج را چاپ کنند. اما آنان به تنها
نوشته ما را نگرفتند که با درستی و بی حرمتی هم با ما برخورد کردند.
مأیوس و دل تنگ و خسته و افسرده و غصه دار بمنزل محقری که آجاره کرده
بودیم برگشتیم. هیچکس کلمه ای حرف نمی زد. ما تم زده و مغمو م هر
کس در خودش فرورفته بود، مدتی این حالت کشنده و خفقان آور ادامه
داشت تا اینکه زمزمه عارف آن شاعر آزاده، آن ایرانی پاک سرشت
سکوت را شکست، توفانی که در وجود همه ما برپا خاسته بسوداز زبان
عارف در قالب ترانه ای پرشور و جان گداز و با آوازی گیرا بیرون
ریخت. عارف اشگ می ریخت و فی البداهه میسرود و با آواز میخواند:

چه شورها که من بپا ز شاهنا زمیکنم

در شکایت از جهان بشاه بازمیکنم

اگر که جان، از این سفر، بدون دردسر، بدر برم من، بشه خبر برم من،

چه پرده های نیرنگ زشان به بارگاه شه درم من

زمن مپرس چونی، دلی نشسته بخونی، ز اشگ پرسی که افشاء نمود از درونی

چه جورها که زگردش آسمان کشیدیم

چه ناروا سخن از دوستان شنیدیم

در این زمانه از مهر و وفاتشان ندیدیم

به پای گل جز زحمت با غبان ندیدیم

دلاخموشی چرا؟! چو خم بجوشی چرا؟! برون شدا ز پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟

عارف می سرود و می خواند و اشگ می ریخت و ما هم اشگ ریزان بترانه

جانسوزا و که زبان حال همه ما بود گوش میدادیم.

عارف قزوینی یکی از پرشورترین وطن پرستان آزادیخواه بود که

برای ایران و در راه آزادی مجاهدت بسیار کرده، با تهی دستی ولی

با مناعت زندگی کرد، در نهایت فقر و تنگ دستی در همدان در گوشه انزوا

درگذشت. متأسفانه تنها در دوران زندگی از او و حق شناسی نشد، که

سالها بعد از مرگ هم مزارش مورد بی حرمتی یکنفر که فرماندار همدان بود قرا رگرفت. هنگام جشن های هزاره ابوعلی سینا وقتی که بنای یادبود آن دانشمند افتخار آفرین را ساختند، بدستور فرماندار وقت که پدرش از مخالفان صدر مشروطیت بود و در اشعار عارفان مورد انتقاد و حمله قرا رگرفته بود، سنگ مزار عارف را که مجاور مزار ابوعلی بود برداشتند و آثار قبر او را محو کردند، بعدها کسانی از دوستان عارف سنگی تهیه کردند و در مکان غیر مشخصی در همان اطراف مزار ابوعلی نصب نمودند تا خاطره عزیزان انسان شریف را حفظ نمایند.

* * *



عارف کرمانی

فئودال بزرگی که محمدعلی‌شاه را ساقط کرد

میرزا محمدولی خان خلعت‌بری (سپهسالار تنکا بنی) از جمله نخست وزیران مقتدر ایران بود که بزرگترین خدمت او بمشروطیت قیام علیه محمدعلی‌شاه و لشکرکشی از گیلان و مازندران به تهران بود که با همکاری سردار اسعد و ایل بختیاری محمدعلی‌شاه را از سلطنت خلع نموده و احمدشاه را بسلطنت رسانید. فردمبارز و رشیدی بود که صاحب مکننت فراوانی در گیلان و مازندران و قزوین گردید و دهات زیادی داشت که یکی از فئودال‌های بزرگ عصر خود بشمار میرفت. ابراهیم صفائی مینویسد: محمدولی‌خان سپهسالار فرزند عادل‌الدوله تنکا بنی در مناطق کوهستانی تنکا بن متولد گردید. پدر او جدا داد و از فرماندهان و جنگجویان شجاع بودند. از ۱۲ سالگی وارد خدمت نظام شد. وقتی بدرجه سرتیپی رسید با ولقب (سردار اکرم) داده شد و حاکم رشت و تنکا بن گردید. و بعلمت ابراهیم شجاعست در ماوریت‌های مختلف با و (نصرا السلطنه) لقب دادند. مدتی رئیس ضرابخانه و وزیر خزانه و گمرک و حاکم گیلان گردید. برای انجام تشریفات استقبال شاه به قفقاز رفت و در مراجعت شاه سرداری خود را با و بخشید و ملقب به (سردار معظم) گردید. در آبان ماه گیلان و مازندران کوشش زیادی کرد

واملاک فراوانی بدست آورد. مدتی در آذربایجان حاکم بود و از طرف پادشاه با وشمشیر مرصع اعطاشد. چندی وزیر پست و تلگراف شد و در مدت فرماندهی فوجهای قزوین و گیلان و مازندران به سپهسالار اعظم لقب گردید. برای امنیت پایتخت با آزادیخواهان در افتاد که آقا نجفی او را تکفیر کرد و بعلت شکایت آزادیخواهان در ایام حاکمیت گیلان مدتی خانه نشین شد. بعدها شروع به همکاری با آزادیخواهان نمود و با محمدعلیشاه در افتاد. او توانست گروهی مجاهد در سراسر شمال آماده کرده برای تصرف پایتخت حرکت کند. سردار اسعد بختیاری نیز نیروی زیادی آماده نمود و عازم تهران گردید. نیروی سپهسالار قزوین را تصرف نمود و نیروی سردار اسعد قمر را متصرف شد. در قمر رابطه سپهسالار و سردار اسعد با اعزام رابطینی خیلی تحکیم یافت و قوای دو طرف در بادامک ۱۰ کیلومتری علیشاه عوض بهم ملحق گردیده در تیرماه ۱۲۸۸ شهر تهران را متفقاً فتح کرده یکسری بهای رستان رفته حوضخانه مجلس را محل کار خود قرار دادند. تقاضای آنها خلع محمدعلیشاه از سلطنت استبدادی بود. محمدعلیشاه از ترس به سفارت روس پناهنده شد. چون سپهسالار از حیث سن و سال و مقام از سردار اسعد بزرگتر بود سرپرست کشور شد. لیاخوف بیبها رستان آمده وشمشیر خود را بسردار اسعد تحویل داد و تسلیم گردید و او وشمشیر را مجدداً بکمر او بست و به ریاست قزاقخانه منصوبش ساخت. بدنبال شاه (سعدالدوله) صدراعظم و مخبرالدوله هم بسفارت روس پناهنده شدند. با خلع محمدعلیشاه از سلطنت، سپهسالار و وزیر جنگ و سردار اسعد وزیر دادخاسته شد. پس از چندی بین آنها اختلاف افتاد و کابینه ساقط گردید.

هر دو از طرف مجلس بنمایندگی انتخاب شدند. مجلس اول و دوم برای کرسیهای خالی هر کس را که میل داشتند بنمایندگی انتخاب میکردند. سپهسالار مدتها خانه نشین بود و بوضع املاک خود رسیدگی میکرد. یکبار که برای جشن مشروطیت از او دعوت کرده بودند در پاسخ چنین نوشت:

(بنده کسی هستم که حیات مجلس و مشروطه از من بیادگار است و حالاً

وضع به ترتیبی است که میل رویت و رفتن با این مجلس را نکردم .
یقین است که از این اشاره در آینده همگی خواهند دانست که پایه
آزادی و مشروطیت بکجا بنده است .

بزرگترین ملاک زمان خود بود . بیش از هزار نوکر و خدمه و سوار داشت .
بعلت قرض فراوان برای املاک خود و فشا رطلبکارها از جمله با نکها و
وصول مالیات روز ۲۷ شهریور ۱۳۰۵ در باغ بیلاقی خود در تیغستان
در ۸۱ سالگی با دو گلوله بزندگی خود پایان داد و بموجب وصیت نامه اش
بدون تشریفات در ماه مزاده صالح تجریش بخاک سپرده شد . فطرتاً
مستبد بود ولی در استقرار رژیم پارلمانی و مبارزه با استبداد سهم
بزرگی داشت .

برای اعدام شیخ فضل الله نوری با فشاری نمود . در قتل صنیع الدوله
متهم شد . ثروت او حین فوت حدود ۲۰ میلیون تومان برآورد شد .

ابراهیم فخرانی درباره سپهسالار مینویسد :

تمایل باطنی سپهسالار نسبت به آزادیخواهان تبریز و تلگراف شامت
آمیزش به محمدعلی شاه توجه انقلابیون را جلب کرد و او را برای رهبری
جنبش انتخاب نمودند . . .

روزنامه نسیم شمال درباره او چنین سرود :

شده گیلان دگر باره پرانوار زمین مقدم سعد سپهدار
همیشه باد مداح تو اشرف نگهدارت خداوند جهاندار
سپهدار مردی عصبی مزاج و تندخو و بی پروا بود . املاک زیادی داشت .
بیشتر ثروتش را از راه اجاره ضرابخانه بدست آورد .

اگر همه نسبهائی را که بفرزند او میرا سعد میدادند صحیح نباشد لااقل
استبداد و فعال مایشائیش قابل انکار نیست . سهام الدوله حاکم
فارس را بچوب بست . عارف شاعر ملی را دستسور داد کتک بزند .
بشکرالله خان کیهان گفته بود (میمیری یا بکشت) بهر حال پس از
فتح تهران یکبار وزیر جنگ و سه بار رئیس الوزرا شد .
امیربها در هم در واقع حمله او و مجاهدینش بتهران خواب خود را چنین

تعبیر کرده بود که سربریده سپهسا لارا در تهران بنما ییش خواهد گذاشت. ولی بارسیدن سپهسا لارومجا هدین بتهران همه گریختند حتی مشیرالسلطنه وقوام لدوله وچندتن از اطرافیان پرچم عثمانی وروس را بالای عمارت خود برافراشتند.

عبدالصمد خلعت بری دربارہ (سپهسا لارتنکا بنی) چنین مینویسد: در همان سالی که ناصرالدین شاه تا جگذاری کرد در قریه (اشتاچ) از بلوک دوهزار تنکا بن متولد گردید. از ۱۲ سالگی با درجه سرهنگی وارد خدمات نظامی شد که این درجه بصورت ارث با ورسیده بود. در خدمات نظامی بسیار رشید و جسور و شجاع بود. در هیچ جنگی قدم بعقب نگذاشت و خودش هم مینویسد: (هرگز نترسیدم و قدم بعقب نگذاشتم. قبل از واقعه جنگی خیلی احتیاط میکردم اما وقتی داخل میشدم دیگر پرهیز نمیکردم. تا حال همه جا موفق بودم).

وقتی سپهسا لار قزوینی امور قشون را بعهده داشت و هنگا مدیدن سان از سپهسا لارتنکا بنی ایراد گرفت او عصبانی شد و با شمشیر بسوی او حمله برد. ناصرالدین شاه دستور داده بود تا بخاطر ایسین گستاخی چشمهای او را کور کنند ولی با وساطت سا عدالدوله شاه او را بخشید ولی در مقابل از او دو بیست هزار تومان جریمه گرفت. ولی بعدا سپهسا لار قزوینی بخاطر رشادتهای سپهسا لاتنکا بنی با ودرجه سرتیپی داد.

در زمان تزار چون عدهای از ترکمنها بخاک شوروی گریخته بودند وارد خاک ترکستان روس شد و چندتن افسر روسی را اسیر گرفت که در آنموقع این کار سروصدای زیادی باخند کرد.

دراواخر سلطنت مظفرالدین شاه امتیازات معدن نمک - نفت، تلگرافخانه - گمرکات و چند راه را داشت. املاک زیادی را در تصرف داشت که به آبادی و عمران آن میپرداخت.

سپهسا لار در روز قبل از فوت مظفرالدین شاه مرگ او را خواب دید و این را برای دوستانش نقل کرده است.

سپهسا لار که از آذربایجان با محمد علی میزبان روابطی داشت با او

همکاری میکرد. یکبار هم همراه گروهی از رجال مملکت شرحی به محمد علیشاه نوشتند که اساس مشروطیت حمایت کند و محمد علیشاه هم پاسخ داد (ما هم مجلس را موجب سعادت و نیکبختی و ترقی دولت و ملت میدانیم) و در مجلس هم قسمنا می‌مؤا شده که بمشروطیت وفا دارمانند سپهسالار هم می‌مؤا کرد و وفا دارمانند.

وقتی محمد علیشاه با مشروطیت مخالفت میکرد سپهسالار تنکا بنی با آزادیخواهان همکاری میکرد. با ستارخان و باقرخان هم پیمان شده بود. سید یعقوب شیرازی و میرزا حسن رشید در تنکابن با وی پیوستند. در رشت آزادیخواهان تبریز و قفقاز گرد آمدند و کمیته‌ای بنام ستارخان سردار ملی تحت عنوان (کمیته ستار) تشکیل دادند که معزالسلطان، حاج حسین اسکندانی، آقا گل اسکندانی، ولیکوف گرجی، یفرم‌خان ارمنی، میرزا حسین خان کسمائی، میرزا محمد علی تربیت در آن عضو بودند. همه با سپهسالار همکاری میکردند و سپهسالار را بگیلان خواستند. از طرف محمد علیشاه بعنوان یاغی اعلام شد و تمام القاب او را لغو کردند. او برای حفظ مشروطیت اقدام کرد و یک روزنامه محلی در باره اش چنین سرود:

روشن و تابنده بادنا مسپهدار باقی و پاپینده بادنا مسپهدار
سپهسالار عازم قزوین گردید و پس از تصرف این شهر قصد تصرف تهران را
با کمک بختیاریها داشت که از طرف سفارت انگلیس او را از حمله به
تهران بر حذر داشتند که او هم پاسخ داد من به وظیفه ملی خویش عمل
میکنم و دولت امپراطوری هم بوظیفه خود عمل کند. نمایندگان روس
و انگلیس نزد سپهسالار و سردار اسعد رفتند ولی آنها قبول نکردند و
بسوی تهران حرکت نمودند. محمد علیشاه بلیا خوف دستسوز داد که
مجلس و شهر را بمباران کند ولی آنها وارد تهران شدند و امورشهر را
بدست گرفتند که محمد علیشاه بسفارت روس پناه برد. سپهسالار مینوید
(ما روز قبل با علیحضرت پیغام داده بودیم. فی الحقیقه خیلی بی
غیرتی فرمودند. نامنگی تا قیامت برای خود گذارند).

پس از فراز محمدعلیشاه سپهسالار قصد قبول کارنداشت ولی بدو "وزیر جنگ در کابینه موقت بدون صدراعظم شد و بعداً" هم خود ریاست وزرائی را پذیرفت و سپهسالار را برتشکیل مجلس داشت که ظرف یکماه ونیم ۶۲ نماینده انتخاب گردیدند. و در این مجلس سپهسالار خطاب افتتاحیه شاه را خواند.

در مجلس دوم برای عنفرکسانی که بیش از همه در راه برقراری مشروطیت زحمت کشیدند تقدیرنامه‌هایی با تفاق آراء تصویب شد که بر روی الواح طلائی نوشتند و بآنها اعطای شد که لوحه مربوط به سپهسالار چنین است:

ذیقعه ۱۳۲۷ نمره ۶ مجلس شورای ملی

از فداکاریها و مجاهدات غیرتمندان حضرت محمد ولیخان سپهسالار اعظم و روساء و افراد مجاهدین که ممدآزادی ایران از قید اسارت و رقیب ارباب ظلم و عدوان گردید و از مشاق و متاعبسی که برای یافتن سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینمایم و تائیدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده اند برای آن وجود محترم از خداوند مسئلت مینمایم.

رئیس مجلس شورای ملی - محمد صادق - مستشار الدوله

سپهسالار پس از یکسال رئیسی الوزرائی از کارکنان ره گرفت و بعنوان نماینده به مجلس رفت و در یادداشتهایش نوشت که (بحمدالله از شر این ریاست وزرائی آسوده شدم).

وقتی ناصرالملک نایب السلطنه شد برای بار دوم سپهسالار را بقبول ریاست وزرائی دعوت کرد. پس از چندی سپهسالار بصورت قهر بر پشت رفت ولی در اثر بازگشت محمدعلی میرزا با ایران و تصویب قانون حکومت نظامی برای مقابله با محمدعلیشاه بتهران بازگشت و کارش با استعفا کشید. پس از استعفای او مصماً السلطنه رئیس الوزراء شد که قوای ازبختیاری و مجاهدین را بجنگ محمدعلی میرزا میفرستد.

سپهسالارخانه نشین میشود و چنین مینویسد (من صبراً اشعار خود قرار داده‌ام، پیرشده‌ام، اگر هم مردم بجهنم از این زندگی خلاص می‌شوم، حالا که خدمت بملت نتیجه‌اش این شده هر چه زودتر مردن بهتر).

مستشارالدوله صادق مینویسد: من در کابینه سپهسالار وزیر کشور بودم. یفرم خان ارمنی قفقازی رئیس شهر بانی هر روز صرتی می‌آورد که اشخاصی را با زداشت کنیم زیر بار نمی‌رفتیم. نایب السلطنه و رئیس الوزرا می‌گفتند بایده مصلحت اندیشی یفرم خان اهمیت داد والا خدمت دولت را ترک گفته از ایران خواهد رفت. من گفتم نمیتوانم بمیل یک ارمنی آنا رشیت که معلوم نیست بچه نیت می‌خواهد در تهران انقلاب راه بیا نندازم موافقت کنم. خود دادانید و یفرم خان من استعفا می‌کنم. از من استمالت شد و استعفای خود را پس گرفتم. در همین موقع موتمن الملک از مجلس شورایی ملی نامه‌ای نوشت که نیرالسلطان در باب حکومت ما زندران آقای رئیس الوزراء را استیضاح کرده است. من دیدم که این استیضاح بایداً وزیر کشور باشد که آما دگی خود را برای جواب اعلام کردم. ناگهان رئیس الوزراء عصبانی شده بد رشکچی خود دستور داد که از سمت رشت برو اروپا... بسرعت خود را به ملاک خویش در گیلان رسانید. با اصرار نایب السلطنه و سارملی و سردار ملی پس از چند روز مراجعت کرد و کابینه خود را ترمیم نمود که در کابینه جدید من شرکت نداشتم. من اینرا توطئه‌ای دانستم تا محمدعلیشاه بدون مانع وارد کشور بشود. از طرفی هم رئیس الوزراء می‌خواست دست یفرم خان برای هرکاری باز باشد.

سیدعلی محمد دولت‌آبادی مینویسد: بعد از سه ماه که اکثریت مجلس از سپهسالار دولت او نگه‌داری کرد و از قصورات او درسوء جریان انتخابات و دخلت‌های نامشروع در ساریوزارتخانه‌ها اغماض نمودیکنفران و کلای بیطرف در صدد استیضاح برآمد. راجع با غتشاش ما زندران ولی چون دانست که اکثریت رأی اعتما دخا هندا دا استیضاح را مسترد داشت اما عصرها نروز سپهسالار اعظم با کالسکه چاباری عازم قزوین شد تا از

آنجا بفرنگستان برود، شاید تصور میکرد که تهران برای رفتن او بهم بیخورد ولی اینطور نشد. بعد از چند روز عده‌ای با آنجا رفته گفتند مرتجعین قوتی گرفته و با زهم محمد علی میرزا بخیا ل ایران افتاده است و از او خواستند که استعفا نکند تا نایبی تعیین شود و پس از سی و چهار روز مسافرت و معالجه مراجعت کند. و کلاً قبول کردند و نایب السلطنه هم همین مطلب را تلگراف کردند. جواب گفتند که قانون اساسی را در زمان محمد علی میرزا نوشته اند و در این قانون اختیار را تی بدولت داده نشده و با این بی اختیار می توانم کار کنم ولی اگر اختیاراتی به هیئت دولت داده شود که بتوان مملکت را منظم نمود منم می‌آیم و الامیر و فرنگستان تا پنجاه روز در غیبت من محتشم السلطنه نایب من می‌باشد. و کلاً از اینکه اختیار را تی به هیئت دولت بدهند امتناع داشتند ولی اختیار روز را بسپهدا را دند که با نظارت نایب السلطنه انتخاب کنند. سپهدا را عظم هم نایب السلطنه تلگراف کرد مگر مرا اکثریت انتخاب کرده که اطمینان آنها سلب شده با دشمن با اکثریت واقعی نمی‌گذارم اطمینان از شما که نایب السلطنه می‌باشید می‌خواهم. نایب السلطنه هم جوابی داد دند که با لآخره بتهران بازگشت و بکار ادا مه داد.

بین سپهسالار و نایب الملک نایب السلطنه مکاتبات مفصلی میشود. وقتی احمد شاه به سلطنت رسید و شاه به علت حرکت قشون روس بسمت تهران قصد رفتن بقم را داشت سپهسالار مینویسد من او را منصرف کردم و گفتم چرا فرار میکنید؟ مفسدین میل داشتند شاه را فراری بدهند.

با دریا فت لقب (سپهسالار عظم) تا مدتی سمت وزیر جنگ را داشت و خودش نوشته است (بنده را دروغی سپهسالار عظمی داده اند). تا اینکه برای با رسوم رئیس الوزرا^۶ شد. در باره احمد شاه مینویسد "شاه جوان قدری مالخولیا در خاطرش خطور میکند. من زیان نصیحت میکنم ولی نمیپذیرد. گاهی از میکرب میترسد. کار نمی‌کند. تنبل است." سپهسالار دیگر از ۷۰ سالگی کار قبول نمی‌کرد و به عمران و آبا دی

میپرداخت. در کودتای ۱۲۹۹ با زداشت شد. اموالش را غارت کردند و قصد قتلش را داشتند. هنگام گوشه نشینی چنین مینویسد:

(از شدت غم و غصه امروز میخواستم انتخاب کنم با زار خدا ترسیدم).
مرگ ساعدالدوله فرزند رشید و خیلی نا راحتش کرد. مشهور است که در شکارگاه لشکرک قهوه‌ای نوشید و سواراسب شد و گنج خرد و بزمین افتاد اسب او را روی زمین کشید و مرد. ولایت ترین اولادش بود.
خودکشی سپهسالاری نوعی اعتراض نسبت به اعمال رضا شاه و ما مورین دولت بود که به املاک و ثروت او چشم دوخته بودند.

در یادداشت‌های او چنین دیده شده است:

(کلبه‌ای کاندرون خواهی ماند سال عمرت چه دهه چه صدچه هزار)
سید ابوالحسن علوی درباره سپهسالار مینویسد: در اوایل مشروطیت پسرش آخوند مجاهدی را چوب زد و وریش شیخ بیچاره را برید که موضوع در مجلس هیجانی ایجاد کرد. پس از عزل محمدعلیشاه اول شخص ایران شد. وباعث اختلاف بین ملیون گردید. وقتی که بینه‌اش تشکیل گردید دستور داد سه ماه دوله‌ها کم سابق فارس را چوب بزنند. همچنین دستور داد عارف‌شاه عراکتک بزنند چون برضا و شعر گفته است. بعد از ظل السلطان اول متمول ایران بود.

عمیدی نوری (که خانم انیس الدوله نوه سپهسالار همسر او بود) میگفت در مراسم تاجگذاری رضا شاه سپهسالار تنکا بنی هم شرکت کرده بود. وقتی رضا شاه چشمش با او افتاد جلو آمد و چون همواره با او (عمو) خطاب میکرد گفت خیلی خوشحال هستم که شما در این مراسم شرکت کرده‌اید. سپهسالار ضمن تبریک بر رضا شاه گفت "در تاریخ معا صرا ایران دو تن توانسته‌اند از خطه ما زندران (تاج) را بدست بیاورند. یکی من بودم که محمدعلیشاه مستبد را با کمک بختیار ریها از سلطنت خلع کرده و تاج را با حمدشاه بخشیدم. دیگری شما هستید که در سایه لیاقت (تاج) را گرفته و سلطنت را در خانواده خود موروثی نمودید. از خداوند برای شما توفیق روزافزون در خدمت بملک و ملت آرزو میکنم".

حسین مکی درباره خودکشی سپهسالار جنین مینویسد :

روز ۲۷ تیر ماه ۱۳۰۵ چند نفر در عمارت بیلاقی زرگنده بدیدن سپهسالار تنکا بنی (خلعت بری) رفته بودند. مشا را لیه پس از چند دقیقه مذاکره با حاضرین با ندرن خانه رفته و بعد از صرف نهار خانم خود را خواسته و مراسمهای را که قبلاً نوشته بوده با میدهد و سپس جلو آینه رفته برای اینکه تیرش بخاطر ورود چند تیر به پیشانی خود خالی میکند و بلافاصله کشته میشود. چند لحظه بعد وقتی بستگان و ارداق میثوند جنازه را غرق در خون مشاهده مینمایند. از قرائیکه گفته شد ضمن تشریح خدمات خویش شرحی بعنوان وصیت نامه نوشت و خواست که او را در مقبره ساعدا لدوله فرزندش در امامزاده صالح دفن کنند.

مجاهدات او در راه آزادی و استقرار مشروطیت فراموش شدنی نیست. کارهای عمرانی زیادی انجام داد. ظاهراً علت انتحار این بود که چون طبق قرارداد ۱۹۲۱ تمام اموال و دارائی بانک روس با ایران واگذار شده بود دولت هم برای وصول مطالبات خود فشار میآورد و او هم که کارهای عمرانی زیادی انجام داده و نمیتوانست قروض را بپردازد دست با انتحار زد. ولی بعضی از بستگان میگویند رضا شاه قصد دستگیری او را داشت که خودکشی کرد.

بزرگ امید مینویسد: بعلمت سمتی که در وزارت مالیه داشت اقدام برای وصول مالیات از سپهسالار تنکا بنی کردم. او چون فاتح تهران و صدراعظم بود میگفت رئیس الوزرا که نیا بد مالیات بدهد. در این امر فشاری کردم.

وقتی هم میلیسیو مالیه کشور را اداره میکرد مهندس الممالک برای تصفیه مالیات سپهسالار ما مورشد. روزها سپهسالار را ملاقات و مراجع بشرايط مالیات مذاکره مینمود. روزی که آخرین تقاضای سپهسالار را میلیسیو پذیرفته بود مهندس الممالک آمد که مژده بیاورد. پیشخدمت رفت در اطاق و با آمدن ما مور میلیسیو را خبر داد. عصبانی شد و فریاد زد که دست از سر من برنمیدارند و طپانچه را بسرخود خالی کرد.

خانواده (خلعت ببری) از بستگان او هستند. ارسلان خلعت ببری وکیل معروف دادگستری نوه او بود. محمدعلی وارسته - عمیدی نوری، دکتر محمد خلعت ببری که شغل وزارت ووکالت و معاونت نخست وزیرو شهرداری تهران را داشتند اما دهای پسر او (امیراسعد) بودند. ولی سایر افراد فامیلش در سیاست دخالتی نداشتند.

یکبار در حین نقلی خلعت ببری از شهسوار بنما پندگی مجلس انتخاب گردید ولی از عضویت حزب توده استعفا کرد و با توده‌ها پها در افتاد. ارسلان خلعت ببری از رجال خوشنام و متفکر ایران که مدتی نماینده مجلس و چند ماهی استاندار گیلان و شهردار تهران شد از احترام خاصی برخوردار بود. با تسلط کامل بدوزبان فرانسه و انگلیسی مقالات جالبی در مطبوعات مینوشت. در مدتی هم که رئیس کمیسیون برنامه مجلس بود میکوشید که از صرف و تبذیر در امور مالی و برنامه‌ریزی کشور جلوگیری شود.

یک نوه دیگر او (امیر نصرت خلعت ببری) است که به‌تصور سابق خانوادگی یکبار در رودبار و الموت نامزد نما پندگی شد ولی قبل از اخذ رای چون با مخالفت شدید دهقانان و زارعین منطقه روبرو گردید برای همیشه از نما پندگی مجلس چشم پوشید.



سپهسالار تنکابنی تنها نخست وزیر ایران است که انتخاب کرد

نقش (دوبرادر) در تاریخ ایران

یکی از نخست وزیران ادیب و بصیر کشور ما که یه طولانی در سرودن اشعار نغز فارسی داشت و شوق الدوله بود که با امضای قرارداد ۱۹۱۹ چنان لکه خیانتی بدامان او جسید که دیگر نتوانست کمتر راست کند. از آن بدتر انتشار سندی بود که از انگلیسها پول گرفته است. مخالفین با شاخ و برگهایی که دادند کاری کردند که و شوق الدوله مردمیدان سیاست را بصورتی در آورند که تا آخر عمر نتوانست این لکه سیاه را از دامان خود پاک کند. کار بجائی رسید که سیدضیاء مشاور او که از مدافعین قرارداد بود افتخار خود را در لغو قرارداد ۱۹۱۹ دانست. بهمین جهت از آن پس دیگر و شوق الدوله خانه نشین شد و گوشه عزلت پیش گرفت. شب و روز با ادب و شعرا حشرونشرداشت و با سرودن اشعار روان و پرمعنا خود را سرگرم میساخت.

و شوق لدوله وقوام السلطنه هر دو اشراف زاده و پهلوان سیاست بودند و با اینکه قوام السلطنه بسیا رخوش خط و ادیب و حتی شاعر هم بود ولی مقام ادبی او هرگز به و شوق الدوله نمیرسید و نقش او هم در سیاست از قوام موثرتر نبود اما بعلت امضای قرارداد ۱۹۱۹ از طرف مخالفین خائن شناخته شد و بعکس قوام السلطنه در واقع آذربایجان با بازیهای سیاسی خود نتوانست خود را قهرمان نجات آذربایجان و کردستان

معرفی کند و با دریافت لقب (جناب اشرف) در ردیف خدمتگزاران تاریخی قرار بگیرد.

ابراهیم صفائی درباره وثوق الدوله چنین مینویسد:

او از ادبیات و علوم ریاضی و حسن خط و قریحه شعری بهره کافی داشت و در معارف اسلامی هم مطلع بود و در هرکاری لیاقت و شایستگی از خود نشان میداد. ناصرالدین شاه بعلمت و وسعت اطلاعاتی که در او دید (وثوق الدوله) اشنا میداد. اوایل کارش با مشروطه خواهان همدستان بود به همین جهت در دوره اول از طرف بازرگانان بمجلس رفت و نایب رئیس مجلس شد. کار بودجه زیر نظر او بود. پس از بمباران مجلس خانه نشین شد ولی پس از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه و انحلال کمیسیون عالی یک هیئت ۲۰ نفری بنام (هیئت مدیره موقت) تشکیل شد که ریاست آن با وثوق الدوله بود. وظیفه عمده اش تعیین تکلیف محمدعلیشاه بود. از طرف هیئت وثوق الدوله مستشار الدوله و تقی زاده - نواب - صدیق حضرت تعیین شدند و با رها بسفارت روس در زرگنده رفته و با حضور نمایندگان روس و انگلیس با محمدعلیشاه بمذاکره پرداخته ترتیب استرداد جواهرات و نشانهها و واگذاری املاک شاه را بدولت دادند. در جریان مذاکرات محمدعلیشاه اصرار داشت بدون هیچ عنوان و مقامی حتی تحت نظر ما مورین در ایران بماند ولی موافقت نشد. این هیئت همچنین ۳۰ هزار تومان از ظل السلطان بشفیع صندوق جراثم و اعانات گرفت و او را با اروپا فرستاد.

وثوق الدوله در اوایل مشروطیت و در دوره نمایندگی خود و همچنین هنگام وزارت عدلیه و وزارت دادگستری و وزارت خارجه و نخست‌وزیری خود خدمت‌های مهم انجام داده است. در استقرار امنیت سراسری کشور کوشید. اعضای کمیته مجازات را دستگیر و محاکمه و اعدام کرد و عده‌ای را هم بحبس انداخت. ما شاء الله خان کاشی - رضا پهلوان - نایب حسین کاشی را دستگیر و بدار مجازات آویخت. در جنگل هم امنیت را برقرار ساخت. اینکارها وجهه خوبی برایش فراهم نمود که با امضای

قرارداد ۱۹۱۹ طوفانی علیه او باشد. مدرس برهبری مخالفین، شدت و ثوق الدوله را میکوبید. و ثوق الدوله با استفاده از حکومت نظامی محتشم السلطنه - ممتاز الملک - مستشار الدوله - معین التجار بوشهری وعده ای دیگر را تبعید کرد. عشقی و فرخی و افراسیاب آزاد و ضیاء الواعظین و افرادی دیگر را با زداشت کرد و بزور متوسل شد.

مخالفین میگفتند و ثوق الدوله و همکارانش قبایل فروش ایران را امضا کرده اند. پس از مراجعت احمد شاه از اروپا و ثوق الدوله از نخست وزیری استعفا کرد و شدت مورد حمله بود که با روپا رفت تا دور از ما جرا باشد. در کا بینه مستوفی الممالک (در زمان رضا شاه) به وزارت دادگستری منصوب گردید. در مجلس پنجم بشرکت او در کا بینه اعتراض شد. پس از آن دو دوره نماینده مجلس و مدتی رئیس فرهنگستان شد. در سال ۱۳۱۶ بصورت تبعید با روپا رفت. هر کجا بود در ایران و اروپا خانه اش مرکز رفت و آمد ادبا و شعرا و سیاست با فنان بود. در سال ۱۳۲۱ پس از بازگشت به ایران درگذشت و در آرامگاه خانوادگی خود در قم دفن شد. در قسمت مربوط به نخست وزیران شاعر، چند شعرا و چاپ شد. اینک شعر دیگری از و ثوق الدوله:

ایا مبرمن چیره شد، بس ما هها و سالها

چونست حال ار بگذرد، دائم بدین منوالها

ایا مبرمن چیره شد، چشم جهان بین خیره شد

وین آب صافی تیره شد، بس ماند در گودالها

دل پراسف از ما ضیم، وز حال بس ناراضیم

تا خود چه را ندقا ضیم، تقدیرا ستقبالها

نقش جبین درهم شده، فرجوانی گم شده

شمشادقا مت خم شده، گشته الفهادالها

دستی مینویسد: و ثوق الدوله درباره قرارداد ۱۹۱۹ بمن چنین گفت: بیش از یک قرن است که ایران میدان رقابت روس و انگلیس میباشد

قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس که ایران را به سه منطقه تقسیم میکردند را خرابتر کرد و معلوم نبود برای بیرون آمدن از این بن بست بچه نحوی و با چه معجزه‌ای می‌توان نجات یافت. اینک در روسیه انقلاب شده و حکومت تزار سرنگون گردیده. تنها دولت مقتدری که در میدان سیاست هست دولت انگلیس میباشد. که برای سیاست خود و حفظ هندوستان از سالها پیش طرفدار استقلال ایران است.

انگلیسها از صدسال قبل پیوسته در این نیت بوده‌اند که دولت‌های مستقل چون ایران حایل پیشرفت روسها بطرف هندوستان باشند و این دولتها باید بر روی پای خود بایستند و با نذازه‌ای مقتدر باشند که خطری برای مستملکات نباشند و نباید هم آنقدر ناتوان باشند که با مختصر حمله از بین بروند. ولی روسها در زمان اقتدار خود مانع این امر بودند اما اکنون که دولت تزار در میان نیست باید خود را به ارباب انگلیسها ببندیم. با عقد این قرارداد ما با آنها متحد میشویم. مستشاران مالی و نظامی آنها قشون و مالیه ما را منظم میکنند. با این نظر هم وضع مالی کشور سرو صورتی میگیرد و هم وضع امنیت مملکت بهبود خواهد یافت.

پس از اینکه اوضاع بهبود یافت مستشاران انگلیسی میروند و اوضاع بدست ایرانیها اداره خواهد شد. بنا بر این تنها راه بیرون رفتن از این بن بست همکاری با دولت انگلیس میباشد. وقتی اوضاع روسیه هم سرو صورتی گرفت ما گلیم خود را از آب در آورده ایم. و شوق الدوله اباثی نداشت که اوضاع مصر را در زمان خدیو اسمعیل شاه سد آورده که دخالت انگلیس موجب شد که آن کشور تحت قیمومت انگلیسها قرار گرفت و با ایجاد محکمه مختلط بسا مان دادن وضع مالی خود رسید.

اگر این منطق قبول میشد کودتای رخ نمیداد. میگویند کودتای فکر نصرت الدوله بود ولی سیدضیاء پیشدستی کرد و خود را نشین نصرت الدوله شد و قرارداد را هم لغو کرد ولی کودتای بدست افسری انجام شد که از افسران خارجی بدش میآمد و معتقد بود که ایران باید بدست ایرانی اداره شود.

من دوازده سال زبان و قلمم در اختیار سردار سپه بود و لسی ناگهان مرا از صندلی مجلس بسلول زندان بردند و مدیر زندان گفت (شما چرا؟ که شمشیر نشان بودید؟) ولی با یدگویی وجود سیدضیاء در رأس کودتا همه را بدبین کرده بود زیرا او عامل و حتی مزدور انگلیسها بود. مورخ الدوله سپهر درباره وثوق الدوله و قوام السلطنه چنین مینویسد: وثوق الدوله با کمال شجاعت قرارداد ۱۹۱۹ را امضا کرد و از غوغای آن نترسید. عجب این است که ۲۸ سال بعد برای او قوام السلطنه با امضای قرارداد نفت شمال با شورویها مانع تجزیه آذربایجان شد. هر دو برادر از غوغای عوام نترسیدند و هر دو قرارداد توسط مجلس ایران (کآن لم یکن) شد. هر دو برادر (مرده باد) را بیش از (زنده باد) شنیدند.

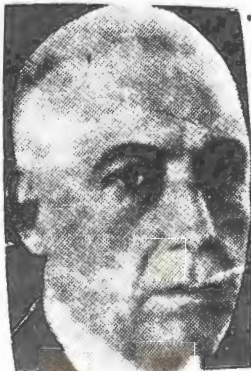
* * *

درباره وثوق الدوله و قوام السلطنه اشعار زیادی سروده شده بخصوص هنگام نجات آذربایجان از قوام خیلی تجلیل شده است. ولی مخالفین سرسختی از قبیل فرخ همداشته که نشریات علیها و بچا پرسانیده که ملایم ترین شعر آن، درباره این دو برادر چنین است:

قیمه باید کردهم تو وهم وثوق الدوله را

گرچه غافل ز انتقامی ای قوام السلطنه

چون دوران نخست وزیری قوام السلطنه توأم با وقایع بسیار مهم تاریخی میباشد در قسمت جداگانه ای درباره قوام مطالب مفصلی منتشر خواهد شد و دیگر در اینجا بان اشارتی نمیشود.



احمد شاه صمصام السلطنه را برداشت و وثوق الدوله را آورد ولی صمصام السلطنه تا عمر داشت میگفت من نخست وزیر قانونی هستم.



صمصام السلطنه

همه جا درکنا ر محمد علی شاه

حسینقلی خان نظام مافی (نظام السلطنه) از نخست وزیران آرام و ثروتمند ایران بود. پسر شریف خان قزوینی است که وسیله حسام السلطنه فرزند عباس میرزا نایب السلطنه ترقی داده شد. وقتی والی فارس بودا و رابسمت حاکم بوشهر تعیین کرد. هنگامیکه حاکم یزد شد با ولقب (سعدالملک) داده شد. در سفرنا صراالدین شاه بقم ملقب به (نظام السلطنه) میشود. وقتی بحکومت خوزستان و چهارمحال منصوب شد بختیاربها او راه ندادند (رضاقلی خان مافی که رئیس حکومت وقت شد برادرزاده او میباشد). هرکجا نظام السلطنه حکومت داشت به تهیه ملاک زیادی مشغول میشد بهمین جهت ثروت فراوانی داشت. یکبارهم بعلمت مخالفت هائی عنوان سعدالملکی و امتیازات او را سلب کردند. بعدها وزیرداخله و وزیر تجارت و وزیر عدلیه شد. مدتی پیشکار محمدعلی میرزا ولیعهد بود در تبریز حکومت میکرد و واقعه قتل جعفرآقا شاک را با و نست میدهند. زیرا درمیهمانی منزل او بگلوله بسته شد. انتشار یافت که بدستور محمدعلی میرزا اینکار صورت گرفته زیرا جعفرآقا شاک از اشرار منطقه بود. بعد از عزلنا صراالملک از طرف محمدعلی شاه بعنوان صدر اعظم ایران تعیین شد. درکابینه اش مخبر السلطنه و صنیع الدوله و موتمن الملک عضویت داشتند. دوبار دولت تشکیل داد. محمدعلی شاه را مجبور

کرد که با مجلس آشتی کند ولی بعلمت تندرویهای محمدعلیشاه از صدارت کنار گرفته .

فوت فرزند تحصیل کرده اش میرزا حسین خان در ۲۲ سالگی که از لندن آمده بود چنان ضربه با و وارد ساخت که ۵ ماه بعد از واقعه در ۸۵ سالگی درگذشت .

مهدی با مداد دربار (نظام مافی) چنین می نویسد :
درد را لفنون در رشته جغرافیا و نقشه برداری به تحصیل پرداخت و اشعاری هم میسرود . مدتی سمت والی در نقاط مختلف کشور را داشت که چون در حفظ انتظام کشور کوشش بسیار کرد ، ناصرالدین شاه با چنین نوشت :
(نظام السلطنه نوکربا غیرت و شجاع و اهل شمشیر است . آفرین بر نظام السلطنه .)

در کارهای عمرانی خوزستان هم نقش چشمگیری داشت . مدتی پیشکار ولیعهد در آذربایجان بود که کاسا کوفسکی فرمانده بریگاد قزاق نوشت که نظام السلطنه عواید گمرکات را بین نزدیکان شاه تقسیم میکند . در آذربایجان بمشروطه خواهان کمک کرد و از طبرک محمدعلیشاه بنخست وزیری منصوب شد .

دختر نظام السلطنه (بتول مافی) همسر شیخ خزعل بود با این ازدواج قسمتی از املاک خوزستان در اختیار ما فیها قرار گرفت که اسمعیل فرزانه وکیل دادگستری از بستگانش که وکیل ورثه او بود کلیه اموال نظام مافی را تمثیت بخشید .

* * *

مخبر السلطنه و خا طرات و خطرات

نخست وزیران ایران کمتر خا طرات خود را برشته تحریر در آورده اند. غیر از مخبر السلطنه که (خا طرات و خطرات) را نوشته و مطالب بسیار مهمی را بتاریخ ایران سپرده است دیگران خا طرات مدونی ندارند. صدرا لاشراف هم خا طراتی نوشته است. مطالبی از قول دکتر مصدق و قوام السلطنه بعنوان خا طرات منتشر گردیده که کامل نیست و امید می رود که اگر متنی وجود دارد منتشر گردد.

حاج مهدیقلی (هدایت) مخبر السلطنه فرزند مخبر الدوله میباشد. در سال ۱۲۸۰ در تهران متولد گردید و پس از پایان تحصیلات مقدماتی به آلمان سفر کرد و بتحصیل پرداخت. در زبان آلمانی تسلط کامل یافت بطوریکه حتی به آلمانی شعر میگفت. پس از مراجعت به ایران به تکمیل زبان فارسی و عربی پرداخت و در فرا گرفتن فن موسیقی سعی بلیغ نمود. مدتی در دارالفنون معلم زبان آلمانی بود. با سمت (پیشخدمت مخصوص) بدربارنا صراالدین شاه راه یافت. در مسافرت دوم مظفرالدین شاه جزو همراهان شاه بود.

پس از صدور فرمان مشروطیت با تفاق برای خود صنایع الدوله (که بعداً رئیس مجلس شد) - محتشم السلطنه اسفندیاری - موتمن الملک،

مشیرالدوله ما مورتهیه قانون انتخابات گردید. درکا بینه های مختلف وزیر شد. مدتها استا ندار فارس و آذربایجان بود. وقایع مربوط بخیا بانی و لاهوتی در زمان استانداری او اتفاق افتاد. در سال ۱۳۰۶ ما مورتشکیل کا بینه شد که تا سال ۱۳۱۲ یعنی ۶ سال متوالی نخست وزیر رضا شاه بود.

در خا طرات خود وضع حکومت را در زمان رضا شاه بخوبی روشن میکند. او سالها پس از استعفای رضا شاه حیات داشت و در آخر عمر بمرغان و آبادی منطقه دروس پرداخت و با تقسیم راضی بقیمت ارزان موجبات عمران آن منطقه را فراهم نمود.

مخبر السلطنه مینویسد: با سردار اسعد که تا درجه ای جای تیمورتاش را گرفته بود در استعفا شور کردم. خودم هم مرددم و هم شاه یدشاه از دوام ریاست من خسته شده بودند. گفت شایدم مخالف نظر شاه باشد صدمه خواهد خورد. اگر نظری باشد لابد من مطلع خواهم بود. در ۱۲ شهریور ماه ۱۳۱۲ شاه مرا خواست فرمودند خبر خوشی برای تاندا رم. عرض کردم خبری که از طرف اعلیحضرت باشد خوش است. اظها رنا رضا مندی از دوسه تن از وزراء کردند فرمودند همه استعفا بدهید. عرض کردم صبح استعفا بدهم فرمودند همین الان. تو هم هرکا ربخواهی میدهم داخله یا خارجه. عرض کردم هیچ کا رنمیخواهم استدعائی هم ندا رم مگر اجازه شرفیابی. گفتم ممکن است در خدمات قصور شده باشد ما در صمیمیت قصور نبود. تا تیمورتاش بود فرمودید قول تیمورتاش قول من است بعد از تیمورتاش هر روزی مطلبی به هیئت آورد و گفت بعرض رسیده تصویب شده است. وزراء بمنزل فروغی رفتیم که صبح با شاه مفصل ملاقات کرده بود. صوراسرافیل استعفا نا مه را نوشت غذا ردیم و مرخص شدیم.

از صوراسرافیل و تقی زاده دلتنگ بود. میگفت تقی زاده در هر وزارتخانه دزدی غذا رده است (مقصود محاسبین وزارت دارائی در وزارتخانه هابود) وقتی میخواستم کننا ربروم رضا شاه گفت (یکروز کلمه متأسفانه هم گفته بودی) پس از اندکی تفکریا دم آمد که یکروز گفته بودم متأسفانه

قوه و قدرت برای بعضی کارها برای من نمانده است. فرمودند ما از شما صمیمیت می‌خواهیم.

دردوره پهلوی هیچکس اختیاری نداشت. تمام امور مملکت باید بعرض برسد و آنچه فرمایش می‌رود رفتار نکنند. تا اختیار نباشد مسئولیت معنی ندارد. برنا مه و دستوز برفا نبار شده و کارمندان باینکه کار را دستور موافقت داده اند قانع میشوند و رجال صاحب‌اراده پیدا نمیشود. تا محمد درگاهی رئیس نظمی بود را پرت یومیه برای من می‌فرستاد و جواب میدادم وقتی هم گفت دستورات شما موافق دستور دربار بود. پس از او کوپال هم را پرت یومیه برای من می‌فرستاد و بعد از او متوقف شد مسئولین با پیدا ز موربی خبر باشند. به پهلوی خاطر نشان کردم که عمال دولت در مسئولیت خود اختیار ندارند و مسئولیت بی اختیار معنی ندارد و بسیاری از مور هست که پیش بینی آن مقدور نمی‌باشد باید ما موربا مسئولیت صحت و مصلحت اختیار عمل بر سرای خود داشته باشد. تصدیق ما ننندی فرمودند لیکن ترتیب اثری داده نشد.

در واقعه تغییر کلاه و لباس روزی شاه کلاه مرا برداشت و گفت این چطور است؟ گفتم فی الجمله از آفتاب و باران حفظ میکند. اما آن کلاه که داشتیم سمش بهتر بود. آشفته چند قدمی رفتند و گفتند من می‌خواهم همرنگ شویم که ما را مسخره نکنند. در دل گفتم زیر کلاه است که مسخره میکنند.

در ترکیه شبی آ تا ترک در میهمانی کلاه سفیر مصر را بشوخی برداشتند. سفیر مجلس را ترک گفت واقعه را بقیه را علام نمود دستور آمد آنکارا را ترک کند. کمال از بی‌کمالی خود عذر خواست. التیام شد.

دیکتاتوری اول نرمی دارد و آخرسختی و طبیعی است همه گناهان را بشاه نسبت نمیتوان داد. قدری غرور که لازم قدرت است و دوچندان تملق و چاپلوسی احوالات را پیش می‌آورد.

۵۳ سال مشغول خدمات مملکت بودم. دارا خواستم گفتم رفیق مرمماش من لنگ است. چهار هزار تومان هم قرض دارم. گفست گمان می‌کردم

پس اندازی داشته باشید گفتیم اگر حقوق رئیس الوزراء زیاده تراست تکالیفی هم دارد. والارئیس الوزراء نه بیشتر میخورد نه سه بیشتر میپوشد. دو بیست و پنج تومان از مقرری مرا مرتباً بشاگرد مدرسه و بعضی مستحقین میرسانند. مسافرو زوار و اعانه بکنار... صورتی از خدمات را نزد فروغی فرستادم از اول همراه بود. ماهی ۳۹۸ تومان تقاعد برای من در مجلس تصویب شد.

کحال زاده مینویسد: وقتی سپهسالار تنکا بنی رئیس الوزراء شد انگلیسها فشا را آوردند که حاج مخبر السلطنه را از فارس احضار کرده نصرت الدوله را بفرستد که تمایل انگلیسی دارد. در موقع جشن تولد شاه هوتا جگداری احمد شاه دولت تمام رجال ایرانی و خارجی را دعوت کرده بود. وقتی مستر مارلینک وزیر مختار انگلیس مخبر السلطنه را سر میز شام دید فوراً "بلند شد و اعتراض کرد که با دعوت مخبر السلطنه با تو همین شده است. ما را الدوله وزیر خارجه موضوع را با سپهسالار مطرح ساخت و وزیر مختار را قانع کردند که بمیزش ما برگردد. مخبر السلطنه با مذاکره با ما را الدوله مجلس شام را ترک کرد و گفت ترجیح میدهم مجلس را بوزیر مختار بسپارم و مرخص شوم. مخبر السلطنه که مرددانا و هوشمندی بود زبان آلمانی را از یکنفر ادیب آلمانی بهتر صحبت میکرد.

مخبر السلطنه در مقدمه (خاطرات و خطرات) چنین مینویسد:
در نوشتن خاطرات غالب مطالب پس و پیش میافتد که در اصل منظور موثر نیست.

در سخن ترتیب و آدابی مجبوره چه میخواهد دل تنگت بگو
زندگی یک سلسله زحمت است و راحت. هر دو پیش میآید نه خود را باید
باخت نه بخواهم قصور ساخت. بسا زشتی بزیبائی کشیده شده و زیبائی
بزشتی. فکر انسان بهشت و جهنم است بسته آنکه ذمه پاک باشد یا
آلوده.

جان خود را سعی کن زیبا بداری هر دمت زیبائی آید آشکار

از سنه ۱۲۹۷ قمری که از برلن آمدم خود را کم‌مایه دیدم بمطالعه در هر رشته پرداخته بتکمیل آن کوشیدم تا امروز که ۲۰ دیماه ۱۳۲۶ شمسی است در کار بودم یا نبودم قلم را کنار نگذازدم. اگر از زخم‌نی‌خوشه‌ای یا فتم‌آگاهی آیندگان را توشه‌برنگاشتم.

غالب نصیحت کرده‌اند که در تاریخ تعصب نباید داشت و حقایق را باید نگاشت مذهب سیاسی را فدای حقشناسی کرد و گفته‌اند زبان سرخ‌سبز میدهد بر باد...

قدری تاریخ‌پاشمه‌ای از پیش‌آمدها رنگ و رویی بمطلب میدهد.

آنکه تألیفی بهر عنوان کند ذوق خود را در تراژومینهد در تراژوی پسند مشتوری بی‌گمان شاهین‌گهی سرمیزند سرسلسله‌ما رضاقلی‌خان هدایت است که جداش در دامن زیست داشته‌اند و با قاجاریه مربوط بوده که محمدشاه، عباس‌میرزا را با و میسپارد و از آنجا به (الله‌باشی) شهرت پیدا میکند.

تولد در هفتم شعبان ۱۲۸۰ قمری از تلگراف به تبریز گفتند، رضاقلی‌خان مهدی‌ام‌نا نهاد. پس از فوت پدر لقب مخبر السلطنه بر من تحمیل شد.

مخبر السلطنه یکی از باسوادترین نخست‌وزیران ایران بوده است و نوشته‌های او نشان میدهد که با وقایع و حوادث چگونه با بردباری مقابله کرده است. او تنها کسی است که توانست شش‌سال متوالی نخست‌وزیر رضا شاه شود و زاتش غضب‌ام‌صون بماند و پس از استعفا هم‌گام‌هاهی حضور رضا شاه برسد. کتاب (خاطرات و خطرات) ارزشمندترین خاطراتی است که درباره تاریخ معاصر ایران وجود دارد و همه وقایع را بقول معروف بصورت تلگرافی جمع‌آوری و تدوین کرده و نسبت به روایات هم‌سعی کرده با واقع‌بینی اظهار نظر کند. اعتراف هم کرده با اینکه نخست‌وزیر بوده ولی در زمان رضا شاه همه‌کاره خودشاه بود و بقیه کارهای نبوده‌اند.

*

مخالفتین مخبر السلطنه اورا متهم میگردند که اقداماتش در زمان حکومت آذربایجان موجب شد که خیابانی از بین برود. در خاطرات و خطرات مینویسد:

در وقایع آذربایجان خیابانی در زیر زمین خانه‌ای مخفی شده بود دختر بچه‌ای قزاقها را خبر کرد و آنها بدون کسب تکلیف وارد خانه شدند بین سربازان و خیابانی تیراندازی شد و از بین رفت. از جیب بغلش این نامه را بدست آوردند (رفقا خدا حافظ - چون تنها ماندم و تصمیم نموده بودم که دستگیر نشوم خودم را کاشتم. بعد از این سست نشوید. مرا مرا تعقیب کنید. از بازماندگان من غفلت نکنید. کسی را ندارم. تمام دارائی مرا بغارت بردند. این بسود آزاد خواهی مخبر السلطنه. ۲۲ سنبله محمد خیابانی)

مخبر السلطنه مینویسد: اگر تجزیه مملکت آزاد خواهی است بنده آزاد خواه نیستم. آزاد خواهی من همینقدر بود که با سمت حکومت، قزاق را از استقبال منع کرده ده روز در منزل سعادت السلطنه نصیحت کردم و ب قسمتی از جنجال خاتمه دادم. باز کسی که بکسان او رسید من بودم. وظیفه وطن خواهی و حفظ استقلال مملکت من اجازه نمیداد که آذربایجان را تسلیم افکار چند نفر خود خواه بکنم.

* * *



این است خیابانی
از نمایندگان مبارز و دلیر
آذربایجان که همواره دوشادوش
آزاد خواهان قرار داشت که
مخبر السلطنه بقتل او متهم
شده است.

همه‌جا درکنار (رضاشاه)

یکی از نخست وزیران ایران که همه‌جا درکنار رضاشاه قرار داشت محمودجم‌ملقب به (مدیرالملک) می‌باش شد. مردی خودساخته و مدبر بود که از روز کودتا همکارى خود را با سردار سپه‌آغا زکرد و بنخست وزیرى و وزارت دربار در زمان رضاشاه رسیدا و تنهاکسى است که بعد از تیمورتاش وزارت دربار را عهده‌دار شد. سالها رضاشاه از انتخاب وزیر دربار خودداری داشت و ادیب السلطنه سمیعى امور دربار را اداره میکرد تا اینکه جم‌النخست وزیرى کنار رفت و بوزارت دربار منصوب شد. تا بندر عباس رضاشاه را بدرقه کرد. جنازه‌اش را در مصر تحویل گرفت و در قاهره بامانت سپرد. تا آخر عمر هم‌با محمد رضاشاه همکارى نزدیک داشت. روابط او با رضاشاه بصورتى بود که فرزندش فریدون جسم را بدامادى خود برگزید. ارتشبد فریدون جم هم‌با میرشایسته ایست که در میان افسران ایران و طبقات مختلف مردم دارای حسن شهرت می‌باش شد. محمودجم بعد از شهریور ۱۳۲۰ هم‌نقش مهمى در سیاست داشت و مورد احترام خاص محمد رضاشاه بود. ولى بعلت کهولت کار مهمى نداشت با سمت سنا تورا نتصا بی مرتب در جلسات مجلس سنا شرکت میکرد. هنگامیکه دکنرا قبل حزب ملیون را تأسیس نمود سنا تور جم‌بعنوان

قائم مقام رهبر حزب انتخاب گردید، شعبه حزب ملیون را در کرمان تاسیس نمود. بعلت احترام خاصی که مردم کرمان برای سنا تورجم داشتند شعبه حزب در آن شهرستان خیلی رونق یافت.

دکتر غنی در خاطراتش مینویسد: محمود جم ملقب به (مدیر الملک) پدرش کرمانی بوده که به تبریز مهاجرت کرده است محمود جم در تبریز متولد و در ابتدای جوانی بتاسیس داروخانه پرداخته و بعلت تسلط بزبان فرانسه به مترجمی اشتغال داشت بهمین جهت وقتی بتهران آمد منشی سفارت فرانسه شد. با خواهر حسینعلی خان نواب ازدواج کرد و دو دختر و یک پسر داشت که فرزندان رشاد و منوچهر فوت کرد و پسر دیگرش فریدون جم میباشد که تحصیلات عالی دارد.

محمود جم در کابینه وثوق الدوله وارد کارهای دولتی شد و بریاست غله منصوب و بعد خزانهدار شد. در کابینه سیدضیاء بوزارت رسید. در دوران ریاست وزرائی سردار سپه معاون او بود که بعد والی کرمان شد. مدتی والی خراسان بود و سمتهای وزیر مالیه و وزیر فواید عامه را داشته است. مدتی نخست وزیر و وزیر دربار روسفیرا ایران در مصر بوده است. برای نامزدی فوزیه به مصر رفت. مردی نیک نفس و نجیب و سالم و با ذوق بود.

مهدی با مداد در باره محمود جم چنین مینویسد:

در سال ۱۲۶۴ شمسی در تبریز متولد شد. پس از پایان تحصیلات نزد طبیب ولیعهد بعنوان مترجم بکار مشغول گردید. مدتی داروخانه‌ای را اداره میکرد. بعنوان مترجم گمرک در تهران شروع بکار کرد. مدت ۸ سال مترجم سفارت فرانسه بود.

مدتی رئیس غله بود سپس خزانهدار شد. در کابینه سردار سپه بوزارت دارائین منصوب گردید. مدتی وزیر و استانداری بود تا نخست وزیر شد. هنگام استعفای رضاشاه از سلطنت وزیر دربار بود و بعد سفیر ایران در مصر شد. در کابینه قوام السلطنه بعنوان وزیر جنگ معرفی گردید. بعد سنا تور شد و تا ۸۵ سالگی هنگام فوتش در سال ۱۳۴۸ سناتور بوده است.

وضع را خوب تشخیص داده بود و همیشه سرکار بود .
 محمدحسین از دری که را بطنه نزدیکی با جمداشت میگفت در آخرین
 روزهای عمرش که مریض بودا کثرا "بدیدن ایشان میرفتم ، بکروزاورا
 خیلی عصبانی دیدم میگفت بعدا زآنهمه خدمت بخاندان پهلوی ببینید
 با من چگونه رفتار کرده اند ، نامهای از دفتر مخصوص بدستش رسیده
 بود که آنرا بمن نشان داد و بعدا زاینکه نامها را خواندم مجاله کرد و
 بکناری انداخت .

مرحوم جم میگفت من چون اوضاع را خیلی بدمی بینم بعلت علاقه ای که
 به اعلیحضرت داشتم وظیفه خود داشتم شرحی مودبا نه حضورشان بنویسم
 و با ایشان مطالبی را توجه بدهم و یا درآوردم که مراقب اوضاع و احوال باشند .
 این نامها چون کسالت داشتم وسیله آقای مهندس شریفامامی رئیس
 مجلس سنا فرستادم و منتظر بودم که به مطالب آن توجه شود . چند روز قبل
 این نامها از دفتر مخصوص بدستم رسید که متن آن چنین بود :

(آقای محمودجم - عرض شما بعرض خاکپای همایونی رسید فرمودند
 از این ببعدا گرعرضی دارید مستقیما" توسط دفتر مخصوص ارسال دارید)
 با عصبانیت گفت این پاسخ به آن همه سابقه خدمت به خاندان پهلوی
 درحقیقت دراین آخر عمری توهینی است بیکی از صمیمی ترین دوستان خود
 که من این نامها بدور می اندازم و دیگر هم با آنها کاری ندارم .

* * *

همیشه با شاهان پهلوی حسن رابطه داشته
 غیرا زسالهای آخر عمر که از پهلوی دوم گله مند
 شد .



دا ما ددکتر مصدق ونخت وزیر رضا شاه

دکتر احمد متین دفتری از رجال مطلع و تحصیلکرده و زبان دان بود که در زمان رضا شاه بدوا "بوزارت دادگستری و سپس به نخست وزیری رسید. خیلی جوان بود که با بین سمت انتخاب گردید. زبانهای آلمانی و فرانسه و انگلیسی را خوب میدانست. پس از جنگ دوم جهانی بعلت اینکه با آلمانها دوستی داشت از طرف متفقین با زدا شت و تبعید گردید و تا خاتمه جنگ در زندان متفقین بود.

از استادان دانشگاه بود که در هیچ زمانی کرسی دانشکده حقوق را رها نکرد و با هر مقامی بکلاس درس میآمد بهمین جهت پس از شهریور ۲۹ مورد علاقه گروهی از دانشجویان بود که با وجود اینکه نخست وزیر رضا شاه بسوده روزهای جمعه در خانه اش گرد آمده و از طرفدارانش بودند.

مخالفین میگفتند هنگامیکه وزیر دادگستری بود با گزارشات شهربانی علیه قضات اقداماتی کرد از جمله چند قاضی را از زنجان بوضع موهنی برکنار ساخت و شهربانی آنها را با دست بند به تهران آورد ولی دکتر متین دفتری خود را زما جرا برکنار میدانست.

پس از شهریور مدتی نماینده مجلس شد. وقتی هم قوام السلطنه میخواست او را بعنوان وزیر مشاور معرفی کند و کلام اعتراض شدند و از معرفی او

منصرف گردید. بعدها بعنوان سنا توره مجلس سنا راه یافت و رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس شد که در بین نمایندگان و سنا توره های دنیا موقعیت خوبی یافته بود و یکبار نیز خود را کاندیدای ریاست بین المجالس کرد که توفیقی نیافت .

عشق زیادی به مسافرت داشت و هر نوع دعوتی را برای سفر بخارج از کشور می پذیرفت . سنا تورها و نمایندگان عضوبین المجالس که همراه او سفر میکردند از (خست) متین دفتری داستانها میگویند ولی بهر حال صاحب ثروت سرشاری بود . تنها پسر او (هدایت الله متین دفتری) است که پروانه وکالت دادگستری دارد و در انتخابات کانون وکلا بمقام اول رسید و چون سابقه وکالتش کم بود بریاست انتخاب نگردید . یکبار پدرش دکتر متین دفتری هم میخواست رئیس کانون وکلا بشود که بعلت مخالفتها ئی توفیق حاصل نکرد . همسرش دختر دکتر مصدق در سقوط هواپیما کشته شد .

از رجالی بود که بعلت استادی دانشکده حقوق خیلی از حقوقدانهای فعلی کشور از شاگردان او میباشند و رابطه صمیمانه ای با شاگردانش داشت .

فرزند او برای سقوط رژیم فعالیت های شدیدی داشت و اکنون در خارج از کشور با (مجاهدین خلق) همکاری نزدیک دارد .

مهدی با مداد در باره متین دفتری چنین مینویسد :

فرزند اعتراف دلشگر بود که بعداً پدرش به (عین الملک) ملقب گردید . در مدرسه آلمانی تحصیل نموده و مدتی منشی سفارت آلمان شد . بعد بوزارت خارجه رفت و رئیس دفتر وزارت خارجه شد و به (متین الدوله) ملقب گردید . در سال ۱۳۰۵ توسط داد و ر بوزارت عدلیه منتقل شد و پس از مدتی به لوزان رفت و درجه دکتری گرفت . صدرا لاشراف وزیر دادگستری او را بمعانت انتخاب نمود و بعد خود او وزیر دادگستری شد . در سال ۱۳۱۸ که محمود جم از نخست وزیری کناره رفت در سن ۴۴ سالگی نخست وزیر شد که فقط ۹ ماه طول کشید و مورد غضب رضا شاه قرار گرفت . چند سال

دربا زداشت بود مدتی وزیر مشا ورقوام السلطنه شد. در دوره پانزدهم
 از مشکین شهر به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در سال ۱۳۲۸ به
 مجلس سنا رفت. در سن ۷۶ سالگی که سنا تور بود درگذشت. مرد زرنگی
 بود و متمول هم شد. بسرعت هم مقامات را طی کرد. * * *



صدرا عظمی که ملقب به
(پرنس) شده بود

یکی از نخست وزیران ایران که علاوه بر
 القاب متعدد لقب (پرنس) هم باو
 داده شد. علاء السلطنه میباید که از
 کارمندان وزارت خارجه بود که
 حسین علاء نخست وزیر بعدی ایران
 فرزندا و میباید شد.

مهدی با مداد در باره او مینویسد:
 علاء السلطنه از محارم اتابک بود و
 بخصوص با رجال انگلستان واسطه
 او بشما رمیرفت. بهمین جهت به

لقب (پرنس) نایل شد. بتقلید از بیسمارک که آنهمه خدمت با آلمان
 کرد و چنین لقبی یافت در ایران نیز علاء السلطنه - ملکم خان
 ناظم الدوله - میرزا رضا خان ارفع الدوله - مفخم الدوله لقب پرنسی
 یافتند. علاء السلطنه ۷ ماه نخست وزیر ایران بود. او امتیاز را آه
 جلفا را به روسها داد ولی چون مورد اعتراض انگلیسها قرار گرفت امتیاز
 را آه ن خرمشهر به خرمآباد را هم با انگلیسها داد.

علاء السلطنه در بغداد متولد شد و در سال ۱۳۱۵ شمسی در تهران درگذشت.

نخست وزیر میزبان روز ولت - استالین - چرچیل

یکی از نخست وزیرانی که توانست پس از شهریور ۲۰ در سخت ترین ایام تاریخ ایران خدماتی انجام دهد علی سهیلی است. کارمند رسمی وزارت خارجه بود و همکار خوبی برای ذکاء الملک فروغی بشمار میرفت. ولی در زمان نخست وزیری نتوانست جانشین خوبی برای فروغی باشد. کار مهم او امضای قرارداد با متفقین بود. هنگام اقامت استالین و روز ولت و چرچیل نتوانست اعلامیه ای با امضای آنها برساند که استقلال و حاکمیت ایران پس از جنگ دوم تضمین گردید.

علی سهیلی (مرد خود ساخته ای) بود که چون روحیه اجتماعی نداشت و با مطبوعات و طبقات مختلف مردم حسنه نبود سرانجام هم دکتر مصدق علیه او اعلام جرم کرد و مورداتهام گرفت که در کار انتخابات دخالت کرده و در لواز مساختمانی وزارت خارجه سوء استفاده نموده است. در حالیکه کار او ببرائت کشید ولی با ردیگر بعنوان سفیر بخارج از کشور فرستاده شد و در آخرین روزهای عمر از نظر مالی وضع بدی داشت.

با تمام خدماتی که در زمان جنگ انجام داد بعلت وضع داخلی خود و معاشرتهای خانوادگی از او و بخوشنامی یاد نمیشود.

خواججه نوری درباره سهیلی چنین مینویسد: وقتی کاظمی وزیر راه

بودسهیلی را بمعاونت وزارت راه منصوب کرد. تضا دفا کاظمی مریض شد و با دیدر جلسه هیئت دولت شرکت میکرد. بمحض اینکه پایش به هیئت دولت باز شد سعی نمود خود را برضا شاه نزدیک کند. هما نظور که توانسته بود مشا ورا الممالک - تقی زاده - تیمورتاش و خود کاظمی را جلب کند، تقی زاده مشکل پسند را چنان تحت تاثیر قرار داد که پس از بازگشت از سفر مسکو همواره از او تمجید میکرد. او میدانست در هر کاری جلب محبت رئیس با حرف زدن و حقایق را حلجی کردن و هوش خود را آشکار ساختن و از روی صمیمیت مانع خطاهای رئیس شدن شرط اصلی است. او چون فن (رجل شناسی) را خوب میدانست مطمئن بود که اگر جلب نظر شاه موفق گردد به همه آرزوهایش خواهد رسید. تما دفا در حضور رضا شاه چند موضوع مربوط بوزارت راه مطرح شد و هم با چنان دقت نظر و پشتکاری آنرا تعقیب کرد که کارش مورد توجه رضا شاه قرار گرفت. از بخت بد کاظمی عوض شد و رضا افشا روزی راه شد. او هرگز افسارش را بدست معاونش ننمیداد. سهیلی نزد تیمورتاش رفت و خواست که او را بکار دیگری بگمارند که اتفاقاً "ریاست هیئت مدیره شیلات خالی شده سهیلی بکار جدید منصوب گردید. پس از یکسال کاظمی وزیر خارجه شد و قبل از هر چیز سهیلی را بمعاونت انتخاب نمود. پس از مدتی کاظمی حس کرد که آیرم پا پوش خطرناکی برای او ساخته است مثل همه پاکان کاظمی مغرور بود و به آیرم باج نمیداد و اشتباهات خود را بشاه نزدیکتر از آیرم میدانست. ولی آیرم با مهارت به شیطانسی علیه کاظمی ادامه میداد. با شقاوت هر چه تمامتر میخواست گردن شق کاظمی را خرد کند. وقتی تقی زاده نماینده ایران در پاریس بود روزنامه‌ها بشاه و اطرافیان او حمله کردند شاه به تقی زاده ظنین شد و بفکر انتقام از او افتاد. کاظمی خطر را حس کرد و دید تقی زاده هم دارد مورد توجه عزرائیل قرار میگیرد. سهیلی را خواست و رزم مخصوص تقی زاده را با و داد و او هم تقی زاده را از مطلب آگاه ساخت که هرگز پایش را با ایران نگذارد. جا سوسان بخصوص آیرم بصورت مختلف مطلب را بشاه رسانیدند.

رضا شاه سهیلی را خواست و جریان را پرسید و بکلی منکر شد. این هنر از هر کسی در مقابل فرمانده مقتدری مثل رضا شاه ساخته نیست ولی سهیلی این استعداد را داشت که باعث ترقی او گردید. او بهیچکس جواب نداد. ازدادن وعده‌تجاشی ننمینمود. سفته معاملات سیاسی خود را با ربح بیشتر تجدید و تمدید میکرد. فاقده حسن تکبر بود. با اینکه اصلاً آذربایجانی است به (منیت) و یکدنگی دهنه محکمی زده و خود را مها ر کرده است. در کنایه طرفیان خود خواه و غرور فروش و جاه طلب شاه وجود یک سهیلی خوش برخورد لازم بنظر میرسد. حتی آیرم و هیچکس دیگر در صدد پاپوش دوزی برای او بر نیامد. وقتی موضوع تغییر لباس پیش آمد بطوری لباس پوشیدن او توجه رضا شاه را جلب کرده بود که گفت (امروز سهیلی و دو خا رجی را از پشت پنجره نگاه کردم نتوانستم تشخیص بدهم کدام فرنگی و کدام ایرانی است. بسیار خوش آمد) همین تعارف شاه ممکن است در سرنوشت یک رجل سیاسی تاثیر زیادی داشته باشد.

وقتی سهیلی به لندن رفت روزنامه‌ها بشاه حمله کردند. او بطوری از آیدن وزیر خا رجه وقت کمک گرفت که مدیر روزنامه بدیدن سهیلی آمد و معذرت خواست. وقتی ادیب السلطنه گزارش را بر شاه داد بیا دحرف شاه افتاده بود که به وزیر خا رجه گفته بود (تویک معاون خوب را از دست میدهی ولی پست لندن هم خیلی مهم است). همین حسن خدمت سهیلی او را بصندلی وزارت امور خا رجه نزدیک کرد.

سهیلی مدتی خانه نشین شد ولی بعداً استاندار کرمان - سفیر ایران در افغانستان - وزیر کشور گردید.

وقتی مجلس بفروغی بیش از ۵۶ نفر انداد فروغی که شهوت مقام و طاقت فحش خوردن را نداشت از نخست وزیری استعفا داد. روز بعد سهیلی از طرف شاه احضار شد و زمامداری کشور را همنشاهی بنا به تمایل مجلس با و تکلیف شد. خود او بشاه گفت فروغی مناسب تراست. بهر صورت فرمان نخست وزیری اش در ۱۶ سفند ۱۳۲۰ صا در شد و از ۱۰۴ نفر وکلای

حاضر در جلسه ۱۰۱ نفر باورهای دادند. از تصادف اینکده همان عواملی که موجب روی کار آمدن سهیلی شد از قبیل حسن سلوک - بی افادگی ، خضوع و خشوع و شیریه مالی، وقتی بقدرت رسید دیگر بدردهش نخورد و موجب تضعیف او گردید .

او میخواست با قانون منع احتکار علاج دردها را بکنند و لایحه شدیدی بمجلس برده که تصویب شد . تنها نتیجه اش اخذ شوه ما مورین عجل دولت بود . بعد از سه ماه همان وکلای که تقریباً با تفاسق آراء به او رأی دادند مخالفتش شدند و او هم از نخست وزیری استعفا کرد و باز خانه نشین شد .

مجلس آئینده نامهای از علی سهیلی را در تاریخ ۳۰ دیماه ۱۳۲۱ پس از برکناری از نخست وزیری منتشر ساخته که به تقی زاده سفیر ایران در لندن چنین نوشته است :

... راست است که بیکارم و تکلیف بیکاری من هنوز معلوم نیست بالاخره کی سپری شود ولی در گوشه و کنار تهران هم دوستانی هستند که با دادن قرض نمی گذارند چرخ زندگی بنده که به حد اقل قناعت رسیده است لنگ بشود . البته اگر احتیاجی پیدا کردم به حضرتعالی هم بی ریا و رودزبایستی مراجعه خواهم کرد . پس از استعفا از مقام نخست وزیری که ناچار بودم با داشتن اکثریت در مجلس و خاتمه دادن به انتزیکها و دادن میدان به اشخاصی که بیشتر ولع و حرص مقام دارند تا بحال بیکارم به این معنی که ابتدا تکلیف ما موریت و اشنگتن را کردند خودم هم بی میل نبودم ولی بعد چون خواستند بیچاره فروغی را دست بسر کنند با ایشان دادند . آن مردم که حقیقتاً "می توان گفت از فوتش فوق العاده متأثرم و یکی از ذخایر ایران بود بمقصود نرسید . بعد گفتند آقای وثوق الدوله به آنجا رفتنی هستند و به بنده تکلیف آنکارا را کردند . باین ما موریت هم بی میل نیستم ولی نمیدانم بعد خود وفا خواهند کرد یا نه ؟ تکلیف وزراتی هم کردند در کردم . نمیدانم یا اینکه در نامه های خود مرقوم فرموده بودید انگلیسها از طرز کار من

نا راضی نیستند و حتی ایدن وزیر خارجه بنجا بعالی تمجید کرده بود چه شد که مثل اینکه یکبارها زبنده چشم پوشیدند. هر چند بنده اهمیت نمی‌دهم. اگر خدمتی میکنم برای وطن و کشور خودم است نه برای خوش آیند بیگانگان. ولی بنده که عاقد قراردادها دادم و تشخیص داده بودم دولت ایران بالاخره با ییدبا متفقین کنار بیاید و همکاری کند چه شد بعدا ز رسیدن بمقصود سوار شدن بخر خودشان دیگر اهمیت نمی‌دهند و نه به فروغی بیچاره داده اند و آن سیاست کهنه و رویه‌ای را که سالها در ایران تعقیب میکردند و قطعاً "هم مضر بود با زهم تجدید می کنند". تذکرات این مطلب فقط درد دل بود. زندگی در داخل ایران فوق العاده گران و حقیقتاً طاقت فرسا است.....

نامهای از علی سهیلی که بصورت وصیت نامه و تلقی گردیده چنین منتشر شده است:

لندن... اگر حال مختصر نفسی باقی مانده جز خواست خدا و نسیب چیز دیگری نیست. تنها وصیت من این است که اگر در اینجا مردم با سایر دوستان همکاری کنید در ایوان مقبره نامه صراالدين شاه برای آرامگاه من جایی تهیه نمائید. از ختم گذاردن و غیره بکلی صرف نظر کنید. فقط مایل هستم در جایی سربسنگ ابدی بگذارم که دوستان در موقع عبور یادی از من نکنند و طلب رحمتی بنمایند. درد دوره زندگانی پاک آمده و پاک میروم. در مقابل خدمت بکشور آنچه از من ساخته بود خودداری نکردم. و از این بابت دینی بوطن خود ندارم بلکه وطن مدیون من است. همیشه جیبم خالی بوده و حالاهم همان است که بوده، همین امروزیک صورت حساب از دکتر بی انصاف که چند جلسه فقط بمریضخانه آمده بود و عیادت کرده بود رسید مبلغ یکصد لیره... نظایر آن زیاد است. باین ترتیب چندشاهی هم که موجود بود رفت و معلوم نیست بالاخره بصورت اول خود برخواهم گشت یا نه؟ دیگر خسته شده‌ام و بیشتر نمیتوانم بنویسم....

ولی مقامات ایران و انگلستان بوصیت او عمل نکردند و تشییع جنازه

رسمی مفصلی در محل سفارت ایران برای او ترتیب دادند و بصورت
با شکوهی جنازه اش را حمل کردند و ملی نمیدانند که کجا خاک سپرده اند؟

*

مهدی با مدامینویسد :

علی سهیلی فرزند میرزا غلامعلی تبریزی معروف به گوش بریده بود .
میگفتند علت اینکه گوش او را بریده اند این بود که با حسن آقای قزاق
نزاع کرده بود و حسن آقا گوش او را بریده بود .
در وزارت خارجه شروع بکار کرد و بسرعت ترقی نمود . بعدها استاندار
و سفیر و نخست وزیر شد .
برای سومین بار که سفیر ایران در لندن شد بمرض سرطان درگذشت .

* * *



سهیلی همکار خوبی
برای فروغی بود ولی
نخست وزیر موفقی
نبود .



طبيب مظفرالدين شاه - نخست وزير محمد رضا شاه

يکي از جالي که در دوران سلطنت محمد رضا شاه بمقام نخست وزيری رسيداً براهيم حکيمي مييا شد که خود او از اهالی آذربايجان ولی جدش ميرزا حسن بروجردي بوده است .

مدت ۹ سال در پاريس بتحصيل در رشته پزشکی پرداخته و پس از مراجعت با ايران طبيب دربار قاچار شد و همراه مظفرالدين شاه در سفرهای اروپا جزو ملتزمين رکاب بود .

در دوره اول مجلس شورا يملی بوکالت انتخاب شد و هنگام بتوپ بستن مجلس در سفارت فرانسه متحصن گرديد .

در دوره دوم مجلس شورا يملی از آذربايجان و تهران انتخاب گرديد ولی وکالت آذربايجان را پذيرفت .

در کابينه های مختلف سمت وزير ماليه و اوقاف و علوم را داشت . در دوره چهارم مجلس شورا يملی از طرف دمکراتها وکيل مجلس گرديد .

در زمان سلطنت محمد رضا شاه نخست وزير و وزير دربار و رئيس مجلس سنا شد . از جال خوشنام بود و هر وقت کابينه ای تشکيل مي داد تقريباً موقتي وبصورت محلل بود که خیلی زوداً زکارتکنار ميرفت . يکبار که براي اخذ راي اعطاء دبه مجلس رفت چون مجلس باوراي اعطاء دندان پيا ده از خانه ملت بخانه خود رفت و از اتموبيل نخست وزيری استفاده نکرد و گفت ديگر نخست وزير نيست و نميتواند سوار اتموبيل دولتي بشود .

* * *

نخست وزیر (ساعت) و هزاران داستان و لطیفه از او

یکی از نخست وزیران دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی محمد ساعت میباشد. کار اداری را در وزارت خارجه شروع کرد و پله پله خود را به وزارت امور خارجه رسانید و بعداً هم نخست وزیر شد و تا آخر عمر سنا تور بود.

با وجود داشتن سابقه سفارت در شوروی و علاقه مقامات شوروی با او اینکه بعنوان سرپرست موقت مملکت بکار مشغول گردد معهذاً هنگام تقاضای نفت شمال از طرف شورویها در مقابل آنها ایستادگی کرد و با حزب توده در افتاد بهمین جهت چپی ها بشدت مورد حمله اش قرار دادند.

او بدستی و امانت شهرت داشت که حزب توده او را مظهار ارتجاع میدانست. از ساعدات استانیها نقل میکنند که معلوم نیست تا چه حد صحبت دارد. چند نمونه آن نقل میگردد: از جمله میگویند وقتی سفیر ایران در واتیکان بود و شاه از پایپ دیدن کرد و میخواست روم را ترک کند پایپ لکان هواپیما از ساعد میپرسد دیگر بامن کاری ندارید؟ ساعد میگوید چرا یک تقاضا از پیشگاه مبارک دارم و آن اینست که در مدت ۴ سال اقامت در واتیکان سعی کرده ام که پایپ را مسلمان کنم. اگر یکسال دیگر در اینجا بمانم و را شیعه اثنی عشری خواهم کرد. شاه از این شوخی ساعد بخنده

افتاده و میگوید بوزارت خارجه دستور میدهم که یکسال دیگر دروا تیکان
بماند. با اینترزا عدمیخواست دوره ما موریت خود را برای یکسال
دیگر تمدید کند که با بین شوخی متوسل شد.

همچنین گفته میشود وقتی شاه او را ما مورتشکیل کابینه میکند میگوید
هنگام تعیین وزراء علم را هم بسمت وزیر کشور معرفی کنید. ساعدا صلا
علم را نمی شناخت. از دوستان و مشا ورین خود می پرسد علم را میشناسید
میگویند از محارم شاه است و فرزند شوکت الملک علم میباشد که در رشته
کشا ورزی تحصیل کرده و حدود ۲۸ سال دارد. ساعدنزد شاه رفته و میگوید
درباره وزارت علم که فرموده اید (شوکت الملک علم که قبلاً وزیر پست
و تلگراف بوده فوت کرده است). شاه که میفهمد ساعد با این جمله
میخواست مخابرات خود را با وزارت علم نشان دهد، میگوید آنرا میدانم
منظور من پسرش امیر اسد الله علم میباشد. مع هذا هنگام معرفی او را
بسمت وزیر کشا ورزی معرفی میکنند که میگویند بعداً وقتی شاه از او
علت را پرسیده میگوید چون علم رشته کشا ورزی را خوانده تصور کردم
منظورتان استفاده از اطلاعات کشا ورزی ایشان است. و من (کشور
و کشا ورزی) را که هر دو (کش) در با هم اشتباه کرده ام معذرت میخواهم.
البته علم بعداً وزیر کشور هم شد.

همچنین میگویند وقتی کافتار از ز طرف روسها برای امضای
موافقت نامه نفت شمال بتهران آمده بود و حزب توده شب و روز تلاش
میکرد که این قرارداد با مضا برسد و ساعد هم نظر موافق نداشت و متینگهای
بزرگی ترتیب داده میشد و فریاد (مرد با دساعت) بجای (مرد با دساعت)
فضای تهران را پر کرده بود، یکروز ساعد خبردار میشد که در میدان
فردوسی توده ایها متینگ بزرگی علیه او ترتیب داده اند. بدون
اطلاع بخیا بان اسلامبول رفته یک ماهی خریداری کرده و مقداری وسایل
خانه و آنرا بدست میگیرد و از کنا رمتینگ دهندگان عبور میکند. فریاد
مرگ بر ساعد مرتب بگوش او میخورد. نزد اجتماع کنندگان رفته بزبان
ترکی از یک نفر از آنها می پرسد (ساعت کیست؟) که با وحش میدهند؟

فردتظار هرکننده میگوید (نمیدانم خیال میکنم برادر فرآنکو) باشد .
 ساعدش در هیئت دولت جریان را نقل میکند و وزراء با او ایراد میگیرند
 که چرا چنین بی احتیاطی کرده و بوسط جمعیت رفته اید ممکن است
 شما را میشناختند و بقتل میرسیدید . ساعد میگوید حالمی بینید که
 صحیح و سالم هستم . من آنقدر معروف نیستم که مردم مرا بشناسند .
 روزنامه کیهان نوشت وقتی ساعد نخست وزیر بود یکی از شعارهای حزب
 توده (مرگ بر ساعد) بود . منتها چون خیلی از تظاهرکنندگان از روستاهای
 آذربایجان و مهاجرین قفقاز بودند میگفتند (مرگ بر ساعد) .
 یکی از کلای آن دوره میگفت روزی ساعد را در خیابان استانبول دیدم
 که مشغول خرید میوه بود در حالیکه چند قدم دورتر انبوه تظاهرکنندگان
 علیه ساعد شعار میدادند . با تعجب پرسیدم اینجا چه میکنید؟ با
 خونسردی گفت خانه ام با اینجا نزدیک است . روزهائی که از مجلس
 برمیگردم اگر با اتومبیل نخست وزیری بروم سنگسار میکنند و همچنین
 قیافه مرا خواهند شناخت و دیگر نمیتوانم بر احوال از خانه خارج شده
 از اینجا بگذرم چنانچه اگر توالان به تظار هرکنندگان بگوئی که مرد
 سپید موئی که میوه در دست دارد و پیاپی عبور میکنند نخست وزیر است
 هیچکس باور نمیکند . بعد برای اینکه مرا بیشتر به تعجب اندازد با
 یکی از تظار هرکنندگان سلام و علیکی نمود و با ترکی شروع بصحبت کرد
 و پرسید آن شخصی را که میگویند مرده با دکیست؟ او گفت (ساعت رئیس
 الوزرا هست) ساعد گفت پدر سوخته هم رئیس الوزرا هست هم ساعت .
 نوبت دوم نخست وزیری ساعد مصاف با واقعه ۱۵ بهمن بود که عده ای
 توقیف شدند . کسانی که نفوذ کلامی داشتند میکوشیدند دولت را از
 خشونت بازدارند . وقتی با ساعد صحبت کردند گفت حق باشماست و منم
 صد در صد با فرمایش شما موافقم و ما دولت هیچ کاره است و همه این
 کارها زیر سرزم آ را رئیس ستاد ارتش میباشند . اگر با دگوشا و
 برساند که ما باهم چنین حرفها میزنیم و شما را خواهد گرفت .
 عبدالحسین مسعودانصاری مینویسد : زمانیکه ساعد در یکی از نقاط

اروپا سفیر بود من از ایشان پرسیدم که آیا از اقامت خود در این کشور راضی هستید؟ بمن گفت وقتی در قفقاز در کنسولگری کار میکردم و زمانیکه کنسول و سرکنسول شدم حتی فکر نمی کردم که بیکروز سفیر شوم. حال که سفیر شده ام درست حالت کسی را دارم که زنی را از راه دور به عقد ازدواج خود آورده باشد و با ندازه ای وصف زیبایی او را کرده باشد که او را هر لحظه آرزوی دیدار او را بکند. وقتی بعد از همه شکیبی ها با و برسد به بیند که معشوقه اش پیرزنی بیش نیست. من هم که از دوره صباوت آرزوی ولایت فارس را داشتم وقتی بمقام استانداری فارس رسیدم در این مقام خیلی مواقع بیا در حرف آقای سا عدمیا فتم.

* * *

میگویند سا عبدجندتن از دوستان خود چنین گفته است :

وقتی نخست وزیر شدم مورخ الدوله سپهر اصرار داشت که وارد کا بینه شود و من هم نمیخواستم در کا بینه من باشد. خیلیها توصیه او را کرده بودند. شبی که میخواستم دولت را فردای آنروز معرفی کنم مورخ الدوله را خواستم و گفتم شما فردا صبح ژاکت خود را بپوشید و منتظر تلفن من باشید که او با خوشحالی از اطاق من رفت و دیگر اقدامی نکرد.

هنوز که هنوز است منتظر تلفن من برای شرکت در کا بینه میباشد.

لطیفه دیگری را که روزنامه ها از قول خود او نقل کرده اند این است که سا عبددوستان خود گفته که بین سهیلی و من همیشه در وزارت خارجه در باره شغل رقابت بود. همیشه سهیلی از من یک درجه جلوتر بود. هر وقت شغلی می گرفتم بخانه میرفتم و بزمن می گفتم من وزیر مختار شده ام میگفت فایده اش چیست سهیلی سفیر است. وقتی می گفتم سفیر شده ام میگفت چه فایده سهیلی وزیر خارجه است. وقتی وزیر خارجه شدم گفتم با زهم چه فایده سهیلی نخست وزیر است. بالاخره من نخست وزیر شدم و وقتی بخانه رفتم گفتم خانم حال دیگر چه میگوئید من نخست وزیر شدم. گفت چه فایده خاک بر سر مملکتی که تو نخست وزیر آن باشی.

مطلب معروف دیگر مربوط به (نا مجو) است که وقتی قهرمان ها لتر

جهان شاد و رانز دسا عدنخست وزیر بردند و گفتندنا مجوبرای ایران افتخار آفریده و (رکورد جهانی ها لتر را شکسته است) سا عدگفت حالا که آنرا شکسته باید جریمه اش را هم بدهد. بسیار کار بدی کرده است. نامجو و همراهان که از اینکار بخنده افتاده بودند بتصور اینکه نخست وزیر شوخی میکند خواستند توضیح بدهند ولی نخست وزیر بصورتی خود را عصبانی نشان داد که آنها با نا راحتی اطاق را ترک گفتند.

من خودم با گروهی روزنا مه نگار وقتی سا عدبیکا ربود هفته ای یکروز در منزلش در خیابان پاریس با او ملاقات میکردیم. اطلاعات عمیق و جالبی داشت که مرتب در روزنا مه مینوشتیم و برای نخست وزیری آینده هم با او مصاحبه کردیم و برنا مه های جالبی را عنوان کرد.

تصدا دفا" کا بینه هژی رسقوط کرد و اونخست وزیر شد. با همان گروه روزنا مه نگار بدیدارش رفتیم انکارنه انکار که ما را میشناسد و بقیول معروف خود را (بکوچه علی چپ زده بود) و میگفت تا کنون افتخار ندا شتم که آقایان روزنا مه نگاران را اینطور متحد و دسته جمعی باهم ملاقات کنم. هر چه با او توضیح داده شد که اکثر این آقایان هفته ای یکروز با شما ملاقات داشتند گفت بعضیها را دیده ام ولی همه را نمی شناسم. وقتی سا عدسنا تور بود چند بار در سرسرای مجلس سنا که برای تشکیل بعضی از کمیسیونهای مشترک میرفتم او را می دیدم چون وقت زیادی داشتم مطالب زیادی را با او گفتگو کردم از جمله راجع باین شوخیها گفت بعضیها واقعتا در برخی از اساس دروغ است. راجع به نا مجو چون دیدم آمده اند از من چیزی میخواهند و وضع مالی دولت هم طوری بود که نمیتوانستم کمک کنم راهی غیر اینکار ندا شتم. درباره ملاقات دسته جمعی روزنا مه نگاران هم وقتی دیدم که همگی بسراغ من آمده آید اینطور فکر کردم که شما خیال میکردید چون چند مصاحبه با من کرده آید من نخست وزیر شده ام و از من خود را طلبکار میدانستید چاره ای غیر از انکار ندا شتم که بگویم کمتر شماها را دیده ام تا از شرتوقعات روزنامه نگاران آسوده شوم. والا همه شما را دقیقا" می شناسم و از کارتان هم

آگاه بودم .

یکبار هم صنف نا نوا نزد ساعد نخست وزیر رفته و از رئیس اداره نان شکایت کردند. ساعد گفت من شنیده‌ام که بانانواها بد رفتاری میکند ولی چه کنم مورد حمایت جمال امامی وزیر مشا وراست که من زورم باو نمیرسد .
نزدیکان ساعد میگویند وقتی دوره سفارت او در واتیکان پایان یافت و به تهران مراجعت نمود در فرودگاه مورد استقبال گروهی از دوستان قرار گرفت از جمله عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات جزو مستقبلین بود که وقتی ساعد چشمش با او میافتد میگوید خوشحال هستم که (اطلاعات) در خارج از کشور بطور چشمگیری پیشرفت کرده است . در هر سال زمان فرودگاه‌های نام (اطلاعات) بزبانهای مختلف بچشم میخورد و همه خواهان (اطلاعات) هستند . مسعودی از این شوخی جالب ساعد بی‌نهایت خوشحال شد .

عبدالرحمن فرامرزی نقل کرده که در یکی از تشییع جنازه‌های رسمی که همه با لباس رسمی شرکت کرده بودند ساعد علاوه بر پوشیدن آن لباس یک نوار سیاه هم بسینه خود نصب کرده بود . جمال امامی نزد او رفت و گفت دوستان میگویند ساعد عجب نادانی است که روی لباس رسمی نوار سیاه نصب کرده است . ساعد گفت پس ببینید شماها چقدر نادان هستید که سالها بمن راهی داده‌اید که نخست وزیر شما باشم . این نوار سیاه بعلمت شدت تاثر از فوت متوفی است که هیچکدام از شماها چنین کاری نکرده‌اید .

دکتر اصطلان افشار که داماد ساعد است و خود دیپلمات برجسته ایست ، میگفت ساعد که شورویها را خوب میشناخت میگفت در برخورد با آنها باید روش مخصوصی داشت . مذاکرات با شورویها را نباید در کنار میز انجام داد بلکه هنگام صرف غذا و مشروب فراوان میتوان با آنها صحبت کرد . میگفت وقتی تازه نخست وزیر شده بود روابط خوبی با روسها داشتیم . یکروز سفیر شوروی نزد من آمد و گفت ما که با شما دارای چنین روابط حسنه‌ای هستیم دستور بفرمائید این کیوسک مقابل سفارت

را جمع کنند. چون ما میدانیم که در این کیوسک فقط روزی چند لیمونا
 فروخته میشود و اشخاصی که در آنجا هستند فقط برای جاسوسی است و
 اینکار صورت خوبی ندارد و شما هم میدانید که از آنها کاری ساخته
 نیست. ساعد خنده‌ای کرد و گفت من هم میدانم که از آنها کاری ساخته
 نیست و روابط ما بقدری حسنه است که احتیاج با این قبیل کارها
 نمی باشد. اما ما مثل شما بلد نیستیم که این قبیل کارها را بصورت محرمانه
 انجام بدهیم بنا بر این با ناسی گری اینکارها انجام میشود. جمع
 کردن آن هم شری ندارد. بودن آن هم ضرری بشما نمیزند. بهتر است
 در وضع تغییری داده نشود. سفیر شوروی خنده کنان از ماجرا گذشت.
 یکبار دیگر هنگامیکه مرحوم ساعد در راهس هیئت پارلمانی بمسکورفته
 بود در سرمیزشام بین او و خروشچف گفتگو در گرفت. خروشچف گفت این
 (پاکت بغداد) چه فایده دارد؟ روابط ایران و شوروی بحدی خوب
 است که احتیاج با این قبیل پیما نه نیست. ساعد گفت این پیمان
 مثل یک قرارداد دبیمه است. که اگر ما دچار آتش سوزی شدیم آنها بیایند
 کمک کنند و مقداری آب بروی آتش بریزند و یا اگر آنها دچار واقعه‌ای
 شدند ما بسرعت بکمک آنها بشتابیم. پیمان مهم و قابل اهمیتی نیست.
 خروشچف گفت اگر اینطور است چرا با ما پیمان نمی بندید. ساعد گفت
 اولاً ما شما هم قوه نیستیم. زور شما خیلی زیادتر است. ثانياً اعتمادی
 بین ما و شما در میان نیست. پیمان بین کسانی بسته میشود که اعتمادی
 هم وجود داشته باشد. شما زمان استالین را بیا دبیا و رید که روابط ما
 و شما چگونه بود که اکنون شما هم از آن وضع انتقاد میکنید. آیا بین
 دو کشور که اینقدر سیاستها تغییر میکنند میشود پیمان بست؟ خروشچف
 وقتی این پاسخ را شنید دیگر حرفی نزد و به مطالب دیگر پرداخت.
 مجله آینه نامه محرمانه‌ای را در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۲۲ زساعد وزیر
 خارجه ایران به تقی زاده چاپ میکند که قسمتی از آن چنین است:
 وقتی جناب سهیلی بنده را بسمت وزیر خارجه تعیین و به تهران وارد
 شدم ابتدای کار به مشکلی برخورددم. بولاردوزیر مختار انگلیس تقاضای

توقیف ۱۸ نفر از شاخص مختلف از جمله آقای دکتر متین دفتری را نموده و اظهار می‌داشت که اینها با سیاست محور همراه بوده و برخلاف ما هستند و باید توقیف و تسلیم شوند. با تقاضای ایشان جدا مخالفت کردم بطوریکه کار می‌شماره کشید. ضمناً دیدم قبل از ورود من دولت بر طبق تقاضای انگلیسها عده‌ای را توقیف و تسلیم نموده است. بوزیر مختار انگلیس گفتم چنانچه این رویه را ادامه دهید ممکن است همینکه این کار بینه سقوط کند فردا علیه من هم همین اظهارات را کرده تسلیم مرا بخواهید. یقین دارم افرادی را که شما خواسته‌اید بهیچوجه با دول محور همکاری نکرده بلکه نظرات سیاسی آنها مبنی بر وطنپرستی و حفظ استقلال ایران است و ممکن است در طرز اجرای آن با جناب عالی هم رویه نباشند.

در این بین کار بینه سهیلی سقوط کرد و جناب آقای قوام نخست وزیر شدند. وزیر مختار قبل از تشکیل کار بینه بسراغ آقای قوام رفته اظهار داشته بود برای حفظ آرامش کشور لازم است قریب ۴۰ تن از ایرانیان بازداشت و بما تسلیم شوند. آقای قوام ملاحظاتی اقدامات بین عمل نمودند. ولی همینکه بنده را برای تصدی وزارت خارجه خواستند و قبول کردم فوراً "نظر خود را نسبت باین موضوع به آقای قوام گفتم. ایشان نیز بوزیر مختار انگلیس گفتند با یکبار در وزارت خارجه حل و فصل گردد. سپس بنده با وزیر مختار مذاکره و موافقت نامه‌ای امضاء شد. در نتیجه پافشاری بنده موفق شدم که نگذارم ایرانیها بدون رعایت مقررات کشوری توقیف و حبس شوند و از ۵۶ نفری که بازداشت و باراک اعزام شده بودند فقط پنج یا شش نفر فعلاً "توقیف و تحت نظر هستند. در جلسه دیگری که با حضور جناب قوام نخست وزیر و بنده و آقای ابتهاج رئیس با نکملی و وزیر مختار انگلیس تشکیل شد مستر ایلیف مستشار اقتصادی سفارت انگلیس صحبت‌های زننده‌ای نسبت بدولت و مجلس و ملت ایران نمود که بنده نتوانستم از جواب خودداری کنم و حتی با و پرخاش کردم. بعد از خاتمه جلسه از بنده عذرخواهی نمود. او در

این جلسه بوکلاتوهین میگرد و میگفت اینها وکیل ملت نیستند و افراد صحیح العمل و وطنخواهی نیستند.

بنده گفتم شما حق ندا رید بوکلای ما توهین کنید، شما ما مور هستید که بین ایران و انگلیس حسن تفاهم برقرار کنید، او میگفت ایرانیهها ما را دشمن خود میدانند، با و گفتم اگر شما هم ایرانی بودید و عهدنامه ۱۹۰۷ نسبت بکشور شما منعقد میگرددید همین نظر را نسبت به عاقدین قرارداد پیدا میگردید، بنا بر این جای گله گذاری نیست.

از آن ببعده سعی داشتند که با آقای نخست وزیر مذاکره مستقیم داشته باشند، بنده هرچه سعی میکنم که کارهای مربوطه در وزارت خارجه متمرکز بشود موفق نمیشوم، بطور کلی مملکت ما تحت اشغال روس و انگلیس است، روسها در شمال فعال ما پشاه هستند، دولت هیچ اختیاری در شمال ندارد، انگلیسها هم میکوشند که روز بروز نفوذ خود را در جنوب توسعه بدهند، از ایلات و عشایر و زما ندگان خزعبلت حمایت میکنند ولی نسبت با یل قشقای نظر خوبی ندارند.

امنیتی که بیست سال در ایران وجود داشت بکلی رخت بر بسته و حتی در تهران هیچکس در خانه خود امنیت ندارد، بیگانه دولتی که در ایسن هیاهو و بدبختی بما کمک میکند آمریکا است، میخوایم با علامیه ملل ملحق شویم تا از این وضع بدبتوا نیم رهایی یابیم.

اگر دولت انگلستان تغییری در نماینده سیاسی خود در تهران بدهد شاید وضعیت ما بهتر از این گردد.....

* * *

درباره سایر نخست وزیران

چون در جلدهای بعدی درباره بعضی از نخست وزیران بتفصیل مطالبی تنظیم گردیده دیگر در این جلد بیوگرافی آنها انتشار نیافت بموقع از آن استحضار حاصل خواهد فرمود.

دیپلمات ورزیده - نخست وزیر ضعیف

یکی از کسانی که بمقام نخست وزیری در ایران رسید حسین علاء بود که مدت‌ها نیز سمت وزیر دربار را داشت .

با اینکه بخلع قاجار رأی نداد اما زدیپلما تهائی بود که در زمان رضاشاه از او در ماموریت‌های سیاسی استفاده میشد . در زمان محمد رضا شاه نیز چند بار نخست وزیر شد .

حسین علاء بهمان اندازه‌ای که در مسائل بین المللی آگاه و مسلط بود با وضع ادخاله ایران آشنائی نداشت . با طبقات مختلف مردم حشرونشری نمی نمود . بهمین جهت نخست وزیری ضعیف و غیر موفق بود .

در ۱۸ سالگی دوره مدرسه (وستمینستر) را تمام کرد و برای تحصیل در رشته حقوق وارد یکی از دانشگاه‌های لندن شد . علاء السلطنه پدرش که وزیر مختار ایران در انگلستان بود پسرش را بسمت اتا شاه سفارت منصوب نمود و بعدها که وزیر خارجه شد حسین علاء هم رئیس دفتر وزارت امور خارجه گردید . بهمین جهت در وزارت خارجه در زمره دیپلما تهائی قرار گرفت و با تسلط کاملی که بزبانهای انگلیسی و فرانسه داشت بسرعت مقامات را طی کرد . در کارها بینه مستوفی الممالک بوزارت دعوت شد .

در کا بینه صمصا م السلطنه وزیر فوا ئدعا مه شد .
بعدا ز جنگ بین المللی اول همراه هیئتی مرکب از مشا ورا الملک - فروغی
و چند تن دیگر در کنفرانس صلح پا ریس شرکت نمود و مدت ها در اسپانیا
و آمریکا ما موریت سیاسی داشت تا اینکه در دوره پنجم بنما یندگی
مردم تهرانا نتخاب گردید . بعدها بسمت وزیر مختا را یران در فرانسه
منصوب گردید . سپس رئیس با نکملی و سفیرا یران در فرانسه و انگلستان
و آمریکا و وزیر خارجه و نخست وزیر و وزیر دربارا رگردید .
در واقع آذربایجان با اینکه قوام السلطنه نخست وزیر کتبا ازاو خواسته
بود که شکایتا یران را از سازمان ملل پس بگیرد علاء قبول نکرد
و گفت از سمت خود استعفا میدهد و دستور نخست وزیر را خلاف مصلحت
کشور میداند و از سمت خود برکنار شد .

از جمله شخصیت های ارزنده ا یران بود که نقش مهمی در سیاست خارجی
و در صحنه بین المللی داشت . نقطه ضعفش علاوه بر بی اطلاعی از اوضاع
داخلی و نفوذ فراوان همسرش (دختر قرا گزلونایب السلطنه و مادر
زنش) بود که موجب بروز شایعات فراوان گردید . ولی شخص علاء خیلی
خوشنام و با قریحه و ادیب بود . پسرش دکتر فریدون علاء بهترین
متخصص رشته خون میباشده که از نظر بین المللی جزو کارشناسان برجسته
است و در خارج ا یران زندگی میکند . دخترش ا یران علاء در تهران بسر
میبرد و همسر مهندس اسکندر فیروز میباشده که قبلا " معاون نخست وزیر
و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست بود . مدتی در زندان قزل حصار
بسر میبرد . مطلعی که مدتها در زندان بوده و اسکندر فیروز را در زندان
دیده بود میگفت با او خیلی بد رفتاری میشد . با اینکه ثروت زیادی
از ارث فرما نفر ما را داشته بعلت مصا دره ا موالش همسرا و ا یران علاء
بسختی در ا یران زندگی میکند . میگوید شا هد بودم که در دفتر دادگاه
انقلاب میگفت شما که تمام اموال ما را گرفتید یا اجازه بدید من
کار مترجمی انجام دهم که چند زبان خارجی میدانم و یا از کشور خارج
شوم و یا مبلغی بعنوان مستمری بمن بدید که پاسخ تند و تلخی باو

دا ده شد و گفته شد سا لها نوبت شما بود و حالا نوبت ديگران است . برويد با انجا مكارهاى كوچكى كه ميتوانيد ن خودتان را در بياوريد . ما هيچگونه ارفاقى نميتوانيم بشما بكنيم .

وقتي جريان ازدواج شاه با ايران علاء صورت نگرفت و بعقد اسكندر فيروز در آمد . علاء دستور داد كه ارت عروسى را با اينصورت تهيه كنند . "چند قرن پيش اسكند بکشور ما حمله كرد و (ايران) را گرفت و پيروز شد ولي اكنون در عصرى كه ما زندگى ميكنيم اوضاع بكلى تغيير کرده و همه چيز ب نفع ايران شده است . با اطلاع شما ميرسانيم كه اين بار (ايران فيروز) . و اسكندر تسليم ايران گرديد . " علاء حتى در بعضى از مراسم رسمى كه شاه هم حضور داشت به لطيفه گوئى ادامه ميداد .

دكتر نيك نژاد ميگفت در جشن ساليانه انجمن لاينز ايران كه رياست آن با اعلیحضرت بود وقتى شاه در جشن شركت كرد علاء طى نطقى گفت : (اعلیحضرتا ما همه شيريم و اعلیحضرت سرشير) . . كه از اين گفته تا مدتى شخص شاه و همه ميخنديدند . سپس گفت ما شير مردان و شير زن ان در كارهاى اجتماعى و كمك به منوع (شيرجه) ميرويم . . علاء به بيان اينگونه مطالب عادت داشت .

علاء پس از ترور رزم آرا در مقام نخست وزير محلل قرارداداشت . هر وقت مملكت در انتخاب نخست وزير دچار كشمكش ميشد علاء مورد تمايل قرار ميگرفت .

علاء هنگام نخست وزيري براى شركت در جلسات پيمان بغداد اعزام عراق بود كه توسط ذوالقدرنا مى از فدا نثيان اسلام مورد ا صابت گلوله قرار گرفت ولي آسيبى نديد و با صورت با ندپيچى به بغداد در رفت و در جلسات كنفرانس شركت نمود .

ساليان در از وزير دربار محمد رضا شاه پهلوى بود . پس از واقعه ۱۵ خرداد وقتى يك جلسه مشورتى در دربار تشكيل داد شاه از ا و ناراضى شد و ا ز سمت خویش بر كنار گرديد . و چون دوران كهولت را ميگذرانيد ديگر با و شغلى ارجاع نشد و در تهران در گذشت .

دکتر غنی‌درباره حسین علاء چنین مینویسد :

«علاء پسر میرزا محمدخان تبریزی است که وارد وزارت خارجه شده و ملقب به (معین الوزراء) میگردد. و بعد با انگلیسها ساخت و (علاء السلطنه) شد. خواهرها مین الدوله را گرفت که صاحب چند فرزند گردید که یکی از آنها همین حسین علاء بود. وکیل و نخست وزیر و وزیر دربار و سفیر شد. ما نند پدرش میگویند هر وقت در هیئت وزراء میخواست طفره برود میخواست بید و خرد میگرد. دربار نکرملی ایران طوطی ابوالحسن ابتهاج شد. زیرا او کاربانک را خوب میدانست .

مردی بود با قدی کوتاه و جثه‌ای ریز که در یکی از دو چشمش خال سفید کوچکی دیده میشد. تربیت شده انگلیس و فرانسوی بود. مردی پاکدامن، درست، وظیفه‌شناس، خوش فطرت، مبنای آداب بود. بسیار ساده لوح که هر بچه‌ای میتوانست در او اشریکند. اشخاص را بهیچوجه نمیشناخت. انگلیسی و فرانسوی را خیلی خوب صحبت میکرد. شجاع و با پر نسیب بود. در زندگی اسیر زن و فامیل زنش بود که تسلط بر او داشتند. دکتر شفق را اعلم‌علمه و نصرالله انتظام را مظهر کامل هوش و فراست میدانست (دکتر غنی بشدت با انتظام و دکتر شفق مخالف بوده و در یادداشت‌های خود خیلی بآنها حمله کرده است. از قرا معلوم پس از اینکه علاء از سفارت آمریکا بوزارت خارجه منصوب گشته و میل داشته سفیر ایران در آمریکا بشود که علاء انتظام را با این کار منصوب نموده است).

در سفر آمریکا شاهد بودم که علاء خیلی زیاده‌تحت تا شیرخانم خود (دختر نایب السلطنه) است. وقتی مرا بمنزل خود دعوت کرد معلوم شد خانم علاء با علاء قهراست. در هیچ یک از میهمانیها حاضر نمیشود. زن ناصرالملک (مادر زن) حاضر میشد ولی خانم تما رض میکند. علت دو چیز است. یکی ناراضی خانم آرا را مگو درزی که حمایت علاء از آنها در حدود رئیس و مرئوسی بود و دوم قضیه هروی پسر بصیر السلطنه که میخواست با ایران علاء ازدواج کند. خانم میل است و علاء میل نیست و ایران بیطرف است و تما یل بپدر دارد. خانم علاء بسیار

عصیان است. میخواستند که من علاء را متقا عدبا بین ازدواج بکنم. میگوید و پسرا عتقادقا جا رونوه بصیرالدوله است. ثروت فراوان هم دارد. گفته میشد و قبلا سربسرفا طمه پهلوی میگذاشته و هر روز با تلفن میکرد که شاپور عبدالرضا از تهران بخواب هر خود مینویسد که با او رفت و آمد نکنند. وقتی فاطمه پهلوی بتهران میرود و دنبال دختر علاء میافتد که دختر نجیبی است. علاء هم در دست زن خود اسیر است. مهبد که مورد لطف زن علاء بود تاوانسته بود سفیر را الت دست خود بکند. علاء مرد شریفی است ولی ابن بدبختی را هم دارد. مادر زن علاء میگفت من در آمریکا (ما در سال شده ام) چون زن ناصر الملک نایب السلطنه بوده و سه فرزند بزرگوار ما ننسند خانم علاء و حسینعلی و محسن تربیت کرده ام.

در حالیکه با دیدگویی من صرا الملک نوکرا انگلیسها بود و با کمک و فشار آنها نایب السلطنه شد و با حمد شاه فشا رمیا ورد که قرارداد ۱۹۱۹ را قبول کند. این مرد بچه ها بیش را هم انگلیسی ما ب تربیت کرده بود بطوریکه از انگلیسها هم انگلیسی ترند. فاطمه زن ناصر الملک هم زنی است طماع و اهل دنیا و علاء هم که خود را منجی ایران میداند اسیر دست اینها است.»

* * *

بعدها که علاء در تهران بود و در مقام نخست وزیر، همین وضع را با پرویز نجومی داشت که حتی از طرف نخست وزیران ماهی بمقامات مختلف از جمله گمرکات دربار ترخیص کالا و غیره مینوشت که مورد اعتراض قرار گرفت و معلوم شد نجومی هم مورد حمایت شخصی علاء بوده است. وقتی هم علاء وزیر دربار و نخست وزیر بود از حبیب ثابت و کارها بیش در ایران حمایت میکرد که روی سابقه و دوستی نزدیک خانوادگی آنها با هم بود. موقعی که سفیر ایران در آمریکا بود با خانواده ثابت حشر و شرفراوان داشت. بهر صورت از دیپلماتهائی است که بموقع بکشور خدمت انجام داده ولی هرگز نخست وزیر موفقی نبوده است. اسناد محرمانه انگلستان که سالها قبل انتشار یافته در باره علاء

چنین حاکی است :

حسین علاء فرزند (پرنس علاء السلطنه) میباشد که سالیان درازعهده دار سفارت ایران در لندن بود. هنگام تحصیل رفتار خشن او سبب گردید که چنین استنباط شود یک ضدا انگلیسی متعصب میباشد. همراه پدرش در تاجگذاری ادوارد پنجم شرکت نمود. در همین سفر با لقب (پرنس) به خاندان شاهی می پیوندد و دولت انگلستان نیز با و نشان مخصوص میدهد.

ما موریت های سیاسی مختلفی داشته. مدتی مدیر کل با تکمیلی شد در حالیکه کوچکترین اطلاعی از موربانکی نداشت. خانم علاء یکی از نخستین زنان ایران است که کشف حجاب کرد.

مردی فعال و وطن پرست دو آتشه و سیاستمداری زیرک و آگاه و علاقمند با ادبیات ملل مختلف جهان است. پیا نو خوب مینوازد. انگلیسی بروانی حرف میزند. فرانسه نیز بلد است. وی در گذشته دارای احساسات ضدا انگلیسی بوده ولی در سالهای طولانی روابط او با انگلیسیها در سطح عالی بود. او با روسها خوب نیست و بی شک یک ایلن گراست.



ذوالقدر از فدائیان اسلام علاء را مورد سوء قصد قرار داد ولی علاء با صورت بانندیچی شده در جلسات پیمان بغداد شرکت نمود.

مستنطق (باغشاه) برکرسی نخست وزیری و ریاست مجلس سنا

از جمله نخست وزیرانی که همیشه مورد حمله آزا دیخواهان قرار داشت محسن صدر (صدرا لاشراف) بود که بعلت قبول مقام مستنطقی باغشاه هرگاه با وشغل و مقامی میدادند مورد حمله قرا رمیگرفت ولی مردمقتداری بود که در هر شغلی بشدت مقامت میکرد و بسهولت از میدان بدر نمیرفت. اوهم از جمله نخست وزیرانی است که خاطرانی از خود بیا دگا رگذا رده و با همت فرزندش دکتر جواد صدر بچا پ رسیده است که طسی آن چنین مینویسد:

در این موقع که سن من به ۸۰ رسیده است ومدت زیادى از عمر من باقى نمانده مضمم شدم تا ریخچه زندگی خود را بنویسم تا اعقاب من از رویه های خوب من پیروی و از اشتباهات و خطاهائی که مرتکب شده ام پند بگیرند. سعی دارم آنچه مینویسم راست باشد. گرچه مثل هر انسانى حالت خود پسندى دارم لکن کوشش دارم حقیقت را بنویسم اعم از اینکه مستلزم مدح باشد یا ذم.

من مسلمان شیعی مذهب هستم و تحصیلات مذهبی دارم. از ابتدا وارد خدمت قضائى شدم و هر خدمتی بمن واگذا ر شده بر حسب دعوت بوده نه درخواست من. در من سخاوت بجدا عدتدال هست ولی در من جسارت نیست.

اما بر حسب مسئولیت از مهلکه روگردان نیستم. زیاده از حد سهل‌القبول هستم. اگر کسی از من خواهی بکنند ما نندکسی که او را بزنجیر بسته باشد قدرت جواب منفی ندارم. چه بسا وقتی نمیتوانم حاجتی را برآورم مجبور بگفتن دروغ میشوم. با اینکه کمتر دروغ میگویم.

۲۷ سال خدمت قضائی کرده‌ام چندبار روزی در دادگستری و دادستان کل و سرانجام نخست وزیر شدم. امیرالاحجام و استا ندر خراسان بوده‌ام. در سال ۱۳۳۲ با انتخاب شاه به عضویت مجلس سنا منصوب و در فروردین ماه ۱۳۳۶ بریاست مجلس سنا انتخاب شدم.

بعد از بمباران مجلس و کشتن ملک المتکلمین نامه‌ای از مشیرالسلطنه صدر اعظم رسید که محبوسین و مقصرین را که در باغش هستند استنطاق کنم. بدو "عذرخواستم ولی گفت لازم است قبول کنید. گفتم مقصود از تحقیق چیست؟ اگر مشروطه طلبی است که اکثریت مردم مشروطه خواه هستند. گفت مقصرین بمجازات خود رسیده اند ولی نسبت با شخاصی که محبوس هستند باید اغماض کرد و من شما را در نظر گرفته‌ام که مردم بی تقصیر را نجات دهید.

در روزهای اول دسته دسته اشخاص را می‌آوردند که خلاص میشدند. تا نوبت بمعاریف رسید که بنظر دربار مقصر بودند. سید یعقوب انوار را آوردند. از ناطقین فحاش شاه بود که نسبت با و کینه داشتند. وقتی او را آوردند عمامه بر سر و زنجیر برگردان داشت. بحاجبالدوله نهیب زد که چرا او را با زنجیر آورده‌ای؟ گفت میفرمائید شتر جلوی پایش قربانی کنیم. عصبانی شدم و گفتم درجائی که شبیه مجلس یزید است نمی‌نشینم. تا چند روز نرفتم پس از اینکه حاجبالدوله عذرخواست رفتم. سید یعقوب را بعد از خواستم که تقاضای عفو کرده بود او را آزاد کردم یحیی میرزا پدرا ایرج اسکندری را آوردند. درباریان با او هم‌بند بودند. را پرت مساعدی برای شاه تهیه کردم و بزحمت موافقت شاه را گرفتم بشرط آنکه در تهران نماند و بما زندران برود. آنوقت ایرج اسکندری در مجلس گفت فلانی قاتل پدر من است در حالیکه یکی دو

سال بعد بمرض طبیعی فوت کرد. یکی دیگر از توده‌ایها گفت من قاتل ملک المتکلمین هستم و مرا دژخیم با غشاه خواندند. همچنین مشیرالدوله و موتمن الملک را که از وزارت استعفا کرده بودند خواستند محاکمه کنند. سرهنگی که سابقاً نوکر پدر آنها بوده ادعا کرد از پدر آنها ۸ هزار تومان طلبکار است و آنها نمیدهند. وقتی در باغشاه به محاکمه رفتم سرهنگ تعدادی سند را تها دکه معلوم شد جعلی است. گفتم باید دست این سرهنگ را بربید که دیگر سند برای دو وزیر مملکت جعل نکند. میربها در باغیظ سند را پاره کرد و در آب ریخت و بسرهنگ هم گفت دور شو. وگفت گمانم این سرهنگ بی چیز شده که این جسارت را کرده و باید با و کمی کرد. با و هزار تومان دادند و هر دو وزیر از وزارت استعفا کردند.

با محمدعلیشاه ملاقات کردم و گفتم مردم مشروطه میخواهند. گفت شیخ فضل الله و بعضی از علمای نجف مشروطه را حرام میدانند. گفتم ولی اکثریت مشروطه خواه هستند شاه گفت چه باید کرد؟ گفتم یا مجلس شورا بملی را تشکیل دهید یا از جوه علماء و طبقات مختلف دعوت کنید و کتبا "رای بگیریید. شاه گفت نظر خوبی است و اظهار امتنان کرد.



از حکیم الملک همیشه بخوش نامی یاد میشود.

* * *



آزادخواهان صدرالاشرف را (قصاب باغشاه) نامیده‌اند.

اولین مهندسی که نخست وزیر شد

مهندس شریف‌امامی اولین مهندسی بود که نخست وزیر شد. معمولاً مهندسين در کارهای فنی و حرفه‌ای اشتغال دارند و در کشورهای مختلف هم کمتر سابقه دارند که نخست وزیرا زبين مهندسين انتخاب گردد. ولی ذوق او به سیاست موجب شد که از مهندسی راه آهن بمقام نخست وزیری و ریاست مجلس سنا و سایر مشاغل مهم مملکتی برسد.

او فرزند نظام‌الاسلام بود که از روحانیون سرشناس بشمار میرفت و با علمای تهران و نجف روابط نزدیکی داشت. مهندس شریف‌امامی که رشته مهندسی را در سوئد تکمیل کرده و زبان آلمانی را خوب میداند و بزبانهای فرانسه و انگلیسی تکلم میکند کار اداری را در راه آهن دولتی شروع کرد و بر ریاست راه آهن و وزارت راه و وزارت صنایع و معادن و نخست وزیری و ریاست مجلس سنا و مدیریت عامل بنیاد پهلوی رسید و اکنون هم با خانواده خود در آمریکا بسر میبرد. جالب است که شریف‌امامی پس از مرداد ۱۳۳۲ که بعنوان سنا تورا انتخابی بمجلس سنا رفته بود با چند تن از سنا تورها (ابوالفضل لسانی - دیوان بیگی، دکتر محمود حسینی) یک گروه مخالف دولت تشکیل داده مخصوصاً هنگام طرح لایحه کنسرسیوم نفت بعنوان مخالف در مجلس سنا چنین گفت:

(هرجا در قرارداد ۱۹۳۳ قیدی برای عملیات شرکت بوده از قرارداد فعلی اسقاط شده و هرجا آزادی عمل برای دولت ایران بود آن آزادی سلب شده و در قرارداد که در سرنوشت یک ملت لا اقل چهار سال تا شیر داد هرجا محدودیتی برای دولت ایران و شرکت ملی نفت بوده با الفاظ صریح بیان شده و در هر مورد که پای منافع کنسرسیوم در کار بوده الفاظ مبهم و کشدار بکار رفته است و یا قید شده که حقوق و اختیارات کنسرسیوم منحصر بآنها که ذکر شد نخواهد بود. یا آنکه اگر کنسرسیوم فلان چیز را خواست باید با موافقت ایران باشد ولی ایران مخالفت نخواهد کرد و امثال اینها ...)

وقتی شریف امامی نخست وزیر شد (در کابینه دوم) روزنامه‌ها چنین نوشتند: شریف امامی از پدر و مادر بخانه روحانیت تعلق دارد. و ممکن است بتواند بین دولت و روحانیت پلی بزند. شریف امامی فرزند حاج محمد حسین نظام الاسلام از روحانیون تهران بوده که از نوادگان میرزا ابوالصفا نی از روحانیون بنام بشمار میرفت. پدر شریف امامی از طرف ناصراالدین شاه به (معتددا لشریعه) ملقب گردید و از طرف مظفرالدین شاه (نظام الاسلام) نامیده شد. پدر (نظام الاسلام) هم میرزا ابوالقاسم خان حسینی از روحانیون بزرگ اصفهان بود.

دکتر محسن شریف امامی برادر بزرگتر او که قسمت زیادی از عمر خود را در خارج از کشور گذرانیده و مدتی هم در ایران بود و از شهرستان نور بنما بیدگی مجلس انتخاب شده و عضو فراکسیون پارلمانی حزب مردم بود در باره وضع خانوادگی خود، سال قبل از فوتش در لندن برایم چنین نقل میکرد:

(پدر ما نظام الاسلام است که بعلمت را بطنه نزدیک با روحانیون داخل و خارج کشور مورد توجه خاص رضا شاه بود. در اوایل سلطنت رضاشاه وقتی روحانیون بخصوص روحانیون نجف دست با قدامتی علیه او زدند گفته شد یکی از کسانی که میتوانند در آرا م کردن آنها موثر باشد،

نظام الاسلام است. مهمین جهت کریم آقا بود جمهوری یا رنزدیک رضا شاه بخانه ما آمد. او گفت رضا شاه خواسته است که همین الان بیدارش بیائید. پدرم گفت کسالت دارد و پایش درد میکند پس از بهبودی چند روز دیگر بیدار شاه خواهد آمد. ولی کریم آقا خیلی اصرار کرد و گفت این ملاقات با یدهمین امروز صورت گیرد و خود او وزیر بخل پدرم را گرفت و با اتومبیل او را برد که بیدار رضا شاه رفت. رضا شاه پس از احوالپرسی با او گفته بود شما میدانید که من بر نامه های زیادی برای اصلاحات مملکت دارم ولی گروهی از روحانیون نجف که در جریان کارها نیستند در صد مخالفت بر آمده و از شما میخواهم که بنجف رفته آنها را آرام کنید وقتی پدرم قبول کرد بدستور شاه علم الملک و حکیم الملک و چند طبیب دیگر سرعت به معالجه پدرم پرداخته و با اتومبیل دربار عازم عراق شد. من و خواهرم هم همراه او بودیم. این تنها خواهرماست که بعد از آن آرامش شد و فعلاً هم در خارج زندگی میکنند و قبلاً از آرامش جدا شده بود.

بتمام مقامات بین راه دستور داده شده بود که از ما پذیرائی کنند. وقتی بگردنه اسدآباد رسیدیم برف زیادی روی زمین نشسته بود که راهها را مسدود ساخته بود. رئیس راه همدان که با استقبال پدرم آمده بود میخواست ما را بخانه اش ببرد که پدرم گفت بشرط اینکه تمام مسافرین را که در این راه مانده اند بجای گرمی ببرید که اینکار هم بلافاصله انجام شد. آنشب تا صبح کارگران بکار مشغول شدند و راه را باز کردند و فردا صبح از همدان حرکت کردیم تا بمرز عراق رسیدیم. در آنجا چند محافظ هم برای پدرم گذاشتند تا وارد خاک عراق شده عساکر عتبات شدیم. محافظین تا بغداد همراه ما بودند و گفته شد آنجا ببعده دیگر احتیاجی بآنها نیست. پس از ورود به نجف بخانه آیه الله شیرازی وارد شدیم که با پدرم خیلی دوست بود و خانه ما و آیه الله بهم مربوط بود که روزانه از خانه ایشان برای ما غذا میآوردند که مقداری مصرف و بقیه بین فقرا تقسیم میشد. پدرم با یک روحانیون مذاکره کرد و دسته

چکسی هم همراه داشت و جوهی بنا مسهم ما موسایر عناوین با خوندها میدا دکه! ظرف رضا شاه با بینکا را اختصا ص داده شده بود و مجرای مخالفت روحانیون نجف پایا یافت. با اینترزبایران مراجعت کس کرده و رضا شاه همیشه از این بابت از پدرم تشکر میکرد. یکبار چندتن از بستگان ما که در شوروی بودند و تجارت میکردند مورد آنها مقرر گرفتند و به زندان افتادند. آنها ما این بود که آنها در وسط سیگارا سکناس گذارده و دوسرا از توتون پرمیکردند و این سیگارها را بصورت رشوه برای انجام کارها در شوروی میدادند که ما چرا کشف شد و در نتیجه ۱۱ نفر از تجار ایرانی از جمله بستگان ما توقیف گردیدند و در زندانهای شوروی وضع سختی را میگذرانیدند. پدرم با توجه به آن سابقه نزد رضا شاه رفت و از او کمک خواست. رضا شاه هم با کمال جوانمردی عمل کرد. وزیر خارجه را خواست و گفت برو با بین روسها بگواگر این عده آزاد نگردند جان و مال اتباع شوروی در ایران بخطر خواهد افتاد. روسها هم چون میخواستند رابطه شان با ایران خوب باشد آنها را از زندان آزاد کرده و آنها را به بندر پهلوی آورده با ایران فرستادند. چند نفرشان بعلت تاریکی زندانها دچارنا بینائی و عده ای بعلت نمناک بودن زندان دچار کسالت و بیما ریهای دیگر شدند که همیشه آنها از پدرم ممنون بودند و هم از رضا شاه سپاسگزار شدند که اینکار را انجام داده بود. وقتی مهندس شریف امامی رئیس (دپوی راه آهن) بود رضا شاه که براه آهن خیلی علاقه داشت و مرتب با زدید راه آهن میرفت در یک برنامه تصمیم گرفت علاوه بر تشریفات رسمی برنامه را تغییر داده از سایر نقاطی که جز برنامه نبود دیدن کند. وقتی راه خود را تغییر داد بجائی رسید که در بزرگی در وسط راه افتاده بود. مهندس که جوان و ورزشکار نیرومندی بود بسرعت دوید و در راه از جلوی پای شاه برداشت و راه را آماده ساخت. رضا شاه از این اقدام سریع یک مهندس ایرانی خیلی خوشحال شد و از دکتر سجاد وزیر راه پرسید و کیست وقتی فهمید پسر نظام الاسلام است بیشتر خوشحال شد و او را بکار و فعالیت تشویق کرد.

وگفت خوشحالم که جوانان اهل کارباشند و از مشکلات نترسند. یکبار هم وقتی رضاشاه ببا زید از (دپوی راه آهن) رفته بود مهندس بادیدن رضاشاه بجای تعظیم و تکریم با گفتن (سلام علیکم) از شاه استقبال کرد. این کار بذا ثقه درباریها خوش نیا مدو میخواستند مزاحمتی فراهم کنند ولی رضاشاه پس از با زید از مراسم و ترتیب آن، چندسکه طلبه مهندس داد و همین عمل موجب شد که دیگر درباریها کاری بکار او نداشته باشند.

روابط دکتر سجاد و مهندس شریف اما می از همین راه آهن پایه گذاری شد که تا آخرین روزهای رژیم شاه دوام داشت. در تمام مدتی که شریف اما می رئیس مجلس سنا بود، دکتر سجاد می نایب رئیس و شخصیت موثر مجلس سنا بود که پس از نخست وزیری دوم شریف اما می رئیس مجلس سنا شد.



شریف‌آما می‌در سال ۱۲۸۹ در تهران متولد شد. با بورس تحصیلی بسوئد رفت و مهندس میکا نیک شد. در سال ۱۳۰۹ در راه آه‌ن بکار مشغول گردید. بدو" رئیس راه آه‌ن و در سال ۱۳۲۹ وزیر راه و سپس وزیر صنایع و معادن و سرانجام نخست وزیر و رئیس مجلس سنا شد. تا روزیکه خمینی بتهران آمد در ایران زندگی میکرد و دوستان او یادآور شدند که اقامت در تهران مصلحت نیست بخارج برود. یکروز بعد از ورود خمینی بزحمت در هواپیمای لوفت‌ها نزا برایش جازررود شد. بختیار هم با صدور گذرنامه‌ها و موافقت کرد و بسرعت از پاریون دولتی به خارج سفر کرد. زن و دختر و دامادش در تهران بودند که خانم و راکه خواهر دکتر معظمی است و خانم محترم و شریفی میباشند پاداران در مشهد دستگیر و زندانی کردند. سرانجام همراه دختر و نوه‌ها یش از راه کردستان از ایران خارج شد و اکنون خانواده شریف‌آما می‌در آمریکا زندگی میکنند.

خانم شریف‌آما می‌میگفت قرا بود با هواپیمای کشور خارج گردد. اقداماتی شده و جوها تی هم داده شده بود که موجبات سفرش با هواپیمای فرا هم‌گرد دولی دریافت کنند پول دچار حادثه شد که هم‌پول از بین رفت و هم‌برنامه سفر بهم خورد. یکبار دیگر بعلت اقدام بستگانم گفته شد که موجبات سفر آما ده شده است. تصور میکردم با هواپیمای خواهد بود بعداً" معلوم شد از اهزمینی و از طریق کردستان است. نمیدانید با چه زحمتی با نوه‌های کوچکم در این کوهستانها با اسب سواری توانستم بخارج از کشور بیایم. بهرحال خدا را شکر که پس از آن زحمات طاقت‌فرسا توانستم بخانواده خود ملحق شوم.

خانم شریف‌آما می‌در زمان قدرت شوهر و برادرش در هیچ کاری دخالتی نداشت و حتی در ضیافت‌های تشریفاتی هم دیده نمیشد. هنگام سفر به آمریکا در ضیافت‌های شریف‌آما می‌را ملاقات کرده پرسیدم شما که اینقدر بشاه نزدیک بودید آیا از ماجرای کسالت ایشان

اطلاع داشتید؟ با قاطعیت گفت نه تنها من خبر نداشتم بلکه هیچکس غیر از علیا حضرت و شاید هم پزشک مخصوص ایشان دکتر ایادی خبر نداشت فقط چند سال قبل از واقعه ۲۲ بهمن یکروز از دربار بمن خبر دادند در جلسه ای که حضوراً علی حضرت تشکیل میشود شرکت کنید. وقتی بکاخ نیاوران رفتم نخست وزیر و رئیس مجلس و وزیر دربار و روسای سازمانهای نظامی حضور داشتند که حضورشان رسیدیم. علی حضرت مطالب مهمی را بیان کردند که خیلی بنظر من پرمعنی بود. با اشاره مختصری بکار پدرشان و همچنین برنامهای وسیعی که در زمان خود ایشان انجام شده است و نقشه‌هایی که برای آینده مملکت دارند گفتند مدتی است باین فکر هستم که چه باید کرد که کشور ما در آینده از خطرات مهمی که در این دنیا هست مصون بماند و رفاه ملت و سعادت ملت دستخوش حوادث نگردد و کشور از ما جراها حفظ شود. راههای مختلف را مطرح نمودند. تمام حضا رگیج شده بودند که مطلب چیست که علی حضرت بطور ناگهانی این مطالب را عنوان میکنند. وقتی مطالب ایشان پایان یافت گفتم مطالبی که فرموده‌اید خیلی عمیق و دقیق و راهنماییهای مفیدی بود اگر قبلاً" میدانستیم با دداشت میکردیم که همیشه برنامها کارها مشخص باشد. علی حضرت گفتند فکر اینکارا هم کرده‌ام مطالب ضبط شده و برای همه شرکت کنندگان در این جلسه کتبا" ارسال خواهد شد که محرمانه بماند. چند روز بعد عین مطالب با خط بسیار زیبایی که نوشته شده بود برای همه ما ارسال شد که بنظر من این درحقیقت (وصیتنامه سیاسی شاه) بود که بعلت ابتلاء بسرطن باین فکر افتاده بود. از ایشان خواستم اگر نسخه‌ای از آنرا دارند در اختیار بگذارند که منتشر برده‌اند. در هیچ نشریاتی تاکنون از متن این مطالب شاه آگاه نشده‌ام و انتشار آن خیلی مطالب را روشن می‌سازد.

(درباره مهندس شریف‌امامی و دولت او بعداً" بطور تفصیل در جلدهای بعدی بحث خواهد شد.)

* * *

نخست وزیران آخرین سالهای سلطنت محمد رضا شاه پهلوی

ا علیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در باره نخست وزیران آخرین سالهای سلطنت در (پاسخ بتاریخ) چنین مینویسند:

جمشید آموزگار را در تابستان ۵۶ بنخست وزیری انتخاب کردم. او در کنفرانس اوپک شهرت بین المللی یافته بود. در این انتخاب بمسائل داخلی و خارجی توجه داشتم. این تصمیم دلیل عدم رضایت از هویدا نبود. من نسبت باین شخصیت تحصیل کرده خدمتگزار که ۱۳ سال مصدر امور بود محبت فراوان داشتم. اما هویدا خسته شده بود. برای نشان دادن اعتمادم و رابوزارت دربار منسوب کردم که هر روز با من در تماس باشد.

سپهبد مقدم مذاکرات خود را با یکی از مراجع مهم مذهبی نقل کرد و از من خواست به یک اقدام وسیع نمایشی برای جلوگیری از سقوط و ویرانی کشور دست بزنم. طبعاً "نسبت باین پیام و تقاضای اعتنا نمادم بناچار از آموزگار خواستم استعفا بدهد و دولت جدید را با آزادی عمل و اختیارات بیشتر روی کار بیاورم. این تصمیم من یک اشتباه بود.

جانشین وی جعفر شریف اما می، خواست یکبار به برگزیده خط بطلان

بکشد رابطه خود را با حزب رستاخیز قطع کرد، بدون آنکه اعتبار و نفوذی نزد مخالفان بیاورد. برای جلب نظر محافظان مذهبی تقویم‌ها را از آنجا که رأی‌گیری را رسمی‌تر بخشید و همچنین کارها را تعطیل کرد.

با این حال تظاهرات و اغتشاشات همچنان ادامه یافت تا آنجا که دولت مجبور شد در تهران و هشت شهر دیگر مقررات حکومت نظامی را اجرا نماید. نخستین روز اجرای این مقررات در تهران هفدهم شهریور (هشتم سپتامبر) است که مخالفان و وسائل ارتباطی بین‌المللی آنرا "جمعه سیاه" نامیدند. در پاسخ نمایندگان مجلس راجع به تعداد تلفات نخست وزیر گفت که ۸۵ جوان در این حادثه کشته شده‌اند. استووی مسئولیت همه برخوردهای ناشی از اجرای قانون را سخما می‌پذیرد.

با وجود اجرای مقررات حکومت نظامی، آشوب و ناامنی همچنان ادامه و گسترش یافت. پاسبانان، ژاندارمها و سربازان در این ایام از خود خونسردی و حسن رفتار عجیبی نشان دادند و هرگز در مقام انتقام جویی بخاطر همقطاران متعددشان، که بدست آشوبگران کشته می‌شدند برنیامدند.

بدیهی است اگر مقررات حکومت نظامی به دقت اجرا می‌شد، می‌بایست دادگاههای نظامی تشکیل شود و متخلفین از مقررات بسهمجازات برسند ولی در حقیقت اعلام حکومت نظامی جنبه اخذ داشت و سربازان فقط بروی آتش افروزان، عارتکران و گروههای مسلح آتش گشودند و در هر حال مجموع این تدابیر آرامشی پدید نیامد.

در مقابل بن بست سعی کردم یک دولت اتحاد ملی تشکیل شود. آقای عبدالله انتظامی شخص که نسال و خوش نام قبول کرد که با وجود بیماری ریاست این دولت را به عهده گیرد و بکوشد که اعضای با صلاح جبهه ملی به عضویت آن درآیند. به این منظور با کریم سنجابی و سایر اعضای گروههای مخالف تماس گرفتیم. اما شرایط آنها غیر قابل قبول بود

بیا دوریم که کریم سنجابی تازه ز نوفل لوشا تو برگشته بود. مقارن همین زمان رئیس انجمن ایرانی حقوق بشر، مهدی بازرگان، مقاطعه کاروتاجری شروتمند نیز سفری به نوفل لوشا تو کرد و پس از اقامتی کوتاه در لندن به تهران بازگشت. چند روز بعد پارتیخت دچا را شوب و اغتاشی عظیم شد. در دانشگاه تهران و سایر مدارس عالی و متوسطه شعارهای خشونت آمیز در جهت دعوت به آشوب و "انقلاب اسلامی" داده میشد. بمامورین انتظامی دستور داده شد که از حرکت آنها جلوگیری کنند و جز در صورت ضرورت قطعی از تیراندازی خودداری نمایند. آشوبگران در غرب و مرکز بیشتر بانگها، صدها مغازه و فروشگاه، دهها هتل و عمارت بزرگ و سالنهای سینما و بناهای دولتی را به آتش کشیدند و غارت کردند. حتی قوای انتظامی نتوانستند از آتش زدن قسمتی از سفارت بریتانیا ی کبیر جلوگیری کنند. ساختمان وزارت اطلاعات مورد حمله قرار گرفت و غارت شد.

در پایان این روز دولت شریف امامی استعفا داد و من از ارتشبد غلامرضا زهاری، رئیس ستاد ارتش خواستم که کابینه جدید را تشکیل دهد. زهاری مردی بود صدیق و شریف و خوشنام که همواره از دخالت در امور سیاسی احترازی جست. در این هنگام از شخصیتهای سیاسی هیچکس دا و طلب نخست وزیری نبود و ارتشبد زهاری این مسئولیت را بعنوان یک وظیفه سربازی پذیرفت. او نیز کوشید با تدبیر مخالفان را آرا مکنند و بیش از هر چیز تصمیم به بازداشت زده تن از شخصیتها، از جمله میرعباس هویدا گرفت. ارتشبد زهاری به من گفت، تنها یک محاکمه واقعی خواهدتوانست این شخصیتها را در برابر مردم و سفید کند. من چندان به این استدلال عقیده نداشتم. ولی هویدا، که هنوز مورد احترام من بود اما جاصلی حملات مخالفین بود، گرچه هدف واقعی خود من بودم.

من قبل از این ما جرا به هویدا پیشنهاد کرده بودم به خارج برود و سمت سفارت ایران در بروکسل را بپذیرد، او آنقدر به خود اعتماد

داشت که از قبول پیشنهادهای من سر باز زد. بعداً "درباره جریان وحشتناک قتل وی سخن خواهم گفت .

من میخواستم بهر قیمتی از توسل به زور و اعمال خشونت اجتناب کنم و در یک محیط صلح و صفا و تفاهم ملی، راههای قانونی برای حل مشکلات بیا بم، سرانجام به این نتیجه رسیدم که شاید یک دولت غیرنظامی با عضویت گروهی از رهبران مخالف بتواند به آشوب خاتمه دهد و وضع کشور را به حال عادی بازگرداند .

نخست به دکتر غلامحسین صدیقی عضو جبهه ملی، ما موریت دادیم تا برای تشکیل کابینه اقدام کند. دکتر صدیقی را مردی وطن خواه میدانستم و او هیچ شرطی برای قبول این ما موریت قائل نشد. فقط یک هفته برای مطالعه و بررسی از من وقت خواست که بلافاصله پذیرفتم . دکتر صدیقی، به پیروی از توقعات جبهه ملی از من خواست که در ایران بمانم، ولی اختیار خود را به یک شورای نیابت سلطنت تفویض کنم . این تقاضا برایم پذیرفتنی نبود، زیرا مفهومش آن بود که قبول میکنم قاربه سلطنت نیستم. ما باید بگوییم که دکتر صدیقی تنها سیاستمدار مخالفی بود که مصراً "از من خواست ایران را ترک نکنم .

در همین ایام، آقایان سنجایی و بازرگان که تازه از اروپا بازگشته بودند، به چنان تحریکات سیاسی و مخالف قانون اساسی دست زدند که دولت طبق مقررات حکومت نظامی ناگزیراً زبانه زداشت آنان شد . دکتر سنجایی از زندان بوسیله رئیس ساواک سپهبد مقدم تقاضای ملاقات مرا کرد. برای تسهیل مذاکرات و آماده سازی محیط از دولت خواستم سنجایی و بازرگان را آزاد کند. پس از چند روز تقاضای ملاقات سنجایی را پذیرفتم. او با احترام بسیار دست مرا بوسید و نسبت بمقام سلطنت و شخص من ابراز وفاداری بسیار کرد و گفت که حاضر است مقام نخست وزیری را قبول کند، بشرطی که من به بهانه "استفاده از تعطیلات" راهی خارج شوم. او نه میخواست شورای نیابت سلطنت تشکیل شود، که تشکیل آن قانوناً الزامی بود، و نه میخواست از مجلسین رأی

اعتما دبخواهد .

من از قبول توقعات سنجایی سربا زردم و در حالیکه شرایط روز بروز دشوارتر می شد، در جستجوی راه حل دیگری برآمدم . در این هنگام بود که شاهپور بختیار، یکی از اعضای جبهه ملی، بوسیله سپهد مقدم، رئیس ساواک از من تقاضای ملاقات کرد . من قبلاً "بوسیله جمشیدآموزگار نخست وزیر سابق، تمامی با بختیار داشتیم و همچنان به کوشش خود برای تشکیل یک دولت ائتلافی ادامه می دادیم . در این اواخر، در حالیکه کریم سنجایی همچنان به اظهارات تحریک آمیز خود ادامه می داد شاهپور بختیار روشی معتدل تر داشت و تقریباً سکوت کرده بود . در نتیجه شاهپور بختیار را به حضور پذیرفتم .

اگر اشتباه نکنم سپهد مقدم شخصاً "وی را شبانه و در خارج از ساعات متعارف ملاقات، به کاخ نیاوران هدایت کرد . بختیار در این ملاقات مکرراً "نسبت به مقام سلطنت ابراز وفاداری کرد و کوشیده من ثابت کند که تنها کسی است که می تواند در آن دوران دشوار دولت را تشکیل دهد . او می گفت ما میل است تمام ترتیبات مندرج در قانون اساسی را رعایت کند، بدین معنی که قبل از مسافرت من به خارج از کشور بعنوان تعطیلات، یک شورای نیابت سلطنت تشکیل شود و از دو مجلس رأی اعتما دبگیرد . این شرایط برای من قابل قبول بود . بختیار با دشواری کا بینه خود را تشکیل داد و از مجلسین رأی اعتما د گرفت . اما فرصت نیافت برنامه خود را که برای خبرنگاران وسائل ارتباط جمعی جها نی شرح داده بود، به مرحله اجرا درآورد . جالب آنکه از همان روز نخست دوستان سیاسی در جبهه ملی برای سقوط او کوشیدند . عجیب اینست که در این هنگام کسی در پی بازگشت آراش و تجدید فعالیت اقتما دی نبود و تنها مسئله مورد علاقه رهبران کشور سر نوشت پادشاه بود . بعضی از طرفیان به منظور آرا سازی محیط، به من توصیه می کردند چند هفته ای از ایران دور شوم . فرماندهان ارتش از من می خواستند در کشور باقی بمانم تا نیروهای مسلح از هم پاشیده

نشوند .

حوادث ایران ، در این هنگام مدبر راس کلیه اخبار جهان قرار داشت . اکنون می توانم صریحا " بگویم که هفته قبل از این وقایع من احساس می کردم که کار از کار گذشته است . از نزدیک به دو سال پیش من تغییری در رویه آمریکا ئیها احساس می کردم . میدانستم که بعضی از آنها با برنامه های تسلیحاتی ایران موافق نیستند و بیم دارند که افسران و متخصصینی که در خدمت ارتش ایران بودند ، روزی گروگان شورویها شوند . آیا واقعا " آمریکا ئیها مایل به الغای قرارداد دو جانبه میان ایران و ایالات متحده بودند و میخواستند از ابقای تعهدات خود سرباز زنند ؟

* * *

از مرداد ۳۲ د ب بعد نخست وزیران با تمایل شاه میآمدند و میرفتند . در باره بعضی از نخست وزیران نظیر دکتر امینی ، شاه گفته است که بخواسته آمریکا ئیها او را منصوب کرده است . دکتر اقبال که از محارم نزدیک شاه بود میگفت روزی که قرار بود از نخست وزیری کناره بروم حضورا علی حضرت شرفیاب بودم که فرمودند جریانات انتخابات عدم رضایت ها ئی بوجود آورده و بهتر است فعلا " شما کناره بروید تا این سروصداها بخوابد و با فرصت بدست میآید که به نخست وزیری برگردید یا کار مشابهی بشما داده شود . من میکوشم که با نرمش و تغییر مقامات این قبیل ماجراها را ز سر بگذرانم تا رژیم ادا میابد . اگر فشاری کنم ممکن است رژیم بخطر بیفتد . در حالیکه اگر رژیم ادا میافتد برای همه افراد مورد اعتماد فرصت خدمت هست . با این نظر نخست وزیران استعفا میکردند .

در مورد دکتر آرموزگار هم شاه بدلائیل مختلف داخلی و خارجی مایل بتغییر او نبود . از قرار معلوم بعلمت وقایع تبریز و قم و صفهان روحانیون بخصوص آیه الله شریعتمداری از شاه خواسته بودند که او را تغییر بدهد شاید او را مبعوض و شاه هم با این نظر موافقت کرد . متن استعفای

آ موزگا روپا سخ شاه چنين است :

پيشگاه مبارک اعلیحضرت همايون شاهنشاه آريامهر
با کسب اجازه از پيشگاه مبارک شاهنشاه، بدینوسیله
استعفاي دولت را به پيشگاه شاهنشاه آريامهر تقدیم میدارد .
برای جان نثار و همکاران نهایت سربلندی و افتخار است که
در یک دوران کوتاه و حساس مجری صدیق منویات رهبر بزرگ
ملت ایران در راه برطرف ساختن مشکلات بنیادی و تأمین ادامه
پیشرفت کشور عزیزمان بوده ایم .

با عرض سپاس از عنایات شاهانه که همواره شامل حال جان نثار
و اعضای دولت بوده است، سلامت و طول عمر وجود مبارک شاهنشاه
آريامهر و پیروزی ملت ایران را از درگاه ایزد یکتا آرزو دارد .

جان نثار جمشیدآ موزگار - ۲۳۵۷/۶/۵

پاسخ دفتر مخصوص چنين بود :

جناب جمشیدآ موزگار

گزارش مورخ ۲۵۳۷/۶/۵ حاکی از استعفاي دولت را ملاحظه کردیم .
لازم میدانیم با این وسیله مراتب قدردانی و رضایت خاطر خود
را بمناسبت زحماتی که شما و اعضای هیئت دولست در مدت
خدمتگزاری خود در راه پیشرفت کشور متحمل شده اید ابلاغ نمائیم .
البته خدمات صادقانه شما همیشه ملحوظ نظر ما خواهد بود .

کاخ سعدآباد - پنجم شهریور ۱۳۵۷ - ۲۵۳۷ شاهنشاهی شاه

معمولاً در دفتر مخصوص برای این قبیل کارها فرمول خاصی وجود
دارد که تقریباً " مشابه میباید شد . درباره صدور فرامین عزل و نصب
تعارفات هست که هنگام نگارش رعایت میگردد .

*

واقعاً بسیار مهمی که در زندگی جمشیدآ موزگار روی داد و گرانگیری

ا ووزکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی و تعدادی از شرکت کنندگان در کنفرانس اوپک دروین بود. (کارلوس) تروریست معروف بین‌المللی با محاصره کاخ شرکت کنندگان در کنفرانس اوپک همه را بگروگان گرفت و از دولت اطریش تقاضای هواپیما کرد و همه آنها را با اتوبوس بفرودگاه هوسپس با هواپیما با آسمان برد. مقصدا ونا معلوم بود.

مجله اشپیکل ضمن مصاحبه‌ای با (هانس هواخیم) یکی از چپ‌گرایان افراطی آلمان غربی مصاحبه کرد و او که با کارلوس تماس داشت گفت قرار بود (کارلوس) پس از ربودن وزرای نفت ازوین (آموزگار ویمانی) را در هواپیما بکشد. ولی پس از اینکه هواپیما در یکی از کشورهای عربی فرود آمد (کارلوس) با دریافت مبلغی پول از اینکار صرف‌نظر کرد. (کلاین) یکی از هم‌دستان کارلوس گفت ما قرار بود وزرای نفت را دستگیر کرده و هریک را تحویل کشورشان بدهیم ولی آموزگار ویمانی را در هواپیما بکشیم. زیرا اگر دروین آنها را میکشتم دیگر ما اجازه خروج از کشور را نمیدادند ولی کارلوس با انجام معامله خوبی از این کار صرف‌نظر کرد.

در همان وقت روزنامه‌های غربی نوشتند که دولت الجزیره با مداخله در اینکار روداشتن اختیار تمام از طرف کشورهای نفتی بخصوص ایران و عربستان بابت نجات هریک از این دو نفر مبلغ ۵ میلیون دلار نقد به کارلوس پرداخت نمود که بعدها کشورهای ایران و عربستان این پول را بکشور الجزیره پرداخت کردند ولی هیچگاه روشن نشد که معامله خوب (کارلوس) در مقابل آزادی وزرای نفتی چه بوده است؟

اخیراً "نیزکتابی درباره زندگی (زکی یمانی) انتشار یافته که موضوع ربودن او و همکاران نفتی عضو اوپک را بتفصیل مورد اشاره قرار داده است. در صورتیکه در آینده در این باره مطلبی بدست‌م‌برسد و بتواند معمای ربوده شدن وزرای نفتی و آزادی آنها را روشن‌تر سازد با اطلاع خوانندگان گرامی خواهیم‌رسانید.

کفیل نخست وزیر و نامزدهای نخست وزیری

در هر دولتی یکی از وزراء که سابقه وزارتش از دیگران زیادتر بود و با نخست وزیر هم رابطه نزدیکتر داشت عنوان (کفیل نخست وزیر) را می یافت. وقتی نخست وزیر مریض بود یا به مسافرت میرفت و یا بعلل دیگر در جلسات هیئت دولت شرکت نمی کرد و وظایف نخست وزیر را انجام میداد، بعضی از اینها بمقام نخست وزیری هم میرسیدند و بمحض سقوط کابینه آن شخص مامور تشکیل دولت جدید میشد.

اصولاً "ارشدیت در بین هیئت وزیران خیلی مهم تلقی میشد. اگر وزیری از وزیر دیگر سابقه وزارتش زیادتر بود در صف هیئت دولت با لادست قرار میگرفت. اگر همه کسانی که در یک کابینه معرفی میشدند تازه بوزارت رسیده بودند آنکه در نامه نخست وزیر و در تشریفات معرفی شده باشد بر دیگری ارشدیت پیدا میکرد. معاونین نخست وزیر همیشه جای شان در انتهای صف هیئت دولت بود.

نمونه ارشدیت وزرای کابینه و کسانی که در مقام کفیل نخست وزیر قرار میگرفتند زیاد است. از جمله فهمی وزیر مشاور کابینه رژیم آراء بود که نتوانست از مجلس رأی بگیرد.

وقتی هم دکتر مصدق نخست وزیر شد با قراکظمی (مهدب الدوله) وزیر

خارجہ مصدق بود و ہنگامیکہ دکترا مصدق در شورای امنیت و دادگاہ لاهہ بسر میبرد بعنوان کفیل نخست وزیر دولت را ادارہ میکرد. بعداً " با ہمکاری آیۃ اللہ کاشانی میکوشید کہ بہ نخست وزیری برسد ولی توفیق نیافت. امیر عباس ہویدا ہم پس از ترور حسنعلی منصور بہ عنوان کفیل نخست وزیر کارہا را بعاہدہ گرفت و وقتی فرمان نخست وزیری اوصا در شدہمہ میگفتند کہ کا بینہ محلل است ولی سیزدہ سال دوام یافت .

دردوران سلطنت پهلوی با افراد دیگری ہم پیشنہا دنخست وزیری شدہ از قبیل مجیدآہی - سردار فخر حکمت - اللہیا رمالح - محمد سروریز دکترا صدیقی - عبداللہ انتظام - دکترا سنجابی - دکترا مظفر بقاشی کہ بعداً "موردا شاہ قرار میگیرد .

دکترا غنی مینویسد یکبار علیحضرت بفکرافتا دندکہ اینجانب قبول ریاست وزرائی نمودہ کا بینہ تشکیل بدہم . وزیر دربار مدت دو ساعت با من مذاکرہ کرد . ایشان را متقاعد کردم کہ با وضع موجود و بودن قشون خارجی در ایران من قادر بکار نیستم . علیحضرت متقاعد نشدند مجدداً " ساعت با وزیر دربار مذاکرہ نمودم و ایشان را متقاعد ساختم کہ مصلحت آنست کہ از من صرف نظر فرمایند . قرار شد جزو نمایندگان ایران بآمریکا بروم تا ترتیب سفارت اینجانب در واشنگتن دادہ شود . (افراد دیگری ہم ہستند کہ مدعی اند کہ "را" علیحضرت محمد رضا شاہ با آنها مذاکرہ کردہ اند کہ پست نخست وزیری را بپذیرند ولی آنها بعلی قبول نکردہ اند . چون صحت و سقم این مطالب خیلی روشن نیست و در سال آخر سقوط رژیم ہم خیلیہا خود را در مظان نخست وزیر میدانستند از این جهت از انتشار اسامی آنها خودداری میشود .)

بہر حال اگر وضع مملکت مثل دوران نخست وزیری ہویدا پیش میرفت و مصلحت اقتضا میکرد کہ نخست وزیر تغییر کند ، فرمان نخست وزیری برای امثال دکترا مجیدی صادر میشد . ہویدا بخود من گفت من برای بعد از خودم دکترا مجیدی را در نظر گرفته ام و شما ہم کہہ در دفتر سیاسی

حزب هستی‌با‌ی‌دا‌و‌را‌تقویت‌کنید. هنگام نخست‌وزیری دکترآموزگار هم‌صحبت‌از‌نخست‌وزیری‌هوشنگ‌انصاری‌بودکه‌روابط‌بسیار‌نزدیکی‌با‌شاه‌و‌خاندان‌سلطنت‌داشت‌که‌با‌تغییر‌وضعیت‌دیگر‌این‌برنامه‌ها‌به‌هم‌خورد‌و‌این‌حرف‌بختیا‌صحیح‌است‌که‌گفت‌"اگر‌وضعیت‌تغییر‌نکرده‌بود‌هرگز‌برای‌نخست‌وزیری‌بسراغ‌من‌و‌امثال‌من‌نمی‌آمدند".

در‌این‌قسمت‌می‌خواهم‌این‌گفته‌حائری‌زاده‌نماینده‌مجلس‌را‌اضافه‌کنم‌که‌در‌مجلس‌گفت: (تعجب‌من‌این‌است‌که‌وقتی‌سردار‌سپه‌نخست‌وزیر‌بود‌تلاش‌میکرد‌شاه‌بشود.‌نمی‌دانم‌چرا‌محمد‌رضا‌شاه‌پهلوی‌که‌شاه‌است‌و‌طبق‌قانون‌سی‌و‌ظایف‌مشخص‌می‌باید‌شد‌سعی‌دارد‌نخست‌وزیر‌شود‌و‌همه‌کارهای‌نخست‌وزیری‌را‌انجام‌دهد‌که‌کارهای‌اوباسنت‌مشروطه‌چورد‌نمی‌آید.)

*

بعد‌از‌تروریزم‌آراء‌در‌روز‌۱۶‌سفند‌ما‌۱۳۲۹‌برای‌نخست‌وزیری‌قوام‌السلطنه - سیدضیاء - سرلشکر‌زاهدی‌فعالیت‌میشد.‌در‌این‌موقع‌این‌فکر‌در‌دربار‌پذیرفته‌شد‌که‌از‌مجلسین‌راهی‌تأمین‌گرفته‌شود.‌فهم‌الملک‌که‌سرپرست‌کابینه‌بود‌در‌مجلس‌گفت‌که‌ما‌موریت‌دارد‌برای‌نخست‌وزیری‌خود‌تأمین‌نمایندگان‌را‌بخواند.‌از‌۱۰۹۰‌نفر‌عده‌حاضر‌و‌کلاً‌فقط‌۳۹‌نفر‌با‌راهی‌تأمین‌دادند.

سردار‌فراخ‌حکمت‌بشاه‌گزارش‌داد‌که‌در‌مجلس‌بین‌کاندیداهای‌تأمین‌فقط‌بدو‌نفر‌می‌باید (قوام - سیدضیاء) شاه‌بقوام‌نظر‌مسا‌عدنداشت‌و‌با‌سیدضیاء‌موافق‌بود.‌اقدام‌ت‌ب‌عمل‌آمد‌که‌سرانجام‌از‌عده‌۹۷۰‌نفری‌حاضر‌در‌جلسه‌۷۰‌نفر‌به‌نخست‌وزیری‌علاء‌راهی‌تأمین‌داد‌و‌مجلس‌سناهم‌آنرا‌پذیرفت.‌روزنامه‌های‌حزب‌توده‌نوشتند‌که‌(دربار‌علاء‌را‌به‌مجلسین‌تحمیل‌کرد).‌فدائیان‌سلام‌نیز‌علاء‌را‌تهدید‌بمرگ‌کردند.

در‌این‌ایام‌تمام‌کوشش‌دکتر‌مصدق‌بتصویب‌قانون‌ملی‌شدن‌نفت‌در‌مجلس‌بود‌و‌جریان‌ات‌نشان‌میداد‌که‌کابینه‌علاء‌کابینه‌محلل‌و‌موقتی‌است.‌پس‌از‌تصویب‌قانون‌ملی‌شدن‌نفت‌به‌پیشنهاد‌جمال‌امامی‌و

تایل مجلس فرمان نخست وزیری برای دکتر مصدق صادر شد. مطلعین میگویند بعداً شاه از جمال امامی گله کرده بود که چرا چنین پیشنهادی کرده است و هم گفته بود غیر از دکتر مصدق هیچ دولتی در آن شرایط نمیتوانست بکار رفت سروصورتی بدهد. او را برای نخست وزیری معرفی کردیم تا کاری را که کرده خود با تمام برساند.

*

گفتگوهای شاه و نازمندان نخست وزیری

در نشریات مختلف درباره پیشنهاد نخست وزیری ببعضی از شخصیت‌های مملکتی و مذاکره‌ها با آنها مطالبی وجود دارد که بطور مختصر چنین است:

همایون کا تویان درباره نخست وزیری سروری و نجم‌الملک چنین مینویسد: " هنگامیکه علم‌نخست وزیر بود شاه که حریف کردن کلفت و دانان تری را که از پشتیبانی آمریکا برخوردار بود (یعنی دکتر امینی) از صحنه خارج کرده بود امید داشت که جبهه ملی را بنحوی ساکت کند. پیشنهاد نخستین شاه از طریق علم‌این بود که جبهه ملی دو شخصیت سرشناس و با سابقه کشور را که نه از عوامل شاه و نه از اعضای جبهه ملی باشند معرفی کند تا یکی از آنها را بعنوان رجل مستقل مأمور تشکیل کابینه کند. جبهه ملی نیز محمد سروری و نجم‌الملک را معرفی کرد. سروری در آن نوبت رئیس دیوان عالی کشور بود ولی نجم‌الملک پس از ۲۸ مرداد دهی چوقت شغل سیاسی نداشت. شاه گفته بود من با نجم‌الملک نمیتوانم کار کنم دلیلش این بود که وقتی علاء از وزارت درباره نخست وزیری رفت شاه برای نجم‌الملک پیغام داد که وزارت درباره را بپذیرد. نجم‌الملک پیغام داد که من مشاور بسیار خوبی هستم ولی نوکر بسیار بدمی

بهر حال شاه پیشنهاد نخست وزیری سروری را پذیرفته بود ولی سروری این دعوت دو جانبه به نخست وزیری را رد کرد. اگر سروری در عمرش چنین اشتباهاتی را مرتکب شده بود در چنان موقعیتی قرار نمیداشت

که این هر دو طرف بر سر او توافق برسد. او در سال ۱۳۴۸ دعوت شاه را بعنوان (مشاور کل اعلی حضرت هما یونی) نپذیرفت .
 در اوخر تابستان ۱۳۵۷ هم دعوت شاه را برای قبول نخست وزیری نپذیرفت . پیداست که پیشنهادهای دثانوی شاه را بر این که چندتن از سران جبهه ملی با توافق علم‌دریک کا بینة ائتلافی شرکت کنند بهیچوجه قابل قبول نبود و مذاکرات بهم خورد . * * *
 نگارنده در نخستین انتخابات مجلس سنا که یک گروه سیاسی مرکب از (لسانی - سروری - عمیدی نوری - دکتر علی سیاسی) در دفتر روزنامه "داد" تشکیل شده بود از نزدیک با سروری آشنائی داشتم و تا آخرین روزهای که در ایران بودم کرازا او را میدیدم . مردی پاک و امین و قاطع و صریح است و در هر شغل و مقامی این صفات را حفظ کرده بود . علاقه شدیدی براه پیمائی داشت و هنوز هم که عمرش افزون از ۹۰ است در آمریکا بسر میبرد و براه پیمائی ادا می دهد .

*

جانشین مصدق و پیشنهاد نخست وزیری

جبهه ملی بعد از مصدق هم طرفدار نخست وزیری اللهیار صالح بود و شاه هم پس از استعفای مصدق میخواست برای او فرمان صادر کند که مجلس بقوا مرأی تمایل داد .
 ایرج افشار در باره اللهیار صالح مینویسد :
 دکتر مصدق در باره او گفته بود (هرکس میتواند ما نت خود را بی‌دغدغه به صالح بسپارد که بهتر از او کسی را نمیشناسم) . پدرم برای امانت داری موقوفات خود صالح را انتخاب کرده بود که او هم بعد از خود دکتر آذر را - عباس آریا هم برای نظارت در ترکاش او را معین کرده بسود .
 وصی حسین شهباشانی بود و شاه پیدا افراد دیگری که نامشان را نمیدانم .
 صالح با دومرد اداری و سیاسی ایران کار کرد . یکی دا و رودیگری دکتر مصدق . نسبت به دا و ره موآره حقشناس بود . با اینکه دوسه بار در در مقابل دکتر مصدق ایستاده بود ، مقام او را گرامی میداشت . روزی

هم‌که دکتر مصدق در زندان اعتصاب غذا کرده بود فقط صالح را پذیرفت و بخواهش او اعتصاب را شکست و از دست صالح شربت قند نوشید .
 صالح بمال دنیا خیلی بی اعتنا بود . یکبار از طرف دولت پولی به درخانش برده بودند و یادآور شده بودند برای رعایت حال کسانی که در کشور بمدارج عالی رسیده و در دوران بازنشستگی حقوق معمولی دریافت می‌دارند از اعتبارات سری دولت به آنان کمک شود .
 صالح زیر آن سند امتناع خود را علامت‌داشته و مینویسد که این پرداختها جنبه قانونی ندارد . نتیجه مقامت او این شد که قانونی برای این امر گذرانیدند . (حقوق وزرای سابق افزایش یافت) .
 پدرم درباره او چنین گفت :

اندرین کشور که هر کس لاف یاری میزند

یا ر بسیا راست اما هر کس ، اللهیار نیست

وقتی مجلس بیستم منحل گردید علم‌گفته بود که شاه ظاهر داشته مصدق دوم در حال پیدایش در این مجلس بود . * * *
 نگارنده در تمام مدت با اللهیار صالح رابطه نزدیک داشته ام در مجلس بیستم هم‌که بنمایندگی انتخاب شده بود و منم‌برای اولین بار به مجلس رفته بودم کرارا " او را میدیدم . بی شک و شبهه از رجال شریف و پاکدامن و صدیق ایران بود . حدود ۸۵ سال عمر کرد در همه محافل دوستان و معتقدین فراوان داشت . در آغاز جوانی از مخالفین قرار داد و شوق لدوله بود . در مشاغل مختلف از وزارت دادگستری - دارائی - کشور - سفارت ایران در آمریکا و نمایندگی مجلس و راستگی خود را بهمگان نشان داده بود . در جنبه ملی با اینکه کنا ردکتر مصدق قرار داشت جلوی خیلی از تندروییها را میگرفت . در هرانتخاباتی بخصوص در کاشان حائز اکثریت بود . بشدت طرفدار اجرای قانون اساسی و سلطنت مشروطه بود . بعد از سقوط مصدق به شغل سفارت در آمریکا ادامه ندا دوبا وجود اصرار شاه و دولت استعفا داد . در او خر عمر چندبار به زندان افتاد . مخالفیش همکاری با پیشه‌وری از طریق حزب ایران

ورای به جمهوری اسلامی را لغزش سیاسی او میدانند. هنگامیکه از طرف جمهوری اسلامی فرماندهی اعلام شد در تهران بی‌پای صندوق رفت و به جمهوری اسلامی و ولایت فقیه‌رای داد که طرفدارانش هم این اقدام را دون‌شان و مقام شخصیتی چون الهی‌اصالح میدانند.

وصیت نامه الهی‌اصالح خیلی ساده بود که قسمتی از آن چنین است: (عمر من از ۸۴ گذشته است. جسد مرا با سرعت در نزدیکترین گورستان عمومی زیر آسمان با زبدون اطاق و سرپوش دفن کنید. از دعوت‌اشخاص برای تشییع جنازه خودداری و از تشکیل مجلس ختم و هفت‌ه و غیره صرف‌نظر نماید. پولی که مطابق معمول بمصرف اینکارها میرسد به هیئت‌امانی اما مزاده محمد (درکاشان) بدهید که برای کتابخانه‌اش خرج شود. فروردین ۱۳۵۹)

حبیب یغمائی درباره فوت او چنین سرود:

ای درینا جناب صالح رفت	مملکت را مهین صالح رفت
جز براه خدا نزد قدمی	جز بخیر بشر نزد رقمی
نیکی محض بود پندارش	ها دی خلق بود رفتارش
ساده گویم نه با حساب و عدد	که نخواهم شمارش ابجد
ماه اول هزار و سیصد و شصت	صالح از درد ورنج گیتی رست
یار الهی ارباب الله	دهش در صف رسولان راه

در کتاب احزاب سیاسی که از طرف دانشجویان پیرو خط امام بعنوان اسناد سیاسی سفارت آمریکا انتشار یافته درباره الهی‌اصالح چنین نوشته شده است:

صالح در قسمت اعظم حرفه‌اش در مقام دولتی بطرزی غیرعادی از احترام تمام جناح‌های سیاسی برخوردار بود. او شهرتی برای شایستگی و قابلیت اطمینان بدست آورد و از نظر فردی با هوش و میهن پرست و مترقی شناخته شد. احتمالاً افراط در میهن پرستی و جهت‌اشتباه طرفداریش از نیکبختی ایران وی را به اشتباهات سیاسی کشانید. بعنوان عضوی از کابینه ائتلافی قوام‌به‌مکاری نزدیک با حزب توده کشیده شد (بهر

جهت قبول دارده که اشتباه بزرگی بود).
ناسیونالیسم افراطی صالح منجر به تغییرات ناگهانی در شخصیت او شده که همکاران با وی را مشکل میسازد. او تندخو است و بسادگی غرورش جریحه دار میشود. هرگاه حس کند که بکشورش تجاوز میشود کاملاً غیر منطقی میگردد. وی از نظر آمریکائیان قابل اطمینان دانسته نمیشود. در سال ۱۳۲۵ پرونده صالح درگذشتند. واقعه ای که هرگز آن تسکین نیافت.

صالح یکی از مورد اعتمادترین پیروان دکتر مصدق است. گرایشهای ضد خارجی صالح در مصاحبهها و نشان داده شده است. صالح گفته که ایرانیها هرگز به هرگونه تحمیلات غیر عادلانه قدرتها خارجی تسن نخواهند داد.

در فروردین سال ۱۳۳۵ صالح بعنوان اعتراض با انتخابات در مجلس سنا بست نشست و اعتصاب غذا کرد. او را روانه خانه کردند و تحت مراقبت قرار گرفت. در اول بهمن ۱۳۳۵ اعلامیه ای بنا به حزب ایران منتشر کرد و موافقتش را با سیاست آیزنهاور برای خاورمیانه و قانون اساسی ایران اعلام نمود. اعلامیه موجب اعتراض شدید در مجلسین ایران شد. بخصوص جمال امامی و علی دشتی بشدت اعتراض کردند و بگذراندن مصوبه ای که در آن حزب ایران را غیر قانونی میکند منجر شد. این شایعه در تهران منتشر شد که صالح کاندیدای نخست وزیری از طرف آمریکائیان بوده است. از نظر کلی وی به عنوان یک ایده آلیست صادق ولی رهبر خیال اندیش طبقه متوسط مشهور است. او مرد شماره ۲ پس از مصدق میباشد. با مشکلات مالی دست بگریبان است. به پول علاقه چندانی ندارد ولی گهگاه خانواده اش با کمک میکنند.

در سال ۱۳۳۴ بکا بینه علاء دعوت شد که پست وزارت دارائی را بپذیرد ولی صالح بعزت سرکوبی نهضت مقاومت ملی و حبس مستمر دکتر مصدق پیشنهاد را رد کرد.

شاه بدرستی صالح احترام میگذاشت و وی را بعنوان جانشین مصدق

در نظر داشت و احتمال دارد که شاه مصدق را واداشته تا وی را به واشنگتن بفرستد .

موقعیت صالح در کاشان بیشتر یک موقعیت یک رهبر مذهبی است تا سیاسی . خانه او تومبیل با واداده شده است . خدمتکاران او برای چیزی جز باقی ماندن کاشان را نمی‌کنند . مغازه داران کاشان از قبول پول برای خریدهای وی خودداری میکنند . فقط او با پدر خیا بان ظاهر شود تا مردم و هواداران نشا و را حاطه کنند .

صالح ضد کمونیست است و میگوید از طریق پیشرفتهای اقتصادی میتوان تحصیل کرده‌ها را از انقلاب دور کرد . در سیاست خارجی جلب حمایت آمریکا را ضروری میدانند . حامی آنها دسلطنت است اما با مداخله شاه در عملیات روزمره دولت مخالف میباید . همکاری نزدیک صالح با حزب توده توسط دشمنان او برای بی اعتبار ساختن موضع ضد کمونیست او مورد استفاده قرار گرفت .

شریف اما می‌در شهر یورسال ۳۹ به آمریکا نثیها اظهار داشت که امیدوار است صالح را بمقام وزیر مشاور منصوب نماید . ولی صالح گفته بود هیچگونه پستی را روی یک سینی نقره‌ای قبول نخواهد کرد و فقط میخواهد بعنوان نماینده شهر خود کاشان به مجلس برود .

علوی کیا معاون ساواک پس از بررسی بوضع ۱۱۵ انا سیونا لیست ۸ نفر را برای پستهای مهم دولتی پیشنهاد نمود . احمد زنگنه - دکتر سنجابی - مهندس حق شناس - دکتر نصیری - الهی صالح - محمود نریمان - دکتر شمس الدین عالمی - دکتر محمد علی ملکی

زمینه سازی نخست وزیر صحنه را برای یک ملاقات مهم بین علاءنماینده شاه و صالح آماده کرد . دکتر صدیقی و حق شناس از جبهه ملی و پرفسور عدل دبیرکل حزب مردم هم بودند . علاء صالح پرسید آیا جبهه ملی در انتخابات با دولت همکاری نزدیکتر خواهد داشت یا خیر؟ صالح گفت اگر شاه قدرت را بیک نخست وزیر مسئول تفویض کنسدوی خوشحال میشود که همکاری کند . ولی تحت شرایط فعلی از همکاری امتناع ورزید .

نا سیونا لیستها پیش در آمدشا هرا نسبت به انتخاب کندهی مربوط میکنند و بخود تبریک میگویند. سرانجام شاه با مبارزه انتخاباتی صالح موافقت نمود. بنظر سفسارت شاه تصمیم درستی اتخاذ نمود. وقتی صالح به مجلس رفت با اعتبارنا مه جمال اخوی مخالفت کرد ولی مجلس اعتبارنا مه او را تصویب نمود. جمعیتی که در خارج از مجلس اجتماع کرده بودند صالح را گلباران کردند.

علی پاشا صالح از برادرش دکتر جهان شاه صالح خواست که ریاست دانشگاه را قبول نکنند ولی دکتر صالح گفت میتوان این کار را خوب اداره کند. علی پاشا گفت دکتر جهان شاه در سلول برادرش اللهیار را ملاقات کرده که از او خواسته بود دانشجویان را آزاد کند زیرا اگر قراست کسی تنبیه بشود خود اللهیار راست نهادن دانشجویان... دکتر جهان شاه بیدار علم رفت و شفا عت او را در آزادی دانشجویان زندانی خواستار شد که بسیار موثر بود.

در اردیبهشت ۱۳۴۳ صالح از ریاست شورای اجرائی جبهه ملی استعفا کرد. انتقاد از رهبری صالح توسط مصدق دلیل استعفادانسته میشود. نا در صالح گفت اللهیار را فعالیت سیاسی کناره گرفته است. در فروردین سال ۱۳۴۱ صالح در مخالفت با برنامه ماهی با ملاها همکاری کرد. عقاید سیاسی صالح طی ۳۹ سال فعالیت سیاسی ساده و معتدل میباشد. او که از تسلط اقتصادی انگلیس با ندازه تسلط سیاسی روسیه میترسد حمایت آمریکا را لازم میداند و معتقد است که ایران به تنهایی نمیتواند روی پای خود بایستد. حامی نظام سلطنت بوده و از مداخله شاه منزعج است. صالح چهار زمین فرزندان از ۸ پسر یک خانواده میباشد. انگلیسی روان و فرانسه خوب صحبت میکند. شوخی نمیکند ولی خیالپرست است.

در آذر ۴۵ صالح گفت "وضع ما یوس کننده است دیگر هیچکس نمیتواند امیدی به آمریکا داشته باشد چون در پی سیاست انگلیس هستند. انگلیسها قابل اعطاف و آمریکا نیها سمبلی از خشونت هستند. ولی

متاسفانه مردم معتقدند که هرکس از همکاری با آمریکا ثیها امتناع کند متهم بدستکاری با کمونیستها میشود. " .
در خاطرات الهیار صالح که توسط دکتر مشیر منتشر شده چنین نقل شده است :

مهندس حقشناس میگفت شیخ الملک اورنگ اظهار داشته که همراه ۱۶ نفر از نمایندگان غیر مستعفی دوره هفدهم شرفیاب شدیم. دیدیم شاه قدم زنان میگفت (عجیب و غیر قابل باور است) . بعد رو بجمع کرد و گفت میدانید تعجبم از چیست ؟ بعد از سقوط دولت مصدق، سپهبد زاهدی از الهیار صالح تلگرافی تقاضا نمود که بشغل سفارت در آمریکا دامه دهد جواب رد داده بود من شخصاً این امر را از او خواستم ولی نامبرده صریحاً اعلام داشت که حاضر به همکاری نیست. این از عجایب روزگار است که شاه مملکتی از کسی بخواد هدیه‌ای از عالی‌ترین مقامات را بعهده بگیرد و او امتناع ورزد .

ادیب برومند نقل میکند که روز صالح بمن گفت هندی‌ها سفیر آمریکا از من وقت ملاقات خواسته است . در حالیکه من پس از مراجعت از آمریکا حتی کارت ویزیت هم برایش نفرستادم چون از سیاست آمریکا درباره واقعه ۲۸ مرداد دشمنگین و معترض بودم . پس از ملاقات صالح بمن گفت هندی‌ها بمن اظهار داشت که در حکومت زاهدی فساد و سوءاستفاده از کمکهای آمریکا زیاد است و دولت زاهدی مورد علاقه شاه نیست و رفتنی میباشد . صلاح اندیشان معتقدند که با توجه خاصی که شما در افکار عمومی دارید خوبست خود را برای پذیرش مقام نخست وزیری آماده‌نمائید . شاه هم با شما نظر مخالفی ندارد . من گفتم بیک شرط حاضر بقبول مقام نخست وزیری هستم که شاه بکلی از فکر حکومت و دخالت در امور اجرائی صرف نظر کند و به سلطنت و تشریفات و احترامات آن اکتفا کند و اختیار نیروی نظامی را هم بدست نخست وزیر بسپارد و آمریکا هم بدانکه با وی روابط دوستانه داشته و وابسته به هیچ کشوری نبوده و برطبق قانون اساسی کشور را اداره خواهد کرد . هندی‌ها گفت اینها که حرف مصدق

بود. شاه بهیچوجه از اقتدار ت بدست آمده دست نخواهد کشید. با یی
با وی کنار آمد و با جلب اطمینان و رضایت او کار کرد. من گفتم در
رعایت اصول و احترام بمقررات قانون اساسی و سیاست موازنه منفی
در روابط خارجی با دکتر مصدق اشتراک عقیده دارم و جز به ترتیبی که
پادشاه حاضر برای قبول نخست وزیری نمیباشد. با این نظر زهن در سن
خدا حافظی کرد و رفت.

دکتر مشیر مینویسد: روزی سر لشکر پان کروان بخانه اللهیار صالح
میرود تا از او بخواد به گونه ای با شاه کنار بیاید ولی صالح زیر بار
نمیرود. پان کروان میگوید بیخود نیست که اعلیحضرت عقیده دارند
خطر مصدقیها برای سلطنت بیش از توده ایهاست.

یک روز هم علم بهنگام نخست وزیری اش بخانه صالح میرود و میگوید
(اعلیحضرت علاقمندند که تربیت ولیعهد تحت نظر شما قرار گیرد تا هر
طور ما بیلیدای شاه می دیم که ت بسازید) ولی صالح از قبول مسئولیت
سرباز میزند.

ایرجا فشار مینویسد: صالح بمن گفت "شاه درست روحیه مرانشناخته
است و نمیداند که من برای لاهیگی ساخته نشده ام".

خود صالح نقل می کرد که یک روز دیوان بیگی و عباس مسعودی که سنا تور
بودند نزد من آمدند و از من خواستند که با قبول نخست وزیری مشکل
مملکت را بر طرف سازید. صالح گفت شاید آندو نفر سوء نیتی نداشتند
ولی در پشت پرده کسانی بودند که فعالیت میکردند بین اعضای جبهه
ملی اختلاف بیفتند. با آنها گفتم عهد و پیمان با دکتر مصدق ناگسستنی
است و در شرایط مملکت هیچکس صالح ترا زدکتر مصدق نیست.

دکتر مشیر که در دوره بیست و چهارم از فساد بنما یی ندگی مجلس انتخاب
شده بود در کتاب خاطرات اللهیار صالح مینویسد (در وایل حکومت
از هاری یکروز بیلیدای صالح رفتم و با مشورت چند تن از وکلای اقلیت
آنروز مجلس به ایشان پیشنهاد کردم خوبست سه نفر از ما وکلای اقلیت
و پنج نفر از رجال خوشنام کشور نزد شاه رفته و پس از تشریح وضع اسفبار

کشور را نشان بخوانیم که از سلطنت استعفا کنند، این مطلب را در حضور دکتر آذر - دکتر میرعلائی - مهندس حقشناس بیان داشتم و تقاضا کردم که صالح در راهس هیئت قرار بگیرد. صالح گفت چنین فکری عالی است و از خونریزی جلوگیری خواهد شد ولی چون شاه با جبهه ملی نظر موافقی ندارد نمیتوانم در اینکار پیشقدم بشوم چه شاه خواهد گفت با زهم جبهه ملی خواب دیدم از سلطنت برکنار سازد. بعضی از حاضرین می گفتند این پیشنهادها با طبع شاه موافقتی ندارد و بیش از پیش نسبت به پیشنهادکنندگان کینه توزی بخرج خواهد داد. صالح پیشنهاد کرد بجای رجال جبهه ملی آقایان نجم الملک - محمد سروری - دکتر علی اکبر سیاسی - محمد علی وارسته - دکتر علی آبادی انتخاب شوند. قرار شد با یک آنها صحبت کنم. قبل از هر کس سراغ نجم الملک رفتم. وقتی بخانه اش رفتم چنین شخصیت مهم و ممتازی در خانه سادگی زندگی میکرد که حتی مستخدم هم نداشت و خودش برایم چای آورد. وقتی مطلب را گفتم با ابراز امتنان گفت حاضر بملاقات شاه نیستم و چند مورد از مسائل مربوط به روابط خود شاه را چنین مطرح ساخت:

۱- هنگامیکه وزیر خارجه بودم روزی سفیر آمریکا نزد من آمد و گفت حضورا علیحضرت بودم پس از مذاکره موافقت کردند که فلان کار توسط وزارت خارجه انجام شود. بلافاصله بسفیر اعتراض کردم که اولاً شما حق نداشتید تنها بدون اطلاع وزیر خارجه نزد شاه بروید. ثانیاً شاه حق نداشته در مسائل مملکتی که وزراء در برابر مجلس مسئول هستند چنین دستوراتی بدهد. باید مرا قبت کنید که از این بیعبدون اطلاع وزیر خارجه نزد شاه بروید. یکی دو روز بعد نزد شاه رفتم و سخت با ایشان اعتراض کردم که چرا چنین ملاقاتی صورت گرفته و شاه ایران که مقام غیرمسئولی است نباید برخلاف قانون اساسی رفتار کند. شاه عذر خواهی کرد و قرار شد بعداً چنان کارهایی نکند.

۲- یکی دو سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد شاه با اصرار از من خواست که به سمت استان ربخوزستان بروم. گفتم با این شرط که خودتان و

دولت و اطرافیان در امور خوزستان مداخلات غیرقانونی نکنید تا مشکلات منطقه را حل کنم. پس از این توافق بخوزستان رفتم ولی چون در همان زمان انتخابات انجمنهای شهرداری در حال انجام شدن بود میخواستم کاری کنم که مردم با آزادی کامل بکاماندیداهای خود رأی بدهند ولی دیدم که وزیر کشور میخواهد فلان و فلان عضو انجمن شهر بشوند. من با اعتراض به تهران بازگشتم و دیگر حاضر به مراجعت نگردیدم چون میدانستم که شاه بقول و قرائها ایش پای بند نیست.

بعد از آن از من خواستند که نخست وزیر و وزیر دربار را رشوم ولی قبول نکردم. با این طرز نزاع صالح رفتم و با شنیدن نظریات نجم الملک متقاعد شدم که رفتن نزد شاه و مذاکرات بی نتیجه است.

غلامرضا فولادوند مینویسد: یکروز بمنزل الهیار صالح رفتم برایم نقل کرد و وقتی در زمان زاهدی شغل سفارت ایران در آمریکا را نپذیرفتم و به تهران آمدم علیحضرت مرا خواستند و گفتند چرا با من کار نمیکنید گفتم اگر پادشاه سلطنت کند من کار نمیکنم ولی اگر حکومت کند من نمیتوانم کار کنم. بعد از چندی مرا در کاخ جوانان توقیف کردند. یکروز سپهبد بختیار نژاد من آمد و ضبط صوت را هم گذارد و گفت باید هر چه میگویم ضبط شود تا بدون کم و زیاده پادشاه را آگاه شود. سؤال کرد که علیحضرت میگویند من میخواهم ترا نخست وزیر کنم چرا قبول نمیکنی گفتم عرض کنید اگر سلطنت بدون حکومت بفرمائید من نخست وزیری نمیخواهم جا روب دسته بلند را میگیرم با یک آبپاش و درب کاخ سلطنتی را هر روز آب و جارو میکنم ولی اگر بخوانید سلطنت و حکومت بنمائید در همین زندان باقی خواهی ماند.

*

دکتر صدیقی و پیشنهادات او

در آخرین دیداری که هیئت رئیسه دو مجلس از شاه کردند موضوع نخست وزیر جدید مطرح شد. اعلیحضرت گفتند من برای اینکه بحران رفع شود بیه چندتن از مخالفین پیشنهادهای قبول نخست وزیری کرده‌ام از قبیل دکتر سنجابی - دکتر صدیقی - دکتر بختیار زیرا معتقدم در این مواقع با دیدگی از مخالفین زمام امور را بدست بگیرد تا بتواند گره از مشکلات بگشاید. با دکتر سنجابی کار بجائی نرسید. با دکتر صدیقی مذاکرات شریک بود. منتها دکتر صدیقی پیشنهادهای دیگری که با اعلیحضرت در ایران بمانند منتهای به بندر عباس یا کیش بروند که دولت بتواند برنا مه‌های خود را مستقلاً اجرا کند ولی همکاری که میخواستند با او کارکنند پیشنهادهای دیگر در اندیشه بود و وزارت خواهند کرد که شاه از ایران بروند به همین جهت مذاکرات با دکتر صدیقی که حسن نیت زیادی هم داشت بجائی نرسید. تا اینکه موضوع نخست وزیری دکتر بختیار پیش آمد و با او مذاکراتی شد که امید زیادی دارد که بتواند بحران را رفع کند. دکتر ساجدی رئیس مجلس سنا از اعلیحضرت پرسیدند آیا اعلیحضرت در جبین این کشتی نورستگاری می بینند که ما پیشنهادهای نخست وزیری ایشان را میکنند؟! اعلیحضرت گفتند من از بین مخالفین تشخیص داده‌ام که بختیار توانائی حل این مشکلات را دارد. حال اگر شخص دیگری بنظر نمایندگان مجلسین میرسد که میتواند در این شرایط قبول مسئولیت کند سراغ او بروند ولی حتماً باید از گروه مخالف باشد که بهتر بتواند سروصدا را بخواباند. *

رسول مهربان مینویسد: دکتر صدیقی به نگارنده گفته است سخنان من با شاه صریح و محکم بود. در حضور دکتر امینی - عبداللہ انتظام، شاپور بختیار که در همه دو سه جلسه مذاکرات حضور داشتند خلفات شاه را از قانون اساسی بیان کردم - هیچ تملق و مداخله‌ای در کار نبود و احترام خاصی را رعایت نکردم. گفتم کودتای ۲۸ مرداد را باید بنا و اساس همه بدبختی‌های ملت ایران شمرد و اینک شرط من این است

که کار مردم بمردم واگذار شود و شخص اعلیحضرت از مقام خود استعفا کند و خود را بملت ایران واگذار دوا مر حکومت را بر آئی ملت تفویض کند . گفتم شاه نباید از مملکت خارج شود تا ارتش تحریک شود و این در پاسخ شاه بود که میگفت اگر خارج شوم ارتش بغیان میکنند و حما م خون برآه می اندازد . در چنین صورتی من دولت تشکیل خواهم داد و تعیین تکلیف و برنامهریزی برای مملکت تحت نظر مجلس و نمایندگان ملت خواهد بود . شرط اجرای چنین کاری را محول به آن کردم که حداقل چندتن از خوشنامترین وزرای مصدق با من همکاری کنند و مجلسین نیز منحل گردند . من با رها از دکتر صدیقی تقاضا کردم این مذاکره را برای ثبت در تاریخ بنویسد که در جلسات خصوصی کراراً گفته است ولی نتیجه آن فقط سکوت بود .

*

در اسناد سیاسی سفارت آمریکا (اسنادلانه جاسوسی) درباره دکتر صدیقی این مطالب انتشار یافته است :

دارای درجه دکتر از فلسفه از فرانسه میباشد . قبل از اینکه زندانی شود خانه ای مقابل سفارت آمریکا داشت در آن شرفشار مالی آنرا فروخت و بخانه پدری خود رفت که از محلات پرسکونت شهر میباشد . تا روی کار آمدن دکتر مصدق وارد سیاست نشده بود برای اولین بار وزیر پرست و تلگراف شد و بعد وزیر کشور شد . در بین استادان دانشگاه صاحب نفوذ است . مردی است مغرور و خودبین که خود را در درجه اول یک دانشمند علوم اجتماعی میدانند ولی در بیان عقیده خود صمیمی بنظر میرسد . صدیقی میگفت ما کاملاً " ما ده ایم با شاه کار کرده زندگی کنیم . ما نمیتوانیم شاه را از سلطنت جدا سازیم . چیزی که ریشه های عمیق و اهمیت بسیار در سنت ایران دارد . من شاه را خوب میشناسم اگر تصمیم بگیرد که سلطنت کند و نه حکومت با جبهه ملی بدشواری برنمیخورد بلکه بیشتر مورد احترام خواهد بود . مردم برای مقام سلطنت محبت و

احترام زیادی قائلند. وقتی شاه در دانه‌شگا ه تیر خورد همسر من و خدمتکاران گریه کردند و من هم بشدت متأثر شدم .
 متأسفانه شاه قسمت اعظم احترام سنتی خود را با مداخله شخصی در امور دولتی از دست داده است . شاه میتوانست بعنوان مظهر وحدت ملی خدمت کند . آنچه که ما میخواهیم این است که قانون اساسی رعایت بشود . اگر شاه از قانون اساسی پیروی کند ما میتوانیم با هم کار کنیم .
 من معتقد نیستم که حالا وقت مناسبی برای تأسیس جمهوری است .
 در جبهه ملی ما دارای رهبری جمعی هستیم اگر مصدق بتواند بتهران بیاید چون سالخورده است نخواهد توانست نقش فعالی را بازی کند . ولی من و دیگران برای الهیاء صالح احترام بسیار قائل هستیم و دارای موقعیت و شهرت خوبی است . من بِنفع الهیاء صالح رأی میدهم .

*

کارگاه آهنگری یا نخست‌وزیری ؟

یکی از کسانی که در سالهای بحران با وپیشنها دنخست وزیر شد و نپذیرفت (عبدالله انتظام) بود . هرکس او را میشناسد از پاکسی و درستی و بلند نظری اش صحبت میکند . از نزدیک او و برادرش نصرالله انتظام را میشناسم . هر دو انسانهای ارزنده‌ای بودند که بصورت رقت باری زندگی را در رژیم اسلامی بدرد گفتند .
 عبدالله انتظام دیپلماتی بود که مقامات سیاسی و اداری را پله پله طی کرده سالها وزیر خارجه و مدیرعامل شرکت نفت بود و با وجود مشاغل پولساز ، زندگی محقری داشت و در آخر عمر هم گوشه عزلت گزید . با تأسیس کارگاه آهنگری در خانه خود وقت میگذرانید . درویش و بلند نظر بود و مریدان فراوان داشت که اکثراً "بهمان خانه کوچکش میرفتند .
 در سال ۴۲ با گروهی از رجال بدعوت علاء وزیر دربار در آن جلسه معروف شرکت کرد و مغضوب شد و با وجود اینکه هویدا در شرکت نفت قائم مقام او بود و از مریدانش بشمار میرفت در دوران قدرت هویدا بکلی از کارها برکنار بود . در سال ۵۷ که اوضاع بحرانی شد شاه بدنبالش فرستاد و برای

اولین با روقتی شرفیاب شد گفت ۱۳ سال برکنار بوده ام حال کسه
 اعلیحضرت بفکر تجدید نظر در کارها افتاده اید دیدر شده ولی اگر همکاری
 از من ساخته باشد برای خدمت به مملکت دریغ ندارم. پیشنها دنخست
 وزیری شاه در مورد انتظام عملی نشد و اگر هم میشد معلوم نبود که در آن
 اوضاع بحرانی از او و امثال او همکاری ساخته باشد. در مدت کناره گیری
 از شرکت نفت از شاه خیلی گله مند شده بود. خانم پروین صوفی معاون
 سابق وزارت کشور برایم تعریف میکرد که روزی در حضور علی مرنندی
 از مدیران سابق شرکت نفت که از دوستان خیلی نزدیک انتظام بشمار
 میرفت موضوع کناره گیری اش از شرکت نفت مطرح شد که چنین گفت :
 یکروز امیر اسدالله علم نخست وزیر بمن تلفن کرد که اگر سردلستان
 میخواهد با هم چند روز برای استراحت بشمال برویم. من هم که از شدت
 کار خسته شده بودم این دعوت نخست وزیر را پذیرفته متفقا " بشمال
 رفته و سه روز با هم بودیم. پس از مراجعت به تهران در روزنامه خواندم
 که قرار است انتظام از مدیریت شرکت نفت برکنار رود کترا قبال بجای
 او منصوب گردد. برای من این خبر غیر مترقبه بود زیرا سه روز با
 نخست وزیر بودم و اگر خبری بود بمن میداد و میدادندست که من بشغل و
 مقام خیلی اهمیت نمیدهم. بنخست وزیر تلفن کرده و جریان را گفتم و
 اظهار داشتم که میخواهم خبر را تکذیب کنم ایشان گفتند احتیاج به
 تکذیب نیست. آنوقت تازه متوجه شدم که تغییر صحت دارد. از این
 تصمیم استقبال کردم ولی نحوه آن بسیار بد بود. تمام دفاتر
 آنروز که مصادف با سلام بوده ننگا میکه شاه در سالن حضوریافت و مطابق
 معمول رئیس شرکت نفت از طرف سازمانهای ملی تبریک میگفت ضمن
 عرض تبریک گفتم (حال که برای آخرین بار از طرف حضارت تبریک میگویم . .)
 و با این نظر بتغییر خودا اشاره کردم. انتظام گفت این اشاره من مثل
 اینکه با بزرگی را از دوش شاه برداشت. زیرا شاه بسیار محجوب بود
 و از اقدامی هم که برای تغییر من صورت گرفته بود دچار ناراحتی شده
 بود ولی وقتی من خودم آن اشاره کردم خیالش آسوده شد. ولی باید

بگویم اینطر ز رفتار با دولتمردان صورت خوبی ندارد .

*

انتظام در بحران ۵۷ پیشنها دشا ه را در باره ریاست هیئت مدیره شرکت نفت و عضویت شورای سلطنت پذیرفت ولی چون کارها گذشته و بحران سرا سر کشور را فرا گرفته بودند نتوانست هیچ کاری انجام دهد و در زمان نخست وزیری با زرگان ب مدیریت شرکت نفت ادا مه داد و پس از چند روز از کارکنان رفت و در گوشه عزلت در تهران درگذشت .
مخالفین اقدام او را در قرارداد نفتی با کنسرسیوم مورد انتقاد قرار داده اند .

وقتی فوت کرد (سردنیس رایت) سفیر سابق انگلستان در ایران در روزنامه تا میزد در باره او چنین نوشت :

"عبدالله انتظام که در سن ۸۷ سالگی در تهران درگذشت مرد شریف و پاک ولایقی بود که فرانسوا و انگلیسی و آلمانی را خیلی عالی صحبت میکرد و مرشد گروهی از درواش در تهران بود . او مورد احترام همه بود و دوستان فراوانی داشت . شاه هرگز سلطنتش را از دست نمیداد اگر بحرفهای افرادی نظیر انتظام گوش میداد .

انتظام مدت ها وزیر خا رجه و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران بود و نقش مهمی در برقراری روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلستان داشت و در مذاکرات نفتی سال ۱۹۵۴ و تشکیل کنسرسیوم عامل مهمی بود . او سالها در واشنگتن و پراگ و برن و آلمان غربی ما موریت داشت ولی از تصمیم شاه در الحاق به پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ ناراضی بود به همین جهت از کارکنان ره گیری کرد . پس از تصدی شرکت نفت هم چون در کار اصلاحات ارضی و اقداماتی که بعنوان رفرم صورت میگرفت معتقد بود که شاه با یدروش معتدلتری در پیش گیرد از کارکنان گردید . در سال آخر رژیم شاه از او برای تشکیل حکومت دعوت شده بود که خیلی دیر شد و او هم نپذیرفت . زیرا مدت ۱۵ سال از کارکنان بود . هم زمان گذشته بود و هم انتظام پیر شده بود ."

دکتر فواد روحانی در روزنامه کیهان چاپ لندن چنین مینویسد:
من بارها طی مدت ۷ سال که عبداللہ انتظام رئیس شرکت ملی نفت
بوده‌ام را ایشان نزد شاه می‌رفتم. در تمام موارد ما همدگر در کم‌کم شاه
نسبت با ایشان احترامی نشان میداد که نسبت به دیگران که من با توافق
آنها هم نزد شاه رفته بودم (از جمله چند تن از وزیران و یک نخست‌وزیر)
بآن میزان مرعی نمیداشت. شاه گریه‌گفته‌های انتقاد آمیز او را
خوش نداشت ولی وقتی به خود می‌آمد گاهی پند و اندرز او را بکار
می‌بست. حال آنکه نصیحت را از دیگران به زحمت می‌پذیرفت.

بهر صورت در سال ۱۳۴۳ پس از ۷ سال ریاست شرکت نفت انتظام
مطلع شد که دیگری بجای او تعیین شده است. بطور خصوصی از علم پرسید
وضع من چیست؟ علم با احساس ناراحتی گفت بهتر است بنا را بر صحت
شایعات بگذارید. اما آنچه به این شایعه صورت واقعیت داد این
بود که روزی در صف سلام شاه با یک عبارت کنایه آمیز بی‌مهری خود را
نشان داد و انتظام مدانست که کارش در شرکت نفت خاتمه یافته و دکتر
اقبال بجایش نشست.

اما علت بی‌مهری را خود او حمل بر آن میکرد که در بلوای ۱۵ خرداد
۱۳۴۲ با چند تن دیگر از جمله علاء و شریف امامی و وارسته ضمن مذاکرات
خصوصی از روش دولت انتقاد کرده بودند و انتظام گفته بود بهتر است
دولت روش خود را بنا بر (اعتدال) بگذارد. شاه بر اثر سخن چینی سپید
یزدان پناه که اتفاقاً هنگام مذاکره صلاح اندیشان سررسیده بود از
اظهار نظر اطلاع یافته و آنرا حمل بر انتقاد نسبت به شخص خود نموده
و نسبت به شرکت کنندگان در جلسه بی‌مهر شده بود. شاه در مورد انتظام
کلمه (اعتدال) را یادآور میشد و میگفت در زندگی خصوصی باید رعایت
اعتدال را کرد. منظورش این بود که انتظام طبیعتاً اعتدال را رعایت
نمیکند.

اما این تنها مورد نبود که شاه تصمیم به برکناری انتظام گرفت زیرا
بین آن واقعه و برکناری او یک سال فاصله افتاد. حقیقت

اینست که موضوعهای دیگری همپیش آمد که نشان میداد انتظام نسبت به بعضی جنبه‌های سیاست دولت نظر موافق نداد و این فکر در خاطر شاه تقویت شد که انتظام نسبت به روش و تصمیمات او و تصریحاً یا تلویحاً نکته‌گیری می‌کند.

یکروز در خرداد ۱۳۴۳ بعد از کنایه رفتن انتظام، ضمن گفتگوی دوفری شرح واقعه را برایم نقل کردند و احساس کردم که میخواستند موضوع ضبط و بعدها بازگوشود. من اجازه خواستم که یادداشت کنم. من یادآور شدم که از واقعه یکسال گذشته بود گفتند آن واقعه خاطر شاه را سخت آزرده است ولی موضوعهای دیگری هم‌کما بیش از همان قبیل پیش آمده و ضمیمه شده است. انتظام گفت من غالباً از خود می‌پرسم شرط صداقت اینست که انسان آنچه را فکر میکند بگوید و یا فقط چیزهایی را بگوید که احتمال رنجش خاطر در خاطر نشنوده در آن نباشد. ولی باین نتیجه رسیدم که هر چیزی را که به تشخیص خود از لحاظ مصالح عموم مفید بدانم باید بی‌ملاحظه بگویم و همیشه چنین کرده‌ام از جمله در مورد شاه و دولت چندبار نکته‌سنجی‌هایی به‌زبانم جاری شده که بی‌شک به گوش شاه رسیده و ایشان را رنجانده است. چند مثال را بخاطر آوردند که چون یادداشتها را در دسترس نذارم نمیتوانم آنرا نقل کنم. بطور کلی شاه تحمل شنیدن حقایق را نداشت. نمونه آن اینست که ایشان یک وقت در حضور دیگران بشاه گفته بودند (فرق بین علیحضرت فقید و علیحضرت حاضر اینست که کسی جرئت نمیکرد به ایشان دروغ بگوید و کسی جرئت نمیکند بشما راست بگوید).

احساس من اینست که شاه هیچگاه اعتمادش از انتظام سلب نشد و در روزهای آخر سلطنت یکی از معدود اشخاصی که شاه با میدانجات کشور بآنها رو آورده بود انتظام بود. * * *
دکتر محیی‌الدین نبوی (حقوقدان و محقق) که از دوستان نزدیک انتظام و نگارنده میباشد چنین گفت: «من دقیقاً در جریان زندگانی این مرد شریف بودم. بمال دنیا اعتنائی نداشت. در آخرین روزهای

عمر دریک خانه جاری که داری دوا طاق بود در خیابان ۳۰ متری روبروی ژاندارمیری زندگی میکرد. درویش و وارسته بود و با وجود تمام مشاغلی که داشت بهیچوجه آن وضع ناراضی نبود. قبلاً "هم در منزل خود یک کارگاه آهنگری داشت و بزرگترین کارگاه بود که قسمت زیادی از وقت خود را در کارگاه میگذراند. چون از دانشجویان هنرستان صنعتی بود و باین کار عشق میورزید.

دکتر نبوی میگفت که "ما دیدیم که هویدا بخانه انتظامی آمد و در آنجا ادب و احترام را نسبت با و میکرد چون سالیان دراز با انتظام کار کرده بود و با اعتقاد زیادی داشت.

انتظام میگفت من هر وقت نزد علیحضرت میرفتم سعی داشتم حقایق را بشاه بگویم. یکبار (سرشاه پورریپرتر) نزد من آمد و پیغام آورد که علیحضرت فرموده اند فلان قرار داد بین فلان کمپانی و شرکت نفت با مضاء برسد. مطلب بعرض رسیده قرار شده بجنا بعالی بگویم. بایشان جوابی ندادم ولی در شرفیابی چند روز بعد خود گفتم اگر علیحضرت او را مری دارید مستقیماً بفرمائید نه اینکه افرادی نظیر (شاه پورریپرتر) پیغام بیاورند. علیحضرت سکوت کردند ولی مسلماً از این عمل ناراحت شدند.

در یکی از شرفیابیها مطلبی از همین نوع را بعرض رساندم ایشان خیلی عصبانی شدند و من هم ز فرط عصبانیت طاقت نیاورده روی صندلی شستم و گفتم علاقه ای بشغل و مقام ندارم و کنج استراحت را بر کار ترجیح میدهم.

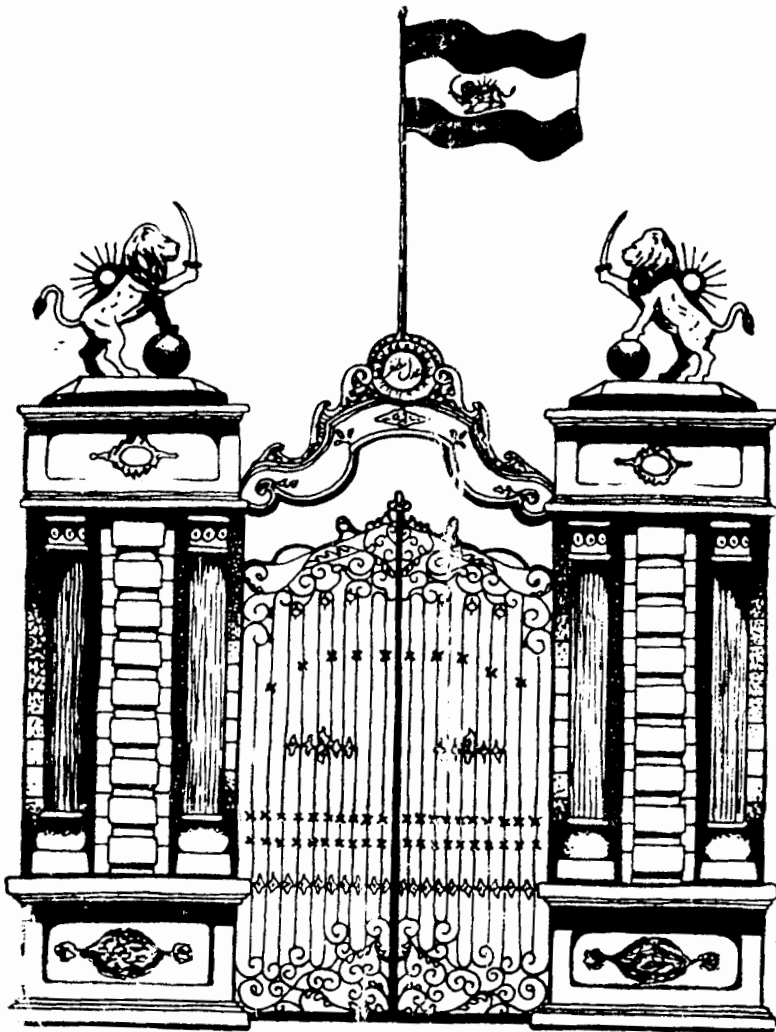
عبدا لله انتظامی با نصرالله انتظامی از نظر اخلاقی تفاوت داشت. عبدا لله انتظامی دارای مریدان بود که برخی ثروت فراوان داشتند و خیلی هم دلشان میخواست وسایل راحتی او را فراهم کنند و او شایسته همه میگرداند ولی او بمال دنیا هیچ علاقه ای نشان نمیداد و خانه کوچک اجاره ای و حسن شهرت و پاکیزگی و نظربلندی را بر همه چیز ترجیح میداد.

* * *

رائد سفیر سابق ایران در عربستان و ناشر مجله روزگار نو مینویسد :
هر وقت دکتر عباسعلی خلعت بری وزیر امور خارجه را میدیدم از من
سراغ (سید محمد) را میگرفت . داستان چنین است که وقتی سید عبدالله
انتظام سالها پیش در ما موریت وزارت خارجه در آمریکا ززن فرگی خود
صاحب یک پسر و یک دختر شد ، نام پسر را (سید محمد) گذاشت . بعدها از
هم جدا شدند و پسر در آمریکا ماند و با نام (هیوما . هوران) بسه عضویت
وزارت خارجه آمریکا درآمد .

هنگامی که در عربستان سفیر بودم و به سمت وزیر مختار آمریکا درجده
تعیین شده بود . قبلاً "هم با یکدیگر آشنائی داشتیم . تابستان گذشته
وقتی درجده بودم در روزنامه ها خواندم که با سمت سفیر آمریکا بسه
عربستان سعودی بازگشته . با تبریک گفته و او هم لطف کرده بدیدم
آمد . این فرصت مغتنمی بود که من اشتباهات دولت متبوعش را در
سیاست خارجه و رمیان بویژه ایران برایش بشمارم . او چند زبان را بخوبی
میدانند و از جمله بزبان عربی تسلط کم نظیری دارد . گویا این عربی
دانستن با لخره کار به دستش داد . زیرا دستورهای شتابزده و نسجیده
دولت متبوع خود را چنان با صراحت و به زبان اهل محل به اینجا و
آنجا ابلاغ میکرد که این امر موجب ترنجش شدیدی را فراهم ساخت و
باعث شد که چند هفته پیش سرانجام به ما موریتش در عربستان سعودی
خاتمه بدهند و او را به واشنگتن احضار کنند . امری که در رسانه های
همگانی واکنش گسترده ای داشت . *

انتظام در باره نفت دو نظر مختلفا برآز کرده است : ملی شدن نفت یکی از
قدمهای موثر برای آرامش و استقرار صلح در خاور میانه است . دادن امتیاز
منابع ثروت یک کشور بخارجیها از آخرین نشانه های دنیای سابق است که باید
از بین برود چطور ما مثل یک بچه فکر میکردیم که برویم بتوانیم در
بازار دنیای نفت بفروشیم . این غیر واقع بینی ها و غلیان احساسات موجب شد که
ما پله ها را پشت سرمان خراب کردیم . بنده از نظریک وزیر خارجه یک
چنین عملی را یکی از خطاهای بزرگ میدانم . * * *



مطابق فرمان معدلت بنیان هما یونی از برای ترقی و سعادت
ملک و ملت و تشیید مبان‌ی دولت و اجرای قوانین شرع حضرت
ختمی مرتبت، امر بتأسیس مجلس شورا یملی فرمودیم .
مظفرالدین شاه قاجار

انس والفت (با خانه ملت)

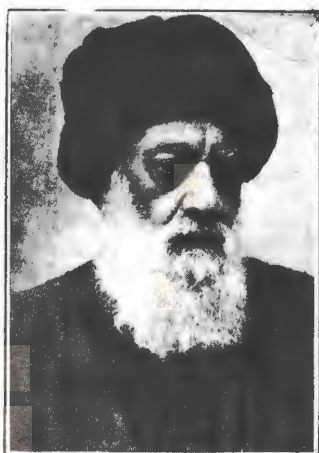
مجلس شورای ملی تا بد پاینده باد بیخ استبداد و استبدادیان برکنده باد
"عارف قزوینی"

هنگام اقامت در ایران قسمت مهمی از عمر خود را در خانه ملت گذرانیده ام. مدتی بعنوان روزنامه نگار در لژ مطبوعات می نشستم و گاه گاهی در سرسرای مجلس با نمایندگان دیدار و مصاحبه و گفتگو میکردم. زمانی بعنوان معاون نخست وزیر بمجلس می آمدم و چون با اکثر نمایندگان آشنائی و دوستی داشتم در حسن مناسبات بین مجلس و دولت کوشش بعمل می آمدم در حالیکه در همان زمان معاون پارلمانی نخست وزیر دکتر کیان بود. سالهای دراز یعنی از سال ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۵۷ که رژیم سقوط کرد نماینده مجلس شورای ملی بودم و بعنوان عضو هیئت رئیسه و رئیس کمیسیون برنامه و رهبر اکثریت و نایب رئیس گروه پارلمانی در اتحادیه بین المجالس و سرانجام بعنوان نایب رئیس مجلس به خانه ملت رفت و آمد داشتم. در هرگونه انتخاباتی که صورت میگرفت از حوزه انتخاباتی رودبار و الموت حائز اکثریت میشدم. جمعا "شش" اعتبارنامه در دست داشتم. انتخابات دوره تابستانی که منجر به استعفا ی نمایندگان گردید، انتخابات زمستانی که فرمان انحلال آن صادر شد، انتخابات کنگره آزاد زنان و آزاد مردان در دوره بیست و یکم،

انتخابات دوره های ۲۲ و ۲۳ که نمایندگان احزاب ایران نوین، مردم، پان ایرانیست، ایرانیان در آن شرکت داشتند. انتخابات مجلس موسسان برای تغییر قانون اساسی و نیابت سلطنت شهبانو فرح بعنوان نایب السلطنه و بالاخره انتخابات دوره بیست و چهارم و پنجاه و یکم حزبی رستاخیز که با خرم نرسید.

* * *

با توجه باین سوابق سعی خواهیم کرد در باره مجلس و مجلسیان آنچه بنظر می رسد با اطلاع خوانندگان بزرگوار برسانم. وقتی موضوع مجلس مطرح است باید به اوائل مشروطیت بازگشت و از کسانی که در راه مشروطیت ایران جانبازی و فداکاری کرده اند یاد نمود. بهمین جهت با اینکه سعی نگارنده این بوده است که (تاریخ عصر پهلوی) را تنظیم کنم بناچار بعضی مشروطیت بازگشته ام تا درباره زیگران سیاسی از صدر مشروطیت تا بهمن ۱۲۵۷ یاد کرده باشم.



آیه الله سید محمد طباطبائی آیه الله سید عبدالکرم بهبهانی

دور روحانی عالی قدری که بمشروطه خواهان کمک فراوان کردند. در مجلس اول بدون داشتن سمت شرکت میکردند و خیلی از مصوبات را مورد تأیید قرار میدادند.

مجلس شورا یملی و ۲۴ دوره تقنینیه

هست مجلس کعبه آمال و ناموس وطن مجلس شورا یملی جای هر طرار نیست
"عمید الشعراء"

از بدو مشروطیت تا روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مجلس شورا یملی ایران
دارای ۲۴ دوره تقنینیه بود که ۱۸ دوره آن دو ساله و ۶ دوره ۴ ساله
بوده است. ولی در خیلی از ادوار قانونی نمایندگان نتوانستند
دوره دویا چهار ساله را بپایان برسانند و بعلی کشور دچار (فترت)
گردید که بشرح زیر بیان اشاره میشود:

۱- دوره اول - در سال اول مشروطیت در روز ۱۴ مهر ۱۲۸۵ شمسی گشایش
یافت. مظفرالدین شاه با صندلی چرخدار به مجلس آمد و گفت (خدارا
شکر که به آرزوی دیرین خود رسیدم). این مجلس وظیفه مجلس موسسان
را هم بعهده گرفت و قانون اساسی و متمم آنرا تصویب کرد.

محمدعلیشاه با به توپ بستن مجلس بعمر این دوره پایان داد.
۲- دوره دوم - پس از خلع محمدعلیشاه از سلطنت و بعد از یکسال و
۴ ماه و ۲۰ روز فترت افتتاح شد. با فشار ناصرالملک نایب السلطنه
این مجلس نیز منحل گردید.

۳- دوره سوم - در روز ۱۳ آذر ۱۲۹۳ توسط سلطان احمدشاه افتتاح
گردید. در اثر جنگ بین الملل اول و حرکت روسها به تهران و مهاجرت
نمایندگان تعطیل گردید. دوره فترت بقدری طول کشید تا کودتای
۱۲۹۹ بوقوع پیوست.

۴- دوره چهارم- در ایام مزاری قوام السلطنه توسط سلطان احمد شاه افتتاح شد، قدرت در دست سردار سپه بود که کابینه‌ها یکی پس از دیگری سقوط میکرد و او هم سمت وزارت جنگ را بر عهده داشت تا خود رئیس الوزرا شد.

۵- دوره پنجم- از مهمترین ادوار قانونی است که طی ماده واحده‌ای قاجاریه را از سلطنت خلع کرد و موجبات استقرار سلطنت پهلوی را فراهم ساخت و عنوان (والاحضرت) به رضا خان پهلوی داده شد.

۶- دوره ششم تا دوازدهم- در زمان سلطنت رضاشاه هر دو سال یکبار مجلس افتتاح میشد و هیچگونه فترتی پیش نیامد.

۷- دوره سیزدهم- با اینکه انتخابات آن در زمان رضاشاه انجام شده بود فروغی مصلحت ندید که انتخابات تازه‌ای صورت بگیرد و بهمین جهت محمد رضاشاه در این مجلس سوگند سلطنت یاد کرد.

۸- دوره چهاردهم- از پر شورترین ادوار مجلس شورای ملی بود. وکلای نظیر دکتر مصدق و سیدضیاء و نمایندگان حزب توده و حزب ایران و پیشه‌وری و قاضی محمد در آن عضویت داشتند.

۹- دوره پانزدهم- با اینکه قوام السلطنه بنام حزب دمکرات انتخابات این دوره را برگزار کرد، پس از (کان لم یکن) نمودن قرارداد نفت با شورویها، همین مجلس موجبات برکناری قوام را فراهم ساخت.

۱۰- دوره شانزدهم- مهمترین کارش تصویب قانون ملی شدن نفت بود که توجه دنیا را بخود جلب کرد.

۱۱- دوره هفدهم- انتخابات این دوره در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق انجام شد. این مجلس با مراجعه نخست‌وزیر به آراء عمومی منحل گردید.

۱۲- دوره هیجدهم- این مجلس قرارداد نفت با کنسرسیوم را تصویب کرد.

۱۳- دوره نوزدهم- نمایندگان این دوره که برای مدت دو سال انتخاب شده بودند با شرکت درکنگره‌ای مرکب از نمایندگان دو مجلس

دوره دوسا له را به چهار رسال افزایش داده از جمله مجلس دوه نوزدهم را مشمول آن ساختند که این دوره نخستین دوره چهار رساله بود.

۱۵- دوره بیستم- برای این دوره دو انتخابات انجام شد. انتخابات تابستانی که قبل از افتتاح'منتخبین استعفا کردند. در انتخابات زمستانی که مجلس همگشایش یافت فقط حدود دو ماه عمر کرد و در زمان دولت دکتر امینی منحل شد و با ردیگر کشور دچار فترت گردید.

۱۶- دوره بیست و یکم- نامزدهای انتخاباتی توسط کنگره آزاد زنان و آزاد مردان معرفی شدند. برای اولین بار در تاریخ مشروطیت بانوان به پارلمان ایران راه یافتند.

از کارهای مهمی که این مجلس در پیش داشت بررسی ۶۰۰ تصویب نامه دوره فترت و تصویب قرارداد دویین معروف به کاپیتولاسیون بود.

۱۷- دوره بیست و دوم- کاندیداهای انتخابات توسط احزاب ایران نوین - مردم- پان ایران نیست معرفی شدند. قوانین زیادی در این دوره برای اجرای برنامه های انقلاب سفید تصویب گردید. پیشنهاد دولت درباره بحرین در این مجلس بتصویب رسید.

۱۸- دوره بیست و سوم- نمایندگان احزاب ایران نوین - مردم، ایران نیان در آن شرکت داشتند. تنها عضو منفرد این دوره و دوره قبل رئیس مجلس بود. این مجلس پیشنهاد دولت را در مورد استقرار کمیته ایران برجزایرتن بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی مورد تصویب قرار داد.

۱۹- دوره بیست و چهارم- در این دوره فقط نامزدهای حزب رستاخیز ملت ایران (حزب واحد) شرکت داشتند. با سقوط رژیم در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به عمر این مجلس پایان داده شد. سالهای اول و دوم مجلس آرا می بود. در سال ۱۳۵۷ نیز تعدادی از وکلای آن که قبلاً عضو حزب رستاخیز بودند تنگ و انقلابی شدند.

با این نظر مجلس شورا یملی که از روز ۱۴ مهر ۱۳۸۵ شروع بکار کرد روز ۲۲ بهمن ۵۷ بحیاتش پایان داده شد. حدود ۷۲ سال عمر کرد.

مرور کوتاهی بر مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی

در دوران سلطنت طولانی ناصرالدین شاه عده‌ای از رجال آزا دیخواه برای نیل به مشروطیت و تأسیس عدالتخانه تقاضاهائی داشتند ولی سلطان صاحبقران گوشش با این حرفها بدهکار نبود و توجهی نداشت که در دنیا در راه نیل با زادی و مکرسی چه خونها ریخته میشود و چگونه ملتها یکی پس از دیگری بحکومت قانون میرسند. پس از ترور ناصرالدین شاه و بسطنت رسیدن مظفراالدین شاه این تقاضاها و مبارزات ادامه داشت.

مظفراالدین شاه بعکس پدرش پادشاهی مهربان و ضعیف و در عین حال مریض بود و با توجه بترور پدرش با این فکرافتاد که به تقاضای مردم در باره تأسیس (عدالتخانه) ترتیب اثر بدهد که همین امر منجر بصدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورا یملی شد.

مظفراالدین شاه فرمان مشروطیت ایران را در روز یکشنبه ۱۴ مرداد سال ۱۲۸۵ شمسی برابر با ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری برابر با ۱۵ اوت ۱۹۰۶ میلادی توشیح نمود ب همین جهت همه ساله روز ۱۴ مرداد در باغ بهارستان (مجلس شورا یملی) جشن مشروطیت برپا میشود که همه طبقات در آن شرکت میکردند. رئیس و هیئت رئیسه مجلس شورا یملی در مقابل در ورودی مجلس شورا یملی ایستاده بمدعوین خیر مقدم میگفتند.

وقتی مجلس سنا هم تا سیس شد. روز بعد را هم مجلس سنا جشن می‌گرفت که طبقات مختلف بباغ بزرگ مجلس سنا می‌رفتند و به هیئت‌رئیس مجلس سنا و سنا تورها تبریک می‌گفتند.

*

متن فرمان مشروطیت با توشیح
مظفرالدین شاه قاجار

جناب اشرف صدراعظم - از آنجا که حضرت با ریتعالی جل شانه سرشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را یکف کفایست ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که راهی واراده همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تائید مبنای دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوا یردولتی و مملکتی بموقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورا یملی از منتخبین شاهزادگان و علماء قاجاریه و اشراف و ملاکین و اصناف با انتخاب طبقات مرقوم مدردا بالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود که مهمام موردولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوری و مدارقه لازم را بعمل آورده و به هیئت وزره دولت خواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمالات امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که بصره همایونی موشح و بموقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک نظام مناسبت و ترتیبات این مجلس و لوازم تشکیل آنرا موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که بصره ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورا یملی مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و به اصلاحات لازم امور مملکت و اجرای قوانین شرح مقدس شروع نماید و نیز

مقرر میداریم که سواد دستخط مبارک را اعلام و منتشر نماید تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماما "راجع بترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگوئی دوام این دولت و این نعمت بی زوال باشند .

در قصر صاحبقرانیه بتاريخ ۱۴ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری
در سال یا زدهم سلطنت ما

چون در این فرمان نام (ملت) برده نشده بود فرمان ثانی بدین شرح
انتشار یافت :

جناب اشرف صدراعظم - در تکمیل دستخط سابق خود مان مورخه چهارده جمادی الثانی ۱۳۲۴ که امر و فرمان صریحا در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کماله همایون ما واقف باشند امر و مقرر میداریم که مجلس مزبور را بشرح دستخط سابق صریحا دایر نموده بعد از انتخاب اجزای مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای ملی اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین بطوریکه شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نماید که بشرف و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظام مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد . ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۸ *

یحیی دولت آبادی مینویسد :

روزی که شب چهارم ربیع الاول ۱۳۲۴ نماز روزانته را رکشیدیم که رقعہ دعوت برای انعقاد مجلس اول تأسیس عدالتخانه برسد. احتشام السلطنه با اتابک اعظم ملاقات میکند. اتابک صلاح میداند که قبل از انعقاد مجلس عمومی، مجلسی از وزراء و امراء منعقد ساخته آنهارا با خود همراه کند. این مجلس از ۱۴ نفر تشکیل گردید. اتابک میگوید خیال داریم مجلسی تشکیل بدیم برای اصلاح عدلیه و اجرای دستخط همایونی که هر کس رأی خود را بدهد. امیربها در وزیر دربار میگوید راء شاه بایسد

بر همه مطالب مقدم باشد. اگر بفرمانش شهر را بجا پدید آید عملی شود. یا اگر گفت فلان آدم را بکشیدن با یدگفت این خلاف قانون است زیرا امر شاه میباید شد. احتشام السلطنه میگوید همه حرفها بر سر این کلمه است که شاه نتواند خلاف قانون رفتار کند. وزیر درباری که اگر کسی اسم شاه را به بی احترامی ببرد عتاب میکند چگونه میتواند است بشنود که با ید اختیارات شاه محدود گردد. وزیر درباری را و حمله کرده میگوید احتشام السلطنه شما قجر هستید و حمایت شاه با شماست چرا خودت میگوئی با ید اختیارات شاه را محدود کرد. احتشام السلطنه میگوید بلی من قجرم و احترام شاه با من است. فرق من با شما این است که من میخواهم شاه امپراطور آلمان باشد و شما میخواهید امیر بخارا باشد. حاجب الدوله میگوید این صحیح نیست که هر چه چاه را خوندرشوه خوار میگویند دولت قبول کند. اگر چاه را خوندهم بهوای نفس حرفی زدند نباید قدرت وجود داشته باشد که جلوی آنها را بگیرند.

با جمله مجلس دربار برهم خورد. مردم از احتشام السلطنه و اتابک اعظم تمجید نمودند و به امیر بها درنا سزا گفتند.

در خلال این احوال مظفرالدین شاه سکنه ناقص کرد و یک سمت بدنش فلج گردید. احتشام السلطنه هم بسرحد آذربایجان روانه میگردد. آقا سید محمد طباطبائی کاغذی به اتابک مینویسد و دیوان عدالت را مطالبه میکند. او پاسخ میدهد پادشاه صاحب مملکت است و هر طور فرمودند اقدام خواهد شد. وسیله شرفیابی آقا سید عبدالله به بهانه نی فراهم میگردد. او هم شاه را دعا میکند و میگوید اتابک مخالف عدالتخانه است.

سرانجام علماء در قم و عده ای از تجار و محترمین در سفارت انگلیس متحصن میگرددند و خواهان تاسیس عدالتخانه میگرددند. مشیرالدوله ماموریت یافته با اختیارات تام علمه را برگرداند. ولیعهد هم بشاه تلگراف میکند برای خاطر اینکه نمیخواهد چشم از سلطنت پوشید. سرانجام شاه صدراعظم را عزل و مشیرالدوله صدراعظم میشود. بجای مشیرالدوله، عضدالملک بقم رفته علماء را برمیگرداند. قرار میشود عمارت وسط باغبهارستان

که توسط میرزا حسین خان سپهسالار ساخته شده و در تصرف دولت بود به مجلس اختصاص یابد. بعضی از علماء میگویند بملاحظه اینکه عمارت بهارستان بی رضای ورثه سپهسالار بتصرف دولت درآمده با یدای زورته اجازه گرفت و چون بعضی از وراثت در تهران نیستند بهتر است مدرسه نظام قدیم در آرک همایونی با ینکار اختصاص داده شود. عضدالملک دعوت نامه ها را امضا میکنند که در مجلس شرکت کنند بهمین جهت همه فکر میکردند که اورئیس مجلس است. هنگام افتتاح مجلس مشیرالدوله خطابه میخواند. ملک المتکلمین واعظ مطالبی میگوید و با شور و شغف و کف زدن وزنده باد شاهنشاه وزنده باد ملت ایران مجلس دعوت پایان می یابد.

فردای آروز آقا سید عبدالله بهبهانی و بعضی دیگر میروند و متحصنین را از سفارت انگلیس خارج میکنند و آنگاه علماء دسته جمعی حضور شاه رفتند ابراز خرسندی میکنند. عوام میدواری بودند که بدست آنها قانون و عدل و داد عملی خواهد شد.

ملاحظات مختلف ولیعهد را وادار کرد که پدر نیمه جان را وادار با مضای فرمان مشروطیت کند که (عدل مظفر) سر لوجه مجلس گردد.

*

سندی از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس درباره مشروطیت ایران

پس از پایان تحصن ۱۴ هزار نفر در باغ سفارت انگلیس و با زگشت روحانیون از قم حدود پنجاه نفر از آنان حضور مظفرالدین شاه شرفیاب شدند.

در آستان آیه الله طباطبائی - آیه الله بهبهانی - آیه الله شیخ فضل الله نوری قرار داشتند که بین شاه و آنها مطالب زیر رد و بدل شد:

شاه - چرا شما با عصیانیت تهران را ترک گفتید؟
سید عبدالله بهبهانی - برای اینکه شما ما را طرد نمودید و ما هم رفتیم

حالا ما را خواستید با زگشتیم. شکایات حقه ما را برخلاف واقع جلوه داده اند و تظلمات ما هیچگاه بشما نمیرسد. شاه - اینطور نیست. همه تظلمات شما را خواندم و جواب دادم. سید عبدالله - اینطور نیست. هیچگاه علیحضرت خواسته ها و تظلمات را ندیده اید. شاه - بهر حال خوشوقتیم که با زگشته اید. ما کمال عنایت را بشما داریم شما باید بخدمتگذاری خود ادامه دهید. سید عبدالله - احتیاجی نیست شما از خدماتی که ما برای ملت انجام میدهیم ممنون باشید. مظفرالدین شاه سعی داشت که از تنیدی علما عصابی نشود و بهر صورتی است رضایت آنها را جلب کند.

*

آرم مجلس شورا یملی - عبارت بود از سردربها رستان که دو کلمه (عدل مظفر) در میان دوشیرشمشیر بدست قرار داشت و همه کتا بها و نشریات و کاغذهای مجلس با این آرم دیده میشد که قطعاً اکنون از بین رفته است. (عدل مظفر) بدین معنی بود که این مجلس بعلت (عدل) مظفرالدین شاه بوجود آمد که فرمان مشروطیت را صادر کرده است. کتیب (عدل مظفر) را میرزا سید عبدالرزاق خان از آزادیخواهان دوره اول مشروطه که شغلش (کلیشه سازی) بود و دارای صنایع و وظیفه را در خیابان ناصرخسرو داشت تهیه نمود. روزیکه مجلس توسط محمدعلیشاه بتوپ بسته شده بود و در صف مبارزان قرار داشت که از طرف دولت مورد تعقیب قرار گرفت و به قفقاز گریخت. پس از پیروزی مشروطه خواهان و فرار محمدعلیشاه به تهران آمد. سرانجام میکروز که در خیابان لاله زار با میرزا علیمحمدخان تربیت قدم میزد، بدست حسین نوروزاف قفقازی کشته شد.

روز نصب کتیبه (عدل مظفر) که برابر سال ۱۳۲۴ یعنی سال اعطای مشروطیت است مردم بشدت ابراز احساسات میکردند و از مظفرالدین شاه تجلیل

مینمودند. یکی از حاضریین بشدت تحت تاثیر احساسات قرار گرفته
وگفت: (زنده باد امپراطور آسیا)، او به مظفرالدین شاه لقب (امپراطور
آسیا) داد.

در تاریخ بیداری ایران خواندم روزیکه لوحه سردر مجلس رابه
عنوان (دارالشورای ملی ایران) و (عدل مظفر) نصب میگردند جمعیت
زیادی بود. همه حاضرین با صدای بلند صلوات میفرستادند و بجان ذات
همایون دعا میکردند. مخبر السلطنه مقاله ای قرائت نمود که قسمتی
از آن چنین است: (بشارت باد ایران و ایرانیان را که به توفیقات
الهی و توجهات ظل الهی عدل مظفر عالمگیر شد و کوس مسافات بسر
با مآزادی فروگرفتند).

از حد سرخس تا باهواز و از خاک بلوچ تا بسه گرگر
گرگ از گله خود طمع ببرید فربه نکند ستم بسه لاغر

دولت کهن را نوبت جوانی رسید و ملت ممتحن را وقت شادمانی ...
میرزا سلیم خان ادیب الحکماء اصفیا مینویسد صد و هشتاد و چهار در
جمادی الثانی ۱۳۲۴ ذی الحجه را جولان داده نخست بلفظ (عدل مظفر)
۱۳۲۴ "بعد بجمله (اتحاد دولت و ملت) ۱۳۲۴ مصادف شد. مطلب بعرض
همایونی رسید پذیرفتند و بر سردر عمارت مجلس شورایی (عدل مظفر)
نصب گردید.

عبدالله مستوفی مینویسد: تاریخ فرمان مشروطیت روز ولادت
مظفرالدین شاه میباشد. بحساب جمل با (عدل مظفر) برابر است.
مظفرالدین شاه یا ناخوش بود که حکیم الملک او را در اختیار میگرفت.
یا سلامت بود که خلوتیان با بازیهای خنگ او را مشغول میداشتند.
اگر عدو برقی بود سید بحرینی او را زیر خر قه گرفته و برایش روضه
میخواند.

تشکیل نخستین مجلس در ایران

مظفرالدین شاه پس از صدور فرمان مشروطیت بکلی بیمار بود و خیلی علاقه داشت که مجلس را روزپا نزد هم‌شعبان (تولدولی عصر) افتتاح کند ولی مقدمات کار فراهم نگردید و بناچار افتتاح بتأخیر افتاد. پس از کشمکش‌ها و گفتگوهای زیادی به صورت گرفت سرانجام اولین مجلس در مدرسه عالی نظام‌مبنا منظور تهیه مقدمات انتخاب نماینده دو و اول مجلس شورای ملی و چگونگی قانون انتخابات تشکیل گردید. شور و هیجان زاید الوصفی در این جلسه ابراز شد. بدنبال این اقدامات شروع با انتخابات شد و نمایندگان از تهران و شهرستان انتخاب شدند. نخستین جلسه رسمی مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۴ مهرماه ۱۲۸۵ در اطاق برلیان کاخ گلستان با حضور نمایندگان تهران تشکیل شد. نمایندگان شهرستانها در این جلسه حضور نداشتند. باین صورت نخستین مجلس ایران در میان شور و شعف آزادیخواهان گشایش یافت. بهمین جهت همه ساله در روز ۱۴ مهرماه دوره‌های تقنینیه و اجلاس مجلسین توسط اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی افتتاح میگردد و در دوره سلطنت رضا شاه هم فقط مجلس شورای ملی گشایش می‌یافت زیرا مجلس سنا هنوز تشکیل نشده بود.

از هنگام تشکیل نخستین جلسات مجلس شورای ملی سه نفر از مجتهدین طراز اول (آیة الله سید محمد طباطبائی - آیة الله سید عبدالله بهبهانی، آیة الله شیخ فضل الله نوری) که نماینده مجلس هم نبودند در جلسات شرکت میکردند و نظارت کلی بر امرقا نونگذاری داشتند. در همین جلسات بود که شیخ فضل الله نوری پیشنهاد کرد (از میان مجتهدان و فقیهان مطلع به مقتضیات زمان، مجلس پنج نفر را انتخاب کند در مجلس شرکت نموده و در تطبیق قوانین با قوا عد شرعی رأی بدهند) که در جلسه ۲۴ خرداد ۱۲۸۶ با تغییراتی بتصویب رسید که بعداً بعنوان اصل دوم متمم قانون اساسی در آمد که چنین می‌باشد: (در هر عصری از

اعمار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشند از مجتهدین و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان همباشند با این طریق که علماء اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اساساً میبایست نفر از علماء که دارای صفات مذکور باشند به مجلس معرفی نمایند. پنج نفر از آنها یا بیشتر به مقتضای عصر اعضاء مجلس شورای ملی با اتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موا دیکه در مجلس عنوان میشود بدقت مذاکره و غور نموده هر یک از آن موا د معنویه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشند طرح و رد نماید که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییرنا پذیر خواهد بود.

در تمام ادوار مشروطیت فقط در دوره دوم مجلس شورای ملی اقدام بانتخاب پنج نفر علماءی طراز اول شد. باین صورت که از بین بیست نفر اساسی که توسط آقایان شیخ عبدالله مازندرانی و سید محمد کاظم خراسانی معرفی شده بودند بدو "آقایان سید ابوالحسن اصفهانی - حاج میرزا سید علی حائری - حاج سید باقر همدانی - حاج آقا نورالله اصفهانی، شیخ مهدی مازندرانی - میرزا ابوالحسن انجری - سید حسن مدرس و امام جمعه خوئی انتخاب شدند. بعضی از منتخبین انصراف خود را اعلام داشتند و سرانجام از طرف مجلس شورای ملی بتاريخ ۷ شعبان ۱۳۲۸ چنین پاسخ داده شد:

خدمت حضرات حجج الاسلام آیة الله خراسانی و مازندرانی دامت افاضاتهما - در جلسه ۷ شعبان آقایان حاج میرزا زین العابدین قمی با اتفاق آراء و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و حاجی میرزا سید علی حائری و آقا سید حسن مدرس و حاجی امام جمعه خوئی بحکم قرعه منتخب گردیدند. محض اطلاع خاطر آن ذوات مقدس عرض شد.

پس از انتخاب این عده دعوت نامه ای باینصورت برای آنان ارسال گردید:

نمره کتاب ثبت ۴۷۳۲/۱۸۰۲

اصفهان - بتوسط انجمن محترم ولایتی - خدمت جناب مستطاب ملاز
الانام آقا میرزا سید حسن قمشاهی سلمه الله
از جمله منتخبین علماء عظام در مجلس شورا یملی وجود محترم جناب
مستطاب عالی است. انشاء الله عا جلا "حرکت فرموده بظهران تشریف
بیاورند که عموم ملت از حضور حضرت عالی بهره مند گردند.
از منتخبین آقایان سید ابوالحسن اصفهانی و حاج آقا نورالله
نجفی عذر خواستند.

متن استعفای آیه الله اصفهانی

بتاریخ ۱۵ شوال ۱۳۲۸

مجلس مقدس شورای ملی شیدا لله تعالی ارکانه

هرچند از انتخاب مبعوثان عظام ایدهم الله تعالی این خادم شریعت
مطهره را بسمت عضویت هیئت مقدس مجتهدین عظام متشکرو آرزو مند
خدمت بدین ودولت بوده وهست لکن نظر بمواقع کثیر از این توفیق
محروم وهما نظوریکه حضور آقایان آیات الله دامت ظلالمهم معروض
داشتم استعفای خود را بمجلس محترم با کمال اعتداز تقدیم و امید
پذیرائی دارد. انشاء الله تعالی - الداعی - ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

*

از جمله کسانی که از این انتخاب بشدت استقبال کرد مدرس بود که
در جلسات مجلس دوم بهمین عنوان شرکت کرد و بتدریج یکی از مهمترین
و معروفترین و موثرترین نمایندگان مجلس شورا یملی شد.
مدرس در ادوار بعدی مجلس شورا یملی بعنوان نماینده منتخب شرکت
میکرد نه بعنوان مجتهد و از این جهت حقوقی برابر سایر نمایندگان
مجلس داشت نه حقوق ناشی از اصل دوم متمم قانون اساسی.
حاج آقا نورالله نجفی که این عنوان را نپذیرفت و به مجلس نیامد
و فرد دیگری بجای او انتخاب شد از معروفترین و موثرترین علمای
عصر خود بود.

حاج آقا نورالله نجفی در اصفهان وضعی داشت که وقتی احمدشاه از

اروپا مراجعت میکرد در اصفهان بخانه او رفت. همچنین از طرف شاه تهران دعوت شد و برایش کالسکه سلطنتی فرستادند که با تشریفات مخصوص بدیدن شاه رفت.

عملاً این اصل شکل (وتو) را داشت و با وجود این عده بطور مسلم تصویب قوانین مترقی مشکل و شاید محال بود.

با وجود نفوذ روحانیون در صدر مشروطیت بعلمت اینکه پیشنهاد مزبور از طرف شیخ فضل الله نوری داده شده بود که بعداً "بمستبدین پیوست و اعدا مگردید و با بنیان مشروطیت هم نمی خواستند که مجلس یکپارچه تحت نفوذ و استیلای روحانیون قرار گیرد بطور غیر مستقیم مانع اجرای این اصل میشدند و بصورتی که غیر سالهای نخستین در ادوار بعدی این پنج تن روحانی طراز اول در مجلس شرکت نداشتند. یکی از موارد مخالفت بعضی از روحانیون با مجلس شورا یملی در هر زمانه عدم رعایت شرکت علمای طراز اول در مجلس شورا یملی بود.

*

حدود ۴۰ روز پس از صدور فرمان مشروطیت در تاریخ بیستم رجب ۱۳۲۴ قانون انتخابات که از طرف مشیرالدوله - موتمن الملک - مخبر السلطنه - صنیع الدوله - مخبر الملک - محتشم السلطنه و مرتضی قلیخان تنظیم شده بود با مضا رسید و دو ماه پس از صدور فرمان مشروطیت نخستین دوره قانونگذاران توسط مظفرالدین شاه افتتاح شد. شاه با وجود بیماری در حالیکه دو نفر زیربازی او را گرفته بودند در مجلس حضور یافت و طی افتتاح نخستین مجلس ایران گفت (سالها در آرزوی چنین روزی بودم تا امروز نتیجه اعمال هرکس و هرکدام از شماها عاید خودتان بود و بس ولی از امروز شما مل حال هزاران نفوس میگردد که شماها را انتخاب کرده اند.)

در مجلس اول از تهران ۶ نفر انتخاب شدند. شاهزادگان قاجار ۴ نفر - علما و روحانیون ۴ نفر - تجار ۱۰ نفر - ملاکین و کشا و رزان ۱۰ نفر - اصناف ۳۲ نفر نماینده داشتند. تعداد کل نمایندگان ۹۶ نفر بودند.

ولی بدون حضور وکلای شهرستانها، وکلای تهران کار خود را شروع کردند. طبق قانون اساسی وقت رأی آنها معتبر بود. مجلس اول تقریباً "جنبه مجلس موسسان را داشت که قانون اساسی را هم تصویب کرد.

طرح نخستین قانون اساسی را که ۵۱ ماده داشت مشیرالدوله پیرنیا و برادرش موتمن الملک تهیه کردند ولی مجلس در آن اصلاحاتی بعمل آورد و برای توشیح نزد مظفرالدین شاه فرستادند ولی بعلت کسالت شاه بتاخیر افتاد ولی محمدعلی میرزا ولیعهد تغییراتی در آن داد که بعداً مورد تصویب قرار گرفت.

با این نظر قسمت اساسی شامل دو قسمت کاملاً متمایز میباید. یکی قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای که در همان اوان مشروطیت بتصویب رسید. و دیگری متمم قانون اساسی که تصویب آن مدت‌ها بطول انجامید. قانون اساسی در ۸ دیماه ۱۲۸۵ بتوشیح مظفرالدین شاه رسید. محمد علی میرزا ولیعهد و مشیرالدوله رئیس الوزرا هم آنرا تأیید کردند. متمم قانون اساسی که در ۱۰۷ اصل تنظیم گردیده بود در ۱۵ مهرماه ۱۲۸۶ بتوشیح محمدعلیشاه رسید.

پس از توشیح قانون اساسی با تشریفات خاصی بمجلس شورایی ملی برده شد. کسانیکه قانون اساسی را به مجلس آوردند عبارت بودند از مشیرالدوله صدراعظم - ناصرالملک وزیرمالیه - محتشم السلطنه و مشیرالملک.

نمایندگان مجلس تا دم‌در با استقبال قانون اساسی آمدند. و وقتی قانون اساسی بداخل مجلس رسید نمایندگان دوره اول یکدیگر را بوسیده بشدت ابراز احساسات میکردند و حتی برخی از شادی اشک میریختند. شب اول در مدرسه مروی و شب دوم در مجلس سپهسالار بخاطر تدوین و توشیح قانون اساسی جشن گرفته شد. شهر تهران چراغانی شد و مردم شادی میکردند که برای اولین بار دارای یک قانون اساسی شده بودند که از هر جهت حقوق آنها مشخص گردیده بود.

قانون اساسی ایران بانثر ساده فارسی تدوین گردیده است در

حالی که تا آن زمان (نثر مزین) مورد استفا ده بود .
مرحوم مشیرالدوله پیرنیا از تدوین کنندگان قانون اساسی چنین
گفته است :

"قانون اساسی ایران از قانون اساسی بلژیک گرفته شده و دلیل
اصلی آن این بود که بلژیک یک کشور مشروطه سلطنتی است که در سال
۱۸۳۰ بلژیکیها بر ضد سلطه خارجی هلندیها قیام کردند و قانون اساسی
شمره همین قیام است . بلژیک در کنار همسایگان نیرومندی قرار
داشت که قانون اساسی ، آن کشور را سپر مقاومت در مقابل تجاوز
خارجیها درآورد . نهضت مشروطیت ایران نیز همین حال را داشت و
موادی از قانون اساسی بلژیک بهمین منظور در قانون اساسی ما
گنجانیده شد .

بازرسی قانون اساسی کشورهای مختلف اینطور بنظر رسید که
قانون اساسی بلژیک نزدیکتر با انقلاب مشروطیت ایران بود ."
البته هنگام تدوین قانون اساسی ایران علاوه از موادی که از قانون
اساسی بلژیک گرفته شد چون روحانیون نیز نقش مهمی در پیروزی
مشروطیت داشتند موادی از قوانین شرع در قانون اساسی مآ دیده
میشود و مجموعاً قانونی است متخذاً از قانون اساسی بلژیک و مواردی
از مقررات شرع که حتی در مواردی از آن مثل حقوق و توی روحانیون
در حقیقت نشان میدهد که روحانیون نفوذ خیلی زیادی در تنظیم قانون
اساسی داشته اند .

*

قسم نمایندگان مجلس - در هر دوره قانونگذاری باید کلیه کسانی
که بنمایندگی مجلس انتخاب میشوند بمحض ورود بتالار جلسه علنی
متن قسم نامه را که در قانون اساسی مصرح است میخوانند . هنگام
افتتاح نمایندگان بطور دسته جمعی قسم میخورند با این طرز که یکی
از نمایندگان متن قسم نامه را میخواند و بقیه با او همصدا میشوند
و سپس یکی یکی پشت تریبون رفته و پس از بسویدم کلام الله مجید یا

کتاب آسمانی، زیر متن قسم نامه را امضا میکردند. این متن چنین بود:

ما اشخاصی که در ذیل امضاء کرده ایم خداوند را بشهادت میطلبیم و بقرآن قسم یاد میکنیم، ما دایمی که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظام محفوظ و مجری است تکالیفی را که بما رجوع شده است مَهْمَا أَكُنْ بِالْکَمَالِ رَاسْتِي وَ دَرَسْتِي وَ جِدْ وَ جِهْدًا نَجَامِ بَدَهِيمِ وَ نَسَبْتِ بَدَا عَلِيْحَضْرَتِ شَاهِنشَاهِ مَتَبَوِّعِ وَ عَادِلِ مَفْخَمِ خُودْمَانِ صَدِيقِ وَ رَاسْتِگُوبَا شِيمِ وَ بَا سَاسِ سُلْطَنَتِ وَ حَقُوقِ مَلَسْتِ خِيَانَتِ نَمَائِيْمِ وَ هِيچِ مَنْظُورِي نَدَاشْتِه بَا شِيمِ جَزْفُوا يَدِ وَ مَالِحِ دَوْلَتِ وَ مِلَتِ ايرَانِ .

(اقلیت‌های مذهبی یعنی کلیمیان، مسیحیان، آشوریها و زرتشتیان بکتاب مذهبی خود سوگند میخوردند.)

*

تقی زاده درباره مجلس و مشروطیت چنین میگوید :

فرمان مظفرالدین شاه برای تاسیس مجلس شورایی در ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۲۴ صا درشده مطابق پنجم و ت ۱۹۰۶ میلادی بود که با ۱۳ یا ۱۴ مرداد سال ۱۲۸۵ شمسی منطبق میباشد .

شصت و چهار روز بعد از صدور فرمان مظفرالدین شاه مجلس شورایی ملی افتتاح شد که روز آن ۱۴ مهر ماه میباشد .

درباره کلمه (مشروطیت) که از مملکت عثمانی آمده گویا از همان کلمه (شارت) فرنگی بمعنی فرمان و قرارداد میباشد که افرادی میخواستند آنرا به (مشروع) تبدیل کنند یعنی در حقیقت از (شرع) گرفته شده است . در حالیکه ۳۰ سال قبل از این اساس در ایران، این کلمه در کشور عثمانی استعمال میشده است . در مجلس اول حاج مخبر السلطنه بین دربار و مجلس وساطت میکرد . شاه میگفت حالا که شما بمشروطه اصرار دارید من به (مشروع) موافقت میکنم که امور بر طبق شرع انور باشد و جامع تر هم از کلمه مشروطه میباشد . علماء هم با این نظر موافقت

کردند و هیچکس هم جرئت مخالفت نداشت ولی مشهدی با قریقال وکیل دوره اول مجلس فریاد زد که آقایان قربان جدت تان بیروم ما اصناف و یقه چرکین ها این اصطلاح عربی را نمی فهمیم . ما مشروطه گرفته ایم و آنرا هم زدست نمیدهیم . وکلای اصناف هم با او همکاری کردند و با اینترز کلمه (مشروطه) قبول شد .

درباره قانون اساسی سعدالدوله - حاج امینالضرب - مستشارالدوله - حاج سید نصرالله تقوی - محقق الدوله - صدیق حضرت - مخبرالملک و اینجانب زحمت کشیدیم . محمدعلیشاه هم آنرا امضا کرد . فقط هنگام مظالمه دو کلمه (موهبت الهی) را بدنبال کلمه (سلطنت) اضافه کرد . شها مت واستقامت و تدبیر جمعی از پیشوایان نهضت مشروطه مخصوصا آقایان سید عبدالله بهبهانی - سید محمد طباطبائی - صنیع الدوله - احتشام السلطنه - حاج معین التجار بوشهری - امینالضرب - حاج اسمعیل مغازه - امام جمعه خوئی - مستشارالدوله خیلی موثر بود و سهم عمده ای داشتند .

دو مجتهد ساکن نجف آخوند ملامحمد کاظم خراسانی - شیخ عبدالله مازندرانی و همچنین حاج میرزا حسین و میرزا خلیل و دونفر مجاهد تبریزستان و باقرخان و دونفر سرداران فاتح تهران محمد ولیخان سپهسالار - حاج علیقلیخان بختیاری و سردار محیی گیلانی و میرزا علیمحمدخان تربیت و پیرمخان سهم موثری داشتند .

در تمام جریانات نهضت ملی مشروطیت و حفظ آن سید جمال الدین واعظ و ملک المتکلمین که هر دو شهید شدند و همچنین جانبازی و از خود گذشتگی سید محمد رضا مسوات و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و زحمت فراوان دهخدا موجب موفقیت گردید . عده دیگری هم سهمی داشتند که اکنون بخاطرندارم .

*

مظفرالدین شاه در سال ۱۲۶۹ هجری متولد شد . دومین پسر ناصرالدین شاه

بود که چون مادرش از قاجار نبود بسلطنت رسید . پسر بزرگ شاه
 ظل السلطان بود که چون مادرش از قاجار نبود از سلطنت محروم گردید
 و کرارا "درصد برآمد که خود را بسلطنت برساند ولی توفیقی نیافت .
 از سالگی مظفرالدین شاه بولایتعهدی برگزیده شد و ۳۵ سال ولیعهد
 بود . بعد از ترور ناصرالدین شاه بسلطنت رسید که در سن ۵۵ سالگی
 درگذشت و مدت ده سال و ۷ روز سلطنت کرد .
 جنازه اش را به کربلا برده در حرم امام حسین دفن کردند . با صدور فرمان
 مشروطیت نام نیکی از خود بجای گذارد .

* * *

ظل السلطان فرزند بزرگ
 ناصرالدین شاه چون مادرش از
 قاجار نبود بسلطنت نرسید .
 اگر هم میرسیدشاید در ایران
 مشروطیت برقرار نمیشد .
 چون دیکتاتور بود .
 عجباً بین است که پس از استقرار
 سلطنت پهلوی قانون اساسی
 ما چنین شد که اگر فرزند شاه
 مادرش از قاجار باشد
 بسلطنت نمیرسید .



سوابق تاریخی باغ بهارستان

میدان بهارستان و ساختمان مجلس شورای ملی و باغ مجلس شورای ملی یکی از مهمترین مراکز سیاسی ایران در تمام دوران مشروطیت بود که حوادث بسیار مهمی در آن اتفاق افتاده که یک مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ساختمان مجلس شورای ملی جزو بناهای تاریخی است که بیش از یکصد سال عمر دارد. محوطه کنونی بهارستان در آغاز باغی بود متعلق به میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی صدراعظم زمان ناصرالدین شاه که دارای بیرونی و اندرونی برای خانواده آن مرحوم بود. بنای قدیم مجلس در سال ۱۲۹۶ قمری ساخته شد که در اختیار ناصرالدین شاه قرار گرفت. درباره تاریخ بنای عمارت این شعر سروده شده است:

از همت بی قیاس صدراعظم این باغ و عمارت شده رشک عالم

پرسیدی که چیست تاریخ بنا گفتند بود حروف ابجد آن باغ ارم

بر اساس حروف ابجد (باغ ارم) سال ۱۲۹۶ قمری می باشد.

ناصرالدین شاه عمارت (بهارستان) را به (ملیجک) بخشید و او هم هنگام تجدید بنای مسکونی سرگذشت خود را نوشته و در وسط شیشه‌ای گذاشته بود که بدست آمد. ملیجک هم از چهره‌های افسانه‌های تاریخ ایران است. ناصرالدین شاه میرزا محمدخان گروسی را با خواهرش امینة اقدس از گروس بتهران آورد که پیش خدمت مخصوص شاه شد و امینة اقدس هم

سمت کتابدار و خزانه‌داری یافت و جزو زنان سوگلی دربار شد. محمد خان فرزندی بنا م‌غلامعلی داشت که وقتی ۴۰ روزه بود ناصرالدین شاه او را در بغل عمه‌اش امین‌ها قدس دید و چنان شیفته‌اش شد که تا ۱۷ سالگی همیشه در بغل ناصرالدین شاه بود و شاه هیچکس را بر او ترجیح نداد. به‌مین جهت در ۹ سالگی ملقب به (امیرتومان) و در ۱۲ سالگی با عنوان (امیرالامراء العظام) بمقام سرلشگری رسید و در مراسم سلام بعد از کامران میرزا وزیر جنگ (پسر شاه) می‌ایستاد. هر بار مدام دو وقتی ناصرالدین شاه چشم‌باز می‌کرد با دید چشمش به ملیجک می‌افتاد. غالباً شاه او را بکول می‌گرفت و دور قصر گردش می‌داد. در ۹ سالگی شاه زیبا ترین دختر خود اخترا الدوله را با و داد. وقتی دندان ملیجک شکست ناصرالدین شاه دستور داد آنرا طلا گرفته در موزه بگذارند. حدود ۸۶ غلام بچه‌داشت که در مدرسه دارالفنون بنا م‌عزیزالسلطان موزیک می‌زدند. طبق گفته درباریان هر چه شاه داشت ملیجک هم داشت. او بنمایندگی شاه به سفارتخانه‌ها میرفت و بسفرا تبریک یا تسلیم می‌گفت. وقتی بیمار شد وضع روحی شاه منقلب گردید. ناصرالدین شاه در سفر سوم خود به اروپا ملیجک را همراه برد. او عتقاد السلطنه مینویسد ناصرالدین شاه نقشه مهمی برای عزیزالسلطان داشت و وقتی او را نوازش می‌کرد (می‌گفت انشاالله وقتی توشه‌شدی قتل نکنی، چشم‌بیرون نیآوری، با مردم خوب رفتار کن) ولی قتل ناصرالدین شاه تمام نقشه‌ها را بهم زد. پدر ملیجک در حرم حضرت عبدالعظیم وقتی ناصرالدین شاه تیسر خورده همراه او بود و جسد را بکالسه آورده. از آن ببعده ملیجک هم وضع بدی پیدا کرد. دختر ناصرالدین شاه از او طلاق گرفت. انیس الدوله که از ملیجک خیلی ناراحت بود می‌گفت (این ملیجک کیست که هر شب باید سرشام شاه باشد) انتقام‌سختی از ملیجک او مین‌اقدس گرفت.

ملیجک در باره این ساختمان (بهارستان) مینویسد: (اعلیحضرت دو باب عمارت مرحمت فرمودند یکی در باب‌هایون و دیگری اندرونی سپهالار پس از فوت شاه عمارت با هم‌ایون را بدستور مظفرالدین شاه بحکیم

الملک دادم و با بت مالکیت بهارستان هم ورثه قمر السلطنه ادعای مالکیت نمودند که سه هزار تومان دادم و از آنها خریدم . پس از استقرار مشروطیت ملیجک قسمتی از عمارت بهارستان را برای تشکیل جلسات مجلس بدولت فروخت و خود در ساختمان دیگری که در وسط باغ بود سکونت گزید و بعداً این ساختمان هم بمجلس فروخته شد که در آخرین روزهای سقوط رژیم دفتر کمیسیون عرایض مجلس شورایی ملی شده بود .

ناظم الاسلام کرمانی مینویسد : ظل السلطان گفت پس از عزل میرزا حسین خان سپهسالار با عمه ام دیدن او رفتیم . به عمه من گفت برادر تو خانه و عمارت مرا از دستم گرفت . من امیدوارم که روزی همین خانه و عمارت من تبدیل به (پارلمان) شود که همان پارلمان ریشه خاندان قاجاریه را از بیخ برکنند . این گفته میرزا حسین خان در خاطر من بسودتا اینکه دیدم مجلس موسسان و محل اجتماع گردید و خلع سلطنت قاجاریه را اعلام نمود . موثقیین نقل میکنند که او کراراً گفته بود که این عمارت و مدرسه را بنا کردم که شاید یکروز وکلای ملت در آن جلوس کنند . مورخین درباره میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی سپهسالار چنین مینویسند :

او فرزندان میردیوان بود که در اروپا تحصیل کرده زبان فرانسه را خوب میدانست . وقتی از طرف ناصرالدین شاه بعنوان صدراعظم انتخاب گردید دست با قدامت اصلاحی زد و اولین کسی است که برای انتظام امور دولتی مقرراتی تنظیم نمود و بخصوص نسل جوان را روی کار میآورد . یکی از درباریان به ناصرالدین شاه چنین نوشت (آنوقتها که ما جوان بودیم ریش داریم پسندیدند . حالکه ما ریش درآورده ایم جوان می پسندند . تکلیف چیست ؟)

ناصرالدین شاه در مراجعت از سفر فرنگ او را معزول کرده حاکم خراسان شد که بطور ناگهانی درگذشت . معروف است که با او (قهوه قجر) داده اند . اعتماد السلطنه مینویسد (علیحضرت از مرگ سپهسالار اظهار تأسف

ظاهری فرمودند. ولی در باطن چنان متألم نبودند زیرا که فرمودند
این مرد بجائی رسید که جز مرگ راه چاره‌ای برای او نبود.
چون اولادی نداشت قسمتی از ثروت خود را جمله مسجد سپهسالار و باغ
بهارستان را بشخص شاه منتقل ساخت.

عمارت مجلس شورا یملی چندین بار غارت و یکبار توسط محمد علی‌شاه
بتوپ بسته شد. لیا خوف که فرمانندار نظامی تهران بود عمارت مجلس
و مسجد سپهسالار را بتوپ می‌بندد که عده زیادی کشته میشوند که تا دو
هزار نفر گفته شده است. ولی مقامات دولتی روزگفتند ۳۰۰ تن از
اخلالگران کشته شدند و لیا خوف هم در گزارش خود اعلام کرد که (لانه دزدان)
بتوپ بسته شد. با این نظر خانه ملت و ایران و اموال آن غارت و سر دشته
مشروطه خواهان و گروهی از روحانیون دستگیر شدند. چون این روز
(دوشنبه) بود طبق سنت پارلمانی هیچوقت در روز دوشنبه مجلس جلسه
علنی تشکیل نمیداد و حتی هنگام طرح لایحه بودجه که جلسات شب و روز
ادامه داشت دوشنبه‌ها تعطیل بود. ولی مجلس سنا روزهای دوشنبه
جلسه داشت.

مال المصالحه شرعی باغ بهارستان بورشه مرحوم سپهسالار با نضمام
پانصد تومان رد مظالم و ده تومان حق تحریر ۱۵۵۱۰ ریال بوده است و
این مبلغ از صندوق جرائم اداره کارپردازی مجلس پرداخت شده و
سند صادر گردیده است.

چند سال بعد قسمتی دیگر از فضای مجلس را بمبلغ دو بیست هزار ریال
از عزیز السلطان خریداری و ضمیمه کردند و بتدریج بوسعت بهارستان
افزوده شد.

از اوایل مشروطیت دوتا بلوی خطی زیبا بردیوارسالن در برابر
دیدگان همه نمایندگان قرار گرفت که دو آیه از آیات کلام الله مجید
است. (و شاورهم فی الامر) که آیه ۱۵۹ سوره آل عمران و (امرهم شوری بینهم)
که آیه ۳۸ سوره الشوری میباشند.

مولوی هم در باره این دو آیه قبلا چنین سروده بود:

(امرشاورهم) برای آن بود کز تشاور سهو و کثر کمتر شود

عقل را با عقل دیگر یار کن (امرشوری بینهم) را کا رکن

دکتر غنی در خاطرات خود از نواب یزدی و کیل یزدچنین نقل میکند :
قرآنی که در مجلس شورا یملی با آن و کلا قسم یا د میکنند خوش خط و بخت
میرزا احمد نیری است که متعلق به عبد الله خان پسر تقی خان یزدی
بوده و بعد در خانواده همیشه بموجب وصیت عبد الله خان نرد
بزرگترین فرزند بوده است .

چند سال قبل آقای حائری زاده آن قرآن را از پسر میرزا محمد جناب
(پدر جناب زاده ها) (یکی از اولاد عبد الله خان) که متولی قرآن بوده
گرفته بتهران آورده و توسط ارباب کیخسروش هر خ بکتا بخانه مجلس
شورا یملی تقدیم کرده که اینک مورد استفا ده میبا شد . و یکی از شعرا
هم در این باره چنین شعری سروده است :

(حائری زاده) که قرآن خوانین را برد نزد کیخسرو در پارلمانش بسپرد
گفت با جمع و کیلان که پی حفظ وطن با همین صحف قاچاق قسم باید خورد
(بعکس نظر شاعر با دیدگفت این اقدام مرحوم حائری زاده بسیار از زنده
میبا شد که چنین قرآن نفیسی را بخانه ملت تقدیم نموده و از دسترس
خارج شده و امروز در یکی از موزه های خارج دیده میشود .)

ناظم الاسلام کرمانی در باره عنوان (مجلس شورا یملی) چنین مینویسد :
وزیر رسالت دربار در روز اعلام مشروطیت مینویسد : (دستخط مبارک دایر
برایجاد مجلس که شرف صدور یافته بود ، در آنجا با اسم مجلس اسلامی قید
شده بود مردم قبول نکردند و استدعا نمودند که با ید مجلس ملی با شد .
ما کاری با مذهب نداریم و همینطور دستخط ما در گردید . در دستخط که
مجلس شورای اسلامی نوشته اند با ید به عبارت مجلس شورای ملی تبدیل
شود . چه شا ید بعضی با غرض شخصی یکی از معوشین را تکفیر کنند و
آنوقت بگویند که فرد در مجلس اسلامی چه میکند . و شا ید یکزمانی مانند
شیخ فضل الله ملائی پیدا شود که به غرض شخصی همه اهل مجلس را تکفیر
و یا لاقول تفسیق کند . دیگر آنکه ظایفه بیهود و ارا منه و مجوس نیز باید

منتخب خود را با این مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها همسازد.
مناسب لفظ ملی است .)

جالب اینست که وقتی در صدر مشروطیت که افکار مذهبی بیش از زمان ما در کشور نفوذ داشت و روحانیون قدرت زیادتر داشتند این استدلال مورد قبول قرار گرفت و نام (مجلس شورایی) در قانون اساسی قید گردید. پس از سقوط رژیم هم در مجلس خبرگان نام مجلس (شورای ملی) بود ولی خمینی و دارودسته اش حتی با بی اعتنائی به قانون اساسی (خود ساخته) نام مجلس را به (شورای اسلامی) تبدیل نمودند .

*

کتابخانه مجلس شورایی - بی تردید میتوان گفت (کتابخانه مجلس شورایی) یکی از باارزش ترین کتابخانه ها می باشد که حفظ کتب کمیاب و اسناد تاریخی و کتب خطی آن مجموعه گرانبهائی را تشکیل میدهد که روسای مجلس بخصوص مهندس ریاضی برای حفظ و تکمیل آن زحمات زیادی کشیده اند .

پس از تشکیل مجلس شورایی این فکر بوجود آمد که نمایندگان برای تهیه نطق خود احتیاج بکتاب و اسناد و مدارکی دارند که از سال ۱۲۹۰ شمسی در قسمت شرق حوضخانه مجلس دواطوق تودرتو بنا را اختصاص داده شد و در چند قفسه تعدادی کتاب مورد احتیاج آمده گردید . در سال ۱۳۰۲ کتابخانه مجلس رسماً افتتاح شد .

نخستین کتابها توسط ناشران و مؤلفان از داخل و خارج کشور به کتابخانه اهدا شد و خریداری ۲۰۲ جلد کتاب توسط میرزا ابوالحسن جلوه و اهدا ۱۰۹۱ جلد کتابهای احتشام السلطنه ، محمود علامیر رئیس دوره اول و دوم سالوده نخستین کتابخانه را تشکیل داد .

ارباب کیخسر و دومین رئیس کتابخانه ، دریا دداشتهای خود تعداد کتب را ۱۳۶۵ جلد (پارسی ۱۸۳ جلد - عربی ۱۸۵ جلد - ترکی ۹ جلد - فرانسه ۸۵۵ جلد - انگلیسی ۱۱ جلد - روسی ۲۰ جلد - آلمانی ۷۵ جلد ، ایتالیائی ۱۷ جلد) ذکر می کنند و هم او بود که چیدن کتاب را به روش

حروف الفباء به سال ۱۳۰۲ تا زکریا و فهرست آنها را در دفاتری گرد آورد. بیشترین و ارزشمندترین کتاب‌های کتابخانه مجلس، کتب اهدائی است که مجموعه‌های خطی و چاپی و چاپ سنگی افرادی چون سید محمد صادق طباطبائی رئیس دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، حاج عبدالغفار نجم الدوله اصفهانی ریاضی‌دان، ستاره‌شناس و استاد ددالفنون در دوره ناصری، ناصرالدوله مجید فیروز، خوشی، رهی معیری، هلاکورا مبد، نورالدین امامی، تقوی، متین دفتری و چند تن دیگر همچنین مجموعه‌ها سنا سید جمال الدین اسدآبادی از آن جمله است. از سید جمال الدین اسدآبادی ۵۴۰ جلد کتاب چاپی و ۲۸ جلد خطی و تعداد ۴۳۵ نامه و یادداشت به خط وی در کتابخانه نگهداری می‌شود.

بر اساس وصیت نامه رهی معیری ۲۳ جلد کتاب خطی ۱۶۵۵ جلد چاپی و پاره‌ای لوازم شخصی خود مانند عینک، قلم خودنویس پس از درگذشت وی، به سال ۱۳۴۷ به کتابخانه مجلس تحویل گردید. این مجموعه شامل کتاب‌های ارزشمند ادبی، دوا و بین شعری و تذکره است.

مجموعه پاریسیان هند که مجموعه‌ای از کتاب‌های چاپی بزبان فرانسه و انگلیسی درباره تاریخ و دین زرتشت است به وسیله (همزجی رستم مدی) در دوران آریاب کیخسرو به کتابخانه اهدا شده است.

کتابخانه مجلس دارای ۲ مرکز است. کتابخانه اصلی یا شماره ۱ در ۳ طبقه به تفکیک ذیل فعالیت می‌کند: طبقه اول سالن قرائت و مخزن کتب خطی است و در طبقه دوم مخزن کتاب و نشریات فعال است و در طبقه سوم نمایشگاهی اختصاصی وجود دارد. در این نمایشگاه ۱۲ تابلو رنگ و روغن کمال الملک و تعدادی کتب نفیس منحصر به فرد خطی نگهداری می‌شود.

کتابخانه مجهز به دستگاه میکروفیلم بوده و پرژکتورهای فیلم‌خوان، پژوهندگان را در تحقیق و پژوهش یاری می‌دهد.

از نامه‌ها و فرامیسی مربوط به دوران مشروطه چندین مجموعه در کتابخانه موجود است. همچنین برخی مجموعه‌ها به وسیله اشخاص و

خانواده هابه کتا بخانه وارد شده است که مجموعه (امیرخیزی) را از این دست می توان شمرد و نیز نام مجلس به محمدعلیشاه و پاسخوی بمجلس به سال ۱۲۸۵ را می توان یاد کرد .

کتب خطی را با یاد از زشمندترین گنجینه های کتا بخانه به حساب آورد .

کتا بخانه مجلس شورای ملی آلجومی نفیس و منحصر به فردا زکتا بهای خطی است .

تا بهمن ۵۷ کتا بخانه مجلس حدود ۱۴۰ هزار جلد کتا ب داشت که حدا قل ۱۵ هزار جلد آن خطی و از کتا بهای نایاب و گرانقیمت بسود . مهندس ریاضی هیئتی از افراد علاقمند را تعیین کرده بود که کتا رکتا بخانه را اداره میکردند و رئیس کتا بخانه هم با همکار ی آنها توانست کتا بخانه را توسعه دهد . از جمله کارهای مفید دیگر این بود که سه در کتا بخانه فسمتی برای فیلم برداری از کتا بهای نفیس و فتوکپی تاسیس شده بود . همچنین اقدام مفید دیگر جمع آوری تابلوها ی نفیس کمال الملک و قالیهای گرانقیمت مجلس و نهادن آن در انبار ذخیره مجلس و نگاهداری از این تابلوها و فرشهای گرانقیمت با اصول صحیح که از خراب شدن آن جلوگیری شود . حال رژیم اسلامی چه به روز این کتا بها و تابلوها و اشیاء عتیقه و فرشهای نایاب و گرانقیمت آورده است خدا میداند ؟

* * *

محمد علی‌شاه چگونه مجلس را بتوپ بست

از بدو تا سپس مجلس شورا یملی گفته میشد که محمد علی میرزا ولیعهد با مجلس مخالفاست. یکبار صنیع الدوله رئیس مجلس چنین گفت : مغرضین و مفسدین میگویند که ولیعهد ضد مجلس است و حال آنکه رقعہ‌ای با قای سید عبدالله نوشته که چقدر همراه میباید شد که متن آن خوانده شد که چنین بود :

بعدا لعنوان ... از قراریکه شنیدم از تبریزکا غدی بجنابعالی نوشته اند که ولیعهد مخالف با عقاید ملت است و مجلس را که بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه تشکیل داده است ولیعهد قبول ندارد. اولاً " بذات مقدس پروردگار قسم است که این مطلب کلی خلاف و بی اصل است و من از خدا میخواهم که انشاءالله این دولت و ملت ترقی کرده و رفع این مذلت ها بشود. ثانیاً " سرجدت قسم اگر آدمی بعفتیات فرستاده باشم ... چرا بایده من مخالف این عقیده و منکرآبادی مملکت باشم؟ ثالثاً " از شخص شما تعجب دارم چرا این خیال و تصور را نسبت بمن نموده اید و چرا این کاغذ را باور کرده اید؟ مگر خودتان اشخاص مغرض را نمیدانید؟ این سهل است هزارا زاین اقدامات علیه من مینمایند چرا بایده باورکنید؟ خواهش دارم سایرین را خودتان اطلاع بدهید که

بدانند این تهمت است و منتظر جواب این کاغذ هستم .
محمدعلیشاه در مدت سلطنت خود هم همیشه مورد سوء ظن بودیکبار بکلام
الله مجید قسم یاد کرده بود که قانون اساسی را رعایت کند که قسم نامه
چنین است :

(هو- محل مهر محمدعلیشاه قاجار

چون بواسطه انقلاب تیکه این چندروزه در تهران و سایر ولایات ایران
واقع شده برای ملت سوء ظنی حاصل شده بود که خدای نخواستہ مادر مقام
نقض عهد و مخالفت قانون اساسی هستیم لهذا برای رفع سوء ظن و اطمینان
خاطر عموم ملت باین کلام الله مجید قسم یاد میکنیم که اساس مشروطیت
و قوانین اساسی را کلیتاً در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و
اجرای آنرا غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتار کرده مجازات
سخت بدهیم و هرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کنند نزد ما حب قرآن
مجید مطابق عهد و شروط و قسمی که از وکلای ملت گرفته ایم مشمول
خواهیم بود . ۱۷ دی قعدہ ۱۳۲۵)

وکلای مجلس نیز قسم نامه متقابل تهیه کرده اند که متن آن چنین است :
(در این موقع که بندگاننا علیحضرت اقدس شاهنشاهی محمدعلیشاه قاجار
خدا را ملکه بواسطه بروز انقلابات برای رفع سوء ظن ملت بکلام الله
مجید قسم یاد کرده اند که حافظ و حامی اساس مشروطیت و قوانین اساسی
باشند ما وکلاء ملت امضا کنندگان ذیل باین کلام الله مجید قسم یاد
میکنیم ما دامیکه قانون اساسی وجود مشروطیت را علیحضرت همایونی
حامی و مجری و نگهبان باشند بهیچوجه خیانت با سلسلنت ایشان
نکنیم و حقوق و حدود پادشاه متبوع عادل خودمان را موافق قانون اساسی
محفوظ و محترم بداریم و هرگاه برخلاف این عهد و قسم رفتار کنیم نزد
خدا و نزد رسول مسئول باشیم . ۱۷ دی قعدہ ۱۳۲۵)

ناظم لاسلام کرمانی مینویسد :

محمدعلیشاه در ۳۸ لگی تا جگذاری کرد . روز ۴ ذیحجه ۱۳۲۴ صدر اعظم
دعوتی کرد که مراسم رسمی تا جگذاری در عمارت شاهی انجام شود . شاهنشاه

پا به پله تخت گذا رد. صدرا عظم تاج شاهی را بدست گرفته بر سر شاه گذا رد. روی تاج بطرف صدرا عظم بودا علیحضرت ملتفت شده تا چرا با دست خود برگردانیده فرمود تاج خیلی سنگین است و سنگینی موافق راحت میکند و صدمه میزند. صدرا عظم عرض کرد باید متحمل شوید و این بار سنگین را طاقت بیا ورید. شلیک توپ به عدد ۳۸ که سن شاه است شد و بعد به میمنت عدد ۱۰ بقیه را شلیک کردند. گفته شد بمناسبت اینکه تاج را وارونه گذارند انقلابی پدید خواهد آمد لکن بدست خود اعلیحضرت اصلاح خواهد شد. دیگر آنکه سلطنت ایران خیلی سنگین خواهد شد که اعلیحضرت از تحمل آن بزمحت خواهد افتاد.

با وجود اینکه محمدعلیشاه قسم خورده بود که حافظ مشروطیت باشد ولی نمیتوانست مخالفت خود را با مجلس شورا بملی پنهان کند. در شرایطی که هنوز فکر میکرد میتوان با مجلس شورا بملی کار کرد از مجلس سه تقاضا داشت :

۱- وزراء فقط در مقابل شاه مسئول باشند و مجلس حق دخالت در عزل و نصب آنها را نداشته باشد.

۲- شاه همیشه ده هزار قشون مسلح در اختیار داشته باشد.

۳- شاه و وزیر جنگ را انتخاب کنند و اختیارات تا مدتی در قشون داشته باشد. وزیر جنگ در اختیار شاه باشد.

سخن اصلی محمدعلیشاه این بود که (با مجلس موافق است بشرطی که در سیاست دخالت نکند).

محمدعلیشاه بصورت مختلف مخالفت خود را با مجلس نشان میداد ولی زمانیکه بین شیخ فضل الله نوری با سایر علمادرباره مجلس و مشروطیت اختلاف افتاد شیخ فضل الله که خود از بنیان مشروطیت بود با محمدعلیشاه خیلی نزدیک شد و از مشاورین نزدیک او گردید و حتی مشروطه خواهان را (ملحد و زندق و با بی) خواند و برای خود دارو دسته ای تهیه کرد که علیه مشروطه خواهان اقدام میکردند.

روزیکه (مقتدر نظام) و (صنیع حضرت) از ایران شیخ فضل الله مشروطه

خواهان را تا روما رکردند عده‌ای از بچه‌های سنگلج و چاله میدان با پانصد درشکه و کالسکه با استقبال آنها رفته‌چنین شعار میدادند :
مجلس شورای ملی تا ابد برکننده باد تیغ استبدادیان تا ابد برنده باد
درباره (نفی مجلس) شیخ فضل الله نوری و عده‌ای از روحانیون نامه‌ای
به محمدعلی شاه مینویسند که او هم تا شید می‌کند که قسمتی از آن چنین
است :

شیخ فضل الله مینویسد : روزیکه کارگزاران دولت را احضار فرمودید
و اراده سنیه را با عطای مجلس شورای عمومی و تأسیس قوانین آن
ابلاغ فرمودید حاضرین متفق القول جواب عرض نمودند که مجلس
شورای عمومی منافی با قوا عدا سلام است و ما مسلمانان ابداً راضی
نمیشویم که وهنی با سلام و دین ما برسد . متضرعانه انصراف از این امر
حضور ملوکانه شد تا کنون دستخط شرف صدور نیافتاده و چون حفظ بیضه
اسلام بر عهده سلطان وقت و علماء اعلام است استدعای صدور دستخط
را داریم . قسم بجمیع معظمت شرعیه که ماها بلکه تمام‌ها لیس اسلام
این مملکت برای تأسیس مجلس شورای عمومی حاضر نیستند و نتیجه
آنرا جز هدم دین و هرج و مرج و هتک نوامیس اسلامیه نمیدانیم .
پاسخ محمدعلی شاه (عزم ما همه وقت بر تقویت اسلام بوده و هست . حال
که مکشوف داشتید تأسیس مجلس با قوا عدا سلامیه منافی و حکم بحرمت
دادید و علماء ممالک هم بهمین نحو حکم بحرمت نمودند در این صورت
ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد.)

*

گزارشات محرمانه وزارت خارجه انگلس درباره توطئه قتل محمدعلی شاه

از روز ۱۹ آبان ۱۲۸۶ که شاه بمجلس رفته بود دیگر از قصر بیرون نیامده
است . روز نهم سفند ۱۲۸۶ در حالیکه بطرف دوشان تپه که مقر خا رج از
شهر اوست میرفت حمله جسورانه‌ای با و شد . با اینطور که یک اتومبیل
در جلو و یک کالسکه در عقب و مستحفظین سواره و پیاده بطور معمول مواظب

بودند. پس از طی مسافتی قبل از آنکه بعمارت ظل السلطان برسند چند نفر از بالای با مهای مجاور بنای شلیک به او بمبیل را گذارند که تصور میکردند شاه در آن نشسته است. ظاهراً بعلت ارتفاع ضاربین نمیتوانستند داخل او بمبیل و کالسکه را ببینند. سپس دو بمب بطرف او بمبیل انداختند و آنرا بکلی متلاشی ساختند در نتیجه دو نفر مقتول و ۷ نفر مجروح گردیدند. خود شاه که در کالسکه عقب نشسته بود فوراً بیرون آمده در خانه‌ای همان نزدیکی پناه گرفت و سپس پیاده بسوی قصر حرکت کرد.

دکتر لیندلی اعلیحضرت را بیک حالت خیلی مضطرب دیده بود. وقتی شاه خواست پیاده بقصر برود با زهم دوسه تیر بسوی او خالی شد. ناگهان شاه تنگ یکی از بختیا ریه‌ها را که آنجا ایستاده بودند گرفت و خواست شلیک کند ولی او را منع کرده بسوی پناهنگاه بردند. شاه بحدی غضبناک بود که گفت تمام خانه‌های اطراف را خراب و ساکنین آنرا بقتل برسانند ولی بزودی غضب او فرونشست و اطرافیان سلامتی او را تبریک گفتند.

*

با (استخاره) مجلس بتوب بسته شد - وقتی محمد علی شاه میخواست مجلس را بتوب ببندد چنین استخاره کرد:

(پروردگارا اگر مشب توپ بمجلس بفرستم و فوراً با قوه قهریه مجلس نشینان را ساکت نماید خوب است و صلاح است؟! اگر صلاح است خوب بیاید و الا فلا... یا دلیل المتحرین یا الله).

محمد علی شاه معمولاً "استخاره‌ها را نزد سید ابوطالب زنجانی میفرستاد و هم جواب استخاره را پشت کاغذ مینوشت. اگر خوب بود عمل میکرد و الا فلا... این بار استخاره خوب بود.

روز ۲۳ جمادی الاولی سال ۱۳۲۶ قمری برابر با دوم تیر ماه بدستور محمد علی شاه (لیا خوف) فرمانده روسی بریگا دقزا ق مجلس را با توپ مورد حمله قرار داد و او میربها در علیخان نیز نقش مهمی در این کار داشت

که به سردار ارشد ملقب گردید .

غلامعلی خان عزیز السلطان (ملیجک) که خانهاش چسبیده به عمارت بهارستان بود در این باره چنین مینویسد :

عده ای قزاق در اطراف مجلس و مدرسه سپهسالار اجتماع کرده و گفتند هیچکس نباید اینجا جمع شود . وقتی آقا سید عبدالله بهبهانی عازم مسجد شدند قزاقها مانع شدند . همچنین جلوی سیدجمال افجهای را هم گرفتند . آنها و جمعیت زیادی که کفن پوشیده بودند بسوی مجلس حرکت کردند . آقا سید عبدالله دستور میداد که سربازها را بزنند و تیر اندازی میشود . بدستور لیاخوف و ارشادالدوله توپها شروع به تیراندازی کردند که مردم بترسند ولی آنها نترسیده حتی قزاقها را کشتند . توپها بسوی مجلس و مسجد سپهسالار شلیک شد . مجتمعین در مسجد فرار کردند . سید عبدالله و ملک المتکلمین از پشت بام منزل من بسوی پارک امین الدوله رفتند . ارشادالدوله توپ را میبندد بداخل مجلس . و کلا از ترس لباس غلامها را پوشیده فرار میکردند . حدود ۹ ساعت تمام جنگ طول کشید . ظهیر السلطان و شاهزاده ناصراالملک هر دو دستگیر شدند . گفتند ظهیر السلطان خیلی آدم کشته است .

(والمونت) دبیر سفارت فرانسه که خودناظر جریان بوده مینویسد :

محمدعلیشاه ظهیر السلطان و ملک المتکلمین و میرزا جها نگیرخان را محکوم بمرگ کرده بود ولی چون ما در ظهیر السلطان عمه شاه بود با وساطت مادرش از مرگ نجات یافت و با روپا تبعید گردید . خیلی از سربازان نمیخواستند دستورات فرمانده روسی را در باره توپ بستن مجلس و مضروب کردن پیشوایان دینی اطاعت کنند . ولی شلیک افسران روسی مانع شد که این سربازان بتوانند از ما جرابگریزند . حدود ۵۰ تن از سربازان تفنگهای خود را بمیلیون تسلیم نمودند . بموجب گزارش رسمی که به محمدعلیشاه داده شد در آنروز مردم تهران ۵۰۰ تن کشته دادند . از افسران و افراد قزاقخانه ۲۳ نفر کشته و ۴۴ نفر زخمی شدند . سربازان فوج سیلاخور و هنگ امیربها در نیز ۱۲۰ نفر کشته و زخمی

دادند .

بعضی از مورخین می نویسند :

پس از اشغال مجلس ملک المتکلمین - جها نگیر صوراسرافیل - سید عبدالله بهبهانی - سید محمد طباطبائی - بهاء الواعظین - قاضی قزوینی - میرزا قاسم صوراسرافیل - اما جمعه خوئی را به پارک امین الدوله بردند . حاج میرزا ابراهیم آقا جلوی قزاقها ایستاد و کشته شد . سپس قزاقها همه آنها را با ذلت و خواری بباغشاه برده در کنار شیخ الرئیس که بزنجیر بسته شده بودند زندانی و زنجیر کردند . حکیم الملک و ممتاز الدوله در سفارت فرانسه پناهنده شدند . فرشان زنجیر ملک المتکلمین و میرزا جها نگیر خان صوراسرافیل را با زکرده نزد محمدعلیشاه بردند که خطاب به ملک المتکلمین گفت : بتو نصیحت کردم که اگر مقصود از این آشوبگری مقام و پول است ترا بی نیاز خواهم کرد . گوش نکردی و پرخاش نمودی . حال ترا به بدترین وضع خواهم کشت تا همه بفهمند که هر کس در مقابل ما گستاخی کند بروز تو مبتلا خواهد شد . ملک المتکلمین گفت مجاهدت من در راه مشروطیت است و این راه در مصلحت شاه و ملت میباشد . از کشته شدن من چیزی عاید تو نخواهد شد زیرا هر قطره خون من ملک المتکلمینی بوجود خواهد آورد که پرچم عدالت و مشروطیت را بر خواهد افراشت . محمدعلیشاه با غضب گفت ترا بطوری میکشم که یک قطره خون ز بدنت بیرون نیاید . سپس بحاجب الدوله و دژ خیمان دستور داد که آنها را با طناب خفه کنند که ملک المتکلمین و صوراسرافیل را با این صورت کشتند . سپس محمدعلیشاه به آیه الله بهبهانی و آیه الله طباطبائی نیز اهانت میکند که بهبهانی میگوید ما را بکشید و اهانت نکنید که آنها را تبعید کردند ولی حدود ۷۰ نفر در سفارت انگلیس پناهنده شدند .

محمدعلیشاه با تمام استبداد رائی که داشت جرئت نکرد که آیه الله بهبهانی و آیه الله طباطبائی را هم بکشد و دستور تبعید آنها را داد . ولی بعد آیه الله سید عبدالله بهبهانی در خانه خود ترورش شد . شب

شنبه ۹ رجب ۱۳۲۸ قمری چهار نفر و اردخانه آیه الله سید عبدالله بهیانی شده و با وجود اینکه عده ای اطراف ایشان بودند بسدون سئوال و جواب آیه الله را با چهار ضرب گلوله میکشند. روز شنبه با زارها تعطیل و مجلس شورا یملی اعلام عزاداری نمود.

عده ای از مخالفین تقی زاده او را متهم کرده بودند که در تروردست داشته است ولی هیچگونه سند و مدرکی بدست نیامد. آنقدر علیه تقی زاده هیا هوشد که ناچار گردید مدتی از کشور بخارج برود.

عبدالله بهرامی مینویسد:

پدر منشی امیربها در جنگ بود که همراه او گاهای بیباغها میفرتم. محمد علی شاه تمام سربازها و توپچیها را آنجا تمرکز داده بود و در آنجا آزاد بخوانها را بزنجیر کشیده بود.

یک روز دیدم که فراشها آنها را قطار نموده و زنجیر بگردن همانطوری که عکس آنها امروز موجود است برای رفع احتیاجات طبیعی بیک محوطه ای میبردند و فراشها برای خوش آمدن و ساو چند نفر از خواهها که بتماشای آمده بودند آنها را بی جهت سخت کتک میزدند. آن یک نفری که در جلوی صف میرفت و حلقه زنجیر در گردن او آویخته بود یک شیئی هم در دست داشت. از لباس و صورت های نشسته این جمعیت آشکار بود که در محل کشیف و تاریکی محبوس میباشند و هر کدام میداد ز زندگانی بریده و در انتظار ساعت مرگ هستند زیرا که در همان ایام دونفر از مبارزین آنها را که مرحوم میرزا جها نگیر خان صوراسرافیل و ملک المتکلمین بوده بطرف جیبی در باغ شاه تقریباً در مقابل انظار باطناب روی زمین خفه کرده بودند و چون این قسم عدا مخیلی مشکل و طولانی است فراشها و میر غضبها با لگد جنایت نیمه کاره خود را تکمیل مینمودند و چند نفر را هم در انبار دولتی کشته بودند.

صاحب منصب قزاق که مسئول نگهداری این اشخاص بود خودش اظهار میداشت که بهر کدام از آنها در شبانه روز فقط یک نان کوچک تافتون و دو عدد خیار بیشتر جیره نمی دهند و میگفت که سعی خواهم کرد که یک

نفر از آنها زنده از غشا بیرون نرود. از رجال مملکت من تنها مستشار الدوله را دیدم که در یک اطاق کوچکی حبس بود و چون پدرم با او سابقه آشنائی داشت از ما موریین خواهش کرده بود که نسبت به او از حیث خوراک قدری بیشتر مراعات بنمایند.

با ستانی پاریزی مینویسد: محمدعلیشاه بعد از بتوپ بستن مجلس گفت (آیا مشهدی با قربقال وکیل زورکی مجلس اجازه میدهد که شاه مملکت آنها را صرف کند؟ با قهقهه).

هنگام فرار محمدعلیشاه و بروسیه حسین بیگ تبریزی فریاد زد (دیدید با لآخره مشهدی با قربقال دیگر اجازه نماند خوردن هم بتو نمیدهد). محمدعلیشاه بعد از بتوپ بستن مجلس آنقدر یاغی شده بود که بیروحنیون تبریز چنین نوشت: "با کمال قدرت فتح کردم. مفسدین را تمام گرفتار نمودم. سید عبدالله (بهبهانی) را بکر بلا فرستادم. سید محمد (طباطبائی) را بخراسان. ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان (صورا سرافیل) را سیاست کردم. مفسدین تماماً محبوس شما با کمال قدرت مشغول رفع مفسدین باشید و از من هم هر نوع تقویت بخواید حاضرم. محمدعلی" با این نظر محمدعلیشاه توقیف شدگان در باغشاه را بشدت مجازات کرد و قساوت خود را نشان داد. سید جمال الدین و اعظام صفهانی نزدیک بیرون دستگیر و سرش را زیر آرسی در گذاشتند و خفه اش کردند. او از زندان بیرون آمدن ماهی بفرزندش (محمدعلی جمال زاده) که بعداً نویسنده معروفی شد چنین نوشت:

(میرزا محمدعلی جانم - گمان میکردم این آخرین کاغذی است که از پدرت دریافت مینمائی. چونکه بواسطه این ملت مرده بی حس، دشمن بر ماها غالب شده، حال دیگر چاره از دست رفته و باید مردانه جان داد. رضیاً برضاه الله. نور چشم میدانم در این صورت غیبت بشما خیلی سخت خواهد گذشت ولی اگر عاقل باشی باید برخلاف خوشحال شوی چه پدرت شهید وطن گشته، کشته شرف و افتخار است. امروز با همسزرا التماس تو انستمانین کاغذ را بتو که پسر ارشدم هستی بنویسم. تو هم اگر پسر من

هستی پیروی از کردار پدربزرگ خواهی نمود و از جان دادن مضایقه نخواهی کرد. خدا حافظ قوت قلبم. بیشتر نمیتوان صحبت کنم اسباب خوشوقتی خانوادهات باش. اگر وقتی شخص رمضا نعلی نامی پیش آمد و انگشتر و مهر مرا نشان داد خیلی احساس کن که این جوان رفیق و همدردت در این اوقات است. یا عدل یا حکیم حکم بیننا و بیین قوم لظالمین).

جمال زاده در آن موقع در بیروت درس میخواند که این نامه برای او فرستاده شد. *

مستشارالدوله صادق در مورد بمباران مجلس و توقیف شدگان در باغشاه چنین مینویسد:

وقتی بمباران مجلس شروع شد ماها که در مرتبه بالای بهارستان نشسته بودیم در مقابل شلیک توپ آنجا را خالی از خطر ندیده بیباغ شما لی مجلس رفتیم. آقا سید عبدالله بهبهانی دعای نجات میخواند و بالاتفاق بباغ امین الدوله رفتیم. آقا سید محمد طباطبائی میگفت از راه دیوار خرابه خارج شده بحضرت عبدالعظیم برویم. نوکسرم میگفت اشیاء مجلس را غارت کرده شاههای آویزهای بزرگ هر یک دست کسی بود. پارچههای فرشهای بزرگ در دوش افرادی و خلاصه آنچه قابل انتقال بود بیغما رفت.

در این موقع ما جمین بیرحم و شقی مخصوصاً نسبت به آقایان علماء از هرگونه شقاوتی فروگذار نکردند. لباسهای آنان را جز پیراهن و زیر شلوار در آورده شروع بکندن موی سبیل و ریش آنها نموده با تسمه تفنگ و قداره کتک میزدند. مرحوم بهبهانی که ناخوش بسود و پسرش کیسه یخ میگذاشت در مقابل ضربات مثل سروایستاده بود. پس از مدتی ضرب و جرح بخيال بردن این قافله مجروح افتادند. امیرتومان که زیر فرمان لیاخوف بود با فسران قزاق اعتراض کرد که بشما امر نشده بود ما هم آقایان علماء و وکلای شما. فقط مقصود دستگیر کردن چند نفر بود. بهر صورت ما را با درشکه بسمت باغشاه بردند. در درشکه

اول من و امام جمعه خوئی و سید عبدالله بهبهانی بودیم. بمحض اینکه در باغشاه پیاپی ده شدیم برای با رسوم ضرب و جرح شدید شروع شد. از حسن اتفاق آقای حشمت الدوله در آنجا دیده شد. متوجه گردید که شیخ الرئیس زابیرون باغ در یک چادر قلندری قزاق حبس کرده اند. با عجله نزد محمدعلیشاه رفته اجازه گرفت او را در چادر بهتری نگاه دارند. حشمت الدوله بیاری ما شافت و توجه یافت که آقا با لاخان سردار، دشمن خود را کشیده میخواستند بیا نکتف من بزنند. خود را بروی من انداخت که دشمن به بیخ گوش و صورت حشمت الدوله خورد. بکمک فراشان با چوب و چماق ما را از دست اشرا ر خلاص کرده توی باغ بچادر حاج الدوله انداختند.

حاج میرزا ابراهیم آقا در پاریس امین الدوله کشته شد. ممتاز الدوله رئیس مجلس و حکیم الملک در پاریس امین الدوله زیر موها مخفی شده با لباس مقنی ها گریخته بسفارت فرانسه پناهنده شدند. ممتاز الدوله به پاریس رفت. سید عبدالله بهبهانی پس از دو شب توقیف در باغشاه به عتبات تبعید شد. طباطبائی بمشهد تبعید گردید. برادرزاده میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل در سنگربلای سردر مجلس تیر خورد و شهید شد. ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان وقاضی ارداقی در باغشاه اعدام شدند. حاج محمدتقی در قزاق رزنجیرهای باغشاه محبوس بود. من هفت ماه و ده روز در باغشاه محبوس بودم و بشرط اینکه منشی محمدعلیشاه باشم آزاد گردیدم.

در چادری که با اتفاق شیخ الرئیس محبوس بودیم منظره شومی دیدیم با اینصورت که میر غضبی مشغول شستن خنجر خون آلود خود بود. معلوم شد چند دقیقه پیش حین خفه کردن ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان بوسیله طناب، چون ملک المتکلمین تنومند بوده و میر غضب بسهولت موفق نمیشود با خنجر بحیات آن مرحوم خاتمه داده است. این وضع مورد اعتراض نمایندگان خارجی واقع شد که برای حفظ ظاهر مجلس استنطاقی تشکیل گردید. از حسن اتفاق اعضای که

انتخاب شدند همه دارای فضائل اخلاقی و علمی بودند. قهرمان خان نیز السلطان تبریزی حاجب الدوله وقت، ناظم و ناظر استنطاقات سلامت نفس و خیرخواهی شهره بود. جریان استنطاق ده‌الی ۱۲ روز پس از وقایع شروع و دو ماه امتداد داشت و بخوبی روشن ساخت که این نیکمردان خدمت بزرگی با ساس مشروطه و آزادی کرده‌اند زیرا همه توقیف شدگان تبرئه گردیدند. بنده که استنطاق نشدم مستخلص آخری بودم.

ایرج اسکندری مینویسد: پدرم یحیی میرزا در زنجیر محمد علی‌شاه در باغشاه بود که جان خود را در این راه باخت است. ما در پدرم میگفت روزی سیلاخوریها برای بازداشت پدرم و عمویم سلیمان میرزا، خانه پدر بزرگ ما را محاصره کردند. آنها تصمیم گرفتند زخا نه خارج شوند. بدین منظور یحیی میرزا عمای خود را که برای تدریس عمه‌ها سرخانه می‌آمد بسرگذاشته و عبا و ردای او را هم پوشیده بکوجه می‌زند. در بازاریچه سنگلج بچه‌ها که آخوندی را با کراوات می‌بینند سروصداه انداخته فریاد می‌زنند (انجیر و منجیرش کن - فکلی رازنجیرش کن). سیلاخوریها پدرم را دستگیر کرده سلیمان میرزا ۳۵ تومان پول که داده‌اشته به سیلاخوریها وعده میدهند که او را بجای امنی ببرند. آنها میگویند بشرطی که ساعت و لباس را هم بدهی. سلیمان میرزا قبول میکند میگوید مرا بجای امنی برسانید تا لباسها را از تن در بیاورم و بشما بدهم. سپس او را بمنزل پدرم درم می‌برند که سلیمان میرزا تا سقوط محمد علی‌شاه در آنجا مخفی بوده است. ما در بزرگم میگفت میدانم چرا سلیمان میرزا نجات پیدا کرد و پدرت گیر افتاد برای اینکه وقتی میخواستند زخا نه خارج شوند قرآن آوردند پدرت بعلت عجله‌ای که داشت اعتنائی نکرد ولی سلیمان میرزا سه بار قرآن را بوسید و نجات پیدا کرد و خدا نجاتش داد ولی یحیی میرزا کارش بباغشاه کشید.

بهمین جهت من در منزل پدر بزرگم زندگی میکردم که در آنجا نماز و روزه و قرائت قرآن بطور طبیعی جریان داشت و هم ترقیخواهی و مبانسی

دانش جدید، همیشه خویشاوندی نزدیک با خاندان قاجار و شجره خانواده اسکندری با عباس میرزا نایب السلطنه و فتحعلی شاه گوشزد میشد. معهذاهمواره خانواده ما با استبداد قاجار مبارزه میکردند. بهمین جهت در زیر زمین خانه پدر بزرگ من چا پخانه مخفی دایر بود. در زمان مشروطیت پدرم و عمومیم از آن استفاده میکردند. بعدها سلیمان میرزا در جریان مهاجرت شرکت نمود و مقامات نظامی انگلستان او را دستگیر و در دادگاه صحرایی بحبس ابد محکوم شد. او با قدرت بانگلیسها پاسخ داده بود که حق محاکمه مرا ندارید.

سلیمان میرزا بعدها میگفت شرکت در کابینه سردار سپه اشتباه بود و معتقد بود که سیاست دولت شوروی مبنی بر پشتیبانی از سردار سپه بسیاری از دموکراتهای انقلابی و سوسیالیستها و حزب کمونیست را با شتابانداخته بود.

عدهای از روشنفکران زمان زقبیل عباس اقبال - سعید نفیسی - عارف اقدامات سردار سپه را در جهت ترقیخواهی دانسته و هرگونه مخالفت با او را بسود ارتجاع تلقی میکردند. * * *

تظاهرات علیه محمدعلیشاه - وقتی شاه قاجار خود را در کمال قدرت میدانست اقدامات شدیدی علیه او در سراسر کشور صورت گرفت. بخصوص سپهسالار تنکابنی در منطقه مازندران و سردار اسعد بختیاری در اصفهان و منطقه بختیاری دامنه تظاهرات را توسعه دادند. محمدعلیشاه به سپهسالار تلگراف تندی کرد که او هم پاسخ تندی داد که متن هردو تلگراف چنین است:

تلگراف محمدعلیشاه به سپهسالار تنکابنی و جواب او

رشت سپهسالار ولی خان - بواسطه نمک بحرامیت از تمام امتیازات و شئون دولتی خلعت کردیم. و دهات را به خالصگی فرمودیم (محمدعلیشاه)

جواب از رشت - حمد خدای را که بمحض سلب شدن شئون دولتی

از آن ننگ و عارضه‌هائی یافته، و ملک مراکسی نمیتوانست
خالصه کند، آن سیوشکست و آن پیما نه ریخت . محمدولی

*

بدنبال آن تلگرافات تندی از داخل و خارج کشور به محمدعلیشاه مخایره
شدوا بین اقدام و مورد تقبیح قرار گرفت و بخصوص شیخ فضل الله نوری
موردا اعتراض شدید روحانیون واقع شد. تلگراف زیر از نجف با و مخایره
گردید .

تلگراف علمای نجف به محمدعلی شاه

براحدی از مسلمانان مخفی نمائنده که از بدو سلطنت قاجاریه
صدمات فوق العاده بر مسلمین وارد شده است .
قفقاز و شروانات و بلاد ترکمان بحر خزر و هرات و افغانستان
و بلوچستان و بحرین و مسقط و غالب جزایر خلیج فارس و عراق
عرب و ترکستان تمام از ایران مجزی شد و شیعیان این بلاد با کمال
ذلت بدست کفار اسیر شدند. دوثالث تمام از ایران رفت و این
یک ثلث باقیمانده را هم با نحاء مختلف زمانه را بدست اجانب
دادند. گاهی مبلغ هنگفت قرض کرده و در مالک کفر برده
خرج نمودند و مملکت شیعه را برهن کفار دادند. گاهی بدادن
امتیازات منحوسه ثروت شیعیان را بمشرکین سپردند و مسلمین
را محتاج بآنها ساختند. گاهی خزائن مدفون ایران را بدشمنان
دین سپردند. یکصد کوریا بیشتر خزینه سلطنت که از عهد صفویه
و نادرشاه و زندیه ذخیره بیت المال مسلمین بود خرج فواحش
فرنگیان شد و آن همه اموال مسلمین را که بیغما بردند یک
پولش را خرج اصلاح مملکت و سد باب احتیاج رعیت نمودند.
شیرازه مملکت از هم گسسته بنحویکه اجانب علناً تقسیم مملکت
را مورد بحث قرار داده حصص خود را مفروض نمودند. در این حال
شیعیان آل محمد یکبار ره حرکت نموده برای حفظ باقیمانده از
مملکت و نجات از سفاکی و استبداد قاجاریه با مال و جان حاضر

شده و با امداد حضرت ولی عصر بمطلوب خود خواهند رسید. و داعیان نیز حسب وظیفه شرعی خود در تحقق آنچه ضروری مذهب است فرو گذا رنخوا هیم کرد و عموم مسلمین را بتکلیف خود آگاه خواهیم ساخت . الاخر محمد کاظم لخراسانی - الاحقر نحل المرحوم میرزا خلیل - الاحقر عبدا لله الما زندرانی . * * *

فرا مین ضد و نقیض محمد علی شاه

دستور محمد علی شاه درباره تعطیل مجلس شورای ملی خطاب بمشیر السلطنه صدراعظم: چون ایجا دا نجمنها ی بی نظا منا مه اسباب هرج و مرج شده بود و روزنا مه ها و نا طقین بکمک آنها نزدیک بود رسته انتظام مملکت را برهم بزنند و چون زما م ا مور تحت قوه مخصوص ما، در دست معدودی از عقلا بیدا شده رچه خوا ستم ز فسادات آنها جلوگیری کنیم و انجمنها را بروظایف خود بیاوریم بواسطه حمایت مجلس از آنها ممکن نشد. تا آنکه برای برقرار کردن نظم و آسایش عموم کسه از طرف باریتعالی بما تفویض شده است خوا ستیم مفسدین را دستگیر نما ئیم مجلس از آنها حمایت نموده وعده ای از اشرار مجلس را پناهگاه قرار داده در مقابل قشون دولتی سنگربسته بمسب و نازنک والالات ناریه استعمال کردند. ما هم از مروز تا سه ماه دیگر مجلس را منفصل نمودیم. پس از این مدت وکلای متدین ملت و دولت منتخب شده با مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح شده مشغول انتظام گردد .

*

پس از اینکه محمد علی شاه مجلس را تعطیل کرد سپهدار (نصرا لسلطنه) را همراه عین الدوله با سمت فرماندهی کل قشون باذربایجان فرستاد. رهبران آزادیخواه نظیر ستارخان - باقرخان - شیخ محمد خیابانی با همکاری مردم قشون دولتی را شکست دادند. سپهدار به تنکابن ملک خود رفت و بطوریکه مورخین مینویسند در این سفر با ستارخان قرار

گذارد و بود که درفش آزادی و انقلاب را در منطقه گیلان و مازندران برافرازد. منتصرا الدوله پیشکا رسپهدا ربه انجمن آذربایجان چنین نوشت :
درچهاردهم ذی القعدة ۱۳۲۶ سال مجلس شورای مقدس ملی شیدا لله
ارکانه در مرکز تنکا بن برپا گردید. حضرت اشرف سپهدا را عظم نیز
نهایت همراهی را دارند. اعلانات متعدد با طرف تهران و نقاط دور
و نزدیک فرستاده و عموم مردم را از تأسیس این مجلس مقدس مستحضر
ساخته و این اعلان در تمام بلاد منتشر شد. خصوصاً در استرآباد مازندران
ها را معمولاً شورش کردند و خواستند امیر مکرّم والی استرآباد را از شهر
خارج نمایند. معزی الیه هم از آنجا که فطرتاً "وطنپرست و ملت دوست
بوده بعموم اهالی اخطار مینماید که لوی مشروطه را برپا نمایند.
آنها هم انقلاب و شورش را فرو گذاشته مشغول تأسیس مجلس مقدس
شورای ملی هستند.

محمدعلیشاه که پس از بتوپ بستن مجلس و اعدام گروهی از آزادمردان
ایران فکر نمیگردد دیگر صدائی علیه او بلند نشود و وقتی با تظاهرات
عمومی در سرا سر کشور و تلگرافات تند علمای نجف مواجه شدند نخستین
فکری که بخاطرش رسید تبعید شیخ فضل الله نوری بود که دستخط زیر
را صادر کرد :

دستخط تبعید شیخ فضل الله نوری توسط محمدعلیشاه

جناب شریعتمدار حاج شیخ فضل الله سلمه الله تعالی در این
مدت با غوای شما مشروطه و مجلس و پارلمان را که شاهنشاه مرحوم
نورالله مضعه حقاً بملت نجیب اعطا فرموده که بقلم معجز شمیم
ملوکانه هم مضا شده بود و قسم هم در مجلس ملی یا دفتر مودیم که به
آن اساس مقدس، همراهی فرمائیم، نسخ آن دستخط و قسم را کرده
مجلس را بتوپ بستیم و در این مدت هم بدستور العمل فسادآمیز
شما با فرزندان خود در افتادیم و نتیجه صحیح هم برای ما دست
نداد. ما مورین خارج و نمایندگان انگلیس و روس که از طرف
دول خود ما مور بودند بخاک پای مبارک مشرف شده رسماً مطالبه

حقانیت ملت را خواستگار شدند. ما هم عرایض آنها را ناپا قبول فرموده مقرر فرمودیم که پارلمان تشکیل شده و وکلای ملت هم انتخاب و مستقلاً "بوظایف خیر خواهانه خود عمل نمایند. و نیز مقرر میشود که شما دوازده ساعت بیشتر در تهران نبوده بسمت کسالت عزیمت ننمایید و حاجب الدوله ما مورا ست که بدون عذر دقیقه ای از ساعت مقرر تخلف ننموده جناب شما را بمغلوب طرف کلات حرکت بدهد و لوازم این سفر شما را کاملاً تهیه نمایند.

شهر ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمر با غشاه

ناظم الاسلام کرمانی چنین مینویسد:

شخصی بشیخ فضل الله گفته بود اگر قشون روس وارد ایران شود دیگر از اسلام چیزی باقی نمی ماند. شیخ گفته در قفا زسالدات روس در وقت نماز مردم را امر میکنند بنماز جماعت بپردازند. اگر روس وارد شود دین ما را قوت خواهند داد.

اقدام بعدی شاه مستبد قاچارا این بود که از نمایندگان ملت بخواهد تا هر چه زودتر بتهران بیایند تا شاید با شروع بکار مجلس جلوی تظاهرات مردم گرفته شود:

سواد دستخط محمد علی شاه

چون برای تهیه ضروریات مملکت و تدارکات حوائج ملت تنظیم و ترتیب ادارات دولتی شرط اول است و تاکنون دوایر دولت بر روی اساس صحیحی مرتب نبوده و اغتشاش ادارات تولید انواع مشکلات و هرج و مرج نموده روز بروز سلاسل نظم و امنیت از هم گسیخته است لهذا برای ترتیب و تنظیم اداره دولتی اصول مشروطیت را که در تأمین آسایش حال رعیت و ترتیب امورات دولت و مملکت بهترین اساس است، از تاریخ امروز (۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۷) بمیمنت وسعدت در مملکت ایران برقرار نمودیم تا نمایندگان ملت و عقلای مملکت در حل و فصل مشکلات امورو تدوین قوانین بر حسب احتیاجات وطن عزیز و مقتضای وقت و میزان

شرع مبین و مذهب اسلام با اولیای دولت موافقت نموده در استحکام مبنای نظم و امنیت و معدلت و... مساعی جمیله بکار برده و... نمایندگان منتخب ملت هر چه زودتر در طهران حاضر شوند که انشاء الله در تهیه اسباب ترقی و سعادت مملکت مساعی و جا هد باشند. محمد علی قاجار

*

دستخطهای محمد علی شاه مورخ ۳۰ تان ۱۲۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

ای ستونهای استوار اسلام، ای مجتهدین، رحمت خدا بر شما باد. اراده ما همیشه و بدون تغییر در جهت دفاع از اسلام و حمایت از شریعت پیاپی مبرصل الله علیه و آله بوده است. اکنون که شما ثابت نمودید که تأسیس مجلس مخالف اسلام بوده و مجلس احرام دانستید و مجتهدین ولایات با نام و تلگراف بر این نظر معترف هستند، لذا ما از قصد قبلی خود صرف نظر نمودیم و دیگر حتی سخنی هم در مورد چنین مجلسی گفته نخواهیم شد.

ما به کمک خداوند دستورات لازم جهت نشر و تثبیت عدالت و رأفت را داده ایم و خواهیم داد.

این تصمیم ما را که در جهت نشر عدالت و حفظ حقوق ملت و آزادیان بردن هر چیزی است که مخالف اسلام باشد، به همه طبقات اعلام نماید. محمد علی شاه قاجار

*

جناب صدراعظم

پس از آنی که دولت محض استقرار نظم در مملکت و جلوگیری از مفسدین و انجمنها و اشخاص لامذهب که باعث اذیت مردم بودند مجلس را منحل نموده ما قول دادیم که پس از اعاده نظم و قلع و قمع رولوسیونرها و انجمنها و استقرار امنیت و خاموشی اهالی، مجلسی منعقد نمائیم که قوانین و موافق مقتضیات مملکتی و قوانین

مقدس پیغمبری بوده حای و مروج عدالت گردد تا اینکه ما بتوانیم تمام اهالی و تمام طبقات رعایای خود را که نگاهداری آنها از طرف خدای تعالی بما واگذار شده در صلح و آسایش نگاه داشته و مفسدین را قلع و قمع نموده و آئین مقدس اسلام را که اولین وظیفه ما است حفظ و حراست نمائیم. حتی بمقام نمایندگان دول متحابه هم اینطور ما اعلان نمودیم.

اکنون که موقع انعقاد مجلس نزدیک شده ما بجناب شما اخطار مینمائیم که مجلس با شروط معین و محدود موافق مقتضیات مملکتی که قوانین او بر وفق شرع آوریده و از بروز اغتشاشات جلوگیری نماید در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود.

لهذا بتما ما اهالی مملکت و تمام طبقات رعایای ما اعلان نمایند که چون خدا شخص مقدس ما را حافظ مملکت و مردم و دارنده تاج و تخت و حای مذهب مقدس فرموده و چون ما مقصودی جز صلح و آسایش مردم و اجرای قوانین عدالت نداریم و چون وظیفه ما این است که طریق و عادات پیغمبر را سرمشق خود کنیم با بین جهت ما بصورت این دستخط اهالی مملکت را مسرور و امیدوار مینمائیم و ما نیز حکم مینمائیم که مجلس مرکب از اشخاص متدین و عاقل بتوفیق خدا و توجه ما مدوا زده در ۱۹ ماه شوال منعقد خواهیم نمود.

بوسیله این مجلس که موافق شرع و عدالت خواهد بود و مردم در آسایش خواهند بود و قوانین اسلام محفوظ و بموقع اجرا گذارده خواهند شد و تمام آثارا غتشاش، ناامنی و انجمنها محو خواهند شد. نیت مقدس ما بموقع اجرا گذارده خواهد شد. راهها باز و مردم در ظل عنایت و مرحمت ما آسوده خواهند گردید. اقدامات برای آسایش آنها بعمل خواهد آمد و لوازم ترقی و ثروت مملکت زیاده خواهد گردید و بخواست خدای متعال ابواب سعادت بروی مردم باز خواهد گردید. و الحال ما حکم میکنیم که شما قانون انتخابی و قانون

مملکتی موافق شرع ترتیب داده برای غره ماه سوال حاضر نمائید تا اینکه هر دو مجلس منعقد گردد. تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حدود خود تجاوز ننمایند تا اینکه تمام مردم بپراختی زندگی نمایند. لیکن یاغیان تبریز طوری از فساد و خونریزی مقصرند که دولت نمیتواند از تقصیر آنرا ذل بگذرد.

بهمه اعلان میشود که تا مدتی که نظم در تبریز برقرار نگردیده، یاغیان قلع و قمع نشوند و اهالی بدبخت آن شهر از شسرایین اشخاص خلاص نگردد. تبریز از حکم این دستخط خارج خواهد بود.

۲۷ شعبان ۱۳۲۶ - یکم مهر ۱۲۸۷ محمدعلی شاه قاجار

*

نهم اردیبهشت ماه ۱۲۸۸

از آن روزی که بخواست خدا ما ولیعهد ایران شدیم همیشه گمان میکردیم که خرابی هائی که در این مملکت شش هزار ساله که وطن عزیز ما است وجود دارد بدون اتفاق ملت با دولت ممکن نیست که رفع بشود و ما همیشه در این خیال بودیم تا اینکه ملت ایران ما را با این مقصود کمک نموده و استدعای مشروطیت از پدرشاهنشاہ مرحوم ما نمود.

تلگرافاتی و کاغذاتی که من بمرحوم پدر معظم خود فرستادم هنوز هم موجود است و همراهی ما را با ملت ثابت مینماید. بعد از اعطای مشروطیت وقتی که ما به طهران آمدیم زحمات زیادی کشیدیم تا اینکه پدر مرحوم ما آنرا مضاء نمود. وقتی که ما بتخت نشستیم سعی کاملی برای برقراری مشروطیت و عظمت مجلس شورا بملی نمودیم لیکن تحریکات مفسدین هما نظریکه بر همه معلوم است با ندادن ای اثر بدخیال ما بخشید و با ندادن ای مرا مأیوس نمود که تصور نمودیم که با این حرکات ناگوار مجلس شوری رفع شکالات ایران نخواهد شد.

با اینجهت ما مصمم شدیم که موافق قانون معموله تمام ممالک،

مجلس را منفصل نمائیم لیکن در ۱۹ شهریور سوال وقتی که ما خواستیم مجلس را دو مرتبه با زمائیم واضع طوری بود که هر شخص عاقلی گمان مینمود که نتیجه این اقدام جز خونریزی چیز دیگر نخواهد شد. ما مدتی مشغول رفع این موانع بودیم حال آنکه وقت مناسب و اشکالات رفع شده است ما خوشحالیم که بموجب این دستخط حکم با افتتاح مجلس موافق همان مشروطه سابق بدون هیچ تغییری بنمائیم.

همچنین ما حکم مینمائیم که عده ای از ملتیان عالم که طرف اعتماد دولت و ملت باشند داخل در شورای مملکتی شده و هر چه زودتر ممکن شود ترتیب قانون انتخابات را بدهند. وقتی که قانون انتخابات حاضر شده و همینه که دوثلت و کلا حاضر شدند مجلس شورایی در بهارستان افتتاح خواهد یافت.

محمد علی شاه قاجار - باغشاه

* * *



ستارخان و باقرخان از مردان دلیر و رشیدی بودند که با مستبدین جنگیدند و محمد علی شاه آنانرا اشراک آذربایجان نامید. مجلس بآنها لوحه افتخار داد.

مجلس (شورای مملکتی)

در تاریخ مشروطیت ما همواره دیده میشود که صاحبان قدرت خواسته‌اند بصور مختلف از اختیارات ملت که قاعدتاً توسط نمایندگان آنها اعمال میشود بکاهند. این سلب اختیارات گاهی رسمی و زمانی مخفی بهر حال با کشمکش صورت گرفته است. با رزترین نمونه آن (تشکیل مجلس شورای مملکتی) توسط محمدعلیشاه قاجار در دوران استبداد صغیر میباید که متن فرمان او چنین است :

بسم الله الرحمن رحیم۔ از آنجا که به اذن خداوند متعال افکار ما مدام در جهت رفاه و خیر همه رعایای ما میباید و بدون انتظار در خواست طالبان و صرا را صرا کنندگان، نشر عدالت و آرا مشدر کشور را هدف خود قرار داده ایم و به حکم آیه (ای داد، ما تورا به عنوان خلیفه به زمین فرستادیم، پس بر مردمان با عدل حکومت کن و از هواهای شخصی پیروی مکن) ما در قصر خودمان که پناهگاه عدالت است، امر به تشکیل مجلس خاصی نمودیم تا درهای عدالت به روی همگان بازودرهای زور و تجا و زدر همه جا بسته گشته و در هیچ جا احکام شریعت نقض نگردد.

بنابراین، این مجلس درتالار خورشید جلسات خود را تشکیل خواهد داد و این دستورالعمل پس از چاپ با یدبرای اطلاع همه انتشار

یا بدتا تما مردم ایران وظیفه خود بداند که از صمیم قلب برای سعادت ما دعا نموده و در امانیت و آرامش کامل، با درک کامل وظایف، رعایا به کشا و ورزی، تجارت و صنعت بپردازند.

اول ذیقعدہ ۱۳۲۶ - ۴ ذر ۱۲۸۷. محمدعلی شاه قاجار

*

حقوق اعطاء شده به مجلس شورای مملکتی

- ۱- اعمال کنترل برفعالیت کلیه وزارتخانه‌ها با اجازه قبلی کمیسیون ویژه‌ای که اعضایش از میان اعضاء این مجلس انتخاب شده و دارای معلومات در این زمینه میباشند.
- ۲- نظارت بر درآمدها و هزینه‌ها بر طبق بند ۱
- ۳- کلیه وزراء باید بر نامه‌ها روزانه‌ها خود را تنظیم و به مجلس تقدیم نمایند. پس از تصویب مجلس و هیئت دولت، این بر نامه‌ها از طریق صدر اعظم برای تصویب به شاه تقدیم خواهد شد.
- ۴- مجلس میتواند در صورت لزوم وزراء را احضار نماید، در صورتیکه وزیر نتواند حاضر شود، قائم مقام خود را برای ادای توضیحات خواهد فرستاد.
- ۵- مجلس میتواند آنها را در مورد نقض احکام شریعت، ارتشاء یا ارتکاب سایر جرائم به وزراء وارد آورد. چنانچه اتهام ثابت شود، مجلس از شاه تقاضای برکناری و مجازات وزرای خاطی را خواهد کرد.
- ۶- تقاضای اختیارات مربوط به مالیات قبلاً از طریق صدر اعظم باید با اطلاع مجلس برسد. مجلس حق دارد این اختیارات را بررسی کند و از طریق صدر اعظم نظر خود را به اطلاع شاه برساند. تا فرمان لازم صادر گردد.
- ۷- مجلس شورای مملکتی در اوقات معینی در طول سال، حسب فرامین خاص شاه گشوده و بسته (تعطیل) میشود.
- ۸- اعضای (وکلاء) نمیتوانند مشاغل دولتی داشته باشند. چنانچه

کسی از اعضای مجلس پست دولتی اختیار نماید ارجح از مجلس شناخته میشود و شخص دیگری به تشخیص اعلیحضرت بجای وی منصوب خواهد شد .

۹- چنانچه مسئله محرمانه ای مورد بحث قرار گیرد صدر اعظم و وزراء مسئول میتوانند خواستار جلسه غیر علنی شوند . در این صورت کمیسیونی از اعضای مجلس به اکثریت آراء انتخاب میشود و آن مسئله را مورد بحث قرار میدهد .

۱۰- جلسات مجلس با حضور همه اعضای علنی است ، به استثناء مواردی که در ماده ۹ مشخص گردیده است .

۱۱- اعضای مجلس میتوانند از طریق صدر اعظم مسائل مختلفی را که مربوط به مجلس باشد به اطلاع شاه برسانند .

۱۲- چنانچه فردی از ولایات یا پایتخت شکوائیه ای به مجلس تقدیم نماید و معلوم شود که وی قبلاً به مراجع ذی ربط مراجعه نکرده است مجلس از بررسی تقاضای وی خودداری خواهد کرد ولی اگر مرجع ذی ربط رضایت آن فرد را جلب نکرده باشد ، مجلس تقاضای او را پذیرفته و از وزیرمسئول خواستار توضیح خواهد شد .

۱۳- اعضای مجلس میتوانند آزادانه نظر خود را در مورد مسائل مملکتی و اجتماعی مطرح شده بیان کنند . هیچکدام از آنها نباید از دستورات یا القاءات دیگران پیروی کند .

۱۴- اعضای مجلس به هیچوجه نباید عقیده اظهار شده یا سخنرانی شان مورد بازخواست دادگاه قرار گیرد به شرطی که آئین نامه داخلی مجلس را نقض نکرده باشند . در صورت نقض آئین نامه داخلی مجلس متخلفین بر اساس همان آئین نامه مجازات خواهند شد .

۱۵- اعضای مجلس موظفند نظر خود را با استقلال کامل بیان کنند . آنان کاملاً آزادند و می توانند حتی از دادن رأی موافق یا مخالف به مسئله مورد بحث خودداری نمایند .

۱۶- تنها وزراء میتوانند تهیه قوانین جدید یا تصحیح قوانین

موجود را پیشنهاد کنند. مجلس نیز حق دارد برای تهیه قانون جدید یا تصحیح قانون موجود، در حد صلاحیت خود اظهار نظر کند اما باید قبلاً از طریق صدر اعظم از شاه برای اینکار کسب اجازه کند. چنانچه شاه اجازه فرماید قبول یا رد این اقدام به بحث و بررسی به هیئت دولت محول میشود.

۱۷- لوایحی که در هیئت دولت مورد بحث قرار گرفته و بتصویب مجلس رسیده است، پس از تائید شاه برای همه لازم الاجرا خواهد بود. چنانچه مجلس قاطعانه این لوایح را رد کند بحث و بررسی مجدد آنها نباید در جلسات همان سال انجام گیرد.

۱۸- پیش نویس لوایح باید در مجلس ماده به ماده مورد بررسی قرار گیرد. چنانچه لایحه ای حداکثر آراء را بر حسب مواد در کسب آن به دست نیاید، اعتبار قانونی نخواهد داشت.

۱۹- اعضاء مجلس به مدت دو سال منصوب میشوند. پس از انقضای این مدت آنان دوباره به تشخیص اعلیحضرت انتخاب میشوند.

۲۰- اعطاء امتیاز به اتباع ایرانی یا خارجی فقط با تائید این مجلس انجام خواهد شد.

۲۱- علاوه بر این دستور العمل که حقوق و وظایف مجلس شورایی مملکتی را تعیین میکند، آئین نامه داخلی آن نیز تهیه شده که به تصویب اکثر آراء اعضاء آن رسیده است. این آئین نامه از طریق صدر اعظم و کابینه برای تائید به شاه تقدیم شده که پس از مفتخر شدن به تائید اعلیحضرت ما، به مورد اجرا در خواهد آمد.

محمد علی شاه قاجار

*

سیف آزاد مدیر روزنامه (ایران باستان) مینویسد:
محمد علی میرزا زمان ولیعهدی هم (قلدر) و آدمکش بود. سه تن از دانشمندان و شخصیت های ارزنده ایران (شیخ احمد روحی - میرزا آقاخان کرمانی - میرزا حسن خان خبیر الملک) که داعیه تجدید طلبی

و آزادخواهی داشته اند بنشر مطالبی در باره مشروطیت پرداختند. خبیرالملک ژنرال کنسول ایران در استانبول بود که با دوتن دیگر همکاری داشت. آنها با سیدجمال الدین اسدآبادی هم‌مدا بودند. میرزا رضا کرمانی وقتی با استانبول رفت در منزل روحی و میرزا آقاخان ورود نمود و نزد سیدجمال الدین اسدآبادی رفت که گفته‌های او موجب گشت که ناصرالدین شاه را ترور کنند.

در آن موقع گروهی از ارامنه با ایران پناهنده شدند. دولت عثمانی در مقابل دولت ایران تعهد نمود که اگر ارامنه پناهنده شده را بدولت عثمانی پس بدهد آنها نیز سیدجمال را مسموم کرده و آن سه نفر را با ایران مسترد خواهد داشت. شهر با نی استانبول این کار را کرد و آنها را توسط یکصد نفر سوار مسلح که محمدعلی میرزا ولیعهد از تبریز فرستاده بود به تبریز آورده و در عمارت شخصی محمدعلی میرزا در زیر زمین محبوس ساختند. روز ۱۲ صفر ۱۳۱۳ این سه دانشمند ایرانی را در حضور محمدعلی میرزا بشهادت رساندند و ولیعهد نیز دشنامهای فراوان از آنها شنید ولی بکارش ادا مه داد.

در واقع توپ بستن مجلس خود شاه بود که دسته‌های جهود محله فریاد میزدند (ما امت موسی ایم - مشروطه نمیخواهیم). دسته دیگر مسلمان بودند که فریاد میزدند (ما دین نبی خواهیم - مشروطه نمیخواهیم). من دیدم جوان بیگناهی در شهر عبور میکرد که ناگهان عده‌ای بسرش ریخته با چوب و قمه و قداره و چاقو سوراخ سوراخ کردند و سپس او را به طناب بسته کشان کشان در میدان مشق بدرخت توتی از سر آویزان کردند در همین موقع یکی از همین بیعاریهای آشوب طلب فریاد زد چرا درخت قزاقخانه را با بستن این مشروطه خواه بی دین نجس کرده اید و با قمه طناب را پاره کرد که بزمین افتاد و مغزش روی زمین پخش شد. موضوع دیگر جوانی بود بنام عنایت که بدستور فرانشی شاهزاده مویدالدوله دسته‌ای از اوباش او را تعقیب کرده در برابر بانک شاهنشاهی پیش بگودال افتاد و بزمین خورد. او را ذل با چوب و قمه کاش را ساختند و پایش را با طناب

بسته‌کشان کشان میبردند که جوانی از ظایفه نقیب‌السادات شیرازی با قلمتراش یک چشم او را بیرون آورد و صدای بلند گفت ایها الناس ای امت مسلمان در روز قیامت در برابر جد بزرگوارم شهادت بدهید که من چشمهای یک مشروطه‌خواه را بیرون آوردم. سپس با بی‌شرمی چشم دیگرش را بیرون آورد. بعداً شنیدم که دست‌انترقا ما او را بمرض عجیبی مبتلا ساخت که شب و روز فریاد میکشید تا جان از تنش خارج گردید.

* * *



مستشارالدوله صادق بدستور محمدعلیشاه در باغشاه زندانی شد. اگر حشمت‌الدوله وساطت نکرده بود جانش را از دست میداد. بعداً رئیس‌نخستین مجلس موسسان شد. مدتی هم رئیس مجلس وسنا تور بود.

خلع محمد علیشاه از سلطنت

توای چرخ گردنده کزنیزه برق کله از سرتا جسدان ربودی
بدنبا ل تظاهرات وسیع و حرکت عمومی در سراسر کشور علیه محمد علیشاه
سپهسالار تنکا بنی همراه گروهی از تفنگداران خودا زما زندران و گیلان
وسرداراسعد بختیاری با عدهای از عشایر مسلح بختیاری از افغان
عازم تهران گردیدند و تلگراف سپهسالار بشاه چنین بود:
(در این مدت غلام بوظیفه دولت خواهی و شاه پرستی، آنچه لازم بقه
سلطنت و سعادت مملکت بود عرض کردم بدبختانه هیچکدام ذره ای اثر
نبخشید و بلکه زتاً ویلات سوء خائنین منتج نتیجه ای نگردید و بالاخره
ناچار بر این شدم محض خلاصی این یک مشت ملت خانمان سوخته از
فشار ظلم و ورهائی اعلیحضرت از چنگ گرگان درنده بتائیدات الهی
حرکت کردم آنچه در قوه دارم جهاد فی سبیل الله نمایم و بفضل الهی و توجه
خاصه حضرت ولی عصر بر عالمیان خلوص نیت خود را شایسته و جزای خائنین
را بدهم - خادم ملت محمد ولی)

با سقوط چند شهر ایران بدست مشروطه خواهان و قیام عمومی مردم تهران
ورسیدن سرداران ملی از شمال و جنوب با تفنگداران خود محمد علیشاه
پس از ۲۷ ماه سلطنت پرماجرای خودا ز ترس بسفارت روس پناه برد.

وقتی محمدعلی‌شا به سفارت روس پناهنده شد روز جمعه ۲۷ جمادی الاخر سال ۱۳۳۷ قمری متجاوزان سه هزار نفر از مقامات مملکتی و گروه‌های مختلف در بهارستان اجتماع کرده تا محمدعلی‌شا را از سلطنت خلع کنند. از بین خودکده (مجلس عالی) لقب یافتند کمیسیونی را انتخاب کردند مرکب از صدراعلماء - میرزا سید محمد اماد ما مزاده - سید محمد فرزند آقا سید عبدالله - صنیع الدوله - وثوق الدوله - مستشار الدوله - حکیم الملک - نواب - وحید الملک - میرزا محمد خراسانی - حاج سید نصرالله - حاج محمد علی تاجر - سید محمد تاجر - سالار حشمت - مرتضی قلیخان بختیاری - عمید السلطان - میرزا علی محمد خان - میرزا سلیمان خان - نظام السلطان - آقا میرزا غفار - عمید الحکماء ، معزالسلطان رشتی - میرزا ظاهر - میرزا یانس - کسائی - قوام کمیسیون مزبور متنی تهیه کرد که چون محمدعلی‌شا به اقداماتی که انجام داده و در سفارت روس متحصن شده با لطمه شخص خود را از تاج و تخت ایران بی‌نصیب و مستعفی نمود و در غیاب مجلسین سنا و شورای ملی، مجلس عالی فوق العاده مزبور احمد میرزا ولیعهد را بسمت شاهنشاهی ایران منصوب و عجلتاً "نیابت سلطنت را به عضد الملک تفویض که بعد از تشکیل پارلمان بنا بر ماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود .

سپس مجلس، سپهدار اعظم (خلعت بری) را بوزارت جنگ و سردار اسعد بختیاری را بوزارت داخله منصوب نمود که آنها نیز چنین اعلام کردند: "چون اوضاع مملکت ایران نشان میدهد که استقرار نظم و انضام و نیت مملکت و برقراری حقوق و اطمینان قلوب ملت بدون تغییر سلطنت ممکن نبود و چون شاه سابق (محمدعلی‌شا) از تنفر ملت بخود کاملاً آگاه بود باین جهت در سفارت روس تحت حمایت انگلیس و روس متحصن گردید و بمیل خود از تاج و تخت ایران استعفا نموده است. لہذا در نبودن سنا و مجلس شورای ملی نظر بلزوم موقع، مجلس فوق العاده عالی در جمعه ۷ جمادی الاخر ۱۳۳۷ قمری برابر با ۵ تیر ما ۱۲۸۸ شمسی و ژوئن ۱۹۰۹

میلادی (سلطان احمد میرزا) ولیعهد ایران به شاهنشاهی ایران انتخاب گردیده است .

سپهدار اعظم - وزیر جنگ علیقی سردار اسعد - وزیر داخله

*

چون احمد شاه بسن قانونی نرسیده بود مجلس عالی عضدا لملک راکه بر قاجاریه جنبه ریاست داشت موقتاً "بسمت نایب السلطنه" انتخاب کرد تا پس از تشکیل مجلس بموجب اصل ۳۸ قانون اساسی ترتیب قطعی در باره نیابت سلطنت داده شود .

ضمناً عده ای از کسانی که با محمد علی میرزا همکاری داشته محاکمه گردیده اشخاصی را عدا م شدند : شیخ فضل الله نوری - صنیع حضرت - میرهاشم - آجودان باشی - مفاخر الملک .

مجلس عالی سپس هیئتی را انتخاب کرد تا بسفارت روس برود و احمد میرزا ولیعهد را که همراه پدر خود بسفارت روس پناهنده شده بود بگیرد . وقتی هیئت میروید محمد علی شاه میگوید من به احمد میرزا خیلی علاقه دارم بهتر است پسر دیگری مرا شاه کنند و او همراه من باشد که هیئت اعزامی میگویند چون احمد میرزا ولیعهد است به سلطنت او تصمیم گرفته شده و اگر او نیاید سلطنت قاجاریه از بین میروید در نتیجه ولیعهد به هیئت اعزامی تحویل میگردد . . . مکاتبات چنین است :

ا علیحضرتا - مقتضیات وقت و شدت هرج و مرج مملکت و انزجار قلوب ملت از ازا داره ا علیحضرت همایونی ضرورت بهم رسانیده که آن ا علیحضرت از زحمات با ر سنگین سلطنت خود را معاف فرمایند . بر طبق همین ضرورت چون آن ا علیحضرت ا مروز که جمعه ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ در سفارت محترمه دولت بهیه روس بحمایت دولتین فخیمتین انگلیس و روس پناهنده شده ، با لطف شخص همایون خود را ازین زحمت فارغ فرمودند علیهذا مجلس عالی فوق العاده در بسهارستان تشکیل یافته ا علیحضرت قوی شوکت ا قدس سلطان احمد شاه خلد الله ملکه و سلطانه را بشاهنشاهی ایران پذیرفته و تا

تشکیل پارلمان موقتاً حضرت مستطاب اشرف عالی عضدالملک
دوماه شوکته را بسمت نیابت سلطنت انتخاب نمود.

*

تلگراف جوا بیه از سفارت روس وانگلیس
سپهدار - سردار اسعد و نماینده - تلگراف دیروز شام با علی حضرت
محمد علی اطلاع دادند معظم له اظهار میدارد که همان وقت که
سلطنت آبا در ترک نمود خود را از سلطنت خلع کرده است و بنا
براین از پذیرفتن هر هیئتی امتناع دارد.
بارکلی - سفیر انگلیس - سابلین شازده آفرروس

*

ناظم اسلام کرمانی مینویسد: بعد از اینکه مجلس بتوپ بسته شده بود
محمدعلیشاه با روش استبدادی کشور را اداره میکرد. در مدت یکسال
وضع دوام داشت. سپهسالار تنکا بنی (خلعت بری) در شمال بجمع آوری
قشون پرداخت و نیروی (مجاهدین) را تشکیل داد. سردار اسعد بختیاری
نیروی خود را متشکل کرده و از دو سمت بسوی تهران حرکت کردند.
سربازان ممقانی میخواستند سپهسالار و حاج علیقلی خان بختیاری
را بکشند که دستگیر شدند. با تصرف تهران توسط بختیارها و مجاهدین
محمدعلیشاه با سید سوار و وعده ای سیلاخوری و ممقانی و چهاراراده
توپ با عجله بسفارت روس فرار کرد.

سپهسالار و سردار اسعد بختیاری قبل از رفتن بسفارت بشاه نوشتند که
ما یا غی نیستیم و خیال سلطنت هم نداریم اگر علی حضرت بشهر بیائید
و ۱۲ نفر از مقصرین را بما بدهید که در عدلیه محاکمه و مجازات کنیم باز
شما شاه هستید و ما رعیت. این از ترس نیست و اگر همراهی نکنید به
سلطنت آبا دمیائیم. بشاه گفته شده بود که سپهدار تا جوتخت را متصرف
میشود آنوقت میتوانی بروس وانگلیس متوسل شوی بعد که آنها احمد
میرزا را بسلطنت رسانیدند، روس وانگلیس با و گفتند چسبون پسر
بسلطنت رسیده ما دیگر دخالت نمیکنیم.

وقتی احمد میرزا در سلطنت آبا دبخت نشست لایحه ای خوانده میشود که چون پدر تو خسارات فوق العاده ای بملت وارد آورد لذا ملت استعفا ی او را پذیرفت و سلطنت را با علی حضرت همایونی واگذار نمود . احمد شاه در جواب گفت امیدوارم که خداوند بمن توفیق بدهد تا جبران خسارات وارده از پدرم را بنمایم و به مملکت و ملت خود خدمت کنم . عارف شاعر ملی در باره تحصن محمد علی شاه بسفارت روس چنین سرود :

وطن فروشی ارث است ، این عجب نبود

چرا کز اول ، آدم وطن فروش آمد

کسی که رو بسفارت پی امیدی رفت

دهید مژده که لال و کرو خموش آمد

*

دکتر عبدالحسین نوائی مینویسد : وقتی دو سوم تهران بدست مجاهدین افتاد تازه محمد علی شاه میخواست تهران را بتوپ ببندد . نمایندگان سیاسی خارجی نزد شاه رفته و او را از اینکار بر حذر داشتند ولی شاه گفت اینها همیشه دست مرا در برابر انقلابیون می بندند . من وقتی حاضر به متارکه هستم که انقلابیون تسلیم شوند و اسلحه را بزمین بگذارند نمایندگان سفارتخانه ها گفتند خیلی مشکل است که به قشون فاتح چنین پیشنهادهی نمود ولی محمد علی شاه گفت بهرحال فکر بمباران شهر تهران را دارد . سعدالدوله پیشنهادهی کرد هیئتی ما مور مذاکره بشوند . ولی چون پیشرفت مشروطه خواهان سریع بود محمد علی شاه گفت به سفارتخانه ای میرود . سعدالدوله گفت پس از بمباران مجلس دیگر انگلیسها نظر خوبی ندارند بایده سفارت روس رفت . در مذاکره با نماینده سفارت روس آنها هم گفتند شاه را راه نمیدهند آنشب تا صبح محمد علی شاه نخوابید و صبح زود باری دیگر سعدالدوله را بسفارت روس فرستاد . در مراجعت آنها میگویند امپراطور ما را از مذاکره در مورد اخلی کشورها ممنوع ساخته اند . شاه چون مرگ فجیع خود در بالای چوبه دار احساس میکرد سوار کالسکه شده گفت برو سفارت روس

بلافاصله سفارت روس مراتب را بسفارت انگلیس اطلاع داد در نتیجه پرچم هر دو کشور بر محل قاضی محمدعلیشاه در سفارت روس افرشته شد. سپس زن و بچه شاه و اطرافیان بسفارت روس آمدند.

اسناد سری وزارت خارجه انگلیس چنین حاکی است: وقتی نمایندگان ملت برای بردن احمدشاه بسفارت روس آمدند، یک وضع رقابت با ری ظاهر شد. علیحضرت بهمکار روس من اظهار نمود که نخواهد گذاشت پسر محبوب او را از پدر و مادر خود جدا کنند و تا مدتی او ایستادگی میکرد. ما در ولیعهد که گاهی بنزدیک در پیدا میشد از غصه بکلی از حال رفته بود. بالاخره محمدعلیشاه زمسیوسا بلین تقاضا نمود که یکی از دو قسم را با ملتیان قرار بگذارد:

۱- اگر ولیعهد را بتخت خواهند نشاندند از زنده ماندن او چند وقت با پدر و مادر خود مسافرت کند.

۲- اگر ممکن شود پسر دوم شاه را بشاهی انتخاب نمایند.

وقتی ما این مطلب را با مسیوسا بلین مذاکره کردیم با این نتیجه رسیدیم اگر محمدعلی میرزا در مورد پسر بزرگ خود تردید کند ملتیان موقعیتی بدست خواهند آورد و دیگری را برای این مقام پیدا خواهند کرد. بهمین جهت ما آنرا مذاکره نکردیم و بعداً هم شاه گفت چه خوب شد این مذاکره صورت نگرفت و الا خطر برای سلسله قاجاریه بود.

پیرم (خان) ارمنی مینویسد:

بعد از اینکه مخالفین استبداد بفتح تهران پرداختند شارژدار آقراهای سفارت روس و انگلیس در سلطنت آبا بحضور محمدعلیشاه رسیده باو گفتند که بهتر است در سفارت روس متحصن شود. زیرا احتمال دارد که مجاهدین او را زنده دستگیر نمایند. محمدعلیشاه بدو "ایستادگی داشت ولی بمحض اینکه از تسلیم لیاخوف آگاه گردید بعنوان گردش از سلطنت آبا دخارج میشود. دستور داده بود که اسبش را زین کنند و جواهرات و اشیاء قیمتی را هم همراه ببرند.

اطرافیان شاه وقتی ضمن حرکت از تصمیم شاه مطلع میگرددند باو میگویند

از این تصمیم منصرف شود زیرا تاج و تخت سلطنت را بر باد خواهد داد . ولی شاه بحرف آنها گوش نداد و یکسربسفا رت روس میرو دو خورت تحت حمایت آنها قرار میدهد . اطرافیان شاه هم همینکارا میکنند . کفیل سفارت انگلیس بخیا بان آمده و هورا میکشد و خبر فرار شاه را با اطلاع مردم میرساند . همچنین بدیدار من آمد و دستم را گرفت و تبریک گفت . مجلس فوق العاده مرا بریاست نظمیه انتخاب کرده بود . نمیخواستم قبول کنم ولی پس از قبول ، عده ای از مستبدین را دستگیر که پس از ثبوت تقصیر اعدا شدند و از قبیل شیخ فضل الله نوری و صنیع حضرت . در سفارت روس اطاق مخصوصی برای محمدعلیشاه تهیه شده بود و او هم تحت حمایت دولتین روس و انگلیس بود بهمین جهت پرچم انگلیس هم بر فرار سفارت روس با هتزاز در آمد و درهای ورودی عمارت از طرف نگهبانان دودولت مزبور حفاظت میشد .

در نوشته های سایر مورخین هست نمایندگان دوسفارت روس و انگلیس بموضوع بردن جواهرات از طرف محمدعلیشاه رسیدگی کردند که معلوم شد شاه مقداری جواهر که نشانها و تزئینات و مدالهای شخصی وی بوده همراه داشت که همه آنها را تسلیم کرد و ملاک شخصی خود را هم بدولت واگذار نمود که دولت قروض او را بعهده گرفت و قرار شد سالی یکمدهزار تومان با بدهد .

پیرمخان که دوشادوش آزادیشان با مستبدین می جنگید ، قشون سالارالدوله را در کرمانشاه شکست داد و دوبار رئیس نظمیه شده بود . در حمله دوم سالارالدوله بطرز مرموزی کشته شد و مرگ او تولیدتاسف فراوان کرد .

*

اسنادی از کتاب نارنجی (وزارتخارجه روسیه تزاری)

ترجمه نامه مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۰۹-۱۰ مه ۱۹۰۹- ۱۲۰ ردیبهشت ۱۲۸۸

۲۴۱۹- ۱۳۲۷ وزارت امور خارجه

در حال حاضر در موقعی که اعلیحضرت محمدعلی شاه مشروطه را دوباره

مستقر کرده است مفتخرًا "خاطر نشان میکنیم که (روزه ۲۵ دسامبر ۱۹۰۸
۴ ژانویه ۱۹۰۹ - ۱۴ دی ۱۲۸۷ - ۱۱ ذی حجه ۱۳۲۶) دو هیئت انگلیسی
وروسی، از طرف دولت متبوع خود به وسیله مترجمین شفاهاً
تضمین‌هایی به شاه داده‌اند. چون در این مورد مدارک کتبی
وجود ندارد و علی‌حضرت مدلول تضمین‌ها را بخاطر ندارند، با
احترام از شما خواهشمندم که متن تضمین‌های مزبور را کتبا با امضای
خودتان و سفیر انگلیس برای اینجانب ارسال دارید.

سعدالدوله

*

رونوشت یا داداشت مشترک مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۰۹ - ۱۰ مه ۱۹۰۹ - ۲۰
اردیبهشت ۱۲۸۸ و ۱۹ ع ۲۶ - ۱۳۲۷ نمایندگان روسیه و بریتانیای کبیر
در جواب نامه خصوصی مورخ مروزشما، سفیر انگلستان و نماینده
امپراطوری روسیه افتخار دارند به استحضار عالیجناب برسانند
که متن تضمین‌هایی که در (۲۲ دسامبر ۱۹۰۸ - ۴ ژانویه ۱۹۰۹
۱۴ دی ۱۲۸۷ - ۱۱ ذی حجه ۱۳۲۶) به وسیله نمایندگان دو دولت به
حضور شاه تقدیم شده است به شرح زیر میباید.

تا آنجا که شخص علی‌حضرت وظایف یک پادشاه مشروطه را صادقانه
انجام بدهند، شما مورد حمایت و عنایت انگلستان و روسیه خواهید
بود و هر دو دولت در صورت ضرورت و مراجعه شما، از وجود شخص شما
حراست خواهند نمود. ولی هر دو نماینده مطمئن هستند که بهترین
تضمین در برابر خطراتی که علی‌حضرت پیش‌بینی مینمایند،
استقرار رژیم مشروطه و همکاری صمیمانه شما برای اجراء آن می‌باشد.
هر دو نماینده اختیارات کامل دارند که این تضمین‌ها را دوباره
تجدید نمایند.

با رکلی سا بلین

*

قسمتی از گزارش سابلین (مستشار ارشد سفارت روس)
در باره پناهندگی محمد علی شاه

بدنبال ورود دستجات مشترک سپهدا روسدار اسعد و تیراندازی و غارتها روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ برابر ۲۵ تیر ماه ۱۲۸۸ اندرون شاه از سلطنت آباد به مقر سفارتخانه های امپراطوری در زرگنده نقل مکان کرد. ساعت ۹ خود محمد علی شاه به همراه ولیعهد و محمد حسن میرزا شاهزاده کسم سن و سال و میربها در جنگ در رأس ملتزمین رکاب خود سوار بر اسب به زرگنده آمد. دستجات قزاق در محله زرگنده مستقر شدند. شاه در خانه سفیر اقامت گزید.

در همان موقع پرچم های روس و انگلیس بر بالای ساختمان افراشته شد و یک قزاق روس به همراه یک سپاهی هندی دم دروازه ورودی به نگهبانی پرداختند. مترجمین روس و انگلیس در مجلس از سپهدا روسدار اسعد دیدار و تقاضا کردند که بریگاد قزاق را موقتاً تحت فرماندهی افسران روسی باقی بگذارد.

نمی توانم بیان کنم اندوه بزرگ لحظه ای را که شاه رنگ پریده، لاغر سوار بر اسب وارد ساختمان شده که من و اعضای هیئت با استقبال رفتیم. قزاقها ادای احترام کردند. شاه به زبان روسی به نگهبان گفت: (سلامت باشی).

جواهرات شخصی اعلیحضرت در طول شب به سفارت حمل میشد. مقربین شاه و ۵۰۰ نفر از سربازان به شاه پیوستند. مستشارالدوله مینویسد:

پس از پناهنده شدن محمد علی شاه به سفارت روس، روسای نمایندگان انگلستان و روسیه در ایران برای فیصله دادن قضایا وارد مذاکره با هیئت مدیره موقت شدند تا ترتیب خروج او از ایران داده شود. هیئت مدیره مجدداً در صدد پس گرفتن جواهرات سلطنتی و املاک و اموال شاه بود. ما مورینی که به سفارت رفتند را پرت دادند. محمد علی میرزا در

مسئله مقرری از یکصد هزار تومان کمتر را ضی نمی‌شود و اگر دولت ایران قبول نکند سفا رتین مجبور هستند که از دولتهای خود دستورالعمل بخواهند. پس از مذاکراتی قرا رشد بیست و پنج هزار تومان پیشگی به محمد علی میرزا داده شود که از بنا نکها استقرار گردد. در باب قباله‌ای که محمد علی میرزا در انتقال املاک خود بدولت با یدایضا نماید قرار شد میرزا سید محمد بهیبهانی قباله را حاضر کرده با یدایضا برسد. برای تصفیه جواهرات مفقوده حاج باقر صرف به زرگنده رفته و گزارش داده که توضیحات محمد علی میرزا نا صحیح است قرا رشد بسفا رتین نوشته شود که توضیحات او در باره کسرها در دست نیست. (در این باره پروتکلی بزبان فرانسه تهیه گردید که متن آنرا منتشر ساخته ولی مثل اینکه با یدایضا نرسیده است.)

کحال زاده مینویسد: بعد از فتح تهران توسط سپهسالار تنکا بنی و سردار سعد بختیاری با تفاتی جمعی نزد سپهسالار رفتیم. در جواب تبریک ما سپهسالار ایستاد و با چشمانی گریان بدرگاه خداوند شکرگذاری کرد که توانسته انتقام خون ملک المتکلمین را و صور اسرافیلها را بگیرد و عکس آقا یان طباطبائی و بهیبهانی را بوسید و گفت قزاقها در روز بمباران مجلس موی ریش آقا یان را کردند و آنقدر سیلی به آنان زدند که غرق در خون شدند و دندانهایشان شکست. حال امن خدمتگذار مشروطه بر زخمها مرهم میگذارد. برای این اظهاریات و احساسات سپهسالار همه حاضرین گریستند و یکا یک سرو صورت سپهسالار را بوسه زدند. در همان ایام لیا خوف فرمانده بمباران مجلس با تفاتی قزاقان در آستانه عمارت نیمه خراب مجلس را بوسه زدند و شمشیرهای خود را به سپهسالار و سردار سعد بختیاری تقدیم داشتند.

وقتی لیا خوف هم دستگیر شد که سفیر روس از فاحین تهران درخواست کرد و او را بمیدان بهارستان ببرد تا از سران مشروطه عذر خواهی کند و با اینترجان او را نجات داد ولی بعداً لیا خوب در قفقاز بدست یک نفر گرجی کشته شد.

*

گزارشات محرمانه وزارت خارجه انگلیس حاکی است که وقتی محمد علی‌شاه در سفارت روس پناهنده بود هیئتی نزد شاه فرستاده شد و از او خواهش کردند جواهرات سلطنتی را که خیلی با ارزش می‌باشد مسترد دارد. دولت قبول کرد که برای او سال اول ۲۵ هزار تومان واجب معین نمایند ولی محمد علی‌شاه میگفت کم است. دولت ایران معتقد بود باید بهر صورتی است جواهرات از شاه گرفته شود زیرا اگر از کشور خارج گردد دیگر باز گردانیدن آن خیلی مشکل می‌باشد.

سرانجام بین سفارتین و نمایندگان ملت و شاه سابق موافقت نامه‌ای با این شرایط تهیه و امضا گردید:

۱- محمد علی میرزا کلیه جواهرات سلطنتی را بدولت ایران تحویل داده و اگر بعداً معلوم شود جواهری نمانده و باقی مانده از مستمری او کسر خواهد شد. باید علیحضرت محمد علی میرزا تمام اسناد جواهراتی را که فروگذارده بدولت ایران بدهد و دولت ایران میتواند بمیل خود آن جواهرات را از رهن آزاد کند.

۲- تمام قروض محمد علی میرزا بالغ برد و کروچهها رصدوسی هزار و ۰۰۰ تومان می‌باشد که دولت ایران مسئول پرداخت آن میگردد.

۳- علیحضرت محمد علی میرزا تمام املاک خود را بدولت ایران واگذار میکنند و ملاکی هم که در رهن بانک است قراضی است بدولت منتقل میگردد.

۴- دولت ایران در حق محمد علی میرزا و خانواده‌اش (با استثنای شاه و ولیعهد) سالانه مبلغ یکصد هزار تومان مقرر میدارد که هر سه ماه قسمتی از آن پرداخت خواهد شد و در صورت فوت او بعیال و اولادا خواهد داد.

۵- محمد علی میرزا بعد از ۴۸ ساعت از امضاء قرارداد از تهران خارج شود.

۶- هرگاه محمد علی میرزا از روسیه خارج گردد و یا بتحریکاتی علیه دولت ایران بپردازد مستمری او قطع خواهد شد.

پس از امضای قرارداد محمدعلی میرزا همراه نمایندگان سفارتخانه‌های روس و انگلیس همراه ملکه و اندرون و ۱۲۰ مستحفظ ایرانی بسرکردگی یک صابمنصب روس و سه سوار هندی از سفارت انگلیس و سه قزاق از سفارت روس از زرگنده محل سفارت روس بسوی انزلی راه افتادند.

اتباع شخصی شاه از قبیل امیربها در جنگ و برادر و برادرزاده او و مجل السلطنه - موقر السلطنه - ارشاد الدوله و بارون استوک (مصباح السلطان) جزو همراهان بودند. اسبهای که دولت ایران برای شاه سابق تهیه کرده بود حرکت خیلی آرامی داشتند و بدون حادثه وارد انزلی گردیده و با کشتی عازم روسیه شدند.

دکتر اعلم الدوله ثقفی مینویسد: مظفرالدین شاه در آخرین روزهای زندگیش میگفت "من بولیعهدی محمدعلی میرزا راضی نبودم. او قسوت را از آغا محمدخان و ظل السلطان بارث برده است. قصد ادا شمع شمع السلطنه را ولیعهد کنم ولی نگذاشتند. خدا لعنت کند کسانی که مرا از اینکار واداشتند."

مظفرالدین شاه همچنین میگفت وقتی من و ظل السلطان بچه بودیم او گنجشک‌ها را میگرفت و با نوک قلمتراش چشم گنجشک‌ها را میترکاند و میگفت داداش حال بسین چطور این گنجشک‌ها پرپر میزنند.

مهدی با مدامینویسد: سالار الدوله پسر سوم مظفرالدین شاه وقتی حاکم کرمانشاه بود خواست بمرد متجا و زکند مظفرالدین شاه او را معزول نمود. یکبار هم قصد سرنگونی محمدعلی میرزا را داشت که شکست خورد.

در حمله مجدد محمدعلی شاه قاجار، همدست او بود که مجلس برای اعدام (محمدعلی شاه - سالار الدوله - شمع السلطنه) قانونی گذراند و بیه دستگیرکنندگان یا اعدام‌کنندگان آنها جایزه میداد.

سالار الدوله پس از فرار از ایران مدتی در سوئیس بود و سپس با هواز آمد و با همکاری خزعل میخواست اقداماتی بکند که موفق نشد و به مصر گریخت و در سن ۸۰ سالگی همانجا درگذشت. میگویند در مجالس شبانه لباس سلطنت میپوشید و تاج بزرگ می گذاشت و خود را شاهنشاه میخواند.

سردار اسعدبختیاری فاتح تهران

ابراهیم صفائی مینویسد:

حاج علیقلی خان بختیاری (سردار اسعد) چهارمین فرزند حسینقلی ایلخانی در (چهارم حال) بختیاری متولد شده است. بمناسبت هوش و ذکای فطری بیش از سایر فرزندان مورد توجه بود. فارسی و ادبیات زبان فرانسه را فراگرفت. ظل السلطان بدستور ناصرالدین شاه حسینقلی خان و دو فرزند او را دستگیر و شخص او را مسموم ولی فرزندان او را آزاد کرد. وقتی ظل السلطان معزول گردید برادر بزرگتر رئیس ایل شد و علیقلی خان فرمانده سواران بختیاری شد که در التزام رکاب شاه بودند. علیقلی هنگام قتل ناصرالدین شاه ملتزم رکاب بود. او تا رسیدن مظفرالدین شاه از تبریز حفاظت کماهای سلطنتی را بعهده داشت. بعداً "به هند و اروپا سفر کرد و در مکه خانه خدا را زیارت نمود. در مراجعت میگفت (یا باید در فرنگستان بودیا در کوههای بختیاری).

هنگام اقامت در پاریس چندجله کتاب ترجمه کرد. پس از مباران مجلس توسط محمدعلیشاهانجمنی که با کوشش معاضد السلطنه در پاریس تشکیل شده بود سردار اسعد را تشویق کردند که برای حفظ مشروطیت به تهران بیاید. سردار اسعد به لندن رفت. او در بروکلین و اورامتوجه عزل محمدعلیشاه ساخت. چندبار بین تهران و اروپا سفر کرد و با همکاری سپهدار تنکا بنی تهران را فتح و محمدعلیشاه را خلع نمود. قدرت اصلی و قوای جنگی را سردار اسعد در اختیار داشت که از سلحشوران بختیاری بودند. در کابینه سپهدار روزی در خلع شد و بعد نماينده مجلس گردید و عازم اروپا شد. هنگام طرح مسئله نیابت سلطنت با و همپیشنها دشدولی نپذیرفت. ولی وقتی ناصرالملک نیابت السلطنه گردید چون اکثراً "نایب السلطنه در اروپا بسر میبرد همه کارها با سردار اسعد بود. بمناسبت خدمات او بمشروطیت از طرف مجلس لوحه زرینی با و داده شد. در دوم مهر ۱۲۹۶

درگذشت .

فرزند او جعفر قلیخان (سردار اسعد) در زمان رضا شاه بوزارت رسید و بعداً زندانی شد. او با وضع تأسف آوری درگذشت. فرزند دیگری او میرجنگ که با برادرش در زندان بسر میبرد و پس از شهریور ۱۲۰۷ زندان آزا دوبوکالت مجلس انتخاب گردید. در دوره چهارم رده رئیس سنی مجلس بود .

در تاریخ بختیاری خواندم وقتی سردار اسعد پیشنهاد نیابت سلطنت شد و نپذیرفت، گفت "چون من دارای برادران و عموزادگانی هستم که همطراز من هستند این مقام موجب اختلاف در خانواده ام میشود و از آن صرف نظر میکنم". *

در کتاب نارنجی که اسناد سیاسی روز سیه تزاری را منتشر ساخته درباره حرکت سردار اسعد بختیاری بتهران تلگرافاتی هست که خلاصه یکی از آنها چنین می باشد :

تلگرام مستشار ارشد سفارت (سابلین) زرگنده

بتاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۰۹ - برابر ۵ تیرماه ۱۲۸۸

برای من مشکل است عواملی که بختیاریها را برای حرکت بتهران برانگیخته مشخص کنم. بعقیده کنسول ما در اصفهان، مثل اینکه خانها خودشان نیز از نقشه یکدیگر آگاه نبودند. . . طبق اطلاعاتی بدستور صمصام السلطنه برای مصرف دو ماهه دوهزار سرباز سوار و مواد غذایی آماده شده بود .

کنسول اصفهان که عزیمت سردار اسعد را بیش غیر منتظره بود تصور میکند سردار اسعد با مطالعه مطالبی در راه توصیه های روس و انگلیس بشا هابین اقدام مبارت ورزیده است . طبق اطلاعات من سردار اسعد بقدر کفایت آدم تجربه دیده ایست و اگر کمترین سوءظنی در مسورد برنامه روس و انگلیس پیدا میکرد قبل از حرکت بتهران برای اخذ توضیحات بیکی از کنسولگریها مراجعه میکرد . بیم آنکه برنامه پیشنهادی انگلیس و روس با استقلال ایران لطمه بزند ممکن است یکی از انگیزه های سردار اسعد باشد .

* * *

دیدار در تهران

در قیام علیه محمد علی شاه و استبداد صغیر — نما یندگان دولتین انگلیس و روسیه در تاریخ ۱۳ تیر ما ۱۲۸۸ هـ شرحی به سپهسالار تنکابنی و حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری بدین مضمون نوشتند :

" یگانه راه اجتناب از مداخله بیگانگان، استقرار رفوری امنیت میباید. تظاهرات مسلحانه قروینی ها و بختیاریها جز شورشهای غیر موجه چیزی نمی باشد. آنها وضع بحرانی موجود را شدیدتر میکنند. هم روسیه و هم انگلیس در توصیه های خودشان به استقلال ایران تجاوز نمیکنند و فقط از حس دوستی نسبت به همسایه خود آنها میگیرند. شاه واقعا' مشروطه را دوباره برقرار ساخته و قانون جدید انتخابات را مورد تأیید قرار داده است. دولت که از این تاریخ ببعده نمیتوان آنرا بداشتن نیات ارتجاعی متهم کرد، بر مبنای قوانین بسوی اصلاحات گام برمیدارد. آنان که ایران را گرامی میدارند باید شکیبای آرام منتظر گشایش مجلس باشند .

وقتی فرستادگان بیانییه با سردار اسعد ملاقات کردند فقط در پاسخ گفت بنما یندگان دودولت بگوئید : (تا دیدار در تهران) .



شیخ فضل الله نوری
بعنوان (مفسد فی الارض) برچوبه دار

از جمله کسانی که در تاریخ مشروطیت و تنظیم قانون اساسی و همچنین در بتوپ بستن مجلس شورا یملی نقش مهمی داشته شیخ فضل الله نوری میباشد که از علمای طراز اول بود که پیشنهادهای دین نواز مجتهدین در مجلس شورا یملی به توسط او تهیه و در قانون اساسی گنجانیده شد . هنگام تشکیل نخستین مجلس در کناره آیه الله طباطبائی، آیه الله بهبهانی جزو علمای طراز اول نشسته بود. بعداً " جزو مشاوریین و نزدیکان محمد علیشاه قرار گرفت که مورخین درباره او چنین مینویسند :

وقتی محمد علیشاه مجلس را بتوپ بست شیخ فضل الله همراه عده ای از تجار و علمای مرتجع بدربار رفت و بشاه تبریک گفت و مشیر و مشار شاه شد و هر روز با کالسکه سلطنتی بدربار میرفت و یکروز هم در مراجعت از دربار رفت (کامشروطه تمام شد و قهوه آنرا هم خوردیم) .

دکتر عبدالهادی حایری در کتاب تحقیقی خود تحت عنوان (تشیع و مشروطیت در ایران) چنین مینویسد :

پس از یک رشته رویدادهای گوناگون سه مجتهد نامی تهران آشکارا بر ضد دولت برخاسته و خواستار نوسازی در امور دگستری شدند. آنان از پیروان بسیار از جمله دانشجویان مذهبی برخوردار بودند که این جنبش سرانجام با علام مشروطیت منجر گردید .

چون با ور علماء این بود که مشروطه‌گری با اسلام‌آشتی پذیرا است. آنها کوشیدند که حکومت مشروطه دمکراسی را با شیوه حکومتی کیش شیعه از نظرتئوری آشتی دهند و بدین ترتیب خواستند به حکومت استبدادی آن زمان که از دید آنها ضدا سلامی بشمار می‌آید یا ن بخشند. ولی هنگامیکه شیخ فضل‌الله نوری بخاطر غیرا سلامی یافتن مشروطیت برضدا انقلاب شورش کرد در نتیجه در دنیا ی روحا نیت شیعه بر سر مسئله مشروطه‌گری جدائی پدید آمد.

این جدائی سبب بوجود آمدن نشریه‌های ستیزه‌آمیز و وسیله دو گروه روحانی مخالف یکدیگر گردید.

تفسیر میرزا محمد حسین نائینی بر مشروطیت از همه نوشته‌های دیگر همزمان او در این زمینه منظم‌تر و محکم‌تر است. زیراتئوری مشروطیت نائینی بویژه از این جهت اهمیت دارد که نماینده اندیشه مشروطه‌گری علماء طراز اول مذهبی است که انقلاب مشروطیت را رهبری میکردند. باور عمومی آگاهان بتاریخ ایران بدرستی آن است که مهمترین نیروی پشتیبان انقلاب مشروطیت همانا علماء بودند. اگر آنان انقلاب را تأیید نمی‌کردند مسلماً در نطفه خفه میشد.

مسئله تدوین قانون اساسی ایران جنجال فراوانی برانگیخت. بمحض آنکه علماء مخالف مشروطه احساس کردند که از آن پس امکان دارد که قانونی غیرا زقرآن و حدیث بشیوه رسمی مورد استناد قرار گیرد و اکنشهای سخت نشان دادند. شیخ فضل‌الله نوری با اشاره به انقلاب مشروطیت نوشت که این (فتنه اکبر) سه مرحله دارد:

نخستین مرحله انقلاب که محدود به شیوه حکومتی بود مورد استقبال تمام قرا گرفت. مرحله دوم با نوشتن قانون اساسی و مسئله آزادی مطبوعات همراه بود. آزادی‌ئی که بدیده شیخ فضل‌الله به نویسندگان اجازه میداد که آنچه میخواهند برضد مذهب، سران مذهب، پیروان مذهب بنویسند. در مرحله سوم مشروطه‌گران متهم شدند که راه ستمگری و آزار نسبت به مخالفان خود پیموده‌اند. از دیدگاه شیخ فضل‌الله مهمترین مسئله همانا

نوشتن و تدوین یک قانون اساسی بود که بنظروى به تنهائى با سه گونه بدعت و نوآوری همراه بود و در نتیجه برضدا سلام و حرام میباید شد. آن سه گونه بدعت عبارتند از:

۱- نوشتن یک قانون در برابر قانون اسلام.

۲- وادار کردن شهروندان به پیروی از قانون که وسیله شریعت اسلام آورده نشده است.

۳- کیفردادن شهروندان بخاطرا طاعت نکردن از آن قانون مدون.

نائینی بدون آنکه نامى از شیخ فضل الله ببرد برضد موضع وى در مورد قانون اساسی و مشروطه برمیخیزد و بحث وى را گونه ای (مغالطات) خوانده و آنرا با قرآن برسر نیزه کردن معاویه همسان دانسته است و در رد موضع شیخ فضل الله چنین استدلال کرده است:

قانونگذاری در صورتی در مقابل شارع مقدس دکان باز کردن... یا بدعت و یا... تشریح بشمار آمده مخالف اسلام خواهد بود که فردی یک حکم جزئی یا کلی غیر شرعی را بعنوان حکمی (شرعی و الهی) ارائه کند و آنرا بمرحله اجرا درآورد. ولی اگر کسی چنین نکند هیچگونه بدعت و تشریحی صورت نمیگیرد.

بنظر نائینی بنیادگذاری مشروطیت از آنرو لازم و واجب است که ضامن برقراری نظم و ایجاد محدودیت قدرت و اختیارات حکمران میباشد بنا براین استدلال علماء مخالف مشروطه (مغالطه مغرضانه عامیانه) است.

پیش از آنکه شیخ فضل الله از مشروطه گران جدا شود اصل دوم متمم قانون اساسی را در باره اختیارات علماء نوشت ولی برغم چنین امتیازی که با همت او به علماء داده شد ولی از متمم قانون اساسی ناخستود بود و اصولی از آنرا ناهم آهنگ با اسلام یافت. در حقیقت شیخ فضل الله بدرستی دریا فته بود که مشروطه گری بشیوه ای که برخلاف دستورهای شریعت اسلام است عمل میکند.

نائینی بنیادگذاری یک پارلمان را واجب میدانست در حالیکه

شیخ فضل الله با برقراری یک پارلمان انتخابی سخت مخالفت ورزیده و استدلال کرده که رسیدگی به امور مردم از بابیت (ولایت) است که در زمان غیبت اما زمان با فقها و مجتهدین است نه فلان بقال و بزاز .

۲- اعتبار به اکثریت آراء که در نظام مشروطه سا زنده قانون میباشد بنا (به مذهب اما میه غلط است) .

۳- موکل کیست و موکل فیه چیست ؟ اگر قرار است امور شرعیه عامه در پارلمان مطرح شود نیازی به وکالت نخواهد بود .

کوتاه سخن آنکه علمای مخالف مشروطه مسئله دخالت افراد غیر مجتهد را در موردی که آنان از اختیارات (حسبه) خواندند صریحا "ممنوع" اعلام داشتند .

در حالیکه نا ثینی درباره حکومت اکثریت که مورد مخالفت علماء مخالف مشروطه قرار گرفته مینویسد : رأی اکثریت با یدبر رأی اقلیت رجحان داده شود . در حقیقت میتوان گفت میرزانا ثینی گامهای بلندی در راه سازش و مصالحه و توافق با نوگرایی پیموده است . بدیده وی نظام نو مشروطه از استبدادگرایی فاصله میگیرد و همین تفاوت و امتیاز مشروطه گری کافی است که این نظام را مشروع سازد و استدلالهای مخالف را سست و نا وارد بخواند .

شیخ فضل الله معتقد شده بود که مشروطه گری نمیتواند با اسلام هماهنگ گردد . بهمین جهت اما دگی نداشت که با نهادهای نوسیاسی روی توافق نشان بدهد بمحض اینکه واژه های آزادی و برادری را شنید بر ضد آن برخاست و با نیروهای استبدادی و جناحهای محمدعلیشاه همدستی کرد . اما نا ثینی از آزادی و برابری مورد بحث دمکراسی ، کوشش کرد تا این اصول نور با اسلام آشتی دهد و امیدوار بود که با این نظریه رژیم استبدادی نابود شده و اسلام تا اندازه ای مورد حمایت قرار گیرد .

علاقمندان باین بحث میتوانند با صل کتاب مراجعه کنند . فقط از نظر مثبت در تاریخ چند سطری از آن نقل شد .

در تاریخ بیداری ایرانیان چنین نوشته شده است : شیخ فضل الله میگفت

"مشروطیت با مذهب اسلام منافی است." به آیات اعظام از جمله با خوانند ملامحمد کاظم خراسانی و شیخ عبداللہ ما زندرانی بد میگفت و اجساد عده ای را که برای مشروطیت مبارزه کرده اند با خفت و خواری از قبر بیرون آورده و استخوانهای آنها را بدستور شیخ در هم شکسته اند.

وقتی محمدعلیشاه در دوران استبداد صغیر برای سرکوبی مردم آذربایجان قوا فرستاده بود و مردم شهرستانها در تلگرافخانه متحصن شده و رهبران بزرگ مذهبی نجف و قم و مشهد از محمدعلیشاه میخواستند از لجاجست دست بردارند، تنها شیخ فضل الله و جمعی از ملاهای مرتجع و نفع طلب بودند که شاه را احاطه کرده نمیگذاشتند فتاوی مراجع بزرگ دینی را اطاعت کند. عده ای از علماء همراه ۳۰۰ نفر در سفارت عثمانی متحصن شده و عده ای نیز در حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار کرده خواستار مشروطیت بودند و شاه هم حاضر بود مشروطیت را بدهد و مجلس را باز کند ولی شیخ فضل الله مانع بود. میرزا ابوالقاسم طباطبائی حضور شاه مشرف شده بود. شاه گفته بود من از دادن مشروطیت و باز شدن مجلس حرفی ندارم و تلگراف میکنم که وکلای شهرستانها بیایند ولی مفسدین کارا را خراب میکنند و شاه قدری هم از شیخ فضل الله بدگفت و اظهار داشت که این مرد مذهب صحیحی ندارد و مذهب او پول است.

ناظم الاسلام مینویسد: شیخ فضل الله به صدرا عظم گفته بود تلگراف کنید بخراسان که آیة الله سید محمد بهبهانی را بکلات ببرند تا مردم آرام بگیرند. صدرا عظم گفته بود بلوای خراسان ربطی به آیة الله بهبهانی ندارد زیرا ایشان از خانه خود خارج نمیشوند. شیخ گفته بود بردن او و ولادش بکلات اسباب ترس مردم میشود و آرام میشوند.

وقتی محمدعلیشاه بسفارت روس پناهنده شد مجاهدین شیخ فضل الله و ملامحمد علی آملی و حاج علی اکبر بروجردی را دستگیر کرده آنها را از میدان توپخانه عبور دادند که صنیع حضرت را بردار کشیده بودند. این میدان همان محلی است که سال قبل شیخ فضل الله و اتباعش گاه بر منبر رفته و گاه بر توپ سوار شده حکم کرده بود که میرزا عنایت بیچاره

را پاره پاره کردند. فرقی که ا سال با پار سال داشت در این است که آنوقت صنیع حضرت بحکم شیخ فضل الله بی تقصیران را میشکست و ا سال درهما نجا صنیع حضرت را بدار زده اند .

همکاری شیخ فضل الله نوری با مستبدین موجب شد که مراجع بزرگ تقلید میرزا حسین ، میرزا خلیل، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی چنین فتوا دادند (چون نوری مخل آسایش و مفسداست تصرفش در امور حرام میباشد) .

ناظم الاسلام مینویسد: دادستان دادگاه یکی از روحانیون معتبر و آزادیخواه بود که بعلمت علاقه با زادی و مشروطیت بهیچوجه جنبه روحانیت شیخ را در نظر نگرفت و با کمال شجاعت ادعای نامهربانانه را تنظیم و خواهان مجازات اعدام شد .

شیخ براهیم زنجانی در نجف از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ محمد لاهیجی بود که ادعای نامه صادره و چنین صراحت داشت :

وقتی شدت ظلم و جور مقتدرین و عالم نمایان با حکام ناسخ و منسوخ و ناحق خود و تعطیل احکام اسلام و هرج و مرج امور خاص و عام در ایران بنهایت شدت رسید عموم خلق علاج را بمشروطیت دیدند . مظفرالدین شاه و بعد از او محمد علی شاه مخلوع این استدعای ملت را قبول کرده قانون و عهدنامه اساسی را امضا کردند و جناب عالی هم با چند نفر از معروفترین علماء در استحضار ما این اساس دخالت داشته و زیاده از هشت ماه خودتان حاضر مجلس شورا بودید و با حضور شما و جمعی دیگر مواد قانون اساسی نوشته شد و با تصحیح شما انجام گردید . چه شد که ناگهان علم مخالفت بلند کرده جمعی از اشرار را بدور خود جمع کرده و علت اولیه خونریزی پنجاه هزار نفر نفوس بیگناه گردیدید .

اگر این عنوان حرام بود چرا خود ما ه در استحضار آن کوشیدی و اگر حلال و واجب بود چرا با آن شدت مخالفت کردی؟ در حضرت عبدا لعظیم هر مجمع فساد که شد شما رئیس آن بودید . جمعی از اوباش مفتخوار را از چند هزار تومان تا چند دینار خرج میدادید . اگر از خود میدادید جناب عالی مثل من در اعتبار در حال فلاکت بودید . این پول را زکدام

تجارت و صناعت و یا کسب گردآوردید؟ بچه دلیل درپیش چشم خودت فقرا و ضعفا و ایتمبا کمال عسرت معیشت میکردند و تو این اموال فقرا را ضبط کرده زیا ده از عیش با وسعت درچنین مقابمبا شرا رمیدادی؟ اگر شما مشروطیت را حرام دانستید و دیدید که عموم علماء و مراجع تقلید عتبات و سایر بلاد جز چند ریاست طلب دنیا پرست همه آنرا واجب دانسته و اقلاً نه عشر مردم ایران در طلب آن جان میدادند، بعد از آنکه مقدار پولها که گرفتید در حضرت عبدالعظیم بمصرف فساد رسانیدید نمیدانم چقدر ذخیره کردید؟ زیرا شما تابع اشارات بودید، در واقع میدان توپخانننمیدانم و چه مأخوذاً بچه کثرت بود که بآن شدت اقدامات وحشیانه و متجاهراننمودید؟ خود را رئیس اسلام نامیده پامهتروقاطرچی و سایر بان و کلاه نمدهای محلات و اشرا رهمدست شده چادر در میدان زده در حضور مبارک شما این اشرا رهمدست نه فریاد (ماچای و پلو خواهیم- مشروطه نمیکوایم) بلند کرده و همه قسم فحاشی و رذالت کردید و چند نفر بیگناه را کشتند و با شاره شما از درخت آویخته چشم مقتول را با خنجر در حضور عالی درآوردند، بعد از آنکه فساد میدان توپخانننتیجه مطلوبی حاصل نکرد، با دستهای مخفی که هشیاران میدیدند در همه قسم فساد و هرج و مرج در اجتماعات و انجمنها و مغشوش کردن ذهن محمدعلی میرزا از شهر به باغشاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا یملی را بدست شاپسال یهودی و صنایع حضرت و مجدالدوله و حاج اسمعیل مغازه و امثال ایشان سرسلسله شما بودید و اکثر دستورا لعملها را شامادا دید. آیا در شکستن قسم و عهد و توپ بستن بخانه ملت و قتل نفوس و هتک قرآن و زدن افترا و بهتان بوکلای مردم بی تقصیر و کشتن آن جمع بی تقصیر، محمدعلی میرزا را مصاب میدانستید یا مخطی... اگر مخطی میدانستید چرا نهی نکردید و اگر قدرت نداشتید چرا مثل ملت علم مخالفت و اعتراض و تحصن بحضرت عبدالعظیم و جمع کردن مردم جلوگیری از منکر و رفع فساد نکردید؟ پامال کردن اسلحه قورخانن و تقویت فرستادن علیه شهر معتبر ایران تبریز که چند هزار ضعفا و عجزه و اطفال

و نسوان دار دو در خانه خود نشستنند هجوم بر کسی نمی کردند بلکه در مقابل زور آنها از خود دفاع میکردند. این فرستادن توپها و امثال رحیم خانها و بستن راه آذوقه بر مردم یک شهر و تخریب و غارت دهات آذربایجان و هتک نسوان... آیا سلطنت مشروطه عبارت از اینگونه کارهاست و اینها را شرعی و مصاب میدانستید؟

در این استبداد صغیر چه پولها از مردم برای احکام و توسط و نصب حکام و اعطای مناصب گرفتید و چه پولها از مال ملت از دست محمد علی میرزا گرفتید؟ اگر راست بگوئید با یدبیش از صد هزار تومان از میان برده باشید.

تلگرافات و مکتوبات شما را همه در دست دارند که القاء فساد کرده خونها ریخته و خانه ها بربا ددها آید و آتش بدو دمانها زدید که هنوز دود آن فضا را تیره کرده مگر این مردم بیچاره بشما چه کرده اند. مگر از برکت مال و خدمت ایشان محترم و مکرّم و صدر نشین و معبود و مسجود و نافع الکلمه و صاحب مال و عیش و پارتک نشدید؟ آیا اجزای خدمات این مردم بیچاره این بود؟ آیا مجدالدوله - امیربها در - ارشدالدوله را بهتر از مرحوم حاج میرزا حسین و آقای خراسانی و آقای ما زندرانی تصور میکردید؟ چرا خود و امثال خودتان از ملاهای رشوه گیر برای سخت گیری بمردم و اذیت آنها اقدام مینمودید؟ آزا دحرف میزدید و هر کجا میرفتید. ما بندگان خدا را از اجتماع و مراوده با یکدیگر و گفتن حرف منع میکردید. در این سیزده ماه چقدر سرباز و قزاق مسلح در هر معبر گماشته و هر نوع اهانت و خواری بمردم کردید؟ شما که خود را از روسای اسلام نامیده و میگوئید نهی از منکر میکردید آیا چرا سایر منکرات را رد نمی کردید؟ آیا این حبسها و زجرها و گوش بریدنها و دهان توپ گذاردن و مهارت کردن و جریمه ها و رشوه ها و تعرض به مسلمانان و چوب بستن و شلاق زدن و شکنجه کردن و داغ نمودن منکرات نیستند؟

شما گفتید مشروطه خواه و واجب القتل است و کافر... آیا تمام رعایای

عثمانی و نه عشرا ایرانی و تمام مسلمانان هند و قفقاز و مصر و آفریقا ، تونس ، الجزایر و ترکستان و سایر بلاد که شب و روز برای آزادی از قید عبودیت کوشش میکنند همه کفار و واجبات القتل هستند؟ اینها یکطرف بدین ترین جنایات اینک نقشه قتل و دستگیری رادر مقام حضرت عبدالعظیم کشیدید و شبانه ریختید بیچاره میرزا مصطفی آشتیانی و میرزا غلامحسین و رفیقان ایشان را با موخس ترین وضعی بقتل رسانیدید . چرا بالاتر از همه جنایتها طرح و نقشه ریختید که بلاد اسلام را بدست خارجه بدهید و دیگران را بر ایرانیان حکمروا سازید . در باطن امر اجانب را دعوت به مملکت کردید و با کمال بشاشت و خرمنی اظهار و انتشار دادید که سالدات چنین و قزاق چنان مثل اینکه برادران عزیز خود را به میهمانی خواندهاید . تو بزرگوار دویست تفنگ گرفته بدست اشار داده و در خانه خود سنگربندی کردی که ملت را بکشی . چرا تو با همدستان معینت و محمد علی میرزا در آخر وقت دعوت نکردی که لامحاله شرف یک دودمان سلطنت را نبرده پناه بدولت اجنبی نبرد لامحاله با ملت معیت کند و یا تسلیم ملت شود . آیا این ملت نجیب گمان داشتی با او محترمانه معامله نکند؟

*

وقتی دادگاه تشکیل شد شیخ ابراهیم زنجانی و سایر اعضای دادگاه از شیخ فضل الله پرسشهایی کردند که بهر یک از سئوالات پاسخ داده شده که قسمتی از آن چنین است :

شیخ ابراهیم زنجانی - جناب شیخ فضل الله شما بر طبق فتوا و حکم حجج اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شده (مفسد فی الارض) هستید و بر طبق قوانین اسلام با شما همان معامله ای را که خداوند راجع به مفسد فی الارض فرموده خواهیم کرد شما محکوم به اعدام هستید . . . شیخ فضل الله - من مجتهد هستم و بر طبق الهامات قوه اجتهادیه و شمس فقا هت راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی و عمل نمودم . عمید السلطان رشتی - شما از بدو مشروطیت با این اساس موافق بودید و قانون اساسی هم که اصول و مقررات مشروطه روی آن استوار است با موافقت

خود شما تهیه و به تصویب رسید و پس از آن هم قانون اساسی تغییر داده نشد که موجب مخالفت شما باشد .

شیخ فضل الله - چند نفر از دشمنان مشروطه بر ضد من تظاهراتی کردند و کار را منحصر بخودشان کرده بودند و میخواستند من در آن راهی نداشته باشم و کنا ر بروم تا هر چه بخواهند بپره مند گردند و وظیفه من جلوگیری بود .

ابوالفتح زاده - طبق اقرار صریح صنیع حضرت در محکمه ، قتل میرزا مصطفی آشتیانی در حضرت عبدالعظیم بدستور شما انجام یافته .
شیخ فضل الله - مفاخر الملک و مجلس السلطان عامل آن قتل بودند و من کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم آنها خود در باغشاه جلسه داشتند .
میرزا علی خان دیوسالار - شما با سفیر روس سروسر محرمانه نشستید و سعدالدوله هم حضور داشته است .

شیخ فضل الله - ملاقات من با سفرا مخفی نبوده بلکه علنی بوده و جنبه سیاسی و مشورتی نداشته .

منتصرالدوله - در نامه‌ای که شما بخط خودتان به شیخ الاسلام قزوینی نوشته بودید در میان نوشتجات او بدست آمده به او دستور داده بودید که قوای تهیه کنند و با ملیون بجنگد

شیخ فضل الله - شیخ الاسلام بدرجه‌ای با مشروطه دشمن و مخالف بود که احتیاج به تحریک و تشویق من نبود .

میرزا علی محمدخان - شما جمعی از اوباش را با تفنگهای که از محمد علی شاه بوسیله کامران میرزانا یب السلطنه گرفتید مسلح نموده تا آخر با ملت جنگ کردید و محارب هستید .

شیخ فضل الله - هر مسلمان طبق اصول دین مکلف است که از خود دفاع کند من برای دفاع از خود و بستگانم مدافع بودم نه محارب .

نظام السلطان - بنا به تقاضای شما محمد علی شاه اسماعیل خان سراسی را بدارآویخت .

شیخ فضل الله - من کشتن اسماعیل خان را پس از واقعه مسبوق شدم .

در طی سئوالات دیگری که از شیخ به عمل آمد او اغلب آنها را منکر شد و گفت از اول تا کنون مشروطه خواه بوده و هستم. به او گفته شد پس چرا کتبا مشروطه را تحریم کردید؟ شیخ اول منکر شد و گفت هرگز من مطلبی که بر علیه مشروطیت باشد ننوشته‌ام. در اینجا عین تحریم نامه را در مقابل روی او قرار دادند و توضیح خواستند. شیخ فضل الله که قبلاً چنان نوشته‌ای را انکار کرده بود در این موقع از ادای پاسخ در ماند و بعد گفت دیگران این نوشته را مهر کردند من هم از ترس شاه مهر کردم. سرانجام اعضاء دادگاه به او ثابت کردند که خود او باعث موسس و موثرترین عاملی بوده که عالماً و عامداً آن نوشته را صادر کرده است. بعد از آن دادستان دادگاه متن ادعای او را به تعبیر آروز (ورقه الزامیه) را بدست گرفت و شروع بخواندن کرد و در تمام مدت قرائت ادعای او شیخ سرش را به عصا تکیه داده با اتهاماتش گوش میداد.

*

کسانی که شیخ فضل الله را محاکمه کردند عبارت بودند از شیخ ابراهیم زنجانی - نظام السلطان - منتصر الدوله - میرزا محمد مدیر و روزنامه نجات - وحید الملک شیبانی - جعفر قلیخان استانبولی - سالرفاتح، یمین نظام - میرزا علی محمد خان عمید السلطان - نصر الله خان خلعت بیری اعتلاء الملک - سید محمد امزاده - جعفر قلی خان بختیاری - احمد خان مجاهد - میرزا محمد مجاهد.

در نشریات مختلف هست که روز ۱۳ رجب ۱۳۲۷ قمری شیخ فضل الله نوری را برای اعدام بمیدان توپخانه آوردند. وقتی بیای دارسید عده‌ای از تجار آنجا ایستاده بودند که شیخ خطاب به آنها گفت (ما رفتیم خدا حافظ) آنها دسته جمعی فریاد زدند. بدرک اسفل ...

در پای چوبه دار گفت (خدا یا تو خودت شاه باش که همه آنچه را باید بگویم با من مردم گفتم. خدا یا تو خودت شاه باش که من برای این مردم قسم بقرآن خوردم ولی آنها گفتند قوطی سیگار بود. خدا یا تو خودت شاه باش که در این دم آخربا زهم با من مردم میگویم که موسسین این

اساس لامذهبیستی هستند که مردم را فریب داده اند. این مخالف اسلام است. محاکمه من و شما بما ندپیش رسول اکرم).

وقتی بشیخ گفته شد (شما محکوم با عدا م هستید) گفت نه من مرتجع بوده ام نه سید محمد و سید عبدالله مشروطه خواه فقط محض این بود که میخواستند مرا خوار کنند و بکنار ریزند که زدن و در نزد من و آنها موضوع ارتجاع و مشروطیت در میان نبود.

وقتی یکنفر از مجاهدین خواست شیخ را بدار بزند. عمامه را از سرش برداشت و طناب دار را به گردنش انداخت. شیخ با دودست طناب را گرفت چون فکر کردند که میخواهد حرفی بزند، قدری طناب را شل کردند شیخ گفت (اگر بارگران بودیم رفتیم - اگر نا مهربان بودیم رفتیم) بدون ترس و وا همه گفت چرا معطل هستید کار خود را بکنید. آنگاه طناب دار را کشیدند. چند دقیقه دست و پا زد و جان بجان آفرین تسلیم نمود. در تاریخ بیداری ایرانیا نوشته شده که شیخ فضل الله بدار زده شد و عالمی را آسوده ساخت.

میدان توپخانه که مملو بود از تماشاچیان ا حدی به حالت ا وترحم نگرده همه از او بد میگفتند. این نبود مگر جزای اعمالش.

یکی میگفت فلان حکم را درباره من کرد فلان قدر پول را گرفت. دیگری میگفت پسر مرا تلف کرد. باری همه مردم در فرج و سرور و زکشتن او اظهار مسرت و خوشحالی میکردند. اول شب نعلش او را پائین آورده تسلیم ورش او نمودند ا حدی متعرض لباس و ردای او نشد. فقط عمامه او را که قیمتی هم نداشت از سرش برداشتند. نوشته اند آقا شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله در پای دار حضور داشته و قتل پدر مستبدش را با اظهار خوشحالی و کف زدن تائید کرده.

(شیخ مهدی پدر دکتربکیا نوری دبیر کل حزب توده میباش که اکنون در زندان خمینی است که خیلی زقتلها و ترورها را با ونسبت میدهند) شیخ مهدی نیز بعداً در تهران ترور شد که طرفداران شیخ فضل الله گفتند به تیرغیب گرفتار شده است.

* * *

در تمام دوران مشروطیت از شیخ فضل الله نوری بعنوان یک مستبد و دشمن مشروطه نام برده میشد و هیچیک از مقامات و نشریات از او حمایتی نکردند. پس از سقوط رژیم وقتی زمان ما مورکشور بدست ملاها افتاد از شیخ فضل الله هم تجلیل شد. حتی عکس او را روی تمبر مملکت گذاشتند. البته رژیم می که عکس خا لدا سلامبولی (قاتل انور سادات) و نواب صفوی (رهبر تروریستهای فدا ئیان اسلام) و امثالهم را روی تمبرهای مملکت میگذارد دیگر تعجبی ندارد که یک نفر هم ریش و هم لباس و هم شکل خود را که او هم در جاهای آنها داده شده فراموش کند. به همین جهت در نشریات خود در باره او چنین نوشته اند.

ضیاء الدین دری مینویسد: سفیر روس بحاج شیخ فضل الله پیام داد که جان شما در خطر است بسفارت روس پناه بیاورید. اگر نمی آئید اجازه بدهید پرچم روس را بالای خانه شما در اهتزاز در آوریم. شیخ فضل الله گفت (برای حفظ جانم بکفر پناه نمیاورم) وقتی این خبر به سفیر عثمانی رسید پیغام داد که سفارت عثمانی بیائید یا اجازه دهید پرچم عثمانی را بالای خانهتان برافرازیم. شیخ فضل الله تشکر کرد و بدوستانش گفت (یک عمر نان علی را خورده ام در این آخر عمری نمیخواهم نان عمر را خورده باشم).

باستانی پاریزی مینویسد: شیخ فضل الله نوری تعهد کرده بود که با مشروطه سازگاری کند به همین جهت میرزا سید عبدالله بهبهانی از او کتاب حمایت کرد ولی بعد از توپ بستن مجلس اطرافیان او را میگویند خود را بجای امنی برسان. میگویند من ابتدا طرفدار مشروطه بودم. دولتیان اطراف مرا گرفتند و مرا بزاز و به حضرت عبدالعظیم بردند و مرا آلوده کردند. بکلی طرفدار شاه معرفی شدم. در باطن هم چون اساس مشروطه را از منبع غیر اسلامی میدادند نمی میل نبود که محمد علی شاه پیش ببرد ولی کارها اینجا کشید. اگر بخارج بروم مخالفین بمن صدمه خواهند زد. بسفارت عثمانی مذاکره کردم که در آنجا متحصن شوم. شازده فرآ را رد کرد. در سفارت خانه های فرنگ هم ننگ دارم. برای من

مرگ از این تحصن خوشتر است .
 در حالیکه روز بتوپ بستن مجلس میگفت (السا عه از با غشاه میا یم .
 فاتحه مشروطه را خواندیم و قهوه آنرا هم خوردیم .)
 علی دوانی در کتاب نهضت روحانیت چنین مینویسد :
 وقتی حاج شیخ فضل الله نوری را بداد رز دند جنازه را آوردند در حیاط
 نظمیة مدیر نظام میگوید جماعت کثیری ریختند آنجا . مثل مور و ملخ
 از سرو کول هم با لامیرفتند . همه میخواستند بجنازه لگد بزنند . خونابه
 از سرو صورت و روی و دماغش و همچنین از محاسن او سرازیر بود . یکدفعه
 یکی از سران مجاهدین رسید و دگمه های شلوارش را باز کرد و دوشرشا شید
 بسرو صورت آقا . . . بعداً "جنازه را بردند و لخت و لخت فقط بایک شلوار
 کنار دیوار غربی حیاط انداختند . سپس بستگان شیخ رفتند و جنازه
 را تحویل گرفته در صحن حضرت معصومه بخاک سپردند .

*

در نشریه ای خواندم : در استبداد صغیر کریم دواتکر عضو کمیته مجازات
 تیری بسوی شیخ فضل الله نوری رها کرد ولی اصابت نکرد . یکی از
 روزنامه های آنروز این شعر را منتشر ساخت :

شنیده ام که به ما تحت شیخ تیر زدند

نکوزدند حریفان اگر چه دیر زدند

در تاریخ بیداری ایرانیان خواندم که میرزا مهدی پسر آقا شیخ
 فضل الله نوری با ۵ نفر از طلاب بطرفداری از مشروطه خواهان بحضرت
 عبدا لعظیم مهاجرت کرد تا باعث ضعف پدرش و امام جمعه تهران گردد .
 مردی از هدویا فضل بود . در محله سنگلج نفوذ فراوانی داشت . آزارش
 به ا حدی نرسیده بود .

از فرخ دین پارسا (پدر خانم دکتر پارسا) در تواریخ نقل شده که روز
 اعدا مشیخ فضل الله نوری جزوما حبمنصبان زاندار مری در میدان سپه
 بوده که گفته است وقتی شیخ فضل الله پسر ارشد خود میرزا مهدی را دید
 تا را حتی فراوانی با و دست داد و منهم عرق سردی بر پیشانی من نشست .

برای من دیسیپلین نظامی مانع هر عملی جز اشک چشم بود. وقتی طناب دار با لافرت هورای میز زامهدی بیش از هر کس دیگر بگوش میرسد و با فریادشادی او روح از بدن شیخ فضل الله خارج شد. x x x
 شیخ فضل الله نوری که روزی بعلت همکاری با آزادخواهان مورد احترام خاص بود وقتی خود را بدا من محمد علی شاه قلندر و دیکتاتور انداخت بروزی افتاد که حتی جنازه اش مورد اهانت مجاهدین قرار گرفت و مسلماً اگر زنده بود چنین میگفت :

کس در کف ایام چو من خوار نباد

محنت زده و غریب و غمخوار مباد

نه روز و نه روزگار و نه یار و نه دل

کافر بچنین روز گرفتار مباد

سید اشرف حسینی مدیر روزنامه نسیم شمال درباره شیخ فضل الله شعری سروده که چند بیت آن چنین است :

دشمن فرقه احرار منم	قاتل زمره احرار منم
شیخ فضل الله سمار منم	دین فروشنده، بازار منم
باهمه خلق عداوت دارم	دشمنی با همه ملت دارم
از خود شاه و کالت دارم	بحراج از همه دعوت دارم
می فروشم همه ایران را	عرض و نایموس مسلمانان را
رشت و قزوین و قم و کاشان را	بخرید این وطن ارزان را
میدهم تخت کیان را بگرو	میزنم مسند جم را به (الو)
دین بنا چار حراج است، حراج	کو خریدار، حراج است، حراج

*

عبدا لله بهرامی رئیس تا مینات آن زمان در خاطرات خود درباره قتل شیخ مهدی فرزندان شیخ فضل الله مینویسد با زحمات زیاد کشف کردیم که قاتل او (آقا جان) نامی از مریدان شیخ فضل الله و از لوطی های گذرتقی خان بوده است که یک شب شیخ مهدی را گیر آورده با و میگوید (ای نامرد پدرت را بیای دار رساندی و دست زدی و رقصیدی خدا

ذلیلت کند.) شیخ مهدی میگوید بروگمشو ملعون شرابخوار . آقا جان
 هم از جیش هفت تیر را در آورده بسویش شلیک میکنند و وقتی روی زمین
 میافتد او را مژوب کرده با همان حال و لباسهای خونین بخانه رفته
 اسلحه را مخفی میکند. تنها شاهدهم بقال محله بوده که او را هم تهدید
 میکند که اگر موضوع را فاش کنی کشته خواهی شد .
 پس از دستگیری ما جرارا اعتراف کرده و میگوید من بجهت مذهب و
 انتقام کشتی اینکار را کردم حال مرا بهر مجازاتی میخواهید برسانید .
 آقا جان در دادگاه هجده سال حبس محکوم شد .

* * *

تمبر شیخ فضل الله نوری



تمبرهای منتشر شده از طرف جمهوری اسلامی بنام پیشگامان نهضت اسلامی

مجلس شورایملى از (بدو) تا (ختم)

با صدور فرمان مشروطیت، در روز ۱۴ مهر ماه ۱۲۸۵ شمسی نخستین جلسه مجلس شورایملى توسط اعلیحضرت مظفرالدین شاه قاچار افتتاح شد. این مجلس پس از ۲۲ ماه کوشش برای تصویب قانون اساسی و متمم آن توسط محمدعلیشاه قاچار بتوپ بسته شد.

در مجلس اول ارباب جمشید وکیل زردشتیان بود ولی آرامنه و یهودیان آیه الله بهبهانی و آیه الله طباطبائی را وکیل خود معرفی کردند. دوره دوم مجلس شورایملى در آبان ماه ۱۲۸۸ در زمان سلطنت سلطان احمد شاه افتتاح شد. مجلس دوم در مقابل اولتیماتوم روسها مقاومت کرد ولی چون دولت وقت تمایلی با این مقاومت نداشت و دولتهای روسیه و انگلستان با قرارداد ۱۹۰۷ ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند بهمین جهت این مجلس بسرنوشت انحلال دچار شد. چون مجلس دوم پس از استبداد صغیر تشکیل شده بود کتبا از خدمات سپهسالار تنکا بنیوسردار سعیدبختیاری و باقرخان وستارخان در اعاده مشروطیت تقدیر نمود و با انحلال آن چون ناصرالملک نایب السلطنه تعالیسی بهمکاری با مجلس نداشت اقدام با نتخابات ننمود. ناصرالملک قسمت زیادی از وقت خود را در سفر اروپا بسر میبرد. مراسم

تا جگذاری احمدشاه در حضور هفتاد نفر از وکلای دوره قبل انجام شد (چون طبق قانون اساسی اگر مجلس جدید برای قسم شاه حاضر نباشد از وکلای قبلی مجلس میتوان دعوت نمود).

در دوره اول انتخابات صنفی بود و معمولاً "عیان و اشراف از طرف اصناف انتخاب میشدند. ولی از دوره دوم انتخابات مجلس شورایی مستقیم و عمومی شد که بیشتر سرمایه‌داران و ملاکین و اشراف انتخاب میگردیدند.

پس از سه سال فترت دوره سوم قانقذاری در آذرماه ۱۲۹۳ تشکیل گردید ولی بعلمت جنگ بین الملل اول و تشکیل حکومت موقت در کرمانشاه بریاست نظام السلطنه مافی تعطیل و بار دیگر فترت آغاز گردید. که این فترت طولانی تا سال ۱۳۰۰ شمسی ادامه داشت. در همین ایام بود که وقتی قشون روس بتهران نزدیک شدند، احمدشاه میخواست پایتخت را با صفهان ببرد که سفرای روس وانگلیس موافق نبودند و موضوع منتفی شد و فترت بطول انجامید.

مجلسکاه در باره این سه دوره قانقذاری چنین مینویسد: دوره اول، مجلس از عده‌ای عوام تشکیل میشد که بسیار با ایمان و وطن دوست بودند. این مجلس در حقیقت ما در مشروطیت بود. بزرگترین و پرشورترین و کاری‌ترین مجلس ایران بود. علاوه بر قانقذاری و تنظیم قانون اساسی و متمم آن توانست قدرت خود را بدولت بشناساند. دولت، این مجلس را فقط بعنوان عدالتخانه میپذیرفت لیکن صدای مهیب نمایندگان ملت بزودی دولت را از اشتباه درآورد. تبعید و اخراج متنفذین و خوانین محلی ولایات و کندن ریشه ظلم و جور و تصویب قانون اساسی و متمم آن و مقامت در برابر شاه و خواسته‌های درباریان و وادار کردن دولت‌ها با اینکه بایده تابع مجلس بوده و به مجلس حساب و کتاب بدهند و اختیارات نمایندگان را برسمیت بشناسند و همچنین مقهور کردن علمای مستبدتهران - جنگیدن با دسایس شاه و مستبدین - عزل لیاخوف روسی از ریاست ایل شاهسون موجب

شده که سرانجام مجلس توسط همان لیا خوف بتوب بسته شد. این اشراجیرانه ناشی از قراردادشوم ۱۹۰۷ بود. ولی عده قلیلی با ایمان توانستند پس از یکسال کوشش وتلاش محمدعلیشاه را از سلطنت خلع کرده ومجلس دوم را افتتاح کنند. حتی توانستند طرفداران محمدعلیشاه را اعدام کنند. مجلس دوم با مشکلات فراوان روبرو بود. این مجلس شاید از حیث اجزای تربیت شده وعالم پرما به ترین مجلس ملی ما بود و در زیر تندباد حوادث خارجی وتهیدیات متولدشد. و در زیر دسایس گوناگون خارجی صاعقه های اتمام حجت اولتیماتوم روسیه درگذشت.

بزرگترین اقدام مجلس دوم مبارزه با فشارهای خارجی بود. این مجلس در تاریخ ایران یکی از پسرکارترین و وکلایش از شریف ترین افراد یادمیشود. در این مجلس وکلای ملت از روی زمین برخاسته روی صندلیها نشستند و وضع ظاهری مجلس بصورت فرنگی درآمد. نظا منامه داخلی از روی نظا منامه مجلس فرانسه تنظیم گردید. و در حقیقت مجلس ایران صورت پارلمانتاریزم بخود گرفت. اکثریت واقلیت پیدا شد. سرانجام با اولتیمام روس از بین رفت. دوره فترت آغاز گردید. تا سرانجام مجلس سوم در ۱۶ محرم ۱۳۳۳ افتتاح شد که این مجلس هم فقط یکسال عمر کرد.

اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس درباره مجلس اول چنین است: در روزهای اول فقط ۶ نفر نمایندگان تهران در جلسه شرکت میکردند چون نمایندگان شهرستانها هنوز انتخاب نشده بودند که پس از انتخابات بتدریج میرسیدند و در جلسات شرکت مینمودند. مجلس فاقد نظا منامه بود. نمایندگان روی کف اطاق حلقه وارمی نشستند. رئیس مجلس در صدرتالارمی نشست و میز پایه کوتاهی جلوی او قرار داشت. مجتهدین بزرگ همیشه در جلسات حاضر بودند با اینکه انتخاب نشده و جزو نمایندگان نبودند ولی نقش فعالی برعهده داشتند و حتی وقتی یکی از نمایندگان اعتراض میکرد یکی از این مجتهدین از او میخواستند که از جلسه خارج گردد. نمایندگان درباره هر موضوعی که

میخواستند صحبت میکردند دستوری در کار نبود. حتی مردم عادی هم به جلسات وارد میشدند و اجازه داشتند در مذاکرات شرکت کنند و حتی گاهی صحبت هم میکردند ولی بتدریج از این بی ترتیبها کاسته شد. چند موضوع مورد بحث در جلسات اولیه، قانون اساسی و وامهای خارجی و اسامی بانک بود.

وقتی مجلس قانون اساسی را تصویب کرد برای توشیح شاه فرستاد علاوه بر مظفرالدین شاه که آنرا توشیح کرد محمدعلی میرزا ولیعهد هم قانون اساسی را امضا نمود. مظفرالدین شاه پس از توشیح قانون اساسی گفت (حالا با خیال راحت میتوانم بمیرم).

تقی زاده مینویسد: با اینکه رکن اعظم مجلس دوره اول را شاهزادگان تشکیل میدادند مع هذا به انجمن کابری بزرگ توفیق یافت که از آن جمله بود: عزل کامران میرزا عموی پدرزن محمدعلیشاه زوزارت جنگ - کوتاه کردن دست حاج آقا محسن از اراک - سردار منصور از رشت - سپهبد آراز تنکابن - قوام الملک از شیراز - ظل السلطان از صفهان - آصف الدوله از خراسان - حشمت الملک از قائن - ظهیر الملک از کرمانشاه - متولی باشی از قم - مشیر الملک از یزد - فیروز میرزا از کرمان .
در میان نمایندگان توده ملت (مشد با قریبال - حاج علی اکبریلوپز، استاد پنج علی بنا) حضور داشتند که مخالف شاهزادگان بودند.

*

ردا ولتیماتوم روسها و تعطیل مجلس دوم و اعدام ثقه الاسلام: یکی از کارهای مهمی که در دوران مشروطیت صورت گرفت ردا ولتیماتوم روسها از طرف مجلس دوم بود. با اینکه نمایندگان صراحتاً الملک نماینده السلطنه و دولت وقت موافق بودند که ولتیماتوم با بیدبیرفته شود. جریان چنین بود که روسها از مدخلات شوستر آمریکا در ایران بشدت عصبانی بودند و کرا را نسبت بکارهای او اعتراض میکردند ولی بموازات این جریان محمدعلیشاه پس از دو سال که بروسیه گریخته بود با گذرنا مه جعلی بنا م (خلیل بغدادی) تا جریبا مقدار می محموله تجاری که سه ارا به

جنگی در آن بودا زمرز ترکمن صحرا وارد شد. روسها قبلاً "همشایع ساخته بودند که محمدعلیمیرزا از (ادسا) در روسیه فرار کرده است. زیرا روسها با ایران قرارداد داشتند که از مراجعت محمدعلیمیرزا بایران ممانعت کنند. سالارالدوله و ارشادالدوله هم بطرفداری از محمدعلیشاه با سپاهیان از غرب عازم تهران شدند. دولت ایران که اموال شعاع السلطنه و سالارالدوله را مصادره کرده بود در همین موقع برای تصرف خانه شعاع السلطنه اقدام کرد. روسها بعنوان اینکه ایتحت حمایت روسیه میباشند تعدادی سرباز روسی جلوی خانه او گذاشتند که شوستر دستور داد قوای دولتی سربازان روسی را رد کنند. اینکار هم بر عصبانیت روسها افزود. در چنین شرایطی دولت روسیه یکا ولتیمام شدیدی بدولت ایران داد مبنی بر اینکه (۱) ظرف عرووز شوستر آمریکا از کاربرکنار و از ایران اخراج گردد (۲) دولت ایران باید از اقدامی که کرده از سفارت روس عذرخواهی کند (۳) در غیر این صورت قوای روسی که وارد ایران شده اند بسوی تهران حرکت خواهند کرد). محمدعلیشاه با سه هزار ترکمن و قوای مسلح تا ۴ فرسخی فیروزکوه رسید. قوای سالارالدوله و ارشادالدوله نیز از کرمانشاه و منطقه غرب عازم تهران گردیدند. محمدعلی میرزا به سپهسالار رئیس الوزراء تلگراف کرده بود که امور کشور را اداره کنند تا بزودی خود او به تهران بیاید و ترتیب کارها را بدهد. سپهسالار از مقام خود استعفا کرد. بهر صورت قوای دولت تصمیم گرفت با قوای محمدعلیشاه بجنگد و ا ولتیمام تو م روسها را هم بپذیرد که روسها بکمک محمدعلیشاه نیایند. سرانجام قوای دولتی محمدعلیشاه را شکست دادند. پیروم خان نیز سالارالدوله و ارشادالدوله را با قوای دولتی شکست داد و سالارالدوله به کنسولگری روس پناهنده شد ولی ارشادالدوله را اعدام کرد. دولت برای دستگیری و اعدام محمدعلیشاه و طرفدارانش باین شرح جایزه تعیین کرد:

۱ علامیه رئیس‌الوزراء پس از شکست محمدعلیشاه و سالارالدوله

(برحسب رأی مجلس مقدس کسانى که محمدعلی میرزا را اعدام کرده یا دستگیر نمايند یکصد هزار تومان - شعاع السلطنه ۲۵ هزار تومان - سالارالدوله ۲۵ هزار تومان بآنها داده میشود)

محمدعلی میرزا با ردیگر بروسیه گریخت و سالارالدوله بدولت عثمانی پناه برد .

با وجود شکست دوم با زهم محمدعلیشاه از سلطنت ایران دست بردار نبود . یکبار هم با ستانبول برای دیدن سلطان احمدشاه رفت و فرزند خود را تشویق میکرد که با دیکتاتورى کشور را اداره کند و لاسلطنت او بخطر خواهد افتاد . ولی احمدشاه نه قدرت اینکار را داشت و نه علاقه بآن . . بهمین جهت سلطنت را از دست داد .

سیدعلی محمد دولت آبادی مینویسد : شوق الدوله وزیر خارجه بمجلس آمد و گفت خرابی کارها بواسطه نبودن یک دولت مقتدر است که از عهده نظم مملکت برآید . الان محمدعلی میرزا از دامغان بطرف سمنان میآید و سالارالدوله کرمانشاه را گرفته و ما زندران هم در تصرف محمدعلی میرزا است . دوستان ما میگویند باید دولت مقتدری تشکیل داد که بتواند از عهده کار برآید . در باب اولتیماتوم روس دو پیشنهاد داریم یکی اینکه اختیار را بوزراء بدهید تا بروند هر طور صلاح میدانند اصلاحی بکنند یا اینکه کمیسیونى تحت نظر نایب السلطنه و رئیس مجلس تشکیل که اعضاء آن از بین وکلای انتخاب شوند . اولی رد شد و دومى بلا تکلیف ماند . شوق الدوله گفت با این نظر بروید فکر روزیر با شیدما میرویم که استعفا کنیم . خیابانى گفت ما حکومت مقتدر نمیخواهیم اگر میخواهیم محمدعلی میرزا بود . یکی از وکلای پارسیخ خیابانى و سلیمان میرزا گفت اینها میخواهند هرج و مرج باشد تا بهانه دست روسها بدهند . سلطنت محمدعلی میرزا سلطنت استبدادى بود چه ربطى بقدرت دولت دارد . وکلای دمکرات میروند تا یک کابینه موافق رد اولتیماتوم

حاضرکنند و بمجلس بیاورند. عصر دگر آنها آمدند و از دولت خبری نبود. گفتند که بینه وقتی میآید که این دولت استعفا کند. رئیس خواست جلسه را تشکیل دهد و کلا حاضر نشدند رئیس اعتراضاً از مجلس بیرون رفت. بیست نفر از وکلا استعفا کردند. راه چاره را این دیدند که وکلا استعفا کنند تا وزراء کارها را اصلاح نمایند. سرانجام اینطور توافق شد که اختیارات را بنایب السلطنه بدهند. بنایب السلطنه عصبانی شده بمجلس آمده میخواستند از بنایب السلطنه هم استعفا کنند. جلسه خصوصی تشکیل میشود. قوام السلطنه وزیر داخله میگوید اگر مشرب کار تصفیه نشود ۱۲ ساعت دیگر قشون روس حرکت میکند و دیگر کار تصفیه پذیر نیست. وزیر خارجه میگوید با وزیر خارجه روسیه مذاکره و چنین توافق شده که (از طرف دولت ایران شوستر عزل شده و خسارت جزئی برای قشون کشی داده شود. مشاوره دربار مستشار خارجی روی کاغذ نیاید ولی همانطوریکه دوستانه شور میکرده با زهم بکنند. در عوض دولت ایران خواهش میکند کلیه قشون روس از خاک ایران برود و دولت روس هیچگونه کمکی بمحمد علی میرزا نکند). رای مخفی گرفته میشود از ۶۰ نفر ۴۶ نفر رای میدهند. شیخ محمد خیا بانی میگوید ما در عقیده خود با قی هستیم. در رای گیری مجدد عده کمتر میشوند. بین وکلا گفتگو میشود. افتخار الواعظین میگوید بشرف و کیلی که بفاصله نیم ساعت رای خود را عوض کند. ادیب التجار میگوید بشرف کسی است که مطلب سرتی مجلس را بنایب السلطنه خبر میدهد (گویا خبر اختیارات مجلس را افتخار الواعظین بنایب السلطنه داده بود). بین وکلا کلمات زشت رد و بدل میشود. بین افتخار الواعظین و ادیب التجار و میرزا علی زد و خورد میشود از سر و صورت میرزا علی و ادیب التجار خون جاری میگردد. رئیس مجلس حکم بحبس آنها میدهد. افتخار الواعظین از وکالت استعفا میدهد و از مجلس بیرون میآید. در همین موقع روسها در تبریز شقه الاسلام را بدزدند و پلیس را کشته و شهر را تصرف میکنند. همچنین روسها انزلی را هم در اختیار میگیرند. سرانجام یک کمیسیون

مشورتی از مجلس انتخاب و در منزل نایب السلطنه تشکیل جلسه داده و پیشنها دوزیر خارجه را پذیرفته و شفاهاً "بسفارت روس خبر داده شد در نتیجه فتنه آذربایجان ورشت تسکین یافت . به شوسترا بلاغ گردید که استعفا بدهد .

نایب السلطنه دو بیست نفر از علماء و اصناف را بدربار دعوت کرد و گفت این وضعی که ما داریم خطرناک است . با یدیک نقشه‌سازی برای مملکت بریزیم . وقتی اولتیماتوم رسید قشون در قزوین بود و خوف آمدن بتهران درکار بود .

هما نظور که حکومت استبدادی مضراست حکومت هرج و مرج خطرناکتر میباید شد . با یدیک حکومت ملی تشکیل شود که با قدرت از عهده کارها برآید . آقا یان سرداران فاتح مملکت (سپهدار تنکابنی - سردار اسعد) حضور دارند . با ید راه حل پیدا کرد .

و ثوق الدوله گفت ایران فقط از نظر جغرافیائی دولت شمرده میشود و لاجرم در آن وجود ندارد . شوسترا قنصل روس طرفیت حاصل کرد و مشکلاتی فراهم ساخت . اگر دخالت شوستر بهمان امور ما لیه بود کار با ینجا نمیکشید . ا و حق دخالت در امور سیاسی و مذهبی را ندارد . قرار بود برای حل مسئله اولتیماتوم هیئتی تعیین شود در جلسه خصوصی ۴۷ رأی و در جلسه علنی ۳۳ رأی داده شد دولت فکر کرده بود که با ید انتخابات جدید بشود . لذا دولت از نایب السلطنه استدعا نموده که این مجلس را منفصل نموده مجدداً انتخابات بشود .

حاج آقا شیرازی گفت اصلاً "وزراء نباید بعد از انقضاء دوره مجلس را رسمیت داده باشند زیرا برخلاف اصول مشروطیت است . من یکی از وکلای بودم . از آنروز دیگر خود را وکیل نمیدانم و داخل پارلمان نشده‌ام . از آنها تعجب میکنم که بعد از دوره تقنینیه نشسته و خود را قانونی تصور میکنند . تغییر وضع این است که با ید مشروطه واقعی باشد .

رئیس مجلس هما نروز استعفا ی خود را تقدیم داشته است . بدولت گزارش میرسد که دمکراتها میخواهند عصر در مجلس اجتماع کرده و کلا

نطق کنند و بگویند ما من فصل نشده ایم، هیئت وزراء و نایب السلطنه حق عزل ما را ندارند و مردم تصدیق کرده آنها بر کرسیهای خود بنشینند. از طرف وزیر جنگ بر رئیس گارد مجلس حکم میشود که وکلاء قدیم معزول شده آنها را راه ندهد و مجلس را ببندد. حدود ۴۰ نفر از وکلا حاضر شده بودند که حکم میرسد و رئیس گارد آنها را بیرون میکنند و در مجلس را می بندد. فردای آنروز شیخ محمدخیا بانی و شیخ اسمعیل هشترودی در بازاریها افتاده و میگویند ما خود را وکیل میدانیم و این عزل را قبول نداریم و نایب السلطنه حق انفصال مجلس را ندارد.

ایسین مجلس قانونی است بچه حق منقضی می کنید، تظا هراتی له و علیه میشود ولی دیگر کارا زکا رگذشته بود.

ناصرالملک نایب السلطنه در باره تعطیل مجلس دوم چنین نوشت :
(بطوریکه هیئت وزراء عظام لازم و صلاح دیده و تصویب کرده اند، قانوناً مضمی است ترتیب مقتضی مجری داشته فرمان انتخابات جدید را هم حاضر کرده اعلام نمایند، ابوالقاسم ناصرالملک)
با این نظر ز پلیس مجلس را اشغال و شروع انتخابات دوره سوم هم بتعویق افتاد.

بدنبال اعتراض عده ای از نمایندگان بتعطیل مجلس در سراسر کشور بخصوص در منطقه آذربایجان تظا هراتی در پشتیبانی از مجلس بعمل آمد. روسها که بسرعت وارد آذربایجان شده بودند دست بیکی از وحشیانه ترین کارها زدند که نام آنها برای همیشه در تاریخ بزشتی یا دخواست و آن اعدا مثقة الاسلام وعده ای از مبارزین آذربایجان بود.

کسروی در باره اعدا مثقة الاسلام چنین مینویسد :
پس از اولتیماتوم دولت روسیه با بیان در باره اخراج شوستر آمریکائی و تعطیل مجلس روسها حدود ۱۴ هزار سالدات با آذربایجان فرستاده و جنگ چهار روزه ای با آذربایجانها آغاز نمودند. روز دوشنبه دهم دیماه ۱۲۸۹ مصادف با روز عاشورا ۱۳۳۰ تبریز اندوه با رترین روزها

را گذرانید. حدود شصت سال دات وقزاق روسی سربا زخانه را گرفته و میگفتند سردستانان مشروطه خواهان را گرفته بدارخواهندزد. پس از نیمروز ناگهان دوارا به روسی ۹ تن از دستگیرشدگان را آوردند که در رأس آنها ثقة الاسلام شهید قرار داشت که آهسته آهسته دعا میخواند. سه تن از ایرانیان: مختار علاف از اهالی باغمیشه کریمخان از اهالی سرخان که شهید ثقة الاسلام در بارها و نیکی ها کرده بود سه با را از زندان نجات داده که وقتی او را دید گفت: کریم اقلات و خجالت بکش - اسمعیل سفیدگرو وظیفه دژ خیمی را بعهده داشتند. با بین سه نفر دستور داده شد که بر سردستانان بریزند و رختهای ایشان را در بیاورند. جز پیراهن و زیرشلواری هر چه به تنشان بود خارج ساختند. شیخ سلیم ایستادگی نمود که کریم سرخابی با قهر با زوی او زد و او را زخمی ساخت. در این ماجرا شاهزاده مان الله میرزا سردار جهانبانی (پدر سپهبد مان الله جهانبانی) که فرمانده پادگان آذربایجان بود و افسر وطنپرستی بود در مقابل روسها مقاومت کرد و بناچار در کنسولگری انگلیس پناهنده شد. پس از چندی توقف چون ناچار بود از تحصن خارج شود در کنسولگری خودکشی کرد.

هنگامه غریبی بود. یکدسته از مردم غیرتمند را دشمنان بیگانه در شهر خودشان بگناه آزا دیخواهی بدارمیزنند و کسی هم بدادشان نمیرسد. در تمام مدت ثقة الاسلام بهمه دلداری میداد و از هر اس آنها میکاست. شیخ سلیم خیلی بی تابی میکرد ثقة الاسلام میگفت چه بهتر که در چنین روزی بدست دشمنان دین شهید میشویم. رنج ما دود قیفه است پس از آن یکبار ره خوش و آسوده خواهم بود.

اولین کسی را که خواستند بدار بیا ویزند شیخ سلیم بود خواست حرفی بزنند افسر روسی سیلی بر صورتش زد و خاموشش گردانید. دژ خیمان ریسمان بگردنش آویختند و کرسی را از زیر پایش کشیدند. بعد نوبت ثقة الاسلام بود. دور کعبت نماز خواند و بالای کرسی رفت دژ خیمان تعلل میکردند افسر روسی دژ خیمان را زدند و بکاروآداشتند و کار او را ساختند.

سومی ضیاء العلماء بود، بروسی با افسر آغا زسخن کرد و گفت ما چه گناهی کرده ایم؟ یا کوشیدن در راه آزادی کشور خود گناه است، دژخیمان دستهای او را بستند و با زور بالای کرسی اش بردند، بعد ما دق الملک محمدا براهیم - ضیاء العلماء را کشتند، حسن جوان دلیری هم جزو آنان بود که با صدای بلند گفت (زنده با دایران - زنده با دمشق - زنده با دمشق) آخرین نفر جوان ۱۶ ساله ای بود که او را بالای کرسی بردند و بدارش زدند.

نصرة الله فتحی در کتابش درباره (شهید ثقة الاسلام) چنین مینویسد: او از یکماه قبل شهادت خود را پیش بینی میکرد، از لحاظ بر سردار رفتن وضعیتی شبیه عیسی بن مریم و از نظر تما دفش بروز عاشورا شبیه حسین بن علی بوده است، او قبلاً "در نامه ای که بخط او موجود است چنین نوشته است:

منصور او را عا شم و ترسم که عاقبت بر پای دارم میکشد این پایداریم بطوریکه اینجا نب در جمع آوری زندگی شهید درک کرده ام تزار روسیه او را دشمن سر سخت و شامه یک منافع خود در آذربایجان میدانسته است حتی این دشمنی قبیل از مباران مجلس هم بوده است، چنانچه محمد علی میرزا هم گفته بود (در تبریز ما منع راه ما وجود ثقة الاسلام است که از میان برداشتن او کار مشکلی نیست).

وقتی روسها ثقة الاسلام را دستگیر کرده میخواستند او را از یک جای پر گل عبور بدهند و نمیتوانست برود سالدا ت روسی سیلی محکمی بگوش او زد و گفت (تو با امپراطور روس مخالفت کرده ای و باید از این گل عبور کنی و دشنام میداد) ثقة الاسلام عتنائی نکرد و با شکال از گل کوچه عبور کرد.

عجب این است همان سرباز خا نه قدیمی که ثقة الاسلام را در آنجا بدار زدند اکنون بصورت کاخ با عظمتی بنا مدها نشرا یعالی در آمده و جای نصب چوب دارها تریبون خطا به گذارده شده است و یکی از شعراء هم این شعر را سروده است:

درزمینی کاندرا آن احرار آذربایجان
برفراز چوب دشمنان دادندجان
درپی آموزش اولاد آن آزادگان
این چنین دانشراها سرکشدبر آسمان
عارف دربارها عدا م ثقة الاسلام چنین سروده :
دل در آشوب چو تبریز دگر به نفس
سینه چون چوبه دار ثقة الاسلام است

بدنبال این جریانات مدتی کشور دچار (فترت) شد تا سرانجام مجلس
سوم افتتاح گردید که آنهم یکسال دوام یافت که منحل شد و با ریگر
کشور دچار فترت گردید .

*

مکی درباره مجلس چهارم چنین مینویسد :
بعدا ز کودتا که سردار سپه قدرت را در دست داشت بدولت فشا رمیآورد
که بودجه قزاقخانه افزایش یابد . در اثر این اقدام هیئت وزیران
موافقت میکنند که قسمت مهمی از درآمد دولت موقتاً با دارات قشونی
تخصیص یابد و هر مخارجی غیر از مخارج قشون بایدها اجازة مخصوص
هیئت وزراء باشد . ولی چون این پولها کفاف مخارج را نمیداد قرار
شده بود دولت انگلستان و ام گرفته شود . دولت انگلستان نیز بشرطی
موافقت میکنند که اولاً "عدهای از مستشاران انگلیسی در وزارت دارائی
و وزارت جنگ بخدمت گمارده شوند تا نیا" مجلس شورای ملی بسرعت
افتتاح گردد . با لنتیجه قرار میشود مجلس شورای ملی با زگردد . ولی
افتتاح مجلس چهارم خالی از اشکال نبود زیرا هم مسایه شمالی با
آن موافق نبود زیرا اکثر وکلای آن در کابینه وثوق الدوله انتخاب
شده بودند و هم مردم با آن مخالفت میکردند . سرانجام امده شاه روز اول
سرطان ۱۳۰۰ خورشیدی مجلس چهارم را افتتاح کرد .
مخالفین اعلام کردند مجلسی که بزور سر نیزه لیا خوف بسته شده امروز
در سایه سر نیزه حکومت نظامی بازمیشود . مجلس آنروز مدافع آزادی

بود و مجلس امروز منتخب حکومت تحت الامرا انگلیس است. موافقین که عده‌ای از معارف و روحانیون و اشراف و رجال بودند ضمن خواستار افتتاح مجلس چهارم خواهان تعقیب سیدضیاء شدند که عده‌ای را در غیاب مجلس با زداشت کرده بود. در این مجلس موتمن الملک بریاست مدرس و حکیم الملک بسمت نواب رئیس انتخاب شدند.

در این مجلس اعتبارنامه‌های دادگروسلطان محمدعالمی بعلت همکاری با کابینه کودتا و مخالفت تیمورتاش رد شد.

هنگام افتتاح دوره پنجم مجلس در زمان سلطنت احمدشاه در مراسم تحلیف نمایندگان بعضی قسم نخوردند و برخی نیز در قسمنامه تغییراتی دادند. از جمله ضیاءالواعظین در موقع قسم خوردن با حذف جمله (نسبت بشاهنشاه متبوع عادل مقمخ خود صدیق و راستگوباشم و نسبت با اساس سلطنت خیانت ننمایم) قسمنامه را خواند. بعضی از وکلا گفتند که نمیشود قسمتی از قسمنامه را حذف کرد. او گفت بنده راجع به این دو قسمت که اسم علیحضرت و اساس سلطنت میباشد ملایم‌ترم. برای احترام کلام الله مجید که کتاب مقدس آسمانی است من تمرد نکردم و آمدم ایستادم در برابر قرآن و برای احترام قرآن بآن قسمتهائی که معتقد بودم قسم یاد کردم.

رئیس‌شما میخواهید ترتیب جدیدی برای قسم‌بگذارید آقایان قسم خوردند و مطالبی را هم گفتند. این ترتیب تازه ایست که نمیدانم مجلس آنرا می‌پسندد یا خیر؟ (عده‌ای از نمایندگان - خیر)

مدرس - معتقد نبودید میخواهید قبول نکنید.

عده‌ای هم که قسم خورده بودند می‌گفتند ما بشاه عادل قسم خورده‌ایم ولی احمدشاه عادل نیست و گروهی هم طرز قسم ضیاءالواعظین را تأیید نمودند.

مهمترین اقدام دوره پنجم مجلس شورای ملی خلع احمدشاه از سلطنت و تعیین والاحضرت رضا پهلوی بعنوان رئیس حکومت موقت بود. با اینکه تغییر سلطنت از موارد تغییر قانون اساسی میباشد که مجلس

موسسان باید اینکار را انجام بدهند تا ایندگان دوره پنجم اینکار را تصویب کردند و خواهان تشکیل مجلس موسسان شدند که نخستین مجلس موسسان تشکیل و قانون اساسی را تغییر داده و خانواده قاجار را از سلطنت خلع و سلطنت در خانواده پهلوی استقرار یافت .

پس از تغییر قانون اساسی توسط نخستین مجلس موسسان، رضاشاه پهلوی روز ۲۴ آذر ماه ۱۳۰۴ برای ادای سوگند به مجلس شورای ملی آمده که در نتیجه مجلس پنجم هم قاجاریه را از سلطنت خلع و هم مراسم سوگند نخستین پادشاه پهلوی را برگزار نمود .

اولین انتخابات زمان سلطنت پهلوی دوره ششم بود که روز یکشنبه ۱۹ تیر ماه ۱۳۰۵ این مجلس افتتاح شد .

رضاشاه با تشریفات رسمی باین مجلس آمد و طی نطق افتتاحیه خود چنین گفت :

با کمال مسرت اولین مجلس زمان سلطنت خود را بتوفیق و عنایات سبحانی افتتاح مینمایم ، امیدواری کامل داریم که سلطنت ماکه اراده آزاد ملت محبوب ما بوده تاریخ خوشبختی و سعادت مملکت را تجدید و نمایندگان ملت در تأمین سعادت و تهیه وسایل آسایش عمومی به اجرای نیات خیریه ما توفیق خواهند یافت .

در حقیقت میتوان گفت در ۱۵ سال اول مشروطیت در حدود ۱۰ سال مملکت با فترت روبرو بوده است . در این مدت ۱۵ سال ، ۲ نخست وزیر فرمان گرفته و ۲۰ کابینه تشکیل یافته و فقط ۸۲ قانون از مجلس شورای ملی ایران گذشته است .

در دوره قاجار ۸۲ قانون از مجلس گذشت . ولی از سال ۱۳۰۰ تا پایان سلطنت رضاشاه ۱۲۸۶ قانون از مجلس گذشت .

در دوران سلطنت رضاشاه انتخابات بموقع انجام و ادار قانونگذاری بموقع افتتاح میشد (از دوره ششم تا دوره دوازدهم) . در این مدت که انتخابات براحتمی انجام و مجلس در سکوت مطلق بسر میبرد ۱۲۸۶ قانون از تصویب گذشت و تا شهریور ۱۲۰۵ سکوت و آرامش ادامه داشت .

با رسیدن طوفان شهریور ۲۰ وکلای ساکت مجلس بایرا دنطقهای شدید پرداخته و مجلس یکبار ره زحالت سکوت خا رج گردید . چون انتخابات دوره سیزدهم نیز انجام شده بود خیلی ها معتقد بودند که آن انتخابات صحیح نیست و باید انتخابات جدیدی صورت گیرد ولی فروغی نخست وزیر که شاه دورود متفقین با یران و هرج و مرج در سراسر کشور بود انجام انتخابات جدید را مصلحت ندانست و با همان منتخبین مجلس دوره سیزدهم بکار پرداخت. از دوره چهاردهم قانونگذاری با ردیگروکلای پرسرو صدا بخصوص از تهران و بعضی از مراکز استانها به مجلس راه یافتند و انتخابات همواره توأم با کشمکش فراوان بود .

انتخابات دوره هفدهم که در زمان نخست وزیری دکتر مصدق انجام شد با رقابتها و کشمکشهای شدید روبرو بود که در بعضی مناطق مثل زابل سرفرمانداران اعضای انجمن شهر را بریدند که سالها پرونده این امر در دادگستری مطرح بود . مجلس هفدهم نیز با استعفا ی گروهی از طرفداران دکتر مصدق و تقاضای رئیس دولت برای رفراندوم تعطیل گردید که فرمان شاه برای انحلال آن پس از ۲۸ مرداد صادر شد .

بعد از مرداد ۱۳۲۰ انتخابات در محیط آرامتری صورت میگرفت و هنگامیکه مجلس موسسان برای تغییر بعضی از مواد قانون اساسی تشکیل گردید ضمن آن دوره قانونگذاری از دو سال به چهار سال افزایش یافت و مجلس دوره نوزدهم نیز مشمول این چهار سال شد . با طولانی شدن دوره نمایندگان مجلس فرصت زیادتری برای قانونگذاری و کارهای عمرانی حوزه های انتخابی داشتند .

در دوره بیستم قانونگذاری دو انتخابات انجام شد . یکی بنام انتخابات (تابستانی) که در زمان نخست وزیری دکتر آقبال صورت گرفت که اکثریت آنرا وکلای دو حزب ملیون و مردم تشکیل میدادند که بعلاوه عدم رضایت شخص شاه از جریان انتخابات قبل از افتتاح مجلس منتخبین از نمایندگان مجلس مستعفی شدند و در نتیجه انتخابات زمستانی دوره بیستم در زمان نخست وزیری مهندس شریف امامی انجام شد . که این

مجلس هم فقط دو ماه عمر کرد و در زمان نخست وزیری دکتر امینی فرمان انحلال آن از طرف شاه صادر شد.

انتخابات دوره بیست و یکم قانونگذاری با تشکیل کنگره (آزادزنان و آزاد مردان) پس از فراغ ششم بهمن و معرفی کاندیداها از طرف کنگره انجام گردید. انتخابات ادوار بیست و دوم و بیست سوم در زمان فعالیت احزاب طرفدارانقلاب سفید (حزب ایران نوین - حزب مردم، حزب پان ایرانیست - حزب ایرانیان) انجام گردید و انتخابات دوره بیست و چهارم با معرفی کاندیداها از طرف حزب رستاخیز صورت گرفت. با واقعه ۲۲ بهمن ۵۷ مجلس بیست و چهارمین دوره قانونگذاری در سومین سال خود پایان یافت و با این نظر در تمام دوران مشروطیت، ایران ۲۴ دوره قانونگذاری دوساله و یا چهارساله داشته و غیر از ایامی که فترت وجود داشت همواره دارای مجلس بوده که از سال ۲۸ بعد نیز مجلس سنا نیز تشکیل یافت که با سقوط رژیم بعمر هر دو مجلس خاتمه داده شد.

نخستین لایحه‌ای که به مجلس دوره اول تقدیم شد لایحه دریا فنت قرصه بمبلغ بیست کروور تومان یا چهارصد هزار لیره قرصه از دولتین روس و انگلیس بود که در مجلس رد شد و پیشنه‌ها دگردید که یک بانک تأسیس و سرمایه آن از طرف مردم تأمین و بدولت و امدا ده شود که سرانجام با رد لایحه مزبور پیشنه‌ها دهم متوقف گردید.

آخرین لایحه‌ای که در مجلسین سنا و شورایملی قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ بتصویب رسید لایحه محاکمه وزراء بود که از طرف دولت بختیار پیشنه‌ها د شد و پس از تصویب نهائی آن در مجلس سنا هر دو مجلس با وقوع انقلاب منحل گردیدند.

* * *

باغ (بهارستان) و عمارت (مجلس شورا یملی)

در دوره پنجم قانونگذاری عمارت بهارستان از طرف مجلس شورا یملی خریداری شد. عمارتی که پس از مرگ سپهسالار مجلس اختصاص یافته بود در سال ۱۳۰۹ دچا رآتش سوزی شد و بیشتر قسمت‌های آن از بین رفت. بنای سوخته شده مجلس در همان سال توسط ارباب کیخسرو و شاهرخ کارپرداز مجلس نوسازی شد. که اینکار تا سال ۱۳۱۴ بطول انجامید و همان سالنی بود که تا آخرین روزهای سقوط رژیم جلسات علنی مجلس در آن تشکیل میشد. این عمارت بزرگ شامل تالار جلسه علنی - جلسه خصوصی - تالار آینه - اطاق رئیس - چند اطاق برای کمیسیونها، حوضخانه - قسمتی هم اختصاص بحسابداری و صندوق کارمندان داشت. تالار آینه بسیار مجلل و خیره کننده بود. فرش بزرگ و زیبا و آنتیک تالار آینه نظیر فرشهای گرانقیمت کاخ مرمر بود که در مشهد عمو و غلی مدت ۱۵ سال در کارگاه خود برای آن زحمت کشید که متاسفانه شنیدم این فرش هم صدمه دیده است.

هنگام افتتاح جلسات مجلس اعلیحضرت و خاندان سلطنت قبیل از افتتاح در این سالن حضور میافتند. ولی چون در چند سال آخر افتتاح مجلسین در صورت میگردید دیگر خاندان سلطنت از این سالن استفاده

نمی‌کردند فقط یکبار آنهم وقتی شهاب نوبه مجلس آمده بود در این تالار حضور یافت. بعضی از شخصیت‌ها که برای دیدار رئیس مجلس می‌آمدند در این سالن پذیرائی میشدند.

وقتی سردار رفاه خرد رئیس مجلس بود اقدامات وسیعی برای نوسازی مجلس صورت گرفت. یک ساختمان چند طبقه برای کارکنان مجلس و وکلای ساخته شد و گود برداری وسیعی هم شد که تا لارجلسه علنی بصورت مدرنی ساخته شود. در باغ ۱۹۵ هزار متری بهارستان اینکار انجام گردید ولی باخرن رسیدوبافرا رسیدن فترت در دوره دکترامینی کارهای ساختمانی متوقف شد. پس از اینکه مهندس ریاضی بریاسنت مجلس انتخاب گردید باعلاقه زیادی که بکارهای نوسازی مجلس داشت قبل از هر چیز تا لارقدیمی که سقفها بیش را موریانه خورده بود و احتمال خرابی میرفت ترمیم نمود.

هنگام افزایش وکلای ۲۶۸ نفر چون جای کافی در تالارجلسه علنی نبود همه وکلای کرسی نداشتند. آنوقت رئیس فراکسیون پارلمانسی بودم. وکلای که کرسی نداشتند معترض بودند و حق هم داشتند و میگفتند ما میخواهیم در جلسات حضور داشته باشیم. با مهندس ریاضی صحبت کردم میگفت در خیلی از پارلمانهای دنیا از جمله انگلستان همه نمایندگان کرسی اختصاصی ندارند چون همه نمایندگان همه وقت درجلسه نیستند. هرکس زودتر رسید میتواند در یکی از کرسیها جلوس کند. این مطلب برای مقانع کننده نبود. چند روز تا لارجلسه علنی را با بعضی از همکاران پارلمانی مطالعه کردیم با این نتیجه رسیدیم اگر لژ نوین را که در گذشته اختصاص بمحل توقف خاندان سلطنت داشت و مورد استفاده نیست از داخل تا لارجلسه برداریم و چند صندلی هم با طرف سالن اضافه کنیم دقیقاً میتوان ۲۶۸ کرسی را در تالار جای داد. با این پیشنهاد موافقت شد و مجلس برای نشستن ۲۶۸ نفر کرسی آماده گردید. وقتی هم خاندان سلطنت بجلسه می‌آمدند، از لژ مخصوص استفاده میکردند که فقط یکبار اینکار صورت گرفت آنهم وقتی بود که شهاب نودر مجلس

شرکت کرد و در آن لژنشست و شاهد نطق نمایندگان بود و پذیرائی هم درتالار آینه صورت گرفت. مهندس ریاضی بفکر افتاد که با غمجلس و ساختمانهای اطراف را توسعه دهد بهمین جهت قسمت مهمی از ساختمانهای اطراف مجلس را خریداری کرد و تالار جدید را هم میخواست بسازد. من سر هیئت رئیسه با این نظر مخالف بودم و گفتم خرید ساختمانهای اطراف مجلس معنی ندارد و مبلغ گزافی صرف اینکار خواهد شد. ولی هیئت رئیسه با نظر رئیس مجلس موافقت کرد و مبلغ زیادی هم برای خرید خانههای اطراف داده شد. باغ سردار را عظم قهرمان هم کسه ساختمان قدیمی داشت خریداری کردید که برای رئیس مجلس آمده گردد که هر کس رئیس مجلس میشود در همانجا سکونت کند. قرار بود خیا بان پشت مجلس هم به باغ بها رستان ملحق شود که همه ساختمانها در یک محوطه باشد.

ساختمان ۱۵ طبقه‌ای که در زمان سردار خراسا خته شد و قبلاً چنین در نظر بود که هر وکیل مجلس اطاقی داشته باشد که در آن موکلین خود را بپذیرد و کارهای حوزه انتخابی را انجام دهد ولی بعلمت ناتمام ماندن آن این برنامہ انجام نشد. در دوره بیست و یکم، قانونی از مجلس گذشت که این ساختمان بوزارت آموزش و پرورش واگذار گردد که ساختمان هم تحویل شد و تلویزیون آموزشی و قسمتی از سازمانهای وزارت آموزش و پرورش با آنجا منتقل گردید. بعداً بععلل مختلف از این فکر انصراف حاصل گردید که یکی از مهمترین دلایل آن ملاحظات امنیتی بود که گفته شد چون برای شرکت در جلسات علنی وزراء و نخست وزیر و مقامات مملکتی همه روزه در پارلمان هستند و کنترل یک ساختمان بزرگ در اختیار وزارتخانه‌ای که کارمندان هر روز تغییر میکنند و محل رفت و آمد اشخاص مختلف میباشد با کارهای مجلس جور در نمیآید و نمیتوان امنیت داخلی مجلس را حفظ کرد. باین دلیل با ردیگر این ساختمان به مجلس پس داده شد فقط تا آخرین روزهای رژیم تلویزیون آموزشی و یک ساختمان دیگر در آنجا بود که بکار ادامه

میدادند و محل رفت و آمدزیا دی هم نبود .

ساختمان جدید مجلس یک سالن بزرگ داشت که از آن برای کنفرانسهای بین المللی استفاده میکردند و گنجایش ۱۵۰۰ نفر را داشت . پارکینگ بزرگ مجلس بصورتی بود که گاهگاهی از آن بسرای پرواز هلیکوپتر استفاده میشد . چند بار شاه و یکبارشهبانوبا هلیکوپتر در آنجا فرود آمدند . روزی که شاه قصد ترک کشور را داشت ، بختیار نخست وزیر و دکتر سعید رئیس مجلس بسرعت از همان پارکینگ با هلیکوپتر بفرودگاه مهرآباد رفتند . ا. تومبیل شخصی من هم در همین پارکینگ مانده بود که توسط اعضای کمیته ها به یغما رفت .

در ساختمان جدید که رئیس و نواب رئیس و سایر مقامات پارلمانی اطاقهای داشتند و تا لارجلسه خصوصی ورستوران بوجود آمده بود یک اطاق مخصوص اعلیحضرت ساخته شده بود که دیوارهای آن از خاتم بود که چنداستاد صفهائی چندسال روی آن کار میکردند . یک فرش زیبا که نقش گنبد شیخ لطف الله را داشت برای این سالن تهیه گردید که مبلغ ۷ میلیون تومان برای مجلس تمام شده بود . هیچوقت شاه و ملکه بطور رسمی از این اطاق استفاده نکردند فقط بطور خصوصی مورد بازدید شاه و ملکه قرار گرفت . قطعاً در سالهای اخیر این بناها خراب و فرشها صدمه دیده و اموال و عتیقه ها (ملاخور) شده است . من خبری ندارم ولی کسانی که بعد از واقعه ۲۲ بهمن ۵۷ مجلس و ساختمان بهارستان را دیده اند که تبدیل به مرکز کمیته های انقلاب شده بود از شکستن آینه ها و پاره شدن فرشها و غارت کتابها و عتیقه ها داستانها میگفتند که واقعا' تا سف آ و ورق با رمی با شد و درست خاطر تاریخی حمله اعراب به ایسران را تجدید کرده است .

* * *



عده‌ای از وکلای نخستین دوره مجلس شورای ملی ایران :

از راست بچپ : مخبرالملک هدایت - صدیق حضرت (مظا هر) - حاج میرزا آقا فرشی - حاج میرزا ابراهیم آقا
میرزا مرتضی خان نائینی - وثوق الدوله - آقا رضا رئیس التجار - مستشار الدوله صادق - حسنعلی
خان نصرالملک - سیدحسن تقی زاده - میرزا ابوالحسن خان بانگی



در شرفیابی نمایندگان مجلس

مهندس ریاضی رئیس مجلس با ایراد نطق پرداخته است.
 دکتر حسین خطیبی - دکتر جواد سعید - نواب رئیس
 دکتر الموتی - را مبد و همرازان فرا کسیونهای اکثریت
 و اقلیت حضور دارند .

طرز انتخاب نمایندگان در دوره مشروطیت

در تمام ادوار مشروطیت غیر از چند دوره میتوان گفت مقامات مملکتی و متنفذین محلی بطور مستقیم و غیر مستقیم در انتخاب نمایندگان مجلس دخالت داشتند. در دوره های نخستین که انتخابات صنفی بود نمایندگان اصناف دور هم جمع شده فردی را بنمایندگی خود به مجلس میفرستادند که افرادی نظیر (مشد با قریبال) با اینصورت به مجلس راه یافتند. اوایل بعضی از اقلیت های مذهبی نتوانستند از خود نمایندگانی بمجلس بفرستند که در دوره اول آیات عظام بهبهانی و طباطبائی نمایندگی کلیمی ها را بر عهده گرفتند ولی بتدریج آنها طبق قانون اساسی نمایندگان خود را بمجلس میفرستادند (ارامنه ۲ نفر - کلیمی ها یک نفر - زرتشتی ها یک نفر - آسوریها یک نفر).

در دوره های نخستین مشروطیت وقتی بعد از افتتاح مجلس چند کرسی خالی میشد نمایندگان مجلس برای آن حوزه یک نفر را از اهل محل انتخاب میکردند که بعداً با اصلاح نظام مجلس این حق از مجلس سلب گردید.

تا قبل از سلطنت رضا شاه بعلت نفوذ خوانین و روسای ایلات و فئودالها گروهی از متنفذین از استانها و شهرستانها بنمایندگی انتخاب میشدند ولی در تهران و تبریز و شهرهای بزرگ مردم بشخصیت های نظیر

موتمن لملک - مستوفی الممالک - مدرس - دکتر مصدق - مستشار
الدوله صادق - تقی زاده رأی میدا دندکه همیشه آنها صدر نشین مجلس
شورای ملی بودند ولی با روی کار آمدن رضا شاه دیگر بدوران انتخابات
آزادپایان داده شد و با دستور و موافقت شخص شاه از محترمین
و متنفذین محلی که ضمناً در مجلس آرا موصا کت بودند را هی پارلمان
میشدند .

صدرا لاشراف نخست وزیر و رئیس مجلس سنا در باها انتخاب خود از محلات
چنین مینویسد :

در انتخابات دوره یازدهم شاه به جم نخست وزیر دستور داده فلانی در
این دوره وکیل شود . ترتیب انتخاب وکلای آن ایام این بوده که کسانی
را که شاه خود میشناخت برای مرکزیا ولایات تعیین میکرد و دستور
میداد که به استانداران و فرمانداران محرمانه تلگراف کنند تا
اشخاص لایق حوزه خود را بمرکز بنویسند و سه شرط را رعایت کنند (اهل
آن ولایت باشند ۲- در محل نیکنما باشند ۳- بی چیز و فقیر نباشند)
بعد از آن ، اشخاصی را که شاه مناسبت دستور انتخاب شان به
حکام ولایات و فرماندهان لشکر داده میشد . مردم همیکه میدانستند فلان
آدم طرف تمایل است بدون هیچ معارضه باورای میدادند . حکام ترتیب
انتخابات را داده اعتبار نامه برای او میفرستادند . شاه غالباً این
ملاحظه را داشت که اگر انتخابات آزاد باشد همه آنها انتخاب خواهند شد .
ایکاش این بدعت را نمیگذاشت زیرا با اقتدار مطلق که داشت هر
کس وکیل میشد مطیع نظرات او بود . گذشته از غلط بودن ، این رویه
معنی آزادی را از بین میبرد . انصافاً منتخبین این دوره از منتخبین
(دوره هفدهم) که کوس آزادی نخواستند بهتر بودند . من از
محلات و کمره سه دوره وکیل بودم و در کمیسیونهای مجلس شرکت نمیکردم
زیرا به بسیاری از قوانین که حسب الامر شاه پیشنهاد میشد عقیده نداشتم
و بحث در باره آنها ممکن بود موجب سوءظن شاه بمن بشود . از قبیل
قانون فروش و اجاره املاک موقوفه که مخالف شرع و مصالح کشور بود

ونفرت زیادى در مردم ايجا دکرد . يا استثناء در قوانين عمومى ماليات
برارث و صلح بلاعوض خاندان سلطنت از پرداخت ماليات .
اميرعلائى مينويسد : وقتى در دولت دكتر مصدق وزير كشور شدم ديدم
كشوى ميزو وزير كشور بسته ولاك و مهر شده است . پرسيدم چيست ؟ معلوم
شدا سنا دو مداركى محرمانه وجود دارد . قرا رشد كميسيونى تعيين شود .
مهندس رضوى و دكتر شايگان ما مورشدند كه بوزارت كشور بيايند
و كشوها در حضور آنان بازشود . بهمين طرز عمل شد و اسناد محرمانه اى
بدست آمد كه بعضى از آنها در شوراي امنيت مورداستناد دكتر مصدق
قرار گرفت . قسمتى هم مربوط با انتخابات زمان رضا شاه بود كه به
امضاي فريدونى معاون وزارت كشور باستانداران ابلاغ ميشد و صورت
كسانى را كه بايد وكيل شوند فرستاده ميشد . اين صورتها كه از دربار
فرستاده ميشد بلكلى محرمانه بوده است .

نمونه اين اسناد چنين است : (رمز - ملایر - حكومت كانديد اى
انتخابات در حوزه آقاي ميباشد . ترتيب و تشكيل انجمن
بايد طوري داده شود كه متناسب با انتخاب مشارالیه باشد) .
(۵ خرداد ۱۳۱۸ - شماره ۹۰۰ - خيلى خيلى محرمانه و مستقيم

اداره كل شهربانى

داوطلبان وكالت از حوزه تهران آقاىان زير هستند : جناب آقاى حسن
اسفنديارى - جناب آقاى ابوالقاسم فروهر و مقرر فرمايند
اقدامات لازم بعمل آورند . از طرف وزير كشور - فريدونى) . * *
با اين نظر فقط كسانى بمجلس راه مى يافتند كه موافق شاه و رژيم
بوده و طبق نظر و دستور واصله از مركز تصميم گرفته ميشد . بديهى است
كه ديگر در اين مجلس افراد با صلااح (جنت مكان) راهى نداشتند
و كسانى ميرفتند كه مطيع دستور و او مرباشند . با فرارسيدن شهريور
۲۰ همان مجلس فرمايشى ادا مدها داشت ولى ناگهان وكلايى
از قبيل دشتى و انوار كه با دستور رضا شاه بمجلس رفته بودند وقتى
روزنه اى يافتند بشدت برضا شاه و رژيم ديكتاتورى حمله كردند .

در مجالس پس از شهریور ۲۰ با ردیگر انتخابات آزادگریان یافت و تعدادی از منتخبین واقعی بخصوص در تهران بمجلس راه یافتند. زیرا در هر انتخاباتی، وقتی دولت سعی داشت مداخله نکند، نمیتوان نقش استانداران و فرمانداران و مقامات انتظامی و امنیتی و فتووالها و متنفذین مجلی و انجمنهای نظارت بر انتخابات را فراموش کرد که خودمیتوانستند نقش مهمی در سرنوشت کاندیداهای انتخابات داشته باشند. سالیانی چند بخصوص در اوایل سلطنت محمدرضا شاه پهلوی او نقشی در انتخابات نداشت. ولی حضور نیروهای بیگانه و احزاب سیاسی وقت نظیر حزب توده و حزب دمکرات بی تاثیر در انتخابات نبود.

اولین نخست وزیری که در حقیقت برنده انتخابات شد قوام السلطنه بود که پس از واقعه آذربایجان بنام حزب دمکرات ایران توانسته بود گروهی از دوستان و بستگان و افراد مطیع خود را بمجلس بفرستد ولی سرانجام همان مجلس با دادن رأی عدم اعتماد بدوران حکومت پراقتدار قوام خاتمه داد.

سالیان دراز بود که مقامات نظامی نیز در شهرستانها بخصوص مناطقی از کشور نقش مهمی در انتخابات داشتند و افرادی وابسته بمقامات نظامی بمجلس میرفتند.

وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد سعی داشت انتخاباتی آزاد انجام دهد ولی اعضای جبهه ملی و وابستگان با و در تهران و شهرستانها یکی پس از دیگری از صندوق درمیا آمدند. در زمان وزارت کشور اللهما صالح افراد مخالفی هم بمجلس راه یافتند که وابسته بمحافل نظامی بودند که وقتی وزیر کشور موردا اعتراض نخست وزیر قرار گرفت گفت من وظیفه داشتم انتخابات آزاد را انجام دهم حال هر کسی از صندوق درآمد و صلاحیت قانونی داشت میتواند بمجلس برود. در همین دوره بود که در انتخابات خونریزی زیاد شد و در زابل سرفرماندار و اعضای انجمن نظارت را بریدند و سرانجام هم همان مجلس در مقابل دکتر مصدق ایستاد که با (رفراندم) بحیات مجلس هفدهم پایان داده شد.

بطورکلی هیئت های حاکمه از شاه و نخست وزیر و وزیران و مقامات نظامی از وکلای مقتدر و منفذ خوششان نمیا مدحتی دکتر مصدق که خود روزی از وکلای مبارز مجلس بود وقتی بر صندلی ریاست وزرائی قرار گرفت در مقابل بازیهای پارلمانی توانائی خود را از دست داد و از طریق رفتن و بفرار تعطیل مجلس افتاد .

بعد از ۲۸ مرداد ۳۲۵ میتوان گفت شاه و سازمان امنیت و دولتهای وقت تا شبر مهمی در انتخابات داشتند. وقتی احزاب سیاسی با اشاره شاه تشکیل شد در انتخابات بدست کارگردانان احزاب افتاد که بسی ارتباط با مقامات حاکم نبودند. سالیانی چند نما بیندگان احزاب ملیون ، مردم ، ایران نوین ، پان ایرانیست ، ایرانیان ، رستاخیز مجلس را هیاتند که بعضی ها نقش اقلیت را داشتند ولی رل پارلمان در دست نما بیندگان اکثریت بود که با دولت همکاری نزدیک مینمودند .

انتخابات دوره بیستم (زمستانی) که زمان نخست وزیر شریف امامی شد تا حدودی از آزادی برخوردار بود که افرادی از جبهه ملی توانستند بمجلس راه یابند ولی بیش از دو ماه عمر نکرد و در زمان نخست وزیر دکتر امینی منحل شد .

از دوره بیست و یکم پس از رفتن منم شاه با بین فکر افتاد که قیافه وکلای مجلس هم تغییر کنند بهمین جهت بگروهی ما موریت داده شد که از بین گروههای مختلف از قبیل کارگران و کشاورزان و شرکتهای تعاونی و روزنامه نگاران و بانوان و مهندسیان اصلاحات ارضی عده ای بمجلس بروند که کنگره آزاد زنان و آزاد مردان آنان را معرفی کرد. در نتیجه قیافه مجلس بکلی عوض شد و از خوانین و شخصیت های سرشناس قبلی که همواره در انتخابات نقش متولی را داشتند چهره ای در میان آنان دیده نمیشد و تعداد کمی از وکلای ادوار قبلی توانستند در این دوره بمجلس راه یابند. اگر افرادی در خلی مورد توجه و علاقه بودند با داشتن سه دوره سابقه نما بیندگی بمجلس سنا میرفتند یا عنای از قبیل معاونت وزارتخانه ها داده میشد و سپس راهی مجلس شیوخ میشدند.

بهمین جهت در میان نمایندگان دوره بیست و یکم عده ای کارگزاران کشاورزان دیده میشوند که پس از خاتمه دوره مجلس چون نمیتوانستند بکار قبلی خود برگردند و همسوابقی در سازمانهای دولتی نداشتند با نتیجه وضع زندگی آنها مختل میشد. مهندس ریاضی چند تن از اعضای هیئت رئیسه را مأمور کرد که راهحلی پیدا کنند در نتیجه این فکر بوجود آمد که در طی دوره نمایندگی مبلغی از حقوق و کلاسها و دوبرا بر آنرا هم مجلس جمع آوری و بیک صندوق ریخته شود تا در خاتمه دوره نمایندگی این مبلغ که تقریباً حدود ۶ هزار تومان میشد بهریک از نمایندگان تعلق میگرفت که اگر انتخاب میشدند بکار نمایندگی ادامه میدادند و اگر انتخاب نمیشدند آن مبلغ را صرف گشایش زندگی و کار خود میکردند در حقیقت شبیه نوعی پس انداز مختصری بود که یکجا بنمایندگان داده میشد. تصور میکنم در آخر دوره بیست و دوم و دوره بیست و سوم اینکار انجام شد. در دوره بیست و چهارم که با پیدایش رژیم جمهوری اسلامی حقوق پرداختی تمام ادواری نمایندگی با ضافه داران را اکثریت نمایندگان سابق توسط دارنده رژیم به یغما رفت.

تا قبل از دوره بیست و یکم نه تنها بانوان حق شرکت در مجلسین را نداشتند بلکه از حق رأی هم محروم بودند. بدنبال برنامه انقلاب سفید بانوان هم نه تنها صاحب حق رأی شدند بلکه در مجلس هم کرسیهای بدست آوردند و نقش سهمی در کناره همکاران سنا تورنما ینده خود در سائندگی کشور داشتند. با وجودیکه خمینی و گروهی از روحانیون قشری با شرکت بانوان در کارهای اجتماعی در زمان شاه مخالفت میکردند در رژیم جمهوری اسلامی نتوانستند حق رأی را از بانوان سلب کنند و چند تن از بانوان هم بعنوان نماینده در مجلس شورای اسلامی شرکت دارند.

در نشریه (اظهور تا سقوط) که از طرف دانشجویان پیرو خط امام بعنوان (اسناد لانه جاسوسی) انتشار یافته چنین خوانند: در بیست و سه

دوره ای که از عمر مجلس شورای ملی ایران گذشت در مدت ۱۷ سال فقط ۶ سال ونیم بکار اشتغال داشت و بقیه یا مبعثت مختلف تعطیل بود . در مدت ۱۸ سال بعد یعنی از دوره پنجم تا سیزدهم بتدریج انتخابات انجام و دوره های مجلس طی میشد .

بعدا ز شهریور ۲۰م مرتب غیر از ایام کوتاهی دوره های مجلس تشکیل میگردد .

در دوره های اولیه مجلس ۶۰ درصد نمایندگان از تحصیلات سنتی برخوردار بودند . در دوره بیست و سوم حدود یک سوم نمایندگان مجلس را تحصیل کردگان خارج از کشور تشکیل میدادند .

پارلمان ایران از دیرباز تحت سلطه زمین داران و ۴۰ فامیل اصلی بوده که هر یک از آنها چند نفر در مجلس داشتند که عبارتند از :

عدل - اکبر - علم - اردلان - بختیار - بوشهری - دیبا - ابراهیمی ،
امامی خوئی - اسفندیاری - حکیمی - جهانبانی - خلعت بیری ،
منصور - پناهی - قره گزلو - قوام - سمیعی - وثوق - زنگنه ،
افخمی - اعلم - امینی - آشتیانی - بیات - دفتری - دولتشاهی ،
امامی - اقبال - فرمانفرمانیان - هدایت - خواجه نوری - مهدوی ،
پهلوان - پیرنیا - قشقائی - صفاری - وکیلی - زند - ذوالفقاری
اینها را بایده خانواده های اصلی بحساب آورد . هر یک از خانواده ها
وابستگی بانامهای متفاوت دارند که در اطراف هر یک از این
فامیلهای قرار میگیرند . * * *

وقتی دولت در دست حزب ایران نوین بود دفتر سیاسی حزب صلاحیت
کاندیدها را تصویب میکرد و همتاها از طرف حزب کانیدا میشدند و
ضمناً توافق محرمانه ای هم وجود داشت که چند کرسی در اختیار هر یک
از احزاب (ایران نوین - مردم - پان ایران نیست) باشد . وقتی
صورت کانیدها های هر یک از احزاب منتشر میشد برای خیلی از مطلعین
روشن بود که چه کسانی از صورتها ی منتشره احزاب شانس رفتن به
مجلس را دارند و چه کسانی بعنوان (کانیدای صوری) نامشان در لیست

احزاب وجوددارد .

البته سعی برایین بود که نمایندگان منتخب از افراد خوشنام طرفدار رژیم و انقلاب شاه و ملت - افراد فعال احزاب با شنود بی شک و شبهه با دیدگفت یکی از مشکلات آن ایام دخا لست سا واک بود که بعضی کاندیداها را واجد صلاحیت نمیشناخت و برخی را میخواست به لیست کاندیداها اضافه کند که این کشمکشها هم با مداخلات مقامات مملکتی حل و فصل میشد .

وقتی حزب رستاخیز تشکیل شد چون فقط یک حزب وجود داشت باینصورت تصمیم گرفته شد که برای هر کرسی مجلسین سه نفر کاندیدا انتخاب شوند که اینها در محل با هم بر رقابت بپردازند تا هر کدام نتوانستند بدون مداخله دولت و حزب برنده انتخابات باشند . از همین جهت بین این سه نفر کاندیدا ، در هر حوزه ای رقابت سختی وجود داشت . اسامی کلیه کاندیداها را (سا واک) مورد بررسی قرار میداد و در باره صلاحیت اجتماعی و موقعیت محلی و علاقمندی هر کدام از آنها به رژیم اظهار نظر مینمود که کمیسیونهای حزبی با توجه با این اظهار نظر در باره آنها تصمیم میگرفتند و کرا "بین اعضای کمیسیونها و با مقامات سا واک درگیری وجود داشت . که کار بد فتر سیاسی حزب میکشید که بعداً بقسمتی از آن اشاره خواهد شد .

بی تردید می توان گفت که هنگام قدرت شاهان و نخست وزیران بانظر آنها نمایندگان بمجلس میرفتند و هنگام ضعف هیئت های حاکم افرادی که وابستگی با این مقامات نداشتند میتوانستند بمجلسین راه یابند و در مقابل رژیم و دولتها با بیستند .

در امر انتخابات گاهگاهی مطالب جالبی اتفاق می افتاد . در زمان رضاشاه وقتی نام متنفذین محلی بررسی میشد بعضی از افراد دسرشناس بدون اینکه خودشان دا و طلب باشند برای نمایندگی در نظر گرفته میشدند که تمایلی نداشتند . یکی از مطلعین میگفت محمد علی غضنفری که از سران الوار لرستان بود و حتی در زمانی به (پهلوی شکن) معروف

شده بود برای وکالت خرم‌آباد در نظر گرفته شد و یکی از نیات رضا شاه این بود که این قبیل متنفذین را با احترام بتهران بیاورد. او نزد فرمانده لشکر رفته و تقاضایش این بود که با دریافت هدیه‌ای او را از قبول این وکالت معذور بدارد. فرمانده لشکر گفته بود از دریافت هدیه بدم نمی‌آید ولی اینکار عملی نیست و نمیتوان در مقابل امرشاه ایستادگی کرد. مراسم و بایده‌وکالت را قبول کنید. او بتهران آمد و مدت‌ها نمایندگی مردم لرستان را داشت. و حال اینکسه میخواست بجای نمایندگی مجلس بخشدارى منطقه را با و بسپارند.

یا بیا دادم که در انتخابات آزاد زنان و آزاد مردان یکی از روسای شرکتهاى تعاونی از یک منطقه فتودال نشین غربکاندیدای انتخابات شده خودا وبی اطلاع بود. وقتی فرماندار محل جریان را با و گفته بود با تقاضای مکرر خواهش داشت که او را از قبول این شغل معذور بدارند ولی امکان پذیر نبود و یک دوره در مجلس بوظایف نمایندگی پرداخت. در انتخابات مجلس سنا که دیگر تکلیف روشن بود. سی‌تن از سناتورها انتصابی بودند که با فرمان شاه انتخاب میشدند که از نزدیکان بشاه بودند و چندتن شان تاحیات داشتند در هر دوره‌ای فرمان سنا توری آنها صادر میشد و در حقیقت برای آنها جنبه‌ا رشی با تجدید فرمان در هر ۴ سال پیدا کرده بود. سی نفر بقیه انتخاباتی بودند که آنها نیز قیافه‌های مشخصی بودند و گاهی احزاب توفیق‌می‌یا فتند که مهره‌ای را پس و پیش کنند. یکبار بخوا طردا ردم که در دفتر سیا سی حزب ایستادگان نوین در باره کاندیداهای سنا در تهران رأی مخفی ترفتنه شد بین دکتر صدیق‌اعلم و سید حسین ده‌ا رئیس کانون بازنشستگان کازمندان دولست... که اکثریت به ده‌ا رای دادند و بعداً صدیق‌اعلم هم بعنوان سناتور انتصابی بمجلس سنا رفت.

با اینترزمیتوان گفت با داشتن مشروطیت و قانون اساسی و انتخابات آزاد غیرا ز چند دوره در اکثر ادوارقانونی سایه هیئت حاکمه بالای سر نمایندگان بود و با اشاره و کمک مقامات افرادی راهی مجلس میشدند

ولی همواره سعی برای این بوده که افراد خوشنام و آرام و همراهِ همگام با رژیم و همراهِ با دولت‌ها باشند. حال اگر افرادی غیر از این مشخصات بمجلس راه می‌افتند ناشی از اعمال نفوذهای شخصی و محلی و مقاماتی بود که نقشی در انتخابات هر دوره قانقونگذاری داشتند و ولی رژیم میخواست که افراد خوشنام و سرشناس و متنفذبمجلس بروند که تا ئید آنها موجب اعتبار رژیم با شد ولی گاهی چنین نمیشد.

* * *



میرزا حسین خان سپهسالار اعظم که صدر اعظم زمان ناصرالدین شاه بود ثروت فراوانی بدست آورد که قسمت مهمی از آن را صرف مجلس سپهسالار و عمارت بهارستان نمود. سهمی از عواید خود را وقف مسجد سپهسالار کرد ولی ناصرالدین شاه قسمتی از اموال او را نصیب خود ساخت. او چون فرزند نبی خان امیردیوان قزوینی بسودا او را (سپهسالار قزوینی) هم می‌گفتند.

گفتگوهای جالبی که در مجلس شد

از بدو مشروطیت که مجلس شورا یملی تشکیل یافت گاهگاهی جلسات پرهیجانی وجود داشت و نمایندگان که دارای عقاید متفاوت بودند بشدت در برابر هم میایستادند و کلمات تند و بددل میکردند. بعضی اوقات هم کار بکتک کاری میکشید. متاسفانه چون این مذاکرات در دسترس نیست فقط بعضی قسمتها که بدست آمده بنظرتان میرسد.

گفتگوهای تند نمایندگان مجلس در دوره اول

صنیع الدوله رئیس - میخواهم درباره تشکیل مجلس سنابحث کنیم
عده ای از نمایندگان - مخالفیم - مخالفیم
سعدا لدوله - چرا میخواهید از مجلس سنا حمایت کنید که شاه نصف آنها را انتخاب میکند.

رئیس - قانون اساسی صراحت دارد و میخواهم آنرا اجرا کنیم.
در این موقع چند تن از وکلای رئیس حمله کرده و سعدا لدوله توهین نمود.
رئیس - از ریاست مجلس و نمایندگی بمناسبت توهین استعفا میکنم.
جمعی از وکلا - با استعفا شما مخالفیم. هیچکس بشما توهین نکرده است.

با اینترزمانع استعفا صنیع الدوله شدند. *****

رئیس - رئیس الوزراء اسامی وزراء را ارسال داشته و آنها را هم به مجلس فرستاده است چون مجلس بدون کمک و یاری آنها نمیتواند کاری انجام بدهد .

سعدالدوله - این خلاف ترتیب است . او باید شخصا بمجلس بیاید و وزراء را معرفی کند .

رئیس - فعلا "وزراء" آمده اند که بهر سئوالی پاسخ بدهند . چندتن از نمایندگان - آیا غیر از وزیرای فعلی وزیر دیگری هم وجود دارد؟ یکی از وکلای مسیونوز بلژیکی در واقع وزیر گمرکات و خزانه داری است . سعدالدوله - مسیونوز نمیتواند وزیر باشد زیرا ملت ایران او را برسمیت نمیشناسد .

رئیس - این ترتیب صحیحی نیست و درخواست مجلس بمرحله اجرا گذارده نشده و رئیس الوزراء باید شخصا برای معرفی وزراء به مجلس بیاید . بعضی از وزراء هم از مسئولیت شانه خالی میکنند باید تکلیف روشن شود .

یکی از نمایندگان - مسیونوز ستهم بخیا نت است و باید برکنار شود . چندتن از نمایندگان - هیچیک از شاهزادگان نباید بمقام وزارت و استانداری برسند .

رئیس - برکناری مسیونوز بسود ملت ایران نیست و با عصیانیت جلسه را ترک گفت

رئیس - تشکیل جلسه رسمی مجلس اعلام میشود . یکی از نمایندگان تبریز - باید شیوه پیشکشی برای بدست آوردن مشاغل از بین برود . قوام الملک ۶۵ هزار تومان برای حفظ مقام خود در شیراز به شاهزاده مویدا لدوله پرداخت نموده و شاهزاده رکن الدوله مبلغ هنگفتی بابت والیگری خراسان داده است . سید محمد مجتهد - وضع هیچ تغییر نکرده ، رشوه و فساد ادامه دارد و بیاز هم اوضاع سابق حکمفرماست .

یکی از نمایندگان خراسان - والی خراسان زنان و کودکان را بترکمنها میفروشد .

نمایندگان دسته جمعی - با والی خراسان مجازات شود .
سعدالدوله - چرا دولت برای برکناری ظل السلطان که حاکم صفتان است و مورد شکایت مردم اقدام نمیکند ؟

ابوالحسن خان شیرازی - هدف مجلس پیشرفت امور کشور است ولی وزیران منافع شخصی و استبدادی را در نظر میگیرند .

سید محمد مجتهد - آصف الدوله والی خراسان که زنها و دخترها را میفروشد (سگ ملعون) است . همچنین باید عین الدوله بمجلس خواسته شود تا کارها پیش مورد رسیدگی قرار گیرد .

تقی زاده - اگر مجلس قرار با شده کسانى را که مقام دولتی دارند بخواهد محاکمه و مجازات کند دیگر فرصت کار دیگری نیست . اگر عین الدوله باید مجازات شود امین السلطان که از همه خائن تر است باید مجازات گردد .

عده ای از نمایندگان - خوبست هیئتی از مجلس انتخاب شوند و نزد شاه بروند .

سید عبدالله - بهتر است اینکایمن و آقا سید محمد و اگذا رشود .
یکی از نمایندگان - هرگز . هرگز - معترض هستم . اگر هیئت انتخاب نگردد نمایندگان مجلس استعفا میکنم .

مستشارالدوله - سرکنسول روس در تبریز در امور داخلی ایران مداخله میکند و والی تبریز نامه نوشته که اطلاعاتی درباره انجمن محلی با و داده شود . دولت باید جلوی اینکارها را بگیرد .

وزیر خارجه - سرکنسول فقط خواسته کسب اطلاع کند .
سید محمد - اوضاع مثل زمان استبداد است و همان وضع ادامه دارد .

اما جمعه خوئی - دولت نسبت بکارهای مجلس حسن نیت ندارد . حتی شاه هم نسبت بمجلس خصومت و مخالفت دارد .

سراجا مدراين جلسه تصویب شد که (هر مقام دولتی که رشوه بگیرد یا

رشوه بپردازد با نفع از خدمت و قطع مقرری و مجازات محکوم میگردد).
مستشار الدوله - بموجب قانون اساسی باید وزیران بمجلس بیایند و
بمسئولیات و کلاپا سخ بدهند. * * *
بدنبال این مذاکرات مجلس ظل السلطان حاکم اصفهان به مجلس
چنین نوشت:

"اینجا نب بموجب این نامه در مقابل مجلس شورا یملی سوگند یاد
میکنم که تا زنده ام خواستار مقام استانداری اصفهان نشوم و حتی اگر
دولت و ملت این مقام را باینجانب پیشنهاد کنند قبول ننمایم."
شیخ فضل الله نوری که اوایل در جلسات مجلس شرکت میکرد و وقتی با
مجلس مخالف شد بتمام شهرستانها تلگراف کرد که این مجلس و این
مشروطیت مخالف شرع است.

مجلس هم بسرا سرکشور تلگراف کرد که اغفال این قسم عالمان بی عمل
نشوند که کارشان مظهر هیچگونه اعتباری نخواهد بود و لازم است تزیورات
او گوشزد شود تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

وقتی هم شیخ فضل الله در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بود سید عبدالله
وسید محمد مجتهد بدیدا را اورفتند تا او را از مخالفت با مجلس و مشروطیت
منصرف کنند شرایط سنگینی داشت که از جمله تبعید ۲۵ نماینده بود.
آیات عظام هم بحرفهای او ترتیب اثر ندادند و هم بدامن محمد علی شاه
مستبد افتاد.

مجلس اول مسیونوز بلژیکی را از کار برکنار ساخت. همچنین ببرکناری
کامران میرزا نایب السلطنه عموی پدر زن محمد علی شاه و وزیر جنگ
کا بینه با توافق رأی داد. ۱۰ از ۸۹ نفر نماینده حاضر در جلسه ۸۷ نفر با خراج
کامران میرزا رأی دادند.

مطالعی میگفت در مجلس دوره اول وقتی وکلا صحبت میکردند موا فقین
برایش کف میزدند. آیه الله بهیها نی گفت کف زدن خوب نیست بهتر
است که گفته شود (احسنت).

از آن تاریخ این کلمه در مجلس معمول شد که کارا "شنیده میشود".

مجلس بعد از شهریور ۱۳۲۰

گفتگوهای قوام در مجلس با وکلا - هنگام مطرح انتخاب رئیس بانک ملی از طرف مجلس نخست وزیر گفت خواهش میکنم طرح پیشنهادی از طرف نمایندگان راجع با انتخاب رئیس بانک ملی از دستور خارج شود تا با آقای میلیسپو صحبت شود.

تهرانچی - چون بدو فوریت طرح رأی گرفته شده اگر بخوانند آنرا از دستور خارج کنند باید رأی گرفته شود.

نراقی - باندازه کافی در این باره صحبت شده و آقای نخست وزیر هم در جلسه خصوصی موافقت کرده اند. بعقیده بنده روی این طرح فراندنم شده و کسانیکه مخالفت کنند خیانت بکشور کرده اند (یکی از وکلایین حرف چه معنی دارد)

اعتبار - اگر بنا باشد اقلیت نظری داشته باشد بنا به یکسانیکه دارای آن نظرنیستند خائن گفت. هر کس این حرف را بزند خودش خائن است بنا بر این باید آقای نراقی معذرت بخواهند.

تهرانچی - وزیر مالیه در جلسه گذشته تقاضا کرد این لایحه بماند حالا او که نیست.

عده ای از وکلا - مگر او استعفا کرده است؟

اعتبار - کابینه رفته و هم جزو آنهاست. (عده ای از وکلا استعفا نداده است) استعفا نداده شعراست کابینه رفته مصمصام السلطنه هم در خانه خود ماند و استعفا نداد (عده ای از وکلا کابینه استعفا نداده است) قوام نخست وزیر - میلیسپو به من نوشته که چون ۷ نفر که دارای شرایط تخصصی در امور بانکی باشند در ایران نیست خوبست خود رئیس دولت رئیس بانک انتخاب کند. سابقاً در آمریکا هم قوه مقننه رئیس بانک ملی را انتخاب میکرد که بعداً بقوه اجرا تئیه و گذا کرد.

رئیس - چون دولت تقاضا کرده این لایحه را میگذاریم برای بعد و لایحه پشتوانه اسکناس را مطرح میکنیم.

نخست وزیر - با تبصره این لایحه مخالفم .

تهرانچی - بمصلحت کشور نیست .

قوام السلطنه - من مصالح کشور را از تو و امثال تو بیشتر میدانم .
تهرانچی - اینجا مجلس شورای ملی است و باید با کمال آزادی صحبتهای
خود را بکنیم . بیانات آقای نخست وزیر افکار عامه را متشنج میکند .
نخست وزیر - بیانات من اسباب تشنج نمیشود بلکه بیانات شما
موجب تشنج میگردد . لیاقت و شایستگی من از شما زیادتر است و
مسئولیت مملکت هم متوجه من است .

تهرانچی - اینجا صحبت از شایستگی و لیاقت من و شما نبود .
امیر تیمور - هیچکس حق ندارد یک فلس از مسکوکات طلا را تغییر بدهد .
اگر چنین چیزی به بینم دولت را استیضاح خواهد کرد .
نخست وزیر - شما مرا از استیضاح میترسانید . مجلس مختار است . یک
مرتبه استیضاح کردید حالا هم هر وقت میخواهید استیضاح کنید .
امیر تیمور - من که شما را آسوده کردم .

بدنبال این وضع ، روز ۱۷ بهمن ۱۳۲۱ حکیم الملک وزیر مشاور - ساعد
وزیر خارجه - عامری وزیر دادگستری - دکتر سیاسی وزیر فرهنگ ،
فرخ وزیر خواربار - هژیرو وزیر بازرگانی - معتمدی وزیر راه و محسن
رئیس وزیر پست و تلگراف - عدل وزیر کشاورزی استعفاى خود را
تقديم نخست وزیر نمودند که مورد قبول ایشان قرار نگرفت ولى سپهد
امیر احمدی وزیر جنگ - دبیر اعظم بهرامی وزیر کشور - اللهیار صالح
وزیر دارائی - انتظام وزیر بهداشت استعفا دادند .

طبق تصمیم گروههای مختلف پارلمان چون هیچیک از نامزدهای
وزارت که پس از استعفا از کابینه قوام حاضر به همکاری نگردیدند در
نتیجه کابینه قوام روز ۲۸ بهمن ۱۳۲۱ سقوط کرد و کابینه سهیلی بمجلس
شورای ملی معرفی شد .

مجالسی که پس از شهریور ۲۰ تشکیل میشد اغلب جلسات آن توأم با سرو
صدا بود . یکی از نمایندگان که همواره در مجلس تولید سروصدا میکرد

عباس اسکندری بود که هنگام طرح اعتبارنا مه سیدحسن تقی زاده با اعتبارنا مه اش مخالفت کرد و گفت ایشان صلاحیت نمایندگی مجلس را ندارد.

عباس مسعودی - ملت ایران صلاحیت ایشان را تا نپذیرفته است . اسکندری - پس ما چشم بسته بدلیل اینکه ایشان بقول شما مرد خوبی است رأی بدهیم . ما با یدای زوضع ما رشال پتن فاتح وردن درس بگیریم . رئیس - از موضوع خارج است .

ابوالقاسم مینی - دارند دلیل می آورند .

رئیس - بدلیل ما رشال پتن (خنده نما بیندگان)

معمدما وندی - میخواهد دلیل خود را با مثال ثابت کند .

رئیس - شلوغ نکن آقای معمدما وندی

اسکندری - ما رشال پتن خیلی خدمت کرد ولی با یک اشتباه دولت فرانسه را محکوم با عدا م نمود . حالا اگر در کشور ما یک آدم خوبی آدم کشت نبایدا و را ا عدا م کرد . فقط ممکن است طناب نازک بیا ورنند برای دارکها و را ذیت نکنند .

رئیس - این حرفها چیست میزنید .

اسکندری - مطابق سندی که دارم تقی زاده ۲۲ سال دارد . در دوره اول مصدق و تقی زاده هر دو وکیل شدند . مصدق بعلت کمی سن وکالت را رد کرد ولی تقی زاده حتما "سی سال داشته که نمایندگی را قبول کرده با این نظر حالا ۲۲ سال دارد و نمیتواند وکیل شود .

پس از گفتگوی زیاد پیشنهاد شد : با رنا مه تقی زاده رأی داده میشود و تصویب اعتبارنا مه ربطی به بیانات آقای اسکندری درباره مطالب سیاسی و حقوقی ندارد (منظور قرا ردا دنفنت در سال ۱۹۳۳ میباشد که تقی زاده آنرا اضا کرده و بعدا "گفت آلت فعل شده است) .

با این نظر اعتبارنا مه تقی زاده در مجلس تصویب شد .

هنگام طرح اعتبارنا مه عباس اسکندری یک نماینده گفت که او کمونیست بوده و با یدای اعتبارنا مه اش رد شود .

اسکندری گفت در زمان شاه سابق حبس بود و محکوم با اعدام شد و مدتی هم در سارت متفقین بوده ام .

با اینترزا اعتبار نامه اش تصویب شد .

هنگامیکه قوام السلطنه کا بینه خود را داشت معرفی می کرد وقتی نام (جم وزیر جنگ) خوانده شد اسکندری گفت محمود جم یکی از ۱۱ نفر عضو کمیته آهن برای کودتا بوده که ژنرال آیرن ساید و کلنل اسمایس و اسمارت انگلیسی عضو آن بودند و ایشان صلاحیت وزارت را ندارد .

نمایندگان - چرا آنها نت میکنند .

اسکندری - ایشان در زمان رضا شاه وزیر کشور بودند و ساعت ۳ بعد از نیمه شب دستور دادند که آستان قدس رضوی را بتوپ ببندند .

امیر تیمور کلالی - اینطور نیست ، دروغ است .

سزاوار - وزیر کشور آنوقت نمیتوانست چنین دستوری بدهد .

اسکندری - اعلامیه وزارت کشور وقت را میخوانم کسه نشان میدهد تعدادی آدم در واقع کشته شده است ، گفته شده است که ۸۰۰ نفر سروسر و دستشان قطع شده است .

امیر تیمور - دروغ است اجازه میخواهم جواب بدهم تا ماسکها برداشته شود .

اسکندری - آقای جم نخست وزیر بودند که سید حسن مدرس را به ترشیز بردند و ما مورین خفاش کردند .

برزین - من قاضی اینکار بودم و حکم دادم و قاتلین مجازات شدند .

اسکندری - فقط پزشک احمدی را دار زدند ، آن بیچاره را ، بقیه را چه کردند ؟

سزاوار - شهربانی زیر نظر شاه بود .

اسکندری - وزراء مسئول هستند ، اگر رئیس مجلس را بکشند کی مسئول است (زنگ ممتد رئیس)

امیر تیمور - ایشان مسخرگی را پیشه کرده اند .

اسکندری - مسخرگی نیست حقیقت است ، روزی میرسد که ما نیستیم و

پسر آقای مکی میآید از تند نویسی این مطالب را میگیرد و یک کتاب منتشر میکند .

برزین - بمحکمه ثابت شده مختاری مقصر بود و محکوم گردید .
اسکندری - مختاری که بمیل خودش اینکار را نکرد . خوب بود که
ما مورپای دار را مجازات میکردند . (همه‌نما یندگان) اینکه مجلس
نیست (زنگ رئیس)

یکی دیگر از وزرای کا بینه عبدالحسین هژیر است که مستخدم رسمی
سفارت شوروی بوده است .

شریعت زاده - قانون اساسی ما منع نکرده که کارمند سفارت نمیتواند
نخست وزیر یا وزیر بشود . پس دکتر سیاسی هم کارمند سفارت بوده است .
اسکندری - او رئیس دانشگاه است با وزارت فرق دارد .

با تما نقلیچ - شما رجال مملکت را الجن مال میکنید .

اسکندری - الحمد لله شما که جزو رجال خوشنام مملکت هستید .

حاذقی - این حرفها چیست که میزنید

اسکندری - خیال میکردیم از سفر اخیر که برگشتید خیلی فرق کرده‌اید
ولی معلوم شد که هیچ فرقی نکرده‌اید (حاذقی تازه از سفر حج برگشته بود) *
یکی از نمایندگان - شما حق اهانته بنمایندگان را ندارید .

اسکندری - حقایقی است که میگویم . پیشنهادهای وزارت ،
آقای جمبرای محاکمه بدیوان کشور تسلیم شود و آقای هژیر هم کنار رود .

یکی از نمایندگان - هوچی گری بس است .

اسکندری - کاغذی از بحرین داشتیم که تمبر ژرژ شمش را داشت . آنوقت
شما اینجا نشسته‌اید و نگاه میکنید .

حاذقی - با این حرفها که بحرین پس گرفته نمیشود .

اسکندری - بهر حال دولت مسئول است .

عباس اسکندری یکی از نمایندگان حاضر جواب مجلس بسود . بهر

* اشاره اسکندری بحاج حاذقی هم آن شعر معروف بود :

(خرعیسی گرش بمکه برند چون بیاید هنوز خراب شد)

نما ینده ای که وسط صحبتش سخن میگفت نیشی میزد. یکبار احمد دهقان با وا اعتراض کردا ربا لحن ملایمی گفت آقای دهقان شما که تازه از بیما رستان آمده ایدو (لوزتین) خود را عمل کرده اید خوب نیست عصبانی بشوید برای شما بد است. گویا دهقان (عمل پرستات) کرده بودوا وبمسخرگی میگفت شما که لوزتین خود را عمل کرده اید. ازاین گفته اسکندری تا مدتی وکلایمخندیدند و دهقان هم با اعتراضات خود خاتمه داد.

عباس اسکندری - در حزب دمکرات از قوام السلطنه تجلیل کردند و قسم یاد کردند که با وفادار باشند. ولی در مجلس با و رأی ندادند. یکنفر طی سخنرانی گفت که قوام (پدر ثانی) من است. باید ا و اولاد نا خلف باشد. (چندتن از نمایندگان - اینطور نیست). محمد علی مسعودی - اولادنا خلف خودتان هستید. اسکندری - منظورم شما نبودید.

مسعودی - چون شما بمن اشاره کردید. حرفتان صحیح نیست. من از میدان افرادی نظیر شما در نمیروم و مصالح مملکت را در نظر دارم. اسکندری - آقای رئیس دستور بفرمائید یا ساکت شوند یا اجرا جشن کنید. من ارباب کیخسرو نیستم. بفرمائید مشت هایمان را بسمت من بیاورید من حاضرم.

رئیس - ساکت باشید و حرفهای نیش دار نزنید و مهمه نکنید. عباس اسکندری در استیضاح خود از دولت هژیر در باره لغو قرارداد نفت و استرداد دبحرین در جلسه ۳۱ مرداد ۱۳۲۷ ضمن نطقی گفت:

ای هژیری که از خزانه غیب شصت و شش رأی معتبرداری
شادمان را کجا کنی غمگین با ا ما می چوتو نظر داری
احمد دهقان که از طرفداران هژیر بود مطالبی در وسط نطق اسکندری
گفت که در پاسخ اسکندری چنین گفت:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کی نور چشم من بجز از کشته ندروی
خیال میکنم آن دهقان سالخورده پدر بزرگوار همین دهقان ما باشد

ولی پسرنا خلف است .

سرانجام با ستیضاح مزبور رأی سکوت داده شد ولی چون دولت هژیر تقاضای رأی اعلیٰ کرده بود از یکصد و دو نفر عده حاضر در مجلس ۹۲ نفر با رأی موافق دادند .

مخالفین هژیر عبارت بودند از: زعبدالقادر آزاد - حاجری زاده - حسین مکی - اردلان - عباس اسکندری - آشتیانی زاده - دکتر معظمی رحیمیان ولی نمایندگان از قبیل دکتر بقائی - کشا و رز صدر - محمد حسین قشقاغی جزو موافقین بودند .

(معروفست که سید فخرالدین شادمان وزیر پیشه و هنر کا بینه هژیر که مرددا نشمندی بود حتی مینوت کا غذای خود را شخصاً مینوشست تا غلطی نداشته باشد . روزی کلهر رئیس دفترش کا غذا ورا که ماشین کرده بود آورد . شادمان از او پرسید بنظر شما این نامه خوب است گفت خیلی خوب ولی فقط یک غلط دارد و آنهم این است که شما (هژیر) را با (ه) دو چشم نوشته اید در حالیکه همه میدانند که هژیر فقط یک چشم دارد . در مجلس چهارم که دکتر مصدق و سیدضیاءالدین طباطبائی و وکلای حزب توده شرکت داشتند گفتگوهای تنیدی میشد که قسمتی از آن چنین است :

دکتر کشا و رز - من خیال میکنم هیچ ایرانی با شرفی وجود نداشته باشد که بتواند از قرارداد ۱۹۱۹ طرفداری کند . در حالیکه آقای سیدضیاءالدین طباطبائی مدافعش بودند .

سیدضیاء - من حرف خودم را خواهم زد .

نایب رئیس - توهین نکنید .

کشا و رز - این قرارداد با ایران تحمیل شد .

سیدضیاء - برای اینکه شوروی میل داشت از بین برود .

کشا و رز - آقای طباطبائی من بیش از شما طرفدار ایران هستم . بیائید

برویم با هم توی خیابانها و عقیده مردم را بپرسیم .

نایب رئیس - چرا آنها نت میکنند ؟

کشا ورز - آقای ملک مدنی اینقدر از سیدضیاء دفاع نکنید. روزنامه عدالت موجود است .

ملک مدنی نایب رئیس - رأی میگیریم با اینکه آقای کشا ورد را این جلسه حق صحبت ندادند. با کثرت تصویب شد .

دکتر کشا ورز - اجازه ندهید تا دنیا بداند که حتی در مجلس ایران هم دمکراسی وجود ندارد .

سیدضیاء - یکسال ونیم است که در این مجلس تصادف همکاری با آقای دکتر کشا ورز دارم .

کشا ورز - بنده خیلی متاسف هستم .

سیدضیاء - بنده مسرورم. با هتاکی و عصبانیت کاری از پیش نمیرود. من وقتی بسن شما بودم اگر شما یک آتش هستید من دو آتش بودم .

کشا ورز در راه فرار .

سیدضیاء - بایده کاری کرده که در این مملکت فترت پیش نیاید ولی اگر کسانی در زمان فترت مملکت را اداره میکنند آیا باید مجازات شوند؟ فداکار - میروند فلسطین .

سیدضیاء - بنده تصور میکردم اگر از فلسطین برگردم شما مرا خواهید کشت ولی آمدم. اگر بخواهید مرا بکشید به فلسطین بر نمیگردم. سینه من مملو از اسرار شماست .

کشا ورز - اگر در این مملکت مجازات بود تو حالاً لای داری بودی .

نایب رئیس - با زهم که توهین میکنید .

سیدضیاء - بگذارید هر چه میخواهد بگوید. بموقع جوابش را میدهم .

دکتر رامنش - بنده با دولت حکیمی مخالفت هستم. اصولاً با این قبیل

دولتها مخالفت (فرهودی - بدولت بیات رأی دادید) .

سیدضیاء - من علیه آن دولت اعلام جرم کردم .

کامبخش - ملت ایران علیه شما اعلام جرم کرده است .

ذوالقدر - چرا مزخرف میگوئید .

بازکران مجلس و گفتگوهای آنان



سید ضیاء



دکتر کشاورز



امیرجاسکندری



حاجری زاده

را دمنش - مزخرف شما میگوئید، اینها برای ثبت در تاریخ است .
 غالباً مردم را برای شرکت در یک اتحادیه تبعید میکنند .
 سیدضیاء - مخصوصاً "در شمال مردم را تبعید میکنند .
 را دمنش - انشاء الله شما را هم تبعید میکنند .
 سیدضیاء - من گشته می شوم ولی تبعید نمی شوم .
 را دمنش - آرزو بر جوانان عیب نیست .
 ایرج اسکندری - کلنل فلیچر که شما جا سوس او هستید، سندش حاضر است .
 ما داریم .
 ذوالقدر - با زهم مزخرف میگوئید .
 را دمنش - مزخرف شما میگوئید .
 ذوالقدر - من مزخرف نمیگویم، من وکیل مجلس هستم، قبل از کودتا
 هم وکیل بودم، حالا هم هستم و تا عمر دارم و بخوانم وکیل خواهم بود .
 کشا و رز - شما وکیل قوام هستید (منظور قوام شیرازی است)
 ذوالقدر - قوام هم یکی از موکلین من است . من وکیل ملت هستم .
 سرنیزه خارجی مرا بمجلس نیاورده است .
 کشا و رز - سابقه شما را همه میدانند .
 پوررضا - طرز وکالت ترا هم همه میدانند .
 را دمنش - لوطی برو خفه شو .
 پوررضا - لوطی توهستی، مفتضح، برو گمشو
 را دمنش - خفه شو، حمال پدر سوخته .
 پوررضا - یکمشت چاقو کش اینجا نشسته اند، ملت ایران شما را خوب
 میشناسد .
 رئیس - جلسه بعنوان تنفس تعطیل میگردد .
 پس از تنفس مجلس برای جلسه را دمنش و پوررضا را از شرکت در جلسه
 محروم ساخت .
 را دمنش - نمیروم تا مرا خارج کنند .

پس از واقعه آذربایجان در مجلس بین نمایندگان گفتگوی تندو شد
 که قسمتی از آن چنین است :

دکتر را دممنش - دولت میخواهد بآذربایجان قشون بفرستد . برای
 آدمکشی و خورد کردن مردم .

یمن اسفندیاری - آیا بیات آدمکش است ؟

را دممنش - هر نهضتی که روی داده از موقعیت زمانه و مکانی استفاده
 کرده چطور میخواهد در ایران از موقعیت استفاده نکنند .

یکی از نمایندگان - زیر سر نیزه روسها .

جمال اما می - آنها دارند برای تجزیه ایران استفاده میکنند .

کا مبخش - شما دارید تجزیه میکنید ، آنها نمیخواهند تجزیه کنند .

جمال اما می - این حرفها را نباید بزنید .

را دممنش - باید بزنیم ، چون نزدیکاً ربا اینجا کشید .

فداکار - با اشاره بجمال (مجلس ما یک دیوانه دارد)

جمال اما می - فضولی موقوف .

را دممنش - آیدن هم میگوید در ایران دمکراسی وجود ندارد .

جمال اما می - به آیدن چه مربوط است .

را دممنش - بشما چه مربوط است که اینهمه برای مملکت سینه میزنید .

مگر این مملکت ارث پدر شماست .

کا مبخش - آخر ایشان فضولباشی مجلس هستند .

را دممنش - مملکت که فقط مال شما نیست ، چرا نمیخواهد حرف حساب
 گوش کنید ، عده ای آمده میگویند در سجا ورت یک کشور ۲۰۰ میلیون نفری
 سوسیالیستی ما نمیتوانیم تحمل کنیم که ۱۵ میلیون لخت و گرسنه
 داشته باشیم ، حالا صد لشکر درست کنید .

فیروز آبادی - بی زور در مقابل پرزور چه میتواند بکنند ؟ (خنده
 نمایندگان و تماشاچیان)

نایب رئیس - بتماشاچیان اخطار میکنم که نباید صدای بلند خنده
 کنند ، هر کس خنده کند از جلسه اخراج خواهد شد .

را دمنش - دولت شوروی میگوید ما با این نهضت با حسن نیت نگاه
میکنیم. شما وقتی ابتهاج را در شهر داری میگذاری یک کسه قدرتت از
نخست وزیرتجا وز میکند. یا سر لشگر ارفع را در رأس ستاد میگذاری
چطورا منتظا ردا رید که افسران و سربازان ما فداکار باشند .
دکتر کشا ورز - رئیس الوزراء خواست او را بر کنار کنند نتوانست .
کا مبخش - او از جای دیگر تقویت میشود .
را دمنش - دستگاہ حاکمه با یداز عنا صرفا سدوا استفادہ جو تصفیه شود .
یکروز بود که صلاح بود این دزدها سرکار باشند ولی امروز دیگر صلاح
نیست با ید بر کنار شوند .
فداکار - آنوقت مجلس از اکثریت میافتد .

*

در مورد واقعہ لیقوان در مجلس سرو صدا بلند شد با این شرح :
دکتر مجتهدی - بشهادت تاریخ ملت ایران همیشه طرفداران را مانده
بوده و من نمیدانم غیر از ایران آنها در کجا نما ینده در مجلس دارند؟
در صدر مشروطیت امتحان خوبی دادند و کرسی در مجلس با آنها اختصاص
داده شد .
ایرج اسکندری - آنها خون ریختند برای مشروطیت نه برای شما
مستبدین .
دکتر مجتهدی - ولی من تصور نمیکنم آقای آوانسیان در این مملکت
خدمت کرده باشد. هر وقت به آذربایجان میرود بجای خدمت مردم رابه
برادر کشی و امیدارد (صحیح است) .
آوانسیان - دروغ میگوئید - تکذیب میکنم .
دکتر مجتهدی - در این سفر اخیر آقای آوانسیان نقشه فاجعه لیقوان
را کشیده اند و روز قبل از واقعہ داوطلب جمع کرده برای چپاول و غارت اهالی
لیقوان .
آوانسیان - شما آژدان تزار بوده اید. همه اهالی تبریز میدانند.
فداکار - آقای رئیس اگر نمیتوانید جلوگیری کنید صندلی را ترک

نمائید .

دکتر مجتهدی - دا و طلبان شما برای سرقت پول مقتولین تدارک دیده بودند ، شما آقای او انسیان بیکروز قبل از واقعه بزدان رفته بودید و میخواستید زندان را تحریک کنید . من میدانم که شما نقشه کشتار لسیقوان را بدست خودتان کشیده اید . شما باید بدانید که دولت مرکزی هرچقدر ضعیف باشد آذربایجان را جز ولایتینفک ایران میدانند و آذربایجان هم با ایرانی بودن خود افتخار میکند .

در فرودین ماه ۱۳۲۸ سه نفر از نمایندگان (حائری زاده - دکتر بقائی ، مکی) دولت سا عدرا استیضاح کرده و ضمن آن بتوطئه تشکیل مجلس موسسان و تغییر قانون اساسی جهت افزایش اختیارات شاه و تحکیم دیکتاتوری و مداخلات غیرقانونی و جاه طلبانه مقامات نظامی (منظور رژیم آرا است) بشدت بدولت اعتراض کردند .

هنگام طرح استیضاح در مجلس شورایی مطالبی مفصل بیان شد که این گفتگوها بین نمایندگان بعمل آمد :

دکتر بقائی - من دولت آقای سا عدرا استیضاح کرده ام ولی چون تا مین جانی ندارم در مجلس متحصن خواهم شد .

حاذقی - خلاف میفرمائید ، این دماغها چیست ؟

دکتر بقائی - مثل اینکه شما مکه رفته اید و هماغانطوریکه رفته اید برگشته اید ؟ دماغها چیست ؟ امروز جلوا داره با زرسی مجلس سرهنگ برخوردار با زنشسته ارتش بگوش مندس رضوی سیلی زد .

با تما نقلیچ - فحش دادا ورا کتک زدند .

نایب رئیس - این حرف چیست ؟

بقائی - قبول دارم شما هم بفرمائید مرا بزنند . من نمیتورسم حرفها یم را میزنم ، این سرهنگ مهتدی که دادستان نظامی ارتش شده در روزنامه داریا بمقام سلطنتها انت کرده و تبلیغ مرام اشتراکی نموده .

با تما نقلیچ - چرا انت میکنی .

بقائی - خفه شو مرتکه

نایب رئیس - شما حق ندارید بیک نماینده مجلس اها نت کنید یا معذرت بخوا هید یا از پشت تریبون پائین بیائید .

بقائی - معذرت میخوام از جناب آقای با تما نقلیج نماینده اردبیل حرفهائی که میزنم کم کم آن سیخی را که من داغ کرده ام دارد سوزش احساس میشود (خنده نمایندگان) . این سرهنگ مهتدی بیسرف است . دهقان - یک نماینده ای حق دارد بیک سرهنگی بگوید بیسرف ؟ (نمایندگان - حق ندارد) .

بقائی - الان دلائلش را میگویم در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۱۴ مستنطق اداره محاکمات نظامی بود با کمک یکی از کارمندان سرتیب خلعت بری را تحت نفوذ قرار میدهند تا افسری بنا مشبازی را محکوم میکند . از او حق و حساب میخواسند . ندا دم محکوم شد میخواست خلعت بری و مهتدی و حاتمی را بکشد سرانجام خلعت بری را پیدا کرده و کشته است . شهبازی هم اعدام شد . همه آنها قربانی کارهای مهتدی شدند . از خدمت برکنار شد ولی بعداً مهتدی از خدمت برکنار شده را رزم آرا آورد . بعدها او که مسبب فرار افسران شده بود دشمن خونین افسران فراری شد (دهقان - بهیچوجه اینطور نیست - حاذقی - شما بیجهت مجلس را متشنج میکنید)

قبل از من مهندس رضوی جانش را گذاشت کف دستش و اینجا مطالبی گفت (کشا و رز صدر - دیوانه شد . در اینجا حرفهائی در حال جنون گفت) برای آن سیلی که سرهنگ برخوردار با وزد حقوق و مزایا و اتومبیل با و دادند . در مملکتی که دادستان ارتش آن سوابق را دارد . سرهنگی که بوکیل مجلس سیلی بزند با و پاداش میدهند من حق دارم که تأمین جانی نداشته باشم .

در عریضه ای که بعرض اعلیحضرت رسانیده ام نوشته ام یکمشت متعلق و چا پلوس نمیگذارد حقایق بگوش شاهنشا ه برسد . آقایان شما هم که دارید حرفهائی مرا میشنوید توجه کنید .

کشا ورز صدر - ما حقایق را میدانیم و در مورد آنها نتهای شما هم اعتراض داریم .

رحیمیان - توجه میگوئی مردکه و افوری - شیرهای .. برو شیرها را بکش .

کشا ورز صدر - خفه شو جا سوس روس .

نایب رئیس - بین الاثنین حرف نزنید و فحش ندهید .

بقائی - در این مجلس ۸۰ نفر نشستند ولی کسانی بمن اعتراض میکنند که نوکر زمام آرا هستند .

کشا ورز صدر - من با ارتشها هیچ ارتباطی ندارم ولی حرف ایشان اهانتهای بنمایندگان مجلس است . مگر زمام آرا گناهکار میباشند .

بقائی - اکثریت نیست فقط پنج نفر هستند که در بین حریف من اعتراض میکنند .

حاذقی - آقای رئیس اوتوهین میکند . این دیوانه زنجیری را باید بفرستید تیمارستان .

نایب رئیس - بشما آقای حاذقی اخطا میکنم . شما حق ندارید بیک نماینده دیوانه خطاب کنید .

حاذقی - چرا و بنمایندگان مجلس اهانتهای میکند . کی نوکر زمام آرا است ؟

نایب رئیس - اگر ناطق در بیانانتهای خود اهانتهای کند او را بکلی از صحبت باز خواهد داشت . عدهای از نمایندگان هم پیشنهادهای کرده اند چون دکتر بقائی اهانتهای کرده از نطق محروم شود برای ۷ جلسه از آقایان خواهش کردم که صرف نظر کنند بشرط اینکه با نزاکت صحبت کنند .

کلمات نوکر - خائن . بی شرف یا خائن معنی ندارد .

دکتر بقائی - در بیرون جلسه آقای دهقان بمن گفتند مردکه احمق . بله من دیوانه و احمق هستم ولی با این حرفها از میدان در نمیروم چون دست از جانتان شسته ام . من با تحصن نصف استیضاح خود را گفته ام و اگر مرا هم از گفتن محروم نکنید نصف دیگرش را خواهم گفت .

نا یب رئیس - شما حق ندا رید بیک سرهنگ هر قدر بد باشد در اینجا
بیشرف بگوئید. این را مجلس و دنیا بشما اعتراض میکند. شما میگوئید
دکتر اقبال مارک دربار دارد. و انسان فوق العاده شریفی است
که طرف توجه همه میباشد (نمایندگان - صحیح است) اگر با رئیس
ستاد ارتش خورده حساب دربارینجا جای تصفیه اش نیست. آزادی
کامل درید که دربارهاستیضاح هر چه میخواهید بگوئید.

بقائے - دربارہ مجلس موسسان و تغییر قانون اساسی مطالبی دارم.
آقای عباسی بفرما شیدا صل ۴۴ و اصل ۴۸ قانون اساسی چیست اگر
گفتید من همه حرفها پیم را پس میگیرم.

عباسی - بیشرف توهین نکن. . . تو چارپائی برا و کتابی چند
نا یب رئیس - آقای عباسی بشما اخطار میکنم حق توهین ندا رید.
دهقان - دکتر بقائی سعی میکنند تا کاری کنند که جلوی صحبتش گرفته
شود. استدعا میکنم اجازه بدهید هر چه میخواهد بگوید.
دکتر بقائی - من از آقای عباسی اصول قانون اساسی را میپرسم
او میگوید چارپائی برا و کتابی چند. . . این توهین نیست. بستگان
من از این پس افتخار خواهند کرد که بمن بگویند مردکه - احمق -
الاغ - چارپا. . . من باین لقبها ئی که بمن داده اید افتخار میکنم.
آقای ساعد دربارهاستیضاح ممکن است من تصمیماتی بگیرم که
برای شما گران تمام خواهد شد.
نخست وزیر - برای خودتان هم گرانتر تمام خواهد شد. هر کسی از مقام
خود سوء استفاده کند مجرم است.
حائری زاده - رئیس الوزراء نماینده مجلس را تهدید میکند.
دکتر بقائی - آقای ساعد من جان خود را کف دستم گذازده ام و از این
تهدیدها از میدان در نمیروم. آنکه دست از جان بشوید. هر چه در دل
دارد بگوید.

ا علیحضرت در شرفیابی نمایندگان اشاره بتغییر قانون اساسی فرموده اند. دولت هم لزوم تغییر قانون اساسی رایا دآور شده است. این استدلال صحیح نیست که بگوئیم چون قانون اساسی چهل و چند سال قبل نوشته شده باید تغییر کند پس بگوئید که قرآن هم باید تغییر کند.

حاذقی - قانون خدا غیر از قانون اساسی است چرا کفر میگوئید. قرآن کجا و قانون اساسی کجا. بایداستغفار کنید. قرآن کتاب خداست بقائی - حاج آقا استغفار میکنم. من هم بتغییر قانون اساسی وهم بتغییر قرآن مخالفم. در این مجلس بقانون اساسی قسم خورده ایم و تا جان داریم بایدا نرا حفظ کنیم. من باید بگویم:

بقائی ندا ردم مقصود جنگ اگر بر سرش تیربارند و سنگ... فولادوند - شما برخلاف آن قسم قرآن اولی که در حزب دمکرات خوردید و ورقه امضا کردید عمل نمودید.

بقائی - من قسم نخوردم. فولادوند. من حضور داشتم شما قسم خوردید. دهقان - ما مینشینیم و هر چه مزخرف میگوئید میشنویم. شما میخواهید نظم مجلس را بهم بزنید. دارید وقت تلف میکنید.

حاذقی - ملت ایران از کارهای شما متنفر است. رئیس - آقای دکتر بقائی جلسه است که صحبت میکنند و تمام عمر مجلس دارد بحرف میگذرد. یک ساعت برای این مردم بدبخت کار نشده است. بخدا اگر از روز اول بفکر افتاده بودیم بجای حرف عمل شده بود کار مملکت اینطور نمیشد.

دکتر بقائی - من قسم خورده ام قانون اساسی را حفظ کنم.

دولت شاهی - پدرتان هم حفظ نکرد.

بقائی - مردیکه فضولی نکن برو بیرون چرا بپدر من توهین میکنی؟

کسانیکه سوابق شان از آفتاب روشنتر است اینجور حرف میزنند.

نایب رئیس - خواهش میکنم مراقب حرفهای خود باشید.

دکتر بقائی - خوشوقتم که ملت ایران در این دقیق آخر حقایق را

میفهمد (خسروهدایت - دقایق اول است) بلکه اول دیکتا توری و آخر آزادی است (هدایت - اول آزادی و آخر هرج و مرج است) .

نایب رئیس - در اینجا بمیرزا شهاب کرمانی اهانته شد که یکی از بهترین و وطنپرست ترین مردم بود .

دکتر بقائی - در دولت کارهای عجیبی میشود . تصویب نامه گذشته که ششدهزارریال بدهی ابوالفتح والاتبار از اعتبار دولت پرداخت شود . یا اعتباراتی در اختیار تیمسار رزم آرا گذارده شده است .

کشا و رز صدر - این حرفها چیست ؟ رزم آرا کردستان را نجات داد .

بقائی - نگذارید دهان من باز شود و همه سوابق را بگویم . برو مردیکه با فوربکش .

دهقان - حیف است آقای دکتر بقائی . مسخره بازی را کنار بگذارید .

بقائی - جناب احمد دهقان اصفهانی نماینده خلخال بدکتر بقائی استا ددانشگاه میفرماند مسخره بازی در نیارید (خنده نمایندگان) کشا و رز صدر - خجالت بکش با ستند ما ده ۱۰۹۰۹ عرض دارم .

بقائی - آقای کشا و رز صدر کشیدن و جوراست یکنوع با و فورویکی هم قاشق را میبرند و میکشند .

کشا و رز - خفه شو بشرف چرا به بنده بد میگوئید .

رئیس - آقای کشا و رز صدر بنشینید و ساکت باشید . آقای دکتر بقائی مجلس را متشنج نکنید .

بقائی - در یک جلسه سخنرانی یکنفر فریاد زد زنده باد تیمسار رزم آرا شخص دوم مملکت .

فولادوند - غلط کرد .

بقائی - این شخص برای مجلس موسسان لیست تهیه میکند تا منظورهای شوم خود را عملی سازد و قسم نامه هم میگیرند .

خسروهدایت - شما هم برای انتخاب خودتان در دوره پانزده بناموس ما درتان قسم خوردید .

بقائی - مردم کرمان بعلت سوابق خانوادگی من بمن رأی دادند .

در دوره پانزدهم یک عدد از رجال مملکت در دربار متحصن شدند. کار غلطی بود نمی با یستی شاه را در امور مداخله بدهند. زیرا مقام سلطنت منزه است. وقتی صحبت از شخص دوم مملکت است زبا نم لال ممکن است روزی تبدیل بشخص اول بشود (زنگ رئیس) با تما نقلیچ. هیچوقت نخواهد شد.

نایب رئیس - حال وزیر کشور میخواهند توضیحی بدهند. دکتر بقائی - خلاف آئین نامه است.

نایب رئیس - امروز است شما دارید حرف میزنید حاکم یکنفر از طرف دولت میخواهد حرف بزند شما نمیگذارید آیا این وطن پرستی است؟ بقائی - شما نمیتوانید بنده را از مجلس بیرون کنید. حبس کنید. من از کشته شدن و اعدام نمیترسم. با یاد حرف مرا بزنم.

گفتگوی دکتر اقبال و دکتر بقائی

دکتر بقائی - من با آقای ساعد ملاقات کرده بایشان گفتم چه چیز باعث شده رأی تمایل بدهم. هیچ تقاضائی هم از شخص رئیس الوزراء ندارم بهمین جهت میتوانم با کمال سربلندی حرفها بیا بزنم. بایشان گفتم شما نباید وزیرائی را که مارک خورده اند بمجلس بیاورید اگر شما میگویند فلانکس را بیاورید عرض کنید که مجلس منویات ملوکانه را رعایت میکند. من نمیخواهم اسم کسانی را که از طرف دربار تقویت میشوند بیاورم ولی مطلب را در ابهام هم نمیگذارم. مقصودم شخص جناب دکتر اقبال است (همهمه نمایندگان. حاذقی - خجالت بکش مرد تحصیل کرده).

کشا و رز صدر - دکتر اقبال از پاک ترین افراد این مملکت است. مکی - کسی نمیگوید پاک و وطن پرست نیست. بگذار حرفش را بزنند. دهقان - اگر دربار او را تقویت کرده چه گناهی است. حتماً باید خارجیه نسخه بدهند تا اشخاص بیایند بخوانند.

نایب رئیس - آقای دکتر بقائی بارها استدعا کرده ام اسم اشخاص را

نیا ورید .

دکتر بقائی - من چه توهینی کرده ام . وزیر مارک دار دربار توهین است . مگر گفتم دکتر اقبال شریف نیست . آقای سا عد عرض کردم دکتر اقبال را بکا بینه خود نیا ورید (حاذقی - حق نداشتید) عجب است آقایان حق دارند بروند و بگویند فلان و فلان را بیا ورید . آقای امیر حسین خان یادتان رفته در دوره ۲۰ ساله بر شما و خانواده شما چه گذشته است ؟ ما مورین بما دروخواهران شما اجازه نمیدانند که سرای آنها گریه کنند . من دارم از حقوق شما دفاع میکنم . شما میگوئید مارک دربار افتخار است .

نایب رئیس - تمام وزرا از طرف اعلیحضرت همایونی انتخاب میشوند . دکتر بقائی - حقیقت را بگل نمیتوان اندود . مردم حقایق را میفهمند . من گفتم فلان وزیر را نیا ورید گنا هکارم ولی آنها ٹیکه وزیر و مدیر کل و رئیس تحمیل میکنند هیچ گناهی ندارند . تمام گناهان مال من است ولی بگذارید حرفم را بزنم .

رحیمیان - چون جواب ندارند هیا هومیکنند .

دکتر بقائی - در عرضهای به پیشگاه همایونی عرض کرده بودم که عده ای چا پلوس دورا اعلیحضرت را گرفته نمیگذارند حقا یسق بسمع شاهنشاه برسد . یک شخص احمقی پیدا میشود مثل من تا برخلاف میل آنها مطالبی را بشاهنشاه عرض میکند . همان باندی که دور شاه را گرفته اند هیا هومیکنند و نمیگذارند حرفم را بزنم . در این مجلس کسانی بمن اعتراض میکنند که نوکر رزم آرا هستند .

دکتر اقبال - بنده از آقای دکتر بقائی هیچ گله ای ندارم . میخوامم بایشان تذکر بدهم که آقای سا عد تصمیمشان را قبلا گرفته اند . قبل از اینکه بروند و دولت را تشکیل بدهند به بنده ابلاغ کرده بودند . ولی بیان آقای دکتر بقائی خیلی موجب تعجب شد . یکنفر استا ددا نشگاه و تحصیل کرده انتصاب انسان را بدربار شاهنشاهی ایران موهن بدانند . جناب عالی بدانید که برای من موجب افتخار است که منتسب بدربار

شاهنشاهی هستم، برای اینکه اعلیحضرت هما یونی مظهر وحدت ملی ایران هستند (نمایندگان - صحیح است) و اگر لطف و اعتمادی به بنده دارند مطمئن باشید در نتیجه صداقت و نتیجه وطنپرستی و پشتکار بنده است. روزی ۱۸ ساعت کار میکنم بدون اینکه جنا بعالی و هریک از افراد این مملکت بتوانند کوچکترین لکهای از نظرسیاسی واجتماعی و مالی و تحصیلی بمن وارد کنند (صحیح است) اینها برای خودستانی نیست. این توهین است که شما بگوئید دکتر اقبال مارک دربار را دارند. این خلاف قسمی است که خوردهاید که نسبت بشاهنشاه معظم خود وفا دارید. جناب عالی خواستید بخيال خودتان آنها را اهانت بمن تلقی کنید ولی خدا را شکر که عدو شود سبب خیراگر خدا خواهد. متشکرم که این نسبت را بمن دادید. بنده تحت حمایت و لطف اعلیحضرت قرار دارم و شما میگویید که همه افراد وطنپرست بدربار انتساب دارند. و افتخار دارند که تحت لوای رژیم شاهنشاهی که موجب بقای این مملکت میباشد زندگی میکنند (صحیح است) این برای من موجب افتخار میباشد. علت اختلاف آقای دکتر بقائی با من این است که یکبار بمن گفتند آقای باخدا رئیس اوقاف را تغییرند دهید گفت ما بین از وظایف وزیر است و او را تغییر دادیم. یکبار همراه مهندس رضوی آمدند و گفتند استاندار کرمان را با نظر ما انتخاب کنید گفت ما اینهم از اختیارات وزیر است که استاندار را بفرمان اعلیحضرت منصوب میگردد. همچنین رئیس فرهنگ کرمان در تاریخ ۲۲/۱۲/۲۱ نوشته که آقای مظفر بقائی فرزند میرزا شهاب کرمانی متصدی اوقاف وقفی فخریه را در سال ۱۳۲۰ تا بحال صورتحساب را نداده و محل اقامتش هم برابین اداره معلوم نیست.

تقریباً مدت ده سال بود که این رقبه تنظیم نشده و صورتحساب نداده است.

آقای دکتر بقائی شما که بخرج این مملکت با روپا رفته و تحصیل کردهاید همه اش بمنفی بافی مشغول هستید و برجال مملکت اهانت

میکنید اگر علیه من سندی دارید ارائه دهید .
دکتر بقائی - درباره موقوفه اینقدر در راه دیوسرو صدا راه انداخته اند
عایداتش در سال ۱۸۰۰ تومان است که خمسش حق تولیت من است و
بقیه صرف تأسیس مدرسه میشود . حاضرم تولید موقوفه را بجناب دکتر
اقبال بدهم و سالی هم دویست تومان بایشان بدهم که راحت بشوم .
این را برای من پرونده ساخته اند . با این حرفها از میدان در نمیروم .

حائری زاده - شخص معروفی بین عرب و عجم و فاضل با یران آمد بنام
خالصی زاده او را با زداشت و تبعید کردند .
نورالدین امانی - برای جاسوسی آمد
نواب - از این خائن دیگر چیزی نگو . خجالت بکش همه حرفها را خواهم
زد .

حائری زاده - انگلیسها او را از عراق تبعید کردند . برایش پرونده
ساختند .

نواب - از آن شب که شما با او خلوت کردید و ما موریت داشتید بگوئید
من همه را خواهم گفت .

حائری زاده - کم کم کار مخفی بودن رأی بجائی رسیده که نمایندگان
رأی را که میدهند بر خودشان مخفی است فقط بعضی از اعضای دولت
و کارگردانان مجلس میدانند . اینست معنی حکومت ملی .

دهقان - خود شما از کارگردانان مجلس پانزدهم بودید . خجالت
نمیکشید که این مطالب را میگوئید .

حائری زاده - در مملکت ما شاه مسئول نیست پس مختار هم نیست . اگر
مختار بود در پیشگاه مجلس مسئول بود . آنچه خبط و خطا بنام شاه بشود
دولت مسئول است .

مختار و غیر مسئول فقط با ریتعالی است و لا غیر .

ولی شما آقای ساعد کپسولی هستید که از سموم درون خود بی اطلاعید .

رئیس - این حرفها چیست که میزنید . دولت کپسول نیست .

دکتر اقبال - درباره آقای خالصی زاده بگویم مهربان رستم زردشتی
بدا دگستری شکایت کرده که ا پیرا ن دخت ۱۴ ساله نا مزدپسرش را برده اند
منزل خالصی زاده ، آقای دا دستا ن بمنزل او رفته آقای خالصی زاده
با او گلاویز شده مرتکب اهانت میشود . سرانجام پرونده بدا دگستری
برای رسیدگی میآید و مراتب تا ئید میگردد و معلوم میشود که
خالصی زاده علاوه بر اهانت روی سینه دا دستا ن هم نشسته است که
موضوع تحت رسیدگی است . عجب اینست که در یزد هر چه دختر بوده شده در
منزل خالصی زاده بوده اند . از طرف دولت هم ما هی دو هزار تومان به
خالصی زاده داده میشد که حقوقش قطع شده بنای حمله بدولت را گذارده
است .

*

دکتر اقبال مجلس موسسان تشکیل شد برای تغییر قانون اساسی (دکتر
بقائی - بدستور لندن تشکیل شد - همه نما یندگان) همه افراد
شریفی هستند و اگر شما انتخاب نشده اید من سوبلمه نمیخورم .
دکتر بقائی - آقای دکتر اقبال اگر خود را بعصانیت بنزید بیشتر
خود را مفتضح میکنید .

رئیس - مذاکره بس است رأی میگیریم .

دکتر بقائی - من در این مجلس میمانم و افتضاحی در میآوردم که حظ
کنید .

رئیس - افتضاح خودتان را در میآورید . تا آخر دوره که نمیشود صحبت
کرد .

سرانجام از ۹۶ نفر ۹۰ نفر بدولت سا عد رأی موافق دادند .

در جلسه روز یکشنبه ۲۶ آذر ۱۳۲۹ وقتی حسین مکی نطق دکتر مصدق را
در جلسه علنی میخواند و فرود هر وزیر را رائی با یکی دیگر از وکلای مشغول
صحبت بود مکی محکم مشت خود را روی تریبون کوبید و گفت آقای
وزیر را رائی توجه کنید .

وزیر را رائی - مجلس رئیس دا رد بشما چه مربوط است ؟

دکتر بقائی - این چه جور حرف زدن است ؟
 مکی - مگر اینجا طویله است ؟
 وزیر دارائی - شما چه حق دارید این حرفها را بزنید .
 مکی - خیال کردی اینجا میتوانی بمجلس توهین کنی اینجا آلمان
 نیست که بتوانی ایران آزاد تشکیل بدهی .
 وزیر دارائی - هر کاری دلت میخواهد بکن .
 دکتر بقائی - اینجا گردن کلفتی نکنید ، آقا گوش بدهید .
 اسلامی - موقع نفت با ید نخست وزیر و همه وزراء حضور داشته باشند
 چون خیلی موضوع اهمیت دارد ، از این مهمتر برای ملت ایران چیست ؟
 دکتر بقائی - اگر این حرفها را بشنوند بعداً نمیتوانند بگویند آلت
 فعل بودیم حالا بگویند نشنیدیم و اقدام کردیم .
 دکتر کاسمی - وزیر دارائی مسئول است که حضور دارد .

در جلسه روز پنجشنبه ۳۰ ذرما ۱۳۲۹ هـ نگا مبحث در باره طرح گزارش
 کمیسیون نفت :
 مکی - چند چا پخانه را غارت کردند و دولت غارتگر خیال میکند اگر
 روزنا مه را به بندد زبان ما را بسته اند ، نوکرها ی انگلستان .
 آزاد - اینها برای انگلیسها نفت نمیشود .
 دکتر بقائی - با این شرایطها شما نمیتوانید نفت را باریاب خودتان
 بدهید .

اردلان وزیر کشور - شما نمیگذارید که تمام شود .
 دکتر بقائی - بله ما نمیگذاریم بدهید . متاسفانه جناب اردلان وزیر
 کشور فعلی و استاد سابق رضا ئیه در شهریور ۲۰ مطالب مرا تحریف
 کردند . من گفتم اگر بخوایم میتوانیم انقلاب کنیم و عا جز نیستیم که
 جلوی یکمشت شرور را بگیریم ، اگر بنا باشد مردم بنشینند و ۱۵ نفر
 جاسوس زر خرید شرکت نفت هر غلطی میخواهند بکنند تو ای مملکت
 آنوقت ما مملکت نخواهیم داشت . من نگفتم آدم میکشم گفتم اگر کسی

بدون اجازت وارد خانه بشود توی خانه ما مرا میکشم. این حق را قانون اساسی بمن داده است. در شهریور ۱۲۰۵ ایشان پست شان را ترک کردند و من چادر سر کردم و فرار کردم و ایشان فرار نکردند. صفوی - این حرفها چیست که میزنید؟

دکتر بقائی - گفتم در شهر یوبا چادر فرار نکردند (خنده نمایندگان) بهرحال پسر عموی ایشان سرگردا ردلان با چاکو کشهای شهر بانی به چا پخا نه ریختند. موکلین من آنها را بیرون کردند. سرگردا ردلان بمن گفت نبا ید روزنا مه چا پ شود. گفتم در مملکت مشروطه آنکسی که بگوید نبا ید روزنا مه چا پ شود دهانش میچا د... ایشان آنجا ماندند خیال کردند ما بمب میسازیم یا چادر نماز برای فرار میدوزیم. باو گفتم با اردنگی شما را بیرون میکنیم. پاسبا نه ریختند چا پخا نه را محاصره کردند. پاسبا نهائی که با ید زندانیا ن قصر را نگاه دارند آنها را فراری داده اند و چا پخا نه را محاصره کرده اند. این دولت مفتضح رزم آرا خواهد رفت.

رئیس - اینکه وضع مجلس نیست چرا اها نت میکنید؟

دکتر بقائی - دیشب ما تا پای جان ایستاده بودیم.

رئیس - مطالب خود را با شجاعت و صراحت بدون هتاک بیان کنید.

فولادوند - دیگر نگوئید حاج دزد الممالک اردلان

بقائی - ایشان مستغنی از توصیف هستند. درباره حمله بچا پخا نه و خانه من، میگویم هر کس بدون اجازت وارد خانه بشود نعشش روی زمین خواهد افتاد. تیمسار محترم رزم آرا، زندانیا ن توده ای را فراری داده از جمله خسرو روزبه دوست صمیمی خود را... چطور ما میتوانیم ناظر باشیم کسی که در را دیویرلن بشاه و خا نواده سلطنت فحش داده رئیس تبلیغات بشود. کی شاه رخ را باین کار منصوب کرده است؟

بقائی - روزنا مه های نفتی عکس ملت ایران را بشکل پیرمرد کشیده و عکس مرا بشکل خرس (خنده نمایندگان).

مکی - امروز نخست وزیر میخواهد لایحه نفت را پس بگیرد.

بقائی - بله زلندن امرشده ، بوین تلگراف کرده .
رئیس - این حرفها چیست که میزنید . مگر مجلس مطیع بیگانگان است .
بوین کیست ؟ چرا بمجلس توهین میکنید .

در جلسه پنجم دیماه ۱۳۲۹ که فروهر وزیر دارائی لایحه نفت را پس گرفت .
آزاد - خیانت کردند ، خائنها ، هفت تیر میخواهند ، گلوله میخواهند .
بقائی - بوین گفته و امر کرده
کشا و رز صدر - دولت را استیضاح میکنم .
مکی و بقائی - دولت حق ندارد پس بگیرد .
حائری زاده - دولت لایحه نیا ورده که پس بگیرد .
مکی - چرا نمیگذارید صحبت کنیم ، این دیکتاتوری است .
کشا و رز صدر - آقای وزیر دارائی کار بدی کردید .
مکی - حق ندارد دولت لایحه را پس بگیرد من مخبر کمیسیون هستم و
با دید صحبت کنم .
تیمورتاش - ملی هم نخواهد شد و با این ترتیب هم پیش نخواهد رفت .
من مخالف ملی شدن صنعت نفت هستم .
رئیس - دولت میتواند لایحه را مسترد کند .
اسلامی - آقای وزیر دارائی مرتکب بزرگترین خطای سیاسی شدند .
ناصر ذوالفقاری - او تنها نکرده است .
فرا مرزی - چطور ممکن است یک همه چه قضیه ای را وزیر دارائی خودش
بیاید و حماسه سرائی بکند .
دکتر معظمی - این ایراد ب همه اعضای دولت وارد است .
آزاد - پس چرا استعفا نمیدهند .
فولادوند - صحبت کردن در این مجلس بسیار خطرناک شده .
تیمورتاش - هیچ خطرناک نیست ، توپاک باش و مدارای برادر از کسبک
فولادوند - جماعتی در اینجا ادعای وطن پرستی میکنند و نمیگذارند
که دیگران حرفشان را بزنند .

گفتگوی دکتر مصدق با نمایندگان مجلس - دکتر مصدق که در حقیقت
لیبرال اقلیت در مجلس شورا یملی بود وقتی خود در مقام نخست وزیری
قرار داشت چند بار بین او و نمایندگان اقلیت گفتگوی تنیدی شده
قسمتی از آن چنین است :

نایب رئیس - آقای نخست وزیر بیا نانات خود را بفرمائید .
دکتر مصدق - نه ، نه وقتی اینجا حرف میزنم که صدای قیل و قال نباشد .
صفا ئی - مملکت را بآتش و خون کشیده اید حالا چه میخواهید بگوئید .
نخست وزیر - اگر شما مطلع با اصول پارلمانی هستید صحبت کنید .
عبدالصاحب صفا ئی - از شما یاد گرفته ام .
جمال امامی - شما خودتان هم معتقد با اصول نیستید .
دکتر مصدق - با اصول پارلمانی احترام میگذارم .
جمال امامی - شما در عمرت نه تنها نخست وزیری که مراعات قانون
و مجلس را بکنند نبود وقتی در خانه ات هم بنشین مراعات قانون را
نمیکنی .

دکتر مصدق - من همیشه با اصول احترام میگذارم .
جمال امامی - شما وقتی در صفا اقلیت بودی مراعات قانون را
نمیکردی ... نخست وزیر هم که هستی مراعات نمیکنی ... مگر شما
نبودید که جلوی مجلس رفتید و گفتید آنجا مجلس نیست و اینجا مجلس
است . پاشو برو همان چاقوکشها برای تو مجلس هستند .
دکتر مصدق - حالا هم میروم همانجا .

جمال امامی - برو مرا میترسانی . آمدی اینجا نشسته ای چه کنی . .
همان چاقوکشها مجلس تو هستند ، این نخست وزیر است یا هوچی و
انقلابی . . شما اوراق دمکراسی دنیا را ورق بزنید تا بحال یک همچو
غلطی یک نخست وزیری در عمرش کرده است ؟ حالا آمده از ما می خواهد .
نخست وزیر - بله . . حالا هم میروم همانجا .

جمال امامی - من نمیدانستم یک پیرمرد ۷۰ و چند ساله که همیشه تمارض
میکنند وقتی که وارد مملکت میشود میروند زیر لحاف ولی در آمریکا

شلنگ تخته میا ندا زد. آقا شما از جان این مملکت چه میخواهید .
 دکتر مصدق - با تمام این معایب چرا پیشنهاد کردی نخست وزیر بشوم .
 جمال اما می - غلط کردم . غلط کردم .
 جمال اما می - بنده هر چه بعقل ناقص میرسد اینجا میگویم (یکی از
 نمایندگان صحیح است) رئیس شهر بانی دولت مصدق میگوید از متینگ
 دانشجویان جلوگیری میکنم . بعد گفته هزار نفر با اسلحه گرم بین
 دانشجویان بوده اند .
 یکی از نمایندگان - رئیس شهر بانی شاه
 جمال اما می - رئیس شهر بانی دولت است . عده ای میروند جلوی
 شاه علامیه پخش میکنند (دکتر طباطبائی - غلط میکنند) غلط ما میکنیم .
 او علامیه خود را میدهد . برای ما هر روز روزنامه مردم را میفرستند .
 باین ترتیب که دولت پیش میرود کمونیستها مسلط خواهند شد . آقای
 کاظمی خیال میکنید اگر کمونیستها بیایند باز هم شما نایب نخست وزیر
 هستید . دکتر مصدق بآمریکا رفته و مملکت دارد در آتش میسوزد . تمام
 آموزگاران کمونیست هستند . دکتر سیاسی بمن گفت ۷۵ درصد
 دانشجویان که در سال اول دانشگاه وارد میشوند کمونیست هستند .
 تمام نالیقها در رأس امورند و مملکت دارد میسوزد . فردا انتخابات است
 مسلمانان آنها انتخابات را میبرند (مکی - این تبلیغ بنفع آنهاست
 شما بزرگان میکنند) مگر با گفتن کوچک میشوند . اگر با گفتار من
 کوچک میشوند . میگویم پشاهانند .
 ملک مدنی - مگر ما مرده ایم . ما همانهایی هستیم که قشون روس و
 انگلیس را از این مملکت بیرون کردیم . از این حرفها ما را نترسانید .
 مکی - الان رئیس دولت در آمریکا مشغول مذاکره است تمام مردم
 پشتیبان دولت هستند . (دکتر معظمی - غیر از یک عده حقه باز) حتی
 مصریها میگویند کاش ما چنین دولتی میداشتیم . همه میدانیم که رئیس
 شهر بانی را شخص اعلیحضرت سرکار گذاشته اند . خوب چطور است یک
 رئیس شهر بانی را که آقای جمال اما می میخواهند دولت معرفی کند .

سنندجی - جمال اما می که نمیتوانند رئیس شهر بانی انتخاب کند .
آشتیانی زاده - زور سرنیزه تمام شدورفت .
مکی - آقای جمال اما می چرا این حرفها را میزنید ، این کارها را
سفارت فخریه انگلستان میکند .
جمال اما می - گورپدر سفارت انگلیس و سفارت روس
مکی - دولت بچه سا ز شما بر قصد ؟
جمال اما می - بسازی که ما میگوئیم بر قصد ، آن دفعه گفتیم که خوب
کردید زدید .
آشتیانی زاده - مگر نمیتوانند مردم را بزنند ، غلط میکنند که مردم را
بزنند ، مردم را بزنند که آقایان وکیل بشوند .
مکی - برای ما خارجی فرق ندارد ، روس - انگلیس - آمریکا ، این
مبارزه ای که ما علیه انگلستان شروع کرده ایم بعد سراغ آمریکا و شوروی
هم میرویم ، ایرانی با ی دروی پای خود با یستد .
کاظمی - نایب نخست وزیر - دولت هیچوقت در وظایف خود قصور
نکرده و نخواهد کرد همیشه مصالح مملکت را رعایت میکند .
جمال اما می - چرا اینقدر سفسطه میکنید .
آشتیانی زاده - حزب توده با علامیه دکتر قبال غیر قانونی شناخته
شده حاکم لاریش شهر بانی میگوید دوثلث جمعیت تهران توده ای هستند ،
خبرگزاریه ای خارجی خبر میدهند که حزب توده در ایران مقدمات انقلاب
را فراهم میکند ، پلیس عجز خود را در مقابل تشکیلات مخفی حزب توده
اعلام داشته است ، کاترملق ، بجائی رسیده که یکی از نمایندگان چندی
قبل بشاه گفت (مگسی را که تو پروا زده شد ندو هیچکدام هم شاهین نشدند ، (سنندجی)
این حرفها چیست ؟) ، هیئت حاکمه ایران مثل آن کبک است سرش را
زیر برف کرده خیال میکند هیچکس او را نمیبیند .
رئیس - نامه دکتر سیاسی رئیس دانشگاه خوانده میشود (مبنی بر اینکه
چنانکه در اکثر ممالک را قیه ما مورین انتظار می گارد دانشگاه نامیده

میشوند تعداد کافی در اختیار دانشگاه نگذارند که بتصویب دانشگاه انجام وظیفه کنند) .

دکتر معظمی و دکتر طبا - در هیچ کجای دنیا چنین چیزی سابقه ندارد .
دکتر معظمی - خواندن این کاغذ برخلاف مصلحت بود . دانشجویان
دوسه نفر بودند شما میفرمائید دانشجویان تحریک میکنند . دارد بضرر
مملکت صحنه سازی میشود .

نورالدین امامی - پس معلمین را کی توقیف کرده بود؟ چند روز
است آزاد میخواهی شما هم گل کرده است .

دکتر معظمی - آیا من صحنه ساز هستم؟ نباید از این کار سوء استفاده
سیاسی بشود .



جمال امامی و حسین مکی
از جمله نمایندگان بودند که
نظیر عباس اسکندری و دکتر بقائی
و حائری زاده با اظهارات خود
جلسات پرشوری در مجلس بوجود میآوردند .

روسای مجلس شورایملی در ۲۴ دوره قانونگذاری

اولین رئیس مجلس شورایملی ایران صنیع الدوله هدایت ونواب
رئیس وثوق الدوله و امین الضرب بودند .
آخرین رئیس مجلس شورایملی ایران دکتر جواد سعید ونواب
رئیس دکتر حسین خطیبی و دکتر مصطفی الموتی بودند .
اولین رئیس مجلس ترورشده . آخرین رئیس مجلس اعدام گردید .

*

- از بدو مشروطیت تا بهمن ۱۳۵۷ طی ۲۴ دوره قانونگذاری ۳۵۷۵ نفر
بنمایندگی مجلس انتخاب گردیدند . در این مدت مجلس شورایملی ۱۷
رئیس داشته است که اسامی آنها چنین میباشد :
- ۱- مرتضی قلیخان هدایت (صنیع الدوله)
 - ۲- محمودخان علامیر (احتشام السلطنه)
 - ۳- میرزا اسمعیل خان ممتاز (ممتاز الدوله)
 - ۴- میرزا صادق خان صادق (مستشار الدوله)
 - ۵- میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاء الملک)
 - ۶- میرزا حسین خان پیرنیا (موتمن الملک)
 - ۷- میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک)
 - ۸- سید محمدتدین
 - ۹- حسین دادگر (عدل الملک)
 - ۱۰- میرزا حسن خان اسفندیاری نوری (محتشم السلطنه)
 - ۱۱- سید محمد صادق طباطبائی
 - ۱۲- رضا حکمت (سردار فاخر)
 - ۱۳- دکتر حسن امامی (امام جمعه تهران)
 - ۱۴- آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی
 - ۱۵- دکتر عبدالله معظمی
 - ۱۶- مهندس عبدالله ریاضی
 - ۱۷- دکتر جواد سعید



ترور نخستین رئیس مجلس ایران

مرتضی قلیخان هدایت (صنیع الدوله) اولین رئیس مجلس شورای ملی ایران فرزند علیخان مخبر الدوله میباشد که از نویسندگان بزرگ دوره ناصری بوده که چون سرپرستی عباس میرزا ملک آرا را بعهده داشت، (الله باشی) معروف گردید.

ابراهیم صفائی درباره اومی نویسد: صنیع الدوله که در دارالفنون تحصیل کرده بود از کودکی بکار صنعت علاقه داشت و با آلمان اعزام و در رشته معدن فارغ التحصیل گردید. علاقه اش بکارهای صنعتی موجب گردید که ناصرالدین شاه با ولقب (صنیع الدوله) را داد. با دختر مظفرالدین شاه ازدواج کرد و چند بار روزی شد و مدتی هم رئیس قورخانه بود. در اعطای مشروطیت از مشاورین مظفرالدین شاه بود و ریاست کمیسیون تنظیم نظام مناسمه مجلس را عهده دار بود. در دوره اول به نمایندگی اعیان و مالکین بمجلس رفت و بریاست انتخاب گردید. وثوق الدوله نائب رئیس اول و دکتر ولی الله خان نصر نماینده وقت مجلس او را خیلی یاری کردند. پس از قتل آتابک، چون تهدید بمرگ شده بود دیگر بمجلس نیامد و احتشام السلطنه بجای او بریاست انتخاب گردید. بعد چند بار روزی شد. هنگامیکه وزیر مالیه بود مالیات بر نمک را وضع کرد و روحانیون عمل او را تقبیح کردند و گفتند نمک

مهریه حضرت فاطمه است که سرانجام آنرا لغو کرد. درما زندران ملکی داشت که یک مهاجرت‌فلیسی بنام (ایرالون) در مزرعانش کار می‌کرد. با مبارز او اختلاف پیدا کرد و برای وصول ۱۵۰ تومانی دستمزد ادعائی خود به صنایع الدوله مراجعه نمود. همراه یک کارگر جی بنام (ایوان) جلوی منزل صنایع الدوله با وکاغذی دادند که مشغول مطالعه شد که هدف و گلوله از طرف آنان قرار گرفت و بهمان علت درگذشت. قاتلین دستگیر و حکم اعدام آنها صادر شد ولی چون تبعه روسیه بودند طبق مقررات (کاپیتولاسیون) سفارت روس آنها را تحویل گرفت که اعدام کند. هنگام تحویل دو نفر حکم اعدام آنها هم ابلاغ شد. میگویند روسها هر دو نفر را در دریای خزر غرق کردند.

بزرگامید مینویسد: صنایع الدوله وقتی وزیر مالیه بودنقشه‌ها را برای اصلاح امور مالی داشت که خیلی‌ها را هراسان کرده بود. روسها هم با این اقدامات مخالف بودند. روزیکه صنایع الدوله را ترور کردند در حیات تخت مرمر نزدیک او بودم. میخواستم با درشکاش بروم که با ونرسیدم و با درشکه کرایه‌ای بدنباش رفتم در چاه لاله‌زار صدای شلیک برخاست. دو نفر روس صنایع الدوله را مجروح کردند. صدلی آوردند و او را با ندرن خان بردند. ضاربین دستگیر شدند و اگر ما مورین نرسیده بودند قطعه قطعه میشدند. اطباء رسیدند ولی فایده نداشت. نظمیہ یفرم شروع باستنتاج کرد ولی قزاقان روس آمده مقصرین را توقیف کرده با دوسیه بسفارت بردند. این دو نفر روس در ملک صنایع الدوله درما زندران چای میکاشتم مدت قسرا داد آنها منقضی شده بود آمده بودند که قرار داد خود را تجدید کنند چون ادعای زیادی داشتند صنایع الدوله از تمدید قرار داد خودداری نمود و آنها مطالبات زیادی مینمودند. عصرها این دو نفر روس در خیابان لاله‌زار با مجاهدین تماس داشتند که آنها را تحریک نمودند و آنها هم بسفارت روس متظلم شدند توصیه شد به روسیه که خودشان میدانند حقا حق کنند. مجاهدین با آنها گفته بودند تنها راه، از بین بردن صنایع الدوله

است. یک مجاهد آلمانی بنا م فتودور، موزر خود را بیکی از روسها میدهد و مجاهد دیگر هم برونیک میدهد به روس دیگر... در نتیجه آن دو صنایع الدوله را ترور کردند که قاتلین بدست روسها افتادند. سید علی محمد دولت آبادی در خاطرات خود مینویسد:

روز شنبه ۴ صفر ۱۳۲۹ صنایع الدوله که از وزارت مالیه بیرون میآید با لای میدان توپخانه کالسکه چپ او میگوید مجلس بروم یا خانه که میگوید هوا سرد است برویم خانه. مقابل خانه اش دو نفر گرجی از عقب سربکالسکه شلیک میکنند ۳ تیر بصنایع الدوله میخورد که کالسکه چپ بسرعت او را بخانه اش میرساند. دکتر مشغول معالجه میشود ولی موثر واقع نشده دنیا را وداع میکند. در این مدت مرتب آب میخورد و وصیت میکرده که در تربیت اولادش غفلت نکنند. مرتب میگفت از زحمت آسوده شدم بخود زحمت ندهید که علاج شدنی نیست. دو قاتل او دستگیر شدند. یکنفر پلیس هم در واقعه مجروح شد.

در اطلاعات هفتگی چنین خواندم:

"... میرزا قلیخان صنایع الدوله، از رجال معروف دوره قاجاریه و از صاحبان ذوق و مورخان بنا م بود و تألیفات او در زمینه تاریخ، شعر و عرفان نظیر مجمع الفصحا و ریاض العارفین شهرت فوق العاده ای دارد و بهترین اشروی در تاریخ، کتاب روضه الصفاست که حاوی تاریخ صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه می باشد.

صنایع الدوله که در زمان صدارت امیر کبیر از طرف دولت ایران بسفارت خوارزم منصوب شد، سفرنامه ای نیز از خود باقی گذاشت که جزو مراجع مهم جغرافیائی می باشد و علاوه بر این، صاحب فرهنگ ارزنده ای بنام انجمن آرای ناصری نیز هست.

صنایع الدوله که تحصیل کرده کشور آلمان بود، تمایل شدیدی سیاست آلمان و خصوصاً سیر صنعت و تمدن در آن کشور داشت و فکر دخالت دادن آلمان در امور کشور را از لحاظ اقتصادی و سیاسی در سر داشت و این اندیشه اش نیز از آنجانشی می شد که آلمانها از دیرباز به عنوان

رقیب سیاسی و اقتصادی روس و انگلیس شهرت داشتند و صنایع دوله در نظر داشت با بهره‌گیری از کمک آلمان‌ها، در مقابل دو قوه خطرناک روسیه و انگلیس قوه ثالثی ایجاد نماید و تعدیلی در فشارهای وارده بر ایران از سوی روس و انگلیس ایجاد کند.

یکی از نخستین نیات صنایع دوله را اعطای امتیاز احداث راه آهن به بانک شرقی آلمان تشکیل میداد و چون دولت روسیه مخالف با اجرای این نیت بود نمی‌توانست بپذیرد که وزیر مالیه ایران آلمان‌ها را در امور ایران دخالت دهد، شخصی به نام ایوان اف را که در چا پخا نه ایران نو (متعلق به موسیوبا زیل) مشغول کار بسود، ما مورقتل صنایع دوله نمود.

در چا پخا نه مورد بحث که در خیابان لاله زار و در ابتدای کوچه حاج معین التجا ربوشهری واقع بود، روزنامه‌تند، ولی معقول و متینی به نام ایران نو، تحت سرپرستی محمد امین رسول زاده و ابوضیاء شبستری چاپ می‌شد که شدیداً مورد علاقه و طرف توجه مشروطه‌خواهان بود. ایوان اف که گفته شد از سوی دولت روسیه مامور ترور صنایع دوله گردید، در این چا پخا نه به کار اشتغال داشت و جزو گروهی بود که از ساعت شش بعد از ظهر هر روز تا صبح روز بعد به کار اشتغال داشتند. در روز پنجم صفر ۱۳۲۹ قمری (پنجم فوریه ۱۹۱۱) تا نزدیک ظهر در چاپخانه به کار مشغول بود و پس از آن از چا پخا نه خارج و حدود ساعت دو و نیم بعد از ظهر همراه با یکی از دوستان و همفکرانش که آلارتان نام داشت خود را به چهارراه مخبر الدوله، یعنی حوالی منزل صنایع الدوله رساند. در همین حال صنایع الدوله که در حال بازگشت به منزل بود پیدا شد. آلارتان به بهانه تقدیم عریضه‌ای جلورفت و صنایع الدوله در حالیکه یک پایش روی رکاب کالسکه و پای دیگری بر زمین بود هدف تیرایوان اف قرار گرفت و متعاقب آن، در حالیکه صنایع الدوله بر روی زمین افتاده بود مجرمان راه فرار را پیش گرفتند.

ایوان اف و دوستش، دقیقی بعد، توسط یکی از قزاقان که به‌طور

اتفاقی در حال عبور از محل حادثه بود، دستگیر شدند. اما سفارت روس با این استدلال که آنها تبعه روسیه هستند، خواستار تحویل آنان به سفارت روسیه گردید و در این رابطه با رانفسکی، منشی سفارتخانه خود را در تهران مامور تحویل گرفتن متهمان نمود و وزارت خارجه که متهمان را در اختیار داشت در برابر رانفسکی که با چند نفر مسلح مراجعه کرده بود، هیچ مقاومتی نکرد و عا ملان حادثه را همراه با یک یادداشت اعتراض، تسلیم وی نمود.

مخبر السلطنه مینویسد: قاتلین صنیع الدوله و نفرار منی بودند که برای او کار میکردند و هر دو تبعه روس. مخبر السلطنه که در محاکمه حاضر بوده نقل کرد که در استنطاق معلوم شد تحریک از سپهسالار بوده و هفت تیر را در منزل سردار رمحیی بآن ارمینیه داده است. سردار رمحیی کشته شد و سپهسالار انتحار کرد. صنیع الدوله در این موقع وزیر مالیه بوده سردار رمحیی ۲۰ هزار تومان از بابت نهضت میخواست، سپهسالار موافقت داشته ولی صنیع الدوله در محظور بوده است. به صنیع الدوله میگفتند استعفا کن و از خانه بیرون نیا ولی او منتظرنا صرا الملک برای نیابت سلطنت بود. صنیع الدوله شب و روز ب فکر آبادی مملکت بود و علم داشت و اجنبی پرست نبود. کارخانه در این مملکت به تشویق و اقدام صنیع الدوله دا یر شد. راه آهن بنقشه و کشیده شد. دوشعرا ز فردوسی همیشه مکنون خاطر صنیع الدوله بود:

جهان یادگار است و ما رفتنی ز مردم نماند جز از گفتنی
بنام نکو گریمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
سردار رمحیی که بقا تلین اسلحه داده بود کشته شد. سپهسالار هم انتحار کرد. . ناصرا الملک نایب السلطنه هم با صنیع الدوله موافق نبود. در رشت و قزوین گفته بود من چگونه بتهران بروم که صنیع الدوله آنجا است. تفویرتوای چرخ گردون تفو .
آن ولیخان جنگلی و آن هم تحصیل کرده آکسفورد.

* * *

احتشام السلطنه و نظام پارلمانی ایران

احتشام السلطنه (میرزا محمودخان علامیردولو) درسیاست میان‌رو بود و با روسها و انگلیسها هیچگونه ارتباطی نداشت. زبانهای فرانسه و آلمانی و ترکی و عربی را خوب میدانست.

یکبار در حوضخانه مجلس توسط مزدوری از طرف انجمن آذربایجان مورد ترور قرار گرفت ولی جان سالم بدر برد. خود او از ترور نیست تحقیق کرد معلوم شد مزدی گرفته که کاری انجام دهد، او را بخشید و سیصد تومان هم با و داد که بکاری بپردازد.

خانم شوکت الدوله دختر او و مادر هلاکورا مبدو با لاخلونما بیندگان سابق مجلس میباشند.

احتشام السلطنه در دوره سوم هم بودکالت مجلس انتخاب گردید و دولی چون از مجلس خاطر خوشی نداشت دیگر بمجلس نرفت و مدتی به شغل سفارت در خارج از کشور منصوب گردید. بجای او و ممتاز الدوله رئیس مجلس شد.

دکتر فریدون آدمیت با بررسی اسناد محرمانه انگلیس درباره احتشام السلطنه رئیس مجلس ایران چنین مینویسد:

ترقی پارلمان ایران در او را اولیه مرهون زحمات محمودخان احتشام السلطنه و میرزا حسین خان موتمن الملک میباشد. احتشام

السلطنه مردی دلیروبا تصمیم بود و خدمات زیادی بترقی کا رمجلس کرد. او مردی برجسته و توانا بود. دربار ه زیاده رویهای روحانیون و روش تند افراطی سخت میا یستاد. ملایان را مرتجع و تندروان را ویران کننده نظام نوبنیاد مشروطیت میخواند. بهمین جهت جلوی هردو را گرفت. همچنین با زورگوئیهای دولت مخالفت میکرد و گذاشت کا رمجلس برسوائی بکشد. کارهای بزرگی مثل تدوین متمم قانون اساسی، تنظیم بودجه مملکتی، تقلیل حقوق محمدعلیشاه و پسران او، تصویب قانون انطباعات همه در زمان ریاست او انجام گرفت. چارلز مارلینگ وزیرمختار انگلیس مینویسد:

(پشتیبانی جدی احتشام السلطنه از اصول مشروطیت سبب حمایت ملی از او گردیده است. آئین نامه کمیسیون های پارلمانی را او در مجلس برپا کرد. در میان تمام کسانی که در جریان امور مجلس سهمی دارند احتشام السلطنه بیش از همه خصوصیات و مقاسماتمدارعالیقدر را حائز است. پاکدامنی و درستی او تا جائی که میداند مورد تردید نیست و این در ایران حقیقت نادری است. او مردی اصولی و قاطع بود. اینکه بعضی او را با استبداد رأی منتسب ساخته اند خطاست. سرانجام هم بر اثر ستیزگی مجتهدان صدر نشین مجلس احتشام السلطنه از ریاست مجلس استعفا کرد. با استعفای او دیگر مجلس یارای مقاومت در برابر مخالفان را نداشت.

کارنامه دوره اول مجلس (با همه کم و کسری که داشت) فرضی را باطل میکند و حقیقتی را ثابت. باطل میکند فرضیه سیاسی ناصرالملک را که نظام پارلمانی برای ایران زود بود و عملی نبود. همچنین طرد میکند اصل روایت منقول نویسنده آمریکائی را که (قانون اساسی ما را انگلیسها آوردند و آن قانون هرگز ایرانی نبود) و ثابت میکند اصالت ملی نهضت مشروطیت را (۰۰۰۰)

مورخین مینویسند نخستین کسی که پیشنهاد کرد (مجلس شورا میملی) تا سیس گردد احتشام السلطنه بود. او که سالها در اروپا مطالعه داشت

در این پیشنها دخودپا فشاری مینمودولی درباریان میگفتند پس شاه مطیع چنین مجلسی خواهد شد. احتشام الدوله میگفت اگر قرا راست کار اصلاح مملکت را جدی بگیریم پادشاه هم باید از رأی مجلس متابعت کند زیرا منتخبین مردم در آن عضویت دارند. با این نظر زبانی که روی خاکستر گذارده شده روی اساس محکم گذارده خواهد شد.

احتشام السلطنه در خا طرات خود چنین مینویسد :

من تصمیم گرفته ام برخلاف سلف خود صنیع الدوله در کمال اقتدار و وظایف ملی خود را انجام دهم. از زیاده روی نمایندگان و سرکشی شاه و ایادی او و مداخلات بیجای انجمن ها و افرادی که شیه نشین جلوگیری نموده با تنظیم و تصویب متمم قانون اساسی و آئین نامه داخلی، مجلس را برای قانون گذاری آماده کنیم و نظام پارلمانی و نوزاد مشروطه را به راهی امن و آرا م سوق داده و بر پایه محکم استوار سازم.

در ایفای وظیفه چند هدف را و در قرا ر داده ام اولاً اداره امور مجلس را تحت قاعده معقولی در آور "در تکمیل قانون اساسی و تصویب قوانین و تفهیم تکالیف و وظایف مجلس و دولت و وکلا و وزراء و اجزای دولت کوشش کنم ثالثاً وکلای مسئولین دولت را متوجه به رعایت حقوق هریک در مقابل دیگری و روابط دربار و دولت و مجلس را مشخص ساخته از زیاده روی هریک از ارکان مزبور در زمینه حقوق رکن دیگرمانعت به عمل آورم.

مظفرالدین شاه مشروطه را قبول کرده بعنوان صالحات باقیات برای خود و فرزندان خود محفوظ نگاه داشته و بهیچوجه حاضر نبود که شایسته را که در او آخر عمر نصیبش شده بود از دست بدهد.

متمم قانون اساسی را همراه صنیع الدوله نزد شاه بردم. شاه بی اندازة متوحش شد. محمد علی شاه مواد قانون را خواند گفتم تا خیر در توشیح نتیجه ای جز از دنیا سوء ظن ندارد. امضا کرد و بمن داد گفتم شما امروز از خوشبخت ترین سلاطین هستید که شئون سلطنت را در ریاست دولتی مسئولیت ندارد و بدو نیاید زحمتی تحمل فرمائید. شاه گفت چطور

مسئولیت ندا ر م با ید مثل شبان که گوسفندان را هدایت میکنند را یا
را سرپرستی کنم. گفم دولت و مجلس را همنائی مشفقانه علیحضرت
را مطمح نظر قرار میدهند دولت درقبال مجلس مسئول است و داشتن
مسئولیت ملازمه با جوا بگوئی دارد و سلطنت و دیعه ای است الهی که
قابل برکناری نیست برای اینکه وزراء فرمان کتبی و شفاهی شاه
را دست آویز قرار ندهند پادشاه غیر مسئول شناخته شده است. ولی در
جمیع تصمیمات ریاست عالی به پادشاه است و تمام اختیارات شاهان
سابق در قانون اساسی قید شده است. این اظهارات شاه را خوشحال
کرد و متمم قانون اساسی را امضا نمود و بدست من داد. تنظیم و تصویب
متمم قانون اساسی بزرگترین خدمت مجلس اول است که رژیم پارلمانی
را بنیان اساسی گذارد. وظایف قوای ثلاثه را مشخص و از هم تفکیک
نمود. حقوق افراد را در برابر قانون، و اختیارات محاکم و استقلال
قضات را پیش بینی کرد.

من در مجلس کنایه میزبان نشستم. و کلابطور حلقه دور تا دورتالار
می نشستند و علماء و تماشاچیان هم همینطور. هر کس داخل محوطه
میشد با کالسکه و درشکه تا مدخل عمارت می آمد. در ساعاتی که مجلس
دا یر بود همه وقت صدای مهتر و کالسکه و بوی تعفن مانع از استماع
اظهاریات و کلابود. مدخل تالاریا رلمان به سرطوبله همگانی تبدیل
شده بود که آنها ننتی مسلم به ساحت مقدس مجلس شورایی و برگزیدگان
ملت بود. اولین روزیکه رئیس مجلس شد با درشکه عمومی رفتیم وقتی
مراسم استقبال بعمل آمد مرا با درشکه بداخل باغ دعوت نمودند
ولی من قبول نکرده جلوی در باغ پیا ده شدم و دستور دادم که هیچکس
مأذون نیست با درشکه و کالسکه و اسب داخل محوطه باغ بهارستان
بشود. حجج سلامی آنها بیت متغییر شدند و اصرار کردند که آنها را از این
دستور مستثنی کنم. با آنها عرض کردم و ورود کالسکه و درشکه و اسب به
داخل محوطه مجلس آنها ننتی است بمجلس. . . . اگر نتوانم برای حفظ
حیثیت مجلس بگویم که و کلاشتر خود را یکصد متر عقب تر نگاه دارند چطور

میتوانم شاه و وزراء و عمال دولت و استبداد را و ادا ربه اطاعت از
تصمیم مجلس و رعایت حریم این ساحت مقدس بنمائیم . حج اسلام
با کمال اکر اه از دستور تبعیت کردند .

دومین مشکل کیفیت ورود علما به جلسه مجلس بود که هنگام ورود آنان
جمیع و کلاوتما شایان با احترام زجا بلند میشدند . یکی از هوچی ها
هم صلوات میفرستاد و حاضرین هم به او تاسی میکردند . این صحنه
در روز چند بار تکرار میشد و علما هم برای خود نمائی و تظاهر هروقتی
بمجلس میآمدند که جلسه رسمی تشکیل بود . برای خود من هم یکی دو
جلسه اینکار را کردند لذا قدغن کردم که پس از رسمیت جلسه نمایندگان
نباید از جای خود حرکت کنند و بعنوان احترام مقیام نمایند . هرگاه
یکی از آقایان طباطبائی و بهبهانی بعد از تشکیل جلسه وارد شدند
خودم که نماینده آقایان نمایندگان هستم احترام لازم را معمول
میدارم و اگر تمام شایان هم تظاهری بکنند اخراج خواهند شد .

این دو آیه الله در مجلس نفوذ و قدرتی فوق تصور داشتند ولی رفته
رفته از قدرت مطلقه آقایان کاسته شد . آقای سید عبداللّه بهبهانی
در واقع سلطنت و به جمیع امور دخالت میکرد و مداخله شاه را حتی در
امور داخلی دربار مجاز نمیدانست . آقای سید محمد طباطبائی دانسته
و فهمیده دخالتی در کارها نمیکرد و از مداخله آقایان و اطرافیان
همراضی نبود . در عوض میرزا محسن داماد آقای سید عبداللّه دخالت
فراوان در کارها داشت . انجمنهای تهران که تعدادشان از ۸۰ متجاوز
بود انجمن مرکزی تشکیل داده و ریاست آن به ارشد الدوله با شاره
آقا عبداللّه واگذار شد که همراه ملک المتکلمین در مجلس متحصن
شدند که تعدادشان ۵۰۰۰ نفر بود . هدف ملک المتکلمین این بود که
سالار الدوله را که قتلش واجب بود بسلطنت برسانند (علت دشمنی محمد
علیشاه با او همین بود که پس از بتوپ بستن مجلس او را اعدام کرد)

با متحصنین مذاکره کردم دیدم میگویند مجلس نباید زیر بار قرض برود
با ید مالیات از افرادی نظیر ظل السلطان و نایب السلطنه و دیگران

گرفته شود و یا اموالشان صادره شود. درحالیکه مطالب صحیح بود
گفتم یک هفته مهلت بدهید تا مطالعه شود. با اینترزا زتخصن خارج
شدند. فردای آنروز جمعی از رجال را خواستم و تقاضای قرضه ملی
کردم حدود دو بیست و چند هزار تومان شد. شازدا فرسفات انگلیس
گفت این مسئله مردم را از مجلس و مشروطیت متنفر میکند. بهر حال
دنبا له اینکار ادا می یافت.

احتشام السلطنه می نویسد: سید عبدالله بهبهانی اگر مداخله جو
نبود و بدست حواریونش به فساد کشیده نمیشد فرشته ای بود که خداوند
برای پیشرفت کار مشروطیت ما مورساخته بود. با وجود آن معایب
این ترتیب تازه حقوق غیرقابل انکار داشت. و به حق از ارکان
مشروطیت محسوب بود. از طرف دیگر میدانستم که اگر به ایشان اسائه
ادب بشود ممکن است اوهم مانند شیخ فضل الله و سعدالدوله بصف
مخالفین به پیوند که ضربه مهلکی خواهد بود.

من نه با سید غرض شخصی داشتم و نه میخواستم برای دشمنان مشروطیت
تدارک قوه کنم. از اقادما تی که بر ضد سید عبدالله میکردم منظورم این
بود که از وجود و نفوذ شخصیت ایشان برای حفظ مشروطه و مجلس بتوان
استفاده صحیح نمود. من حتی دست سید را بوسیدم. و گفتم بشما چه
کرده ام که اینطور قصد ریشه کن کردن مراداریسید گفتم مقصود حفظ
مشروطیت و مردم است.

انجمن مظفری مرا تهدید کرد میخواستم از ریاست مجلس استعفا کنم.
داماد و پسرهای سید و وکلای مدند و مرا به مجلس بردند. معلوم شد سید
گفته اگر بدنبال اختلاف با او استعفا صورت گیرد بدنام خواهد شد
با بدبهر قیمتی است از استعفا جلوگیری شود تا وقت دیگر...

(ها رتویک) نماینده سیاسی روسیه در ایران در دوره تزار بر طبق
مندرجات (کتاب نارنجی) در باره احتشام السلطنه در تاریخ ۲۵ فروردین
۱۲۸۲ قمری بمسکوچنین گزارش میدهد: احتشام السلطنه رئیس پارلمان
ایران که به اعتبار مستحکم و نفوذ خود بر مقامات سیاسی و اجتماعی

افتخار میکرد مجبور به استعفا شد و حتی ناگزیر شد از نمایندگی مجلس چشم‌پوشد. در آستانه سقوط بمن گفت که تمام مجلس را در دست دارد و با قدرت کامل خواهد توانست انجمنها را که موجب بدبختی بزرگی برای ایران هستند قلع و قمع کند.

نمایندگان انجمنهای تهران نزد احتشام السلطنه رفته و از او خواسته‌اند که فوراً "از ریاست مجلس استعفا کند و تهدید کردند که در غیر این صورت اقدامات قاطعی علیه او خواهند کرد. او استعفا کرد و عازم برلن شد. علت اصلی مخالفتها علیه احتشام السلطنه نقش دیکتاتورانه او بود. مجلسیان نیز که از اعمال خودکامه رئیس خود خسته شده بودند بدون تأسف استعفای احتشام السلطنه را پذیرفتند و ممتازالدوله را انتخاب کردند که جوانی ۳۵ ساله و تحصیل کرده بود و احتمال میدادند که سه یا چهار ماهه دوام کند زیرا در حال حاضر یک نماینده مهم قبسول نخواهد کرد که در رأس پارلمان باشد زیرا بخوبی میداند سده‌کنیات خیرا و با مقاومت انجمنهای قدرتمند روبرو خواهد شد.



رئیس (ممتاز) و (بی آزار)

ممتاز الدوله تحصیلات ابتدائی را در تبریز گذرانیده و زبان فرانسه را بخوبی میدانست و در کلاس درس سی خدمت میکرد. چون در اراک بین کاندیداها اختلاف شده بود او را بنماینده انتخاب کردند که بریاست مجلس انتخاب گردید. هنگام مرگ مریم و محمدعلیشاه مجلس را بتوپ بست. او و پیارک امین الدوله پناهنده گردیدند و از آنجا فرار کردند و در سفارت فرانسه متحصن شدند. سفارت فرانسه وساطت کرد تا با اجازه خروج از کشور داده شود. محمدعلیشاه او را خواست و گفت (ممتاز دیدی با یک توپ مملکت را آرام کردم). ممتاز الدوله گفت (مملکت را آرام کردید ولی دلهای مردم آرام نیست. خوب است کاری کنید که دلها آرام شود). از تهران عازم اروپا شد. از شانسهای او این بود که بیسن بادکوبه و تفیس بلیط راه آهن تهیه کرده بود ولی چون دیر رسید قطار حرکت کرد. تصادفاً قطار دچار تصادف شد و مسافریین مردند. او که دیر رسیده بود سالم ماند و با اروپا رفت. در انگلستان با کمک تقی زاده مصاحبه مطبوعاتی کرد و در باره بمباران مجلس مطالبی گفت که خیلی بزیان محمدعلیشاه تمام شد.

پس از سقوط محمدعلیشاه با ایران آمد و از آنجا در بیجان انتخاب گردید و

بخدمات پارلمانی ادا مه داد. در کودتای ۱۲۹۹ زندانی گردید. مردی درستکار و با تقوی بود. با دیکتاتوری مخالف بود. در سالهای آخر عمر بمسائل عرفانی و مذهبی پرداخت (مرتضی ممتا زمعاون وزارت کشا و ورزی که بدرستکاری و حسن سلوک شناخته شد فرزند او میباشد. او سالها معاون پارلمانی وزارت کشا و ورزی بود.) مهدی با مدامینویسد:

میرزا اسمعیل خان ممتا زالدوله نوه آقا صمد صراف تبریزی بود که در وزارت خارجه خدمت میکرد. در دوره اول مجلس بوکالت انتخاب شد و پس از احتشام السلطنه که در ریاست مجلس جنبه دیکتاتورمآبی پیش گرفته بود و برای مخالفت مطبوعات از کارکنان ره گرفت و بجای او محمدقلیخان مخبرالملک را بر ریاست مجلس انتخاب کردند. پس که نپذیرفت در نتیجه ممتا زالدوله را که مردی بی آزاری بود بر ریاست انتخاب نمودند.

موقع توپ بستن او رئیس مجلس بود که بسفارت فرانسه تحصن یافت و از آنجا بپاریس رفت. پس از پاریس استبداد صغیر از آذربایجان وکیل و سپس رئیس مجلس شد. در چندکابینه بعداً وزیر شد و در سال ۱۳۱۲ شمسی در سن ۵۴ سالگی در تهران درگذشت.



موتمن الملک یا مقتدرترین رئیس مجلس شورای ایملی ایران

حسین پیرنیا فرزند نصرالله خان مشیرالدوله نائینی است. تحصیلاتش را درپاریس در رشته حقوق سیاسی بپایان رسانیده و درلندن هم فلسفه و ریاضیات خوانده است. همواره درکنار مشروطه خواهان بوده و درتنظیم قانون اساسی و نظامنامه داخلی مجلس شرکت داشته و مدت‌ها هم وزیر بوده است. ازواخردوره دوم بریاست مجلس انتخاب گردید. در دوره های دوم - سوم - چهارم - پنجم - ششم و کیسل مجلس بوده است. درشغل وزارت ضعیف ولی درشغل ریاست مجلس خیلی قوی بود. نمایندگان مجلس برای او خیلی احترام قائل بودند (ارباب کیخروش هر خ هم در دوران ریاست او مباشرت مجلس را داشت که خیلی خدمت کرد. درتاستان سال ۱۳۱۸ هنگامیکه ازیک مجلس شانه باز میگشت بطرز مرموزی درگذشت).

درماجرای تغییرسلطنت درایران موتمن الملک رئیس مجلس بود بعلت درگیری بارضا شاه از ریاست مجلس استعفا داد و طی نامه ای چنین اعلام نمود (تجدیدا عتما دنمایندگان محترم موجب تشکراست ولی نظربکسالت عارضه متاسفانه قادر بادی وظیفه نخواهم بود و با کمال شرمندگی ازقبول شغل ریاست و خدمتگذاری استعفا میکنم. حسین پیرنیا)

وقتی مجلس با استعفا ی موتمن الملک روبرو شد با ۶۲ رای موافق از ۹۲ نفر عده حا ضر میرزا حسن خان مستوفی الممالک بریاست مجلس انتخاب گردید. ولی او هم با داره جلسات مجلس نپرداخت و سید محمد تدین بعنوان نایب رئیس جلسات را اداره میکرد و سرانجام بریاست مجلس انتخاب گردید.

در حقیقت مقتدرترین رئیس مجلس ایران (موتمن الملک) نامیده شده که شخصیتی درستکار و مقتدر و وطنپرست و بیاعتنا بشغل و مقام بود. او تنها کسی بود که در مجلس در مقابل سردار سپه ایستاد که سردار سپه هم در مقابل اولنگ انداخت و تسلیم شد. حسین مکی بسه مورد دیگر هم اشاره میکنند که چنین است:

۱- در کمیسیون که بریاست موتمن الملک تشکیل شد مشیرالدوله برادرش نخست وزیر که با ید در کمیسیون شرکت کننده دقیقه دیومیرسد که او را بکمیسیون راه نمیدهد.

۲- مخبر السلطنه رئیس الوزرا^۶ لایحه جنگها را پیشنهاد میکنند که سید یعقوب انوار مخالفت میکند و وقتی رئیس الوزرا^۷ میخواهد پاسخ بدهد عده ای از وکلای جمله انوار سرور صدام میکنند و نمیگذارند حرفش را بزنند. به سید یعقوب انوار خطا میکنند که او را از جلسه خارج کند. رأی میگیرد تصویب نمیشود. رئیس مجلس قهر میکند و بمنزل میبرود. هر چه از او میخواهند ضربه زگشت نمیشود. بالاخره عده ای از جمله انوار بخانه اش میروند میگویند قصداستعفا دارد و حاضر نیست به ریاست ادا مدهد زیرا رئیس باید حافظ نظامها باشد. سرانجام قبول میکنند که موآخذه دربار انوار اجرا شود تا بجلسه بیاید. جلسه بعد نایب رئیس تشکیل جلسه میدهد و با اتفاق آراء خطا رموآخذه دربار سید یعقوب انوار تصویب میکنند و سپس موتمن الملک بجلسه میآید. علت اساسی این بود که سید یعقوب از طرفداران سرخست پهلوی بود و او و بدینوسیله میخواست در حقیقت پهلوی را مواخذه کند.

۳- وقتی ما جمعه تهران فوت میکنند عده ای از وکلای اجازة میخواهند

در تشییع جنازه شرکت کنند هنگامیکه جلسه بعنوان تنفس ختم میشود یکی از وکلارا که اجازه گرفته بود بختم برود در سرسرامی بیند و باو میگوید (اجازه گرفته بودی بختم بروی اینجا چکار میکنی) و دستور میدهد او را حبس کنند که با وساطت وکلای منصرف میگردد. *

پس از آنکه بتدین بوزارت با ر دیگر موتمن الملک بریاست مجلس انتخاب میگردد که از ۱۰۹ نفر نمایندگان حاضر ۹۸ نفر رأی میدهند. موتمن الملک در جلسه ۲ بهمن ۱۳۰۵ هجری قمری از قبول مقام ریاست امتناع میکند و عازم منزل خود میگردد ولی دوستانش او را وادار بقبول ریاست میکنند که تا آخر دوره ششم عهده دار مقام ریاست مجلس بود.

موتمن الملک در دوره هفتم هم بوکالت مجلس انتخاب گردید ولی از قبول نمایندگی عذرخواست و تا شهریور ۱۳۲۰ گوشه انزوا اختیار نمود. در دوره چهاردهم با ر دیگر از تهران بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد ولی نمایندگی مردم را نپذیرفت و گفت سن من از ۷۰ سال متجاوز است و قبول این سمت خلاف قانون میباشد و من نمیتوانم بطور غیر قانونی بر کرسی مجلس تکیه بزنم.

پس از رفتن رضا شاه او را هم جزو کاندیداهای ریاست جمهوری و رئیس موقت کشور نامیدند. مجلس چهاردهم نیز برای نخستین بار وزیر و غیر مستقیم برای تمامیل نمود ولی از قبول آن هم خودداری نمود.

موتمن الملک در سال ۱۳۲۵ درگذشت. مجلس از او خیلی تجلیل نمود. دکتر عبدالله معظمی پیشنهاد کرد که لو حهای از طلبات تجلیل از خدماتش تهیه بخوانند و او را تسلیم گردد که سرانجام ماده واحده زیر تصویب رسید:

(ماده واحده - مجلس شورای ملی ایران تصدیق مینماید که مرحوم حسین پیرنیا موتمن الملک در دوره زندگانی پرافتخار خود خدمات صادقانه و گرانبهائی نسبت بکشور خویش و مشروطیت و قانون اساسی ایران نموده و یکی از فرزندان لایق و خدمتگزار است که وطن نسبت باو همواره حق شناس خواهد بود.)

در باره هیچیک از روسای مجلس چنین ماده واحده ای بتصویب نرسیده

وا این افتخار تنها نصیب موتمن‌الملک شد که بحق شایستگی آنرا هم داشت .

خانواده پیرنیا و پیرزاده بوجود افتخار میکنند. آنها از اهالی نائین هستند که جد خود را (پیرناثین) میدانند. نواده‌های پسری این عارف نائینی خود را (پیرنیا) و نواده‌های دختری خود را (پیرزاده) نامیده‌اند که هر دو خانواده نقش مهمی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران داشته‌اند .

* * *



حسین پیرنیا موتمن‌الملک



جانشین (موتمن الملک) در پنجه عدالت

وقتی موتمن الملک و مستوفی الممالک حاضر بقبول ریاست مجلس نشدند سید محمدتدین نایب رئیس مجلس که از پایه گذاران سلطنت پهلوی بود بر ریاست مجلس انتخاب گردید و کلیه تشریفات مربوط بسلطنت رضا شاه را با سهولت و زبردستی برگذا ر نمود. ولی خیلی زود رضا شاه او را از مسند ریاست مجلس برکنار ساخت.

سید محمدتدین مرد خسودسا خته ای بود. چون در تهران ساکن بود زبان فرانسه هم میدانست به شغل فرهنگی علاقه داشت مدرسه (تدین) را دایر کرد به همین جهت نام خانوادگی خود را هم (تدین) انتخاب نمود. در دوره چهارم مجلس شورای ملی از طرف دمکراتها از تهران بنماینده گی مجلس انتخاب گردید. از طرفداران سرسخت سلطنت رضا شاه بود به همین جهت مدتی با سمت نایب رئیس و در مدتی کوتاه به عنوان رئیس مجلس اموریارلمان را اداره میکرد.

روزنامه نهای عدالت درباره تدین چنین نوشت :
از بدو افتتاح مجلس پنجم که موتمن الملک از ریاست مجلس مستعفی گردید و مستوفی الممالک بر ریاست انتخاب شد و حاضر بقبول ریاست نگردید سرانجام سید محمدتدین بر ریاست انتخاب شد. پس از انجام ما موریت تغییر رژیم روز ۲۵ دیماه ۱۳۰۵ بعلت نامعلوم چنین نوشت :

(مقام منبع مجلس شورا یملی - از ادا مه با دا ۶ وظیفه معذورا ز شغل
ریاست استعفا میدهم - تدین)

روز بعد عده ای از دوستان اومتقا عدش میسا زندکها استعفا ی خود را
پس بگیرد ، پس از چند روز در کا بینه مخبرالسلطنه بسمت وزیر معارف
واقاف منصوب میگردد ، دوستانش اصرا رکردند که در کا بینه شرکت
نکنند و از مجلس بیرون نیاید ولی زرق و برق وزارت موجب شد که او
قبول کند ، رضاشاه خلاق مخصوصی داشت سعی مینمود کسان را که
در بلا رفتن او موثر بودند از میان بردارد یا طوری زمینشان بزند
که تا آخر عمر گوشه نشینی پیشه سازند ، از قبیل نصرت الدوله - تیمورتاش
سردار اسعد - سرلشگرا میرطهما سبی - تدین - دادگر - دبیر اعظم .
بساط وزارت سیدبیرجندی زود ترازانچه فکر میکرد بهم خورد و تدین
گوشه عزلت اختیار نمود ، با اینطرز رئیس سابق مجلس بسختی تحت
کنترل قرار گرفت ، زندگی برای تدین که آنهمه برای رضاشاه فداکاری
کرده بود بسیا ر سخت و ناگوار گردید ، روزی کاشف بدین او میرود و
با او اصرا میکند که یکی از روزهای دوشنبه کدیدار عام رضاشاه میا شد
نزد او برود ، که قبول میکند ، وقتی رضاشاه چمشش با میا فتدبا خنده
میگوید (آقای تدین من مشعوفم از اینکه شما متانت بخرج دادید)
تدین میگوید اگر متانت بخرج نمیدادم چه میکردم ، تدین از رضاشاه
میخواهد که محرمانه با او صحبت کند ولی رضاشاه میگوید میدا نمچه
میخواهی بگوئی موقعش عمل میشود ، چند روز بعد والی کرمان میشود ،
بدو از اجرای امر سر بازمیزند ولی دوستانش میگویند تمسردتوبا
کشتن تو یکسان خواهد بود ، سپس عازم کرمان میگردد . * * *
تدین سالها از کار برکنار بود تا پس از شهریور ۲۰ بار دیگسربفعلیت
سیاسی پرداخت و مدتی وزیر خوار بار و وزیر کشور بود که با اعلام جرم
دکتر مصدق کارش بدادگستری کشید و گرفتار پنجه عدالت شد ولی پس از
رسیدگی دقیق با اتهاماتش براءت حاصل نمود و مدتی در کسوت سناتوری به
مجلس سنا میرفت .



رئیس مجلسی که اعتبارنا مه اش رد شد

یکی از روسای مجلسی که زندگی پرفراز و نشیبی داشت عدل الملک دا دگر میباشد که کارسی را از روزنا مه نگاری شروع کرد . حاج شفیع مستوفی جذبزرگ او بوده است . در اوایل جوانی معمم بوده و بکار قضائی پرداخت و بسرعت ترقی کرد . در روزنامه معد سیدضیاء مقالاتی تحت عنوان (بخوانید و دقت کنید) مینوشت ، ابراهیم صفائی مینویسد : حسین دا دگرا ز پدرشیرازی و از مادرماندرانی بود . سا بقیه خدمت در دادگستری و وزارت کشور دارد . با زجـوئی از ماشا الله خان و نایب حسین کاشی توسط او صورت گرفت . چون در روزنا مه معد مقاله مینوشت درکا بینه کودتا کفیل وزارت کشور شد . وقتی قوام به نخست وزیری رسید دستوربا زداشت او را داد که مدتی خود را مخفی ساخت و سرانجام در قم متحصن گردید که نتوانستند او را دستگیرکنند . مدتی در آرا مگاه تا تک ماند . در دوره چهارم بنمایندگی مجلس انتخاب گردید ولی بعلت همکاری با سیدضیاء الدین طباطبائی اعتبارنا مه اش رد شد . در مجلس موسسان اول نایب رئیس شد . درکا بینه فروغی بوزارت داخله منصوب گردید . در دوره ششم بوکالت مجلس انتخاب گردید و بلافاصله

پس از استعفای تدین بریاست مجلس انتخاب شد که تا دوره نهم ریاست مجلس را بر عهده داشت .

در دوره دهم وکیل اول تهران شد ولی چون مغضوب گردید راه اروپا پیش گرفت و سالها در خارج از کشور بسربرد . پس از مراجعت بایران سه دوره سنا تورستان ما زندان گردید . وقتی دکتر مصدق خواست دکتر فاطمی را بعنوان معاون نخست وزیر معرفی کند بشدت اعتراض نمود و پرسیدایشان چه سابقه اداری دارند که باین سمت گماشته شده است . مدتی خانه نشین شد و در سال ۱۳۴۹ درگذشت . *

یکی از مضحک ترین کارهایی که در مجلس شورا یملی روی داد رد اعتبارنامه عدل الملک دادگر رئیس مجلس شورا یملی بود که پس از سالها ریاست مجلس و امضای صدها قانون بدستشور رضا شاه اعتبارنامه اش با تفاق آراء در مجلس شورا یملی رد شد . هنگامیکه حاج محتشم السلطنه اسفندیاری بعد از دادگر رئیس شده بود در جلسه خرداد ماه ۱۳۱۴ گزارش شعبه را مبنی بر رد اعتبارنامه دادگر بعلت عدم صلاحیت مطرح کرد و مجلس هم آنرا تصویب نمود . عدل الملک که بعد از شهریور ۲۰ مدتی سنا تور شده بود برای نگارنده کتاب ماجرا را چنین نقل کرد : بعلت شکایات زیاد مردم ما زندان از مامورین املاک چند بار مراتب را تذکر دادم و ما مورین برای انتقا مجوئی بفکر افتادند که املاک مرا در فریدون کنا ر ضبط کنند که بمقامت پردا ختم و همین امر و گزارشات دیگر ما مورین موجبات خشم رضا شاه را فراهم ساخت و دستور داد اعتبارنامه مرار دکنند و من هم پس از آن سالها بار و پارفته و پس از شهریور ۲۰ بایران بازگشتم .

عدل الملک بعداً در سالنامه دنیا چنین نوشت :

در سال ۱۳۱۴ بعد از ختم دوره نهم و نطق نواب رئیس از حسن اداره مجلس بوسیله اینجانب زندگی آزاد خود را شروع کرده بودم . همچنین به وکالت مجلس دوره بعد هم انتخاب شده بودم . بطور ناگهانی فروغی از من خواست که بدیدارش بروم . خیلی بمن احترام کرد و گفت قدری صبر

کنید الان صدروز بیدار دگستری هم می‌آید. وقتی صدرا لاشراف رسید گفت دیروز با چند تن از وزرا شرفیاب بودیم هنگام خروج اعلیحضرت مرا خواستند و گفتند (برفیقت بگومدتی است کار می‌کنی خسته‌ای... برو درخا رج استراحت کن). موضوع را ملتفت نشدم که مربوط بکیست گفت منظورم دادگراست که بخا رج از کشور برود. بهمین جهت فروغی از من خواست که هر چه زودتر از کشور خا رج گردم. این کار برای من خیلی گران آمد. زیرا خدمات من به پهلوی خیلی زیاده بود. در مجلس موسسان و در مجلس شورا یملی مدیر بودم. نباید چنین عاقبتی پیدا کنم. فروغی گفت اگر احتیاج با سعاردا رید از هیچ کمکی دریغ ندارم. سرانجام با کشتی از راه پهلوی عازم اروپا شدم. ایرانیا ن مقیم برلن از جمله آیرم که رندانها زدست رضا شاه فرار کرده بودند استقبال آمده بودند. فقط آیرم با معلومات پلیسی فهمید که سه زیرنیم کاسه است با تردستی از کشور خا رج شد.

بعداً اادیب السلطنه سمیعی با من مکاتبه کرده که اوضا عبدلخواه شاه نیست و از شما یاد کرده اند. ولی با و پاسخ دادم که فعلاً" با ایران مراجعت نخواهم کرد.

بر من مسلم شده که هر کس با بیجا د حکومت خود کار می‌کند و دیکتا توری کمک کند خود جزوا ولین قربانیا ن خواهد بود. آنها حکم چوب بست را دارند که وقتی ساختمان تمام شد با بد برداشته شوند. من اگر در ایران مانده بودم یکروز روزنا مه ها مینوشتند که دا دگر هم سگته کرد. *

* * *

دا دگر را تا آنجا که من شناختم مردی آزاده و روشنفکر و منصف بود. با وجود اقدامی که رضا شاه علیه او کرده بود هیچگاه صحبتی نمی‌کرد و از نظریات او در مجلس سنا در ا مرقا نونگذاری استفا ده میشد. یکبار هم فرزندا و از گرگان بنما یندگی مجلس انتخاب شد.



حسن تفا هم رئیس مجلس با رضا شاه

هیچیک از روسای مجلس دوره رضا شاه نتوانستند نظیر حاج محتشم - السلطنه اسفندیاری نوری رگ خواب رضا شاه را بدست آورند که سالیان دراز بتوانند بر کرسی ریاست مجلس تکیه کنند . حاج محتشم السلطنه هیچگاه با رضا شاه اختلافی پیدا نکرد به همین جهت سالهای پی در پی بر ریاست مجلس انتخاب میشد . در خاتمه دوره یا زدهم مجلس شورای ملی حاج محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس چنین گفت :

امروز دوره یا زدهم تقنینیه بپایان میرسد . با خرسندی میگویم - در تمام این دوره نمایندگان با وجدان پاک و روح هماهنگی و ظایف مهمی را انجام داده اند . اوایل مشروطیت همیشه مجلس با بحران روبه روبرو بوده و مکرر مجلس تعطیل شده است فقط در عصر همامیون پهلوی است که هر دوره نمایندگان بموقع انتخاب و مجلس بموقع تشکیل میگردد .

بر خلاف گذشته که همیشه آراء متشدد بوده ببرکت ارشاد همایونی مجلس بدون اختلاف کاری جز نظم و پیشرفت کار مملکت ندارد . بسی قوانین مفید و تاریخی پیشنهادی دولت در این دوره از تصویب گذشته است . این همه آوازه ها از شه بود .

تنها در روزهای پس از شهریور ۲۰ که مجلس علیه رضا شاه تکانی خورد رضا شاه از (حاج محتشم السلطنه) گله مند شد ولی باز هم نتوانست طوفان

حوادث را از سر بگذرانند و پس از شهریور ۲۰م مدت ریاست مجلس شورای ملی را ادامه دهد. سرانجام چون سنش از ۷۰ گذشته بود نتوانست راهی مجلس شود که سید محمد صادق طباطبائی جانشین او شد. ابوالفضل قاسمی مینویسد: مخالفین حاج محترم السلطنه میگویند بنا بر سند محکم خانوادگی (نوشته پدرش صدیق الملک در پشت قرآن در روز عید غدیر ۱۸ ذیحجه ۱۲۸۳ متولد شده) در ۱۸ ذیحجه ۱۳۵۳ سنش به ۷۰ سال میرسد در حالیکه در سال ۱۳۵۴ قمری رئیس مجلس بوده که خلاف قانونسازی است. در سال ۱۳۲۲ شمسی در آستانه ۸۰ سالگی بازنشسته میشود. ماده واحده ای از مجلس میگذرد که مادام العمر ما هیاننده هزارریال با و پرداخت شود.

در صدر مشروطیت جزو آزادیخواهان بود ولی در دوره دیکتاتوری رضاشاه سالیان دراز ریاست مجلس را برعهده داشت و همچنین در سالهای اول سلطنت محمد رضا شاه پهلوی ... *

میرزا حسن خان اسفندیاری فرزند محمدخان صدیق الملک معروف به میرزا محمد رئیس نوری عضو وزارت خارجه بود که مدتها در هندوستان خدمت کرده است. هنگامی که ما مورتحدید حد و بین ایران و عثمانی شدد (ارومی) مدتی در حبس مجاهدین بود.

در دوره اول مجلس شورای ملی از طرف اتابک اعظم بعنوان معاون رئیس الوزراء بمجلس معرفی شد. پس از فتح تهران بدست آزادیخواهان جزو وزرای تجددخواه بود و سالها تصدی وزارتخانه های داخله - عدلیه - مالیه - خارجه را داشتند است. با اینکه رئیس مجلس بوده و همواره مشاغل مهمی داشته است هنگام فوت ثروتی نداشت. حاج محترم السلطنه اسفندیاری گاهگاهی شعر میسرود که این شعر از اوست:

آنکه باطل را بحق ترجیح داد خویش را در چشم حق باطل نمود
حق بجوی و حق ببین و حق گذار راسترو، خود را بحق مایل نمود

* * *

مدیر روزنامه مجلس برکری ریاست

سید محمد صادق طباطبائی از رجال آزادیخواه که خود و خانواده اش در راه مشروطیت زحمت فراوان متحمل شدند بجای (حاج محتشم السلطنه) بریاست مجلس انتخاب شد.

سید محمد صادق طباطبائی در اوایل مشروطیت شروع با انتشار روزنامه (مجلس) نمود. این روزنامه مرتب اخبار و وقایع مجلس را چاپ میکرد و ضمناً بعضی مقالات درباره آزادی و دمکراسی و مبارزه با استبداد در روزنامه مجلس نوشته میشد. اولین شماره آن در ۲۴ ذر ۱۲۸۵ شمسی منتشر شد. بعداً "مجلس شورا یملی صاحب چاپخانه ای شد که در آن (مذاکرات مجلس شورا یملی) بطور دقیق چاپ میشد ولی دیگر در آن مقاله‌ها و نظری وجود نداشت فقط منحصر بخبرهای مجلس و متن نطقهای نمایندگان و صورت دقیق مذاکرات مجلس بود.

اوپسر میرزا سید محمد طباطبائی معروف به (سنگلجی) بود که از علمای معروف زمان خود بشمار میرفت. پس از بتوپ بستن مجلس پدرش همراه چند تن دیگر از روحانیون بمشهد تبعید شد و او هم همراه پدر به مشهد رفت و سپس عازم ترکیه و اروپا شد و مدت‌ها در استانبول اقامت داشت پس از افتتاح مجلس بعد از سقوط محمدعلیشاه زخراسان به وکالت مجلس انتخاب گردید و جزو هیئت اعتدالیون بود. در دوره سوم از

تهران بوکالت انتخاب شده همراهها جزئی حرکت کرد و با زهم به استان بول رفت .

پس از شهریور ۱۳۲۰ بنما یندگی مجلس انتخاب گردید و بریاست انتخاب شد . موقعی که رئیس هیئت نظارت بر انتخابات تهران بود مخالفین انتشا ردا دندکه آراء صندوقها را بستگان او با (انبر) عوض کرده اند که هنگا م شما رش رأی (انبر) در صندوق جا مانده بود .

مدتی حزب مردم را تشکیل داده و با گروهی از آزادخواهان همکاری داشت و با حزب توده و حزب دمکرات قوام السلطنه مبارزه میکرد . ولی در سالهای آخر عمر بعلت اعتیاداتی که پیدا کرده بود دیگر فعالیت سیاسی نداشت . از رجال خوشنام شما رمیرفت . مجلس راهمبابی نظری و با حسن سلوک اداره میکرد .

ابراهیم صفا ئی مینویسد : فرزند آیه الله سید محمد طباطبائی از رهبران مشروطیت بود که از اوایل مشروطیت در سلک آزادخواهان قرار داشت . در واقعها جرت روحانیون به قم به آنها پیوست . پس از استقرار مشروطیت مدیر روزنامه مجلس شد . پس از خلع محمد علی شاه از سلطنت بتهران آمد و در دوره دوم از مشهد بوکالت انتخاب گردید . در دوره سوم وکیل تهران شد . در دوره چهارم انتخاب گردید و حزب سوسیالیست را بوجود آورد . سرانجام بعنوان سفیر ایران به ترکیه رفت . در ترکیه عبا و عما مه را ترک گفت .

پس از شهریور ۲۰ با ر دیگر به فعالیت های سیاسی پرداخت . در سال ۱۳۲۲ رئیس انجمن نظارت بر انتخابات تهران شد . همان انتخاباتی که سهیلی نخست وزیر و وزیر کشور موردا علام جرم قرا ر گرفتند .

در موردا انتخابات تهران و مداخلات شهرداری نامه تندی بوزیر کشور نوشت و کنا ر رفت و با لآخره خودا و هم از تهران انتخاب شد . در مجلس چهاردهم بریاست مجلس انتخاب گردید .

این مجلس خیلی پرسرو صدا بود که نمایندگان اقلیت آن عبارت بودند از : دکتر مصدق - ابراهیم آشتیانی - امیر نصرت اسکندری -

سردار فخر حکمت - جواد عا مری - افشار صادق - قائم مقام رفیع ،
 عزت اللہ بیات - رحیمیان - پنا ہی - بہا دری - تیمورتاش ،
 ایپکچیان - دری - صادق - طوسی - تہرانچی - عدل - محمدولی
 فرما ن فرمائی ان - مهندس فریور - صدر قاضی - محمد آخوند ،
 مظفرزادہ و

دردورہ پا نزد ہم کہ قوام السلطنہ نخست وزیر بود بعلت مداخلات دولت
 در امر انتخابات دردربار متحصن شد ولی بمجلس راہ نیافت .
 ریاست دومین مجلس موسسان با او بود . دردورہ شا نزد ہم نیز ریاست
 انجمن نظارت انتخابات شد . با قتل ہژیرکا را انتخابات بہم خورد
 و از ریاست انجمن کنار رفت .

در سالہای آخر عمر سنا تور شد و در دیما ہ ۱۳۴۰ درگذشت .
 حدودہ ۳۵۰ جلد کتاب چاپی و خطی گرانبہا داشت کہ بمجلس تقدیم
 نمود . نام او روی تالار کتابخانہ مجلس شورایی گذارده شد .



میرزا محمد صادق طباطبائی



ارباب کبکب و شاہرخ
 کہ برای کارہای ساختمانی مجلس
 زحمات فراوان کشیدہ است .



سردار مقتدر برکری ریاست مجلس

اغلب کسانی که با کارهای پارلمانی سروکار داشته اند معتقدند که مجلس بعد از احتشام السلطنه و موتمن الملک یک رئیس مقتدر دیگر بخود دیده است که او هم سردار رفا خرحکمت بود که هم وکلادرجلسات مراقب گفتار و کردار خود بودند که مورد اعتراض رئیس قرا رنگیرنسد و هم دولتیان بشدت از او حساب میبردند. همکارکنان مجلس بقدرت مدیریت او احترام میگذاشتند. سردار رفا خرحکمت که از خانواده های اصیل و سرشناس فارس بود و ایل که پایش بمجلس رسید در ردیف وکلای آزادیخواه و مشروطه طلب بود که با هرگونه زورگوئی و قلدری مبارزه میکرد.

سردار رفا خرحکمت مدتی جزو نمایندگان اقلیت بود و در او بستر و کسیون علیه دولت صدرا الاشراف شرکت کرد.

همچنین سردار رفا خرحکمت در انتخابات دوره پنجم نمایان تخلیه نیروهای بیگانه از کشور بتأخیر بیفتد.

وقتی برکری ریاست مجلس تکیه زد قدرت خود را به همه حتی شاه نشان داد. اگر میدید و کیلی با هر سابقه ای قدری از نظامنامه مجلس منحرف شده با قاطعیت او را از پشت کرسی خطا به بزیر میکشید و میگفت باید آئین نامه مجلس رعایت گردد. اگر وزیر میخواست در مقابل وکلای

مجلس درشتی کندبشدت ا ورا مورد حمله قرا رمیداد . چنانکه در نخستین دوره نخست وزیری مهندس شریف اما می ، که جعفری نما یینده مجلس را مورد خطاب تندی قرا ردا دبه نخست وزیر با عصبا نیت گفت شما حـق ندا ریدبا وکیل اینطور صحبت کنید و همین امر منجر با یـن شد که نخست وزیرا زمجلس برود بخانه خودوا ستعفا یش را بشاه تقدیم کند .

کرارا" وکلارا توبیخ و جریمه کرده و نطق نما ییندگان را قطع نموده و بکرات عصبا نیت خود را بنخست وزیران ووزراء در جلسه علنی نشان داده است . یکبار هم یک افسر شهر با نی بدکتر شا هکا رنمایینده مجلس اها نت کرده بودا و سپهبد علوی مقدم رئیس شهر با نی را بمجلس خواسته و با و گفته بود که اگرا یینکا رتکرا رشود من رئیس شهر با نی را در مجلس با زداشت خواهم کردوا بین قدرت را همداشت .

سردار فاضل خرمین اعمال قدرت خود یکبار در مجلس چنین گفت :

در آخر دوره چهاردهم بوا سطه ضعف مجلس عده ای به مجلس ریختند و نسبت با قای امیر تیمور کلالی که از شریف ترین وکلایست اها نت کردند و بروی اوتفانداختند و روز دیگر عده ای به مجلس ریختند و تمامتا بلوهای مجلس از جمله یک تا بلوی کمال الملک را بغارت بردند . بنده برای حفظ حیثیت مجلس دستور دادم در روزی که مجلس تشکیل است هر کس خواست متینگ بدهد یک قدری دورتر از مجلس باشد که بمجلس و مجلسیان اها نت نشود .

مردی تند خو و بخشنده و ولخرج بود بهمین جهت مرتب دچار قرض میشد که یکی دوبار شاه ا ورا کمک کرد . در سالهای آخر عمر کرارا" ا ورا میدیدم . از اوضاع مملکت نگران بود و هیچ حاضر بقبول شغل و مسئولیت نبود . وقتی قوام از نخست وزیری برکنار شدند نما ییندگان مجلس بنخست وزیری سردار فاضل خرمین را برای تمامت میل کردند و ۷۳ نفر در جلسه خصوصی تمامت میل خود را اعلام داشتند . در جلسه خصوصی عباس اسکندری گفت آقای سردار فاضل خرمین را یینکا رنیتید و میخواهند شما را از ریاست مجلس کنار بگذارند بهتر است از قبول نخست وزیری منصرف شوید . سردار فاضل خرمین

غیر مستقیم گفت‌ها ضربقبول نخست وزیری هست و برای انتخاب وزرای خود بمطالعه پرداخت و میخواست برای معرفی نزد شاه بروی بعداً" در سرسرای مجلس بچندتن از نمایندگان مجلس گفت پسر من که در آمریکا در رشته پزشکی تحصیل میکنند من نوشته‌ها از قبول نخست‌وزیری منصرف شوم و من هم انصراف خود را ابراز کرده‌ام و در همان مقام ریاست مجلس باقی خواهد ماند.

هنگامی که برای تظلم بنخست‌وزیری دکتر مصدق ۵۴ رأی و حکیم الملک هم ۵۴ رأی داشتند که سردار فراهانی خود را بحکیمی داد و با این طرز از نخست‌وزیری دکتر مصدق جلوگیری کرد.

همین فرمان نخست‌وزیری بکمک او رسید که در سالهای آخر عمر از حقوق بازنشستگی نخست‌وزیران استفاده میکرد. گرچه با پیشنهاد نگارنده در مقام رهبری فراکسیون اکثریت و تأیید دفتر سیاسی حزب ایران نوین و تصویب مجلسین بعداً" مقرر شد که حقوق بازنشستگی روسای مجلسین معادل حقوق بازنشستگی نخست‌وزیران باشد.

یکبار سردار فراهانی پیشنهاد شد که بعنوان سنا تورانتما بی به مجلس سنا برود. سردار فراهانی گفت از آنجا که حضرت تقاضا کردم چنین فرمانی صادر نفرمایند زیرا پس از ترک کرسی ریاست مجلس حاضر بقبول هیچ شغلی نیستم. بعلاوه اعتراض من در مجلس شورایی موجب شد که شریف‌امامی از ریاست دولت استعفا کند. حال دیگر حاضر نیستم عضویت مجلسی را داشته باشم که ایشان بر آن ریاست دارند. با آن سابقه قبول این شغل صورت خوبی ندارد. ولی چندتن دیگر از روسای سابق مجلس عضویت سنا را پذیرفته و در مجلس سنا شرکت میکردند. ولی دکتر حکمت معاون وزارت بهداشتی فرزندان و یکدو سنا تورشند.

ابراهیم صفائی درباره سردار فراهانی چنین مینویسد:

او فرزند حسام‌الدین مشاورالدوله شیرازی است. در سال ۱۲۷۲ در تهران متولد شد و با دختر میرزا سیدعلی مذهب‌الدوله ازدواج کرد.

در مدرسه علمیه شاگرد مخبر السلطنه بود که به پیشنهاد مخبر السلطنه لقب (فاخر السلطنه) را با و دادند. بعداً (سردار فاخر) شد. وقتی فرما نفرما والی فارس شد دستوراً با زداشتش را داد که بمنطقه بختیاری گریخت و مخفیانه خود را بتهران رسانید. با قرار داد و شوق الدوله بشدت مبارزه کرد و سپس برای مدتی با اروپا رفت. در مراجعت رئیس الوزره با و ما موریت داد که بگیلان نزد میرزا کوچک خان برود و با او مذاکره کند که حکم ما دره چنین است :

جناب آقای سردار فاخر، ۲۸ شوال ۱۳۳۸

شما ما موریت دادید که بطرف گیلان عزیمت نموده آقای میرزا کوچک خان را ملاقات کرده مطالبی را که بشما با لاطراف گفته ام بایشان ابلاغ نموده و جواب گرفته با اینجا نب برسانید. مفتاح رمز هم بشما داده شد. مشیرالدوله

سردار فاخر بمذاکره با میرزا کوچک خان پرداخت و گزارش داد که از او قول گرفته از همکاری با بلشویکها خودداری کند.

سردار فاخر در دوره های چهارم و پنجم از آبان ماه بنما یبندگی انتخاب گردید و در مجلس موسسان اول عضویت داشت و در دوره هفتم مجلس با تیمورتاش در افتاد. مدتی استاندارک کرمان و رئیس ثبت احوال بود و پس از شهریور ۲۰ در دوره چهاردهم ز شیراز انتخاب گردید. رئیس کمیسیون سوء استفاده و کلاشد. اعضای کمیسیون عبارت بودند از فرهمند - ملک مدنی - نبوی - هاشمی

در جلسه ۲۷ دیماه ۱۳۳۳ طوسی پیشنهاد کرد که یک کمیسیون پنج نفری برای رسیدگی بسوء استفاده نمایندگان تشکیل شود که پیشنهادها و با اینصورت تصویب گردید.

" نظر باینکه شایعاتی دائر بمداخله بعضی از نمایندگان مجلس شورای ملی در برخی از معاملات راجع به کالاهای انحصاری و اقدام برای تحصیل اجازة ورود پارچه اجناس و غیره سوء استفاده از مقام خود

بمنظور انتفاع مادی در جراید انتشار می یا بدون نظر بلزوم تحقیقات در اطراف شایعات و اتخاذ تصمیم شایسته نسبت بکسانی که در صورت ثبوت شایعات مزبور مستحق تعقیب خواهند بود .

مجلس شورای ملی طبق اصل ۱۳۳ متمم قانون اساسی کمیسیونی از پنج نفر از نمایندگان با انتخاب مجلس ما مور می کنند که تحقیقات جامع - الاطرافی بعمل آورده گزارش لازم را از تاریخ اتخاذ تصمیم ظرف یکماه بمجلس شورای ملی تقدیم نماید . دولت مکلف است کلیه اسناد و اطلاعات و وسایل تحقیق را در اختیار کمیسیون بگذارد .

تبصره - مورداتهام منحصربه اجناس انحصاری نبوده و بهر اتهامی که مبنی برسوء استفاده مادی است رسیدگی شود .

تصمیم قانونی با لادر جلسه ۲۷ دیماه ۱۳۲۳ بتصویب رسید .

رئیس مجلس شورای ملی - سید محمد صادق طباطبائی

کمیسیون مزبور پس از رسیدگی اتها مسیدضیاء را در مورد پولها ئی که حزب اراه ملی برای زلزله زدگان گرگان جمع آوری کرده بود مبرا دانست . ولی اتها مگله داری را در مورد هزار بقچه نخ و اتهام مجد را در مورد ملاک (عوض و معوض) قابل رسیدگی در دادگستری دانست . صفائی مینویسد : سردار فخر و وطنخواه و علاقمند با صول پارلمانی بود . بشیوه اشرف زندگی میکرد و همیشه مستمری بگیرد داشت . در ریاست مجلس بیش از حقوقی که داشت حواله میکرد و بموسسات خیریه میبخشید . کارمندان مجلس هم از دوره او به نیکی یاد میکنند . اهل حساب و کتاب نبود بهمین جهت سرمایه هنگفت خود را از دست داد و مقروض شد . مخالفین میگفتند که در بازی (پوکر) باخته است در حالی که چنین نبود . یکبار شاه یکمیلیون و دو بیست هزار تومان او را داد که او هم با غا ما میه را شاه منتقل ساخت که اکنون بیمارستان بوعلی میباشد چند سال ختمان دیگر داشت که بموسسات دولتی فروخت و قروض خود را ادا نمود . در آبان سال ۵۶ بمزمین خورد و دچار خونریزی مغزی شد و درگذشت .

* * *

دوروحانی برکسی ریاست مجلس

درت‌ما ۲۴ دوره مشروطیت با وجود نفوذ روحانیون بخصوص در دوره‌های اول و دوم هیچگاه روحانیون در فکر اینکه ریاست مجلس بر سر سب برسد نبودند. حتی وقتی مدرس با آن همه نفوذ و اعتبار خواست خود را به کرسی ریاست برساند توفیق نیافت و سرانجام برای مدتی نایب رئیس مجلس شد.

در مجلس هفدهم در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق دوروحانی برکسی ریاست مجلس تکیه زدند. دکتر حسن امامی - آیه الله کاشانی . وقتی امام جمعه تهران از طرف مخالفین دکتر مصدق نامزد ریاست مجلس گردید، همکاران دانشگاهی او دکتر معظمی و دکتر شایگان بر قایت برخاستند. در نخستین دور رأی‌گیری از ۲۳ تن حاضرین در مجلس ۳۳ نفر بدکتر امامی - ۱۷ تن بدکتر معظمی - ۱۶ تن بدکتر شایگان رأی دادند که هیچکدام از اکثریت نشدند.

در دور دوم با اینکه شایگان بنبفع معظمی کنا رفت امام جمعه تهران با سه رأی اضافی برنده شد و طرفداران دکتر مصدق شکست خوردند. حسین مکی که بشدت با امام جمعه مخالفت میکرد چنین مینویسد:

”در جلسه‌ای که در مورد انتخابات رئیس برای مجلس در جبهه ملی تشکیل شد من پیشنهاد کردم که روی اوراق رأی بنویسیم (چون علیرغم افکار عمومی و ملی شدن صنعت نفت، دولت بریتانیا و ستاد ارتش تصمیم

گرفته اند آقای اما مجمع را بمجلس تخمیل نمایند، بدینوسیله
ابرا زتنفرمینما ئیم) .

دکتر شایگان که حس جا ه طلبی عجیبی داشت خیلی ناراحت شد و گفت
ما ریاست مجلس را خواهیم برد. قرار شد ما همه بدکتر شایگان رأی بدهیم.
من گفتم همین رأی ای را که گفته ام میدهم. وقتی آره خوانده شد
نمایندگان جبهه ملی بدکتر معظمی که وجهه ای داشت رأی دادند ولی
موفق نشدند و سرانجام ما مجمع موفق گردید که فقط ۲ جلسه را اداره
کند که واقعه ۳۰ تیر پیش آمد .

وقتی اما مجمع خواست از نمایندگان که با ورأی داده اند تشکر کنند
چنین گفتم: روزی که ما وارد مجلس شدیم قسم خوردیم که مادام که حقوق
مجلس و مجلسیان محفوظ است وظایف خود را انجام بدهیم من خود از
آقای رئیس سؤال میکنم که ترا بهمان قرآنی که قسم خوردید آیا در
انتصاب شما باین مقام از خارج از مجلس اعمال نفوذ شده است؟ و
آیا این قسم قوتی دارد؟ بهمان قرآن قسم بخورید که ستاد ارتش
داخلتی نکرده است؟

رئیس - این امر مربوط بصورت جلسه نبود. *

دکتر حسن اما می از شخصیت های برجسته سیاسی و مذهبی بود که در
میان طبقات مختلف دوستان فراوانی داشت. حقوق مدنی او در ۶ جلد
انتشار یافته که مورد توجه محافل دانشگاهی میباشد.
با وجود بستگی فامیلی نزدیک با دکترمصدق در بعضی زکارها با او
همراهی نمیکرد بلکه جانب مخالفین را میگرفت. باشاه و دربار و
مقامات مملکتی روابط نزدیک داشت .

از استادان دانشگاهی بود که شاگردان فراوانش او را از نظر علمی
میستودند. با اینکه لباس روحانیت بتن داشت ولی دارای افکار روشن
و مترقی و مردی منطقی و اصولی بود. روحانیون قشری بزندگی
خصوصی او ایراداتی داشتند ولی علم و دانش و پاک و مردم داری او
زبا نزد خاص و عام بود. خیلی کم بمجلس میآمد و جلسات را اداره میکرد .

ابولفضل قاسمی دربارہ دکترا ما می چنین مینویسد :

دکتر حسن اما می پسر میرزا ابوالقاسم ما م جمعہ نوہ مظفرالدین شاہ در سال ۱۳۳۱ قمری پا بجهان گذاشت . تحصیلات خود را در نجف و لوزان با تمام رسا نید . نخستین همسرا و دختر ظہیرا لاسلام (دختر عمویش) بود . و اردخدا مات دادگستری شد و در دانشگاہ در رشته حقوق تدریس میکرد . وقتی میرسیدا ما م جمعہ عمویش بدرود زندگی گفت در ۱۲ بہمن ۱۳۲۴ شغل موروثی ۴۰۰ سالہ با و رسید . در دورہ ہفدہم قا نونگذاری علیرغم دکترو مصدق شوہر عمہ اش از کردستان بنما یندگی مجلس انتخاب شد . و در تیر ما ہ سال ۱۳۳۱ بریاست مجلس برگزیدہ شد . در زمان ریاست مجلس ا و بود کہ قوام السلطنہ بنخست وزیر رسید و ما جرای خونین ۳۰ تیرا تفاق افتاد . از این رو بعد از ما داری مجدد دکترو مصدق بہ عنوان کسالت تہران را ترک کرد و از ژنو استعفا ی خود را فرستاد و دیگر بمجلس نرفت .

پس از ۲۸ مرداد دینما یندگی مجلس سنا انتخاب گردید . دانشجوئی بنا م نبی اکبری ا و را با چا قومضروب ساخت . رئیس دولت وقت اعلام کرد کہ ا بین توطئہ ای بودا ز طرف مخالفین او کہ قصد جانش را داشته اند . با اکثر خانوادہ های سرشناس فامیل بود . از زمان ناصرالدین شاہ خاندان اما م جمعہ بطور مضاعف با خاندان قاجار خویشاوند بودند . داماد ناصرالدین شاہ و داماد مظفرالدین شاہ یکی از افراد ا یسن فامیل بود . اما م جمعہ تہران ریاست لژ (نور) فرا ما سونری رادر ایران بر عہدہ داشت . *

دوروز بعد از رفتن شاہ از ایران وقتی بفرودگاہ مہرآباد آمدم دکترا ما می را کہ در دانشگاہ سمت استادی مرادداشت و ہمیشہ برایش احترام و شخصیت قائل بودم دیدم بمن گفت چہ خوب میکنی کہ از ایران میروی . . . من این آخوندها را میشناسم . اگر دستشان بقدرت بندشود ما را از روزگار ہمہ در میآورند . دکترا ما می موقعی کہ میخواست سوار ہوا پیما بشود ہنگام روبروسی بمن گفت الموتی خیال میکنم دیگر من روی ایران

را نبینم، این رشته سرد را ز دارد، اتفاقاً هم همینطور شد.

دکتر مامی پس از اقامت در ژنو بعلت اندوه فراوانی که از غم کشور داشت و کرارا "با دوستان خود در میان میگذاشت در مرداد ماه سال ۱۳۵۸ درگذشت و جنازه اش در همانجا با ما منت گذاشته شد.

رژیم جمهوری اسلامی اموال اما جمعه تهران را هم مصدوره کرد و اگر در ایران مانده بود روزگارش را سیاه میکردند. کاری بدتر از آیه الله شریعتمداری

پس از سالها که از فوت اما جمعه گذشته بود بعلت شکایت همسرش در باره اموال شخصی خود، رژیم جمهوری اسلامی موافقت کرد مبلغ شش میلیون تومان بابت بهای خانهاش با و پرداخت کنند که مورد اعتراض در مجلس جمهوری اسلامی قرار گرفت.

محاسن فراوان داشت غیر از ایراداتی که بعضیها بزنگی خصوصی او داشتند. همه او را انسانی دانشمند و باارزش و مفید میدانستند بخصوص دانشجویانش خیلی با و علاقمند بودند. خانهاش همیشه مرکزی برای گره گشایی از مشکلات مردم بود.

روحانی دیگر که بر کرسی مجلس تکیه زد آیه الله کاشانی بود که به تفصیل در فصول دیگر کتاب دربارها و مطالبی تدوین گردیده است. پس از استعفای دکتر مامی بر اثر فشاری طرفداران دکتر مصدق بریاست مجلس انتخاب گردید ولی هیچگاه جلسات مجلس را اداره نکرد. فقط گاهگاهی از اتومبیل مخصوص رئیس مجلس استفا ده میکرد. یکی دو بار هم برای اداره جلسه هیئت رئیسه بمجلس آمد.

سرانجام با دکتر مصدق در افتاد و بعنوان رئیس مجلس در مخالفت با لایحه اختیارات و فرارندم و سایر کارها بدکتر مصدق اعتراضاتی نمود که طرفداران دکتر مصدق هم کرسی ریاست را از او گرفته در اختیار دکتر عبدالله معظمی است داداشگاه گذاردند.

* * *

رئیس مجلسی که هرگز ازدواج نکرد

یکی از روسای مجلس که بحسن شهرت معروف بود دکتر عبدالله معظمی است. داداشگاه میباشد. بطور کلی معظمی ها اکثرا خوشنام بودند . او فرزند میرزا محمدخان معظمی گلپایگانی است که در سال ۱۳۰۹ در مسابقه محصلین اعزامی شرکت کرد و بفرانسه فرستاده شد و دکترای خود را در رشته حقوق و علوم سیاسی گرفت . در سال ۱۳۱۶ با ایران بازگشت و در وزارت کشور استخدام شد. در دانشکده حقوق بتدریس حقوق مدنی پرداخت و ضمناً وکیل دادگستری هم بود . در دوره چهاردهم زگلپایگان بنمایندگی مجلس انتخاب و نایب رئیس مجلس شد . چند دوره وکیل مجلس بود تا اینکه در دوره هفدهم به ریاست مجلس انتخاب گردید . وقتی در دانشکده حقوق تدریس میکرد نگراننده نیز شاگردا بودم . از استادانی بود که کلاس درسش خیلی مفید بود و بین دانشجویان محبوبیت داشت . وقتی هم بنمایندگی مجلس انتخاب گردید سعی میکرد در محیط پارلمان همواره جانب احتیاط را پیش گیرد تا مورد احترام همگان باشد ولی در دوران نخست وزیری دکتر مصدق از طرفداران پروپاقرص او شد و بنحویکه با کمک یا ران مصدق بریاست مجلس انتخاب گردید . جالب اینست که دکتر معظمی استاد حقوق و مردم منطقی از لایحه

اختیارات دکتر مصدق و رفراندوم برای انحلال مجلس بشدت جانبداری کرد و همین امر از موقعیت او در بین طبقه حقوق دان کاست زیرا او را از صورت یک مرد منطقی و اصولی خارج ساخت .
 دکتر معظمی هرگز ازدواج نکرد . هیچگونه اتمالی نداشت . زندگی کوچک و آرامی برای خود ساخته بود . پس از مرداد ۱۳۳۲ کسی با او کاری نداشت و بکار دانشگاهی خود ادامه میداد . بتدریج خود را از سیاست بدور نگه داشت . در سال ۱۳۵۰ در سن ۶۲ سالگی درگذشت .

* * *



دکتر معظمی



آیة الله کاشانی

دکتر معظمی توانست آیة الله کاشانی را در رقابت برای ریاست مجلس شکست بدهد . این در حقیقت پیروزی مصدق بر کاشانی بود .



رئیس دانشکده فنی برکرسی ریاست

مهندس عبداللہ ریاضی که ۱۵ سال رئیس مجلس شورای ملی بود از مردان خود ساختہ کشور ما بشمار میرفت که در سال ۱۳۸۵ یعنی دو ماہ و دو روز قبل از مشروطیت در یک خانوادہ متوسط اصفہانی متولد گردید. پس از اینکه عبداللہ تحصیلات متوسطہ را در اصفہان تمام کرد بہ تہران آمد. ہم مدرس میخواند و ہم مدرس میداد و از این راہ مخرج تحصیل خود و برادرانش را تأمین میکرد کہ یکی دکتر طب و دیگری از افسران نیروی دریائی گردید کہ در حادثہ شهریور ۲۰ کشتہ شد. عبداللہ ریاضی شاگرد بسیار با استعدادی بود کہ جزو محصلین اعزامی فرانسہ فرستادہ شد و در رشته برق و ہیدرولیک با مدرک عالی از دانشگاه (مونپلیہ) فرانسہ با یران بازگشت. ہمیشہ کارش تدریس و انجام کارہای مہندسی بود. مدت ۹ سال معاون و ۹ سال رئیس دانشکدہ فنی بود کہ خدمات زیادی در این راہ انجام دادہ و وعدہ زیادی از مہندسیں و مقامات مملکتی از شاگردان او بودند. قبل از ریاست مجلس ہرگز کار سیاسی نپرداخت. وقتی برای انتخابات دورہ بیستم مجلس شورای ملی پس از آنجا مرفراندم انقلاب سفید میخواستند چہرہ های اعضای پارلمان را تغییر دہند نظر شاہان این بود کہ عدہ ای از استادان دانشگاه را برای نمایندگی مجلسین سنا و شورانا مزدنمایند. بہمین جہت گروہی با

دانشگاهیان شروع بمذاکره کردند. از جمله با مهندس ریاضی که خود را برای مجلس سنا از تهران نامزد نمایندگی کند. مهندس منصور روحانی که سالها وزیر آب و برق و کشاورزی بود و بخصوص در امر آب و برق خدماتی کرده میگفت وقتی متوجه شدم که اعلیحضرت میخواستند دانشگاهیان را بکار سیاست علاقمندکنند من که سالها شاگرد مهندس ریاضی بودم و او را مردی شریف و وارسته میشناسم بسراغش رفتم و از او خواستم و اردفعالیت انتخابی شود. بدو "مهندس ریاضی اظهار بی میلی کرد و گفت کار من سیاست نیست و بکار دانشگاه بهتر میخورم و خیلی هم زکار دانشگاهی ریاضی هستم ولی بالاخره ریاضی شد که در انتخابات مجلس سنا شرکت کند و معتقد شد که شغل سنا توری از مشاغل پردر دسرسیاسی نیست. قرا ر بود ریاست مجلس شورای ملی هم با دکتر شفق با شکره سوابق مهم پارلمانی داشت. هنگام بررسی وضع کارندیدها معلوم شد که سن دکتر شفق بالای ۷۰ سال است و نمیتوانند نامزد نمایندگی مجلس گردد به همین جهت بدنبال رئیس جدید مجلس بودند. من (روحانی) با شریف امامی که قرا ر بودا ایشان هم رئیس مجلس سنا شود مذاکره کردم حال که دکتر شفق بسنا خواهد رفت بهتر است مهندس ریاضی بمجلس شورای ملی برود و رئیس مجلس بشود. این مطلب مورد تأیید ایشان هم قرا ر گرفت متفقا بدنبال اینکار رفتیم و در نتیجه مهندس ریاضی که هیچگونه سابقه فعالیت سیاسی و پارلمانی نداشت بقول خود از معلمی دانشکده فنی بریاست مجلس شورای ملی رسید. به همین جهت همواره روابط دوستی و صمیمت فوق العاده ای بین مهندس ریاضی و مهندس روحانی وجود داشت و روحانی هم اینکار را از شاهکارهای زندگی خود میدانست.

مهندس ریاضی مردی دانشمند - متواضع - درستکار - سختگیر - پراگماتیک بود. با پشتکار و فروتنی و انعطاف پذیری فراوانی که داشت توانست مدت ۱۵ سال بر مجلس ریاست کند. مخالفین او میگفتند میخواست مجلس را مثل دانشکده فنی اداره کند و وکلارا مثل شاگردان

مدرسه تصور میکرد. بهمین جهت خیلی با اصول آزادی و دمکراسی و استواری اساس مشروطیت و رعایت آئین نامه ها توجهی نداشت. میخواست در کارهای مملکت سرعت با شوکارها پیش برودگاهی میزان ادب و تواضع او بطوری بود که بعضی از وکلای او ایراد میگرفتند که رئیس مجلس باید موقعیت و شأن ریاست را حفظ کند. وقتی این ایراد را با وگفتم اظهار داشت من با دوستان خود همیشه روش ادب و تواضع را داشته ام. هر وقت با آنها برخورد میکنم همان روش ادا می دارد. حال برای چند روز ریاست مجلس که نمیتوانم روش خود را تغییر دهم و اساساً در زندگی در مقابل همه کس معتقد با دین و فروتنی و تواضع هستم. مهندس خلیلی که مدتها رئیس برق تهران بود و شرکت (بوتان گاز) را دایر کرده بود برای من نقل میکرد که وقتی او را از دادگاه برق با آن همه زحمات بوضع بدی برکنار کردند از نظر زندگی ایام سختی را میگذرانید بخصوص از نظر مالی مشکلات زیادی داشت. بیک وقت برای دریافت وجه ببا نکرفته بود دید در حساب جاری اش مبلغی هست که او بحساب نریخته است. او یادآور میشود که این پول اشتباهاً بحساب من ریخته شده است. پس از رسیدگی معلوم شد که مهندس ریاضی مبلغی پس انداز داشته بدون اینکه به خلیلی بگوید این وجه را بحساب او ریخته که از نظراً مرا معاش در زحمت نباشد. بهمین جهت دوستی این دو نفر تا آخر عمر ادا می داشت.

مخالفین ریاضی میگفتند مجلس روسائی داشته از قبیل موتمن الملک که در مقابل سردار سپه با آن قدرت ایستادگی میکردند یا سردار فاخر حکمت که در مقابل تندی شریف امامی نخست وزیر بوکلاچان ایستادگی کرد که از نخست وزیری مستعفی شد. او چرا در مقابل هر وزیر و حتی معاونی تا این حد نرمش بخرج میدهد. این روش مجلس و وکلای رادار مقابل دولتی ها خفیف میسازد. روش مهندس ریاضی در مقابل کارکنان مجلس خیلی تند و خشن بود. چند بار با او صحبت کردم که رئیس مجلس باید نسبت بکارکنان مجلس رأفت و مهربانی و سمت پدری را داشته

با شد و اینها از سختگیریهای شما ناراضی هستند. میگفت اگر در مقابل اینها مقاومت نشود چون عادت کرده اند در همه کارها دخالت خواهند کرد. من معتقد بنظم و انضباط هستم و نمیتوانم روش ملایم در مقابل آنها داشته باشم.

عده‌ای از وکلای معتقد بودند که مهندس ریاضی بخصوص در مقابل مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا خیلی نرمش بخرج میدهد و حالست تسلیم دارد. اوجتی از وقت شرفیای بیهای خود که روز چهارشنبه بود گاهی استفاده نمی‌کرد و اگر مطالبی مربوط به پارلمان داشت توسط شریف امامی که روزهای ۳شنبه شرفیای بود بعرض میرسانید.

خود من با وگفتم این کار صورت خوبی ندارد و بهتر است خودتان شرفیای شده مطالب را بگوئید میگفت تفاوتی ندارد وقتی من و شریف امامی هم عقیده هستیم و ایشان مطلب را میگویند دیگر گفتن من ضرورتی ندارد. در جلسات مشترک مجلسین همیشه اداره جلسات با شریف امامی بود و مهندس ریاضی نظیر سایر وکلای سنا تورها در ردیف وزراء مینشست حتی وقتی جلسه مشترک در مجلس شورا یملی تشکیل شدند و صورت میزبان را داشت با هم جلسه مشترک وسیله شریف امامی اداره میشد.

تنها کاری که در تشکیل جلسات مشترک صورت گرفت این بود که در هیئت رئیسه سه منشی از سنا و سه منشی از مجلس شورا یملی شرکت میکردند. با اینکه رئیس اکثریت مجلس شورا یملی بودم هیچوقت نمیتوانستم مطالبی را در باره مجلس مستقیماً بعرض شاه برسانم یا از طریق دفتر سیاسی حزب ایران نوین و یا وسیله دبیرکل و رئیس دفتر سیاسی و یا از طریق مجلس از سوی مهندس ریاضی بایدهم مطلب را میگفتم یا مینوشتم. چندبار وسیله مهندس ریاضی مطالبی را پیغام دادم ولی پس از مراجعت از شرفیای بی نتیجه را از ایشان پرسیدم اظهار داشت چون دیدم شاه از بعضی مطالب ناراحت است مصلحت ندیدم دیگر در باره آن موضوع مطلبی بگویم و با این نظر طرح مطالب منتفی میشود ما حقیقتاً نمیدانستیم بعضی پیغامها که وزراء از قول شاه میآوردند

صحت دارد یا نه؟ ز چه کسی بپرسیم. مهندس ریاضی که مراجعه وکلارا به ادا رات درست نمیدانست و معتقد بود که امکان دارد بعضیها از این طریق اعمال نفوذ کنند ترتیبی داده بود که برای انجام کار نمایندگان از هروز ارتخانه‌ای معاون یا یکی از مدیرکلها مرتباً" بمجلس بیایند و وکلای مطالب مربوط بحوزه انتخابیه خود را با آنها مراجعه کنند. میگفت اینکار بهتر است تا اینکه وکیل بوزارتخانه برود و وزیر یا معاون با نپذیرفتن آنها بی احترامی کنند. همین امر از قدرت وکلا حتی برای آنجا مخواسته‌های موکلینشان کاسته بود و زرا هم توجهی بانجام مخواسته‌های وکلای برای حوزه‌های انتخابی‌شان نداشتند و در حقیقت قدرت دولت در مقابل پارلمان افزایش یافته بود و وقتی با ایشان میگفتیم باید مجلسین در مقابل دولت قدرت ایستادگی داشته باشند میگفت مملکت در وضعی است که باید کارها سرعت پیش برود و زرا^۶ باید برای آنجا مکارها قدرت داشته باشند و مجلس هم باید با طرح مسائل در کمیسیونها جلوی تنسدر وی وزرا را بگیرد ولی در حقیقت همین اقدامات موجب ضعف فراوان مجلس و افزایش روزافزون قدرت دولت میشد. مخالفین از این جهات بمهندس ریاضی ایراد و اعتراض داشتند. وقتی مهندس ریاضی پس از ۱۵ سال دیگر در مقام رئیس مجلس نبود فقط یک جلسه بمجلس آمد و با روپا رفت.

هیچکس تصور نمی کرد که در آن ایام پر آشوب بکشور بازگردد. بازگشت او تولید تعجب کرد. من با ایشان گفتم چرا با ایران آمده‌اید و وضع خیلی خطرناکست بمن گفست حقیقت این است که در اروپا حوصله‌ام سررفته بود و دیگر نمیخواستم در آنجا بمانم. ولی حمید کاشانی که دخترش عروس مهندس ریاضی است میگفت شب در پارکس با هم بودیم که از دربار ایشان تماس گرفتند و برای عضویت یا ریاست شورای سلطنت خواستند که ایشان فوراً "بتهران بیایند. سرعت برایشان بلیط هواپیما تهیه شد و با هم بتهران آمدیم. حتی وقتی بتهران رسیدیم اتومبیلی از دربار رسید و مهندس ریاضی را بکاخ سلطنتی بردند و

در آخرین روز اقامت شاه در تهران شرفیاب شد و پس از آن بمجلس آمد که به بختیاری اعتماد داد. ولی دیگر از شرکت ایشان در شورای سلطنت خبری نشد.

ناظمیان که پسرش داماد ریاضی است میگفت پس از کناره گیری از ریاست مجلس به نیس نزد من آمد. چند روز با هم مذاکره میکردیم و خیلی ناراحت بود و میخواست با ایران بازگردد. میگفت من که در خارج از کشور خانه و زندگی و ذخیره های ندا را مچطور زندگی کنم. گفتم من چند خانه دارم و بحمد الله وسایل زندگی کافی در اختیار من هست و شما میتوانید از آن استفاده کنید تا اوضاع روشن شود. و قبول نکرد و گفت علاوه بر آن در خارج از کشور حوصله ام سر میرود و فعلاً "هم با یید بمجلس بروم و مطالباتی هم هست که باید تصفیه شود.

با این طرز مخالفت همه بستگان و دوستان خود از نیس بیپایس رفت که بتهران مراجعت کنند. با اینکه در مراجعت بتهران چند بار او را دیدم هیچگاه از دعوت خود برای شرکت در شورای سلطنت بمن حرفی نزد.

ناظمیان میگفت با اینکه مهندس ریاضی در فرانسه تحصیل کرده بود برای اولین بار به نیس آمد و میگفت با وضعی که از موقعیت رژیم میداد ناممکن نیست رژیم سقوط کند. با ارتش نیرومندی که ایران دارد، با خدماتی که علیحضرت بطبقه کارگروکشا و رزوبان و سایر مردم ایران کرده اند رژیم را استحکام و دوام بر خوردار میباشد.

این تظاهرات و تشنجات بزودی رفع خواهد شد.

ریاضی در خارج از کشور پولی نداشت و ثروت داخل ایران او هم منحصر به همان خانه ایست که در صا حبقرا نیه ساخته بود. آنوقت در لیست خارج کنندگان از اسم او را گذارده بودند. وقتی ریاضی بتهران آمد با خنده بدوستان خود میگفت برای این آمده ام تا ببینم این ۵۴ میلیون دلاری که نوشته اند از کشور خارج کرده ام کجاست؟ لا اقل آدرس بانک آنرا بمن بدهند.

درباره دستگیری مهندس ریاضی چنین گویند: در خانه‌ای در ساختمانی (سامان) مخفی شده بود و شب و روز در آنجا کتاب میخواند. از قرار معلوم شرفا ژمارت خراب میشود و یکی از کارکنان ساختمان که میخواست لوله‌ها را کنترل کند بسا ختمان مزبور میرود و می بیند که در آن ساختمانی فردی مشغول خواندن کتاب میباشد که شبیه مهندس ریاضی است. از قرار معلوم او در کارهای ساختمانی مجلس مدتی کار کرده بوده و مهندس ریاضی را میشناسا ختمان است. جریان بکمیته انقلاب خبر داده میشود و پاسداران بدستگیری او میپردازند.

ریاضی هرگز اهل اعمال نفوذ و جمع آوری مال و ثروت نبود. مدت‌ها در خانه‌ای در خیابان ژاله بسر میبرد که وسعت آن ۱۵۰ متر بود. بعداً بدستور شاه قطع زمینی در صا حبقرانیه با و داده شد که ساختمان مناسبی با چند اتاق در آن ساخته بود و مبلغ مختصری هم بعنوان حساب پس انداز از حقوق خود داشت (چون حقوق رئیس دوبرابر نمایندگان بود) که آنهم وسیله رژیم اسلامی ضبط شد. وقتی پاسداران خانه رئیس مجلس را گرفته بودند بستگان ایشان را مورد آزار و اذیت قرار داده میگفتند: اثا شیه گرانبهای منزل رئیس مجلس کجاست؟ چرا آنها را عوض کرده اید؟ تصور میکردند که فرشها و مبلیها و اثاث منزل رئیس مجلس را بجای دیگر برده اند. در حالیکه ریاضی صاحب یک منزل عادی و معمولی و زندگی تقریباً متوسطی بود که با قناعت و بردباری و بدون تجمل خود او و همسر و دخترش در آنجا زندگی میکردند. در حقیقت میتوان گفت وجودش برای دانشگاه و مملکت و نظم و انضام و امور ساختمانی و کارهای عمرانی خیلی مفید بود ولی در کار ریاست مجلس آن اقتداری که معمولاً روسای مجلس داشتند و در برابر مقامات رژیم میایستادند نداشت و بی شک میتوان گفت استادی مفید برای دانشگاه قربانی سیاست شد.

* * *



در مجلس دوره بیست و سوم - دکتر الموتی رهبر اکثریت دربار و بوجه صحبت میکنند .
از هیئت دولت : امیرعباس هویدا - عباسعلی خلعت بری - منصور روحانی - حمید رهنما -
و امیر قاسم معینی در جلسه حضور دارند .



پزشکی که رئیس مجلس شد

دکتر جواد سعید آخرین رئیس مجلس شورای ملی که تحصیلات عالی پزشکی را در رشته گوش و حلق و بینی در پاریس تمام کرده بود با زیگرمای هری در صحنه سیاسی بود. از خاندان معروف مازندران بود که اجدادش از عراق بزمآزندان آمده و با خانوادۀ سنگ که از خاندانهای اعیان مازندران بود ازدواج کرد. همسر او دختر دکتر علی سنگ میبای شد.

دکتر سعید در جوانی فعالیت سیاسی چپگرا داشت و پس از تأسیس حزب ایران نوین از کارگردانان آن حزب و همچنین از رهبران سیاسی حزب رستاخیز بود و بدنبال همین بازیهای سیاسی توانست بمقام ریاست مجلس شورای ملی برسد. سعی او این بود که در آخرین روزهای رژیم با گروههای مختلف سیاسی حسن رابطه برقرار کند. پس از سقوط رژیم با اینکه یکی دوبار شانس خروج از کشور را بدست آورد معلوم نشد چه انگیزه‌ای موجب گردید که خود را تسلیم کند. که جلادان جمه‌وری اسلامی او را بجوخه اعدام سپردند.

مکی فیصلی وکیل سابق خرمشهر که در خوزستان موقعیت خوبی داشت و بوضع منطقه و سواحل بنادر و خلیج آشنا میبای شد در لندن بمن گفت دکتر سعید با او قرار گذاشته بود که خود را بنقطه‌ای از جنوب برساند

وازانجا با موتورلنج از کشور خارج کرده. منمهماوسایل کار را
فراهم کردم. دکتر سعید هم بخر مشهرآمدولی معلوم نشد بچه علت از این
فکر منصرف شده وبتهران بازگشته و خود را معرفی کرده است.

یکی دیگر از نمایندگان مجلس میگفت وقتی دکتر سعید زندانی بود
او را پاسداران بساری میبرند. در بین راه اتومبیل دچار حادثه
میگردد و همراه پاسداران از اتومبیل خارج میگردد. بچند تن از
آشنایان برخورد میکنند و با دیگر هم موجبات فرار او فراهم میگردد
ولی نمیپذیرد و با زهم او را بتهران میآورند که در زندان بسر میبرد
و تصویر میکرده با او کاری ندارند.

در باره اینکه چرا دکتر سعید خود را تسلیم کرد دکتر فرهنگ شفیع میگفت
"در آخرین روزهای سقوط رژیم دکتر سعید چند جلسه در منزل من داشت
که در آن جلسات مهندس بازرگان - دکتر سنجابی - اشراقی شرکت
داشتند و مذاکراتی صورت گرفت که من در مذاکرات شرکت نمی کردم.
از قرار معلوم مذاکرات بیشتر در این باره بود که مجلس چگونه رابطه ای
با رژیم جدید داشته باشد. دکتر سعید تصور میکرد که با تغییر اوضاع آنها
که نقش مهمی در رژیم جدید دارند از حمایت خواهند کرد ب همین جهت
خود را تسلیم نمود و آنها هم نتوانستند کاری برایش انجام دهند."

جمشید خبیر را در جنوب فرانسه دیدم که در خانه بسیار کوچک اجاره ای که
با ذوق فراوان آنرا تزئین کرده و با تنگ دستی و بلند نظری شب و
روز در میان دوستان فراوان خود بسر میبرد میگفت دکتر سعید چند
شب در منزل پسر من در تهران مخفی بود. حتی وسائل فراوان از کشور
فراهم گردید که همراه پسر من ب سمت جنوب کشور حرکت کرد. در بین راه
چند بار پاسداران اتومبیل را کنترل کردند ولی متوجه نشدند که
رئیس مجلس داخل اتومبیل است. از تکرار بارسیها دکتر سعید
نگران شد و از پسر من خواست که او را بتهران برگرداند و همین کار
هم شد. وقتی بتهران رسیدند کمیته انقلاب پسر مرا توقیف کرد و از او
مخفی گاه دکتر سعید را جویا شد چون او اطلاعی نداشت، در زندان ماند

تا اینکه دکتر سعید خود را معرفی کرد و پسر من آزاد شد .
یکبار دیگر هم پسر مرا بعنوان اینکه (فرزندش پورغلامرضا است)
با زداشت نمودند و چند شب در زندان ماند . سرانجام یکی از زندگان
سابق دربار که مدتی همراهنده خود من بود و جزو پاسداران شده بود او
را شناخت و گفت من قسم میخورم که او پسر جمشید خبیر است که در نتیجه
پسر من از زندان آزاد گردید .

متاسفانه دکتر سعید هم نظیر مهندس ریاضی بجوخا عدا مسپرده شد .
مطالعین میگویند هر دو رئیس مجلس روحیه خوبی در زندان داشتند .
جنایه آنها توسط نیک نژاد رئیس سابق تشریفات مجلس تحویل گرفته
شده و بخاک سپرده شد .

دکتر سعید که خود حرفه پزشکی را رها کرده بسیار پرداخته بود و وقتی
با و گفته شد که عدام خواهد شد و وصیت خود را بکن . . . ناهای به (آرزو)
دخترش نوشت که (ای فرزند هرگز گردسیاست نگر که پایان بسدی
دارد . این است سرنوشت من که در ایران به سیاسیت روی آورده ام)
یگانه دخترا هم که درجه دکتری خود را در رشته اموراتمادی و مالی
گرفته اکنون بدور از سیاست با شغل خوبی در لندن زندگی میکند .

* * *

درباره وضع مجلس پس از مرداد ۱۳۳۲ و چگونگی تغییر آخرین روسای
مجلس و مذاکرات محرمانه ای که بین شاه و هیئت رئیسه دو مجلس
در بحران سال ۵۷ صورت گرفت بطور تفصیل در جلدهای بعدی مطالبی
انتشار خواهد یافت .

(بهارستان) وقایع مهم تاریخی

از اعلام مشروطیت تا سقوط رژیم در ۲۲ بهمن ۱۲۵۷ وقایع مهمی در ساختمان مجلس شورا یملی و باغ بزرگ مجلس و میدان معروف بهارستان روی داده که میتوان از جمله موارد زیر را نام برد:

تصویب قانون اساسی و متمم آن - مراسم تحلیف پادشاهان ایران (محمدعلیشاه - احمدشاه - رضاشاه - محمدرضاشاه) - انتخاب دو نایب السلطنه در زمان احمدشاه و مراسم تحلیف آنان (عضدالملک، ناصرالملک) - تحصن زنان ناصرالدین شاه در زمان سلطنت محمدعلیشاه در مجلس بعثت اینکه حقوقشان قطع شده بود - تروراتابک نخست وزیر محمدعلیشاه هنگام خروج از مجلس - بتوپ بستن مجلس توسط لیاخوف بدستور محمدعلیشاه - انحلال مجلس دوم بعثت مقاومت در برابر ولتیماتوم روسها - سکتة محمدوکیل التجاروکیل انزلی در مجلس شورا یملی - ترورواغظ قزوینی در جلوی مجلس بجای ملک الشعراء بهار - زدو خورد سردار سپه و مدرس در سرسرای مجلس وسیلسی دکتر احیاء السلطنه بگوش مدرس - تقدیم طرح جمهوریت بمجلس و مخالفت روحانیون با آن - تفانداختن یک شیخ بصورت سردار سپه وسیلسی میرزا کریمخان رشتی بگوش شیخ در مجلس - اخطار موتمن الملک

بسر داد رسپه و تهديد ا و وعذر خوا هي سردا رسپه - حبس و كييل اراك توسط مدرس دريكي از اطا قها و اخذ راي در مورد راي اعتما دبدولت قوا م - انتظار مدرس براي ديدها رسدا رسپه و اخذ راي اعتما دبدون حضورا و در مجلس براي سردا رسپه - اعطاي لقب (سردا رملی وسا لارملی) به ستارخان و باقرخان - خلع سلسله قا جاريه و استقرار سلطنت در خاندان پهلوی - لغو كا پیتولاسيون - سلب مصونیت از تیمورتاش و كييل مجلس و وزير دربار - ردا عتبارنا مه دا دگر رئيس مجلس زمان رضا شاه - تصويب لايحه تعقيب منصور المک وزير را ه در مجلس - اعلام استعفاي رضا شاه از سلطنت و اعلام سلطنت محمدرضا پهلوی از طرف فروغی در مجلس و تقاضاي رسيدگی بکا رهاي رضا شاه از طرف مجلس خود ساختها و - پرتاب سنگ از لژ تما شاجيان بسوی فروغی - تصويب لايحه اختيارات دکتري ميليسپو - غارت مجلس در واقعه ۱۷ آذر ماه ۲۱ - مخالفت دکتري مصدق با عتبارنا مه سيدضياء و گفتگوهاي مهم و جالسب آندونفر - اعتراف تقی زاده در مجلس که در باره نفت (آلت فعل) بوده است - تصويب عتبارنا مه انفر وکلای حزب توده و ردا عتبارنا مه پيشه وری و دکتري رسنجانی و پی آمدهاي آن - کشته شدن خواجه نوری در ميدان بهارستان - سيلی خوردن سرتيب گلشائيان از جمال امامی سيلی خوردن سرهنگ حجازی از مظفر فيروز - سيلی خوردن مهندس رضوی در حيا ط بهارستان از سرهنگ برخوردار - ردا دنفست ايران و شوروی در مجلس - شکستن صندليهاي مجلس از طرف دکتري مصدق و همکارانش هنگام معرفي دولت رزم آرا - تحصن دکتري مصدق و گروهی از نمايندگان مجلس در بهارستان بعنوان اعتراض بدولت رزم آرا در باره توقيف روزنامه ها - تصويب طرح ملی شدن نفت پس از ترور رزم آرا و نخست وزيري دکتري مصدق - اقامت دکتري مصدق نخست وزير در مجلس بعلت نا امنی و ترس از ترور و تشكيل چند جلسه از هيئت دولت در مجلس - کشمکش مکی و دکتري مصدق دريکی از اطا قهاي مجلس و قفل کردن در و ممانعت از خروج نخست وزير از اطاق و شرکت در

مجلس - تصویب (لوح افتخار برای موتمن الملک) رئیس مقتدر مجلس ایران - استعفای مصدق و ابراز تمایل مجلس بنخست وزیر - قوام السلطنه - قیام مردم و حمله بمجلس و سازمانهای مختلف و سقوط دولت قوام در روز ۳۰ تیر و نخست وزیری مجدد دکتر مصدق - تصویب لایحه ماده قانون اموال قوام و مهردورالدم شناخته شدن او توسط همان مجلس که مورد تمایل قرار گرفته بود - انحلال مجلس سنا با تفسیر قانون اساسی در مجلس شورای ملی - تصویب قانون عفو آزادی خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا - تهیه طرحی از طرف نمایندگان بنام هیئت ۸ نفری درباره راه بطن شاه و نخست وزیر - اظهار دکتر مصدق باینکه مجلس (دزدگاه) است و ایراد نطق در میدان بهارستان هنگام نخست وزیری که اینجا مجلس است و آنجا مجلس نیست - حمله شدید وکلای اقلیت بخصوص جمال اما می به دکتر مصدق که این نخست وزیر نیست این یاغی است - شرکت دکتر مصدق با پیژامه همراه با سرلشگر بهار مست رئیس ستاد ارتش در جلسه خصوصی مجلس در روز نهم سفند - تصویب لایحه اختیارات دکتر مصدق و مخالفت شدید نمایندگان با تمدید اختیارات - تحصن سرلشگر زاهدی و دکتر بقائی و روزنامه نگاران در مجلس درباره بر تهدیدات دولت مصدق - اوبسترکسیون وکلای نهضت ملی و طرفداران دکتر مصدق و استعفای آنها از نمایندگی مجلس، تقدیم لایحه سلب مصونیت نمایندگان مجلس از دکتر بقائی بعلت اتهام شرکت در قتل افشار طوس - اظهار دکتر مصدق باینکه ۸۰ درصد وکلای دوره هفدهم وکلای طبیعی هستند و اقدام برای انحلال همان مجلس، اولین رفتار ندم در تاریخ مشروطیت آنهم برای انحلال مجلس - تصویب قرارداد نفتی کنسرسیون - اعطای لقب (رضا شاه کبیر) و (آریا مهر) بشاهان پهلوی - لغو قوانین ناشی از اختیارات دکتر مصدق و تصویب بعضی از آن قوانین - تصویب (قانون از کجا آورده ای؟) در دولت دکتر آقبال - استعفای دسته جمعی منتخبین بیستین دوره قانونگذاری قبل از افتتاح مجلسین در انتخابات تابستانی،

انجام انتخابات زمستانی دوره بیستم در دولت شریف امامی - تظاهرات فرهنگی در میدان بهارستان و قتل دکتر خا نعلی و گفتگوی رئیس مجلس و نخست وزیر و استعفا ی شریف امامی - صدور فرمان نخست وزیری دکتر امینی و انحلال مجلسین - تشکیل مجلس دوره بیست و یکم پس از رفراندوم ششم بهمن - شرکت بانوان برای اولین بار در تاریخ در مجلس - بررسی و تصویب ۶۰۰ تصویب نامه دوره فترت و رد قسمتی از آنها - تصویب قرارداد دویین درباره اعطای مصونیت به مستشاران نظامی آمریکا و سودای فراوان درباره آن بنام کاپیتولاسیون جدید - ترور حسنعلی منصور در مقابل در ورودی مجلس و سیله بخارائی، تصویب پیشنهاد دولت درباره رفراندوم در بحرین - درباره استقلال آن سرزمین - تصویب پیشنهاد دولت درباره استقرار کمیته ایران بر جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابو موسی - تشکیل فراکسیونهای پارلمانی ایران نوین - مردم - پان ایران نیست - رستاخیز در سالهای پس از انقلاب سفید - اتصال برنامہ مذاکرات مجلس به رادیو و تلویزیون در دولت شریف امامی و نطقهای تند نما یندگان علیه دولت و رژیم و تشدید برنامہ های شورش و اعتصاب و انقلاب در کشور - رأی تمایل نمایندگان مجلس بدکتر شاپور بختیار برای نخست وزیری - تصویب لایحه انحلال ساواک و محاکمه نخست وزیران و وزراء تقدیمی دولت بختیار - تشکیل فراکسیون وحدت ملی و اعلام حمایت از قانون اساسی و پاسداری از رژیم مشروطه سلطنتی با شرکت بیش از ۱۳۰ نماینده مجلس - استعفا ی گروهی از نمایندگان اقلیت پس از صدور نامه آیه الله خمینی مبنی بر استعفا ی نمایندگان از مجلس - استعفا ی دسته جمعی نمایندگان مجلس پس از وقایع ۲۲ بهمن ۵۷ - اعدام دور رئیس مجلس و گروهی از نمایندگان مجلس و سنا تورها پس از استقرار رژیم جمهوری اسلامی - استرداد کلیه حقوق دریافتی نمایندگان و سنا تورها پس از سقوط رژیم و با زداشت تعدادی از وکلای و سنا تورها *

چون درباره هر یک از این وقایع مطالبی در صفحات قبلی و یا بعدی وجود دارد، از این جهت فقط بعضی مطالب نقل میگردند. * * *
 شاهکار مدرس - از وقایع جالبی که در مجلس پنجم - مرسوم داد اقدام مدرس در توقیف یک نماینده مجلس بود. جریان چنین است که وقتی مجلس پنجم تصمیم داشت که بینه قوام را ساقط کند مدرس بطرف فداری از قوام و سلیمان میرزا بمخالفت مشغول فعالیت بودند. نیروی طرفین مساوی بود و با یک رای وضع کا بینه مشخص میشد. وقتی موقع رأی فرا رسید مدرس نزد بیان الملک نماینده راک که خیلی مذهبی و مخالف قوام بوده میروید و میگوید مومن وقت نماز است همراه برویم. او را از جلسه خارج میکنند و در زیر زمین در اطاقی بنماز میایستند. وسط نماز مدرس از اطاق خارج شده با قفلی که قبلاً تهیه کرده بود در رأی می بندد و با عجله ب جلسه علنی میآید که رأی گرفته میشود و قوام یک رأی زیادتر داشته است. فوراً "بر میگردد و قفل را باز میکند و ب جلسه میآید و وقتی بیان الملک وارد جلسه میشود (مدرس با خنده میگوید آخر مرد سیاسی. حالا چه وقت نماز بود؟) *

عنوان قانونی (ستارخان و باقرخان)

در یکی از جلسات علنی مجلس دوم ایران این عناوین بتصویب رسید:
 مجلس شورایی ملی جانبازیها و فداکاریهای جنابان ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی و سایر غیرتمندان تبریز را که نخستین علت آزادی و خلاصی ملت ایران از قید اسارت و رقیبیت ارباب ظلم و عدوان میدانند و از مصائب شدیدی که آن فرزندان غیور وطن و سایر اهالی غیرتمند آذربایجان برای سعادت ابدی و نیکنامی ایران تحمل کرده اند، تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینماید.

*

ردوبدل شدن سیلیها

مجلسه سپیدوسیاه چنین نوشت: مهندس رضوی نماینده کرمان به

دوست قدیمی خود سرهنگ برخوردار که مسئول اردو کشی علیه افراد مسلح بود در مجلس حمله کرد که در نتیجه او را از کار برکنار کردند . سرهنگ برخوردار یکروز بمجلس آمده با مهندس رضوی ملاقات کرده و کار بمشاجره میکشد که سیلی محکمی بگوش مهندس رضوی میزند . کار بهمین جا خاتمه نمی یابد هر روز بوسایلی مهندس رضوی مورد تهدید قرار میگیرد . یکروز پا کتی بدستش میرسد با نعش خون آلود محمد مسعود و نویسنده متذکر میگرد که تو سرنوشتی بتهرانا و نخواهی داشت . مهندس رضوی که مردی عصبانی و تندخو بود از شدت ناراحتی بشقاب بی را که در دست داشته را میکند که میشکند . از آنروز حالش دگرگون شده با ملاک خود در رفسنجان میرود . هنگام سفر شاه کرمان شرفیاب شده شاه برای تقویت روحیه او با ویک قبضه اسلحه میدهد . مهندس رضوی در کرمان چنان تعادل روحی خود را از دست میدهد که فرمانده لشکر اسلحه را از او میگیرد . بعداً بتهران آمده در مجلس نطقی ایراد میکند که سروتهی نداشت . سردار فخر حکمت او را برای معالجه با اروپا میفرستد که یکسال در فرانسه بمعالجه مشغول بوده است . مهندس رضوی در باره انتخابات دوره هفدهم در مجلس گفته بود افتخار انتخابات دوره هفدهم هم از خانه شماره ۱۰۹ و شخص دکتر مصدق بلند شده است .

مهندس رضوی در دادگاه دکتر مصدق محاکمه شد و ضمن اعلام وفاداری به دکتر مصدق گفته بود من از فرمان عزل اطلاعی نداشتم و ساعتی که مطلع شدم آقای دکتر مصدق گرفتار بود تمکین میکردید . مهندس رضوی در دادگاه هجده سال حبس محکوم شده بود که با فرمان عفو شاه آزاد گردید .
مطلعی میگفت در واقع ۳۰ تیر که عده زیادی در میدان بهارستان اجتماع کرده و بنمایندگان مجلس حمله میکردند سرلشگر کوپال رئیس شهربانی با طاق دکترامامی اما جمعه تهران و رئیس مجلس آمدت در باره امنیت میدان بهارستان صحبت کند . در آنجا بی او و میرا شرافی گفتگوی تنیدی در گرفت که با هم گلاویز شدند و میرا شرافی یقه رئیس

شهر با نی را گرفته و میگفت اگر عرضه ندا ریدا ستعفا کنید که یک سیلی هم بگوش کویا ل زد که با وساطت رئیس مجلس دیگر موضوع دنبال نشد . مکی مینویسد : روز ۳۰ تیر ما ه نما یندگان نی که در حوضخانه مجلس بودند مطالبی میگفتند . یکی از نما یندگان گفت بچشم خود دیدم که سرهنگ قربانی افسر شهر با نی با اسلحه کمبری یکنفر را کشت . بیکی از مستخدمین مجلس گفتم برو بسرهنگ قربانی بگو مکی ترا خواسته و او را با اینجا بیاور . سرهنگ بمجلس آمد و اسلحه خود را هنگام ورود تحویل داد . وقتی وارد حوضخانه شد دست خود را بعلامت احتسرا م با لا برد مهلتش ندا ده سیلی محکمی بگوشش زدم . نما یندگان مجلس حاج سید جواد ی - قناب آباد ی - نادعلی کریمی او را در میان گرفته با مشت و لگد مژوبش ساختند . او را از دست آنها نجات داده گفتم ممکن است در مجلس کشته شود . بگا رد مجلس تحویلش دادم تا محکمه انقلابی تشکیل گردد . ولی گارد مجلس گفت نگاهداری او حکم کتبی لازم دارد او را رها کردند .

*

چرا سرتیب گلشایان سیلی خورد؟

دکتر مصدق در مجلس گفت : من از دولت سؤال میکنم چه شد اول سرتیب گلشایان حاکم نظامی از کازکار برکنار شد و بلافاصله رکن ۲ بدون تحقیقات وداشتن صلاحیت او را تبرئه کرد . پس از آنکه یکی از نما یندگان سیلی بگوش او نواخت و جواب ندا دگ از کار من فصل شد . من با بین دولت عرض میکنم که سرتیب گلشایان با ید در محکمه ای مرکب از اشخاص معروف بصحت عمل محاکمه شود و ابرای من مشکل است که در این مجلس انجا م وظیفه نمایم .

از مهندس گلشایان جریان را پرسیدم که چنین گفت :

پدرم با ارتش بدهدایت و سپهبد رزم آرا و سرلشکر میرجلالی دانشگاه نظامی سن سیر را دیده بود و خیلی با هم دوست بودند . او فرمانده لشکر در خارج از تهران بود که بتهران آمد و از رزم آرا دوست هم کلاس خود

خواست که در تهران با وسمتی بدهند. در نتیجه او فرمانده لشکر ۲ زرهی شد و وقتی دولت خواست حکومت نظامی اعلام کند او را هم که درجه سرتیپی داشت فرماندار نظامی تهران نمودند. بهیچوجه اهل کاری سیاسی نبود و هیچگونه آشنائی هم با سیاستمداران نداشت. هر چه عموی من عباسقلی گلشائیان سیاست علاقه داشت او از سیاست بیزار بود. یکروز خبر شد که در میدان بهارستان تظاهراتی هست بر حسب وظیفه اقدامات لازم برای استقرار امنیت در آنجا صورت گرفت. مردم دکترا مصدق را روی دوش به مجلس میبردند که زد و خورد در گرفت و تیراندازی شد. در نتیجه خواهی نوری جوان بیگناهی که در بالکن منزل خود تماشاگر ما بود کشته شد. وکلای مجلس بیرون ریختند. بین او و جمال اما می گفتگو در گرفت که جمال سیلی محکمی بگوش پدرم زد. او خیلی عصبانی شد و عکس العملی نشان نمیداد و اصلاً نمیدانست دکترا مصدق و جمال اما می کیستند و چه نقشی در سیاست داشتند. بهمین جهت از کارکنان ره گرفت و در مزرعه‌ای بتربیت اسب پرداخت. نظیر خا رجیها که سعی دارند اسبهای خوب را برای مسابقه آماده کنند و هم چند اسب تربیت کردند و نام هم در سهای خود را روی آنها گذاشت (اسبهای رزم آرا - هدایت - میرجلالی و ...). پس از مدتی با ردیگرا و خواستند و بکار دعوتش کردند و سرانجام با درجه سر لشگری بازنشسته شد.

*

لایحه (عزاب عرب) در مجلس

فرخ مینویسد: مشیرالسلطنه (بندر پیر با زار) گیلان را وقف (عزاب عرب) کرده بود. یعنی درآمد این بند را ایرانی باید بکشورهای عربی فرستاده شود که خرج (عربهای بی‌زن) بشود. جوانان بی‌زنی ایرانی سهمی از آن نداشتند. بعداً تولیت این بند را یه الله سید محمد بهبهانی واگذار شد.

*

شخص مطلعی تعریف میکرد در سالهای بعد یکبار مسئله این وقف نامه

در مجلس مطرح شد. قرار بود تولیت آن بیکی از بانوان ایرانی
واگذار شود. یکی از وکلای مجلس که مخالف این امر بود گفت (همال
که تولیت این بندر و دهات آن بان خانم و اگذار میگردد باید هم خود
او شخصاً جواب عزاب عرب را بدهد.)

مخبر السلطنه مینویسد: (مشیر السلطنه قریه‌ای را در شهریا روقف
جوانان عزب طایقه‌نخا وله در اطراف مدینه کرده است. چراغی که بخانه
رواست بمسجد حرام میباید. صدرا عظم وقت را متولی قرار داده است.
کی این عایدات را بآنجا میرسانند. من اختیار را مررا بر رئیس اوقاف
گذاردم. اگر احیاناً جوانان عزب عرب با جوانان غیر عرب مقم مبادله
شده باشد. نمیدانم چه کیفیتی سبب این اختیار شده است.)

*

تنها مسلمان مجلس!!

از جمله نمایندگان مجلس که خدمات زیادی کرده و هنگامیکه کارپرداز
مجلس بود سروسا مانعی بوضع مجلس دادا رباب کیخسروشا هر خاز
زردشتی های کرمان بود که چند دوره سمت نمایندگی مجلس را داشت.
ضمناً رئیس انجمن زردشتی‌ها هم بود. وقتی پسرش بهرام شا هر خ در
را دیو برلن مطالبی علیه ایران میگفت رضا شاه نسبت به ارباب
کیخسرو بدبین شد.

مهدی با مداد مینویسد: شاه رخ به محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس
مجلس متوسل شد و او هم با رضا شاه مذاکره کرد ولی نتیجه‌ای نبخشید.
در یکی از شبهای تیرماه ۱۳۱۹ و را در مجلس عروسی دستگیر کردند و
همان شب کشته شدند و نعش او را در مسیر خانه اش افکندند.

مردی مدیر- منظم- با تدبیر و فاضل بود.
مدرس دربارها و گفت (در مجلس شورا یملی ما فقط یک مسلمان پیدا
میشود آنهم ارباب کیخسرو است.)

*

همکاری دولت و مجلس و شرکت وکلادردولت

در ممالکی نظیر انگلستان شرط انتخاب نخست وزیر و وزیران این است که باید در یکی از حوزه‌های انتخابی بنمایندگی مردم انتخاب گردند و اگر نتوانستند در حوزه انتخابی خود احزاب اکثریت شوند دیگر نمیتوانند در دولت شرکت کنند. در کشورهایی که اصل (تفکیک قوا) تبعیت شده هیچ وکیل حق شرکت در دولت را ندارد مگر اینکه قبلاً "از سمت نمایندگی مردم استعفا کند. بهمین جهت گرازا" بس وکلا و سنا تورها پیشنهاد شرکت در دولت شده و چون میدیدند که کرسی خود را از دست خواهند داد از شرکت در دولت خودداری میکردند.

وقتی یکبار که بدکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری شد گفت بشرطی میپذیرد که در صورت استعفا از نخست وزیری بتواند در مجلس شرکت کند. یعنی نظیر کشورهای مثل انگلستان در عین وزارت سمت وکالت را هم حفظ کرده حتی در دادن رأی شرکت میکنند.

در سال ۱۳۰۶ در اوایل سلطنت رضا شاه قانونی از تصویب مجلس گذشت که وکلان نمیتوانند وزیر شوند. در صورت قبول وزارت باید از وکالت استعفا کنند. همچنین در موقع انتخابات وزراء نمیتوانند خود را نامزد نمایندگی کنند مگر اینکه قبلاً "از شغل خود استعفا کنند. البته عده‌ای دیگر از ما حبان مقامات هنگام تصدی شغل از شرکت در انتخابات منع گردیده‌اند.

تنها کسی از رجال کشور که با این فکر افتاد این امر را بکلی تغییر دهد قوام السلطنه بود که در این باره لایحه زیر را به مجلس تقدیم نمود:

برخا طرأ قایان پوشیده نیست که در ممالکی که تحت حکومت پارلمانی و حکومت مشروطه اداره میشود وظیفه مجلس بوضع قوانین حصر نشده بلکه همکاری مجلس با دولت از طریق مشارکت نمایندگان در هیئت دولت و شرکت در قطع و فصل امور کشوریکی از وظایف برجسته مجلس محسوب میشود زیرا آقایان نمایندگان در مجلس شورایی و کمیسیونهای مربوطه که در حقیقت یک آموزشگاه واقعی برای تهیه مردان مجرب و

کارآمد بشمار میرود بطوری مهیا و آماده برای شرکت در کارهای دولت میشوند که تجربه آنان در اغلب موارد مورد استفاذهی قیمت برای دولت میشود. چون اینجا نب معتقدم که برای تحکیم مبانی حکومت ملی از تجربیات و اطلاعات سودمند آقایان نمایندگان مجلس باید استفاده شود و همچنین موجب صحیح و منطقی برای محرومیت وزراء از حق انتخاب شدن نمیبیند از این لحاظ قانون مصوب تیرماه ۱۳۰۶ را متناسب با وضعیت حکومت پارلمانی نمیداند لذا ماده واحده زیر را پیشنهاد و تصویب آنرا تقاضا مینماید.

ماده واحده - جزء دوم از ماده اول و همچنین ماده دوم قانون مصوب ۲۲ تیرماه ۱۳۰۶ راجع بمحدودیت وزراء در موقع انتخابات و محدودیت نمایندگان دوره تقنینیه ملغی میشود. نخست وزیر - احمد قوام قوام السلطنه طی نطقی چنین گفت: موضوعی که مورد بحث امروز ماست حقی است که بدون هیچ دلیل و جهت از قانون مصوبه تیرماه ۱۳۰۶ از نمایندگان ملت سلب گردیده اگرچه اینجا نب در آن موقع از مملکت دور بوده ام لیکن قطع دارم که نظریات خصوصی و اغراض نامطلوب محرک آن گردیده است. امروز باید تصدیق کنم که اغراض و نظریاتی جز استقرار حکومت ملی بتمام معنی و روش مطلوبی که در تمام ممالک پارلمانی بدان گرویده اند در مملکت ما نباید وجود داشته باشد و آنجا که مرکز سیاست و قدرت مجلس شورای ملی است و تربیت افرا دو پیدایش سیاستمداران لایق از طریق مجلس شورای ملی باید صورت گیرد هیچ دلیل و منطقی اجازه نمیدهد اشخاصی که در مجلس که با وضع مملکت و اسرار سیاست واقف میشوند از تصدی مقامات دولتی محروم گردند خاصه اینکه از چند سال قبل با این طرف چون شغل وزارت در اشخاص معدود منحصر و محدود بوده است افراد صالح و مبرز برای تصدی این مقام کمتر در دسترس گذارده شده است. بوجه تعیین میتوان تصدیق نمود که اگر در این دستگاہ ملی که در حقیقت آموزشگاه رجال مطلع و بصیر است راه وصول بمقامات دولتی مسدود نمیکردید امروز دچار

فقر مسلمی که از حیث رجال ممتحن داریم نمیشدیم. بنا بر این اصول و عقیده است که اینجانب از راه کمال وطنپرستی و عشق و ایمانی که با استحکام اساس مشروطیت دارم داده و احدها بمجلس شورای ملی پیشنهاد میکنم و از جهت اینکه در خارج شنیده‌ام که پاره‌ای افکار مخالف به تبلیغات بی اساس پرداخته‌اند که غرض از این پیشنهاد این است که اشخاص مبرز و مجرب مجلس شورای ملی را دعوت بعزویت دولت نمایند تا پس از چندی موجبات کناره‌گیری آنها فراهم گردد. اینست که برای رفع این توهم و برای جلوگیری از این تبلیغات مضره مناسب میدانم اصولی و دوم قانون اساسی را امروز یا هر روز دیگر که مجلس مقتضی میدانند تفسیر فرمایند. زیرا بعقیده اینجانب مقصود از اصل سی و دوم منحصر از افراد و کلابوده‌اند که در ادارات دولتی به خدمات دون رتبه وزارت استخدا میشوند و اگر این مقصود مشمول بوزارت نیز میبود البته تصریح شده بود. در حال این نکته از وظایف اینجانب خارج و موقوف بتشخیص مجلس است. مقصود اینجانب تذکرات است که زودتر تصمیمی اتخاذ فرمایند.

این لایحه دولت به کمیسیون رفت ولی چون دولت سقوط کرد دیگر مطرح نشد و برای همیشه منتفی گردید و دیگر هیچگاه در مجلس مطرح نشد.

*

روحانیون و روحانی زاده‌ها در مجلس

از بدو مشروطیت همواره در مجلس شورای ملی چند تن از روحانیون شرکت داشتند. در مجلس اول چند تن از آیات عظام که عبارتند از: آقا سید عبداللّه بهبهانی - آقا سید محمد طباطبائی - آقا شیخ فضل‌الله نوری.

مدرس جزو پنج تن طراز اول بمجلس آمد و بعداً منتخب مردم شد و سالها در پاریس و آلمان ایران نقش مهمی را بعهده داشت. اما مجمعه خوئی، آیت‌الله کاشانی - دکتر حسن امامی (اما مجمعته تهران) شیخ علی مدرس

حسنعلی راشد - سیدعلی آقا یزدی - اما مردوخ - حاج آقا سیدضیاء
حاج سیدجواد دی - حاج آقا صفائی - غلامحسین دانشی، درادوارمختلف
انتخاب شدند که بعضی از آنها اصلاً در مجلس شرکت نمیکردند یا در
تمام دوره یکی دو جلسه بمجلس میآمدند، آیه الله کاشانی وقتی به
ریاست انتخاب شد جلسات مجلس را هم اداره نمیکرد، دکتر امامی گاهی
بمجلس میآمد و جلسات از مجلس را هم اداره می کرد ولی کاشانی حتی
یک جلسه هم پشت میز ریاست ننشست.

مدرس با تمام نفوذی که داشت نتوانست بر ریاست مجلس برسد ولی
از وکلای بسیار مقتدر زمان خود بود.

وقتی رضا شاه اقتدار یافت در دوره هفتم دیگر مدرس بمجلس راه یافت
او ضمن اعتراض بجریان انتخابات گفت (پس آن یک رأی خودم چه
شد؟).

در تمام دوران سلطنت پهلوی شخصیتی که واسطه بین شاه و دربار و
دولت و روحانیون بود قائم مقام الملک رفیع بود که سالها عمده
بسر داشت و گاهی مورد توجه خاص شاهان پهلوی بود و گاهی مغضوب
میشد. سرانجام بعزت مخالفت با اصلاحات ارضی با اینکه عنوان سناتور
را داشت مغضوب گردید.

قائم مقام الملک رفیع در زمان شاه شغل نمایندگی مجلس و در
زمان محمد رضا شاه مدتی شغل وکالت و مدتی هم شغل سناتور را یدک
میکشید.

در خیلی از ادوار مجلس فرزندان و بستگان روحانیون بزرگ در مجلس
عضویت داشتند از قبیل میر سیدعلی و آقا جعفر بهبهانی - جمال امامی
و نورالدین امامی - دکتر حمید کفائی - دکتر آیه الله زاده اصفهانی -
مصطفی کاشانی - دکتر مدرس (از قم) - چند تن از خاندان طباطبائی
و بروجردی - و تعداد دیگری که نامشان را با طرندارم.
آیه الله زاده دکتر موسی موسوی اصفهانی که از نجان در دوره بیستم
بنمایندگی مجلس انتخاب شده بود نظیر من بسمت منشی سنی انتخاب

شده و در کنایه من نشسته بود. او نوه آیه‌الله صفاها نی مرجع تقلید شیعیان بود که پدرش در نجف هنگام نماز ترور شد که انتشار یافت این ترور کار انگلیسها بوده است. به همین جهت آقا موسی مورد توجه خاص پدر بزرگ خود بود که برای تحصیل به اروپا فرستاده شد. بمن میگفت در نجف درجه‌ها جتها دگرفته و در دانشگاه (سوربن) پاریس درجه دکترا فلسفه در یافت داشته است.

مردی خوش قیافه و خوش برخورد و همه فن حریف بود. دربارها و خیلی کمک میکرد حتی کمک مالی و گویا بعزت گرفتاریهای مالی و کشیدن چک با مشکلاتی روبرو شده بود و سرانجام پس از انحلال مجلس از کشور خارج گردید و بتدریج جزو مخالفین رژیم شاه در آمد و شروع بنوشتن مقالاتی در روزنامه‌ها نمود و نطقهایی در رادیو بغداد علیه شاه ایراد کرد. از قرار معلوم با همکاری دعائی و علی اراکی از نزدیکان خمینی در عراق برنامهای مخالف رادیو بغداد را اداره میکردند.

چند جلد کتاب منتشر ساخته که در (کتاب انقلاب محنت بار - جمهوری دوم) بشدت رژیم جمهوری اسلامی را مورد حمله قرار داده و با اسناد و مدارک و اطلاعاتی پرده‌از روی ریاکاریهای رژیم جمهوری اسلامی و اداره کنندگان آن برداشته است.

گویا بعد از انقلاب با ایران آمده و با دیگران رژیم اسلامی نتوانسته است همکاری کند. شرح حال او در یکی از نشریات چنین نوشته شده است: (در سال ۱۹۳۰ در نجف متولد شده و در نجف تحصیلات دینی را تا مرحله جتها دبپایان رسانیده است. در سال ۱۹۵۵ دانشگاه تهران، درجه دکترا فلسفه اسلامی را با و اعطا کرده و از دانشگاه سوربن دکترا فلسفه اسلامی گرفته و در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳ از اصفهان بنمایندگی مجلس انتخاب گردیده و در سال ۱۹۶۸ از طرف ساواک در بصره مورد ترور قرار گرفته و در دانشگاههای بغداد و له‌آلمان و طرابلس لیبی و هاروارد آمریکا و دانشگاه کالیفرنیا در لوس‌آنجلس بعنوان استاد محقق تدریس کرده همچنین در سال ۱۹۷۹ بسمت رئیس

مجلس عالی اسلامی در غرب آمریکا انتخاب شده است).
 در اخبار خواندم که در کنفرانس اسلامی بغداد دهه ۲۸ روحانی از کشورهای مختلف اسلامی شرکت کرده بودند و هم‌در این کنفرانس بنما بیندگی روحانیون ایران شرکت کرد. در این کنفرانس با ردیگر رژیم ضد دینی خمینی را محکوم ساخت. رئیس‌جا معاً لازهر مصر و مفتی سوریه و مفتی پاکستان و مقامات مذهبی دنیای اسلام شرکت داشتند روش ترور و وحشت رژیم جمهوری اسلامی را محکوم و خواستار پایان جنگ ایران و عراق شدند. او که در گذشته با خمینی و فرزندش مصطفی خمینی و نزدیکان خمینی رابطه نزدیکی داشت اکنون بشدت با این رژیم مبارزه میکند و یکبار هم در کنفرانسی که با همکاری شیخ علی‌تهرانی و گروهی از روحانیون مخالف خمینی تشکیل شده شرکت داشت.

*

تعداد و حقوق نمایندگان مجلسین

تعداد نمایندگان مجلس سنا همیشه ثابت بوده یعنی ۳۰ سناتور انتصابی که بفرمان شاه سمت سناتور می‌افتند و ۳۰ تن سناتور انتخابی که ۱۵ نفر از تهران و ۱۵ نفر از شهرستانها انتخاب می‌گردیدند.
 تعداد نمایندگان مجلس همیشه در حال تغییر بود. تا قبل از سلطنت رضا شاه تعداد نمایندگان مجلس کمتر از یکصد نفر بود که گاهی هم تعدادی انتخاب نمیشدند ولی در زمان سلطنت رضا شاه به ۱۳۶ نفر رسیده بود. پس از شهریور ۲۰ مدت‌ها همین عده انتخاب میشدند و بمجلس میرفتند ولی با اصلاحاتی که در قوانین بعمل آمد قرار شد در برابر هر یکصد هزار نفر یک نماینده طبق جدول انتخابی که وزارت کشور تهیه میکند و بتصویب مجلس میرسد انتخاب گردد.
 بموجب قانون مصوب ۱۸ خرداد ۱۳۳۹ که جدول انتخابات را ضمیمه داشت تعداد نمایندگان مجلس به ۲۰۰ نفر افزایش یافت.
 بموجب قانون ۱۳۶۴/۴/۱۰ تعداد ۱۹۰ نفر نمایندگان اضافه شد که ۲۱۹ نفر گردیدند.

در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۵۰ بموجب قانون و جدول جدیدی تعداد نمایندگان به ۲۶۸ نفر افزایش یافت که تا سقوط رژیم آیین عده در مجلس شرکت میکردند. هرگاه نماینده ای بعللی از عضویت مجلس خارج میگردد با انتخاب میان دوره ای یکنفر بجای او انتخاب میشود. حقوق نمایندگان در سالهای آخر رژیم با حقوق سناورها و قانونا با حقوق وزراء برابر بود. بتدریج حقوق نمایندگان از ماهی (صد تومان) یکهزار ریال اوایل مشروطیت تدریجا بحدود ماهی یکصد و پنجاه هزار ریال در آخرین سال افزایش حاصل نمود. که سناورها نیز همان مبلغ را دریافت میداشتند. چون عده ای از سناورها و کلاسای بقره کار دولتی داشتند و با بقیه خدمت آنها حفظ شود مبلغی از حقوق آنان بابت بازنشستگی کسر شده بصندوق بازنشستگی پرداخت میگردد. ضمنا مدت نمایندگی هم جزو سابقه خدمت آنان محسوب میشود. مثلا اگر یکنفر قاضی بوکالت انتخاب میشود و پس از یکدوره نمایندگی بکار قضوت بازمیگشت از نظر اینکه بکار استخدامی او لطمه ای وارد نشود این چها رسال نیز بسنوات خدمت او اضافه میشود.

بعضی از تجار و ملاکین که ثروت زیادی داشتند هیچگونه توجهی بحقوق مجلس نداشتند و اکثر حقوق خود را با شخاص مختلف حواله میکردند که از صندوق حسابداری مجلس دریافت مینمودند.

دکتر مصدق هم هیچگاه از مجلس حقوق نگرفت و وقتی هم نخست وزیر شد حقوق دریافت نمیکرد.

حاج سیدرضا فیروزآبادی که چهار دوره سمت نمایندگی مجلس را داشت کلیه حقوق نمایندگی خود را اختصاص بساختن بیمارستان فیروزآبادی در شهری داد. او با ۶۲ هزار متری حرمت الدوله را خرید و با کمک های دریافتی از دیگران ساختمان مجهزی بنا نمود.

در سن ۹۰ سالگی درگذشت و در مقبره ای که جنب بیمارستان دایر کرده بود دفن شد.

تعدادی از نمایندگان قسمتی از حقوق خود را برای کارهای عمرانی حوزه انتخابی اختصاص میدادند. بهر صورت همه ماهه مبلغی از حقوق نمایندگان برای امور خیریه و خرید کتاب و کمک بسیل زندگان یا زلزله زدگان و امثالهم کسر میشد. رژیم جمهوری اسلامی نیز از هر کس که بعنوان نماینده و سنا تور هر مقدار پول از بودجه مجلسین گرفته بودند از آنها پس گرفت.

از بعضی نمایندگان هم که پس از انقلاب قادر بتأمین هزینه جاری خود نیستند مطالبه حقوق دریافتی میشد. یا گروهی نیز قسط بندی شد. در حالیکه عده ای از نمایندگان سمت دولتی داشته در آمدت نیز بابت بازنشستگی مبلغی میپردازند که رژیم جمهوری اسلامی هم حقوق را مسترد داشت و هم حقوق بازنشستگی آنها را نپرداخت.

*

استیضاح - اعلام جرم - اوبسترکسیون

از مهمترین حقوقی که قانون اساسی بنمایندگان پارلمان ایران داده است (استیضاح) میباشد که هر نماینده ای میتواند نخست وزیر و هیئت دولت و یا جدا جدا هر کدام از وزرا را که بخواهد مورد استیضاح قرار بدهد و مطالب خود را بگوید و نخست وزیر و وزیران مورد استیضاح نیز در مدت معینی پاسخ خود را بدهد و بدنبال این گفتگوها مجلس رأی خود را بدهد که در صورت مثبت بودن رأی، دولت و آن وزیر بکار خود ادامه میدهد و در صورت رأی منفی بمنزله عدم اعتماد تلقی میشود و دولت یا آن وزیر از کار کناره میگیرند.

مواردی هم پیش میآید که مجلس بهیچوجه نمیتواند اظهار نظر کند مثل استیضاح دولت درباره نفت یا بحرین و امثالهم که در آن مورد هم به رأی سکوت متوسل میشد. از صدر مشروطیت تا روز سقوط رژیم کرا را "دولتها" مورد استیضاح قرار گرفتند که بعضی از موارد استیضاح فردی و بعضی مواقع استیضاح جمعی بود که چند تن از نمایندگان پای ورقه استیضاح را امضاء میکردند. یا چند و کیل جدا جدا دولت

را مورد استیضاح قرار میدادند که احتیاج برآی جداگانه نداشت. همه استیضاح کنندگان در یک یا چند جلسه توضیحات خود را بیان میداشتند و دولت‌ها نیز مطالب خود را میگفتند و سرانجام مجلس اظهار نظر میکرد. هر قدر رژیم ضعیف تر بود استیضاح از دولت‌ها زیاده‌تر میشد و هر وقت رژیم قدرت می‌یافت چون دولت هم مبعوث رژیم بود دیگر از استیضاح خبری نبود. قبل از رسیدن رضاشاه به سلطنت چند مورد دولت‌ها در مجلس شورا یملی استیضاح شدند که از همه مهم‌تر استیضاح مدرس از خود سردار سپه بود ولی در اقتدار رضا و محمد رضا شاه پهلوی دیگر از استیضاح در مجلسین ایران خبری نبود ولی بمحض اینکه قدرت شاهان روبزوال میرفت در صحن پارلمان صدای نمایندگان درباره (سؤال استیضاح - اعلام جرم) بلند میشد که نمونه‌های آن در آخرین روزهای سقوط رژیم در سال ۱۳۵۷ می‌باشد. حال بچند مورد اشاره میشود.

*

بعضی از استیضاح کنندگان پشت تریبون این شعرا خوانده‌اند:

چو کار دولتیان نیست در طریق صلاح

علاج درد دنیا شد به غیرا استیضاح

*

۱- مهمترین استیضاح در اوایل مشروطیت مربوط به استیضاح سلیمان میرزا اسکندری لیدر حزب دمکرات از عبدالحسین فرمانفرما وزیر داخله کابینه عین الدوله بود که چرا با وجود داشتن اطلاع و علم و یقین از ورود فرمانده قوای عثمانی و افراط مسلح او بخاک ایران اقدام نکرده است. این استیضاح موجبات سقوط کابینه را فراهم کرد و کشور دچار بحران گردید و پس از چهل روز مستوفی الممالک نخست‌وزیر گردید. همین استیضاح و تغییر و تبدیل موجب مهاجرت و تعطیل دوره سوم مجلس گردید. استیضاح دیگر او از وحید الملک وزیر پست و تلگراف بود.

۲- استیضاح مدرس از کابینه مستوفی الممالک - هیچکس باور نمی‌کرد که مستوفی را با آن وجاهت ملی بتوان استیضاح کرد. بهمین

جهت مستوفی الممالک در پاسخ مدرس گفت این دولت قصوری در انجام وظیفه نکرده است. اشخاصی هستند که میخواهند آجیل بدهند و آجیل بگیرند ولی معده من ضعیف است و نمیتوانم آجیل بخورم. حضورا علیحضرت میروم و استعفا میکنم. با اینترزا جلسه مجلس رفت و استعفا کرد.

در همین جلسه بود که قوام السلطنه بعنوان نماینده مجلس شرکت داشت که مورد حمایت مدرس بود بمطالبت مستوفی الممالک پاسخ گفت. بدنبال این استیضاح کا بینه مشیرالدوله تشکیل شد.

۳- استیضاح مدرس از سردار رسپه - اختلاف مدرس و سردار رسپه به طوری بالا گرفت که وقتی سردار رسپه بمجلس آمد مدرس رو بمردم کرده میگفت صدبار بگوئید مرده با سردار رسپه وزنده با مدرس... سرانجام مدرس و سردار رسپه دست به یقه شده و سردار رسپه میخواست مدرس را از بالکن مجلس بزیراندا زد که قائم مقام و تیمورتاش مانع شدند.

وقتی سردار رسپه بمجلس آمد و استیضاح مدرس مطرح بود خواست از جلسه خارج شود مومتن الملک رئیس مجلس گفت رئیس الوزرائی که جواب استیضاح را نمیدهد و میخواهد از جلسه برود معلوم است که استعفا کرده که سردار رسپه با شنیدن این حرف بجای خود نشست.

۴- وقتی میرزاده عشقی مدیر روزنامه قرن بیستم و شاه آزادگان ایران ترورشده نمایندگان اقلیت در مجلس شورای ملی دولت وقت را استیضاح کردند.

۵- استیضاح بیش از پنجاه تن از نمایندگان از قبیل محشم السلطنه اسفندیاری - دادگر - سید یعقوب انوار - سردار اسعد بختیساری، حاج آقا رضا رفیع، از دولت مستوفی درباره نوشتن نامه بکمپانی نفت جنوب و تشکیل محکمه غیرقانونی در مالیات و استرداد اموال نایب حسین کاشی و ماشاء الله خان و عدم توجه با موقوفاتی و فلاحتی. این استیضاح در اوایل سلطنت رضا شاه صورت گرفت و جالب اینکه مدرس و ملک الشعراء و حائری زاده موافق بودند و از دولت مستوفی

حمایت میکردند که روز ۸ بهمن مستوفی الممالک کتبا از نخست‌وزیری استعفا کرد و جواب استیضاح را هم کتبا برای مجلس فرستاد. رضا شاه هم استعفا را ورنه پذیرفت و مجدداً بکار پرداخت فقط کا بینه ترمیم شد.

۶- استیضاح عباسقلی اردلان از دولت هژیر درباره ارز کشور.
۷- استیضاح عباس اسکندری از دولتهای حکیمی و ساعد درباره نفت و بحرین که با رأی سکوت مجلس مواجه شد و بعداً نمایندگان بدولت رأی اعتماد دادند.

۸- استیضاح سیدضیاءالدین طباطبائی از دولت بیات... چون دکتر مصدق بشدت از آن دولت حمایت میکرد سیدضیاء استیضاح خود را پس گرفت و منجر به رأی اعتماد نگردید.

۹- استیضاح غلامحسین رحیمیان از دولت ساعد درباره نفت و بانک شاهنشاهی. استیضاح مهندس فریور از دولت ساعد.
۱۰- استیضاح دولت ساعد توسط نمایندگان جبهه ملی خیلی پر سروصدا بود که متن آن چنین است:

ریاست محترم مجلس شورای ملی - چون دولت جناب آقای ساعد برخلاف قانون مهرماه ۱۳۲۶ در برابر استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس و ایران مرتکب اعمالی شده که بزیان مملکت بوده و خلاف قانون مزبور عمل کرده است و همچنین دخالت مستقیم شخص نخست‌وزیر در قوه مقننه کشور بمنظور بتصویب رسانیدن قرارداد نفت بنفع شرکت نفت انگلیس و ایران است لذا امضاء کنندگان ذیل دولت آقای ساعد و بالاخص شخص ایشان و وزیرداری را نسبت بدومورد ذیل استیضاح میکنیم:

- ۱- عدم استیفای حقوق ایران.
- ۲- دخالت در قوه مقننه مملکت.

حسین مکی - دکتر بقائی کرمانی - عبدالقادر آزاد

۱۱- استیضاح کشا و رز صدر از وزیر دارائی (فروهر) دولت رزم آراء
با بین مضمون (چون استرداد ضمنی گزارش کمیسیون نفت مبنی بر
ردمقا و لهنا مه بعنوان تا مین کننده حقوق ملت ایران متضمن
تضییع و تعویض حقوق ملت است آقای وزیر دارائی را استیضاح میکنم).
۱۲- دکتر مصدق - اللهیاء صالح - حائری زاده - حسین مکی ،
دکتر شایگان دولت رزم آراء را در باره نفت استیضاح نمودند و دکتر
مصدق چنین گفت :

"جبهه ملی قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ و همچنین قرارداد
الحاقی را برسمیت نمیشناسد و آنرا بی ارزش میدانند."
مجلس با بین استیضاح رأی سکوت داد .

۱۳- استیضاح گروه پان ایرانیست از دولت هویدا در باره بحرین
۱۴- استیضاح احمد بنی احمد از دولت آموزگار در باره اختناق و
فساد و مقابله با تظاهرات مردم .

۱۵- استیضاح گروه پان ایرانیست و گروهی از نمایندگان جدا
شده از حزب رستاخیر از دولت آموزگار در باره نقض آزادی اجتماعات
و آزادی مطبوعات و عدم تعقیب متجاوزین بحقوق عمومی و بیت المال
۱۶- استیضاح دولت شریف امامی توسط عباس اخباری و دادن رأی
اعتما بد دولت از طرف مجلس

۱۷- استیضاح دولت شریف امامی از طرف پزشکپور و گروه پان-
ایرانیست و عده ای دیگر از نمایندگان مجلس رستاخیز .
در مورد بعضی از این استیضاح نمایندگان بعداً بتفصیل مطالبی انتشار خواهد یافت.

ابرازانزجانمایندگان از یک وزیر

در کلیه ادوار مجلس شورای ملی فقط یکبار طرحتی از طرف نمایندگان
در باره ابرازانزجان را از یک وزیر تقدیم شد که چنین است :
ریاست محترم مجلس شورای ملی - تقاضا داریم طرح زیر را بعنوان
تصمیم قانونی با قید و فوریت فی المجلس طرح و تصویب آن را
پیشنهاد کنید :

مجلس شورا یملی بیانات سه شنبه پنجم دیماه ۱۳۲۹ آقای فروهر را مردود دانسته و بهیچوجه مورد تصدیق نمایندگان ملت نخواهد بود و انزجار خود را از عمل ایشان اعلام میکنند .

حسین مکی - محمود نریمان - حائری زاده - آزاد - دکتر طبیب،
اللهیار صالح - بهبهانی - حسین مکرم - اردلان - دکتر جلالی،
معدل - دکتر معظمی - مخبر فرهمند - حاذقی - محمد ذوالفقاری،
دکتر بقائی - دکتر کیان - کشاورز صدر - دکتر سید امامی - ناظرزاده،
حبیب پناهی - دکتر مجتهدی - ثقة الاسلامی - دکتر شایگان و چند
تن دیگر .

سرانجام با اینصورت تصویب شد :

بیانات وزیر دارائی در جلسه سه شنبه ۵ دیماه ۱۳۲۹ را جمع به نفت
بهیچوجه مورد تصدیق مجلس شورا یملی نمیباشد و مردود است .

*

اعلام جرم

هنگام تشکیل مجلس شانزدهم وقتی ساعتی با رلمانسی از
نخست وزیر استعفا کرد و مجدداً ما مور تشکیل کابینه شد عباس اسلامی
نمایند با بل اعلام جرم کرد که متن آن چنین است :

(نظر باینکه آقای محمد ساعد در چند ماهه از ما مداری اخیر خود بر
خلاف اصل ۷ متمم قانون اساسی و سایر اصول قانون مزبور و قوانین
دیگر بطور عمد و با سوء نیت مرتکب جرائمی شده . . در امور اقتصادی
و مالی مخصوصاً در امر صادرات و واردات و خواربار عمومی خسارات
جبرانناپذیری که ناشی از عدم لیاقت و شایستگی مشارالیه میباشد
بخزانة عمومی و مردم وارد نموده علیه نامبرده اعلام جرم میکنم .)

تقریباً در مجلس سابقه نداشته که وقتی دولتی معرفی میگردد بلافاصله
علیه آن دولت اعلام جرم گردد و این برای اولین بار بود . ولی
معتصم السلطنه فرخ پس از سقوط کابینه سهیلی علیه او وزیر کشور
دولت ، تدین اعلام جرم کرد که طی آن بجنبه های مالی و سیاسی و

سوء استفاده در انتخابات و اینکه مقداری زمین و پول گرفته شده و از جوه شهرداری خانه‌های درشمیران ساخته شده است، اشاره نمود. همچنین دستورات سهیلی و تدین به فرمانسداران و استانداران در امر انتخابات و مداخله کنسولگریها را اعلام داشت که سرانجام به منسوع تعقیب آنها منتهی شد.

*

اوبسترکسیون

کا مبخش عضو فراکسیون حزب توده در مجلس چها ردهم مینویسد : بزرگترین واقعه در این مجلس (اوبسترکسیون) نمایندگان برای جلوگیری از معرفی کا بینه صدرالاشراف بود. فراکسیون ۸ نفری حزب توده با اتفاق ۱۶ تن از اعضای فراکسیون آزادی و ۱۲ نفر طرفداران دکتر مصدق و ۱۸ نفر از فراکسیون ملی و منفردین تصمیم با بسترکسیون گرفتند و مدت ۴۵ روز دولت صدر معطل شد و سرانجام هم صدر با حيله موفق بمعرفی کا بینه خودش. باینصورت که در جلسه ای تعهد نمود که برای استعفا ی دولت حاضر است و در جلسه علنی اینکار را انجام میدهد. هنگام تشکیل جلسه بجای استعفانیرنگی زد و کا بینه خود را معرفی نمود ولی نمایندگان حزب توده اعلام کردند که کماکان از حضور در جلسات امتناع خواهند نمود.

*

وکلا ی ثروتمند

در مجلس گاهگاهی با منتخبین پولدار مخالفت میشد. از قبیل : مراداریه - هراتی - کههد و دیگران . مکی مینویسد در دوره هفدهم با هیچ اعتبار نامهای مخالفت نکردم . زیرا در دوره پانزدهم با اعتبار نام هراتی مخالفت کردم و با اینکه تقاضای رأی مخفی نموده بودم با دوسه رأی اضافی اعتبار نامهاش بتصویب رسید . در سراسرای مجلس بمن گفت مخالفت شما با اعتبار نامه

من موجب شد که ۶۵ هزار تومان خرج کردن من گذاشتید .
پیش خودم فکر کردم عجب کاری کرده ام . برای عده ای شکارم داده و ببر
تیرریشان برده ام . تصمیم گرفتم دیگر وسیله شکار کردن دیگران نشوم .

*

سلب مصونیت وردا عبا رنا مه واستعفا از نمایندگی واعدام نمایندگان

در دوران مشروطیت از جمله مواردی که همیشه مورد بحث و گفتگو
بوده سلب مصونیت وردا عبا رنا مه نمایندگان مجلس بود . پس از
انجام هرا انتخاباتی بعلت شکایات واصله ورقا بتهای شدید
کاندیدانها وبخصوص تحریکات شکست خوردگان در انتخابات مسئله
ردا عبا رنا مهها مورد نظر قرار میگرفت . دخالت دولتها در امر
انتخابات و اعمال نفوذ کانیدانها در انجمنهای نظارت و مداخلات
آنها بنفع کانیدانها از مواردی بود که به ردا عبا رنا مه کمک میکرد .
چون مرجع رسیدگی بصلاحیت نماینده و رسیدگی بجریان انتخابات
خود مجلس بود . در زمان رضا شاه که همه کارها مستقیم با نظر او انجام
میگرفت و هیچکس نمیتوانست بدون اجازه شاه بمجلس راه یابد بیشتر
اعتبارنا مهها و سلب مصونیتها جنبه سیاسی داشت و عدم رضایت شاه
عامل اصلی بود .

پس از استقرار مشروطیت هنگام تنظیم قانون اساسی یکی از مسائلی
که مورد توجه خاص تنظیم کنندگان آن قرار گرفت (مصونیت) نمایندگان
مجلس بود که بتوانند بدون ترس و واهمه از دولت و مقامات مملکتی
مطالب خود و خواستههای مردم را در مجلس مطرح کنند و هیچکس هم حق
نداشته باشد متعرض آنها نباشد . بهمین جهت اصل دوازدهم چنین
صراحت دارد :

(بهیچ عنوان و بهیچ دست آویز کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس
شورا یملی حق ندارد متعرض اعضای آن بشود . اگر احیاناً یکی از
اعضای علناً مرتکب جنحه و جناحی شود و در حین ارتکاب جناحیت دستگیر

گردد با زیبا پیدا جرای سیاست دربارها و با استحضار مجلس باشد .
همچنین نماینده مجلس برای نطقی که میکند و رایی که میدهد قابل
تعقیب نیست .

این مقررات از این جهت بتصویب رسید که نمایندگان ملت توانائی
داشته باشند که با صراحت و شها مت و بدون ترس در ایفای وظیفه نمایندگی
مطالب خود را در مجلس بگویند . ولی متأسفانه در طی سالیان دراز این
قدرت از نمایندگان سلب گردیده بود و موضوع (سلب مصونیت) نظیر
شمشیر برنده ای بالای سر نمایندگان آویخته شده بود . برای اینکه
یک نفر نتواند بمجلس راه یا بدر اهلای متعددی وجود داشت . نخست
در جریان انتخابات اقداماتی میشد که انتخاب نگردد ، حال اگر
انتخاب میگردد موضوع رد اعتبار نام او سرانجام استعفا یا سلب
مصونیت عنوان میگردد و حتی گاهی برای اینکه شخصی از داخل مجلس
خارج گردد با وشغل و مقامی پیشنها میشود مثل وزارت یا سفارت که
دستش از تریبون کوتاه گردد . یکبار برای دکتر مصدق پیش آمد که
میخواستند او را نخست وزیر کنند ولی تصمیم گرفت که در مجلس بماند
و طرح مطالب را در مجلس برنشستن بر روی صندلی صدارت ترجیح داد .
در مجلس اول هم دکتر مصدق از اصفهان انتخاب شده بود ولی بعلت
کمی سن اعتبار نامهاش بمجلس نیامد .

اعتبار نامهای عدل الملک دادگروسلطان محمدعالمسری بعلت
همکاری با سیدضیاء رد شد . همچنین مجلس اعتبارنامه مقوم الملک
نماینده شهرری - شیخ محمدحسین از طوالش - مشیر معظم از فردوس ،
امیرکل از کرمانشاه - فخرالممالک غفاری از کاشان رد شد که
بعضی از آنها قبلاً هم استعفا کرده بودند .

در نظر نامها ولیه مجلس اینطور تصویب شده بود که (هرگاه یکی از
اعضای مجلس فوت کند یا استعفا بدهد و بیش از ۶ ماه با انتخابات جدید
مانده باشد) اعضای مجلس یک نفر را از اهلیالت خودش انتخاب خواهند
کرد) بهمین جهت در دوره های اول و دوم چندتن با انتخاب مجلس وکیل

شدند که عبارتند از: سپهسالار تنکا بنی - سردار سعد - سید محمد
رضا همدانی - دکتر علیخان و چند تن دیگر.

*

قیام خیابانی - نماینده مجلس و روزنامه نگار

یکی از نمایندگان مجلس که در آذربایجان حکومت را بدست گرفت
شیخ محمد خیابانی بود که گروهی او را تجزیه طلب و دستهای او
را آزاد نخواهند میدانند.

خیابانی یک روحانی آذربایجانی بود که یکسال قبل از کودتای
۱۲۹۹ حزب دمکرات آذربایجان را بوجود آورد و در دولت وثوق الدوله
با قرار داد ۱۹۱۹ مخالفت کرد و در تبریز مأموریت را بدست گرفت و
برنامه خود را (برقرار داشتن آسایش عمومی - از قوه به فعل در آوردن
مشروطیت) نامید.

خیابانی که در دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی سمت نمایندگی مجلس
را داشت در دوره سوم هنگام اورتیما توم روسها با ناصرالملک نایب
السلطنه در افتاد و بروسیه رفت. در مراجعت از روسیه روزنامه (تجدد)
را بنیان نهاد.

خیابانی در حکومت وثوق الدوله در تبریز مأموریت را بدست گرفت
و عمده حکومت کرد. پس از سقوط دولت وثوق الدوله با روی کار آمدن
مشیرالدوله مذاکراتی جریان یافت و مخبرالسلطنه هدایت بعنوان
والی به آذربایجان رفت.

در درگیریهایی که پیش آمد خیابانی کشته شد. بهر صورت دنباله
اقدامات خیابانی متوقف ماند.

*

مخبرالسلطنه در مجلس چهارم بنمایندگی مجلس انتخاب شد ولی
سید یعقوب انوار و سلیمان میرزا اسکندری با اعتبارنامه او مخالفت
کرده و او را قاتل خیابانی و مسبب وقایع آذربایجان دانستند.
مخبرالسلطنه در دفاع از اعتبارنامه خود چنین گفت (انتخابات دوره

اول مجلس را من کردم. آنروز خیلی خطرناک بود و اگر مقاومت نمی‌کردم شاید امروز اساس این مجلس استوار نبود. من با همچسوا استبدادی و کلای ملت را بسلام بردم و با هزاران زحمت مجلس را دایر کردم. من در خدمت به آزادی و مشروطیت پیشقدم بوده‌ام و یک سال تمام بین دولت و مجلس واسطه بوده‌ام. خیلی از کسانی که حاضرند میدانند چه خدمتی کرده‌ام. من دستخط مشروطیت را از شاه گرفته‌ام و مسوده آنرا خودم نوشته‌ام و حشمت الدوله از روی آن پاکنویس کرده‌است و در حضور اعضا الملک و حشمت الدوله دستخط را از شاه گرفته‌ام اینجا آورده‌ام. من سردار اسعد را از پاریس روانه اصفهان کردم که کرارا "میگفت که فلانی مراد را تش انداخت. تمام تشها را من دامن زده‌ام."

پس از دفاع مدرس از اعتبار نامه مخبر السلطنه به آن رأی مخفی گرفته شد و رأی موافق و ۱۸ رأی مخالف داشت.

در دوره پنجم (سردار سپه) از خیلی از نقاط کشور بنماینده‌گی مجلس انتخاب شد که هیچکدام را قبول نکرد. از وقتیکه سردار سپه قدرت یافت هنگام تشکیل مجلس عده‌ای استعفا کرده و عده‌ای اعتبار نامه‌هایشان رد میشد و گروهی نیز گرفتار سلب مصونیت میشدند.

سلب مصونیت شده‌ها عبارتند از: تیمورتاش - صولت الدوله و ناصر قشقائی - قوام الملک شیرازی - حاج آقا رضا رفیع - حاج میرزا حبیب امین اصفهانی - وکیل الملک دیبا - جواد امامی - اسمعیل عراقی - اعتصام زاده - علی وکیلی - امیر جنگ بختیاری - امیر حسین ایلخان.

از حاج آقا رضا رفیع در جلسه ۱۳۱۹/۹/۲۲ سلب مصونیت شد ولی با وقوع حوادث شهریور ۲۰ در جلسه ۲۷/۷/۲۰ بر اثر او اعلام و بمجلس بازگشت. علی وکیلی بعلت اعلام جرم‌هایی که علیه کارهای او در شرکت‌های دولتی شده بود مورد تعقیب قرار گرفت و سپس از سلب مصونیت به دادگستری رفت و تبرئه شد و با ردیگر بمجلس بازگشت.

در زمان رضا شاه اولین کسی که بدون سلب مصونیت بازداشت گردید

تیمورتاش بود که ضمن شغل وزارت دربار رسمت نمایندگی مجلس را هم‌بیک می‌کشید. اول با زداشت و بعد سلب مصونیت شد.

علی دشتی هم‌یکبار را اعتبارنامه‌اش رد شد. اعتبارنامه نوری زاده از با فروش و احمدنواشی از کرمان هم رد شد. عده‌ای از نمایندگی مجلس استعفا کردند که عبارتند از: زارم الدوله از نمایندگی اصفهان - رضا افشار از نمایندگی رضائیه - اعتبار السلطنه از بم - مشا و الملک

پس از شهریور ۲۰ که مذاکرات مجلس خیلی هیجان انگیز شده بود با خیلی از اعتبارنامه‌ها در مجلس مخالفت میشد که مهمترین آن مخالفت دکتر مصدق با اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبائی بود. ولی بهر صورت اعتبارنامه‌ها تصویب میشد. ولی دوا اعتبارنامه‌ای که رد شد و بی‌آمده‌ای زیادی داشت اعتبارنامه سیدجعفر پیشه‌وری از تبریز و دکتر حسن آرسنجانی از لاهیجان بود که پیشه‌وری خود را نخست‌وزیر آذربایجان خواند و غائله آذربایجان و فرقه دمکرات را بوجود آورد و آرسنجانی نیز که رد اعتبارنامه خود را از ناحیه مالکین و فئودالها میدانست سرانجام نقش مهمی در اصلاحات ارضی کشور بعهده گرفت و بشدت با مالکین و فئودالها درافتاد.

بعضی از اعتبارنامه‌ها که با اعتراضاتی مواجه میشد روی دسته بدبهای پارلمانی تا مدتها مطرح نمی‌گردید زیرا نماینده‌ای که اعتبارنامه‌اش تصویب نشده میتوانست در مجلس بماند و حتی رأی بدهد فقط نمیتوانست حقوق بگیرد. یکبار اعتبارنامه خسرو قشقائی با اینصورت مدت‌ها در مجلس نگاه داشته شد. در مجلس پانزدهم نیز تا مدتی اعتبارنامه مراد اریه با اینصورت ماند. ولی در همین مجلس اعتبارنامه که بهد از کرج رد شد. دو مرتبه که انتخابات کرج شروع شد باز دیگه بمرکز که بهد در انتخابات شرکت کرد و بنمایندگی انتخابات گردید که برای دفعه دوم اعتبارنامه‌اش بتصویب رسید. در دوره‌های بعدی نیز اعتبارنامه‌های حبیب‌الله محیط ویدا لاله ابراهیمی تصویب نشد. دکتر قاسم‌هری و محمد مهدی نمازی هم استعفا کردند.

هنگامیکه دکتر کشا و رزا زبندرپهلوی وکیل شده بود روزی در خیابان فردوسی نزدیک کلوپ حزب توده با گروهی از نظامیها بفرماندهی سرگرد زرین نعل درگیر شده بود که بشدت او را مضروب ساختند و سرو دست او را شکستند بنحوی که بیهوش شد و اعضای حزب توده او را نجات دادند. روز بعد دکتر کشا و رزیا سرو صورت با ندپیچی شده پشت تریبون مجلس رفت و بشدت بدولت حمله کرد و گفت تا بحال سه بار قصد سوزاندن مطب و خانه اش را داشته اند. پدر دکتر کشا و رز هم که وکیل انزلی بود تنها وکیلی است که در مجلس فوت کرده است.

در حکومت دکتر مصدق یک لایحه سلب مصونیت بمجلس برده شد که آنهم مربوط بدکتر مظفر بقائی بود در رابطه با قتل و ربودن افشار طوس بود که موجب سروصدای فراوان شد که با ابسترکسیون نمایندگان سرانجام با انحلال مجلس با رفراندوم این لایحه بمرحله تصویب نرسید. درباره سلب مصونیت نمایندگان و استیضاح و استعفاي نمایندگان و اعدام گروهی از آنها و جریانات پارلمانی پس از مرداد ۱۳۳۲ در جلد های بعدی مطالب بطور مفصل تنظیم گردیده که بموقع از آن اطلاع حاصل خواهید فرمود.

* * *

استیضاحی که در مجلس بعد از شهریور ۱۳۲۰ مطرح شد و سرو صدای فراوان کرد استیضاح امیر تیمور کلالی از دکتر مشرف نفیسی درباره تغییر نرخ لیره بود که به دولت فروغی خیلی صدمه زد و منجر به برکناری مشرف نفیسی شد.



هیئت پارلمانی ایران در بازدید از کشور چین

تفسیر قانون اساسی در مجلس شورای ایملی

قانون اساسی ایران بمجلس شورای ایملی اجازه داده است که در موارد لزوم بتفسیر آن بپردازد. از این جهت در دوران مشروطیت چها ربا را ینکا ر صورت گرفت :

۱- در دوره دوم مجلس شورای ایملی که بین نمایندگان دربار و حد نصاب اکثریت اختلاف نظر ایجاد شد در ۱۶ اردیبهشت ۱۲۹۰ اصل هفتم قانون اساسی مورد تفسیر قرار گرفت ولی در کنگره سال ۱۳۳۶ همان تفسیر با ردیگر مورد توجه قرار گرفت و تغییر کرد .

۲- در مرداد سال ۱۳۱۰ در اوج قدرت رضاشاه اصل ۸۲ متمم قانون اساسی دربار و تغییر قضات مورد تفسیر قرار گرفت . چون قانون اساسی انتقال قضات نشسته را بدون رضای خود آنها ممنوع دانسته ولی در آن سال مجلس شورای ایملی قانون اساسی را چنین تفسیر کرد :
(مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آنست که هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمیتوان بدون رضای خود و از شغل قضائی بشغل اداری و یا ببا حیمنصبی پارکه منتقل نمود و تبدیل محل ما موریت قضات با رعایت رتبه آنان مخالف با اصل مذکور نیست .
قضاتی که با رعایت این ماده قانون محل ما موریت آنها تبدیل شده

وا ز قبول ما موریت امتناع نمایند متمرده محسوب و در محکمه انتظامی تحت تعقیب و مطابق نظام وزارت عدلیه مجازات خواهند شد (این تفسیرقانون اساسی مخالفین زیادی بخصوص بین قضات و حقوقدانان داشت ولی تا زمانی که رضاشاه سلطنت میکرد هیچکس قدرت مخالفت با آنرا نداشت و کرا را هم از این تفسیرقانون استفاده شد. پس از شهریور ۱۲۰۴ سروصدای زیادی علیه این تفسیرقانونی بلند شد و کرا را در صدد لغو آن بردآمدند. حتی یکبار وقتی لطفی را از ریاست شعبه دیوان کشور برداشته بریاست دادگستری خراسان منصوب نمودند قضاات دیوان کشور بشدت اعتراض نموده و کتبا بمجلس نوشتند که شغل ریاست دادگستری خراسان از شغل ریاست شعبه دیوان کشور کوچکتر است و چون رعایت شئون قضائی نشده مخالف اصل مزبور میباشند و از مجلس نظر خواستند و مجلس هم نظر قضاات دیوان کشور را تأیید کرد. بهمین جهت دیگر وزرای دادگستری نمیتوانستند از این اصل استفاده کنند تا اینکه قانون اختیارات دکترمصدق بتصویب رسید که بموجب آن این تفسیرقانونی لغو شد و بعداً هم موردتنفیذ و تأیید مجلس شورای ملی قرار گرفت و تا سقوط رژیم زهرجهت رعایت اصل ۸۲ قانون اساسی میشد در تغییر مشاغل قضاات نشسته حتی المقدور سعی میشد رضایت آنرا جلب گردد.

۳- در آبانماه سال ۱۳۱۷ برای اینکه (مفت ایرانی الاصل) بملکه فوزیه داده شود اصل ۳۷ قانون اساسی موردتفسیر قرار گرفت که متن آن چنین است:

تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی موضوع کلمه ایرانی الاصل مصوب ۱۳۱۴ بان ۱۴

(ماده واحده- منظور از ما در ایرانی الاصل مذکور در اصل ۳۷ متمم قانون اساسی اعم است از مادری که مطابق شق دوم از ماده ۹۷۶ قانون مدنی دارای نسب ایرانی باشد یا مادری که قبل از عقد ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران باقتضای مصالح عالیه کشور به پیشنهاد دولت

و تصویب مجلس شورا یملی بموجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی
با و اعطاء شده باشد.

قانون تصویب اعطاء صفت ایرانی بوالاحضرت فوزیه مصوب ۸ آذرماه

۱۳۱۷

ماده واحده - مجلس شورا یملی نظربتفسیر اصل سی و هشتم متمم قانون
اساسی باقتضای مصالح عالیة کشور بنا به پیشنهاد دولت تصویب
مینماید که بوالاحضرت فوزیه (دختر اعلیحضرت ملک فوارا خواهر
اعلیحضرت ملک فاروق پادشاه مصر بموجب فرمان هما یونسی صفت
ایرانی اعطاء شود.)

(بعقیده نگارنده این یکی از مضحک ترین قوانینی است که در مجلس
شورا یملی ایران در زمان رضاشاه بصورت تفسیر قانونی گذشته
است. جمله ایرانی الاصل کلاماً "مشخص است و به هیچ صورتی نمیشود
یک فرد غیر ایرانی را ولو آنکه بعقد ولیعهد ایران دربیاید با جملات
حقوقی، اصالت ایرانی داد. در این تردید نیست که ملکه فوزیه میتواند
با ولیعهد ایران ازدواج کند و ولیعهد ایران هم میتواند استهوارا
بعقد خود درآورد. در اصل ازدواج بحثی نیست ولی قانون اساسی
را با این صورت مورد تفسیر قرار دادن بهیچوجه شایسته رژیم و قوه مقننه
نیست و این یادگار بدی بود که از زمان سلطنت رضاشاه در تاریخ
قانونگذاری ایران باقی مانده بود که پس از شهریور ۲۰ مدتها مورد
انتقاد مطبوعات بخصوص محافل حقوقی و قانونی قرار داشته بطوری
که بعداً هم ملاحظه شد و الا این ملکه ایران فرزند ذکوری نداشته که
بولیعهدی برسد و ثانیاً ولیعهدی هم که از ما در ایران الاصل بود
متأسفانه نتوانست بموقع برار یکه سلطنت قرار بگیرد. بقول شاعر:

هزار چرخ برآرد زمانه و نبود

یکی چنانکه در آئینه تصور ما ست

بهر حال وقتی مجلس شورا یملی این (تفسیر قانونی) را تصویب کرد
متن آنرا در دو برگ بخط زیبائی تهیه و در قافی تزیین کرد. قسمتی

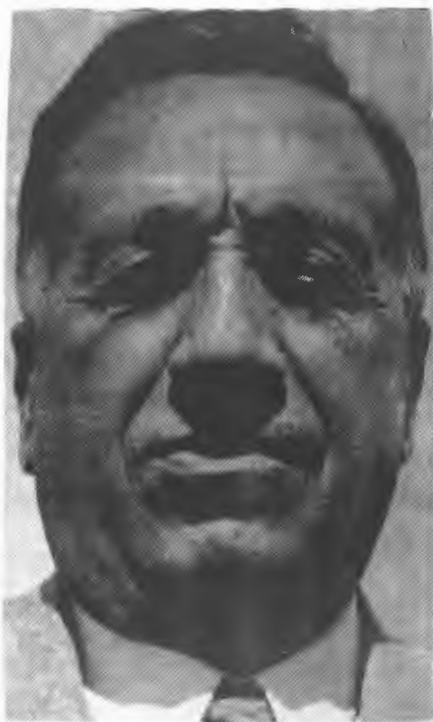
از آثار تاریخی تخت جمشید و قسمتی از آثار تاریخی مصر که یکطرف پرچم سه رنگ ایران با شیر و خورشید و برگ دیگر با پرچم سبز دولت پادشاهی مصر با تاج پادشاهی مصر و با تاج کیانی ایران و آنرا به صورت هدیه نمایندگان مجلس برای عروسی بدر با رفرستانده شد.

۴- طرح نمایندگان نهضت ملی در سال ۱۳۳۱ برای تفسیر قانون اساسی در مدت نمایندگی مجلس سنا که نظیر مجلس شورایی ملی دو سال که بعداً مدت نمایندگی هر دو مجلس ۴ سال شد که انتخابات در یکروز صورت میگرفت. قبل از آن دوره نمایندگان مجلس سنا ۶ سال بود که هر سه سال نیمی از آنها بقید قرعه از عضویت مجلس سنا خارج میشدند ولی با اصلاحات بعدی کلیه سنا تورها اعم از انتخاباتی و انتصابی برای مدت ۴ سال انتخاب میگرددند. درباره بعضی از این تفسیرهای قانونی بطور مفصلتر در فصول دیگر مطالبی تنظیم گردیده است.

* * *

دکتر طاهری، وکیل یزد

سالیان دراز لیدر مجلس بود. هیچکس نطقی از او شنیده و لی میگفتند با اشاره او دولت‌های آمدند و می رفتند. شهرت داشت که وقتی دست به پشت گوش و گردن خود می کشید همفکران او جلسه را از اکثریت می انداختند. در کابینه ساعدوزیر مشاور شد. وقتی دولت بامانور وکلای مجلس روبرو شد و از دکتر طاهری هم کاری ساخته نبود، باز یگران تازه مجلس میگفتند: (خیاط در کوزه افتاد).



مجلس سنا و سرگذشت سنا تورها

از هنگام اعلام مشروطیت در ایران درباره تشکیل مجلس سنا بحث فراوانی وجود داشت ولی هیچگاه تا پایان سلطنت رضا شاه درباره این شاخه قوه مقننه تصمیمی اتخاذ نگردید.

پس از شهریور ۲۰مقالاتی در مطبوعات می نوشتند و از دولت تقاضا میشد که بتشکیل مجلس سنا اقدام کند. زیرا اصل بیستم و هفتم قانون اساسی چنین صراحت دارد:

(قوه مقننه مخصوص است بوضع و تهذیب قوانین و این قوه ناشی میشود از علیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورایملی و مجلس سنا و هر یک از این سه منشاء حق انشاء قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و توشیح بصره همایونی، لکن وضع و تصویب قوانین را جعه بدخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورایملی است. شرح و تفسیر قوانین نیز از وظایف مختصه مجلس شورایملی است.)

با توجه با این اصل خیلیها بدولتهای وقت هشدار میدادند که چرا مجلس سنا تشکیل نمیگردد و دولتها نیز اصل چهل و هفتم قانون اساسی را برخ میکشیدند که صراحت داشت (ما دام که مجلس سنا منعقد نشده فقط امور، بعد از تصویب مجلس شورایملی بصره همایونی موشح و بموقع

اجراء گذارده خواهد شد.

محمد رضا شاه پهلوی بتشكيل مجلس سنا خيلى علاقه نشان ميداد و كرا را " بدولتها يا دآور ميشد كه براى اجراى اين اصل قانون اساسى اقدام كنند و چون نيمى از سناورها هم منتخب شخص شاه بودند بيش از بيش علاقه شاه با اين اصل ابراز ميگرديد .
اولين با رقوا م السلطنه در مهر ماه ۱۳۲۶ در برنا مه دولت چنين اعلام نمود :

دولت نه تنها به نقض هيچيك از اصول قانون اساسى مبادرت نكرده بلكه براى اجراى كليها اصول آن در نظر است لايحه تشكيل مجلس سنا را بمجلس شورا يملى تقديم كند تا با اين ترتيب اركان مشروطيت ايران قويم گردد و اين نقص كه از لحاظ پارلمانى متوجه دمكراسى ايران بود مرتفع گردد .

ولى دولت قوام هرگز چنين لايحه اى را بمجلس شورا يملى تقديم نكرد تا اينكه دولت حكيمى در روز ۱۹ رديبهشت ماه ۱۳۲۷ لايحه تشكيل مجلس سنا را تقديم داشت كه با اعتراضات زيادى در مجلس روبرو شد و بيش از همه حسين مكي از معترضين بود . در مطبوعات نه تنها اين لايحه با استقبال مواجه نگرديد بلكه بشدت مورد اعتراض قرار گرفت و عميدى نورى طى چند مقاله با اين اقدام دولت تاخت و تحت عنوان (مجلس سنا يعنى قوز با لقوز) چنين نوشت : تا بحال دولتها در امر مجلس شورا يملى دخالت ميكردند و حتى تعدادى از وكلاى ما را بيگانگان انتخاب ميكردند حالبا تشكيل مجلسى كه نصف آنرا شاه رسماً منصوب و نصف ديگر را غير مستقيم انتخاب ميكند ، مجلس در بستی براى خود تشكيل خواهد داد و اين نظر با يدفا تحه مشروطيت را خواند .

بهر حال با تصويب لايحه تشكيل مجلس سنا در مجلس شورا يملى ، براى انتخاب نمايندگان سنا در تهران و شهرستانها اقدام شد و جالب اينست كه خيلى از مخالفين تشكيل سنا از جمله خود عميدى نورى هم دا و طلب انتخابات سنا شدند .

گروهی از سنا توره‌های نخستین دوره مجلس سنا



از چپ بر راست - ردیف اول - مختار الملک صبا - ناصری - سپهبد امیر احمدی - سپهبد نخب جوان - دادگر
ادیب السلطنه - تقی زاده - دکتر ملکزاده - مستشار الدوله - فرمانده - نمسکر الله خلعت بیری
نظام مافی - مویثا بیتی

ردیف دوم : جواد امامی - سرلشکر نغمه‌نما - حسین نقوی - مهدی فرخ - یمنین اسفندیاری، دکتر شفق
دکتر سنک - دکتر قاسم‌زاده - جمال امامی - مشیر فاطمی - سید کاظم جلیلی .
ردیف سوم : دکتر صدیق‌العلم - عباس مسعودی - عیسی سروش - ابراهیم حکیمی - دکتر فروزان‌نفر،
سپهبد جهانبانی - رضا علی‌دیوان بیگی - سید مهدی طباطبائی - ابتهاج السلطان محوی .

چون طبق قانون اساسی تعداد نمایندگان مجلس سنا شصت نفر بود که ۳۰ نفر آن از طرف اعلیحضرت و ۳۰ نفر از طرف مردم انتخاب میگردد. این که نصف از تهران و نصف از شهرستانها بود بنا بر این در مورد انجام انتخابات ۳۰ سنا تورا انتخابی اقدام شد که با ۱۵ نفر از تهران انتخاب میشدند. سنا تورها با پیدای زبین نخست وزیران - وزراء - معاونین، استانداران - امرای ارتش - استادان دانشگاه و وکلای دادگستری و قضات با داشتن ۱۵ یا ۲۰ سال سابقه انتخاب شوند که در حقیقت مجلس شیوخ بشمار میرفت. چون هر فردی که واجد شرایط فوق نبود نمیتوانست در انتخابات مجلس سنا شرکت کند طبعاً تعداد ددا و طلبان مثل مجلس شورای ملی زیاد نبود. ولی گاهی هم برای اینکه اشخاص مورد نظر واجد شرایط سنا توری بشوند برای آنها بطور موقت احکامی صادر میشد بعنوان معاون وزارتخانه که جنبه صوری داشت و پس از آن، این افراد بتعداد ددا و طلبان افزوده میشدند که این عمل در باره چند تن از قبیل خانم دکتر شمس الملوک صاحب - محسن خواه نسوری، مهندس حیدر علی ارفع - خانم زهرانبیل - خانم هاجر تربیت انجام شد. در نخستین انتخابات مجلس سنا برای تهران چون عمیدی نوری با ۲۰ سال سابقه و کالت دادگستری کاندیدا شده بود به همین جهت دفتر روزنامه دادیکی از کانونهای فعالیت انتخاباتی سنا شده بود. محمد سروری شخصیت خوش نام و ابوالفضل لسانی وکیل دادگستری با حسن شهرت فراوان و علی سیاسی مرد پرکار و فعال نیز جزو ائتلاف کنندگان بودند که با گروه دکتر مصدق در انتخابات سنا همکاری میکردند. ستاد فعال گروه نزدیک بشاه و دربار و دولت هم طاق بازرگانی را مرکز فعالیت خود قرار داده بودند که عبدالحسین نیکپور رئیس با سابقه طاق بازرگانی آنرا اداره میکرد. سرانجام پیس از کوشش فراوان و آزادی کامل انتخابات که فقط با سوادان حق شرکت در رأی راداشتند ۲۵ نفر از تهران انتخاب شدند. چون در آن ایام انتخابات دودرجه ای بود و آنها با پیدای زبین خود ۱۵ نفر را انتخاب میکردند،

امیرقا سم فولادوندان استان را ستان مرکز از کلیه انتخاب شدگان دعوت کرد که در فرمانداری تهران حضور یابند و ۱۵ نفر را از بین خود انتخاب کنند. نگارنده هم بعنوان روزنامه نگار در این جلسه شرکت داشتم. در پشت پرده فعالیتهائی بود که حتی المقدور از انتخاب دکتر مصدق و همکاران و گروه او برای ورود بسنا جلوگیری شود. بهمین جهت رأی ۱۵ نفر موثلفین دولتی با چندتن دیگر نمیتوانست حائزین اکثریت را مشخص کند. از گروه غیردولتی محمدروری هم مورد نظر بود که با رأی داده شود. روز اخذ رأی استان را تهران ابراز خوشوقتی کرده برای اولین بار مجلس سنا تشکیل میگردد و انتخابات بدون کوچکترین خدشه ای انجام شده و امید است در مرحله دوم هم بهمان صورت انجام شود که ناگاه دکتر مصدق گفت من اطلاع یافته ام که در پشت پرده دستهایی در کار است که از انتخاب من و دوستانم جلوگیری شود با اینکه آراء زیادتری از دیگران دارم و من چون دقیقاً در جریان و مطلع هستم صورتهای که دولت میخواهد بمجلس سنا بفرستد روی کاغذی نوشته و در یک پاکت سربسته گذاشته و با ستاندار میدهم. خواهش میکنم وقتی اخذ رأی پایان یافت این پاکت را بازنکنید در صورتیکه اسامی با هم تطبیق کرد بداند دولت میخواسته مانع شرکت مسن و دوستانم در مجلس سنا باشد. در این جلسه عمیدی نوری ضمن یک سلسله ایرادهای اصولی بطرزکارات انتخابات و مداخلاتی که صورت گرفته و برنامه ای که برای عدم موفقیت بعضی از حائزین اکثریت در جریان است گفت بعضی از کسانیکه در این جلسه حضور دارند و میخواهند به مجلس سنا بروند اسامی صلاحیت ندارند از قبیل علی و کیلی که سابقه محکومیت در دادگستری دارند. علی و کیلی بدفاع از خود پرداخت و گفت اشاره ایشان بیرونده سازی در زمان سابق است که دادگستری حکم برائت مرا صادر کرد و پس از آنهم چند دوره وکیل مجلس بوده ام (گلشائیان ماجرای زداشت و محکومیت علی و کیلی را در خاطرات خود چنین نقل میکند: علی و کیلی از بزرگانان فهمیده و درستکار و دنیا دیده

بود. وقتی دا و ربفکر تشکیل شرکت‌های انحصاری افتاد او را بریاست هیئت مدیره انتخاب کرد. پس از خودکشی دا و ر، هیئتی مامور رسیدگی بکار شرکت شد که رقمی زیان نشان میداد. رضا شاه دستور تعقیب و مجازات متصدیان را داد. از علی و کیلی در مجلس سلب مصونیت شد و بزندان رفت. یکروز که شاه را خوشحال دیدم گفتم و کیلی بیگناه در زندان است و گزارش که حضورتان تقدیم شده اشتباه می‌باشد. گفت اطمینان داری؟ گفتم مردی صدیق و خدمتگزار می‌باشد. فرمودند بیه آهی وزیر دادگستری بگو بکارش رسیدگی کند. پس از رسیدگی بیگناهی او ثابت و از زندان مرخص شد. پس از صدور قرار منع تعقیب شرحی به مجلس نوشته شد و او دوباره بمجلس رفت. توضیح آنکه اتهام علی و کیلی این بود که مبلغ ۴ میلیون ریال بِنفع شرکت می‌شن فعل و افعال کرده و بموجب رأی صادره از دادگاه بتاریخ ششم مرداد ماه ۱۳۱۹ به ریاست ضیاءالدین کیا محکوم بدو سال حبس تا دیبی و پنج هزار ریال غرامت شده بود ولی شعبه دوم دیوان کیفر در ۹ مرداد ۱۳۲۰ او را تبرئه کرد و و کیلی پس از اینکه ۴ ماه در زندان بسر میبرد آزاد شد.

وقتی اخذ رأی در سالن فرمانداری تهران پایان یافت و اسامی حاضرین اکثریت خوانده شد دکتر مصدق گفت حالا خواهش میکنم پاکت مرا هم باز کنید. وقتی اسامی خوانده شد با هم تطبیق میکرد فقط نام دکتر متین دفتری را ما دخودرا ننوشته و فقط نام ۱۴ نفر را داده بود. یکی ز نزدیکان مصدق با و گفت کار شما شاهکاری بود ولی باننوشتن نام متین دفتری بوجه خود که یک مرد اصولی هستی دلطمه زده‌اید ولی مصدق با سکوت این جریان را برگذا رکرد. از نکات جالب اینکه کاندیداهای دولتی به عمد یا سهو سعی داشتند که حتی نام دکتر مصدق بعد از نفر پانزدهم هم نباشد. چون در آنوقت قانون انتخابات طوری بود که اگر یکی از آن ۱۵ نفر فوت میکرد یا شغل دولتی میپذیرفت و یا استعفا میکرد نفر بعدی بجای او دعوت میشد که بعنوان سنا تور به مجلس سنا برود. وقتی جلسه در میان اعتراضات زیاد تمام شد دیدم

فولادوندنزدلسانی آمده زیرگوش او میگوید شما تبریک میگویم شما حتماً سنا تورخواهید شد زیرا نفرشا نزد هم هستید و مسلماً در ظرف غسل شما شانس خواهد داشت که بمجلس سنا بروید. تما دفا" این نظر درست بود زیرا وقتی دکتر مصدق مأمور تشکیل کابینه شد و نفر از سنا تورها را بکابینه دعوت کرد (سرلشگرزاهدی وزیرکشور - امیر همایون بوشهری وزیر مشاور) که بجای بوشهری لسانی باید دعوت میشد. ابوالفضل لسانی از رجال خوشنام و آزادیخواه و شریفی بود که مدتها روزنامه (کار) را منتشر میکرد و بعلمت حملاتی که برضاشاه داشت مورد تعقیب قرار گرفت و نزدیک بود کارش با عداوت بکشد که از سیاست کناره گرفت و بکار قضاوت پرداخت و در استانها و شهرستانهائی که خدمت کرده است همه از او به نیکی یاد میکنند. پس از شهریور ۱۳۲۰ حزب سوسیالیست را تشکیل داد ولی چون تشکیلات اساسی نداشت خیلی زود بهم خورد. یکبار هم از شهرستان گرگان کاندیدای نمایندگی شد ولی بعلمت مخالفت های دولت وقت توفیق نیافت و زیان فراوان مالی دیده بود و شاه هم نسبت باو اعتمادی نداشت به همین جهت دستگاههای امنیتی گزارشات نامناسبی درباره او داده بودند که با پارلمانی امیر اسدالله خان علم این مشکل حل شد. لسانی در مجلس سنا با متانت و حسن شهرت و طرح مطالب جالب بخصوص درباره نفت موقعیت خوبی بدست آورد. بیاد دارم وقتی قوام نخست وزیر بود اصرار داشت که لسانی وزارت دادگستری کابینه او را بپذیرد ولی او قبول نمیکرد. عمیدی نوری بمن میگفت (لسانی دارنده بخت خود لگدمیزند. چه موقعیتی بهتر از این که بتواند در وزارت دادگستری خدمتی انجام دهد). وقتی در این باره با لسانی صحبت کردم میگفت وزارت دادگستری شغل مهمی است ولی همکاری با قوام السلطنه کاری است مشکل. با قبول این سمت مسلماً با سلیقه ای که در کار دارم درگیر خواهم شد و برای چند روز وزارت بایدیدیک عمر گرفتاری آنرا همراه داشته باشم. شما جوان هستید و مثل هر جوانی دیگر جاذبه شغلی در شما اثر دارد.

ولی با یدانسان برایی برود که هیچگاه از اصول منحرف نشود .
کتاب (طلای سیاه یا بلای ایران) درباره نفت، مطالب مهمی علیه
شرکت نفت و تجا وزات و تعدیات انگلیسها داشت که چندبارتا بحال
تجدید چاپ شده است .

دکتر شایگان در مجلس در این باره گفت (اخیرا "آقای لسانی کتابی
درباره نفت منتشر کرده اند که چون بموقع تألیف و منتشر شده در
حقیقت باید لسانی را از این جهت لسان الحق گفت . این لسان الحق
تما م با زیبایی امتیا ز نفت و لغوا متیا ز را ذکر کرده است .) لسانی
در میان همه طبقات محبوبیت داشت . مرگ او هم بصورت تاسف آوری
صورت گرفت . در نیمه شب بخانه اش تلفن میکنند که برادرت مصطفی
لسانی دچار تصادف شده و در بیمارستان است . که این تلفن منجر شد
که این مرد شریف دچار سکت قلبی شود . و حال آنکه خبر از اصل دروغ
بود و تا سالها بعد مصطفی لسانی زنده بود .

لسانی در زندگی داخلی مشکلات فراوانی داشت . در گذشت ناگهانی
یک فرزند او در یزد هنگامیکه ریاست دادگستری آن شهر را داشت و
همچنین فوت همسرش و بعدا داشتن یک فرزند عقب افتاده زندگی این
مرد را بصورت تحمل ناپذیری در آورده بود ولی بزبان حال میگفت :

خوشم بسنگ حوادث که استخوان مرا

چنان شکست که فارغ ز مومیائی کرد

*

روزنامه ها درباره این جلسه تاریخی چنین نوشتند :
در یک جلسه مهم در فرمانداری تهران انتخاب شدگان درجه اول مجلس
سنا گردآمده بودند تا ۱۵ نفر سنا توره های تهران را انتخاب کنند . عده
حاضر در جلسه ۶۴ نفر بیشتر نبود و با اینکه سرلشگر ضراغامی رسماً مستعفی
شده بود و نفر بعدی را دعوت نکردند . غیرا ز کسانی که در تهران حضور
نداشتند از انتخاب شدگان آیه الله کاشانی - علاء - دشتی - دکتر
امینی - دکتر سیاسی - سیدضیاءالدین طباطبائی - منصورالملک ،

اما مجمعتهران - مورخ الدوله سپهر حاضر نشده بودند. از پیش از وقت معلوم بود چه کسانی تعیین خواهند شد زیرا عساعت قبل از اخذ رأی صورت ۱۵ نفر را روزنامه‌ها منتشر ساخته بودند. گفته میشد برای اینکه رأی دهندگان تخلف نکنند قرا رگذاشته بودند در موقع نوشتن رأی هر یک از حاضرین اسم معینی اول یا آخر رأی بنویسند تا بدینوسیله آراء کنترل بشود و معین گردد چه کسی برخلاف دستور عمل کرده است. نتیجه نشان داد که هیچکدام تخلفی نکرده و همه وظایف خود را انجام داده‌اند.

پس از رسمیت جلسه دکتر مصدق چنین گفت: من با حالت کسالت باینجا آمده‌ام ولی هیچ اعتمادی باین جلسه ندارم. من لیست دولت را در این پاکت سربمهر میگذارم و وقتی نتیجه انتخابات معلوم شود آنوقت باین لیست تطبیق کنید تا معلوم شود حقیقت دارد یا خیر؟ من تصور میکنم ملت ایران را از حقوقی که با و داده محروم میکنید. قانون اساسی انتخاب ۱۵ سنا تهرانی را با اختیار مردم گذاشته بنا بر این شایسته نیست که این ۱۵ نفر را هم‌نظوریکه ۱۵ نفر سنا تهرانی انتخابی معین میشوند انتخاب کنند. من بتمام معنی باین مسئله مخالفم. انتخابات مجلس شورایی که باین ترتیب گذشته و در سراسر مملکت یک نفر با کمال میل و رضا رأی نداد زیرا که اندیشه‌ها دولتی بودند. این برخلاف مصالح مملکت است خصوصاً آنها ئیکه در مرزهای مملکت انتخاب شده‌اند. آنها ئیکه با حیل و تزویر با خائنین ساخته‌اند و باین ترتیب انتخاب شده‌اند برخلاف مصالح مملکت است و باین رویه صلاح هیچکس نیست. شما اگر مردم این مملکت هستی با ما همصدا شوید و باین انتخابات اعتراض کنید. ما برای اعتراض بدربار رفتیم باینکه از دوره‌ها نزد هم ما یوس بودیم با زوظیفه ملی ما را مجبور کرد که یک دفعه دیگر بدان شاه خودمان متوسل شویم. متأسفانه تحصن ما بهیچوجه نتیجه نداد و انتخابات همان جریان غیرطبیعی و غیر قانونی خود را سیر میکند. من بدنی اعلام میکنم که انتخابات غیر

قانونی است. انتخاب ملت ایران نیست. یک لیستی تهیه کرده اند که مجلسی مخالف آمال ملت تشکیل بدهند. من آقایان را بخدا قسم میدهم که قدری فکر کنید به بینید بکجا میروید؟ آیا سزاوار است یکعده سرمایه دار که خون مردم را در این مملکت در شیشه کرده اند و با این دستگاه فاسد ساخته اند و مرتبه بیاینند در این مجلس و مقدرات مردم را در دست بگیرند؟ بخدای لایزال نمیخواستم نه در سنا و نه در شورا یملی انتخاب شوم. میخواستم در آخر عمر در گوشه انزوا بوده در سیاست دخالت نکنم. انتخاب مجلس سنا و توجه مردم بمن نگذاشت که من خودداری بکنم. دیدم اگر اینجانبیابی اعتنائی با فکار عمومی است. مردم میگویند دکتر مصدق ما که ترا انتخاب کرده ایم تو میبایست در این مجلس بروی ولو آنکه عده ای که یک لیست خائنین به مملکت تهیه نموده بدستشان داده اند و ترا انتخاب نکنند. سر بلندی من و افتخار من در این است که من از این مجلس بروم و از دست شما یک رای بگیرم. در این لحظه حالت غش بدکتر مصدق دست داد که لقمان الملک بمداوا پرداخت.

پس از توضیحات دکتر شایگان، از طرف فولادوندان ستاندار تهران توضیحاتی داده شد که من از این لیست خبر ندارم و تا بحال بگوشم نخورده است (عمیدی نوری - روزنامه باختر یک ساعت است لیست را چاپ کرده چه میگویند؟) بهر حال من که خبر ندارم.

عمیدی نوری گفت اعتراض من مربوط بهمین عملی است که میخواهیم بکنیم. این اعتراض من در صفحه تاریخ تشکیل اولین مجلس سنای ایران بایده ثبت شود. مقام مجلس سنا بیشتر بر اساس حفظ قانون و احترام آن برقرار میباید شد. در انگلستان مجلس لردها که همان مجلس سنا محسوب میشود دارای مقام بزرگی است در حفظ قانون کسه حتی عالی ترین مقام تشخیص حق و رعایت قانون است. اساساً این جلسه ای که ما امشب داریم قانونی نیست و ما نمیتوانیم دست بکار انتخابات درجه دوم بزنیم. در جلسه ای که با ایدان انتخابات بعمل آید فرماندار

محل و دادستان بالاترین دادگاه محل و رئیس انجمن شهر باید حضور داشته باشند. که اگر حاضر نباشند ما مرتکب نقض قانون شده ایم. و چنین جلسه‌ای صالح برای انتخابات نیست. آقای فولادوند استانداری است و جلسه را اداره میکنند در حالی که در قانون صراحت دارد فرماندار. همچنین آقای هیئت را می بینم که دادستان دیوان عالی کشور است. ولی رئیس انجمن شهر حضور ندارد.

حائری زاده گفت با یدکاری کنیم که تشریفات قانونی دقیقاً رعایت گردد. مطابق مقررات باید اعتبار نامه داده شود که تشریفات رعایت نگردیده و ما نمیدانیم این عده‌ای که اینجا گرد آمده اند صلاحیت دادن رای را دارند یا خیر؟ سپس صلاحیت چند نفر را بررسی نمود و به هیئت دولتی حمله کرد و نامه فرزند آیه الله کاشانی را تسلیم نمود که در آن تصریح شده دعوت امروز با ایشان نرسیده و بعمل فرمانداری در تشکیل جلسه اعتراض داشتند.

سرانجام آقایان لسانی - حائری زاده - سرمد بعنوان نظارت تعیین شده شروع باخذ رای شد. عده حاضر ۴ نفر - غایب ۱۱ نفر - رای داده شد. تهرانچی ممتنع بود. پس از استخراج آراء نتیجه چنین اعلام شد:

نصرا الملک هدایت ۴۷ رای - دکتر متین دفتری ۴۶ رای - لقمان الملک ۴۶ رای - عبدالحسین نیکپور ۴۴ رای - یمین اسفندیاری ۴۴ رای - حکیمی ۴۳ رای - تقی زاده ۴۳ رای - سروری ۴۳ رای - جواد بوشهری ۴۳ رای - ابراهیم خواجه نوری ۴۳ رای - نجم الملک ۴۲ رای - عباس مسعودی ۴۱ رای - دکتر ملکزاده ۴۱ رای.

این پانزده نفر بسمت سنا توره‌های تهران انتخاب شدند. ابوالفضل لسانی ۱۵ رای - نواب ۱۴ رای - عمیدی نوری ۱۳ رای - دکتر مصدق ۱۱ رای داشتند.

در این موقع دکتر مصدق فریاد زد پاکت لاک و مهرشده را باز کنید و بخوانید. با نتیجه انتخابات تطبیق کنید تا معلوم شود انتخابات

چگونه است؟ دکتر مصدق نام را از دست نماینده استاننداری گرفت و خواند و معلوم شد نتیجه یکی است. سپس دکتر مصدق چنین گفت دولت بآن اشخاصی که انتخاب نشده اند وعده داده که سنا تورانتما بسی میشوند یا کار دیگری بآنها داده میشود. خاک بر سر من کسه حکیمی و تقی زاده رجال صدر مشروطیت این انتخابات را قبول نکنند.

عده ای مثل نیکپور و وکیلی میخواهند در این مجلس وارد شوند که استفاده نکنند و وعده ای هم جوان هستند و جویای نام... من از حکیمی ۸۰ ساله و تقی زاده نمیدانم چند ساله سؤال میکنم شما را چه وادار میکنند که چنین انتخاباتی را قبول کنید؟ علی وکیلی گفت من نه احتیاج بشاه دارم و نه به پارلمان، با با زوی خودم دارم زندگی میکنم. قسم میخورم کسی بمن اشاره نکرده بلکه ائتلافی شده است. آقای دکتر مصدق شما یا دگرا را این مملکت هستی چرا منفی بافی میکنید. من بجز خدا بهیچکس احتیاج ندارم. با گریه گفت آقای دکتر مصدق من با شما ۱۷ ماهه در یک زندان بودیم. با گفتن این حرف عمیدی نوری از جا بلند شد و گفت چرا خجالت نمیکشی تو متهم با ختلاس و دزدی در دیوان کیفر بودی و حق نداری خود را با این مرد شریف مقایسه کنی فرق این دو توقیف از زمین تا آسمان است. مصدق در توقیف دیکتا تور بود تو محکوم دیوان کیفر بودی. حالا اینجا شک میریزی و میگوئی با دکتر مصدق توقیف بودم.

با این نظر جلسه متشنج شد و بهم خورد.

*

قبلاً دوره انتخابات مجلس سنا ۶ سال بود که هر دو سال یک سوم آنها با قرعه کشی از عضویت خارج گردیده و بجای آنها افراد جدیدی تعیین میشدند که با اصلاح قانون، دوره انتخابات سنا چهار ساله نظیر مجلس شورای ملی شد و قرعه کشی هم از بین رفت. در هر چهار سال یکبار برای انتخاب ۳۰ سنا تورانتخابی کنارسندوق انتخابات مجلس شورای ملی یک صندوق برای سنا گذارده میشود و هر فرد ایرانی عم از باسواد یا

بیسوا دمیتوانست رأی بدهد. در صورت فوت یا استعفای سناتور انتخابی دیگر نفر بعدی انتخاب نمیشد بلکه در حوزه انتخابی مجدداً رأی‌گیری بعمل می‌آمد.

مجلس سنا در سالهای نخستین خود در عمارت مجلس شورا یملی تشکیل جلسه میداد. این صورت که روزهای دوشنبه و چهارشنبه سنا جلسه داشت و یکشنبه و ۳شنبه و ۵شنبه مجلس شورا یملی جلسات خود را تشکیل میداد و کار اداری هر دو مجلس هم یکی بود. دکتر مصدق که از مجلس سنا خاطره خوبی نداشت و مجلس سنا هم با لایحه اختیارات او نظر موافقی ابراز ننمود در صدد انحلال مجلس سنا برآمد و برای اینکار راه حلی پیدا کرد. با این صورت که در گرمی مبارزات ملی شدن نفت و قطع رابطه با انگلستان ب فکر تعطیل مجلس سنا افتاد و چون مجلس شورا یملی حق تفسیر قانون اساسی را داشت طرفداران دکتر مصدق در مجلس شورا یملی طرحی با قید سه فوریت در جلسه ۲۹ مهر ماه ۱۳۳۱ تقدیم نمودند که با این صورت تصویب شد:

(مجلس شورا یملی با توجه بمفهوم کلی قانون اساسی و با اتکاء با اصول پنج و چهل و چهار و پنجاه قانون اساسی و اصل چهارم متمم قانون اساسی را چنین تفسیر مینماید که مدت نمایندگی منتخبین هر دوره تقنینیه اعم از مجلس سنا و شورا یملی دو سال است. چون دوره مجلس سنا مطابق دوره مجلس شورا یملی باید دو سال باشد و اکنون دو سال و ۸ ماه از شروع آن میگذرد لذا مجلس سنا منحل شده تلقی میگردد.)

هنگام طرح ماده واحده دکتر شایگان چنین گفت:

قضیه تفسیر قانون اساسی راجع با اینکه مدت تقنینیه مجلس سنا بهمان مدت تقنینیه مجلس شورا یملی محدود شود و جنبه داری یکی سیاسی و دیگری قضائی. از نظر سیاسی آزادخواهان صدر مشروطه نظرشان این بود که مجلس سنا تشکیل نشود و اگر مشکلاتی نداشتند حتی نام آنرا هم ذکر نمیکردند. اما در دوران اخیر که مردم در سرنوشت خود شرکت کردند و وزیر خارجه بلندن رفت تا ترتیب تشکیل سنا را بدهد و

را دیولندن به ایادی خود فهماند چه باید بکنند لذا قهرمان سنا در ایران دولت انگلستان بود. حال جریان طبیعی طوری است که وقتی ریشه خشک شد با دیدن شاخه هم خشک شود (روز قبل روابط ایران و انگلستان قطع شده بود) از لحاظ قانونی نمایندگان سنا خودشان نظام سنا نوشتند و مدت تقنینیه تعیین کردند ولی این حساب را ننمودند که لاقلاً از حیث مزایا در ردیف مجلس شورای ملی باشند. برای اینکه این امتیاز از بین برود باید امتیازات سنا در حدود مجلس شورای ملی باشد نه بیشتر. بعبارت دیگر ارتجاع هموزن آزاد خواهی باشد و رجحان نداشته باشد.

یکی دیگر از نمایندگان گفت مجلس سنا حق ندارد برای خود نظامنامه تعیین کند چون طبق اصل چهل و نهم قانون اساسی (نظامنامه‌های مجلس سنا باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد) و با این نظر مجلس شورای ملی حق دارد با تغییر نظام سنا در دوره تقنینیه آن را برابر مجلس شورای ملی بسازد.

با این اقدام در حقیقت طرفداران دکتر مصدق، مجلس سنا را منحل کردند و از ورود سناورها بکاخ بهارستان که در اختیار خودشان بود جلوگیری نمودند. تقی زاده رئیس مجلس سنا که بطور ناگهانی در مقابل کار انجام شده‌ای قرار گرفته بود و حتی جا و مکان برای تشکیل جلسه نداشت از ۳۹ نفر از سناورها که در تهران حضور داشتند دعوت کرد تا در جلسه‌ای در منزل سنا تور نظام مافی شرکت کنند. در این جلسه سناورها متفقاً عمل مجلس شورای ملی را مغایر قانون اساسی اعلام و قطعنامه‌ای تصویب کردند مبنی بر اینکه (مجلس شورای ملی حق انحلال مجلس سنا را ندارد).

شاه ضمن توشیح فرمان تعطیل مجلس سنا با ارسال پیامی از دولت چنین خواست (بفوریت در مورد انتخابات مجلس سنا اقدام نکنند زیرا تعطیل این شاخه از رکن قانون گذاری مغایر با اصول قانون اساسی است).

*

پس از ۲۸ مرداد که با ردیگر مجلس سنا تشکیل شد سنا تورها با بین فکر افتادند که برای مجلس سنا محل جداگانه‌ای بسازند به همین جهت کاخ والاحضرت شمس پهلوی خریداری شد و مهندس فروغی و مهندس غیاثی ساختمان مجلل و باشکوهی ساختند که در زمان نخست وزیری دکتر امینی با آنها مسوئ استفاده مالی درباره ساختمان مزبور بزرگان افتادند.

مهندس فروغی تنها سنا توری بود که بخاطر ساختن عمارت مجلس سنا بزرگان رفت. مهندس حیدر غیاثی طراح ساختمان نیز همراه او در زندان بسر میبرد. فروغی و سیحون و غیاثی از معروف ترین و باشکوه ترین آرشیتکت های ایران بودند که از (بزار) پاریس درجه مهندسی گرفته و فارغ التحصیلان این دانشگاه در دنیا از اهمیت خاصی برخوردار هستند. کمال الملک نقاش و هنرمند معروف ایران نیز جزو نخستین دانشجویان ایرانی (بزار) بود. تعداد ایرانیانی که از بزار درجه مهندسی گرفته اند زیاد نیستند. اکثر آنها از ساکنان نگاهبانان از بزار درجه مهندسی هستند که همردیف (بزار) نیست. مهندس غیاثی پس از سقوط رژیم جنوب فرانسه رفت و در آنجا یک خانه قدیمی را که در زمین مرتفع جنگل مانندی قرار دارد تبدیل به پارک زیبایی کرده بود که اکثر ایرانیها را بخانه خود دعوت میکرد. اتفاقاً در یکی از میهمانیهای منزل خود پای تلفن میروند و همانجا دچار سکت شده فوت میکند. چند روز بعد که دوستان فراوانش برای تشییع جنازه او میروند معلوم میشود طبق وصیت خودش قرار شده جنازه اش را بسوزانند و در همان خانه نگه داری کنند تا روزی که اوضاع ایران رو به راه شد خاکسترش را بایران بیاورند. در سالروز فوتش همسرا و بیاوش چنین نوشت: (حیدر عاشق وطن خود ایران بود و با ایجاد آثاری در معماری دست زد که در تمام آنها وابستگی اش بسنن و تجدید فرهنگ ایرانی هویدا بود. پس از تمام کاخ سنا چنین گفت: " هنگامیکه طرح کاخ سنا در ذهن من نقش می بست میخواستم نمونه‌ای از عظمت و خردمندی و در

عین حال موزونی شعرو عرفان ایرانی نمایان باشد. هما نظوری که در بناهای گوتیک، روحانیت و توجه بسوی لاهوت منظور شده است. (مهندس فروغی که در دولت شریف امامی هم بسمت وزیر فرهنگ و هنر منصوب شده بود ضمن تخصص در رشته خودبکار آثار باستانی و جمع‌آوری عتیقه عشق فراوان داشت. پس از سقوط رژیم و وفزندش توسط پادشاهان رژیم دستگیر و بزندان افتادند و خانه پرا ز عتیقه‌اش نیز توسط رژیم مصادره شد. در زندان رنج و زحمت فراوان دید و سرانجام پس از آزادی از زندان در تهران درگذشت. از مهندس فروغی به نیکنمایی یاد میشود.)

اکنون همین ساختمان مجلل مورداستفاده آوندها مجلس شورای اسلامی است که آنرا بصورت قلعه مستحکمی درآورده و عبور و مرور از چندخیا بان اطراف آنرا بصورتی درآورده که براحتی نمیتوان در این منطقه رفت و آمد نمود.)

هیچگاه پرونده سوءاستفاده از ساختمان مجلس سنا و مقاطعه‌کاران شرکت سیوندکیانی و مهندسی مربوطه یعنی مهندس فروغی و مهندس غیاثی مطرح نگردید تا حقیقت روشن شود که چه مبلغ خرج ساختمان و نقشه‌های آن شده و میزان سوءاستفاده و اتها مات چه بوده است؟ اگر گزارش رسمی و دقیقی در این باره بدست آید که بدون حب و بغض باشد انتشار آن بحقایق امر کمک خواهد کرد.)

نگارنده چون هیچگونه گزارشی در این باره نخوانده و ندیده‌ام از هر گونه اظهار نظر معذورم چون نه میخواهم کسی را متهم کرده و نه میخواهم سند بر اثبات بدست کسی بدهم. خوبی یا بدی و مقام علمی و تحصیلی و سابقه خدمت و اصالت خانوادگی با پرونده ساختمان و مقاطعه‌کاری و اتها مالی از هم جداست.)

دوست مطلق سوگند میخورم که در مواردی شاهد بوده‌ام که برای خرید آثار عتیقه مبالغ هنگفتی به مهندس فروغی پیشنهاد رشوه شده بود که با بلند نظری رد کرد.)



عباس مسعودی و علی دشتی دوروزنا مه نگاری بودند که با شاهسان پهلوی را بطنه نزدیک داشتند. در زمان رضاشاه بمجلس شورا یملی راه یافتند. در زمان محمد رضاشاه هر دو به مجلس سنا رفتند. رضاشاه دشتی را توقیف کرد. دشتی هم در واقع شهر یور ۲۰ بشدت رضاشاه را مورد حمله قرار داد.

عضویت مجلس سنا دا و طلبان فراوان داشت مخصوصاً برای سنا توری انتصابی که با یک فرمان انجام میشد. بهمین جهت بقول معروف همواره عده‌ای در صف منتظران بودند. معروفست یکبار شریف امامی از معماری برای کارهای ساختمانی خود یک بنا خواسته بود که پس از یکی دو بار مراجعه توفیق نیافته بود. وقتی رئیس سنا به معمار اعتراض میکند (پس این بنا چه شد؟) در پاسخ میگوید "خیال میکنید این هم سنا تورا است که اگر یک نفر فوت میکند و یا کنار میرود صد نفر در خط هستند. این بنا است و کار هم فراوان و بسهولت نمیتوان فراهم کرد."

اکثر رجال مملکت بخصوص کسانی که از پست و مقام کناره می‌رفتند علاقه داشتند که بمجلس سنا بروند. زیرا کار راحت و آبرو مندوبی در دسترو با احترامی بود. مخصوصاً شغل سنا تورا انتصابی نشان میداد که مورد علاقه رئیس مملکت هستند.

در انتخابات دوره رستا خیزا میرحسین خان خزیمه علم که چند دوره سنا تورا انتصابی بود بعنوان سنا تورا انتصابی کاندیدای حوزه کرمان و بلوچستان و بنا در خلیج فارس شد. بعضیها تعبیر کردند که شاید مورد بیمهری قرار گرفته باشد. وقتی جریان به‌العلیه حضرت گفته شد اظهار داشتند با بررسیهایی که بعمل آمده ایشان وضع ممتازی در منطقه دارند و میتوانند در انتخابات آراء زیادی بدست آورند بهمین جهت گفته شد بهتر است که نامزدان انتخابات منطقه بشود. اتفاقاً هم همینطور شد با وجود رقبای سرسختی که معرفی شده بودند با رأی زیادی حائز اکثریت گردید و جای خالی او در لیست سنا تورها ی انتصابی به‌فرد دیگری داده شد.

فرخ در کتاب خاطرات خود مینویسد: (وقتی از زابل نامزد نمایندگی شده بمنطقه رفتم. شیمی نامی هم خود را کاندیدا کرده بود. امیرحسین خان خزیمه علم که ۲۴ سال داشت بشدت جلوی کنسول انگلیس ایستادگی

کرد و گفت شما حق مداخله در امور داخلی ایران را ندارید و اگر باین کار ادامه دهید بمقامات بالاتر شکایت خواهد کرد. همین امر موجب شد که کنسول انگلیس از مداخله در امر انتخابات خودداری کند. در گفتگوئی با خزیمه علم گفتم با توجه با اینکه شما وفا میل شما شهرت (آنگلوفیلی) دارند این مطلب برای من شگفت انگیز بود.

خزیمه علم گفت ما همیشه روابط نزدیک با انگلیسها داشته ایم ولی این امر بمنزله قبول اطاعت از آنها نیست. ما معتقدیم که باید با خاریجهها بخصوص با کشورهای همسایه رابطه خوب داشته باشیم. منطقه بلوچستان مرکز کشور ما با هندوپاکستان است و در آنموقع هندوستان تحت تابعیت انگلستان بود و نمیشد با چنین همسایه‌ای رابطه صمیمانه نداشت.

بیا دد ر م وقتی جوان بودم و تحصیلاتم در انگلستان پایان یافت و با ایران بازگشتم وزارت کشور مرا با ما هی چهار صد تومان استخدام کرد که رقم زیادی بود. یکبار اطلاع حاصل شد که تیمسار رفعت فرمانده لشکر بلوچستان به رضا شاه گفته است که فرمانداری نظیر سرتیپ تا جبش و سرهنگ مگری بدر بلوچستان نمیخورند باید فرد مطلع و تحصیل کرده‌ای فرمانداری بلوچستان شود. رضا شاه از علی اصغر حکمت وزیر کشور صورت خواست و او اسامی عده‌ای را برد. رضا شاه چون هوشیار و دانا بود گفت اینها فایده ندارند برونم چند جوان تحصیل کرده را بیاور. ۱۰۰ این با ر وقتی وزیر کشور اسامی را برد، رضا شاه گفت این جوان خوب است هم تحصیل کرده، و هم اطلاعات و نفوذ محلی دارد. مرا بسمت فرمانداری بلوچستان فرستادند. پنجسال آنجا بودم خیلی کارها شد. وقتی واقعه شهریور ۲۰ پیش آمد بخاطر همان داشتن حسن رابطه با انگلیسها توانستم مقدار زیادی خواب و بار و وسایل زندگی از آنها برای مردم بگیرم و از هرگونه آشوب و بلوا در منطقه جلوگیری شد. اما موقع انتخابات دیدم که انگلیسها دارند دخالت میکنند در برابر آنها ایستادم و گفتم که ما با کشور شما رابطه دوستی داریم بدین جهت پیشنهاد

منفی شما را در باره افراد میپذیریم ولی دخالت شما را نمیتوانیم در انتخابات قبول کنیم، آنها هم قانع شدند و سرانجام فرخ در انتخابات زابل توفیق حاصل کرد، اما در انتخابات ایرانشهر زد و خورد شد و فرخ زادنا میهم بقتل رسید. در همین موقع بعلت کسالت یکی از فرزندانم وزارت کشور مرا برای معالجه او به هندوستان فرستاد. در مراجعت معلوم شد که مرا دریگی که نوکرا نگلیسها است از ایرانشهر انتخاب گردیده است. هژیروزیر کشور هم مرا به تهران خواست قبل از حرکت گزارش دقیقی بتهران فرستادم که همین امر موجب شد اعتبارنامه او تا آخر دوره در مجلس بماند و تصویب نشود. *

از جمله سنا تورهائی که بی جهت در کارترافیک تهران دخالت میکرد پروفیسور جمشید علم بود. بعلت روابط نزدیکی که با شاه داشت مقامات انتظامی بمداخلات او اعتراضی نمیکردند ولی مواردی چند پیش آمد که با کشمکش روبرو شد.

مهندس فردین قدوسی میگفت یکروز دریگی از خیابانهای تهران داخل اتومبیلی نشسته بودم که دوستم برای خرید بمغازه ای رفته بود. اتومبیل دوبله توقف کرده بود. ناگهان دیدم که مردی با یک اتومبیل بنزسیاه جلوی اتومبیل ما ایستاد و بشدت بما حمله کرد ما که او را نمیشناختیم با اعتراضاتش پاسخ گفتیم. من گفتم این شهر را هنمائی و شهربانی دارد شما چه کاره هستید که او هم عصبانی شد و براننده خود میگفت با تلفن داخل اتومبیل مرا تبارا بمقامات را هنمائی و رانندگی خبر بدهید. بحال اعتراض و ناسزا گویان او را ترک گفتیم و از آن محل رفتیم. چندی بعد شهربانی مرا خواست. وقتی نزد افسر شهربانی رفتم گفتم ما هم از مداخله این آقای سناتور به تنگ آمده ایم ولی ناچار هستیم که گزارشی در باره مطلب یا آذوری شده و بدهیم. جریان را گفتم و اظهار داشتیم جریمه هر تخلفی را حاضریم بپذیریم ولی سنا تورو وظیفه ای در اینکارها ندارد. باوجه مربوط است. در سال ۵۷ دیگر پروفیسور را در باره شکایه ایران جوان دیدم که در

میزی کنار میزمان نشسته بود وقتی پیشخدمت برای او بشقاب غذا میآورد بشدت با و پرخاش میکرد. منکه در گذشته از دست او عصبانسی و روز قبل هم شاهد تظاهرات یک میلیون نفری در دانشگاه تهران بدعوت مهندس بازرگان بودم بحال اعتراض با و گفتم حالا هم دست بردار نیستی همه اعتصاب کرده اند و حالا میخواهی همین پیشخدمت هم باعتصاب بیون بپیوندد... مدخلات در کارترافیک را فراموش کرده ای؟ او سکوت کرد و مطلبی نگفت... چون هو را پس دیده بود.*

تنها سنا تورا نتصابی که بصورت اعتراض از شغل سنا توری استعفا کرد خانم دکتر مهرا نگیز منوچهریان است که بعلمت همدرسی با خود من با او آشنائی داشته و این آشنائی سابقه قبلی هم داشت و آن این بود که همسر من که وکیل دادگستری و دارای درجه فوق لیسانس در رشته حقوق جزا است نایب رئیس اتحادیه زنان حقوق دان ایران بود که ریاست این اتحادیه را خانم دکتر منوچهریان بعهده داشت.

خانم دکتر منوچهریان زنی مبارز و روشنفکر و رشید است که کار او برای حقوق زن جدی و اساسی بود، در هر محفل و مجمعی از حقوق زن دفاع میکرد و سرانجام هم در راه همین مبارزه از مقام سناتوری استعفا کرد. خانم دکتر منوچهریان در باره آن جلسه ای که منجر به استعفا وی شد بمن چنین نوشت:

روزی که لایحه گذرنامه در سنا مطرح بود من به عنوان نطق قبل از دستور در مورد آن لایحه و تعارض آن با قانون اساسی و اصل تساوی حقوق زن و مرد (اعطائی شاهنشاهی آریا مهر به ملت ایران) و اعلامیه جهانی حقوق بشر که دولت ایران به آن ملحق شده و در کشور ما حکم قانون را دارد و شرع اسلام بحث کردم.

گفتم در کشور ما اصل تساوی حقوق زن و مرد اعطائی شاهنشاهی آریا مهر بملت ایران دولت را موظف کرده است که برای تحقق کامل این اصل لوایحی بقوه مقننه پیشنهاد کند ولی متاسفانه دولت تاکنون هیچ اقدام موثری نکرده است. اگر از دولت در این مورد سؤال شود به

احتمال قوی با این بیت خواهد بود که میفرماید :
بود که یا رنپرسد ز خلق کریم

که از سؤال ملولیم و از جواب خجل

متوسل خواهد شد .

در مورد روابط زن و شوهر در زندگی خانوادگی اگر علاقه و توافق بی بین زن و شوهر نباشد هیچ قانونی قان نیست که آن را سازگار کند بقول شاعر :

نی زرده مراد به سودای دل نه زور

این جنس را بنقدر ضامیتوان خرید

خلاصه قانون نمیتواند افراد را بدوست داشتن هم ملزم کند . اگر بین زن و شوهر توافق باشد که هیچکدام بی توافق هم سفر نمیکنند و اگر توافق نباشد زن با صطلاح یا مستطیع نیست یا هست . اگر مستطیع نباشد که با زهم چند ان اشکالی بمیان نمیآید زیرا کسی که شخصا هزینه سفر ندارد مستقلا " از عهده سفر هم بر نمیآید و لسی اگر مستطیع باشد و شوهر مانع سفر او شود و سابقه الفت و مودت ناشی از نکاح هم نتواند توافق بمیان آورد زن نمیتواند بعلت عدم سازش از محکمه تقاضای طلاق کند . اینجا با پیدا ز پیشنهاد دکنندگان این لایحه گذرنامه پرسید چرا در باره مردانی که زن و فرزند را رها کرده و برای عیاشی با اروپا وینگه دنیا سفر میکنند فکری نکرده است ؟

در هر صورت این قسمت از این قانون که سفر زن شوهر را بخارج از کشور موکول با جازه شوهر میکند باید حذف شود چه اولاً با قانون اساسی مخالف است ثانیاً با اصل تساوی حقوق زن و مرد مخالف است . ثالثاً با اعلامیه جهانی حقوق بشر مخالف است و رابعاً از جهتی با شرع اسلام مبینت دارد . چرا در شرع ادای واجبات دینی زن محتاج اجازه شوهر نیست . در این هنگام رئیس مجلس سنا با لحنی تند گفت چرا از مذهب نام میبرید ؟ من گفتم (اگر شما حالتان خوب نیست ، من میتوانم دامه صحبت را بوقت دیگری موکول کنم) رئیس گفت خیر بفرمائید ادا ما

بدهید گفتم سفر حج زن محتاج گذرنا مه است و گذرنا مه زن شوهر دار
بموجب این قانون محتاج اجازة شوهر است در صورتیکه ادای واجبات
دینی زن محتاج اجازة شوهر نیست. شوهر نمیتواند شرعاً مانع سفر
حج زن مستطیع خود بشود.

در این موقع علامه وحیدی با صدای بلند گفت کفر است، کفر است. من
گفتم آقای علامه توجه داشته باشید که اینجا سنا است مسجد سپهسالار
نیست.

رئیس مجلس سنا گفت: مزخرف میگوئید من گفتم میشنوم. شما توانائی
درک این مطالب را ندارید اگر سنا سورنبا شد و چرا بدین مطالب را
منتشر کنند ملت ایران میفهمد که دمکراسی را دارند خفه میکنند. در
هر صورت یقین دارم که روزی این دولت در معرض بازرسی قرار خواهد
گرفت. آنوقت هست که با زبایدباین بیت خواه متوسل شد که میگوید:

آبرو می رود ای ابر خطا پوش ببار

که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم.

بآرامی تریبون را ترک کرده و از جلسه خارج شدم. چند روز بعد وقتی
روز ۲۱ خرداد ۱۵۱۰ استعفا نامه خود را بسنا فرستادم که چند ماه را کدنگه
داشتند و سرانجام در مهر ماه همان سال در سنا مطرح کردند و پس از
گذشتن آن از مجلس بمن گفتند شما تا ۱۵ روز میتوانید استعفا خود
را پس بگیرید که من گفتم ما (در عده رجوع نمیکنیم) *

این گفتگو در سنا آنروز با توجه به شایعات روز خیلی سروصدا کرد و
همه میخواستند از جزئیات امر مستظهر شوند. تماماً یسن جریان
مصافح با فوت ما در خانم منوچهریان میشود. که مهندس شریف امامی
و همسرش بمجلس ختم میروند و ضمن تسلیم رئیس سنا با وی میگویند در
جریانات پارلمانی از این قبیل گفتگوها پیش میآید و نباید بدل
گرفت. ولی خانم منوچهریان در استعفا پافشاری میکند.

خانم منوچهریان بمن گفت وقتی رئیس مجلس از من خواست که استعفا
خود را پس بگیرم با ایشان گفتم "ولا" رئیس مجلس با دیگر سنا تورها

تفاوتی ندارد فقط با و حق داده شده جلسات را اداره کند و هرنا طقی مسئول نطق و مطالب خود میباید و در رئیس مجلس حق ندارد نطق سناتور را طبق سلیقه خود قطع کند و این خلاف اصل و منطق است. از طرفی من سنا تورا انتصابی هستم که اصالت نمایندگی من طبق قانون اساسی مشخص است ولی در انتخاب سنا تورها ی انتخابی ممکن است به علت فعل و انفعالات انتخابی شبهه باشد پس وقتی من فرمان سناتوری انتصابی را دارم و مسئول مطالب خودم هستم رئیس نمیتواند و نباید حرف مرا قطع کند. بهمین جهت ترجیح میدهم که استعفا کنم و در این جلسات شرکت نکنم. او گفت سپس شرحی حضورا علیحضرت نوشته ام مبنی بر اینکه با توجه به فرمان سنا تورا انتصابی که برای بنده صادر شده و در حکم وکیل و نماینده شاهنشاهی در مجلس سنا انجا موظیفه میگردم و با وضعی که در سنا وجود دارد انجا موظیفه سناتوری برایم مقدور نیست و از این مقام استعفا میکنم و چند روز بعد هم فرمان را حضورشان فرستادم معینیا ن بوسیله تلفن اظهار داشت این کار صحیحی نیست گفتم من بوظیفه خود آشنا هستم و کار خود را از هر جهت صحیح میدانم. با توجه با اینکه معینیا ن را مردی شریف و امین و صادق میدانم قطعاً مطلب را با اطلاع شاهنشاهی رسانیده و شاه هم بزرگواری کرده و ما جرابسکوت برگذار کردید.

پس از استعفای خانم منوچهریان در تاریخ ۱۵/۷/۵۱ دریا بدر سائی بجای او بسنا توری منصوب گردید.

دکتر منوچهریان در کنفرانس زنان حقوقدان در (ویرجینای آمریکا درباره تساوی حقوق زن و مرد گفت: "علامیه جهانی حقوق بشر هم در مورد تساوی حقوق زن و مرد مبری از تبعیض نیست زیرا حتی در ماده اول میگوید افراد باید نسبت بیکدیگر با روح (برادری) رفتار کنند. من بسا زمان ملل پیشنها دمیکنم که بدنبال آن کلمه (خواهری) را هم اضافه کنند تا لاقول در این علامیه نسبت بحقوق بانوان تبعیض نشده باشد. *

از جمله سنا تورهائی که بعلمت کاندیدا شدن همسرش در مجلس شورا یملی از نامزدی انتخابات مجلس سنا صرف نظر کرد محمد سعیدی نویسنده معروف بود که در یک دوره اسنا تورو همسرش نماینده مجلس شدند. در دفتر سیاسی حزب ایران نوین مطرح شد که شرکت زن وشوهر در پارلمان صورت خوبی ندارد و با دیدیکی از آنها صرف نظر کنند که محمد سعیدی اینکار را انجام داد و با شغل خود در بنیاد پهلوی بکار ادامه داد. ولی خانم شیر سعیدی بنما یندگی تهران انتخابات گردید. در انتخابات دوره رستا خیز دونفر از سنا تورهائی انتخاباتی که حاضر اکثریت نگردیدند با فرمان سنا توری انتصابی بمجلس راه یافتند (علامه وحیدی - اشرف احمدی) ولی سرتیب صفاری که دوره قبل سنا توری انتخاباتی گیلان بود خود از سنا توری انتخاباتی صرف نظر کرد و با سمت سنا تورا انتصابی بمجلس سنا رفت.

معمولاً علیحضرت برجالی که مرحمت داشتند آنها را بمجلس سنا میفرستادند و چون تعداد سنا تورها محدود بود همواره لیست انتظاری وجود داشت. گروهی از سنا تورهائی انتصابی تقریباً برای تمام عمر سنا توری بودند و منتها هر چه رسال فرمان آنها تجدید میشد از قبیل سپهد یزدان پناه - دشتی - سرلشگر مطبوعی - محمد ساعد - عباس مسعودی دکتر سجادی - دکتر صالح - پروفیسور عدل - دکتر جمشید اعلم - دکتر مصباحزاده - سرلشگر جهانبانی - یارافشار - محسن رئیس - دکتر طاهر ضیائی - دکتر مصاحب - دکتر شفق - رضا بوشهری و چند تن دیگر.

دوره ششم قانونگذاری از ادواری بود که خیلی از سنا تورها در گذشتند که عبارتند از دکتر شفق - رضا بوشهری - دکتر عباس نفیسی - سپهد یزدان پناه - جواد بوشهری - دکتر احمد سیدامامی - محمد ساعد ، سپهدامان الله میرزا جهانبانی - سید مهدی فرخ - خانهاجر تربیت - عباس مسعودی . یکی از درباریان میگفت چون تعداد سنا تورهائی انتصابی به ۳۰ نفر

محدود بود و با و طلب فراوان یکبار که از طرف دفتر مخصوص دعوتنامه در دست تهیه بود معلوم شد که طبق دستور علیحضرت کسانی که باید دعوت شوند ۳۱ نفر هستند که بهمهم گفته شده بود فرمان در شرف صدور است. وقتی مطالب بعرض رسیدتنها چاره این بود یکی از آن عده که در مسافرت خارج است دعوت نشود که او هم نوری اسفندیاری بود که وقتی ما جراد را روپا با و اطلاع داده شد و در حال بیماری بود از اینکار خیلی ناراحت شده بود. نه از جهت شغل بلکه از نظر اینکه چرا مورد بی مهری قرار گرفته است که در فرصت کوتاهی اینکار رجببران شد.

در انتخابات دوره رستاخیز در مجلس سنا هم تغییرات زیادی روی داد از ۱۵ سنا تورا انتخابی شهرستانها ۸ تن سپهبدورها م - مصطفی تجدد دکتر مجیر مولوی - احمدبها دری - عماد تربتی - مهندس گنجی - مهدی نمازی - رضا جعفری توانستند کرسیهای سابق خود را مجدداً بدست بیاورند و ۶ تن دیگر برای اولین بار بنمایندگی مجلس سنا انتخاب گردیدند که عبارتند از سپهبدپالیزیان - رسول پرویزی - دکتر نواب - سید اسدالله موسوی - سرلشگر دیلمی - علی اکبر جلیلیوند از ۱۵ سنا تورا انتخابی تهران مهندس شریف امامی - دکتر آشتیانی، سید حسین دها - عنایت الله نصیری - دکتر صدیق اعلم مجدداً انتخاب شدند و دکتر عزت الله یزدان پناه - دکتر مزدهی - علی رضائی - جها نگیر نیکپور - قاسم لاجوردی - جلالی نائینی - دکتر مرشد - کاظم کوروس شوکت ملک جها نبانی - فاضل سرجوئی برای نخستین بار انتخاب گردیدند. سنا تورهایی انتصابی عبارت بودند از دکتر سجادی - دکتر صالح - علی دشتی - میرمطهری - دکتر ضیائی - دریا بدر سائی، سرلشگر مطبوعی - دکتر مصاحب - پروفیسور جمشید اعلم - پروفیسور عدل - مهندس فروغی - سرتیب دکتر اسفندیاری - محمد علی مسعودی، محمد ذوالفقاری - مهندس صادق - دکتر حجازی - باقربوشهری، دکتر مصباح زاده - محمود جلیلی - حسن اکبر - سرلشگر جها نبانی، سید جلال شادمان - دکتر خانلری - دکتر بینا - یار افشار - محسن

رئیس که با صدور فرمان سنا توری انتصابی برای سر‌تیب صفاری و علامه وحیدی و اشرف احمدی از سنا توره‌های سابق انتخابی و محمد علی مهدوی سنا تور جدید تعدادشان به ۳۰ نفر رسید، بعزت فوت حسن اکبر - محمود جلیلی - محمد ذوالفقاری - دکتر بینا از سنا توره‌های انتصابی مان‌الله اردلان - دکتر غلامرضا نیک پی و دو نفر دیگر که نامشان بخاطر منسوب شدن، پس از فوت بهادری سنا تورو آذربایجان شرقی، دکتر محمد حسین موسوی نماینده هشترو دبجای و نامزد سنا توری شد که انتخاب گردید و از نمایندگی مجلس استعفا نمود. در دوره رستاخیز چند تن از تجار ثروتمند و سرشناس از قبیل کاظم کوروس جها‌نگیر نیکپور - علی رضائی - قاسم لاجوردی - محمد علی مهدوی بعضویت مجلس سنا در آمدند که واجد شرایط بودن بعضی از آنها پرداخت سالی پنجاه هزار تومان مالیات بود. خیلی از سنا توره‌های قدیمی که مجلس سنا را خانه دائمی خود میدانستند میگفتند اینجا (مجلس شیوخ) است و مرکز اجتماع نخست وزیران و وزیران و سفیران و استادان و قضات است و شرکت این تجار پرمشغله و ثروتمند در این مجلس با مشاغلی که آنها دارند ضرورتی ندارد. ولی به‌رحال اکثر آنها در انتخابات شرکت کرده و توانسته بودند آرائی بدست آورند و به مجلس سنا راه یابند. *

تعداد نخست وزیرانی که قبل یا بعد از نخست وزیری در مجلس سنا عضویت داشته‌اند عبارتند از: حکیم الملک - سهام السلطان بیات، حسین علاء - صدرا الاشراف - دکتر متین دفتری - محمود جم - محمد ساعد سپهبد زاهدی - دکتر اقبال - مهندس شریف امامی .
اما کسانی که قبل یا بعد از نخست وزیری در مجلس شورایی شرکت داشتند عبارتند از:

سپهسالار تنکابنی - سپهبد ارشستی - قوام السلطنه - سید ضیا الدین طباطبائی - وثوق الدوله - دکتر محمد مصدق - صدرا الاشراف - دکتر علی‌مینی - دکتر اقبال - محمد ساعد - حسنعلی منصور .

از روسای مجلس ۵ تن بعضویت مجلس سنا انتخاب شدند که عبارتند از: مستشارالدوله صادق - سید محمد صادق طباطبائی - عدل الملک دادگر - سید محمدتدین - دکتر حسن امامی (اما مجمع تهران). در ایران سه بار مجلس موسسان تشکیل شده هر سه تن روسای مجلس موسسان (مستشارالدوله - سید محمد صادق طباطبائی - مهندس شریف امامی) در مجلس سنا عضویت یافتند. خیلی از دولت‌ها در مجلس شورایی استیضاح شده مورد اعلام جرم قرار گرفتند. ولی هیچ مورد استیضاحی در مجلس سنا دیده نمی‌شود. در یکی از دوره‌های سنا که ریاست سنی هم با حکیم الملک بود جوانترین سنا تورها دکتر اقبال و شریف امامی بودند که بسمت منشی سنی انتخاب شدند. شریف امامی میگفت در سن ۴۳ سالگی سنا تورشده و هیچکس با این سن سنا تورشده است.

از نمایندگان مجلس شورایی خیلیها علاقمند بودند که از مجلس بدولت راه یافته بوزارت برسند که موارد زیادی وجود دارد ولی در مجلس سنا کمتر داد و طلبی بود که به پستهای دولتی بروند ولی در سالهای آخر رژیم چند مورد پیش آمد که سنا تورها بکار دولتی دعوت شدند از جمله دکتر مزدهی و دکتر مرشد برای وزارت بهداشت - دکتر یزدان پناه برای وزارت مشاور در امور پارلمانی - سپهبد و هرام و سپهبد پالیزبان برای استاندار - دکتر ناصریگان برای ریاست دیوان عالی کشور که آنهم جریان جالبی دارد.

دکتر یگانه یک حقوقدان تحصیل کرده و مطلع است که سالها بوکالت مجلس و وزارت و سنا توری اشتغال داشت و از مشاغل دادگستری که قبلاً "مدیرکل حقوقی بود برکنار بنظر میرسید. هویدا که با علاقه زیادی داشت وقتی میرمطهری بازنشسته شد با این فکر افتاد که یگانه را جانشین او بسازد. مطلب را بعرض میرساند و موافقت شاه را میگیرد ولی اشکال این بود که رئیس دیوان کشور با ید زبین روسای شعب انتخاب گردد و یگانه سابقه ریاست شعبه دیوان کشور را نداشت بهمین

جهت بطور موقت ریاست یکی از شعب دیوان کشور با و سپرده میشود و پس از چند روز بعنوان رئیس دیوان عالی کشور منصوب میگردد. این اقدام در محافل قضائی با تمام احترامی که شخص دکتریگانه داشت حسن اثر نکرد زیرا خلاف اصل بود. منظور اصلی قانونگذار این بوده فردی که ریاست دیوان عالی کشور را بعهده میگیرد چند سال در ریاست شعبه کار کرده باشد که بخوبی بطرز کار آشنا باشد و در حقیقت سلسله مراتب را طی کرده باشد. دکتریگانه چون عضو دفتر سیاسی حزب ایران نوین بود روزی که معرفی شد بدفتر سیاسی آمد و در پایان کار دفتر سیاسی از هویدا با ظرایف اقدام تشکر کرد و گفت بخدا قسم که من اساساً از این انتصاب قبلاً "خبر نداشتم ولی چون بشغل قضاوت و کار دادگستری علاقه دارم با این مقام افتخار میکنم - هویدا با شوخی گفت از کار روزگار هیچکس خبر ندارد. این فکر را من کردم که ناصر بدیوان کشور بروم تا اگر روزی کار من بدادگستری کشید و که از همه جریانات با اطلاع است بداد من برسد. هویدا آنروز خبر نداشت که کار مملکت بجائی میرسد که او را بدون محاکمه، آخوندهای ماجراجوئی نظیر خلغالی و هادی غفاری با گلوله میکشند که هر کدام قتل او را افتخار خود میداند و میگویند چنان با گلوله هویدا را زدیم که جلوی چشم ما دست و پا میزد و حکم اعدام مثال او را روی کاغذ سیگار مینوشتند.

*

از جمله کسانی که بکار پارلمانی خیلی علاقه داشت دکتر عزت یزدان پناه بود. وقتی وکیل شهسوار بود بوزارت مشاوره در امور پارلمانی در دولت هویدا منصوب گردید که با بینکار راضی نبود. در خارج از کشور بسر میبرد که با این سمت معرفی شد.

با ردیگر بمجلس سنا رفت و بعنوان نایب رئیس انتخاب شد ولی وقتی شریف امامی فرمان نخست وزیری گرفت او را بسمت وزیر مشاور در امور پارلمانی معرفی کرد که بمن میگفت با بینکار رضایتی ندارم و نمیخواهم از مجلس سنا بروم ولی تلاش او بی فایده ماند و در دولت

شرکت کرد و پس از استعفای دولت شریف اما می برای معالجه بیماری قلب خود با انگلستان آمد که در ایام تبعید با او خیلی حشرونشردا شتم که متاسفانه در هفتم تیرماه ۱۳۶۲ در لندن درگذشت. روزنا مه کیهان در باره او چنین نوشت :

عمری را با نیک نامی بسربرد. مردی نیک سرشت و نیکخواه بود سلامت فکرداشت و منطقی فکر میکرد. صمیمی - فروتن - مهربان بود. تقوای مالی و تقوای سیاسی را تا حد وسواس رعایت میکرد. مال و منالسی نیندوخت ولی صاحب فضل و کمالی شایسته بود.

باری چو فسانه میشوی بخورد

افسانه خوب شو، نه افسانه بد

*

در آخرین روزهای سقوط رژیم دولت تقاضای سلب مصونیت از دوسنا تور را نمود. علی رضائی - دکتر غلامرضا نیک پی .

علی آبتین رئیس بازرسی و دفتر مجلس سنا میگفت فردای روزیکه دکتر نیک پی با زداشت شدخانش بمجلس سنا آمدونا مه ای از نیک پی بمن داد که بر رئیس مجلس سنا بدهم. در این نامه نوشته بود که سپهبد رحیمی لاریجانی معاون فرمانداری نظامی بخانه من آمده و مرا که مصونیت پارلمانی دارم بدون اطلاع رئیس مجلس سنا با زداشت کرده و بفرمانداری نظامی آورده و دستور داد که با بیدار ز سمت سنا توری استعفایت را بنویسی. حال مراتب را با اطلاع میرسانم. هنگامیکه نا مه دکتر نیک پی را بر رئیس مجلس سنا دکتر سجادی دادم دچار تعجب گردید. در آنجا صحبت شد که طبق آئین نامه مجلس وکیل و سنا تسور موقعی مستعفی میشوند که ۱۵ روز از استعفای آنها گذشته باشد و مجلس هم استعفای آنها را تا نئید کنند بنا بر این در آن نمدت دارای مصونیت هستند و این اقدام فرمانداری نظامی خلاف اصل بود.

دکتر نیک پی که وقتی شهر دار تهران بود بدو با حمایت هویدا و سپس با حمایت شاه و ملکه یکی از مقامات مقتدر مملکت شده و با قاطعیت

کارهای عمرانی را انجام میداد. مخالفین پروپاقرصی پیدا کرده بود و بطور خصوصی میگفت تا اعلیحضرت و ملکه از کار من راضی هستند و پشتیبانی میکنند کسی زورش بمن نمیرسد. بهمین جهت در اجرای ماده ۱۰۰ قانون نوسازی برای خراب کردن بعضی خانه‌ها سروصدای فراوان علیه او ایجاد شد. با وجود شاه و ملکه در تهران در دولت از هاری با زداشت و بعداً توسط خلخالی بجوخه اعدا سپرده شد. از قرار معلوم روز ۲۲ بهمن او هم توانسته بود از زندان بگریزد ولی چند نفر از تظار هرکندگان او را شناخته دستگیرش کردند که نتوانست خود را نجات بدهد.

جالب اینست که اعزاز نیک پی پدر دکتر نیک پی سنا تورانتما بیی اصفهان بود که محمود جلیلی بجای او منصوب میگردد. جلیلی هنگام عبور از پیا ده و وسط خیابان دچار حادثه شده است و بمبیلی باوبر خورد نموده فوت میکند. دکتر نیک پی بجای او و در حقیقت بجای پدر خود سنا تورانتما بیی میشود. مادر نیک پی نوه ظل السلطان بود که یکی دو بار در شهرداری هنگام اعمال قدرت خود اشاره کرده بود که من نوه ظل السلطان هستم که این گفته‌ها و انعکاس بدی داشت. او در انگلستان تحصیل کرده بود و در کابینه منصور و هویدا با سمت معاون نخست وزیر و وزیر مشاور و وزیر مسکن و شهرسازی معروفیت یافت ولی در شهرداری تهران که زمانی طولانی بکار مشغول بود دشمنان سرسختی پیدا کرد. خیلی پرکار و قاطع بود. میگفت پس از خواندن نماز صبح بکار شهر میپردازد. توجه شاه و ملکه را جلب کرد. حمایت شدیدی از او خیلی مغرورش ساخته بود که با همه در میافتاد. همکارانش در شهرداری میگفتند ناپاک نیست و چون خانواده اش هم ثروتمند بودند قاعدتاً نباید نادرست باشد ولی دشمنانش میگفتند در امر شهرسازی و صدور پروانه‌های ساختمانی فعل و انفعالات زیادی میشود که مخصوصاً یکی از معاونین او مهندس مظلوم را متهم میساختند. در قدرت حزب ایران نوین بین دکتر نیک پی شهرداری تهران و کاظم مسعودی نماینده شیروان و مدیر

روزنا مه آژنگ دا منه اختلاف خیلی توسعه یافت و کارشکایت بدادگستری کشید. دکتر کلالی دبیرکل حزب ایران نوین از من خواست در این کار دخالت کرده را هلی پیدا کنم. آنها را بدفتر فراقسیون پارلمانی دعوت کردم. نیک پی میگفت با کارشبا نروزی در شهرداری زندگی و جوانی و شهرت و همه چیز مرا فدا کرده ام و شب و روز دارم خدمت میکنم. آنوقت این دستگاها را متهم بدزدی میکنند. من خود شروتمند و متدین و نمازخوان هستم من پیرو علی علیه السلام هستم و قسم میخورم (که از علی پاک تر هستم) این جمله مرا هم عصبانی کرد و گفتم این حرف خود را پس بگیریدی چکس نمیتواند مدعی شود که از علی پاکتر میباشد. و اساساً مقایسه خود با علی (قیاس مع الفارق است).

کازم مسعودی با صراحت گفت ایشان که مدعی هستند از علی پاکتر هستند خوب است استنادی را که من در دست دارم و آنرا فقط به رئیس فراقسیون و دادگاه خواهد داد توجه داشته باشند. معاون ایشان مهندس مظلوم مشغول خرید زمین بزرگی هستند بمبلغ ۶ میلیون تومان و میخواهند با استفاده از مقام خود برای این زمین پروانه ساختمانی صادر کنند و قولنا مه را بنظر من رسانید که صحت داشت. نیک پی گفت من و مهندس مظلوم شروتمند هستیم و احتیاجی بدزدی نداریم ولی اگر مظلوم چنین کاری کرده باشد من او را تحویل دادگستری خواهم داد و از این قولنا مه هیچ اطلاعی نداشتم.

با این نظر زاین جلسه بدون اخذ نتیجه پایان یافت. یکبار هم نیک پی در انجمن شهر تهران گفت (من بشرف خود سوگند میخورم که مهندس مظلوم و همکارانش درواحد شهرسازی آدمهای خوب و سالمی هستند.) ولی بعداً که اسرار کار آنها فاش شد همه را برکنار ساخته و تحویل دادگستری داد.

دشمنان نیک پی میگفتند اگر خودش هم اهل سوءاستفاده نبوده ولی پدرش در شهرداری اعمال نفوذ میکرد. در باره صدور پروانه ساختمانی جهت فروش محل کلوپ ایران در پل رومی که عضو هیئت مدیره آن

بوده و همچنین درباره محل مسکونیش شایعاتی وجود داشت که در انجمن شهر تهران هم مطرح شد. با اعزاز نیک پی در چین همسفر بودم که بخريد و فروش عتیقه خیلی علاقه داشت و میگفت اعتبارات زیادی از بانکهای انگلیس در اختیار دارد که هر مقدار بخواهد میتواند از چین عتیقه بخرد. همکاران او در مجلس سنا میگفتند شروت فراوانی در داخل و خارج از کشور دارد ولی خیلی خسیس است.

*

سنا تورهائی که در رژیم خمینی اعدام شدند عبارتند از پروفسور جمشید اعلم - سرلشکر مطبوعی - علامه وحیدی - محسن خواجه نوری - دکتر غلامرضا نیک پی... همچنین سید اسدالله موسوی سنا تورخوزستان در بهبهان بدست ایا دی رژیم که در زندان بود ترورشده. دکتر سرتیب اسفندیاری پس از اینکه مدتی در زندان بود پس از آزادی در خانه اش کشته شد. بعلمت بدر فتاری با دشتی در زندان پس از آزادی درگذشت. پروفسور جمشید اعلم روابط نزدیکی با شاه داشت. وقتی بدست پاسداران اسیر شد بستگان او اقدام کردند که مورد عفو خمینی قرار گرفت. در همان ایام در روزنامهها چنین نوشتند:

یکی از بستگان پروفسور اعلم اظهار داشت تنها آنها ما و طبابت شاه بود که وقتی او را دستگیر کردند و رقه عفو ما برای او گرفته شد. این نامه که متن آن را گراور کرده اند روی کاغذ مارک دار دولت موقت انقلاب است و تاریخ آن ۵۷/۱۱/۲۳ میباشد که نامه را کمیته استقبال از امام خمینی امضا و مهر کرده که متن آن چنین است:

(بدینوسیله اعلام میشود که آقای جمشید اعلم مورد عفو حضرت آیه الله العظمی خمینی قرار گرفتند ضمناً بدستور حضرت آیه الله مشا رالیه از هرگونه توهین یا آزاری مصون هستند.) آذری قمی همزیمرآن نوشته (آقای روغنی اقدام کنید ۵۸/۵/۲۷) فتوکپی آن در صفحه بعد.

روزنامه نهضت از قول یکی از زندانیان مینویسد: من در بند ۶ موقت زندان قصر با جمشید اعلم در یک سلول زندانی بودیم. یکما هونیم

دست بخت انقب
 ختم از
 درین سبب که هر سینه که در این جیب
 در در عهد حضرت آیت الله العظمی حجتی زاکر
 من نامه بسوز حضرت آیت الله العظمی زاکر
 در این با آزار بر معین باشد
 ۱۳۲۷
 ۲۷/۱/۱۳۲۷

امان نامه
 پروفیسور جمشید اعلی

آنجا بسر میبردیم و من قبلاً "و را نمیشنا ختم ولی با کمال تعجب او را در آن محیط شاد و خندان میدیدم. بعد از مدتی برایم تعریف کرد که از شخص خمینی (امان نامه) در دست دارد و متن آنرا بمن نشان داد و بطور خصوصی گفت قبل از دستگیری شدن بوسیله آشنا یا ن نزدیک به خمینی آنرا گرفته است. ولی علت دستگیری اش این بود که کمیته جیها خط و مهر آقا را نمیشناختند ولی قضاات شرع دیگر در زندان نمیتوانند با امان نامه ما مشوخی کنند. بعد از یکماه و نیم مرا به بند ۴ زندان قصر بردند و پروفیسور همچنان از امنیت خود مطمئن بود. سپس هر دو ما را بزندان اوین منتقل کردند. در بند ۱ بودم که او در بند ۳ بسر میبرد. یکروز بطور ناگهانی خبر شدیم که او را اعدام کرده اند. یکی از بستگان نش میگفت موقعی که میخواستند او را اعدام کنند قدرت حرکت نداشت و حتی زیر بغل او را گرفتند و بمحل اعدام بردند. وصیت نامه او و بخت خودش نیست فقط با دستی لرزان زیر آنرا امضاء کرده است که چنین میباشد: (بسمه تعالی - وصیت نامه آقای پروفیسور جمشید اعلی بفرزند خود محمود اعلی - محمود پسر من آنچه دارم که یک خانه و در حدود بیست هزار تومان پول در بانک ملی دارم مال تست و

دقیقا ۷۹ تومانی پول نقد با نضما م خودکار طلاویک انگشتر طلاویک الله
 طلاویک شمایل امیرالمومنین (ع) با زنجیر طلا متعلق به فرزندم
 محمود میباشد. ضمنا یک جلد قرآن و شناسنامه و گواهی نامه را نزدی
 وعینک و جلد آن و لباس نیز تحویل پسر میگردد. جمشیدا علم)

*

آذری قمی دادستان انقلاب درباره اعدا مپروفسور جمشیداعلم در
 پاسخ به این سؤال که گفته میشود در مورد اعدا مپروفسور جمشیداعلم
 اما مطی نامه ای از شما خواسته بود که ایشان را موقتاً اعدا نکنید
 ولی شما وی را اعدا م کردید متذکر شد: من جداً این مطلب را تکذیب
 میکنم و برای اینکه خود را نماینده امام و در خط امام میدانم لذا در بعضی
 از موارد که برای صدور رای در مورد متهمی قدری دچار تردید می شدم
 می آمدم از ایشان سؤال می کردم که نظر شما چیست و از نظر راهنمایی
 ایشان استفاده می کردم. بنا بر این در خیلی موارد حتی اگر پنج
 درصد احتمال میدادم که ما شاید نظرشان غیر از این باشد به خدمت
 امام می آمدم. در مورد جمشیداعلم بستگان وی نامه ای آورده بودند که در
 آن نامه از طرف ما منوشته شده بود که در مورد اتهام جمشیداعلم که به
 من ناسزا گفته است وی را عفو می نمایم.

آذری قمی افزود: ما که نمی توانیم شخصی را که آدم کشته ببخشیم.
 اما ما وراثتها در مورد ناسزا به شخص خود بخشیده بود.

*

با این نظر روشن شد که پروفسور را با اتهام
 کشتن آدم اعدا م کرده اند ولی هرگز
 نگفته اند که چگونه آدم کشته است.
 ضمنا معنی عفو در جمهوری اسلامی
 بخوبی معلوم شد.
 مسلمانا کسی را نکشته است.



پروفسور جمشیداعلم

محسن خواه نوری که در دوره رستاخیز همسنا تور نبود اعدام گردید . تصور میکنم اعدام او بعلت پافشاری برادران ضرغامی صورت گرفته باشد که مرتب علیه او نامه پراکنی میکردند . آنها املاک فراوانی در منطقه شمیرانات داشتند که هنگام نمازیندگی مجلس شورایی از شمیرانات علیه آنها اقدام میکرد و آنها هم بشدت با او درافتاده بودند که حتی هنگام ریاست فراهیون پارلمانی حزب ایران نوین برایش پرونده ساخته بودند که در گلندوئک چند ژاندارم را خلع سلاح کرده است . محسن خواه نوری که انسان شریفی بود خیلی از دست برداران ضغافر در کارهای شمیرانات رنج میکشید و مثل اینکه آنها هم او را بیپای جوخه اعدام کرده اند .

محسن خواه نوری بیک خانواده اصیل تعلق داشت . مادرش افسانه خواه نوری و پدرش حاج محمدعلی شالفرش بود . وقتی در زمان رضا شاه بعضی از فامیلهای تغییر کرد و محسن برای تحصیل عازم اروپا میگردد نام خانوادگی مادرش را انتخاب کرد و (محسن خواه نوری) نامیده شد . او در رشته حقوق در لوزان سویس تحصیل کرده و به زبان فرانسه مسلط بود و بزبان انگلیسی هم آشنائی کامل داشت . در کار اداری و پارلمانی انسان شایسته ای بود . او در بیوگرافی خود در چهره های آشنا مینویسد انسان با ایدهای روحیه ای چنین باشد :

کم میباش از درخت سایه فکن هر که سنگش زند شمر بخشش
از صدف یاد گیر نکته حلم هر که سر بُردش گوهر بخشش

علی شعبانی در کتاب هزار فامیل مینویسد : خانواده خواه نوری عاقبت خوبی نداشتند . رضا خان مویدهما یون برادر نظام السلطان خواه نوری در شکارگاه تیر خورد و در گلندوئک مدفون گردید .

رضا خواه نوری در بالکن خانه اش در میدان بهارستان هدف تیسر هوائی قرار گرفت . پدرش آقاصدق در یکی از مغازه های خیابان فردوسی سقف مغازه بر سرش ریخت . نظام خواه نوری فرماندار قزوین در تصادف راه گذشته شد . یکی از خواه نوریها که افسر وظیفه بود بر سر

خانوادگی برادر وزن خود را بضرر گلوله کشت .
 عبدالله خواجه نوری در اوآن جوانی خودکشی کرد . پدرش میرزا زکی
 خان در آخر عمری دچار اختلال حواس شد . خانهاش در دروازه شمیران
 (چلغوزیه) معروف شده بود . فروغ خواجه نوری ندیمه اشرف پهلوی در
 حمله مسلحانه در جنوب فرانسه کشته شد . سنا تور محسن خواجه نوری ،
 سپهبد خواجه نوری رئیس اداره سوم ارتش و سرلشگر خواجه نوری رئیس
 دادگاه تجدیدنظر ارتش در رژیم جمهوری اسلامی اعدام شدند .
 منیرا عظم معتمدی دختر نظام الدوله خواجه نوری در مراجعت از مراسم
 تدفین همسرش در با زگشت از مشهد با تفاق دخترش و تعدادی از افراد
 فامیل خواجه نوری ، هواپیما به کوه (ورجین) اصابت کرد که این کوه
 مشرف بباغ (گلندوئک) متعلق به خواجه نوریها میباشد .
 ثروت فراوان فامیل خواجه نوری هم از بین رفت . درواشنگتن دیدم
 که یکی از عقاب موقر الدوله که قبلاً "میرا ارتش بود و برای شکار
 مرغابی به واشنگتن میرفت زندگی سختی را از نظر مالی میگذرانید .

*

سید ابدالله موسوی که هنگام دستگیری در زندان بهبهان ترورش
 در منطقه خوزستان موقعیت ممتازی داشت و با عنوان (رئیس التجار)
 مورد احترام بود . سالها خود را از سیاست کناره کشیده فقط در دوره
 رستاخیز خود را نامزد سنا توری خوزستان نمود که توفیق حاصل کرد .
 یکی از بستگان او در لندن برای منقل میگرد که وقتی او را در تهران
 دستگیر کردند ستاریان نامی که معروفست خوزستان را با آتش کشیده
 دادستان انقلاب خوزستان بود . حکم آزادی سنا تور موسوی در تیرماه
 ۵۸ صا در گردیده بود که آنها حکم را بستاریان ابلاغ نموده برای آزادیش
 عازم بهبهان بودند . مذاکراتی با بستگان آن مرحوم صورت گرفت
 که یا چند میلیون تومان بدهد یا اعدا م خواهد شد . هر چه بستگان نش
 میگویند ایشان ملک و ملاک و ثروت دارند ولی این چند میلیون
 تومان که شما صحبتش را میکنید ندارند که بپردازند بخرج آنها میرود

و بچندتن تروریست که در بهبهان بودند دستور قتل او را می‌دهند. عدای مسلح وارد اطاقی میشوند که حبس بوده و هنگام ادای نماز آن مرد محترم را بگلوله می‌بندند که وقتی بستگان او که حکم آزادی را داشتند به بهبهان میرسند می‌بینند که رازکار گذشته است. درباره تعدیات و تجاوزات ستاریان در خوزستان داستانها میگویند که مدت‌ها بود از او خبری شنیده نمیشد ولی گفتند پروانه و کالت دارد و در تهران کار میکند و بهمکاری با مقامات رژیم ادامه میدهد. بعداً بزندان افتاده متهم شد که ۷۰۰ میلیون تومان سوءاستفاده کرده است.

سرتیپ اسفندیاری که مردی محقق بود پسر حاج محتشم السلطنه اسفندیاری و شوهر خاله‌ها بود. او و همسرش با وجود نسبتی که با خانواده سلطنتی داشتند بسیار متواضع و مهربان بودند که در هیچ کاری دخالتی نمی‌نمودند. دکتر اسفندیاری مدتی در زندان بسر میبرد. پس از آزادی از زندان در همان خانه شخصی خود در خیابان فرشته زندگی میکرد که یک روز انتشار یافت او را در خانه اش کشته‌اند. روزنامه‌ها نوشتند هنگامیکه در زندان بود یکی از اهالی ما زندران در زندان با او آشنا میشود. سعی میکند با خدمت‌باشی را جلب نماید. وقتی از زندان آزاد میگردد او هم برای علاقه‌میکند که بخانه‌اش بیاید و کارهای داخلی خانه را انجام دهد. مدتی هم با این خدمات صادقانه ادامه میدهد. از قرار معلوم دکتر اسفندیاری بعزت احتیاج بی‌پول مقداری از کتلهای پر ارزش خیارم را برقمی حدود سیصد هزار تومان می‌فروشد که آن مرد استخدایم از زندان از جریان امر مطلع میشود و شب هنگامی در اطاق خواب استراحت کرده بود برای سرقت پول او را مضروب می‌سازد و کشان کشان به محل شوقاژ ساختمان می‌آورد و با کمال بیرحمی سرش را می‌برد و با سرقت وجه مزبور از خانه گریخته بماند زندران می‌روند. روز بعد وقتی پسرش بخانه پدر خود تلفن میکند پاسخ نمی‌دهند. بخانه می‌روند پس از جستجوی بسیار جنازه پدر خود را در حالیکه سر او را از بدن جدا بود در محل شوقاژ

ساختمان پیدا میکند. جریان را بمقامات قضائی و امنیتی اطلاع میدهد. پس از مدتی قاتل درما زندران دستگیر و بجناست اعتراف میکند.

دکتر و حیدنیا در کتاب خاطرات سیاسی و تاریخی مقاله‌ای از دکتر حسینعلی اسفندیاری را چنین منتشر ساخته است :

منزل پدر اینجانب مجمع ادباء و شعرا و هنرمندان بود. در آنجا با حسین بهزاد هنرمند آشنا شدم. پس از سفر به آلمان و پایان تحصیل طب با ایران بازگشتم و در سال ۱۳۱۱ با ردیگر بهزاد را یافتم. متأسفانه به تریاک و الکل معتاد شده بود. با و پیشنها د کردم که در نظر دارم که ربا عیای خیا مرا چاپ کنم و برای آن مینیا تور تهیه کند. یکی از کارهای مشکل تهیه و راق طلا بود که با یدروی آن مینیا تور کشیده میشد. اشخاص زیادی برای اینکار زحمت کشیدند از قبیل الطافی، تجویدی - باقری - یوسفی - محمد کریمی و با استفاده از استادان خط اینکار صورت یافت. در نتیجه پس از ۲۰ سال دوندگی آنرا آماده کردم در سال ۱۳۲۹ که سرپرست محصلین در آمریکا شده بودم برای چاپ کتاب مزبور کوشش کردم تا اینکه در سال ۱۳۴۷ آقای اردشیر زاهدی وزیر خارجه مؤده دادند که وزارت خارجه کتاب را چاپ خواهد کرد. به ژاپن رفتم و ۱۴ هزار دلار هزینه آن شد که وزارت خارجه پرداخت و دو بیست جلد آن بمن داده شد و بقیه به میهمانان عالیمقام دولت اهدا گردید. در سال ۱۳۵۱ آقای حی هزینه ده هزار نسخه را در سیصد هزار تومان تقبل کرد باین شرط که ۷ هزار نسخه متعلق با ایشان و سه هزار نسخه متعلق به خود من باشد که بهمین صورت عمل شد.

در این نوشته توضیحی با مضای (ی وحدانی) اضافه شد که بهزاد در آخر عمر مرا و ده خود را با دکتر اسفندیاری قطع کرده بود زیرا بهزاد میگفت سهم مرا از چاپ و فروش کتاب نداده اند. اصل مینیا تورهای دکتر اسفندیاری در منزل بود که جوانی سردکتر را برید و اصل مینیا تورها را هم برداشت و به آمل فرار کرد که بعداً بدست پلیس افتاد. * * *

با اینکه در سال ۵۷ خیلی از گروهها و مقامات به مخالفین پیوستند و در مجلس شورای ملی هم یک اقلیت قوی بوجود آمد و حدود ۵۰ نفر از وکلای مجلس استعفا کردند در مجلس سنا یک حالت دفاع از رژیم سلطنت ادا مه داشت منتها در ماههای آخر چند نطق تند از طرف جلالی نائینی علیه مقامات مملکتی بخصوص ارتشبد نصیری و ساواک ایراد شد و در روزهای آخر هم سه تن از سنا تورها (جلالی نائینی - سید اسد الله موسوی - علی اکبر جلیلونند) مستعفی شدند که جلالی نائینی هم مدتی بزندان افتاد و آزاد گردید.

خوشبختانه چند تن از سنا توره‌های صاحب نام از قبیل دکتر سجادی رئیس مجلس و پروفیسور عدل تا حدودی مصون مانده‌اند. پروفیسور عدل که بکار طبابت ادا مه داده حتی توانسته چند سفر هم با اروپا بکند. گویا اموال و خانه او را متعلق به بنیاد مستضعفین میدانند ولی بهر حال در خانه شخصی خود زندگی میکند. عده‌ای میگویند چون خیلی از اطباء طرفدار او هستند بخصوص گروه مکتب عدل و عده‌ای از آنها در رژیم فعلی موقعیتی دارند او را حفظ کرده‌اند. برخی وضع رقت باری را که برای فرزندش در زمان شاه اتفاق افتاده دلیل این امر میدانند. یکی از روزنامه‌ها نوشت که یکبار او را برای معالجه خمینی هنگام اقامت در زندان می‌برند و خمینی از او خواستار آزادی چند جوان میشود که اقدام میکنند که این امر بخاطر خمینی میماند و دستور میدهد که مزاحم و نشوند. ولی حقیقت امر هنوز روشن نیست.

ما برای قتل فرزند پروفیسور عدل را روزنامه‌ها در دوم اردیبهشت ۴۵ چنین نوشتند: بهمن حجت کاشانی که بدنبال ادعای پیغمبری در (خرمدره) زنجان همراه همسرش (کاترین عدل) با دو فرزند خود در غاری رفته بود پس از تیراندازی از داخل غار همسرش و سرهنگ دوم رضائی و دو زارع با ساسمی غلام رحمانی و صفر علی خنجی را کشت و با چند قبضه اسلحه و مقدار مواد منفجره به تهران آمد و در یکی از خانه‌های آریاشهر مخفی شد. ما مورین خانه را محاصره و پس از تیراندازی بهمن کشته

شد. وقتی ما مورین وارد غار شدند با جنازه‌ها که ترسناک‌ترین روبرو شدند که دو فرزندش در کنار او گریه می‌کردند. بعد از روزها نوشتند که سرهنگ ژاندارمری را که ترسناک‌ترین عدل با تیراندازی کشته و خود در اثر انفجار نارنجک بقتل رسیده است. عین‌الله یکی از کارگرانی که از قتل نجات یافته بود گفت که بهمن ادعای پیغمبری داشت و می‌خواست عقاید خود را با زور بما تحمیل کند. شبی بسراغ ما آمد و گفت باید با هم برویم و کارها را بکشیم. گفتیم کارها چه کسانی هستند. گفت به مسجد بیائید تا بشما بگویم. وقتی بمسجد رفتیم گفت اینجا نمیشود صحبت کرد بهتر است به غار برویم. در نزدیکی غار از ما خواست که دعوی پیغمبری او را بپذیریم ولی ما قبول نکردیم ناگهان با اسلحه به ما حمله کرد و دو نفر ما را کشت و من از آنجا فرار کردم و جریان را با ژاندارمری گفتم که وقتی رئیس ژاندارمری و ما مورین برای دستیگری آنها رفتند بسوی آنها تیراندازی شد که بقتل رسیدند. پروفیسور عدل در همان وقت برای دخترش ختمی نگرفت و چنین اعلام کرد (باطلاع خویشان و دوستان و آشنایان فرزندم که ترسناک‌ترین (پری) عدل میرساند که طبق وصیت آن مرحومه مجلس سوگواری برگزار نخواهد شد و هزینه آن صرف امور خیریه خواهد شد). بهمن حجت‌کاشانی برادرزاده سپهبد حجت‌کاشانی رئیس تربیت بدنی بود که او هم در رژیم جمهوری اسلامی اعدام شد.

کاترین عدل قبلاً "هنگام سقوط از کوه صفا صفاها نازد و پافلج شده بود. اکنون فرزندانش نزدیکی از بستگانش بسرمی‌برند.

یکی از دوستان پروفیسور عدل میگفت او در تهران بشدت کار میکند و هزینه زندگی تعدادی افراد را که در خانه مصدوم شده‌اش بسرمی‌برند تأمین میکند. پروفیسور عدل مثل گذشته روزی چند عمل جراحی انجام میدهد و حداکثر استفاذه از وجودش میشود.

پروفیسور عدل اکنون هم در میان پزشکان از احترام خاصی برخوردار میباشد.

*

سنا تورعلی صادق پسر مستشار الدوله صادق که از انسانهای شریف بود بعد از انقلاب وضع رقت با ری را در تهران میگذرانید. هنگام عبور از وسط خیابان دچا راجا دثا تومبیل شد و در سال ۱۳۶۶ در تهران درگذشت. او سنا تورانتصابی بود و هیچگاه در کشمکش‌های سیاسی شرکت نداشت. رژیم خمینی زندگی او را هم مثل سایر دولتمردان رژیم پهلوی خیلی سخت کرده بود که مشکلات زندگی او را دچار سانحه تومبیل ساخت.

*

یکی از سنا تورهایی که نقش مهمی در سیاست ایران داشت محمد علی مسعودی بود. او از سال ۱۳۱۶ که در دانشکده حقوق تحصیل میکرد بکار مطبوعاتی در روزنامه اطلاعات پرداخت و سالیان در از سردبیر این روزنامه مهم بود به همین جهت با کلیه مقامات مملکتی آشنائی داشت و بعلمت دوستان فراوانی که پیدا کرده بود از بازیگران مهم سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ بشمار میرفت. شغل وکالت دادگستری را هم بیدک میکشید ولی هیچوقت بکار جدی وکالت نپرداخت. با بعضی از دوستان خود دفتر مشترک وکالتی داشت. وقتی از روزنامه اطلاعات جدا شد بتاسیس روزنامه پست تهران پرداخت که مدتی هم نگارنده سردبیر آن بود. دفتر روزنامه و چاپخانه و محل رفت و آمد سیاسی خیلی از شخصیت‌های مملکتی بود که (محمد علیخان) با همه روابط صمیمانه داشت. در هر گروه و دسته و حزبی برای خود یارانی می‌شمرده که در مواقع سخت بکمک آنها میشتافت. پنج دوره نماینده مجلس بود که اکثرًا منشی هیئت رئیسه بود. با محمد رضا شاه پهلوی هم روابط نزدیکی داشت. چند سال از سیاست برکنار بود و بتجارت پرداخت بخصوص به جمع‌آوری اشیاء عتیقه علاقه فراوان داشت.

خانهاش که مرکز رفت و آمد سیاسیون بود شبیه انبار عتیقه شده بود که اشیاء گرانقیمت زیر دست و پای مراجعین بطور فراوان دیده میشد. میگفت در نظر داردا اینها را بصورت بنیادی درآورد و به یکی از آموزه‌ها

هدیه کند. آنوقت صحبت از یکصد میلیون تومان ارزش عتیقه‌ها بود که رژیم اسلامی همه را یکجا بلعید.

وقتی سپهبدیزدان پناه درگذشت کرسی انتصابی سنای او به محمد علی مسعودی سپرده شد. با اینکه گفته میشد وفا میل نزدیک نباید در یک مجلس باشند معینا عباس مسعودی و محمد علی مسعودی همانطوریکه مدت‌ها در مجلس شورا یملی در کنار هم کرسی نشین بودند در مجلس سنا هم هر دو سنا تورا انتصابی شدند. پدرش میرزا حسن خان مسعودی در میان بازاریها و اصناف نفوذ فراوانی داشت و سرپرستی او از خانواده مسعودی بیش از پیش موجب وحدت این خانواده بود ولی معینا این اتفاق نظردوامی نیافت.

محمد علی مسعودی در دولت شریف‌امامی در بحران سال ۱۵۷۷ ز مشاورین خاص بود که خیلی از مطالب را با نخست وزیر حل و فصل میکرد. بعد از تغییر رژیم هم در ایران ماند. چون با افرادی نظیر سرلشگر قرنی و بازرگان و منتظری و میناچی‌ارتباطی داشت و فکر میکرد این روابط او را از قهر رژیم اسلامی رها می‌سازد ولی ناچار شد پس از مدتی اختفا از تهران خارج گردد و متاسفانه در (وانکور) در سال ۱۳۶۵ به علت تصادف با اتومبیل درگذشت. تولدش در سال ۱۲۹۴ و فوتش در سال ۱۳۶۵ بود. فوت ناگهانی محمد علی خان دوستان فراوان او را از مصیبت قلب متاثر ساخت.

*

همکار (انشتین) در مجلس سنا

از تنها سنا توری که در جمهوری اسلامی تجلیل شد دکتر محمود حسابی بود که در شهریور ماه ۱۳۶۶ در دانشگاه شیراز با حضور بیش از یک هزار مدعو مراسم بعمل آمد. این تجلیل بخاطر ۶۰ سال آموزش فیزیک دانشگاهی بود، نه بخاطر سنا توری. شاید هم جمهوری اسلامی حقوق یک دوره سنا توری را هم از او پس گرفته باشد. در این جلسه میرسلیم مشاور فرهنگی رئیس جمهوری را با اطلاع اعضای کنفرانس

رسانید .

دکترحسابی که در سال ۱۳۸۱ در تهران متولد شده و در مدرسه فرانسوی بیروت درس خوانده ولیسانس ادبی خود را از دانشگاه آمریکایی بیروت دریافت داشته توانسته دکترا ی فیزیک خود را از دانشگاه سوربن پاریس بگیرد .

اوسالها ریاست دانشکده فنی دانشکده علوم را داشته است . در دولت دکتر مصدق ما مورخلع ید بوده و بعداً نیز بریاست شرکت ملی نفت منصوب و مدتی هم وزیر فرهنگ بوده است . پس از مرداد ۳۲ که بعنوان سنا تور در مجلس سنا شرکت داشته با قرار داد کنسرسیون نفت مخالفت کرده و همراه مهندس شریف امامی - ابوالفضل لسانی - دیوان بیگی بصورت یک اقلیت در مجلس سنا مطالبی گفته اند . سپس با پیمان سنتو هم مخالفت نموده و بتدریج از سیاست کناره کشید .

اوپایه گزار مرکز تحقیقات وراکتور اتمی دانشگاه تهران بوده است . دکترحسابی مدتی هم در دانشگاه پرینستون با انشتین همکاری نزدیک داشته است .

مجله دانشمند در تجلیل دکترحسابی چنین نوشت :

دکتر محمودحسابی یکی از برجسته ترین چهره های علم و فرهنگ معاصر ایران است . تربیت هزاران دانش پژوه و تاسیس دهها موسسه و بنیاد علمی و فرهنگی و تألیف چند کتاب و پژوهشهای جسدی در فیزیک کارنامه مختصری از تلاشهای اوست .

هنگامیکه در بیروت تحصیل میکرد شاگرد اول بود از نظر وضع زندگی چنان در عسرت قرار گرفت که مستخدم سفارت از حقوق خود بزندگی او کمک میکرد . با کمک پدر بزرگش توانست پاریس برود و در دانشگاه سوربن در رشته فیزیک بتحصیل اشتغال ورزد . او بارانندگی تاکسی هزینه تحصیل خود را فراهم میساخت . و با این طرز دکترا ی فیزیک خود را از دانشگاه سوربن گرفت . در سال ۱۳۰۶ با ایران بازگشت و بعنوان مهندس راه بکار مشغول گردید و در هنگام راه سازی بوشهر نزدیک بود

از زمین برود .

سپس بوزارت فرهنگ منتقل شد و بکار تدریس پرداخت . و بکارهای علمی مشغول گردید . و مبتکر تاسیس دانشکده فنی در ایران شد و خود ریاست آنرا برعهده گرفت و موسسه ژئوفیزیک را در دانشگاه تهران تأسیس نمود .

دکتر حسابی در سال ۱۹۴۶ برای مطالعات علمی با اروپا رفت و با شخصیت های برجسته علمی از جمله (انشتین- فون نویمان - گودل ، فرمی - دیراک) رابطه برقرار کرد . از جمله در باره نظریه سه خودبیا انشتین بحثا حثه پرداخت (نظریه ا و این بود که ذره تابشی نهایت گسترده است) . این نظر مورد قبول انشتین قرار گرفت که نتیجه تحقیقاتش از طرف دانشگاه های شیکاگو و پرینستون بجا پرسید . در دولت دکتر مصدق بریاست شرکت ملی نفت و وزیر فرهنگ منصوب شد . در سال های بعد مرکز تحقیقاتی اتمی را در ایران دایر کرد . نخستین رصدخانه را در ایران تأسیس نمود . با وجودیکه مدتی در مجلس سنا عضویت داشت بکار تحقیقاتی ادامه داد و هنوز هم با وجود کهولت دست از تحقیق و مطالعه برنداشته و وجودش برای پویندگان علم سرمشقی میباشد .



* * *
مجله دانشمند برای تجلیل از خدمات او تصمیم به اعطای (جایزه دکتر حسابی) بدانشجویان ممتاز گرفته که در کنفرانس فیزیک دانان به چند دانشجو داده شد .
دکتر حسابی در سال ۱۳۶۷ به عضویت فرهنگستان علوم جهان سوم انتخاب گردید .

روسای مجلس سنا

مجلس سنا از بدو تا ختم پنجم رئیس داشته است . حکیم الملک ، تقی زاده - صدرا لاشراف - مهندس شریف امامی - دکتر سجادى . طولانى ترین دوره ریاست مجلس سنا با شریف امامی بود که با اقتدار زیادى جلسات مجلس سنا را اداره میکرد . سه تن از روسای مجلس سنا قبلاً "نخست وزیر بوده اند (حکیمی - صدر ، شریف امامی) و دو تن دیگر هم از رجالى بودند که همیشه مشاغل مهمی را بعهده داشته اند (تقى زاده - دکتر سجادى) مورخ الدوله سپهر مینویسد : هنگامیکه تقى زاده پس از بهبودى حالش از اروپا بازگشت حکیم الملک ریاست مجلس سنا را برعهده داشت . در فرودگاه حکیمی در حضور جمع مستقبلین با تقى زاده روبوسی کرد و گفت از جلسه آینده سنا استادتقى زاده ریاست را برعهده خواهند داشت . این جمله که بنظر همه تعارف بحساب میآید صورت واقعیت یافت و در اولین جلسه سنا پس از ورود تقى زاده و شرکت در جلسه سنا حکیم الملک استعفا کرد و تقى زاده انتخاب شد . از روسای سابق مجلس سنا فقط یک نفر حیات دارد ، مهندس شریف امامى در آمریکا . دو تن از روسای مجلس سنا (تقى زاده و صدرا لاشراف) سابقه عضویت در

مجلس شورای ملی را داشته اند .

چون درباره چهار رتن از روسای مجلس سنا در جلد سوم مطالبی هست در اینجا بطور مختصر به بیوگرافی آخرین رئیس مجلس سنا اشاره میشود .

*

آخرین رئیس مجلس سنا

بعدا زاینکه مهندس شریف امامی بکاخ نخست وزیری رفت دکتر محمدسجادی بریاست مجلس سنا انتخاب گردید .

دکتر محمدسجادی که در اسفندماه سال ۱۲۷۸ شمسی در تهران متولد شده بود از یک خانواده روحانی است . پدرش آیه الله حاج میرزا یحیی از روحانیون متقی و سرشناس بود که هیچوقت گردسیاست نگشت . مردی روشن فکر بود که فرزندش را برای تحصیل با روبا فرستاد که از دانشکده حقوق پاریس درجه دکترا در رشته حقوق اقتصاد گرفت و کتابی هم به زبان فرانسه تألیف کرد تحت عنوان (اصول رژیم پارلمانی و انطباق و اجرای آن در ایران) ...

وقتی از روبا بازگشت داد و روبا بکار دعوت کرد و تا هنگام سقوط رژیم همواره مصدر کار بوده است . دادستان خراسان - دادستان استان مرکز ، معاون دادستان دیوان عالی کشور - مدیرکل گمرک - وزیر راه ، وزیر فرهنگ - وزیر دادگستری - وزیر اقتصاد - وزیر دارایی - وزیر مشاور - سنا تور - نایب رئیس مجلس سنا و سرانجام رئیس مجلس سنا - مدت ها رئیس کمیسیون دادگستری و اقتصاد و دارای مجلس سنا بود . با اینکه دوران بیکاری او خیلی کوتاه بود مع هذا پروانه و کالست دادگستری هم داشت که بان کار بپردازد .

روابط صمیمانه ای بین او و مهندس شریف امامی وجود داشت و این رابطه از هنگامی بوجود آمد که دکتر سجادی وزیر راه بسودومهندس شریف امامی را بریاست راه آهن ایران منصوب ساخت .

با اینکه در زمان رضاشاه مشاور حساسی داشت توانست خود را از خطرات رژیم مصون نگه دارد و هنگام استعفای رضاشاه هم با صفهان رفت و اموال

ودارائی شاه سابق را بشا جدید انتقال داد و سند آنرا هم با مضای رضاشاه رسانید. پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ بزنندان متفقین افتاد.

با خانواده‌های بهبهانی و آشتیانی نسبت نزدیک داشت و از همسر اول خود هم صاحب دو فرزند میباید.

دکتر سجادی مردی منطقی و اصولی بود و در مجلس سنا مسائل حقوقی و مالی و اقتصادی تقریباً زیر نظر او قرار داشت و هیچگونه اتهام مالی حتی مخالفینش با او نداشتند فقط ایراداتی بزندگی خصوصی او در جوانی داشتند.

پس از سقوط رژیم با اینکه خیلی از سنا تورها و وکلای بزنندان افتادند خوشبختانه محفوظ ماند.

یکی از بستگان او می‌گفت آیه الله آشتیانی که مورد احترام خاص خمینی بود از ایشان خواست که مزاحم دکتر سجادی نشوند ولی خمینی گفت اگر گرفتار شود هیچ کمکی نمیتواند بکند. بهمین جهت اقدامات لازم برای اختفای او صورت گرفت. تا سفار این بود که راننده دکتر سجادی که خیلی با او کمک کرده و حتی او را بکارگمارده و کمک‌های مالی زیادی هم با او کرده بود در تعقیبش بود که رئیس مجلس سنا را دستگیر سازد که خوشبختانه توفیق نیافت و دکتر سجادی در تهران دارفانی را در سال ۱۳۶۶ در سن ۸۸ سالگی بدرود گفت. مجلس ترحیمی هم برای او تشکیل گردید که عده زیادی از بستگان و دوستانش در آن شرکت نمودند.

یکی از برادرانش ابوالقاسم سجادی شاعر ملقب به (ذره) بنهضت جنگل پیوست و با ذربا یجان شوروی گریخت. استاد زبان فارسی دانشگاه مسکو بود. در سال ۱۳۱۸ درگذشت. گفتند جزو کسانی نبود که توسط استالین تصفیه شده است.

* * *

تشکیل سه مجلس موسسان در ایران

با اینکه قانون اساسی ایران و متمم آن توسط مجلس شورای ملی در دوره اول تصویب شده مع‌هذا شرط اصلی تغییر قانون اساسی این بوده که باید مجلس موسسان تشکیل و تغییرات را تصویب کند. بهمین جهت سه بار ضرورت پیدا شد که قانون اساسی تغییر کنند. نخستین مجلس موسسان در سال ۱۳۰۴ برای خلع سلطنت قاجار و استقرار سلطنت درخاندان پهلوی بود که بریاست مستشارالدوله صادق در محل تکیه دولت تشکیل گردید. دومین مجلس موسسان در سال ۱۳۲۸ به ریاست سید محمد صادق طباطبائی در محل مجلس شورای ملی تشکیل گردید تا با تغییر مواد قانون اساسی، حق انحلال مجلسین بشاه داده شود. سومین مجلس موسسان در سال ۱۳۴۶ بریاست سید مهندس جعفر شریف‌امامی در محل مجلس سنا تشکیل شد تا مقام (نیابت سلطنت) به شهبانو مادر ولیعهد اعطا شود.

انتخابات مجلس موسسان نظیر انتخابات مجلس شورای ملی بود که نحوه تشکیل آن چنین می‌باشد (مجلس موسسان مرکب خواهد بود از عده‌ای که مساوی باشند با مجموع عده قانونی اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا. انتخابات مجلس موسسان طبق قانونی خواهد بود که بتصویب مجلسین خواهد رسید.

نخستین مجلس موسسان

پس از تصویب ماده واحده خلع قاجاریه، انتخابات مجلس موسسان در حالیکه والا حضرت رضا پهلوی بسمت سرپرست موقت کشور تعیین شده بود انجام یافت و طبق قانون اساسی ۲۶۰ نفر از سراسر کشور انتخاب گردیدند که اسامی آنها چنین است :

سید ابوالقاسم کاشانی - عدل الملک دادگر - علی اصغر حکمت، سید یعقوب انوار - شیخ الاسلام ملایری - صام الدوله مسعود - دکتر صدیق اعلم - عبدالحسین نیکپور - عبدالحسین تیمورتاش - علی اکبر داور - سردار فاخر حکمت - سید محمد علی شوشتری - محمد ولی خان اسدی - احمد شریعت زاده - حائری زاده - حاج حسین آقا ملک، آیه الله زاده شیرازی - سید کاظم یزدی - دکترها دی طاهری - میرزا هاشم آشتیانی - یوسف مشار - حاج آقا رضا رفیع - مرتضی قلی بیات، ابراهیم قوام - میرزا حبیب الله کمالوند - تدین - فرج الله خان بهرامی - روحی - شیخ خزعل کعبی - اسمعیل قشقائی (مولت الدوله) غلامحسن بختیاری - دکتر مهدی ملکزاده - مجید آهی - زین العابدین رهنما - رضا تجدد - ایرج میرزا - جواد امامی - احمد اعتبار - دکتر آقاییان - محمد تقی خان اسعد - محمد هاشم افسر - میرزا شهاب کرمانی، سلیمان میرزا اسکندری - یاسائی - ارباب کیخسرو - شیخ الاسلام اصفهانی - احتشامزاده - سلطان احمدزاده - شیروانی - میرزا محمد خان وکیل - شیخ اسد الله مقانی - حسن فرمند - طوسی، امامی خوئی - حاج امین الضرب - امیر جنگ اسعد - عزت الله بیات، شیخ محمد علی ثابت الموتی - باقر شاهرودی - حاج میرزا علی قیصریه - حاج امام جمعه خوئی - محمد سعید - حاج رحیم آقا قزوینی، میرسید احمد مذهب - هدایت الله پالیزی - میرزا جواد دبوشهری، طباطبائی دیبا - امین التجار - میرزا رضا افشار - اسمعیل نجومی

هاشم ملک مدنی - دکتر حسین خان بهرا مسی - رضاقلی خان هدایت،
 مرتضی خان کشوری - حاج محمدتقی بنکدار - میرزا حسین خان موقر،
 حاج مجتهد شیرازی - طومانیانس - حاج آقا جمال - حاج شیخ
 علی خمسه - ارباب افلاطون - جبار حسین زاده پهلوی - سید عبدالله
 قشقائی - حاج میرزا اسدالله خان کردستانی - هرمزی - حاج
 میرزا آقا فامیلی - حاجی علی اصغر تاجرگره‌های - حسین آقایان،
 عبدالحمیدخان سنندجی - غلامرضا خان - میرمحمد حسین خان حسابی،
 میرزا محمدخان معظمی - باقرخوئی - ملاعبدالعزیز مفتی - میرزا
 محمدعلیخان وکیل اردبیلی - میرزا علیخان خطیبی - میرزامحمد
 خان منتصر - حاج احمد آقا هری - لطفعلی خان مجد - میرزا علی
 اصغر صدر معالی - میرزا محمدعلیخان مافی - حاجی سیف - سید
 عبدالوهاب رشتی - میرزا باقرخان عظیمی - میرزا صادق خان فاتح،
 سید مرتضی وثوق - حاج آقا حسین - حاج شیخ محمد حسین یزدی،
 شیخ محمدعلی تهرانی - میرزا احمدخان عمالو - حاج آقا جواد
 طباطبائی - حاج اسمعیل آقا عراقی - گلستان - سید میرزا علی
 عمادی - جهاد اکبر - یحیی خان اعظمی - شیروانی - آقا جان آخوند،
 محلوجی - آقا سید ابراهیم ضیاء - میرزا ابوطالب سلامیه - میرزا
 اسدالله کردستانی - رئیس العلماء - میرزا یوسف خان عدل،
 عصرا انقلاب - غلامحسین خان بختیاری - حاج سید محمد آقا مجتهد،
 شیخ آقا استرآبادی - آقا سید اسمعیل ملایری - آقا احمد عامری،
 حسینقلی خان گودرزی - حیدرقلی میرزا حشمتی - میرزا محمود خان،
 وحید سعد - حاج سید محمد باقر دست‌غیب - میرزا فتح‌الله خان مشیر،
 شیخ جلال الدین نهاوندی - سیف‌الله خان اسکندری - محمدعلی
 میرزا دولت‌شاهی - میرزا بهاء الدین محللاتی - میرزا ظاهرمتولی،
 حاج محمدابریشم‌کار - توتونچی - میرزا محمدانشاری - میرزا
 محسن خان نجم‌آبادی - آقا سید جواد محقق - حاج میرزا علی‌کبر
 آقا زاده - حاج میرزا حمدلاری - نصرالله خان - میرزا ابوالله خان،

سید عبداللہا مامی - آقا شیخ جعفر - آقا سید ابوالفتح علوی،
 میرزا عبدالوہاب ملک - میرزا مہدیخان زاہدی - سہراب خان،
 اما جمعہ شیرازی - میرزا مہدیخان فاطمی - فضل اللہ خان اعظمی،
 ابراہیم سہراب زادہ - میرزا محمد علیخان دہقان - ذوالقدر،
 میرزا محمد دانش - میرزا حسین خان منشور - بیگلری - نظام خان
 مستوفی - آقا سید عبدالحسین صدر - میرزا رضا فرشچی - حیدرقلیخان
 بلوچ - ملک التجار شیرازی - میرزا عبدالرحیم کاشانی - اسمعیل
 خان ظفری - آقا شیخ علی - میرزا عبدالباقی - آقا زادہ سبزواری،
 حاج میرزا مہدی مجتہد - میرزا محمد علی خان فاطمی - میرزا حسنعلی
 گلشن - میرزا آقا خان دیوان بیگی - صدرائی - میرزا محمد خان
 مشایخی - فرج اللہ خان آصف - میرزا محمد علیخان قوامی - بادامچی،
 کاشانچی - نظام الدین حکمت - میرزا علی بزرگنیا - محمد ابراہیم
 خان امیرکللال - میر سید علی اصغر - حاج سید محمد اسلمبولچی،
 میرزا علی اصغر خان جبار - حسین زادہ تبریزی - شیخ اسمعیل رشتی،
 میرزا علی آقا چاچی - شیخ بہاء الدین رشتی - میرزا حسین
 ہدایتی - میرزا علی رضا صدر - حاج میرزا علی صراف - سلطان محمد
 عامری - تبریزی - آقا شیخ علی - حاج آقا یوسف ملک - میرزا جواد
 خان دہدشتی - آقا خان (حکیم) و مسیوہا یم نما یندہ کلیمیان - میرزا
 علیخان بلوچ - دکترا میرخان اعلم - خرازی - محمد حسین آقامدنی،
 آقا احمد نراقی - آقا باقر آقا - احتشام زادہ - میرزا فتح اللہ
 قزوینی - دکتروارطان - دکترا ہدایت اللہ خان فریدی - ضیاء الدین
 نوری - حاج شیخ علی خمسہای - سید صدرالدین ظہیرالاسلام زادہ،
 حاج سید مہدی علوی - کی استوان - علیخان حیدری - حاج میرزا
 علی رضاقمی - آقا سید حسین بہبہانی - آموزگار - حاج سید موسی،
 ذبیح اللہ خان علی آبادی - میرزا حسن اعتماد - اسمعیل زادہ،
 میرزا حسن آیۃ اللہ زادہ خراسانی - سید محمدخان ارجمند - میرزا
 حسینخان مافی - محمد علی فروغی - اسکندر خان مقدم - سید علاء الدین

طباطبائی - میرزا عباس مجتهد - حاج میرزا محمود عراقی ،
 طباطبائی - وکیلی - شیخ فرج اللہ - حاج بقراط - میرزا عبداللہ
 خان معتمد - محمود رضا حریری - آقا علی زارع - میرزا محمدخان
 وکیل کردستانی - میرزا لطف اللہ لیکوانی - میرزا حسین خان سمیعی ،
 شیخ محمد جواد فرہمند - حاج تقی خراسانی - علیخان اعظمی ،
 محمد علی قائم مقام التولیہ - شریعتمداری نیشابوری - محمدخان
 ملک - میرزا سید حسن کاشانی - سلیم یزدی - میرزا نصر اللہ خان
 علی آبادی - حاج رجب آخوند - میرزا حسین خان جلائی - میرزا
 سید حسن خان ممتاز - تبریزیان - حاج شیخ عبدالرحمن - حاج
 شیخ مرتضی شاہرودی - میرزا سید احمد - حاج شیخ محمود جواد ،
 حاج میرزا کاظم امامی - سلیمان خان اعظمی - نقیبزادہ ، الکساندر
 خان - حاج سید اسد اللہ زوارزادہ - حاج شیخ محمد حسن گروسی ،
 حاج میرزا ابوالقاسم امین - میرزا ضیاء الدین - آقا شیخ جعفر ،
 غلامعلی میرزا دولتشاہی - شیخ محمد تهرانی - محمد ادیب السلطنہ ،
 میرزا سید محمد بہبہانی - سہراب ساگینیان - فتح اللہ خان فزونی

*

این مجلس در تکیہ دولت تشکیل شدہ بود . روی سکوی مدوری وسط
 مجلس موسسان را تخت زدہ بودند . روی تخت تمام علما و روحانیون مرکز
 جای گرفتہ بودند . در پای تخت طرف راست تمام نخست وزیران پیشین
 و وزیران سابق از جملہ سپہسالار - فرما نفرما - سعد الدولہ ،
 مستوفی الممالک - مشیر الدولہ و طرف چپ ہیئت وزیران ایستادہ
 بودند . با شلیک توپ ورود و الاحضرت رضا پهلوی خبر دادہ شد .
 ریاست مجلس موسسان با مستشار الدولہ صادق - نایب رئیس سہام
 السلطان بیات و منشی ہا عبارت بودند از میرزا شاہب کرمانی ،
 شیروانی و شاہرودی و اصفہانی و صدرالتجار .
 مباحثین ہماریا بکیخرو دست غیب و گلستان بودند .

روز یکشنبه ۱۵ آذر ماه ۱۳۰۴ و الاحضرت رضا پهلوی رئیس حکومت موقت
 با تشریفات رسمی جلسه مجلس موسسان را افتتاح کرده و طی نطقی گفت:
 (بسمه تعالی - البته آقایان محترم از علل و پیش آمدها ئسی که
 باعث انعقاد مجلس موسسان گردیده است اطلاع کامل دارند و میدانند
 که مجلس شورای ملی که بموجب قانون اساسی نماینده قاطبه اهالی
 مملکت ایران است بر حسب ضرورت و برای متابعت میل و افکار ملت
 که در تمام ایران ابراز و اظهار شده بود برای نیل با استقرار حکومتی
 که مرام ملی ما را بهتر تأمین نماید سلطنت را از سلسله قاجاریه منتزع
 نموده ریاست حکومت مملکت را موقتاً "بعهد" اینجانب محول ساخته
 و انعقاد مجلس موسسان را برای تعیین تکلیف قطعی امر لازم و مقتضی
 دانست، این بود که اینجانب حسب التکلیف و بنا بر تصمیم مجلس
 شورای ملی، ملت را بتعیین و انتخاب امناى خود بجهت این مقصود
 مهم دعوت کردم و ملت نیز شما را منتخب نموده اینک بعون الله و توفیقه
 ادای آن وظیفه را که معظمترین وظایف ملی و مملکتی است بر حسب
 رأی ملت بشما واگذار نموده و شما را دعوت میکنم که صلاح و خیر مملکت
 را در نظر گرفته و در هر حال خداوند را شاهد و ناظر اعمال خود دانسته
 آنچه وجدان شما بر آن حکم میکند بموقع عمل بگذارید و چون در این
 امر حساس طول مدت بی تکلیفی برای مملکت ممکنست جلب مضرات
 و مفاسد نماید مقتضی است حتی الامکان در انجام وظیفه تسریع نمائید.
 در خاتمه امیدوارم خداوند تبارک و تعالی شما را موفق بدارد.)
 با اینکه همه نمایندگان انتخاب شده مجلس موسسان از طرفداران
 استقرار سلطنت در خاندان پهلوی بودند ولی با زیگر اصلی در این
 مجلس موسسان تیمورتاش - داور - تدین - سید یعقوب انوار بودند
 که میکوشیدند بسرعت کار را بسامان برسانند و ماده واحده ای تنظیم
 کنند که مور علاقه شخص و الاحضرت رضا پهلوی باشد. در ضمن مذاکرات
 نکات جالبی مورد بحث قرار گرفته که اشاره مختصری بآن میشود.
 نقش مخالف را در قسمتی از ماده واحده سلیمان میرزا اسکندری بعهد

داشت که چنین گفت: من در تفویض حکومت بشخص آقای پهلوی موافقم زیرا سه سال است که در مجالس خصوصی و عمومی از مدافعین ایشان بوده زیرا اعمال خوبی در خیر و صلاح مملکت کرده‌اند. هیچکس نمیتواند خدمات ایشان را در استقرار امنیت و براندازی ملوک الطوائفی فراموش کند. ولی در ماده واحده قید شده است که (ولایتعهد با پسر بزرگتر پادشاه میباید). در اینجا دیگر حدی نیست. اگر پسر بزرگتر دیوانه باشد، کور باشد، کربا شد، نتواند حرکت کند و علیل باشد، آیا بایداختیار مملکت را بچنین شخصی سپرد؟ چون پسر بزرگتر پادشاه مجنون است مملکت نمیتواند که رئیس مجنون داشته باشد. پس تنها پسر ارشد کفایت نمیکند. بنده با این ماده واحده تکلیف معلوم است ولی اگر آقایان میخواهند این ماده را تصویب کنند در آن رفع اشکال کنند. اگر پسر یکسال بزرگتر بود و دیگری یکسال کوچکتر بواسطه یکسال بزرگتر بودن با داشتن معایب ذکر شده آیا با زهم باید او را انتخاب کرد؟ پس بایده شرط اساسی را بزرگتر بودن فرزند قرار نداد. بایده بنویسند که این پسر رشید و سالم باشد.

دور مخبر کمیسیون در پاسخ گفت منظور این قانون این است که حکومت بایده ملی بایده. معمولاً "ملت‌ها بطور غیر مستقیم نظیر خود را میدهند و اختیار را واگذار میکنند بیک عده یا یک شخص که عمل میکنند. ممکن است ملت‌ها این حق را بپادشاه بدهند و پادشاه هم در موقع خود ولیعهد را معین بکند. اینک شاه کرده پسر بزرگتر ممکن است ابله و دیوانه و ناقص الخلقه باشد تصدیق بفرمانئید در قانون مستتر است ولی دیگر در قانون وارد جزئیات نمیشود و نمیتوان تمام امراض را ذکر کرد. حال اگر اشکالی بود که پسر بزرگتر نتوانست ولیعهد باشد بموقع تصمیم گرفته میشود. حق پسر بزرگتر بایده پدربنشینند در تمام عالم اینکارا میکنند بندرت موردی پیش میآید که بایده نسل بعدی خود تکلیف را معین کند اما از حال نمیتوانیم برای آنها وضع را مشخص کنیم. اگر چنین باشد آنوقت می نشینند و تکلیف

را تعیین خواهند کرد ولی اگر امروز بخواهیم وارد جزئیات بشویم با شکالات دیگری هم برخورد خواهیم کرد .

شیروانی - من پیشنهاد میکنم تعیین ولیعهد با شخص پادشاه باشد . چرا او را مجبور کنیم که حتماً پسر بزرگتر را انتخاب کند با سید اصل لیاقت در نظر گرفته شود . ما چارضا خان پهلوی را انتخاب میکنیم . بخاطر لیاقت است خواستیم بدنیا نشان بدهیم که مابه اصل لیاقت خیلی اهمیت میدهم . هرکس نالایق است او را عقب میزنیم و هرکس لایق است او را میآوریم و تاج و تخت را با و میسپاریم . برای اینکه نسلهای بعدی دچار زحمت نشوند اختیار را بشخص شاه بدهیم .

داور مخبر - فرض کنیم شاه چند پسر داشته باشد با ید صبر کند تا همه بزرگ بشوند آنوقت به بیندکدام لایق تر است (تیمورتاش - هر کدام شیطان ترند) . از طرفی اگر معین نگردد بین فرزندان شاه اختلاف میشود و دسیسه شروع میشود . عیب دیگرش این است که امکان دارد شاه دچار احساسات بشود و فرزندى را که با وعطفه بیشتر دارد در نظر بگیرد . سید ابوالقاسم کاشانی چنین پیشنهاد کرد (ولایتعهد با لایق ترین پسران عهد خواهد بود که مادرش ایرانی الاصل و مسلمان باشد و تشخیص الیقیت با شخص پادشاه خواهد بود) . پس از توضیحات داور و تدیّن مسترد داشتند .

افسر پیشنهاد کرد که اگر تفاقى افتاد و ولیعهد هم تعیین نشد آنوقت تصمیم با مجلس باشد . که مورد قبول قرار نگرفت .

پس از چند روز بحث و مشاوره سرانجام در روز ۲۲ آذر ماه ۱۳۰۴ متن ماده واحده چنین بتصویب رسید :

مجلس موسسان سه اصل سی و شش ، سی و هفت ، سی و هشت مقمقانون اساسی مصوبه را بجای سه اصل سابق قرار داده و سه اصل مذکور سابق را ملغی میداند .

اصل سی و ششم - سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت بوسیله مجلس موسسان بشخص اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه پهلوی تفویض شده و در

اعقاب ذکورا یشان "بعدنسل برقرار خواهد بود .
اصل سی و هفتم - ولایت عهد با پسر بزرگتر شاهنشاهی ایران اصلی
باشد و خواهد بود . در صورتی که پادشاه و اولاد ذکور نداشته باشد ، تعیین
ولیعهد بر حسب پیشنها د شاه و تصویب مجلس شورا یملی بعمل خواهد
آمد . مشروط بر آنکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد . ولی در هر
موقعی که پسری برای پادشاه وجود آید ، حقا ولایت عهد با او خواهد بود .
اصل سی و هشتم - در موقع انتقال سلطنت و لیعهد وقتی میتواند
شخصا مورسلطنت را متصدی شود که دارای ۲۰ سال شمس با شد . اگر
با بین سن نرسیده باشد نا یب السلطنه ای غیر از خانواده قاجار از طرف
مجلس شورا یملی انتخاب خواهد شد .

این ماده و ماده ۲۵۷ رأی موافق و ۳ رأی ممتنع بتصویب رسید .
روز تصویب ماده و ماده ۲۷۶ نفر عده منتخبین مجلس موسسان ۲۶۰ نفر
در جلسه حضور داشتند . (۱۷ نفر در جلسه نهائی اخذ رأی شرکت نداشتند) .
وقتی رئیس مجلس تصویب ماده و ماده را اعلام کرد تمام اشیا و اعضای
مجلس موسسان کف زدند . سپس ۳۶ نفر بقید قرع انتخاب شدند که از
طرف مجلس موسسان حضورا علیحضرت رضاشاه شرفیاب شده و تبریک
بگویند .

سید یعقوب انوار پیشنها د کرد که همه نمایندگان عضو مجلس موسسان
شرفیاب شوند و ضمن نطقی گفت من عقیده دارم که همه اعضای مجلس
حضورا علیحضرت برسند . و همچنین اسامی رأی دهندگان در صورت جلسه
نوشته شود چون این مسئله تاریخی است . این رأی موافق اسباب
افتخار من و خانواده من است . این رأی که من داده ام به سلطنت
اعلیحضرت پهلوی بیدر خانواده من این شرف و افتخار باقی باشد .
در خاتمه مستشار الدوله صادق چنین گفت :

در این دوره ترقی و تکاملی که دنیا سیرمینما ید ملت ایران در تحت
تا شیروفا ر مقتضیات وقت قدم بلندی بطرف سعادت خود برداشت
(نمایندگان - صحیح است) و علت العلیل بدبختی خود را از سر تشخیص

دا دیعنی فهمیدوجها ت عقب افتادن از قافله تمدن دنیا را از سرزمین تشخیص داد و دانست که برای تهیه موجبات ترقی تعالی مملکت اول با یدسرا بلندکردیعنی با یدبرای مملکت پادشاهی انتخاب کند که در فکر اصلاحات و ترقی و سعادت مملکت باشد و برای حصول این مقصود عالی تشکیل مجلس موسسان لازم آمد که چهار اصل از اصول قانون اساسی را تغییر بدهد، این بود که آقا یان محترم از اطراف و اکناف مملکت با سرعتی که تا بحال در ایران سابقه نداشته است بسوی مرکز شتافتند که این آرزوی ملی را صورت فعلیت دهند (نمایندگان - صحیح است) اصلاحاتی که در این مدت قلیل زمامداری و سرپرستی اعلیحضرت شاهنشاهی پهلوی در مملکت پیدا شده است کافی بود که آرزو و توجهات ملت را بطرف ایشان سوق دهد و اگر آقا یان نمایندگان در وقت تشریف فرمائی بتهران امیدهائی که سه دردل خود داشتند قدری آلوده بنگرانی و دغدغه خاطر بود بحمدالله در موقع مراجعت با دلی از شغف و امیدواری بطرف محل خود مراجعت خواهند فرمود زیرا موفق شدند که تاج و تخت مملکت مشروطه را بکسی بسپارند که همه میدا نیم ارا ده توانای او مصروف بترقی و تعالی مملکت است و این افتخار بزرگ را با خودشان خواهند برد که این خدمت مهمی را که از طرف ملت بآنها محول شده بود موفق شدند که با نجا مبرسانند لهذا هما نظوریکه آقا یان تشریف آوردند و بمیمنت و سعادت مجلس موسسان تشکیل شده میمنتانطور هم به میمنت انحلال می یابد .

*

حسین مکی درباره این مجلس چنین مینویسد :
بعدا ز ماده واحده مصوبه مجلس شورایملی مبنی بر خلع قاجاریه و قبل از اینکه مجلس موسسان تشکیل شود نظر این بود که سلطنت انتخابی باشد ولی استثنائاً در مورد سردار سپه مادام العمر بوده ولی بعد از سردار سپه جانشین را مجلس شورایملی معین نماید . بین سردار سپه و دستهای از موافقین وی در این باره توافق شده بود

بهمین دلیل عده‌ای از قبیل سلیمان میرزا اسکندری و شیخ محمد حسن یزدی با تغییر سلطنت موافقت کرده بودند ولی بعداً سردار سپه از قول خود عدول کرد و تصمیم گرفت که سلطنت در خانواده وارثی باشد. عده‌ای که قبلاً با سردار سپه درباره سلطنت انتخابی موافقت کرده بودند بفرم مخالفت افتادند که سردار سپه از جریان آگاه شده تدین را احضار و مذاکره میکند. تدین بسردار سپه میگوید این طریقه‌ای بود که خودتان قبلاً با آن موافقت کرده‌اید و صلاح هم همین است که سلطنت انتخابی باشد. سردار سپه با عصبانیت به تدین میگوید (دهنم را بید خردکنم که نمیتوانم اصل مطلب را بگویم) خلاصه حاضر نشد که سلطنت انتخابی باشد. بهمین جهت هنگام تشکیل مجلس موسسان، سلیمان میرزا که یکی از موافقین جدی سردار سپه و از طرفداران خلع قاجار بود، تقریباً مخالفت نمود.

همچنین در انتخابات مجلس موسسان کسانی که دارای آراء طبیعی بودند از قبیل مشیرالدوله - موتمن‌الملک - مستوفی‌الممالک، دکتر مصدق - مدرس - تقی زاده و غیره که در موقع تغییر سلطنت روی موافق نشان نداده بودند انتخاب نشدند.

*

نخستین رئیس مجلس موسسان

مستشارالدوله صادق پسر میرزا جواد خان تبریزی بود. هنگامیکه محسن خان مشیرالدوله دانی اوسفیرایران در اسلامبول شد، تحت نظروى در مکتب سلطانی اسلامبول تحصیل کرد و بعد در سفارت ایران مشغول بخدمت شد. پس از مراجعت با ایران در وزارت خارجه شروع بکار کرد و لقب پدرش پس از فوت با و داده شد. از وکلای مشروطه خواه بود که در تدوین قانون اساسی شرکت داشت. بعد رئیس مجلس و رئیس نخستین مجلس موسسان شد.

در واقع تپ بستن مجلس زندانی و با جبار منشی محمدعلیشاه شد.

پس از فتح تهران عضو هیئت عالی گردید و مجدداً بوکالت تهران و تبریزاً انتخاب شد که وکالت تبریز را پذیرفت. بعداً وکالت استعفا داد و وزیر داخله شد و مدتی شغل سفارت را بر عهده داشت. بعلمت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ توسط وثوق الدوله دستگیر و بکاشان تبعید شد. پس از شهریور ۲۰ نیز مدتی وزیر مشاور و کابینه قوام شد و سرانجام مدتی بشغل سناتور ادا مهاد که در تهران درگذشت. از رجال خوشنام و آزادیخواه و با حسن نیت بود. خاطراتی هم از خود بجای گذاشته است. اسناد مشروطیت هم توسط او تدوین گردیده که بکوشش ایرج افشار انتشار یافته است.

* * *

واگذاری حق انحلال مجلسین به شاه

دومین مجلس موسسان - در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در سال ۱۳۲۸ برای (واگذاری حق انحلال مجلسین بشاه) تشکیل گردید که در حقیقت در راه اقتدار شاه و تحکیم مقام سلطنت بود. شاه میخواست قوه مقننه نظیر همه کشورهای دمکراسی جهان در ایران وجود داشته باشد ولی در عین حال با اقتدار قوه مقننه زیاد موافق نبود. بخصوص حملات نمایندگان پس از شهریور ۲۰ بر شاه همیشه او را آزادی نامحدود نمایندگان نگران میساخت و سعی داشت بهر صورت شیشه عمر قوه مقننه را در دست داشته باشد. از بدو سلطنت می کوشید که با نمایندگان مجلس حسن رابطه داشته باشد و جلساتی با نمایندگان مجلس داشت و بخصوص تعهداتی از کارگردانان مجلس روابط بسیار نزدیکی با شاه داشتند. در هر انتخاباتی سعی میشد افرادی به پایرمان راه یا بند که تولید سرو صدای فراوان نکنند و با صف بندیها و اعتراضات و اختیارات قانونی که نمایندگان دارند با صلاح چوب لای چرخ دولتها نگذارتا کارها

بسرعت پیش برود. بهمین جهت شاه بدنبال این فکر بود که حق انحلال مجلسین را در دست داشته باشد.

در کتاب اسناد وزارت خارجه آمریکا که در سال ۱۹۴۵ منتشر شده (موری) سفیر آمریکا در ایران بوزارت امور خارجه آمریکا چنین مینویسد: (روز ۲۲ تیرماه ۱۳۲۴ آنها رخصتی با شاه داشتیم. علاه وزیر دربار هم حضور داشت. شاه گفت تغییر پی در پی کا بینه‌ها و دولتهای ضعیف عاقبت خوشی ندارد. شاه بسیار متأسف است از اینکه قدرتی ندارد تا مجلس را منحل سازد. در واقع قدرت قانونی شاه کمتر از رژیم‌های سلطنتی اروپاست. ایران بنخست وزیر مقتدر احتیاج دارد. اگر شاه چنین شخصی را سرکار بیاورد از طرف حکومت شوروی بنا ممرتجع وفا شیت مورد حمله قرار خواهد گرفت. علاه گفت در موقعیت حاضر شخصی مثل قوام السلطنه لازم است. شاه با این پیشنها دوی روی خوش نشان نداد. شاه گفت انگلیسها بمن پیشنها دکرده اند مجلس را تعطیل کنم و از ما آمریکا ئیها خواست که از پیشنها دانگلیسها حمایت کرده و همکاری کنیم. شاه گفت بتجربه دریا فته است که ۴۰ سال طول میکشد تا مردم مملکت من یا دبگیرند چگونه خودشان بخودشان حکومت کنند. شاه سعی میکرده که مراقب کند که از حکومت فردی او بدون مجلس حمایت کنم. من از فرصت استفاده کرده یا دآور شد م با تجربه ای که طی سالها آشنائی با مورایران دارم معتقد شده ام که مجلس ایران با تمام نقائصی که دارد در سالهای اخیر در مواردیکه دولت و دربار کوتاه آمدند از منافع ملی ایرانیا ن در مقابل خارجیها دفاع کرده است.) این افکار و اندیشه شاه وقتی با تندرویها و افراط بعضی از نمایندگان توأم میشد و او را در باره داشتن حق انحلال مصمم ترمی ساخت. وقتی در ۲۷ بهمن سوء قصد بجان شاه شد و حزب توده غیر قانونی اعلام گردید و قدرت شاه افزایش یافت بدو "طی مصاحبه ای با مجله (ریویو) چنین گفت:

"من در کشور خودم شاهم و شخص اول مملکت ولی با اینهمه از تمام

مردان دیگری که در روی کره زمین زندگی میکنند کمتر اقتدار دارم. دلم میخواد که اقلان نصف قدرتی را که پادشاه سوئد دارد داشته باشم. همچنین روز ۱۵ سفند ما ۱۳۲۷ نما یندگان مجلس شورا یملی را بحضور پذیرفت و طی نطقی چنین گفت:

"متأسفانه در کشور ما مشروطیت حقیقی بمفهوم واقعی آنطوریکه در ممالک راقیه موجود است وجود ندارد و عموماً افراد کشور بتساوی از مفاهم واقعی آزادی و مشروطیت بهره مند نیستند. با حق تجدید انتخابات در صورت تشخیص رئیس مملکت، ملت بهتر میتواند در سرنوشت خود نظارت نموده و هم اینکه انتخابات خیلی صحیحتر و آزادتر انجام خواهد گرفت. ما مصمم شده ایم که مجلس موسسان را تشکیل بدهیم و از این اقدام دو منظور داریم. اول آنکه چون هر قانونی با توجه به پیشرفت زمان و بوجود آمدن وضعیت های تازه احتیاج به پاره ای اصلاحات پیدا میکنند با مقتضیات آن تطبیق نماید و راه این اصلاح متأسفانه در قانون اساسی ما پیش بینی نشده است بنا بر این مقصود اول یافتن راهی است که بتوان بوسیله آن اصلاحات لازم را بِنفع کشور و اجتماع در موقع خود در قانون اساسی بعمل آورد و دوم موضوع اصل چهل و هشتم قانون اساسی است. بنا بر این بدولت دستور داده شده است که وسایل دعوت مجلس موسسان را فراهم نماید.

بدنبال این مصاحبه حکیم الملک وزیر دربار طی مصاحبه ای گفت: نقص بزرگ قانون اساسی و مشروطیت ما این است که اختیارات لازم را بشاه جهت انحلال مجلس نداده است بنظر من هرگاه این ماده به قانون اساسی اضافه شود قانون اساسی ما نقصی نخواهد داشت.

با تغییر مواد قانون اساسی از جمله کسانی که بشدت مخالفست کرد قوام السلطنه میباشند که متن دونا ماه و انتشار می یابد و همین اقدام موجب گردید که عنوان (جناب اشرف) او مسترد گردد. دکتر مصدق هم صریحاً مخالفت خود را ابراز نمود. از طرف روحانیون هم زمزمه های مخالف شنیده میشود ولی بدستور اعلیحضرت دکتر اقبال وزیر کشور

و حاج آقا رضا رفیع حضور آیه الله بروجردی رسیدند و با توضیحاتی که دادند نظر موافق ایشان را جلب نمودند. روحانیون در این مورد نامه‌ای با ایشان نوشته اند که یکی از این امضاء کنندگان هم (خمینی) است که متن سؤال و جواب چنین است:

سؤال و جواب آیه الله بروجردی درباره مجلس موسسان

سؤال - محضر مقدس حضرت مستطاب آیه العظمی آقای حاجی آقا حسین بروجردی متع الله المسلمین بطول بقائه، چون منتشر است که راجع به مجلس موسسان بین حضرت مستطاب عالی و بعضی اولیاء امور مذاکراتی شده و با نتیجه با تشکیل مجلس موسسان موافقت فرموده اید نظر با اینکه تشکیل مجلس موسسان موثر در مقدرات آینسده کشور و مصالح دینی و ملی و اجتماعی است بعلاوه حدود اختیار نمایندگان و نتایجی که ممکن است این اقدام داشته باشد معلوم نیست مستدعی است حقیقت این انتشار را برای روشن شدن تکلیف شرعی اعلام فرمائید. ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۶۸ - روح الله خرم آبادی - مرتضی حائری - سید محمد یزدی - روح الله موسوی (خمینی) - محمد رضا موسوی گلپایگانی - فاضل موجدی .

جواب - بسم الله الرحمن الرحیم - اولاً "علمای اعلام انتظار میروند در مواقعی که این قسم انتشارات مخالف واقع میشود خودشان دفاع کنند، البته علاقمندی حقیر بحفظ دیانت و مصالح مملکت بر همه مشهود است. نهایت مقتضی نیست که هر اقدام گوشزد عا مه شود. ثانیاً" موقعی که فرمان همایونی صادر شد برای اینکه مبادا تغییراتی در مواد مربوط با موردینیه داده شود بوسیله اشخاص با علیحضرت همایونی تذکراتی مکرر داده شد تا آنکه جناب آقای وزیر کشور و آقای رفیع از طرف علیحضرت همایونی ابلاغ نمودند که تنها در مواد مربوط بدیانت تصرفی نخواهد شد. معذالک در تمام مجالسی که در اطراف این قضیه مذاکره شده که در بعضی از آن مجالس عده‌ای از علمای اعلام حضور

داشتند کلمه‌ای که دلالت بر اشعار موافقت در این موضوع با شد از حقیر صراحتاً در نشده چگونه ممکن است در چنین امر مهمی اظهار نظر نماید با آنکه طرف آن روشن نیست . *

دکتر اقبال وزیر کشور در جلسه روز ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ در مجلس چنین گفت : " بنده مسلمانم و معتقدم ، بتما م بزرگان اسلام را دت میورزم و احترام میگذارم ، یکی از آنها که شخص پاک است و از خداوند متعال است دعا میکنم که تمام علمای ما مثل آقای بروجردی باشند ، بتما معنی مسلمان ، متدین ، فقط و فقط در ترویج اسلام قدم بیدارند بنده از طرف بندگان اعلی حضرت هما یونی رفتم پیش ایشان برای اینکه را جیفی با ایشان گفته بودند که مجلس موسسان میخواهد بدین راهم بزند ، زنها را اجازه بدهد ، . . . یکی از صفات خوب آقای بروجردی همین است که در سیاست دخالت نمیکند ، ایشان قدری نگران بودند که راجع بدین مطالبی بعرض ایشان رسانیده بودند ، در خدمت آقای رفیع شرفیاب شدیم ، برای بنده سعادت بود که با ردوم حضورشان از ایشان تشکر کردم که اینقدر با ساس دین و مملکت متوجه هستند و هما نظوریکه گفتم یکی از اساس نگهداری این مملکت دین است و بس . ایشان فرمودند با این توضیحاتی که میگوئید راجع بدین بنده حرفی ندارم . *

سرانجام در روز نهم اسفند ماه ۱۳۲۷ آقای ساعدنخست وزیر در مجلس گفت : چون قانون اساسی و متمم آن متجاوزاً ۴۰ سال است که در معرض آزمون میباشد و تجدیدنظر آن همیشه مورد نظر بوده است ضمن عریضه‌ای از پیشگاه شاهانه تقاضای تغییر آنرا نموده است . بدنبال تائید گفته‌های نخست وزیر و تصویب تشکیل مجلس موسسان و تجدیدنظر در چند ماه آن فرمان شاه چنین صادر شد :

"جناب محمد ساعدنخست وزیر - شرحی که در تاریخ نهم اسفند ماه ۱۳۲۷ را راجع بتشکیل مجلس موسسان معروض داشته‌اید به

ضمیمه‌نظامنامه مربوط بان ملاحظه شد... بموجب این دستخط
امرومقرر می‌داریم که دولت در تشکیل مجلس موسسان اقدام
نماید.

کاخ مرمر - نهم اسفندماه ۱۳۲۷ - شاه"

اصل الحاقی بمتن قانون اساسی برای تشکیل مجلس موسسان چنین
است: در هر موقعی که مجلس شورا یملی و مجلس سنا هر کدام و هر یک
جداگانه خواه مستقلانه و خواه به پیشنهاد دولت لزوم تجدیدنظر در یک
یا چند اصل معین از قانون اساسی یا متمم آن را با کثرت دوثلث
کلیه اعضای خود تصویب نمایند و علیحضرت هما یون شاهنشاهی نیز
نظر مجلسین را تا ئیدفرمانند فرمان هما یونی برای تشکیل مجلس
موسسان و انتخاب اعضای آن صادر میشود.

اختیارات مجلس مزبور محدود خواهد بود بجدیدنظر در همان اصل یا
اصول بخصوصی که مورد رأی مجلسین و تا ئید اعلام علیحضرت هما یون
شاهنشاهی بوده است. تصمیمات مجلس موسسان با کثرت دوثلث آراء
کلیه اعضای اتخاذ و پس از موافقت علیحضرت هما یون شاهنشاهی
معتبر و مجری خواهد بود.

این اصل شامل هیچیک از اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط
بدین مقدس اسلام و مذهب رسمی جعفری اشنی عشریه میباشد و احکام
آن و یا مربوط بسلطنت مشروطه ایران است نمیگردد و اصول مزبور
الی الابد غیر قابل تغییر است. *

دومین مجلس موسسان ایران برای بررسی مسائل زیر تشکیل گردید:

- ۱- تجدیدنظر و تکمیل اصل ۴۸ قانون اساسی
 - ۲- تنظیم و تصویب اصل جدیدی بمنظور تعیین طرحی برای تجدیدنظر در اصول قانون اساسی و متمم آن
 - ۳- تجدیدنظر در اصل ۴۴ قانون اساسی
- اصل مورد نظر برای تغییر چنین بود:
- هرگاه مطلبی که از طرف وزیری، پس از تنفیج و تصحیح در مجلس سنا

به مجلس شورا یملی رجوع می شود قبول نیافت در صورت اهمیت، مجلس ثالثی مرکب از اعضای مجلس سنا و مجلس شورا یملی به حکم انتخاب اعضای دو مجلس و با لسویه تشکیل یافته در ماده متنازع فیها رسیدگی میکند، نتیجه رأی این مجلس را در شورای ملی قرائت میکنند، اگر موافقت دست داد فیها، والا شرح مطلب را به عرض حضور ملوکانه می رسانند. هرگاه رأی مجلس شورا یملی را تصدیق فرمودند، مجری می شود و اگر تصدیق نفرمودند، امر به تجدید مذاکره و مذاقه خواهند فرمود و اگر با توافق آراء حاصل نشد و مجلس سنا با کثرت دوثلث آراء انفصال مجلس شورا یملی را تصویب نمودند، فرمان همامیونی به انفصال مجلس شورا یملی صادر می شود و علیحضرت همامیونی در همان فرمان حکم به تجدید انتخابات می فرمایند و مردم حق خواهند داشت منتخبین سابق را مجدداً انتخاب کنند.

با اینترزدومین مجلس موسسان روز پنجشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ افتتاح شد، ابراهیم حکیمی رئیس سنی و امیر اسدالله علم یکی از منشی های سنی بود. هیئت رئیسه دومین مجلس موسسان عبارت بودند

از: رئیس: سید محمد صادق طباطبائی

نواب رئیس: مرتضی قلی بیات - نصرالملک هدایت

منشی: غلامرضا فولادوند - احمد دهقان - دکتر مجتهدی

کارپرداز: هدایت الله پالیزی - ابراهیم افخمی - حسین پناه ایزدی

عده ای از اعضای مجلس موسسان عبارت بودند از:

حاج میرزا ابراهیم آشتیانی - دکتر آقاییان - دکتر قربان - امید سالار - سراج حجازی - رضا شکرانی - احمد فرا مرزی - شکرالله صفوی - دکتر حسن علوی - جواد بوشهری - دکتر مصباح زاده - غلامحسین ابتهاج - حسن اکبر - امیر قاسم فولادوند - یمین اسفندیاری، عباس اسلامی - احمد شریعت زاده - جعفر کفائی - عماد تربتسای، حشمت الدوله و الاتبار - بزرگ ابراهیمی - جواد گنجه ای - دکتر شفیع امین - دکتر غلامرضا عدل - دکتر مجیر مولوی - دکتر سیدامامی

دکتر حسن امامی امام جمعه تهران - حسن تقی زاده - منصور الملک ،
 عبدالحسین هژیر - حسنعلی کمال هدایت - عبدالمهدی طباطبائی ،
 دکتر جلال عبده - دکتر شفق - عباس مسعودی - سیدعلی بهبهانی ،
 عبدالحسین نیکپور - مهندس خسرو هدایت - دکتر صدیق اعلم ،
 علی وکیلی - محمدرضا خرازی - دکتر جواد آشتیانی - دکتر ملکزاده ،
 دکتر هومن - عیسی بهزادی - مهندس سدهی - ابوالفضل حاذقی ،
 محمدعلی کثا و رز صدر - دکتر راجی - نورالدین امامی - محمدعلی
 مسعودی - حسین فرهودی - احمدقلی صمصام بختیاری - حسن مکرم ،
 ابوالقاسم مینی - دکتر محمدعلی هدایتی - محمد ذوالفقاری ،
 نصرالله مقدم - دکتر اسفندیاریگانگی - عبدالله وثوق - سعید
 مهدوی - لطفالله ترقی - علی بزرگ نیا - امانالله اردلان ،
 عمادالدین سزاوار - سید مهدی پیراسته - دکتر نصرتالله کاسمی ،
 دکتر اسمعیل سنگ - دکتر محمود مشاور - مرتضی قلی صمصام - امیر
 حسین ظفر بختیاری - غلامرضا فولادوند - رضا حکمت (سردار فاخر) ،
 ابراهیم قوام - مهدی نمازی - معدل شیرازی - ناصرقشقا ئسی ،
 ابوالفتح قهرمان - حاج آقا رضا رفیع - محمد حسین قشقا ئسی ،
 بدیع الزمان فروزانفر - احمد مذهب - علیقلی هدایت - عباسقلی
 عرب شیبانی - عسکر صاب جمع - فقیه زاده - شاهرودی - ابوالفضل
 تولیت - مرتضی برقی - لقمان نفیسی - حسن معاصر - بهاءالدین
 کهبده - حسام دولت آبادی - احمد خان - عباس نراقی - حبیبالله
 ریاحی معین السلطنه - عزیززنگنه - ابوالفتح دولتشاهی ،
 عباس قبادیان - عبدالحسین امیر احتشامی - دکتر موسی برال ،
 دکتر بیضا - عبدالوهاب اقبال - صادق تفضلی - سید محمدعلی
 شوشتری - کاظم صفاری - علی امینی - عبدالرحمن فرامرزی - امیر
 تیمور کلالی - موید ثابتی - دکتر فاضل - شهاب خسروانی - عباس
 حشمتی - ابراهیم سعیدی - حسن نبوی - ابوالقاسم پاسبان -
 حبیب اشراقی - دکتر عبدالحسین طبا - هاشم ملک مدنی - امیر

موید عضدی - ظفری - سیدکاظم جلیلی - دکتر مهدی طاهری - نواب
یزدی - محمدهراتی - اکبر ملک زاده و.....

شاه ضمن نطق افتتاحیه خود چنین گفت :

"با پیدای وضع حساس جهان را در نظر بگیرید و به خاطر آن و رسیدن
مملکتی پایدار و سعادت مندخواهد بود که با مقتضیات زمان و تمدن
مترقی هم آهنگ باشد و تحول دنیا پسند و مطلوبی را در کلیه شئون
کشورساری و جاری سازد."

جلسات مجلس موسسان ۳ هفته طول کشید. محصل تشکیل جلسات کاخ
دادگستری بود که سالن ورودی آن برای اینکار آماده شده بود.
و سرانجام اصل قانون اساسی چنین تغییر کرد :

اصل چهل و هشتم : اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی میتواند هر یک
از مجلس شورا، یملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن
و احد منحل نمایند. در هر مورد که مجلسین یا یکی از آنها موجب فرمان
هما یونی منحل میگردد باید در همان فرمان علل انحلال ذکر شده
و امر بتجدید انتخابات نیز بشود. انتخابات جدید در ظرف یکماه از
تاریخ صدور فرمان شروع شده و مجلس یا مجلسین جدید در ظرف سه ماه از
تاریخ مزبور باید منعقد گردد. مجلس جدید که پس از انحلال تشکیل
میشود برای یک دوره جدید خواهد بود نه برای بقیه دوره منحل شده،
مجلس یا مجلسین جدید را نمیتوان مجدداً برای همان علت منحل نمود.
هرگاه در مورد طرح یا لایحه قانونی که دو دفعه از مجلسی به مجلس دیگر
رجوع شده است بین مجلس شورا، یملی و مجلس سنا توافق حاصل نشود
کمیسیون مختلطی مرکب از اعضای مجلسین که بعد مسأله از طرف
هر یک از مجلسین انتخاب میشود تشکیل و در مورد اختلاف رسیدگی
کرده گزارش خود را بمجلسین تقدیم کنند. هرگاه مجلس سنا و مجلس
شورا، یملی گزارشی را که کمیسیون مختلط داده است تصویب نمودند
قانون مزبور برای توشیح صحت ملوکانه ارسال میگردد. در صورتیکه
مجلسین در گزارش مختلط نیز توافق نظر حاصل نکردند مورد اختلاف

بعرض ملوکانه میرسد هرگاه علیحضرت همایون شاهنشاهی نظر مجلس شورا یملی را تصویب فرمودند، امریاجرا می دهند و الا تا شش ماه موضوع مسکوت مانده و عندا لاقضا ممکن است بعد از انقضای این مدت بعنوان طرح یا لایحه جدیدی در یکی از مجلسین مطرح شود.

ضمناً مجلس موسسان اختیار برای پاره ای اصلاحات در قانون اساسی را بجلسه مشترک مجلسین باین شرح داد:

در مورد اصول چهارم و پنجم و شش و هفت قانون اساسی و تفسیر مربوط به اصل هفتم و همچنین در اصل هشت قانون اساسی و اصل چهارم و نهم متمم آن، با توجه به سابقه و قوانینی که نسبت به بعضی از این اصول وضع شده است و یکبار مجلس شورا یملی و مجلس سنا که پس از تصویب این اصل منعقد خواهند شد بلافاصله پس از رسمیت یافتن جلسه مجلسین در اصول مزبور تجدید نظر خواهند نمود و برای این منظور مجلس واحدی تحت ریاست رئیس مجلس سنا تشکیل داده و اصلاحات لازم را به اکثریت دوثلث آراء کلیه اعضای مجلسین بعمل خواهد آورد تا پس از آنکه از طرف علیحضرت همایون شاهنشاهی تأیید گردیده صحت ملوکانه موشح شده و معتبر و مجری خواهد بود.

پس از پایان کار مجلس موسسان علیحضرت آنها را بحضور پذیرفت و چنین گفتند:

کاری که آقایان در این روزها انجام داده اند برای ثبات مشروطیت بود و مشروطیت ما را که بوضع فلاکت باری دچار شده بود نجات دادند. چون اگر این وضع ادامه می یافت دو صورت پیدا می شد. یا اصولاً اعمال زور و قدرت در این مملکت مستقر میگردید که خود این اصول موجب ابتلاآت عدیده ای میشد که عکس العمل آن هرج و مرج و بی نظمی بود و یا خدای نخواسته دچار انقلابات و نهضت ها می میشدیم که در این دنیا و در این زمان بنبفع مملکت تمام نمی شد.

بدنبال این اقدامات برای اولین بار در تاریخ مشروطیت مجلس سنا تشکیل گردید.

* * *

از این حق انحلال یکبار پس از ۲۸ مرداد ۳۲۲ برای انحلال مجلس هفدهم که توسط دکتر مصدق با رفراندوم منحل شده بود استفاده شد. با رد دیگر در سال ۱۳۴۰ وقتی دکتر امینی بنخست وزیری رسید ز شاه خواست که فرمان انحلال مجلسین را صادر کنند. هنگام صدور فرمان انحلال مجلس در دوره بیستم حتی رعایت این اصل نگردید که ظرف یکماه انتخابات انجام وظرف سه ماه مجلسین جدید تشکیل گردد و برای اینکه بهانه‌ای هم برای ادامه تعطیل مجلسین وجود داشته باشد در فرمان چنین قید شده بود (بموجب اصل ۱۴۸ اصلاحی اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ انحلال مجلسین شورای ملی و سنا را اعلام و مقرر میداریم که دولت با اصلاح قانون انتخابات اقدام به تجدید انتخابات مجلسین شورای ملی و سنا نماید). بهمین جهت تا روزیکه دکتر امینی نخست وزیر بود فکری که نمیشد شروع انتخابات بود و پس از برکناری دولت امینی و تشکیل دولت علم و سیله کنگره آزاد زنان و آزاد مردان کاندیداهای معرفی و انتخابات انجام شد. در دولت ازها ری نزدیک بود مجلسین منحل گردد. متن فرمان انحلال هم تهیه و در اثر اقداماتی جلوی آن گرفته شد. دکتر بختیار هم در یادداشت‌های خود مینویسد او هم که مواجه با مخالفت‌های بعضی از نمایندگان میشد و کلاً خبر نداشتند که فرمان انحلال را در جیب دارد.

*

دکتر مصدق در مجلس شانزدهم در مخالفت با مجلس موسسان چنین گفت: ما با تجدیدنظر در قانون اساسی و با تشکیل مجلس موسسان مخالف هستیم. اگر مطرح شود بنده گمان میکنم تشنجی در مجلس ایجاد خواهد شد.

قانون اساسی را با ید نمایندگان حقیقی ملت تغییر دهند و هرگونه تغییری که غیر از این باشد مورد تصدیق ملت ایران نیست و کار مجلس موسسان بی ارزش و غیر مفید میباید. قانون را با ید طوری وضع نمود که اشخاص بدنتوانند برخلاف مصالح مملکت و در نفع خود از آن استفاده کنند. استفاده از حق انحلال بدون قید و شرط، گذشته از اینکه مجلس و مملکت را دچار مشکل میکنند برای نمایندگان مجلس

هم‌متضمن ضررهای بسیار هست. تهدید با نخلال حربه ظالمانه ایست که اشخاص مغرض می‌توانند بکار برند و نمایندگان را همیشه متزلزل کنند بطوریکه نتوانند کوچکترین خدمتی به مملکت بنمایند. این مجلس موسسان قلابی است و ملت زیر بار آن نخواهد رفت. برفرض آنکه شما بگوئید مجلس موسسان این قانون را تغییر داده قانونی که مخالف میل مردم باشد قانون نیست.

حال به بینیم که در بار چه صورتی دارد؟ مرکز سیاست دربار میباید. یک والا حضرتی در دربار هست که در سیاست دخالت میکند. در انتخابات ادوار تقنینیه دخالت میکند بهمین جهت با او مخالف هستم. توصیه می‌کنند که اشخاص وکیل شوند و اشخاصی که با این صورت وکیل میشوند برای ایشان شمشیر میزنند. وسیله دیگر دارند سازمان خدمات اجتماعی است که دولت چندین میلیون تومان را در اختیار و الا حضرت وعده‌ای که در سازمان هستند می‌گذارد و از این پول استفاده می‌کنند و شمشیر میزنند. دستگاه دیگر متنفذ در مجلس ارکان حرب است. بنده نمی‌گویم در این مجلس اشخاصی هستند که با نظر ارکان حرب انتخاب شده اند ولی می‌گویم در این مجلس کسانی هستند که از نظریات ارکان حرب تبعیت می‌کنند. ارکان حرب حق دخالت در انتخابات را ندارند ولی در انتخابات تهران دخالت کرد.

(حمله و اعتراض دکتر مصدق در این نطق به و الا حضرت اشرف پهلوی و سپهد رزم‌آرا رئیس ستاد میباید شد).

دکتر مصدق که مخالف تصمیم مجلس موسسان بود یکبار ماده واحده زیر را با مضای خود و جمعی از نمایندگان بمجلس داد که مورد موافقت قرار نگرفت.

ماده واحده - نظریات اینکه در موقع تجدید نظر در قانون اساسی، مجلس سنا وجود نداشت تا در موقع بروز اختلاف طبق اصل ۴۸ (ملغی شده) مجلس سنا انفعال مجلس شورای ملی را تصویب کند، ولی اکنون که مجلس سنا هست هر وقت اختلافی روی داد، راه انحلال با زاست و مجلس

سنا بوظیفه خود عمل میکند. نظریا اینکه تجدید نظر در قانون اساسی را باید مجلس موسسانی بکنند که اعضای آن نمایندگان حقیقی ملت باشند و مجلس موسسان منعقد در اول اردیبهشت ما ۱۳۲۸ این شرایط را واجده نبوده است لذا اضاء کنندگان ذیل برای جلوگیری از هر گونه جدال بین ملت و مجلس موسسان اول اردیبهشت، درخواست مینمائیم که اصل ۴۸ قانون اساسی مورخ ۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۴ قمری بعنوان تفسیر در محل خود برقرار بماند.

این ماده واحده مورد تصویب قرار نگرفت.

*

مخالفت قوام با تشکیل مجلس موسسان

قوام در تاریخ ۱۲۶ سفند ما ۱۳۲۸ شمسی نامه زیر را به شاه مینویسد:

عریضه سرگشاده به پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

با کمال تأسف فدوی مجبور است بعرض حضور مبارک برساند که جریان فعلی امور مملکت و تنزل زلی که اخیراً بعلت عدم اعتنائی بعواقب امور در قانون اساسی پدیدار گشته خطرات عظیمی را فراهم ساخته است که نه تنها برای رکان کشور بلکه بر اساس سلطنت نیز لطمه کلی وارد نموده است.

فدوی بواسطه عارضه کسالت و لزوم معالجه در اروپا بودم که اطلاع حاصل کردم تصمیم با انعقاد مجلس موسسان گرفته شده است. حاجت به توضیح نیست که در حاضر کردن اشخاص بنام موسسان و تحصیل آرائی از ایشان بهیچوجه رعایت لازم حقوق ملت ایران و پایه و اساس حکومت ملی منظور نشده و جز متزلزل ساختن قانون اساسی کشور که ضامن بقای حکومت ملی و مشروطیت است و فرد فرد وزیران دولت ذمه دار مسئول حفظ و وقایه آن بوده و هستند و بخصوص مراعات کمال آن از نظر جغرافیائی و سیاسی برای ملت ایران از اهم مسوالات نتیجه

دیگری حاصل نگردیده و حیرت بر حیرت افزوده شده است که در افتتاح مجلسین اعلیحضرت همایونی تا کید فرموده اند در پاره‌ای از اصول قانون اساسی تجدید نظر شود و مخصوصاً اصل ۴۹ قانون اساسی را تغییر دهند.

بنده از نظر پنجاه سال تجربه و سابقه خدمتگذاری صریحاً بعرض میرسانم که برای مملکت هیچ خطری بزرگتر و لطمه‌های عظیم‌تر از این نیست که تنها وثیقه بقای ایران یعنی قانون اساسی و سلسله بازیچه و دستخوش تغییر و تبدیل گردد و متأسفانه در طی عرایض مکرر چه با واسطه و چه بلاواسطه نتوانسته‌ام توجه اعلیحضرت را بطرف خود معطوف نمایم تا بتوانم حقایقی را در خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت بعرض برسانم.

با ایداع اعلیحضرت قبول فرمایند که ما حاصل قانون اساسی که حاوی حقوق ملت ایران است در این اصل ۴۹ مندرج شده و زمانی که سلاطین مستبد حکومت مطلقه مملکت را تحت استیلائی قادرانه خود داشتند و هیچگونه حقی برای مردم نمیشناختند و خود را با لوراه‌دارای هر نوع حقی میدانستند با لآخره حق خدا را در مردم را طبق این قانون تصدیق نموده و خود را نماینده ملت ایران و سلطنت را و دیعه‌ای از طرف ملت برای خود تشخیص دادند و اعلیحضرت پادشاه فقید نیز طی بیست سال سلطنت با قدرت مطلقه بهیچوجه تغییر مواز مربوط بحقوق ملت ایران را در مخیله خود راه ندادند. اینک با صدور منشور ملل متفق و اعلامیه حقوق بشر که از طرف ممالک معظمه منتشر گردید و دنیا حقوق بیشتری برای مردمگیتی شناخته است، اعلیحضرت همایونی که حفظ و صیانت قانون اساسی را بر عهده گرفته و سوگند یاد فرموده اند چگونه امر میفرمایند این وثیقه محکم را که در دست مردم ایران است از زیر پایشان برهم زنند و قوانین مصوبه مجلس شورا یملی را که از در بند مجلس سنا هم با اشکالات متصوره بگذرد - قابل تعویق یا تعلیق یا توقیف گردانند و توجه نفرمایند که وقوع چنین فکری در حکم تعطیل

قوانین و محو و الغای مشروطیت است و با لفظ اگر امروز سکوت بگذرد و معدودی برای خوش آیند علیحضرت یا در نتیجه تهدید و تطمیع در پیشرفت آن موافقت نمایند و ای بر حال امروز آتیه آنها که سکوت و موافقت کرده و علیحضرت را بمخاطرات عظیم آن متوجه ننموده اند. با یدبی پرده عرض شود که اگر میگویند در تمام مدت مشروطیت ایران قوانینی برخلاف مصالح کشور از مجلس گذشته است که اکنون تغییر اصل ۴۹ را ایجاد ننموده توضیح دهند که قانون که جریان طبیعی گذشته و فساد حکومت در آن راه نداشته مخالف مصلحت بوده است تا در آن قانون تجدیدنظر شود. نه اینکه به بهانه موهوم حق مسلم و معلوم ملت را طوری از پایه و ریشه قطع کنند که از حکومت ملی و مشروطیت نام و نشانی ندارد و در موارد معلوم که حاجت به توضیح نیست جزندامت و افسوس اثری باقی نگذارد.

پرواضح است که با بودن همین قانون اساسی برکسی پوشیده نیست که متصدیان امور از قدرت خود سوء استفاده نموده و مقامات نظامی و شهر با نیها در موارد مختلف مردم را در تنگنا و زحمت گذاشته و بر بدبختی و بیچارگی مردم افزوده اند. چه رسد به آنکه دیگر در مملکت قانونی عرض وجود ننمایند یا دستخوش هوی و هوس جمعی مغرض و متملق واقع شود.

برایین بنده فرض است بحکم تجربیات گذشته و خدمتگذاری طولانی در این موقع که چنین اراده فرموده اند علناً و با لصراحه بعرض برسانند که این تصمیم از هر جهت مضر و خطرناک و برخلاف مصالح عالی کشور است و اشکالات بسیار و عواقب ناگواری را نه فقط برای ملک و ملت بلکه برای شخص اول مملکت ایجاد خواهد کرد و از نظر سیاسیست بین المللی نیز برای کشور ضعیفی مانند ایران در حکم سم مهلک است. بهمین نظر بود که در قانون اساسی ایران طبق اصل ۴۴ شخص پادشاه را از مسئولیت مبری دانسته اند و در نتیجه همین عدم مسئولیت است که تمام موادی که مربوط بفرماندهی کل قوا و عزل و نصب وزراء

وسفر او اعلان جنگ و صحنه‌های فرامین و آنچه از این قبیل است عموماً دارای جنبه تشریفاتی می‌گردد و این حقوق فقط و فقط ناشی از ملت ایران است که بودجه عمومی مملکت را از نظام و غیرنظام از دسترنج و محرومیت خود پرداخته و تمامی این حقوق را در حیطه اختیار و اقتدار نمایندگان خود گذارده است که از طرف نمایندگان ملت یعنی مجلس شورای ملی و سنا بوسیله‌های تمایل و اعتماد به وزراء تفویض می‌شود و بدیهی است در غیر این صورت مشروطیت یعنی حکومت ملی و مسئولیت وزراء مفهوم خارجی نخواهد داشت. چه اگر شخص پادشاه مدخله در امور مملکت و حکومت فرماید طبیعتاً مورد مسئولیت واقع می‌شود و طرف بغض و عناد عامه واقع می‌گردد و چنین نتیجه‌ای نقض منظور قانون گذار را مینماید و سنجش اختیارات رئیس جمهور آمریکا یا سویس پادشاه ایران غیر وارد است. زیرا آنها اگر از حدود خود تجاوز نکنند در آینده از انتخابات مجدد محروم و محاکمه می‌شوند در صورتیکه طبق قانون اساسی ایران سلطنت مقامی ثابت و از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ است چنانکه در کشورهای انگلستان و سوئد و بلژیک که نمونه‌های این نوع سلطنت هستند هیچگونه حقی از این قبیل برای شخص پادشاه منظور نشده است.

با توضیحات معروضه استدعا دارد به گفته‌های مغرضین و متملقین توجه نشود و از چنین تصمیم خطرناک تا زود است انصراف فوری حاصل فرماید زیرا قوانینی که از مجلس شورای ملی بگذرد بمجلس سنا خواهد رفت و در سنا هم که اعضاء آن از اشخاص مجرب و بصیر و بوظایف ملی و مصالح حال و مال کشور آشنا و آگاه هستند و نیکی از اعضای آن از طرف اعلیحضرت تعیین می‌شود مراقبت لازم را نسبت به حدود مسئولیت خود خواهند نمود. فدوی مکلف است بعرض برساند و خاطر مبارک را متوجه کند که اصل ۴۹ قانون اساسی که عملاً "انشاء قانونگذاری را موقوف و بدست قوه مجریه می‌سپارد" رسیده و آسانی نیست و یک چنین خطای ملی و گناه سیاسی را منتخبین سنا و نمایندگان مجلس

شورای ملی مرتکب نخواهند شد. زیرا این فکر در حکم با زگشت حکومت مطلقه در ایران است که در زمان محمدعلی میرزا نیز جرئت پیشنهاد و تفوه آنرا نداشته و این تعطیل مشروطیت هنگام مبسط و توسعه آزادی دنیا نتایجی در برخواهد داشت که از مشاهده دورنمای وحشتزای آن لرزه براندازد و دستداران مقام سلطنت میافتد.

در موقع تشکیل مجلس موسسان بنده در ایران نبودم و الا توضیح کامل و اقدام با نراف کامل اعلیحضرت همت میگما شتم و در ایام اخیر هم به نیت اینکه توضیحات لازمی را بعرض برسانم با شدت مرض به تهران آمدم. ولی مسافرت اعلیحضرت مانع انجام وظیفه شده از طرف دیگر ناخوشی به بنده مجال ندا در تهران توقف نمایم. ناچار اکنون وظیفه خود را نسبت به ملک و ملت و شخص اعلیحضرت بدین وسیله انجام میدهم و در صورتیکه بعراض ما دقایق فدوی ترتیب اثر ندهند و باز مُجدو مُصبر بر چنین اقدام باشند دیری نخواهد گذشت که ملاحظه خواهند فرمود این عمل موقتی و زودگذر و نتایج آن بسیار وخیم و بی شبهه به خشم و غضب ملی و مقام و مت شدیداً منتهی خواهد گردید و آن روز است که زور سرنیزه و حبس و زجر مدافعین حقوق ملت، علاج پریشانیها و پشیمانیها را نخواهد نمود. معروضه ۱۲۶ سفند ما ۱۳۲۸ - احمد قوام

پاسخ حکیمی وزیر دربار بقوام السلطنه

جناب آقای احمد قوام

عریضه سرگشاده‌ای که به پیشگاه اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی تقدیم داشته بودید عزوجل داد و مطالعه مندرجات آن در پیشگاه ذات شاهانها با تعجب و تأسف تلقی گردید. تعجب از اینجاست که چرا نخست وزیر سابق بقوی که قسمت اعظم مشکلات موجود کشور از دوران زمانمداری او بیا دگار باقی مانده و جریان نامطلوب فعلی اکثرًا نتیجه طبیعی و منطقی عملیات خودسرانه و مغرضانه آن زمان است،

حال بخود اجازه میدهد که بعنوان دلسوز ملت و غمخوار مردم، همان مردم و ملتی که در مدت زمان مداری او دستخوش مظالم و اغراض خود و اطرافیان نبوده و آشفتگی اوضاع و بیچارگی عمومی را در نتیجه ترویج رشاء و ارتشاء و توسعه فساد در تمام شئون کشور موجب و مسبب بوده اید و حقاً میبایستی اکنون بکیفر سیئات اعمال خود در پنجه عدالت مقهور و گرفتارباشند و بقیه ایام زندگی پلید خود را در گوشه ای از زندان سپری نمایند، اکنون مجدداً از فراموشی و جنبه رأفت و شفقت مردم سوءاستفاده نموده و در میدان سیاست بازی و بازیگری و اشک تمساح بحال عموم دلسوزی و بتزلزل خیالی ارکان مشروطیت نوحه سرائی نمایند.

اگر خود شما فراموش کرده اید و یا بظا هر به فراموشی مینمائید عواقب سوء سیاست و بنا بعقیده پاره ای خیانت ورزی شما در امور کشور باین کیفیت داشت تجلی مینمود که اگر خواست و تفضل خداوندی و غیرت ملی و شهادت افراد آذربایجانی همراهی نمیکسرد و مجاهدات و فداکاریها و از خودگذشتگی های افراد دلیر این کشور تحت هدایت و فرماندهی مستقیم شاهنشاه نبود و صبر و بردباری و متانت و همت خستگی ناپذیر ذاتها نه تأیید نمینمود، حال نام آذربایجان از تاریخ این کشور زده شده بود و این ننگ و بدنامی محونا شدنی تا ابد دامنگیر این کشور میگردد.

اگر جناب عالی تا این درجه رشته افکار و خاطرات خود را از دست داده اید که نسبت با صلاح قانون اساسی و عمل مجلس موسسان که از نخبه ترین افراد و صالح ترین و علاقمندترین رجال این کشور که شماری از آنان از صدر مشروطیت بیادگار مانده اند تشکیل یافته بخود اجازت ایراد و خرد گیری میدهند و این عمل را که مکمل تاریخ مشروطیت کشور شاهنشاهی است بزعم خود باعث تزلزل موهوم ارکان مشروطیت میخوانید و خود را از این فکربری و بیاطلاع و بدون سابقه نشان میدهند، ناگزیر هستم که یادآوری نمایم که شخص جناب عالی اول کسی

بودید که نغمه اصلاح قانون اساسی را ساز کردید و آن در موقعی بود که از مسافرت مسکو مراجعت و از جهت اجرای تعهدات شومی که بعهده داشتید و از لحاظ آمده‌ها سخن نقشه تحویل آذربایجان به پیشه‌وری و رفع مانع قانونی آن، لزوم توسل بچنین اقدامی را صریحاً به پیشگاه مبارک متذکر شدید که اوضاع تغییر کرد و آذربایجان دو مرتبه به ما در میهن بازگشت نمود و آرا مش و سکونی که در اوضاع پدید آمد و درجه علاقه نسبت بذات شاهان در دلها فزونی یافت. از آنجا که خود نخست وزیر بوده و لازم می‌دید که از فکر اصلاح طلبانه شاهنشاهی تبعیت و پیروی نمایند این عنوان را بنحود دیگر تعقیب و با اذعان بل‌لزم رفع نواقص موجود در قانون اساسی و تطبیق دادن آن با مقتضیات زمان حاضر و احتیاجات فعلی کشور و همچنین تعدیل قوای ثلاثه مملکت فعلی بشهادت نطقها و بیانات خود در مجلس شورای ملی ضرورت این عمل را خاطر نشان و دونفر از وزیران کابینه خود را مامور مطالعه و تهیه طرحهای لازم نمودید.

حتی شما که دعوی احترام بقانون را مینمائید در کابینه اول خود بعد از شهریور، در همان موقع که اختیار انحلال بموجب قانون اساسی هنوز به شاهنشاهی تفویض نشده بود، از مقام سلطنت اختیار انحلال مجلس را با وجود مانع قانونی آن درخواست می‌کردید. حال چگونه میشود که اصلاح و تکمیل قانون اساسی را که تازه مطابق قوانین اساسی سایر ممالک مشروطه سلطنتی که خود مخترع مشروطیت بوده‌اند شده است و بعلاوه با توجه به سنت طبیعی یعنی اصل تکامل و ارتقاء صورت گرفته برخلاف مصالح عالی کشور می‌خواهید و خود را از آن بکلی بی‌اطلاع قلمداد مینمائید و حقوق و اختیارات مقام سلطنت را بی‌ادبانه و جسورانه تشریفات بی‌پایه و بی‌مایه تلقی میکنید.

اگر این حقوق و حدود بنا بر زوی شما، تشریفات میبود اکنون بنیان ارتش این کشور نیز از بیخ و بن برکنده شده بود. باز مگر بی‌خاطر نداری که برای ترفیع افسران خائن و فراری متجاسرین آذربایجان و اعطای

درجه آنها چقدر پافشاری داشتید و تنها ذات‌ها نه با تک‌آبهمین حقوق و اختیارات بود که از صدور چنین فرامینی که اصل مسلم تشویق خادم و تنبیه خائن را بکلی واژگون میساخت خودداری نموده و فرمودند حاضرمدستهای خود را قطع‌نمایم تا اینکه بچنین خیانتی نسبت بکشور تن دردهم.

اینها و سایر خاطرات تلخی که از زمان مداری شما باقیست که ذکر موارد دیگر آن تحریرکتابی را لازم دارد، اینجا دت‌عجب مینماید که چرا حال که از مسئولیت دور هستید مطالبی را بعنوان خیرخواهی و صلاح اندیشی عنوان میکنید که خود در دوران حکومت تان‌الفه‌کننده آن فکر بوده‌اید، آیا ممکن نیست تصور شود که اصلاحات مقرر در قانون اساسی غیر از آن بوده‌است که شما می‌اندیشیده‌اید و بدین جهت موجبات عدم رضایت و شکایت شما را فراهم آورده؟

بهر حال جناب آقای قوام‌باید بدانید که اوضاع قبل از مجلس موسسان یعنی حکومت مطلقه طبقه محدود و معدودی بر مبنای اغراض و مطامع فردی و استفاده‌جویی و منفعت‌طلبی بضررت‌آورده ملت، دیگر تکرار نخواهد شد و این عده نخواهند توانست با نان قرض دادن و قرض‌گرفتهایی منافع ملی را دستخوش هوا و هوس شخصی قرار داده و دوران حکومت خودسری و رسم‌خویشتن‌خواهی را تجدید و احیاء نمایند. ضمناً نیز مطمئن باشید که بموجب همان اصل آزادی مطلق ملی که اکنون سنگ‌آنها بر بسینه می‌زنید دیگر تجربه تلخ گذشته تکرار نمیشود و عنوان دسیسه‌سازی و دسته‌بندی موجب نخواهد گردید که دو مرتبه سوءجریان‌ات و خیانت‌های گذشته بدست عده‌ای که مکرراً متحان خود را در پیشگاه ملت داده‌اند تجدید و آن عده بحکومت نائل گردند. اما موضوعی که موجب تأسف گردید اینست که با اوضاع کنونی جهان و سختی وضعیت کشور که مقداری از آن همانطوریکه توضیح داده شد معلول سیاست‌های غلط گذشته و پاره‌ای ناشی از اضطراب اوضاع سیاسی دنیا و انعکاس آن در محیط کشور است، چرازمینه‌فکری پاره‌ای از افراد با این درجه

محدود و غرض آلود است که در عوض فداکاری و از خودگذشتگی، تشویق مردم با تحادویگانگی، با اغراض پلید و افکاری مسموم در مقام القاء فتنه و فساد برآمده و بخواهند وحدت کلمه ملی را تبدیل به تشتت و تفرقه نموده و تیشه بر ریشه هستی کشور بزنند تا شاید از این اغتشاش اوضاع بیچارگان بنوائی برسند و یقین است این نمونه فکر حتی در پست ترین و عقب افتاده ترین ملل گیتی نظیر ندارد.

در قسمت اصلاح اصل ۴۹ قانون اساسی، اگر با ز منصفانه قضاوت مینمودید قطعاً تشخیص میدادید که انجام وظیفه بنا بدستور مجلس موسسان که مبعوث از طرف ملت است بعهدده مجلسین محول شده و تنها شاید از این جهت باشد که برای قوانین بودجه‌ای که منحصرأ در یک مجلس میگردد و در مجلس دیگر مورد غور و مداقه قرار نمیگیرد، راه مطالعه بیشتری باز گذارد. زیرا ای بسا در اثر عوامل محیطی و احساسات آنی، قوانینی در این رشته بدون مطالعه کافی بگذرد که اجرای آن بضرر کشور باشد و برای رئیس کشور حقی با بید وجود آید که چنین قوانینی را ثانیاً به مجلس اعاده داده تا مجدداً مورد غور و بررسی و تأمل قرار گیرد و هر گاه باز تأیید گردید، بموقع اجرا گذارده شود.

بهر حال اجرای این اصلاح بعهدده نمایندگان مجلسین که طبعاً علاقمند بکشور و سعادت موکلین خود هستند محول گردیده و بر مجلسین است که تصمیم‌هایشان را در اجرای دستور مجلس موسسان اتخاذ نمایند و هرگونه تصمیم که از مجلسین مقرر گردید البته بخیر و صلاح کشور خواهد بود.

ضرورت اجرای پاره‌ای اصلاحات دیگر از قبیل تمدید مدت مجلس برای جلوگیری از تشنج‌های انتخاباتی که هر دو سال یکبار گریبانگیر کشور میشود و با افزایش تعداد نمایندگان مجلس برای تقویت بنیان حکومت ملی که به عهده مجلسین محول گردیده بحدی روشن است که محتاج بتوضیح بیشتری نیست.

اینکه اشاره نموده‌اید که با وجود قانون اساسی، متصدیان امور از قدرت خود سوءاستفاده نموده‌اند و مقامات نظامی و شهربانی هادرموارند

مختلف مردم را در تنگنای زحمت گذارده اند، این خود از جمله معایبی است که در دوران حکومت شما بحدا علای ظهور و بروز رسیده بود. آیا جناب عالی به غیر از توسل بحکومت نظامی و حبس و زجرهای عناصر آزادخواه که عده ای از آنان در توقیفگاه در گذشته و پاره ای دیگر نزدیک با این خطر گردیده بودند و تنها گناه آنها عنوان مخالفت با زمامداری شما بود، بطریق دیگری در مقام ادا مه زمامداری خود برآمده اید؟

احتراف از همین معایب است که ملت را ناگزیر ساخت در مقام اصلاح نواقص قانون اساسی خود برآمده و از تجدید چنین اوضاعی که بنبفع عده محدود و جواز فروشان و رشوه خواران بوده جلوگیری نماید. آیا توسل بتهدید و تطمیع را غیر از خود شما در زمامداری خود کسان دیگری بانی و مروج بوده اند؟

اما اینکه عنوان نموده اید که در کشورهای دیگر سلطنتی، نظایر چنین حقوقی بسلاطین داده نشده این خودیامنتهای غرض ورزی شما را میرساند یا حاکی از نهایت درجه بی اطلاعی است و توصیه میکنم راجع بانحلال مجلس یا مجلسین بقانون اساسی سوئد که نمونه بارز کشورهای مشروطه سلطنتی است مراجعه نمائید و جواب خود را دریا بید. در این قانون برای پادشاه سوئد اختیاراتی بیش از آنچه برای شاهنشاه ایران قانون اساسی مقرر داشته، قائل گردیده است. این نمونه خود میرساند که نصایح و اندرزهای جناب عالی به پیشگاه مقدس سلطنت تا چه حد مشفقانه و بی غرضانه است.

اینکه عنوان تأسف نموده اید که در ظرف این مدت نتوانسته اید نظریات مصلحانه خود را چه با واسطه و چه بلاواسطه بعرض مبارک برسانید و مورد توجه قرار گیرید، این قسمت هما نظوری که خود در محلی از عریضه خود اشاره کرده اید حیرت بر حیرت اینجانب افزود. آیا آنچه ذات شاهانه غیر از برگزیدن به نخست وزیری و اعطای عنوان جناب اشرفی و دادن مجال برای خدمتگزاری بکشور، بنحود دیگری میتوانست مصداق

پیدا کند؟ در دوران زمان مداخله خود که مصدف با ایام فترت مجلس بود، آیا مجالی برای عرض عرایض مشفقانه نداشته‌اید. یا للعجب، مجالس شرفیابی‌های ممتد شما در پیشگاه مبارک چگونه برگزار میشد؟ مجال و فرصت‌های چگونه ایجاد و تولید می‌شود که هم‌بتوانید عرایض خیرخواهانانه بعرض برسانید و هم اینکه نظریات اصلاح طلبانه را در امور کشوری بکار ببندید، آیا نمونه‌ای عرایض و نصایح جزا ستقرار مظفر فیروزها بر مسند معاونت نخست وزیری و وزارت و وارد کردن وزرای اجنبی پرست و مرتبط با بیگانه در دولت و صدور جوایزهای رنگارنگ، چیز دیگری بوده است؟ پس چرا از عدم مجال و فرصت فقدان توجه و عنایت شکایت دارید؟

اما اینکه در عریضه خود اشاره‌ای هم به متملقین نموده‌اید، باید گفته شود که این خصیصه نیز مانند سایر خصائل مذموم در شخص شما و در دوران حکومت شما بیشتر از دیگر مواقع تجلی داشته است. این خود شماست که پاره‌ای از وزرای کابینه خود را با رتکاب‌های موهن و سایر تملقات بی‌رویه منطبق با اخلاق زشت خود پسندانه شخصی خود و امید اشتیاد خود به شخصه نیز همینکه احساس ضعف و فتوری در کار می‌نمودید به تضرع و الحاح پرداخته و به تملق‌گویی که خلاف رویه مردان است، شاهنشاهی را از کیفیت اخلاقی و روحی خود مشمئز می‌کردید.

پس کسی که خود آلوده به تملق و خشنودا ز تملق‌گویان است، چنین صفتی را در دیگران نباید مورد ذم قرار دهد. در صورتیکه همه میدانند که شاهنشاهی دمکرات و آزاد منش، نه‌گوشی به تملق‌دارد و نه روئی با تملق‌گویان.

خلاصه‌باید که این قبیل عنایین و اظهارات دیگر با اندازه خردلی در پیشگاه افکار عمومی واقع و اهمیت نخواهد داشت و چون از حلقوم خاصی خارج می‌شود که اگر مراداً بر شود که در کشور مبارزه با فساد، هما‌نظوریکه سرلوحه برنامه دولت است، بنحومو ثرواطعی آغاز گردد و اولین هدف این مبارزه آنها خواهد بود، بنا براین یکن نزد

خردمندان و آگاهان به رموز امور، جز برانگیختن انزجار و نفرت تا شیردگیری نخواهد نمود. و عنوان علاقمندی بقانون اساسی و تظاهرات مزورانه، این اشخاص را از یأس ملت و کيفرقانون نجات نخواهد بخشید و بعلاوه مردم بخوبی واقف هستند که چه کسانی در مدت حکومت خود میلیونها اندوخته و ذخیره نموده و چه اشخاصی نیز میلیونها پول در راه رفاه عموم مصرف نموده اند.

ضمناً بشما نصیحت میکنم که در عوض تشبث با این حیل و طرح فتنه در کشور، بهتر این است بگذارید دست زما نه پرده فراموشی بر روی اعمال شما بیا فکند و خود بدست خود، خاطرات گذشته حکومت خود را با آنهمه فساد و معایب که مرور آن رعه بر اندام وطن پرستان مستولی میسازد، تجدیدنما نئید و اگر فعالیت میخواهید در مقام مبرائت ذمه انجام بدهید، آنرا صرف اتهامات و دفع اعلام جرم‌هایی کنید که علیه شما صورت گرفته است.

در خاتمه لزوماً توجه میدهم که در آتیه با ایداز عرض این قبیل عرایض که گاهی جنبه تملق و تضرع دارد و گاهی رنگ ریا و تزویر کلی خودداری نماید. زیرا بر مفسیدین نمی‌سزد در امور کشوری که بآن درجه بی‌علاقگی بتمامیت و استقلال آن نشان داده اند، عنوان نظری نمایند و سالگان طریق خدمتگزاری کشور را بخوانند با این عناوین و شرایط مستقیم با زدارند. و چون خود موجب شده‌اید که پرده از روی اعمال و افعال مفسدت آ میزشما برداشته شود با طبیعه صلاحیت داشتن عنوان جناب اشرف را فاقد می‌شوید، بدین جهت بر حسب فرمان مطاع مبارک، از این تاریخ عنوان مذکور از شما سلب میشود.

وزیر دربار شاهنشاهی - ابراهیم حکیمی

قوام السلطنه با دریافت این نامه پاسخ تندی با علیحضرت میدهد که متن آن چنین است؛
در جواب عریضه سرگشاده که چندی قبل بحضورهما یونی عرض

کرده بود منا مه ای با مضای جناب آقای حکیم الملک با یینجانب رسید که تا ریخ آن ۱۹ فروردین بود و روزهای آخر فروردین که بدستور طبیب در جنوب فرانسه بودم با یینجانب ابلاغ گردید. در آن موقع بشهادت جمعی از آقایان قریب بیست روز بیما رو بستری بودم و بعد هم بر حسب وقتی که از جراح متخصص لندن گرفته بودم با یستی روز ۲۷ ماه مه (۱۶ اردیبهشت) برای عمل جراحی بلندن میرفتم. این بود که پس از رفع کسالت برای ویزای گذرنا مه پیا ریس آدمم و روز ۱۶ اردیبهشت ماه وارد لندن شدم. بدیهی است در جریان عمل جراحی امکان خوانندن و نوشتن و فرصت ایراد جواب غیرمقدور بود. اکنون که از بیمارستان بیرون آمده با حال ضعف و نقا هت تحت نظر طبیب و جراح در لندن اقامت دارم و فرصت محدودی برای مطالعه جراید تهران حاصل است. با کمال تعجب ضمن شایعات جراید در روزنا مه اطلاعات ملاحظه شد که یینجانب نا مه ای به علیا حضرت ملکه ما در بتهران فرستاده و تقاضا کرده ام اجازت ده ده شود بتهران مراجعت نما یم و نیز یوسیله مقربین با رگه های یونی خواسته ام تقاضای عفو و اغماض کرده باشم. این نوع انتشارات سبب شده که با حال کسالت اولاً شایعات مزبور را تکذیب کنم زیرا در خود گناه و خطائی نمی بینم که مورد عفو و اغماض ملوکانه واقع گردم و بنا بر این هر وقت طبیب اجازت دهد بوطن عزیز مراجعت خواهم کرد. ثانیاً چنانچه نا مه جناب آقای ابراهیم حکیمی را بی جواب میگذاشتم مثل این بود که مندرجات آنرا تصدیق کرده باشم و از لحن جواب واضح بود که آنچه را شرح داده اند بر حسب ابتکار شخص ایشان نبوده چه عمری است با ایشان رفاقت و خصوصیت داشته ام و در تمام این مدت کلمه ای برخلاف نزاکت و احترام از ایشان نسبت بخود نشنیده ام. پس مسلم است که آنچه را ایشان امضاء نموده اند ابلاغ فرمائید تا ییشات هما یونی بوده و بنا بر این روی سخن و عرض جواب به پیشگاه ملوکانه است نه یینجانب آقای ابراهیم حکیمی و چون در خاتمه ابلاغ نموده اند که حسب الامر در آتیه از عرض عرایض حضور هما یونی خودداری شود ناچار جواب را

وسيله رجال خير خواه و چرايد بعرض همايوني ميرسا نم تا برخلاف اراده مبارک عمل و اقدام نکرده باشم .

آنچه را در عريضه سرگشاده بعرض رسا نیده ام تنها عقیده فدوی نبوده بلکه نظر علمای اعلام و متفکرین عالی مقام و وطن پرستان ایران بوده است که جز خیر و سعادت مملکت و صلاح شخص شخیص سلطنت نظری نداشته اند و جای بسی تأسف است که عرایض خیرخواهان به جای حسن قبول تولید ملال و کدورت نموده تا حدی که قسمت اعظم مشکلات موجود را نتیجه دوران زمامداری فدوی دانسته اند . اعلیحضرت همایونی اگر اندکی صرف وقت نموده و بتاریخ قرن اخیر ایران مراجعه فرمایند توجه خواهند فرمود که دوران زمامداری فدوی از جهاتی مشکل ترین و هولناکترین از منته تاریخ ایران بوده و اگر فدوی بوظیفه وطن پرستی جرئت نموده قبول مسئولیت کرده ام و مصدخدا ت بوده یا مرتکب خیانت گردیده ام تا تاریخ ایران بلکه تا تاریخ دنیا قضاوت آنرا کرده و خواهد کرد و جای تعجب و تأسف است که اعلیحضرت که حاوی و نگهبان مقام و احترام خدمتگزاران کشور هستند بجای تشویق و تقدیر میفرمایند بقیه زندگانی پلید خود را با ید در گوشه زندان سپری نمایم . در صورتیکه اگر جاسارتی کرده ام از این نظر بوده است که چون مملکت را مشروطه و اعلیحضرت را متجدد و شاهنشاه دمکرات میدانستیم و نظریات عموم را در کمال سادگی و صراحت برای خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت بعرض برسا نم لکن از جوابی که امر بصورت فرموده اند جا دار تصور شود که اوضاع امروز با هفتصد سال قبل فرقی نکرده است چنانکه شیخ سعدی میگوید (از تلون طبع پادشاهان بر حذر باید بود که وقتی بسلامی برنجند و دیگر وقت بدشنامی خلعت دهند .)

میفرمایند اگر فدوی فراموش کرده یا تظاهر بفراموشی مینمایم عواقب سوء سیاست و خیانت ورزی فدوی با این کیفیت تجلی مینمود که اگر بفضل خداوند و غیرت ملی افراد آذربایجانی همراهی نمیکرد و

فداکاریهای ارتش دلیران کشور تحت فرماندهی مستقیم اعلیحضرت
نبود حال نام آذربایجان از تاریخ کشور زدوده شده بود .

اگرچه عرض هنرپیش یاربی ادبی است
زبان خموش ولیکن دهان پراز عربیست
پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بلعجیبست
هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه
کنون که مست و خرا بمصلاح بی ادبیست

افسوس و هزا را فسوس که نتیجه جانبا زیبا و فداکاریهای فدوی رابا
کمال بی رحمی و بی انصافی نفسی فرموده اند . پس ناچارم برخلاف
مسلك و رویه خود که هیچوقت دعوی حسن خدمت نکرده ام و هر خدمتی را
وظیفه ملی و وطن پرستی خود دانسته ام در این مورد با کمال جسارت
و با رقت قلب و سوز دل بعرض برسانم بخدای لایزال قسم روزی که
تقدیرناهما علیحضرت بخط مبارک بافتخار فدوی رسید که ضمن
تحسین و ستایش فرموده بودند سهم مهم اصلاح امور آذربایجان بوسیله
فدوی انجاست متحیر بودم که چگونه افتخار ضبط و قبول آنرا
حائز شوم زیرا غیر از خود برای احدی در انجا ما مور آذربایجان سهم
و حقی قائل نبودم و فقط نتیجه تدبیر و سیاست این فدوی بود که
بحمدالله مشکل آذربایجان حل شد و اهالی رشید و غیرتمند آذربایجان
با سیاست فدوی یاری و همکاری نمودند و بعد که بحمدالله اعلیحضرت
باجاه و جلال تشریف فرمای آذربایجان شدند و برخلاف انتظار
اعلیحضرت در بعضی نقاط استفاده جوئی و غارتگری شروع شد با
تلگراف رمز عرض کردم اگر نتیجه زحمات و اقدامات این است از این
تاریخ فدوی مسئول امور آذربایجان نیست و ای کاش بجای این
تهمت‌ها و بی انصافیها که برخود اهالی آذربایجان معلوم است در
آبادی و عمران و رفعا و خرابیها و خسارتهای توجه بیشتری مبذول شده
بود که اهالی رنج دیده و فلک زده آنجا با طرف و اکناف پراکنده نمیشدند

وما ل وحشم خود را برای معاش یومیه بثمان بخش نمیفروختند و امروز
بعدا ز چهار سال آذربایجان بصورت بهتر و آبرو مندتری عرض اندام
مینمود .

جناب آقای حکیمی با طاعت امر مطاع ملوکانه انواع تهمت و افتراء
را نسبت با یین فدائی ملت و مملکت ابلاغ نموده اند که تعهدات شوم
اینجا نب در مسافرت مسکو چه بوده و با اینکه گزارش مسافرت خود را
بتفصیل در مجلس شورا یملی قرائت کردم نقشه تجزیه آذربایجان
چگونه طرح شده و کی وجه وقت در مجلس شورا یملی لزوم تغییر قانون
اساسی را پیشنهاد کرده ام و اگر هم وقتی اشارتی کرده باشم راجع به
تفسیر بعضی از مواد قانون اساسی بوده است نه تغییر آن، آنهم با یین
نظر بوده است که حدود مسئولیت وزراء دستخوش پاره ای مداخلات غیر
قانونی نشود و امور حکومت من جمیع الجهات بوسیله وزراء و تحت
نظارت دقیق مجلس اداره شود و اینکه میفرمایند و نفرار از وزرای
کابینه را برای تغییر قانون اساسی ما مور نموده ام بحسب امرو
فرمایش همایونی بوده است که خواستم بعرض برسانند راهی برای
تغییر قانون اساسی پیش بینی نشده است. آیا تمام این مقدمات
دلیل میشود که بترتیبی که بر همه معلوم است جمعی را بنا م مجلس
موسسات دعوت نموده قانون اساسی را تغییر دهند یعنی همان قانون
اساسی که اعلیحضرت موقع قبول سلطنت حفظ و حمایت آنرا تعهد
نموده و سوگند یاد فرموده و کلام الله مجید را شاهد و ناظر قرار داده اند
و مرحوم فروغی رئیس دولت وقت تصریح نموده که اعلیحضرت همایونی
طبق قانون اساسی موجود سلطنت خواهند فرمود. و اما اینکه میفرمایند
در کابینه اول خود از مقام سلطنت انحلال مجلس را درخواست نموده ام
اولاً در آن موقع اکثریت مجلس طرفدار فدوی بوده است. ثانیاً البته
در نظر مبارک هست که یک روز فرمودند فلان نماینده خا رجی عرض کرده
است فدوی دعوی انحلال مجلس را کرده ام و فرموده اند اگر اینطور
باشد پس من چه کاره هستم فدوی عرض آن شخص را تکذیب کردم و بعرض

رساندمنها علیحضرت هما یونی ونه رئیس دولت هیچکدا محق انحلال مجلس را ندا رندوبا اصرارتما ما استدعا نمودم آن شخص را بخواهندوبا حضورفدوی مواجهه فرما ییندتا صحت وسقم مطلب معلوم شودوبا اینکه دومرتبه عرض خودرا تجدیدکردم اقدامی نفرمودندواستدعای فدوی بدفع الوقت گذشت .

درنامه مزبورنوشته شده است اصلاح وتکمیل قانون اساسی با توجه به سنت طبیعی یعنی اصل تکامل وارتقاء صورت گرفته فدوی با هوش وذکاوت فوق العاده اعلیحضرت چطورقبول کنم که اعلیحضرت هایونی چنین فرمایش را فرموده باشند زیرا قانون تکامل وارتقارانیستوان باین طریق تاویل نمود که حقوقی را که بیش از ۴۰ سال قبل ملت ایران دارا بوده اکنون که افکارعموم ملل روشن ترومبانی آزادی درهمه جا محکمتر وکاملتر شده و برای مردم دنیا در تمام مالک حقوق بیشتری شناخته شده است حقوق مردم ایران را بعنوان اصل تکامل وارتقاء یعنی بطور معکوس لغو کرد و قانون اساسی کشور را برفع قوه مجریه تغییر داد و ملت ایران را از حق مشروع و مسلم خود محروم نمود . ا مرفرموده اند در عریضه سرگشاده حقوق وحدود مقام سلطنت رابی پایه وما یه و بی ادبانه و جسورانه تلقی نموده و اگر این حقوق تشریفاتی میبود اکنون بنیان نظام کشور از بیخ و بن برکنده شده بود . فدوی آنچه را بعرض رسانده ام معمول ممالک مشروطه دنیا ومدلول قانون اساسی ایران بوده است وچنانچه عده ای از قضات محترم و عاملیمقام کشور و متخصصین خارجی را مأمور میفرمودند که عرایض فدوی را باقانون اساسی موجود تطبیق نمایند صحت وسقم عرایض فدوی معلوم میشود و نظری جز این نداشته ام که اعلیحضرت سالهای فراوان باکمال محبوبیت براریکه سلطنت برقرارباشند و مقام شامخ سلطنت را آلسوده امور حکومت نفرمایند و بمعمول سلاطین مشروطه و قانون اساسی ایران ، از مسئولیت و طرفیت با مردم مصون ومحفوظ بمانند . میفرمایند ضرورت پاره ای اصلاحات از قبیل تمدید مدت مجلس برای جلوگیری

از تشنگان انتخاباتی که هر دو سال گریبانگیر کشور میشود و افزایش عده نمایندگان مجلس برای تقویت بنیان حکومت ملی بحدی روشن است که محتاج بتوضیح نیست. خاطر مبارک مستحضراست که در قانون اساسی موجود عده نمایندگان تا دو یست نفر پیش بینی شده است و برای تمدید مدت مجلس نیز هر وقت از طرف ملت تقاضای تمدید شد و آزادخواهان و عقلای قوم تقاضای مجلس موسسان نمودند و مجلس موسسان در کمال آزادی و بی مداخله ما مورین دولت تشکیل یافت را جمع بتمدید مجلس نیز تصمیم ملت معلوم خواهد شد.

میفرمایند در دوره زمانه مداری فدوی حبس و زجر عناصرا آزادخواه بحدی بود که عده ای از آنان در توقیفگاه در گذشتند و پاره ای دیگر نزدیک باین خطر گردیده بودند خوب بود یکی از آنان را که در توقیفگاه در گذشته بودند معلوم فرموده بودند بعلو او یا مژما مداری فسدوی بحدی با پیش آمدهای هولناک مصادف بود که ناچار بعضی از دوستان عزیز و حتی از منسوبین خود با کمال احترام در عمارت شهربانی پذیرائی نمودم. لکن برخاطر مبارک پوشیده نیست که بعد از فدوی هرامری واقع شد اشخاص محترم و آزادخواه را بحبس و زجر محکوم و در محبس شهربانی زندانی نمودند و روحانی بزرگوارانی مثل آیه الله کاشانی که چندی در قزوین با کمال احترام و آزادی مهمان فدوی بودند و با اینکه خودشان میل بتوقف فرمودند تا زنده ام وجود محترمشان خجل و شرمنده ام شبانه بان طرز فجیع گرفتار و از هیچ نوع بی احترامی و اساتهاب بشخص ایشان و مقام روحانیت فرو گزار نکردند و ایشان را بدون هیچ دلیل و مدرک گرفتار و تبعید و در قلعه فلک الافلاک زندانی نمودند و بطرزی شرم آور و از وطن مألوف اخراج و تبعید کردند و چنین فاجعه بی سابقه ای را بجا معروفا نیت وارد ساختند. فدوی عرض نمیکنم این جنایت با مرودستورا علی حضرت همامیونی واقع شده بلکه یقین دارم خاطر مبارک از وقوع آن مکدر و متأسراست لکن عرض میکنم بعد از اطلاع از جریان چرامجرم و مسبب را تنبیه و تعزیر نفرموده و از

خدمت اخراج ننموده اند. میفرمایند مردم بخوبی واقف هستند چه کسانی در مدت حکومت خود میلیونها اندوخته و ذخیره کرده و چه اشخاصی نیز میلیونها در راه رفاه عموم مصرف نموده اند و در جای دیگر نیز اشاره بجواز فروشی و رشوه خواری فرموده اند. «اولاً اگر اعلیحضرت در تمام اوقات حکومت فدوی چه قبل از سلطنت اعلیحضرت و چه بعد معلوم فرمودند که فدوی اهل رشوه و استفاده بوده ام یا اندوخته و ذخیره ای در بانکهای داخلی یا خارجی ندارم تمام مداری خود را بدولت تقدیم میکنم ثانیاً راجع بموضوع جواز مکرر بعرض رساننده ام و در محافل عمومی اظهار داشته و در مجلس شورای ملی بدفعات تصریح کرده ام فدوی چیزی از کسی نخواسته ام. مقداری برنج و غیره اضافه بر احتیاجات کشور بود که اگر خارج نمیشد میپوسید و ضرر آن بر رعیت و ملاک میرسید و از طرفی برای آسایش مردم و رفیع نگرانیها، حزب دمکرات ایران تشکیل شده بود و لازم بود با عجله و شتاب پیشرفت کنند این بود که خود مردم برای سرعت جریان و پیشرفت حزب دمکرات ایران و هم برای صرفه دولت و صرفه رعیت و ملاک و پیشرفت امور آذربایجان برای مقداری برنج و جوبا تصویب هیئت وزیران اجازه صدور گرفتند و ارز آنرا بدولت پرداختند و هدایائی نیز بحزب دمکرات ایران میدادند و اینکه میفرمایند چه اشخاصی میلیونها در راه رفاه عمومی صرف نموده اند این قسمت را هم مردم خوب میدانند که این میلیونها را خود دارا بوده یا از اموال و املاک مردم فقیر و غنی این مملکت اندوخته و بعد که حفظ آن اموال غیر مقدور شد مقداری از آنرا بچه مصارفی رسانده اند.

در خاتمه عرض میکنم که اعلیحضرت همایونی البته عزای مکرر فدوی را فراموش نفرموده اند که فدوی با وضع حاضر داد و طلب هیچ نوع منصب و مقامی نبوده ام آنچه را با کمال وضوح و خلوص نیت بعرض رسانده ام در راه خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت بوده و با زهم عرض میکنم دوام بقای سلطنت و موفقیت در حفظ و حراست حقوق ملت، احترام با فکارهاست و در این موقع انتظار عموم ز پیشگاه مبارک این

است که حقوق ملت ایران طبق قانون اساسی موجود محفوظ بماند
 و امور کشور بمسئولین ملت و وزرای مسئول واگذار شود و دولت‌ها مانند
 همیشه بارای تمامیل مجلس انتخاب شوند و علیحضرت هما یونی طبق
 روح قانون اساسی سلطنت فرما بیند و آنچه برخلاف این منظور در بیست
 سال سلطنت شاهنشاهی معمول بوده است از جزئی و کلی منسوخ و متروک
 گردد و آنچه مؤتمخلف و عدو نقض عهد است اجتناب شود بدیهی است
 با پیروی مراتب فوق عموم افراد ملت را بوفاداری و فداکاری تشویق
 و ترغیب فرموده و قلوب مردم را بمهر و محبت وجود مبارک تسخیر خواهند
 فرمود. برعکس چنانچه حقوق مردم گرفته شود و دلها شکسته و مجروح
 گردد جزای کلی و ناامیدی عمومی که موجب بغض و عناد و مقدمه
 مقاومت و طغیان است نتیجه‌ای نمیتوان انتظار داشت.

ما نصیحت بجای خود کردیم چند وقتی در این بسر بردیم
 گر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس

۲۵ خرداد ۱۳۳۱ - از لندن احمد قوام

*

دکتر عبدالحسین چوبین میگفت وقتی قوام السلطنه برای معالجه
 بیماری خود بلندن آمده بود کرا را بعیادت او میرفتم. یکروز او را
 خیلی ناراحت و عصبانی دیدم و گفتم (بالاخره این شاهنیش خود را بمن
 زد. او به هیچکس اعتماد ندارد و برای حفظ مقام همه را زیر پا میگذارد.
 با کارهایی که میکنند خود و هم مقام خود را از دست میدهد و هم بملکت
 صدمه خواهد زد.) وقتی جریان را پرسیدم معلوم شد که شاه حکیم الملک
 بدست او رسیده که عنوان جناب اشرف را بدستور شاه از او گرفته بودند.
 قوام السلطنه که قلم توانائی داشت این نامه‌های تاریخی را نوشت
 و بدست نظام ما می‌گوشهر برادر زاده اش بود داد تا فتوکپی کرده
 برایش بیاورد. نظام ما می‌گفتم من مأورد دولت هستم و نمیتوانم
 در زمان دولتی این نامه را که علیه شاه است ماسین کرده و پلی کپی
 آنرا منتشر سازم. قوام خیلی عصبانی و ناراحت شد که خسرو اقبال هم

در جلسه حضور داشت و گفت این ناراحتی ندارد. خوشبختانه شما خیلی خوش خط هستید، نامه را بمن بدهید و همان خط شما را پلی کپی کرده میآورم. او دو هزار نسخه از این پلی کپی را تهیه کرده و آورد که از لندن با درس اشخاص مختلف که قوام السلطنه نام و آدرس آنها را دقیقاً میدانست ارسال گردید. ولی آن موقع این نامه در مطبوعات کشور بچاپ نرسید.

*

قسمتی از نامه آیه الله کاشانی هنگام تشکیل مجلس موسسان

شاهها - تغییر قانون اساسی بِنفع شاه نیست و بضر ملت و مملکت تمام میشود و مملکت حاجت شدید بعد ازت حقیقی اجتماعی دارد آنهم موقوف آزادی و اصلاح مجلس است نه بدیکتا توری و سپردن زمام امور بدست جرثومه های طمع و شهوت و خودخواهی که روز بروز ظلم و بیدادگری زیاده ترو بنیاد این ملت و مملکت بر باد رود. یکماه است هر صبح و شام اداره تبلیغات خبرنگار فاطمه و مجالس جشن و صدقات و انواع احساسات ملت را مبنی بر شاه دوستی در راه دیوپخش مینماید آیا مقتضی نیست در مقابل این احساسات بی شائبه ملت ستم دیده و بشکرانه رفع خطر؛ عوض تحکیم مبنی دیکتا توری بتغییر قانون اساسی و مداخله در انتخابات وسیله آزادی و آسایش ملت بینوا را فراهم فرمایند؟

شاهها بسرنیزه مغرور نشوید. سرنیزه را که ملت بدست شما بامانت سپرده برخلاف مصلحت و ملت و مملکت بکار نبرید و بخدا نیکه رفع خطر فرموده است تکاء و اعتماد بفرمانید هر چند این عرایض در پیشگاه همایونی تلخ است چون حق تلخ است ولی ثمره شیرین دارد.

خادم اسلام و المسلمین - سید ابوالقاسم کاشانی

* * *

نخستین کنگره در دوران مشروطیت

تشکیل کنگره - بموجب مصوبه مجلس موسسان کنگره ای از نمایندگان دو مجلس در روز ۳ شنبه ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ برای ست محسن صدر (صدرا لاشراف) تشکیل گردید که مصوبات این مجلس واحد چنین است : اصل چهارم - عده نمایندگان مجلس شورای ملی برای پایتخت و شهرستانها دو یست نفر خواهد بود و پس از هر ده سال در صورت ازدیاد جمعیت کشور در هر حوزه انتخابیه طبق آمار رسمی به نسبت هر یکصد هزار نفر، یک نفر اضافه خواهد شد. حوزه بندی بموجب قانون علیحده ای بعمل خواهد آمد .

اصل پنجم - دوره نمایندگی مجلس شورای ملی چهار سال است و شامل دوره نوزدهم نیز میباشد. قبل از انقضای مدت باید انتخابات طبق قانون تجدید شود. ابتدای هر دوره از تاریخ تصویب اعتبارنامه بیش از نصف نمایندگان خواهد بود. تجدید نمایندگان سابق بلامانع است .

اصل ششم - پس از آنکه دو ثلث نمایندگان مجلس شورای ملی در پایتخت حاضر شدند مجلس منعقد میشود . اصل هفتم - مجلس میتواند با هر عده ای که در جلسه حاضر باشند مذاکرات را شروع نماید لیکن برای اخذ رأی حضور بیش از نصف

حاضر در جلسه بردیا قبول موضوع رأی بدهند .

اصل هشتم - بقوت خود باقی است .

اصل چهل و نهم متمم قانون اساسی - صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است . بدون آنکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نمایند . در قوانین راجع با مورمالیه مملکت که از مختصات مجلس شورایمیلی است چنانچه علیحضرت پادشاه تجدید نظری را لازم بدانند برای رسیدگی مجدد بمجلس شورایمیلی ارجاع مینمایند . در صورتیکه مجلس شورایمیلی با کثرت سه ربع از حاضرین در مرکز نظر سابق مجلس را تأیید نمودند علیحضرت شاهنشاه قانون را توشیح خواهند فرمود . *

ایراد مخالفین بمصوبه‌کنگره این بود که با افزایش نمایندگی برای کسانی که تصویب‌کننده آن بودند بمنزله رشوهای بنمایندگان دوره نوزدهم تلقی شد . چون بهر صورت هنگامیکه انتخابات دوره نوزدهم شروع شده بود دوره نمایندگی دو سال بود و نهادهای نمایندگی از مردم خواسته بودند که برای مدت دو سال با آنها رأی بدهند ولی وقتی پای آنها بمجلس رسید و در این کنگره شرکت کردند خودشان دو سال بدوره نمایندگی خود اضافه کردند درحالیکه فقط برای دو سال انتخاب شده بودند . این ایراد واردی است و تعجب آور است چطور حقوقدانانی که در مجلس نوزدهم و در کنگره شرکت داشتند بخاطر دو سال وکالت مسئله با این مهمی را مورد اغماض قرار دادند .

با این نظر تعداد نمایندگان مجلس شورایمیلی بدویست نفر افزایش یافت و هر ده سال طبق آمار رسمی بتعداد نمایندگان اضافه شد چنانچه هنگام سقوط رژیم به ۲۶۸ نفر رسیده بود .

یکبار هنگام مشرفیابی نمایندگان مجلس علیحضرت همایونی با اشاره باین امر میگفتند چون روز بروز جمعیت کشور اضافه میشود بزودی تعداد نمایندگان به پانصد نفر خواهد رسید و میگفتند ساختمان

جدید مجلس با ید برای پانصد نفر کرسی داشته باشد. می‌پرسیدند اگر جمعیت کشور از ۵۰ میلیون نفر زیر باشد چه باید کرد؟ رئیس مجلس و اعضای هیئت رئیسه هر یک نظراتی داشتند ولی نگارنده بعرضشان رساندم که در آن صورت باید در اصل قانون اساسی تجدید نظر کرد و نصاب جمعیت را از یکصد هزار نفر بدویست هزار نفر افزایش داد که حتی وقتی جمعیت کشور یکصد میلیون نفر هم رسید با پانصد نماینده بتوان وظایف پارلمانی را انجام داد. در کشورهای پر جمعیت وضع چنین است و تصور میکنم در هندوستان در برابر هر یک میلیون نفر یک نماینده انتخاب میگردد. اعلیحضرت گفتند نظر خوبی است انشاء الله اگر روزی بآن وضع رسیدیم باید تصمیم بگیریم. عجالتاً همین سالن با همین تعداد ۵۰۰ کرسی کافی است.

*

فرمان شاه درباره مصوبه کنگره (دومجلس) چنین بود:
" نظر بعلاقه که به تحکیم و تکمیل اصول مشروطیت و حسن اجرای قوانین داریم در این موقع که مجلس واحد کنگره مطابق نظریات مجلس موسسان تشکیل گردیده و در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ تصمیمات اصلاحی نسبت باصول چهار - پنج - شش - هفت و هشت و چهل و نه متمم قانون اساسی اتخاذ نموده اند بموجب این فرمان تصمیمات مجلس واحد کنگره را نسبت باصول مزبور فوق تأیید و تنفیذ نموده و مقرر میداریم بطوریکه در اصول نامبرده شرح داده شده است هیئت دولت ما مورا اجرای آن باشد."

*

هیئت رئیس مجلس واحد (کنگره) عبارت بودند از:
محسن صدر (صدراالشراف) : رئیس
منشی ها : ابراهیم نبیل سمیعی - محمد حجازی - عبدالله سعیدی،
علی اکبر جلیوند

مجلس موسسان و نیابت سلطنت شهبانو مادر ولیعهد

در سال ۱۳۴۵ در گرما گرم فعالیت پارلمان حزب ایران نوین یکروز جلسه‌ای از حقوقدانان حزبی تشکیل شد که ناصریگانه وزیر مشاور در امور پارلمان در این جلسه اظهار نمود که علیحضرت همایونی علاقه دارد که از نظر ثبات مملکت و استمرار رژیم شاهنشاهی و اینکه لازم است هیچوقت مشکلی پیش نیاید در فاصله‌ای که ولیعهد بسن قانونی می‌رسد نیابت سلطنت را پیش بینی شود که البته این امر در قانون اساسی صراحت دارد. ولی معظم له معتقدند که هیچکس برای این مقام بهتر از شهبانو نیست.

این مطلب برای همه شرکت کنندگان در جلسه غیر مترقبه بود و با خود می‌گفتیم چه شده که شاهنشاهی با فکر نیابت سلطنت افتاده و آنهم به این صورت که شهبانو نیابت سلطنت شود.

وقتی از دکتر یگانخواستیم که دلایل اینکار را بیان کند او هم گفت مطلب تازه‌ای نیست شاهنشاهی با آینده‌نگری می‌خواهند سلطنت را از هرگونه تزلزل و ناپایداری رها سازند و حال که وضع مملکت از هر حیث آماده می‌باشد چنین اصلاحی در قانون اساسی صورت گیرد.

وقتی بقانون اساسی مراجعه کردیم دیدیم اصول ۳۷ و ۳۸ و ۴۱ باین امر

اختصاص داد بدین مضمون که ولایت عهد با پسر بزرگ شاه است که مادرش ایرانی الاصل خواهد بود. در صورتیکه پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد بر حسب پیشینها پادشاه و تصویب مجلس شورا یملی بعمل خواهد آمد مشروط بر اینکه از خانواده قاجاریان باشد. در مورد انتقال سلطنت در صورتیکه ولیعهد بس ۲۰ سال تمام نرسیده باشد و همچنین نایب السلطنه ای بترتیب مقرر در اصل ۳۸ معلوم نشده باشد از طرف مجلسین در جلسه فوق العاده مشترک نایب السلطنه ای از غیر خانواده قاجاریان انتخاب خواهد شد و تا انتخاب نایب السلطنه هیئتی مرکب از نخست وزیر و روسای مجلسین و رئیس دیوان عالی کشور و سه نفر از بین نخست وزیران سابق یا روسای سابق مجلسین با انتخاب هیئت دولت موقتاً مورثان سلطنت را عهده دار خواهد بود. نایب السلطنه با یسوگندیا دکنده و از رسیدن بمقام سلطنت ممنوع میباید شد.

بدنبال مطالعاتی که صورت گرفت چون طبق قانون اساسی باید هر تغییر مورد نظر قبلاً در مجلس شورا یملی مطرح و تصویب گردد تا بتوان اقدام با افتتاح مجلس موسسان نمود دولت گزارش مفصلی در این مورد تهیه و هویدا نخست وزیر در جلسه مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۴۵ لایحه ای تحت عنوان (پیشنها دادی بر لزوم تشکیل مجلس موسسان بمنظور تجدید نظر در اصول ۳۸ و ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی) را به مجلس تقدیم و تقاضای تصویب آنرا داشت که پس از تصویب مجلسین مقرر شد که اقدام با انتخاب نمایندگان مجلس موسسان گردد.

در آن ایام چون کار انتخابات با همکاری دو حزب ایران نوین و مردم صورت میگرفت و انجام انتخابات مجلس موسسان مقارن انتخابات مجلسین بود در روز اخذ رأی در هر حوزه انتخاباتی سه صندوق گذارده شده بود یکی برای مجلس شورا یملی و دیگری برای مجلس سنا و سومی هم برای مجلس موسسان که خیلی از وکلای سنا و تورها بعضویت مجلس موسسان انتخاب شدند و منهدم از حوزه انتخاباتی رودبار و الموت حائز اکثریت برای مجلس شورا یملی و مجلس موسسان شدم. تعداد کمی از

وکلای سنا تورها در مجلس موسسان عضویت نداشتند. مثلاً از شهرستان قزوین دکتر درودی بنمایندگی مجلس شورا یملی انتخاب شده بود ولی برای مجلس موسسان حاج سیدحسین تنکابنی رئیس حزب ایران نوین انتخاب گردید.

پس از پایان انتخابات مجلس موسسان روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۶ افتتاح شد. مهندس شریف امامی بریاست و دکتر صدیق اعلم و دکتر حسین خطیبی بعنوان نواب رئیس و دکتر الموتی - دکتر یزدان پناه - خانم نبیل - دکتر حمیدزاده بسمت منشی و رام و دکتر سعید و حمید رزم آرا بعنوان کارپردازان انتخاب گردیدند.

وقتی تشریفات افتتاح برگزار شد و هیئت رئیسه هم انتخاب گردید رئیس مجلس موسسان بهنگارنده ما موریت داد که با دا و طلبان نطق بخصوص آنهائی که از شهرستانها آمده و سابقه پارلمانی ندارند صحبت کنم و در تنظیم نطق و خطابه آنها را کمک نماید که نطقها معقول و منطقی و منطبق با اصول جاری پارلمان باشد. نطقها همه موافق و در تائید اقدام شاه و تجلیل از شهبا نبود. وقتی هم ناطقی بیش از وقت خود صحبت میکرد با تذکری در پی رئیس مجلس مواجه میشد که چند بار بین رئیس و ناطقین این برخورد بوجود آمد. تنها کسی که بعنوان مخالف ثبت نام کرده بود دکتر مبین نما بنده خواه بود که سابقه قضاوت و روزنامه نگاری داشت و در مجلس شورا یملی هم از وکلای بسیار دقیق و موشکاف بشمار میرفت. او صراحتاً گفت من تغییر قانون اساسی را با این صورت مصلحت نمیدانم زیرا اساس سلطنت را متزلزل میسازد.

ما وقتی تصویب کردیم که شهبا نمیتوانند نایب السلطنه شود اما مکان دادخارجیها در شرایطی مثل شهریور ۲۰ یا واقعه دیگر فشار بیارند که شاه تغییر کرده شهبا نوجانشین شود و این امر بجای تشبیت و تحکیم سلطنت در جهت تزلزل و تضعیف است. در مقدمه نطق خود شعری هم خواند که قدری موهن تلقی شد و پشاه گزارش دادند که نطق دکتر مبین در مخالفت با لایحه بخصوص کسانی که از شهرت آنها آمده اند تا شیرید

کرد و خلاصه برایش پرونده سازی کردند که همین امر منجر به این شد که شایعه ردا اعتبارنا مه دکتربیین در مجلس شورا یملی انتشا ریا بد . ولی دکتربیین قبل از افتتاح مجلسین از سمت نمایندگی مجلس استعفا کرد و با ردیگر بشغل قضاوت در دادگستری پرداخت . بنظر من از وکلای بسیار دقیق مجلس بود و حیف شد که با گزارشات غلطی مانع شرکت دکتربیین در مجلس شورا یملی شدند . و از حمله نمایندگانسی بود که وقتی در مجلس مطلبی را بررسی و بحث میکردا کثروکلانظرات او را تا نئید کرده و بدقت و مو شکافی او اعتقاد داشتند . همیشه مطالبش در مجلس شورا یملی مورد توجه بود .

از جمله اعضای مجلس موسسان که خیلی علاقه بنطق و خطا به درایین مجلس داشت علامه وحیدی بود که رئیس مجلس بمن گفت با ایشان مذاکره کنید و بگوئید شما که در مجلس سنا کرسی دارید و میتوانید هر وقت بخوا هید صحبت کنید بگذارید این چند جلسه بنطق کسانی اختصاص داده شود که از شهرستانها آمده و میخواهند مطالبی بگویند . وقتی به علامه گفتم اظهار داشت من میدانم که رئیس مجلس با نطق من در این مجلس موافق نیست ولی با ایشان بگوئید مطلب من آنقدر مهم است که باید در این مجلس بیان شود و جای دیگر نمیتوان درباره آن صحبت کرد و با ایراد نطق در مجلس موسسان اصرار دارم و بهمین جهت داوطلبی خود را اعلام کرده ام . سرانجام با واجازه صحبت داده شد و مطلبی که عنوان نمود این بود که شهبانوطبق اسنادومدارک موجود از خانواده دیباست که از سادات اصیل و جلیل القدر بوده پس از چند نسل (گویا ۱۱ نسل) به (امام حسن) میرسند و با این جهت با وجود سیادت اصال او برای نیابت سلطنت خیلی بموقع و بجا میباید و موجب خوشوقتی خواهد بود .

با اینترزجره نامهای را که استخراج کرده بود بر رئیس مجلس داد که در اسناد پارلمانی ضبط شود . علامه وحیدی که بزبان عربی تسلط کامل داشت و می گفت که ۵۰ سال قبل در نجف درجه اجتهاد گرفته با

این سابقه که چون من مجتهد مسلم هستم از این جهت هم نیا بت سلطنت شهبانورا یک واقعه مهمی در تاریخ ایران تلقی میکنم . سرانجام در این مجلس موسسان اصل سی و هشتم قانون اساسی با این صورت تغییر یافت .

اصل سی و هشتم - در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی میتوانند شخصاً مورسلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمس باشد . اگر باین سن نرسیده باشد شهبانوما در ولیعهد بلافاصله مور نیابت سلطنت را بعهده خواهد گرفت مگر اینکه از طرف پادشاه شخص دیگری بعنوان نایب السلطنه تعیین شده باشد . نایب السلطنه شورای مرکب از نخست وزیر و روسای مجلسین و رئیس دیوان عالی کشور و چهار نفر از اشخاص خبیر و بصیر کشور با انتخاب خود تشکیل و وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی با مشوره آن شورا انجام خواهد داد و ولیعهد بسن بیست سال تمام برسد . در صورت فوت یا کناره گیری نایب السلطنه شورای مزبور موقتاً وظایف نیابت سلطنت را تا تعیین نایب السلطنه ای از طرف مجلسین از غیر خانواده قاجار انجام خواهد داد ، از دواج شهبانو نایب السلطنه در حکم کناره گیری است .

جالب اینست که وقتی کار مجلس موسسان پایان یافت و مقام (نیابت سلطنت شهبانو) از نظر قانونی مسلم شد در محافل سیاسی و مطبوعاتی انتشار یافت که شاه و دربار دیگر مصلحت نمیدانند که در این باره در مجلسین و مطبوعات بحث شود و برای مدتی حتی وقتی با عنوان نامه آینده مجلس میخواستند این مطلب را بعنوان یکی از اقدامات درخشان عصر پهلوی در راه پیروزی بانوان عنوان کنند بانه گفته میشود که دیگر بحث در این باره ضرورتی ندارد و تقریباً در این باره هیچگونه مطلبی گفته و نوشته نمیشد .

*

در آخرین روزهای سقوط رژیم که بیماری سرطان شاه آشکارا وضع مزاجی معظم له خطرناک تشخیص داده شده بود قبیل از اینکه بحران اوج

بگیرد در محافل اینطور بحث و اظهار نظر می‌شد که بهتر است شاه به عنوان کسالت استعفا کرده و برای معالجه بحار جبرود و شهبانوبه عنوان نایب السلطنه وظایف را بعهده بگیرد و شورای مندرج در قانون اساسی هم تشکیل شود. عده‌ای معتقد بودند که شهبانوبعضی از مشاورین و بستگان شهبانوهم در این باره فعالیت‌هایی میکردند ولی وقتی بحران شدت یافت آشکار گردید که اداره امور کشور بحدی مشکل گردیده که حتی برای نخست وزیر کشور و طلب وجود ندارد و در آن شرایط بسیار وخیم که شاه اداره امور کشور را با آن همه سابقه و تجربه مقدور نمیدید بدیهی است که از شهبانوهم برای حل بحران کاری ساخته نبود به همین جهت شهبانوهما شاه را ز کشور خارج گردید و شورای سلطنت هم بدون حضور شهبانو تشکیل یافت.

اسامی اعضای آخرین شورای سلطنت چنین است :

- ۱- دکتر شاپور بختیار نخست وزیر
- ۲- دکتر محمد سجادی رئیس مجلس سنا
- ۳- دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورای ملی
- ۴- دکتر علی قلی اردلان وزیر دربار شاهنشاهی
- ۵- ارتشبد عباس قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۶- دکتر عبدالحسین علی آبادی دادستان کل
- ۷- سید جلال الدین تهرانی
- ۸- عبدالله انتظام
- ۹- محمد علی وارسته

سید جلال الدین تهرانی که خود را رئیس شورای سلطنت میدانست در پاریس استعفا کرد در حالیکه در تهران ریاست شورای سلطنت را وارسته برعهده داشت. که بعد از سقوط رژیم در ایران ماند و در دیماه ۱۳۶۷ درگذشت. در باره چگونگی تشکیل شورای سلطنت و استعفای رئیس و اعضای آن در جلد های بعدی مطالبی به تفصیل انتشار خواهد یافت. کلیه اعضای شورای سلطنت غیر از دکتر بختیار و قره باغی فوت کرده اند.



نایب السلطنه در ایران

ایران در دوران مشروطیت سه نایب السلطنه داشته است. نخستین نایب السلطنه عضدالملک بود که مدتی کوتاه این وظیفه را عهده دار بود و دخالتی در کارها نداشت. دومین نایب السلطنه (ناصرالملک قراغزلو) بود که در همه کارها دخالت میکرد آنهم از راه دور یعنی اروپا. آخرین نایب السلطنه شهابنوفرچ بود که حتی یکروز هم این فرصت باو داده نشد که وظایف نیابت سلطنت را بعهده بگیرد. در سال بحران ۵۷ همراه پهلوی دوم از کشور خارج شد و تا آخرین روز حیات محمدرضاشاه پهلوی، در کناره قرار داشت.

*

وقتی محمدعلی میرزا از سلطنت خلع و احمدشاه ولیعهد از طرف مجلس عالی برای سلطنت تعیین گردید چون بسن قانونی نرسیده بود مجلس عالی عضدالملک رئیس ایل قاجار را بعنوان (نایب السلطنه) انتخاب کرد و چنین تصمیم گرفت:

(نیابت سلطنت را عجلتاً بحضرت مستطاب اشرف عضدالملک تفویض نمود که بعد از تشکیل پارلمان بنا بر ماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود).

عضدا الملک هم در پارس در مجلس عالی چنین گفت (از حسن ظنی که عموم ملت و مجلس عالی فوق العاده با این بنده اظهار نموده و بنده را موقتاً به نیا بت سلطنت ایران منصوب و مفتخر نموده تشکرات فائده خود را اظهار مینمایم و امیدواریم بدستاری خیرخواهان وطن و روسای ملت و همراهی مجاهدین غیرتمند که اقدامات آنها موجب خدمات لایق و تحصیل موجبات ترقی مملکت موفق شده، این حسن عقیده عمومی را با اظهار عملیات و ابراز خدمات تکمیل نمایم.)

عضدا الملک خیلی زود یعنی پس از یکسال و چند ماه بمرض ریه در روز پنجشنبه ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ درگذشت و جنازه اش با تشریفات رسمی حمل و در کنارسلاطین قاجار در حضرت عبدالعظیم بخاک سپرده شد. چون در آن ایام مجلس وجود داشت برای انتخاب نایب السلطنه جدید در مجلس رأی گرفته شد. روز ۱۸ رمضان ۱۳۲۸ قمری مجلس بدون نفرنای مزد (نیا بت سلطنت) رأی داد که ناصرا الملک ۴۰ رأی و مستوفی الممالک ۲۸ رأی داشت.

ناصر الملک که در اروپا بسر میبرد به مجلس چنین پاسخ داد:

(چون سلطنت و نیا بت سلطنت مقامی است غیر مسئول و بیطرف و باید مورد احترام و اعتماد عموم افراد و نمایندگان ملت باشد و نمایندگان مجلس شورا یملی متفقاً با رأی بدهند و از اختلاف و دو دستی و حب و بغض سیاسی دور باشند و همه دستجات و احزاب با بیطرفی کامل رفتار و سلوک نمایند در صورتی میتوانم مقام نیا بت سلطنت را قبول و بوظایف آن عمل نمایم که مجلس شورا یملی با تفاق آراء بمن رأی بدهند. در غیر آن صورت از قبول آن معذورم.)

سرانجام پس از چند روز کشمکش اتفاق نظر حاصل گردید و به ناصر الملک که در اروپا بسر میبرد متفقاً تلگراف کردند که از خارج با ایران آمده و عهده دار مقام نیا بت سلطنت شود.

سید علی محمد دولت آبادی مینویسد: پس از فوت عضدا الملک و دفن او ناصر الملک وارد تهران شد و از مجلس اکثریت ثابت مطالبه نمود. وزراء استعفا دادند و قبول نکرد و گفت تا وزرای جدید معین نشوند

استعفاي شما پذيرفته نيست .

با تمام مردم مهر با نيتها كرد با طبقات مختلف با ندا زه فراخور حالشان تفقد كرد . روز ۲۳ صفر ۱۳۲۹ نايب السلطنه بر حسب رأی اكثريت سپهدار اعظم را رئيس الوزراة معرفی كرد ولي رسمي نبود فقط دستخط رئيس الوزراة را داده دستور ساختن كا بينه را دادند . روز دوم ربيع الاول نايب السلطنه بمجلس آمد در حضور علماء و سفرا و تماشاچي زياد قسم خورد و نطق مفصلي كرد . تشریفات ورود او با سلطنتي راممنوع نموده قريب نيم ساعت در مجلس نشسته لايحه نمره ۲ را خواند و با كمال بشاشت مجلس برگزار شد و از روز دوم نايب السلطنت رسمي و بكار مشغول شد .

مورخين از (ناصر الملک) بخوبي ياد نميکنند . ابراهيم صفائي مينويسد : (ناصر الملک از ملاک وسيع خودا شرخيري برجاي نگذاشت و چيزي را به رفاه عمومي اختصاص نداد .)



برخي مينويسند هيچ ايراني در مقام تحصيل نتوانسته بود در انگلستان بمقام و برسد . با (لرد كرز) وزير خارجه بعدی انگلستان و (ادوار گري) سياستمدار معروف انگليسي همدرس بود و بر آنها برتري داشت . در نامه اي به آية الله طباطبائي نوشت كه مردم ايران استحقاق مجلس و قانون را ندارند . زيرا در ايران مايه هرج و مرج و خرابي و عدم منيت و هزاران مفاسد ميپا شد . خودا وهم هنگام نيابت سلطنت

مجلس دوره دوم را منحل ساخت . نيابت سلطنت او با استبداد محمد علي شاه برابري ميكرد .

ناصر الملک (كتا بچه قانون) را براي ناصر الدين شاه ساخته بود (تاريخ

نا در شاه افشار و سلاطین هند) را ترجمه کرد. همچنین نماینده (تا جرونیزی) و (اتللو) اشرولیا مشکسپیر را بخوبی و روانی ترجمه و تنظیم کرده است.

یک دختر او زن حسین علاود دیگری همسریا الملک فرمندویک پسرش حسینعلی قراگزلور ایزن افتخاری ایران در انگلستان و پسر دیگرش محسن قراگزلور رئیس تشریفات دربار محمد رضا شاه بود. هنگام فوتش اعلامیه‌ای از طرف مخالفینش انتشار یافت که خلاصه آن چنین است:

ناصرالملک ۴۶ ماهه نایب السلطنه بود که در این مدت ۴۶ هزار تومان شهریه گرفته که ببا نکه‌های اروپا منتقل نموده است. در حالیکه ۱۷ ماهه از این مدت را در اروپا بسر میبرده و چون با (مرنارد) بلژیکی که در مالیه دخالت داشت و مورد حمایت او بود در ایام عید مبلغی از ضرابخانه می‌گرفته و ماهی ۲۵۰ تومان با اسم قطب الدوله و مبلغی از با بست اجزای خود دریافت میداشته و صد نفر سوار همدانی را برای کشیک خود بقلم آورده و در مراجعت از اروپا ۲۰۰ سرباز قراولی برای خود برقرار ساخته و مبلغی بنا آنها دریافت میکرده که حدود ۲۳۰ هزار تومان میشود که با ۴۶ هزار تومان شهریه جمعاً معادل ۶۹۰ هزار تومان مأخوذه ناصرالملک از خزانه است.

وقتی نخست وزیر بود محمدعلیشاه که از ناصرالملک عصبانی شده بود فرستاد که او را ز دربار بخانه اش بیاورند. ناصرالملک که متوجه شد محمدعلیشاه میخواهد با او آزار برساند تصمیم داشت با چادر و چاقور فرار کند که ما مورین او را با همان لباسها دستگیر کرده بدربار آوردند. شاه دستور داد تا بی بگردنش بستند و زنجیرش کردند و میخواست از او عکس بگیرد که چرچیل وزیرمختار وقت انگلستان از جریان مطلع شد و نزد شاه رفت و وساطت کرد و گفت نباید او را مجازات قرار گیرد چون از دولت انگلستان نشان رسمی دارد. با اینترزشاه او را آزاد کرد که با اروپا گریخت. پس از خلع محمدعلیشاه از سلطنت باز هم به

اقامت در اروپا ادا می‌داد تا بعنوان نایب السلطنه انتخاب شود
بتهران آمد.

مخبر السلطنه مینویسد: محمدعلیشاه نظر خوبی بکابینه ناصرالملک
نداشت. منمهم وزیر بودم. شاه وزراء را بکاخ گلستان خواست. مورد
عتاب و خطاب قرار داد و گفت حال برای من وزراء معین میکنند و صورتها
هم حق داشت. گفت بروید پی کارتان. مرخص شدیم. ناصرالملک در
اطاق حاجب الدوله حبس شد. وزراء در اطاق امیربها در توقیف.
معلوم شد علاء الدوله هم در آبدارخانه توقیف است و محکوم با عدم.
عضدالملک هم برای حفظ او در آبدارخانه منتظر عفو ملوکانه. به
امیربها درگفتم ناصرالملک نشانهای از دولت انگلیس دارد و
بسراغ او خواهند آمد. گفت برای ناصرالملک خطری نیست. شب
چرچیل شرفیاب شد که بشاه گفته بود ما باید تقصیر ناصرالملک را
بدا نیم تا اگر خیانتی کرده نشانهای خودمان را پس بگیریم. علاء الدوله
و ناصرالملک مرخص شدند. ناصرالملک همراه نماینده‌های از سفارت
انگلیس عازم فرنگستان شد.

مورخین مینویسند عضدالملک مردی موقر و متین بود و در امور کشور
دخالت زیادی نمیکرد ولی ناصرالملک که مردی تحصیل کرده و سیاستمداری
بنا بود در کلیه امور دخالت داشت و چون میخواست با قدرت امور
کشور را اداره کند با انجام انتخابات و تشکیل مجلس مخالفت میورزید.
نزدیک به ۴ سال کارها را اداره کرد تا احمدشاه بسن بلوغ رسید و از
نیابت سلطنت کناره رفت و عازم اروپا گردید. پس از بازگشت با ایران
در سن ۶۴ سالگی درگذشت.

* * *
عارف شاعر معروف درباره نیابت سلطنت ناصرالملک چنین سروده است:

نایب‌شاه چه زگیتی رخت بیست

ناصرالملک آمد و جایش بنشست

این سخن با که توان گفت که والا حضرت

در ریاست روش حضرت والا دارد

آخرین (نایب السلطنه)

در دوران سلطنت پهلوی هیچوقت ضرورتی پیدانشد که از مقام نیا بت سلطنت استفا ده شود. هنگام سفر محمد رضا شاه بخارج کلیه مسائل مملکتی با تلگراف و تلکس بعرض شاه میرسید و کسب دستور میشد ولی معهدا همیشه یک شورای سلطنت تشکیل میشد که آخرین شورای سلطنت همان بود که بریاست سید جلال تهرانی تشکیل گردید. در هنگام سفر

احکامی برای اعضای شوری ما در میشد که نمونه آنرا که در دسترس دارم چنین است :

(جناب دکترم نوچه اقبال وزیر دربار شاهنشاهی - چون بر حسب دعوت حضرت رئیس شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی روز دوشنبه چهارم تیرماه ۱۳۳۵ بان کشور عزیمت مینمایم لازم است در غیاب ما شورای سلطنتی در دربار تشکیل گردد بموجب این دستخط شما را به سمت عضویت در شورای سلطنتی منصوب و مقرر میداریم که در جلسات شوری حضور بهم رسانید و در مذاکرات مربوط بان شرکت نمائید.

کاخ سعدآباد - ۳ تیرماه ۱۳۳۵ -

محمد رضا پهلوی



معمولا در این شورای سلطنت سه نفر از بزرگان پادشاه والاحضرت علیرضا، والاحضرت عبدالرضا، والاحضرت غلامرضا، نخست وزیر، وزیر دربار، روسای مجلسین شرکت میکردند که میتوان گفت جنبه تشریفاتی داشت.

جلسات مشترک مجلسین

در تمام مدتی که سمت نما یندگی مجلس شورایی را داشتیم چند جلسه مشترک از نمایندگان دو مجلس (کنگره) تشکیل شد که اکثرًا جنبه تشریفاتی داشت. معمولاً برای شرکت روسای مالک از قبیل ژنرال دوگل - برژنف - آیزنهاور تشکیل میگردید. فقط یکبار در سال ۱۳۲۶ بموجب مصوبه مجلس موسسان جلسه مشترک مجلسین تشکیل گردید که تغییراتی در قانون اساسی داد که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت. تا آنجا که بخاطر در تمام جلسات معمولاً در کاخ سنا تشکیل میگردید غیر از جلسه مشترک مربوط به بیست و پنجمین سال سلطنت شاه که بععلت اشغال مجلس سنا از طرف نمایندگان اعضا و پک، در کاخ بهارستان تشکیل شد. ریاست تمام جلسات مشترک بلا استثناء با مهدس شریفامامی بود و مهدس ریاضی هم در جلسات شرکت میکرد و در صورت حضور هیئت دولت در کنار نخست وزیر می نشست. هیئت رئیسه این جلسات مشترک بود با این صورت که سه منشی از سنا و سه منشی از مجلس شورایی در دو سمت رئیس مجلس می نشستند و نواب رئیس هم یکی از سنا و یکی از شورای بود که تقریباً هیچوقت شانس اداره جلسات را نداشتند چون جلسات مشترک بیش از یک یا دو جلسه نبود و معمولاً بایک جلسه برگزار میگردید.

جلساتی که بخاطر روسای سایر مالک تشکیل میشد آنهانطقی هم ایراد میکردند. جالبترین آنها نطق ژنرال دوگل بود که متن فرانسه آن قبلاً "بین نمایندگان دو مجلس توزیع شده بود ولی دوگل بدون اینکه از روی نوشته بخواند تقریباً همان متن را بدون کم و زیاده بیان کرد. نشان میداد که حافظه‌ای دارد که میتواند آن نطق چند صفحه را بدون نوشته عیناً بخواند. دو جلسه مشترک مهم مربوط به اعطای لقب (آریامهر) بشاه و دیگری تغییر تاریخ ایران بود. قبل از تشکیل جلسه علنی مشترک معمولاً هیئت رئیسه دو مجلس تشکیل جلسه داده و طرز اداره و مطالبی را که باید مطرح شود بررسی میکردند. هنگام تشکیل جلسه برای بیست و پنجمین سال سلطنت شاهنشاه در هیئت رئیسه دو مجلس تصویب شد که مجلسین در جلسه رسمی خود از خدمات اعلیحضرت طی قطعنامه‌ای تجلیل کنند. دو نفر از سنا تورها عباس مسعودی- محمد سعیدی و دو نفر از مجلس شورای ملی دکتر خطیبی و نگارنده انتخابات شدیم که متن قطعنامه را تهیه کنیم. برای اینکه اردو جلسه در منزل سنا تور عباس مسعودی تشکیل دادیم و پس از مذاکراتی قرار شد ضمن صدور قطعنامه‌ای عنوان (شهریار دادگستر) با اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی داده شود. روز چهارشنبه ۲۴ شهریور وقتی جلسه مشترک تشکیل و متن قطعنامه خوانده شد بجای (شهریار دادگستر) لقب (آریامهر) گنجانیده شده بود که تا آنروز این کلمه را نشنیده بودم. جریان را پرسیدم معلوم شد وقتی متن قطعنامه با اطلاع شاه میرسد معظم له اظهار میدارند بهتر است از دکتر شفق و دکتر صورتگر و پورداوود درباره این عنوان هم کسب نظر شود. آنها کلمه (آریامهر) را که بمعنی (خورشید آریا) است پیشنهاد میکنند که مورد قبول قرار میگیرد. وقتی در مجلس متن قطعنامه را میخوانند هلاکورا مبددرکنار من نشسته بود با و گفتم این لقب بنظر من خیلی تا زگی دارد و حتماً خیلی هامثل خود من آنرا نشنیده‌اند. او با لطفه‌گوئی خاص خود گفت نگران نباشید آنقدر متملقین این را تکرار خواهند کرد که از تمام معنای شاهنشاه فقط

همین (آریا مهر) باقی خواهد ماند. حال که سالها از آن گذشته میبینم که در خارج از مملکت عده‌ای میگویند ما با سلطنت مشروطه موافق هستیم ولی با سیستم (آریا مهری) موافق نیستیم. و این خود عنوان خاصی در سلطنت مشروطه شده است.

پس از دادن این لقب ابراهیم‌صهبا شاعر معاصر چنین سرود:

وجود او همه لطف و عنایت و مهربان است

که نام شاه جوانبخت (آریا مهر) است

*

مهندی غلامرضا آصفی کا رپر دا ز سابق مجلس در لندن بمن گفت یکروز مهندس ریاضی مرا دعوت بشرکت در جلسه‌ای کرد که در آن چند تن از نمایندگان و سنا تورها شرکت داشتند. رئیس مجلس گفت پس از تشکیل کمیسیونی از منتخبین هیئت رئیسه دو مجلس طرحی برای تقدیر از خدمات اعلیحضرت همایونی تهیه شده و پیشنهادهای آن شده که لقبی به معظم‌له داده شود و عنوان پیشنهاد شده است.

(مهر آریان) یا (آریا مهر) ... من شخصا دیدم (آریا مهر) جالب تر است. در تائید آن صحبت کردم که دکتر خطیبی و چند تن دیگر هم تائید کردند. مهندس ریاضی از همانجا تلفنا جریان را بمهندس شریف امامی گفت و قرار شد مطلب بعرض اعلیحضرت برسد. و همانطور هم شد و کلمه (آریا مهر) مورد تصویب قرار گرفت.

*

بمناسبت دهمین سال انقلاب شاه و ملت جلسه مشترک نمایندگان دو مجلس روز پنجم بهمن ماه ۱۳۵۱ در تالار مجلس سنا تشکیل و از خدمات شاهنشاهی آریا مهر رهبر انقلاب تجلیل شد. در این جلسه سنا تورها و نمایندگان مجلس هریک در رشته تخصصی خود درباره برنامه‌های انقلاب سفید صحبت کردند. مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا در کلیات پیشرفتهای مملکت - سنا تورشادمان درباره قانون اصلاحات ارضی و اشراآت آن - سنا تور ارفع درباره ملی کردن جنگلها و مراتع -

سنا تور دکترو ضیا ئی دربار ره فروش سپاه مکارخانه های دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی - خانمشوکت ملک جهانبانی دربار آزادی بانوان و قانون انتخابات و حق رأی زنان - محمدشهرستانی راجع باج و دسپاه دانش - دکتر رئیسی دربار سپاه بهداشت - روح الله جعفری راجع بسپاه ترویج و آبادانی - فخرطباطبائی دربار شورای داری و خانه های انصاف - سنا تور محسن خواه نوری دربار ملی کردن آبهای زیرزمینی - دکتر ناصریگانه دربارهنوسازی - خانمشوکت دربار انقلاب اداری و آموزشی .

در پایان قطعنامه ای از طرف مجلسین درتائید اقدامات رهبر انقلاب بتصویب رسید .

* * *

تغییر تاریخ

جلسه مشترک دیگر مربوط به تغییر تاریخ تقویم بود که من هرگز فکرنمیکردم عده ای از روحانیون بشدت با آن مخالف هستند .

تاریخ شمسی و قمری که بقوت خود باقی ماند و تقویم شاهنشاهی هم بخاطر عظمت شاهنشاهی ایران اضافه شد که برای ایرانیان افتخار آمیز بود . بنظر من بود و نبود این تاریخ هیچگونه تاثیر اساسی در کار مملکت نداشت . اگر گروهی تا این حد متعصب باشند و تا حد سرنگونی رژیم کوشش مینمودند بهتر بود که از آن صرف نظر میشد . چون بنظر من نبودن این تاریخ در تقویم چیزی به عظمت تاریخی ایران اضافه نمیکرد و نبودن آن چیزی از یادگارهای گذشته ایران میکاست . حال یک گروه قشری تا این حد متعصب بودند یا باید با آنها مذاکره میشد و دلایل آنها را می شنیدند و یا از اصل منتفی میشد که اینطور آثار و میراث کهنه از خود بجای نگذارد .

روزنامه ها دربارها این جلسه مشترک چنین نوشتند :

رویکشنبه ۱۲۴ سفند ماه ۱۳۵۴ در روز تولد رضا شاه کبیر جلسه مشترک

مجلسین سنا و شوری بریاست مهندس شریف امامی تشکیل گردید. در این جلسه سنا تور دکترو صدیق اعلی - سنا تور عما دتربتی - سنا تور شوکت ملک جهانبانی - هلاکورا مبد - دکترو الموتی - مهین صنیع بایرا دنطق پرداختند و دکترو سعید پیشنهاد تغییر تاریخ را داد که چنین تصویب شد: مجلسین با اعتقاد راسخ با اصول حزب رستاخیز ملت ایران قطعنامه ای در جلسه مشترک ۵۴/۱۲/۲۴ تصویب کردند که بموجب آن، آغاز سلطنت کوروش کبیر، بنیانگذار شاهنشاهی ایران سرآغاز تقویم و مبدع تاریخ ملی ایران بنام تاریخ شاهنشاهی گردد.

پس از تصویب قطعنامه سنا تور علامه وحیدی چنین گفت: نظر بمبانی دین مبین اسلام و موازین استنباط واجتها د مختصری در عظمت بنیانگذار شاهنشاهی ایران کوروش کبیر و جو باطاعت از پادشاهان را با ستحضر میرسانم.

در قرآن مجید آیاتی مربوط بخیرخواهی و بشردوستی کوروش کبیر بنام (ذوالقرنین) دیده میشود. چون دو طرف کلاه این شاه دو برآمدگی داشت و با این مناسبت قرآن کریم او را ذوالقرنین خوانده است. مقام شامخ سلطنت همواره مورد عنایت خاص الهی بوده و پیغمبر هم فرموده در زمان شاه عادل متولد شدم.

در این جلسه هویدا نخست وزیر چنین گفت: این تصمیم تاریخی به نشانه استمرار تاریخ شاهنشاهی ایران اتخاذ گردیده و موجب افتخار و شادمانی است. شما این تصمیم را در زادروز شاه بزرگ گرفته اید که نشان میدهد طی ۲۵۳۴ سال شاهنشاهی ایران از هر جهت برجسته و ممتاز است. بدیهی است که تقویم هجری قمری که تاریخ مذهبی است بجای خود محفوظ بوده ولی با تصمیم امروز میخوانیم نشان بدهیم روزیکه بدین اسلام مشرف شدیم ۱۲ قرن از تاریخ و فرهنگ و تمدن ما میگذشت. از امروز هم دارای تاریخ ایران و هم تاریخ اسلامی هستیم و دیگر نیا زبانه تاریخ میلادی نداریم. در این لحظه تاریخی بهترین سپاس و حقشناسی را به پیشگام شاهنشاهیمان تقدیم میداریم.*

متن تصمیم‌قانونی مجلسین درباره

تغییر تقویم تاریخ ایران

در جلسه مشترک مجلسین در تاریخ ۱۲۴ سفند ۱۳۵۴ چنین تصویب شد: در این هنگام که آئین فرخنده بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی شکوهمند و دمان پهلوی برگزار میشود، در خجسته زادروز اعلیحضرت رضا شاه کبیر بنیاد نگار با اقتدار آن دودمان بزرگ، مجلسین سنا و شورا یملی مراتب سپاس و ستایش خود را بروان پاک آن سردار نامی تاریخ ایران که به نیروی اراده و ایمان کشور ما از سراسیب نابودی و زوال با وج استقلال و کمال رسانید تقدیم میدارد.

مجلسین فرماندهی دایمانه و ابتکار و درایت فرزندان مداربر و مندش اعلیحضرت همایون محمد رضا پهلوی آریا مهر شاهنشاهی ایران را که در تاریک‌ترین تاریخ کشور ما هنگام اشغال ایران در جنگ دوم جهانی زمام امور را بدست با کفایت خود گرفتند و با تدبیر و کیاست استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ فرموده و آذربایجان عزیز را نجات بخشیدند و با انقلاب شاه و ملت میهن ما را در مسیر تمدن بزرگ رهبری و هدایت فرمودند با کمال خلوص نیت میستاید. مجلسین با ایمانی قاطع به نظام شاهنشاهی در طول بیست و پنج قرن منشاء و مبنای قوام و دوام قومیت و ملیت کشور ما بوده است، آغاز سلطنت کوروش کبیر بنیاد نگار شاهنشاهی ایران را بعنوان سرآغاز تقویم و مبداء تاریخ ملی ایران بشمار می‌آورند.

رئیس جلسه مشترک - جعفر شریف‌امامی

*

برای تعیین این تاریخ جمعی از محققین و پژوهشگران در یک جلسه ۵ ساعتی علام کردند که برای تاریخ شاهنشاهی سه مبداء مورد توجه خواهد بود. ۱- تولد کوروش ۲- فتح بابل ۳- جلوس کوروش

بر تخت شاهنشاهی.

چون در دو مورد اول و دوم تردیدهائی وجود داشت مقرر شد که سال جلوس کوروش که ۵۵۹ سال قبل از میلاد مسیح میباشد مبدء تاریخ شاهنشاهی باشد که با افزودن ۱۱۸۰ سال بر سال ۱۳۵۵ شمسی سال شاهنشاهی میشود ۲۵۳۵ بدنبال اقدام مجلسین ثبت اسناد بکلیه سالها چنان بخشنامه کرد:

(لازم است از سال ۱۳۵۵ تا ۲۵۳۵ شاهنشاهی در اسناد و مکاتبات رعایت شود).

هنگام تصویب (تاریخ شاهنشاهی) در هیچ محفل و مجمعی از مخالفت شدید روحانیون با این تصمیم آثاری دیده نمیشد و مقامات مملکتی هم شایده نمیدانستند که حتی مراجع عالیقدر روحانی از این تصمیم به شدت ناراحت هستند.

پس از سقوط رژیم و انتشار کتابهائی از طرف رژیم اسلامی معلوم شد در همان ایام اعتراضاتی شده که از جمله نامه آیه الله گلپایگانی میباشد که متن آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

(مجلس سنا جناب آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا قطعنامه مجلسین متضمن الغاء تاریخ رسمی و مقدس شمسی هجری اسلامی موجب تعجب و نگرانی شدید مسلمانان و هر فرد علاقمند به ثبات مملکت گردید. اقدام ناگهانی مجلسین در تصویب این قطعنامه توهین باسلام و صاحب شریعت مقدسه و خلاف انتظار جامعه مسلمانان ایران است و تغییر مبدء تاریخ بتاریخی که در قطعنامه پیشنهاد شده برای ملتی که اکثریت قریب با تفیق آن مسلمان و معتقد به اسلام و تعظیم شعائر اسلامی است و باینکه مبدء تاریخش هجرت پیغمبر عظیم الشان میباشد افتخار دارد و قابل تحمل نیست. اکنون انتظار عموم مسلمانان اینست که مجلسین رفع این

توهین بزرگ را نموده و با الغاء این قطعنامه علاقه و احترام خود را بدین مبین اسلام و تاریخ شعائر اسلامی که حافظ ثبات مملکت است اعلام نمایند. خداوند متعال همه را با آنچه خیر و صلاح جا معه است هدایت فرماید. (تاریخ ۱۴ ربیع الاول ۱۳۹۶ قمری مطابق با ۵۴/۱۲/۲۵ شمسی محمد رضا الموسوی گلپایگانی

خمینی هم در ۴ آبان ماه ۱۳۵۷ در پاریس درباره تغییر تاریخ چنین گفت: تاریخ مملکت را عوض کرده اند بتاریخ گبرها. این خیلی جنایتش بالاترا زکشتارهایی است که شده است. تبدیل کرده اند به تاریخ آتش پرستها. بهمان گبرهای متعددی آدمکش قهار. کسه صحبت از پان ایرا نیست میکردند و از شئون ایرانیت حرف میزدند.

*

*

البته در آن ایام از این نامه ها و تلگرافات هیچکس اطلاعی نداشت. مجلسین هم بهیچوجه تاریخ اسلامی را لغو نکرده اند و هویدا هم یادآور شد که تاریخ اسلامی بقوت خود باقی است و تاریخ شاهنشاهی هم اضافه شده است. اما در سال ۵۷ وقتی مهندس شریف امامی نخست وزیر شد یکی از نخستین کارهای او لغو تاریخ شاهنشاهی بود که خود ریاست جلسه مشترک آنرا بعهده داشت. البته چون خود او گفته بود (این شریف امامی) دیگر (شریف امامی سابق نیست) پاسخ بکسانی که میخواستند بگویند چرا آنروز تصویب کردی و چرا امروز لغو میکنی در آن مستتر است.

انصراف از تاریخ شاهنشاهی

از اسفند سال ۱۳۵۴ تا شهریور ماه ۱۳۵۷ در تمام نامه ها و مکاتبات و اسناد رسمی تاریخ شاهنشاهی مورد استفاده بود و برای بکار بردن آن در مکاتبات و نوشته ها خیلی تأکید میشد تا اینکه در بحران سال ۵۷ مهندس شریف امامی بمقام نخست وزیر رسید. جزو نخستین بخشنامه های نخست وزیر انصراف از تاریخ شاهنشاهی با اینصورت

۱ اعلام گردید :

با توجه به قانون مصوب فروردین ۱۳۰۴ شمسی دستور داده شود که در مراسلات و مکاتبات و اسناد و مدارکی که در حوزه آن وزارتخانه و ادارات تابعه صادر میشود مفا دقا نون فوق الذکر را در مورد تاریخ شمسی هجری منظور دارند. البته تاریخ شاهنشاهی یا هجری قمری یا میلادی را بر حسب مورد (بین الهالین) ذکر نمایند.

* * *

حال که موضوع انصراف از تاریخ شاهنشاهی را مورد اشاره قرار داده ایم بموقع است که یادآورکنم در سال ۱۳۵۷ با بخشنامه ای تمام کازینوها تعطیل شد که متن آن چنین است :

شماره ۵۴۱۸۰ مورخ ۵ شهریورماه ۱۳۵۷

تیمسار سپهبد صدیانیان پور رئیس شهربانی کل کشور

برای تعطیم شعائر مذهبی و در اجرای مقررات شریعت مطهر و در جهت حفظ اقتصاد سالم اجتماع، دستور فرمائید کلیه کما رخانه ها و کازینوها در استانهای کشور برچیده شود.

شهربانی کشور شاهنشاهی مسئولیت اجرای این دستور را برعهده خواهد داشت. نخست وزیر - مهندس شریف امامی

این کازینوها عبارت بودند از کازینو آبعلی - واریانت کنارسدکرج - کازینوهایت نزدیک چالوس - کازینو مسر - کازینو کیش - کازینو ملک شهر در اصفهان - کازینو یزد شهر در شمال (اکثر کازینوها زیر نظر بنیاد پهلوی بود).

پارلمان ایران و (بین المجالس)

یکی از سازمانهای بین المللی که مجلسین ایران هم عضویت آنرا پذیرفتند، سازمان (بین المجالس) بود که در سال ۱۸۸۹ میلادی تأسیس گردید که اکثر پارلمانهای دنیا عضویت آنرا پذیرفتند.

اداره موربین المجالس با یک رئیس و یک قائم مقام و چندنایب رئیس و کمیته‌ای مرکب از یازده نفر میباشده که هر چهار سال یکبار از بین اعضای بین المجالس انتخاب میگردند.

جلسات عمومی کنفرانس سالی یکبار تشکیل میشده که از هر کشوری بین یک تا بیست نفر شرکت مینمودند. از ایران همه ساله حدود ۱۵ نفر شرکت میکردند.

گروه پارلمانی ایران، در مجلس شورای ملی دفتری داشت که مکاتبات با کلیه پارلمانهای جهان و خود بین المجالس را اداره میکرد. گروه پارلمانی ایران از بدو تأسیس تا بهمن سال ۵۷ بتدریج سه رئیس پیدا کرده بود.

نخستین رئیس گروه پارلمانی ایران دکتر متین دفتری بود که با تسلط به چند زبان خارجی و سابقه نخست وزیری و آشنائی بکارهای بین المللی موقعیت خوبی در کنفرانس داشت. پس از فوت او

سنا توربوذری بریاست انتخاب شده بزبان فرانسه تکلم میکرد .
وقتی اوبه عضویت مجلس سنا انتخاب نگردیدد کترجهان شاه صالح
بریاست انتخاب شده بزبان انگلیسی تسلط کامل داشت و فرانسه
و عربی هم میدانست و بکارهای بین المللی نیز آشنائی فراوان داشت .
در طی سالیان دراز دکتر محمدعلی رشتی دبیر گروه پارلمانی ایران
بود . سنا تورخزیمه علم و دکتر محمودضیائی نواب رئیس و دکتر یزدان پناه
خزانه دار بودند که آنها نیز با تسلط بزبانهای خارجی و آشنائی
بکارهای بین المللی اموری بین المجالس را بخوبی آموخته بودند .
در دوره رستاخیز بعلت تغییراتی که روی داد با ردیگر دکتر صالح
بریاست و خزیمه علم و نگارنده بسمت نواب ریاست انتخاب گردیدیم
و دکتر اعتمادی خزانه دار و دکتر مرشد هم منشی شدند که همه به امور
بین المجالس آشنائی کامل داشتند .

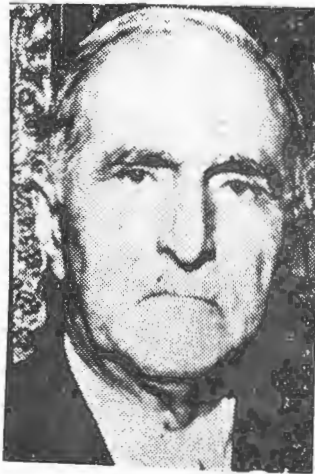
تا زمانیکه دکتر رشتی دبیر گروه پارلمانی بود کارها را بخوبی اداره
میکرد و وقتی اوبوزارت خارجه رفت و سرکنسول در هنگ کنگ و سرانجام
سفیر در آفریقای جنوبی شد دکتر محمودضیائی دبیر گروه پارلمانی
ایران گردید . وضع او در کنفرانس بصورتی بود که سرتوماس ویلیامز
که بعنوان رئیس کنفرانس انتخاب گردید ، دکتر محمودضیائی را
بعنوان قائم مقام برگزید که در غیاب او برکنفرانس بین المجالس
ریاست میکرد و بعلت تسلط کامل بزبانهای انگلیسی و فرانسه و
مقداری عربی و آشنائی با اکثر نمایندگان کشورهای موقعیت خوبی
برای ایران بوجود آورده بود .

در جلسات سالیان کنفرانس در باره هر موضوعی که مطرح میشد نمایندگان
هرکشوری مطالب خود را به تفصیل بیان میکردند . بعلاوه در کمیسیونهای
بین المجالس مطالبی مورد بحث و اظهار نظر قرار میگرفت که بعداً
بجلسه عمومی کنفرانس میآمد .

همچنین سالی یکبار هم هیئت های رئیسه گروههای پارلمانی هرکشور
با هم جلسه داشتند که در آن خط مشی و دستور و برنامه های کنفرانس

را تنظیم میکردند .
 از نکات جالب اینکه (پیتروتمپل موریس) نماینده پارلمان انگلیس
 که از نمایندگان معتبر میبا شده سرش دختر خزیمه علم است و بهمین
 جهت روابط صمیمانه ای با نمایندگان ایران داشت و از همکاری
 او با گروه پارلمانی ایران برخوردار بودیم .
 یکبار هم کنفرانس بین المجالس در تهران تشکیل شده در مراسم
 گشایش آن اعلیحضرت محمد رضا شاه نطق مفصلی درباره صلح و تفاهم
 بین المللی و نقش پارلمانها در ایجاد محیط مناسب برای همکاری
 همه ممالک جهان ایراد کردند و نمایندگان همه کشورها که به ایران
 آمده بودند از این کنفرانس خاطره خوشی داشتند که همواره بمایادآور
 میشدند .

* * *



استاد پورداود



دکتر شفیق

پهلوی دوم برای لقب خود از استاد پورداود و دکتر شفیق و دکتر صورتگر
 نظر خواست. آنها هم (آریامهر) را پیشنهاد کردند .



هنگام دیدار از (چوئن لی) نخست وزیر آنگوشور
مهیلت پارلمانی ایران در چین



درا عیاء دومراسم رسمی هیئت رئیسه مجلس شورا یملی شرفیاب میشدند. جریان بدین صورت بود که رئیس مجلس طی یک نطق تشریفاتی بخدمات شاهشاه میگرد. گاهی شاه نیز چند کلمه بعنوان تشکر از نمایندگان بیان میداشت. تنها دفعه‌ای که هیئت رئیسه مجلسین شرفیاب شدند و با شخص شاه به بحث درباره وقایع جاری کشور پرداختند در سال ۱۳۵۷ بود که جریان مفصل آن بعداً منتشر خواهد شد.

ضمائم

بعضی از مطالب که مربوط باین رشته از مطالعات است، وقتی بدست نگارنده میرسد که قسمت اصلی قبلاً به چاپ رسیده است. بهمین جهت برای اینکه بنظر خوانندگان محترم برسد بصورت ضمیمه کتاب منتشر میگردد.

*

۱- یکی از تلگرافات فرما نفرما صدر اعظم وقت بیکی از رهبران واقعه مهاجرت

نمی دانم چرا خودتان ملتفت نمیشوید و این مسائل را بقدری که ممکن است به بعضی از عقلای مملکت حتی حاجی آقا نورالله این مطالب را توضیح نمیدهید.

به شما میگویم، حضرات و ایشان را مستحضر بدارید و الله باله تالله از هیا هوی یک عده که هیچ وسیله ندارند درد مملکت درمان و جلوی قشون اجنبی گرفته نمیشود. سی هزار قشون روس تا امروز وارد شده و تا کنگاور را اشغال کرده و خیال حرکت به طرف کرمانشاه دارند بعد از رسیدن تلگراف شما و حاج آقا نورالله به هزار زحمت و اسباب چینی با جاهای لازم حضرات را علی الحساب از صرافت آمدن بسه اصفهان انداخته ام و وعده داده ام که آنجا می توانم با دست خود خوانین، کار قشون و غیره را اصلاح کنم. ناچار این تفصیل را خواستم به وسیله مطمئنی بشما حالی کنم. حاج آقا نورالله، مدرس و چند نفر عقلا را حاضر کنید. این تلگراف مرا بدهید بخوانند، بگوئید با فحش دادن فلان دموکرات به بنده صورت اصلاح پیدا نمیکند. استقلال ایران از این حرکات بقا پیدا نمی کند.

این دفعه سوم است که این آقایان مملکت بدبخت را به این صورت

انداخته اند. آن قضیه توپ بستن محمدعلیشاه، بعدقضیه اولتیماتوم،
حالی بی سبب مملکت و مجلس را از اکثریت انداخته برای لیره های
معین، قسمتی از ملت را با روس و انگلیس طرف کرده اند در صورتیکه
هیچ منافی برای این مملکت و ملت حاصل نبوده و نیست جز برای
همان لیره خورها که سی هزار قشون روس را به مملکت بقوه اجبار آورده اند
والله باله تا الله تمام عقلای مملکت میداند که در این موقع روس
و انگلیس نخواهند با ایرانی طرف بشوند و قشون جدیدی به ایران
سوق بدهند و حاضر به همه قسم تعهدات یا ضامن و غیره برای دوستی با
ایران بودند. استقلال ایران را تا مین میگردند. همه را حضرات
خراب میگردند فقط برای منافع و هوسهای خصوصی. و تمام ایمن
واقعات امروز را برای ایران برپا کردند که می بینیدومی شنوید.
هیچ معلوم نیست در کنگا و روضه جز آنکه یک عده جوانان ایرانی کشته
شوند چه نتیجه میخواهند بگیرند؟ فقط برای اینکه موجب خورخار
شده اند و یک اشخاصی آنها را تحریک میکنند.

استقلال ایران از این فقره درست نمیشود. دشمنی علنی ایران با روس
و انگلیس، استقلال ایران را متزلزل میکند. این مسئله را هم اگر با
پنج نفر آدم عاقل بدون ترس از موزر (سردار ریحیی) حرف بزنند درست
ملتفت میشوند که تا اینجا آنچه کرده شده خبط صرف بوده است. بعد هم
خبط خواهد بود و بیش از این نباید دنبال شود. باید کاری کرد که
این همسایه قوی پنجاه سال تغییر و اضطراب و نگرانی های تولید شده
به وسیله وجوهات خیالشان آرام شود.

چرا این به عقیده بنده و خیلی از عقلا که از موزر و ترورها نمی ترسند
چاره نداریم. نداریم - نداریم. فرما نفرما

(نقل از کتاب توفان در ایران تألیف احمد احرار)

۲- نامه‌ای از سپهسالار تنکا بنی و سردار اسعد بسه ناصرالملک نایب السلطنه

مقام منیع نیا بت سلطنت عظمی دامت شوکتہ

در هنگامی که دولت و ملت ما دچار هرگونه بدبختی بود و اختلاف شدید ما بین دولت و دربار دولت رشته حیات استقلال این مملکت بزرگ را که شوکت و عظمتش زینت تواریخ قدیم عالم است در شرف انقطاع میداشت حس وطن خواهی عموم ملت بهیجان آمده و غیرت ملیت هموطنان محترم سلسله جنبان حفظ استقلال وطن عزیز گشت از طرف هیئت مقدس حجج اسلام که احکام آنها بر عا مه مسلمین واجب الاتباع است امر مطاع ما در شد و مجاهدین غیور از هر طرف رشته اطاعت را برگردان افکنده و جان برکف دست گرفته بمدمد غیب لاریبی مملکت پریشان را با منیست و دلهای ریش را براحت و آسایش مبدل نمودند .

چگونه شکر خدا و ندر را بجا آوریم که این خادمان وطن را هم در راه این مقصود مقدس توفیق و سعادت حاصل گشت . اگر چه مقتضای خلوص نیت ما این بود که اقدامات صادقانه خود را مشوب به هیچ شائبه نسا زیم یعنی شخصاً قبول شغل و مقامی را ننمائیم ولی بملاحظاتیکه ذکرش را لازم نمیدانیم زیرا که بر همه آشکارا است مجبور گشتیم که تا افتتاح مجلس شورا یملی شیدا الله ارکانه رشته امور و وزارتخانه را هم در عهده خود بگیریم این بود که در این مدت قلیل وظیفه‌ای را که اجبار عهده ما تعلق یافته بود ادا نموده نهایت جد و جهد را از صمیم قلب مبذول داشتیم و با وجود کم بودن اسباب در بعضی دوا یر مهمه اصلاحات لازمه را بقدر امکان نموده خدمات مرجوعه را انجام دادیم و البته بتدریج بناهایی که در اصلاح امور در این زمان قلیل تأسیس گشته تکمیل خواهد یافت .

در این وقت که بعنا یت سبحانی مقصود ملت حاصل و مجلس مقدس افتتاح یافته و پایه امور در محور طبیعی خود قرار گرفته از مقام

نیا بت سلطنت عظمیٰ درخواست معا فیت از تصدی شغل وزارت مینمائیم .
بدیہی است همان حس وطن پرستی کہ ما را مجبور با قدامت اولیہ
نمودہ با زما را مجبور می نماید کہ در خدمتگذاری بوطن عزیز خود
ما دام العمر از ہر جہت دقیقہ ای فرو گذار ننمائیم و امیدواریم کہ تا
آخر نقطہ امکان دست از خدمت بملت برنداریم .

علی قلی محمدولی

*

۳- خاطره ای از مستوفی الممالک

مجله وحیدچنین مینویسد : محمد مستوفی الممالک میگفت
زمانی کہ علیہ ما لکین یوسف آباد (ورثہ مستوفی الممالک) دردا دگستری
اقامہ دعوا شد ارسال خلعت بری بمن تلفن کرد و گفت من میخواہم
وکالت شما را بگیرم و دردا دگستری از دعوائی کہ علیہ شما شدہ است
دفاع کنم . خلعت بری گفت من قصد دریافت حق الوکالہ ندا رم زیرا
حق الوکالہ خود را سالہا پیش گرفتہ ام . او گفت وقتی محصل مدرسہ
آمریکائی بودم موقعی کہ چند آمریکائی آمدہ بودند کہ زمین مناسبی
برای مدرسہ بیا بند زمین بہجب آباد را انتخاب کردند . من بعنوان
مترجم ہمراہ آمریکائیہا بکویر رفتیم تا در آنجا مستوفی الممالک
را کہ برای شکار رفتہ بود ببینیم . او وقتی از جریان مستحضر شد
دستخطی بہ محضردا نوشت کہ مبا شرش سند معا ملہ را امضاء کند .

آمریکائیہا معا دل پولی کہ با مبا شر موافقت کردہ بودند نقد تقدیم
کردند . مستوفی یک دستہ از پولہا را کہ دو بیست تومان بود بمن داد .
من نمی پذیرفتم ما صاحب اختیار غفاری کہ کنار مستوفی نشستہ بود
با اشارہ بمن فہما ند کہ پول را بگیر و دست آقا را ببوس منہم ہمین
کار را کردم . پس از آن مستوفی بقیہ پول را ہمہا منظور یکسہ درچمدان
بودہ متولیان مدرسہ داد و گفت این پول را ہم صرف ساختمان بکنید .

آمریکاییها از این عمل مستوفی دچار تعجب شدند و از من جریان را پرسیدند به آنها گفتم که آقا زمین مدرسه را برای تربیت فرزندان ایران بخشیده اند .

وقتی بتهران بازگشتم و جریان را برای مادرم (خانم محترم السلطنه) تعریف کردم گفت خدا خرج سفر را برای تحصیل رساند . باهمان پول مرحمتی مستوفی الممالک عازمانگلستان شدم و بیه تحصیل حقوق پرداختم .

*

۴- قسمنامه چندتن از سران مشروطیت

هو بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

بشهادت کلام الله مجید ما پنج نفر امضاء کنندگان ذیل هم عهد و هم قسم شده در پیشرفت مصالح ملک و ملت و اساس اصول مشروطیت با کمال اتحاد سعی و با دوستان هم دوست و با دشمنان هم دشمن بوده و بیاری خداوند متعال اسباب استحکام و استقلال مملکت ایران را فراهم بکنیم .

غره ذی القعدة ۱۳۲۸

محمدولی (سپهسالار) - مستشارالدوله صادق - اسمعیل ممتازالدوله ،
صمصام السلطنه - علیقلی سردار اسعد بختیاری

*

۵- چرا رئیس مجلس شدم؟

احتشام السلطنه تنها رئیس مجلسی است که خاطراتی از خود باقی گذاشته که سید محمد مهدی موسوی آنرا تنظیم و همسرش مهین موسوی (دولت آبادی) بعد از فوت او منتشر ساخته که مطالب جالبی دارد . بعضی از نکات آن چنین است :

علی اصغر خان تابک (امین الدوله) بمن گفت وقتی که مظفرالدین شاه

با توبد شده بود به مختا را السلطنه مرکز که نقشه‌ای بریزد تا شبانه چند نفر بصورت دزد بخانه توبریزند و ترا مقتول سازند و گفته شود که احتشام السلطنه در زرد و خود با سارقین کشته شده است .

مختا را السلطنه بخانه من آمد و مثل ابربها را شک میریخت و گفت شما با اید از شاه رفع سوء ظن نمائید . نزد شاه رفتم و قرآن بردم و قسم خوردم تا سوء ظن در باره شما تخفیف یابد . شاه نگران بود و میگفت عاقبت این مدارس و انجمن های معارف و روزنامه و برانگیختن مردم ، بر ضد تاج و تخت و جان من است . عدول از تصمیمات خود را موکول کرد بشرطی که شما در پایتخت نباشید . بهمین جهت حکومت کردستان را بشما پیشنهاد کردم .

مظفرالدین شاه از رعد و برق میترسید . در سفر به آلمان هوا طوفانی شد . فوراً قرار شد تلگرافی بتهران مخابره شود که مبلغی توسط سید بحرینی به فلان سید داده شود تا دعا بخواند که رعد و برق از بین برود .

مظفرالدین شاه در سفر به اروپا بدترین رسوائی ها را ببار میآورد . وقتی ترن حرکت میکرد میگفت احتشام السلطنه بگوترن آهسته برود . حال بهم میخورد .

در مراسم آن ورژها امپراطور آلمان تمام شاهزادگان براسب سوار میشدند ولی مظفرالدین شاه می ترسید و گفت میخواهم با کالسکه بروم . هر چه التماس کردیم که براسب سوار شوند ، اسب آرا می است قبول نفرمودند و با کالسکه سان دیدند . وقتی هم میخواستند سلام بدهند خسته میشدند و مرتب آب میخواستند . اقدام آبدار موجب خنده همه میشد . اصولاً توجهی به ورژها نداشتند . مرتب میپرسیدند این مراسم کی تمام میشود ؟ بالاخره به امپراطور پیغام دادند که زود مراسم تمام شود . قبل از پایان مراسم به طرف برلن رفتند . در قصر میفرمودند چه غلطی کردیم که بآلمان آمدیم .

دراوپرای بزرگ برلن کنار خواهرها امپراطور بی نشستند ناگهان مرا

خواستند و گفتند آب میخواهم .

وسط برنامها زجای خود بلند شده گفتند میخواهم بروم چون حالم دارد بهم میخورد و از سالن خارج شد . در وسط سالن دیگر مرتب آب مینوشیدند . آنقدر از کارهای شاه ناراحت شدم که میخواستم از مقام سفارت استعفا کنم .

اوایل مشروطیت فعالیت زیادی داشتم - بمنزل آقاسید محمد طباطبائی با تفاق ملک المتکلمین رفتیم با یک کلام الله بزرگ خطی هم عهد و هم قسم شدیم که در خط مشروطه قدم بزنیم و متفق باشیم . حاج میرزا یحیی دولتآبادی را قبول نکرد و میگفت (بابی و ازلی) است . در حالیکه با دولتآبادی برای مشروطیت تلاش میکردیم . یکبار عین الدوله برای طباطبائی وجهی فرستاد سید قبول نکرد و مقداری فحش پیغام داد . به عین الدوله گفتم آقا سید محمد طباطبائی با دیگر علمای

تفاوتهای بسیار دارد . او بارشوه خود را نمیفرود . *

نکتهای که برای ثبت در تاریخ باید بنویسم این است که جمعی از وکلای مجلس اول به اصرار مرا به مجلس بردند و بر کرسی ریاست نشاندند . اکثر ایشان بدشمنی با سعدا لدوله و بسا بقیه دوستی با اولاد مخبرالدوله مرا بریاست برگزیدند . تا مظفرالدین شاه زنده بود اقامت مرا در تهران تحمل نمیکرد .

سعدا لدوله در وقایع مشروطیت به (ابوالمله) معروف شد ولی چون در مجلس خود را عامل بیرون راندن صنایع الدوله از ریاست مجلس میدانست یقین داشت که جای او را اشغال خواهد کرد . او هم بعلمت اختلافات خانوادگی میخواست دست فرزندان مخبرالدوله را از مشاغل دولتی کوتاه کند که آنها هم مرا علم کردند . در نتیجه سعدا لدوله خود را بدمان محمدعلیشاه انداخت و موقع فتح تهران برای حفظ جان خود بسفارت هلند پناهنه برد . یقین دارم که اگر آن سوء تفاهات در زندگی سعدا لدوله پیش نمیآمد و هیچگاه نه یک شخصیت ملی میشد و نه در صف دشمنان ملت جای میگرفت .

صنیع الدوله هم بعلت روابط نزدیک با خانوادها تا یک از قتل او بوحشت افتاد و کرسی ریاست را ترک گفت. وقتی مراد در محل مخصوص ریاست نشاندند دیدم در آن موقع سخت که شروع به آدم‌کشی و آشوب شده بود ریاست مجلس خالی از مخاطره نیست.

هر کس از هر کجا و مانده بود داخل انجمنی شده بود تا در لباس مشروطه خواهی زور بگوید و مردم را بچاپد. این انجمن‌های ایالتی و ولایتی که میتوانست مایه قوام مشروطیت بشود بکارهای پرداخت که به تخریب آن اساس ملی منجر شد. این انجمن‌ها قوزبلاقوز شده بود. مجلس هم مرکب از جماعتی مختلف الشکل بود. تقی زاده سردسته و کلای تندرو که بی اندازه شهرت پرست بود ولی اهل منفعت نبود.

معلم محمد علی‌شاه هم روسها بودند. اسلاف او هم بهتر از او نبودند. ناصرالدین شاه قسمتهای زیادی از مملکت را از دست داد و امتیازات فراوانی هم به بیگانگان داد.

مظفرالدین شاه روی پدر را سفید کرد. محمد علی‌شاه طرف نفرت مردم بود. در چنین شرایطی رئیس مجلس شدم. در حقیقت ۷ ماه در انبیا رباروت بودم. جلوی تندروییها بخصوص آقا سید عبدالله بهیبهانی را گرفتم. متمم قانون اساسی را نزد محمد علی‌شاه بردم جز توشیح چاره‌ای نداشت. شاه از نداشتن مسئولیت ناراحت بود. این متمم قانون اساسی بزرگترین خدمت بمشروطیت میباید شد. محمد علی‌شاه برای ادای سوگند بمجلس آمد و با همان قرآنی قسم خورد که دو سال قبل سید محمد طباطبائی در اطاق کتابخانه منزل من قسم خورده بود. خزانه مملکت از اندرون شاهیه به وزارت مالیه منتقل شد. نزد محمد علی‌شاه رفتم و گفتم برای گرفتن پولها آمده‌ام. شاه گفت من از گرسنگی خواهم مرد گفتم نگران نباشید شما حقوق داده‌خواهد شد. راضی شد و صد و پنجاه هزار تومان را گرفتم که تحویل حاج امین الضرب شد. شاه حاضر نبود تمام اختیارات خود را از دست بدهد که آقا سید عبدالله بدست بگیرد. حق هم با او بود. اذهان را نسبت بمن مشوب میکردند. نه اهل رشوه بودم نه تحت

حمایت خارجی و نه‌خیانتی از من سراغ داشتند. از آغا زردو دشمن بزرگ داشتم که سفاکترین روس و انگلیس بودند. عیب بزرگ دیگر من هم این بود که عضو هیچ دسته‌ای نبودم. روز بروز سوء ظن شاه نسبت بمن زیادتر میشد. ناصرالملک رئیس الوزراء ترسو و جیسون بود و پنهانی با تمام احزاب و جمعیت‌ها و وکلای ابطه داشت و همدلی مینمود. در زمان محمدعلیشاه وضع بصورتی شده بود که تصمیم گرفتم نژاد و رفته پیشنها دکنم از سلطنت کناره‌گیری کرده و لایحه‌های جان‌نشین او بشود و اگر قبول نکرد با قوه نظامی او را مجبور به استعفا کنم.

بعد از سوء قصد بجان محمدعلیشاه بتدریج میدیدم که مخالفت با من زیادتر میشود. از طرف انجمن‌ها قطعنامه‌ای صادر و بمن نوشته شد (چون اعمال جناب عالی خلاف قانون اساسی است و حکم بتوقیف یکی از ماساچیان داده که اعتراض حقه خود را بیان داشته بود باید بدون تأمل محترمانه استعفا بدهید و الا ملت به تکالیف خود عمل خواهد کرد.) نامه با مضای ۵۲ نفر از نمایندگان ۱۵۲ انجمن رسیده بود. در نتیجه پس از ۷ ماه ریاست مجلس استعفا کرده از ایران خارج شدم. در لحظه استعفا هنوز رسماً وزیرمختار ایران در برلین بودم و از مدت‌ها قبل هم وزارت خارجه مرا بعنوان وزیرمختار ایران در لندن بمقامات انگلستان معرفی کرده بود.

مدتی در اروپا سرگردان بودم و وضع مالی بدی داشتم. سالارالدوله به بروکسل نزد من آمد و تقاضای کمک و اعانه داشت. با و گفتم بهتر است بدولت ایران متوسل شوید تا برادران جدا رتان کمک کند. شما شاهزاده هستید و اگر اندوخته ندارید میتوانید جواهر و اشیاء نفیس خود را بفروشید و از اجنبی کمک نخواهید. دونفری بیک رستوران رفتیم پول‌ها را ۶ فرانک شد. سالارالدوله صورت حساب را گرفت تا بعنوان یادگار روزهای ذلت و تنگدستی همراه داشته باشد.

* * *

۶- نکته‌ای جالب از زندگی دونخت وزیر



در کتاب (خاطرات احتشام السلطنه) این مطلب جالب را هم درباره
دونخت وزیر ایران (دکتر محمد مصدق - دکتر علی امینی) خواندم :
خانم نجم السلطنه مادر دکتر مصدق خاله خانم فخرالدوله دختر
مظفرالدین شاه میباید . علاقه زیادی داشت که دکتر مصدق با فخرالدوله
ازدواج کند و از کودکی آنها را تا نزدیک بگرمیدانستند .
علی امین الدوله جد دکتر امینی قبل از اینکه بمقام صدر اعظمی
برسد دختر (محسن مشیرالدوله) را برای پسر خود گرفته بود که با هم

۷- رضا شاه میخواست در حاجی آباد بماند
ولی متفقین او را بجزیره موریس بردند

پس از انتشار جلد دوم کتاب، دیداری با ارتشید فریدون جم داشتم و با او گفتگوهای زیادی صورت گرفت. ارتشید فریدون جم که بخوشنامی شهرت فراوان دارد، در باره ارتباط خود با خاندان پهلوی چنین گفت: من برای تحصیل بفرانسه رفته بودم و در "سن سیرا" سال اول دانشگاه نظامی را طی کرده و از وضع خود خیلی راضی بودم و بمن درجه گروهبانی یا ارتشیدیت داده شده بود و میکوشیدم که تحصیلات درخشانی داشته باشم تا بتوانم وارد خدمت در ارتش فرانسه بشوم. در همان موقع از تهران تلگراف رسید که فوری حرکت کنم. هیچگونه تمایلی نداشتم با لآخره مدیر مدرسه مرا خواست و گفت اگر از تهران خبر برسد که پدر شما سخت مریض است با زهم نمیخواهید بتهران بروید؟ گفتم چرا، گفت ۲۰ روز بشما مرخصی داده میشود که بتهران بروید. با عجله بتهران آمدم وقتی نزد پدرم رفتم گفت رضا شاه گفته است که میخواهم شما هدخت شمس و شاه هدخت اشرف را شوهر بدهم شما جوانان شایسته را مطالعه کنید و عکس و سوابق آنها را برای من بیاورید. من هم جزو عکسها یک عکس ترا بالباس نظامی مدرسه "سن سیر" نزد رضا شاه بردم. وقتی عکس ترا دید گفت این کیست؟ گفتم فریدون فرزند من میباشد. رضا شاه گفت پس دیگر چرا معطلی او را احضار کن که بباید ما دمن بشود.

من به پدرم گفتم خیلی متشکرم ولی اصلاً "قصد ازدواج ندارم و میخواهم در فرانسه بمانم و در آن صورت ازدواج با همسر ایرانی و آنهم خانوادۀ سلطنتی وضع بکلی تغییر خواهد کرد. پدرم گفت روی حرف رضا شاه نمیشود حرفی زد. تازه فهمیدم که چرا مرا با عجله بتهران خواسته اند. چند روز بعد ولیعهد مرا به کاخ سعدآباد دعوت کرد. نزد او رفتم در باره مدرسه لوزره که او درس خواند بود و مدرسه "سن سیر" که من درس

میخواندم صحبت شد و مراسم آشنائی نزدیک بعمل آمد .
چندبار این ملاقات تکرار شد تا یکروز وقتی نزد ولیعهد رفتم علی قوام
هم آنجا بود . ولیعهد گفت قدری بباغبان برویم و قدم بزنیم . وقتی مقداری
را ه رفتیم وارد یکی دیگری زکا خا شدیم که معلوم شد شاهدخت ها آنجا
هستند . ولیعهد گفت داریم فامیل می شویم . ما را تنها گذاشت و خود
ببازی تنیس رفت . قدری با شاهدختها صحبت کردیم و گفتم بهتر است
برای تماشای بازی ولیعهد برویم . دسته جمعی رفتیم و نا مزدهای
خود را شناختیم و معلوم شد که من نا مزدها اشرف پهلوی هستم .
چند روز دیگر گفتم شد و الاحضرت شمس از قوام خوشش نیا مده و گفته است
میخواهد با من ازدواج کند و چون خواهر بزرگتر بوده رضا شاه هم نظر
اورا تأیید کرده و قرار شد ازدواج ما دو نفر صورت بگیرد .
با این نظر من و قوام ما ده های رضا شاه شدیم و دیگر منم در ایران
ماندم و وارد خدمت ارتش شدم . بدرجه سروانی رسیدم که واقعه شهریور
۲۰ اتفاق افتاد . روزی که هواپیما های ایرانی شهر تهران را بمباران
کردند ، کریم آقا بوذرجمهری مرا خواست و گفت فوراً "بکاخ سعدآباد برو
و حفاظت خانوادده سلطنت را بعهده بگیر . با عجله به کاخ سعدآباد رفتم
دیدم هیچکس مراقبت نمیکند و سرباز مسلحی هم وجود ندارد . قدری
جلوتر رفتم دیدم ملکه ما دروشا هدختها با حال نگرانی زیادی زیر
درختها ایستاده اند . ملکه ما درازنا را حتی با مشت بدن دانهای خود
کوبیده که دندان جلوی شکسته بود . آنها میگفتند میترسند که مردم
بکاخ بریزند و آنها را بکشند . قدری به آنها دل داری داده گفتم
حفاظت کاخ را بعهده میگیرم و شما نگران نباشید . وقتی بعمار
سلطنتی رفتم دیدم شاه و ولیعهد بدون داشتن محافظ دارند با هم
صحبت میکنند . به صورتی بود تا حدی امنیت را برقرار کردم . آنها
میترسیدند که ما با هواپیما های ایرانی که خلبانان آن طغیان
کرده اند کاخ سعدآباد را بمباران کنند .
هنگامیکه با ملکه ما دروشا هدختها زیر درختها ایستاده بودیم علی قوام

با اتومبیل بسرعت خود را با آنجا رسانید و گفت بیا شید به سفارت انگلیس برویم و به والاحضرت اشرف گفت شهرام را بیا و رید که آنجا امن است چون میخواهند کاخ سعدآباد را بمباران کنند. والاحضرت اشرف گفت من ترجیح میدهم که پسر مدرک خنجر بمباران از بیسن برود تا به سفارت انگلیس برویم و پناهنده شویم. با عصبانیت از علی قوام جدا شد.

خیلی زود ازدواج هر دو ما بهم خورد. علی قوام ز همان روزهای اول اختلاف پیدا کرد و من هم در سال اول دیگر ازدواج خود را پایان یافته میدانستم. منتها وقتی به پدرم میگفتم اظهار میداشت در این شرایط نمیشود در این باره با رضا شاه صحبت کرد. بناچار از هم جدا بودیم ولی ظاهراً ازدواج ادا شده است.

بعلت نگرانی وضع خانوادہ سلطنت تصمیم گرفته شد که من آنها را به اصفهان ببرم. با اتومبیل بیوکی که تازه خریده بودم فوزیه کنار دست من نشست و ملکه مادر و شاه دخترها شمس و اشرف صندلی عقب اتومبیل نشستند و با عجله حرکت کردیم. ولی نداشتن بنزین بزرگترین مشکل بود. گفتیم از تهران خارج می‌شویم و بهر صورتی است بنزین تهیه می‌کنیم. در بین راه بعضی دوستان را میدیدم با شیلنگ از اتومبیل آنها بنزین می‌گرفتیم و تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب در راه اصفهان بودیم. گرسنه و تشنه و گرد و خاک گرفته وارد اصفهان شدیم. فرمانده لشکر سرتیب شعری بودا و گفت هیچ وسیله پذیرایی ندارد و نمیتواند کاری انجام بدهد. گفتم بهر حال اینها خاندان سلطنت هستند و پس از اقادا ما تی در منزل کاررونی برای ما جا تهیه کرد و بعداً بمنزل دهش منتقل شدیم. مدتی در اصفهان ماندیم تا اینکه رضا شاه هم از تهران حرکت کرد. چون نگران او بودیم که در بین راه مانده بود خود را با اتومبیل بوسط جاده اصفهان رسانند. بقدری خسته بودم که از اتومبیل پیاده شده کنار اتومبیل روی زمین خوابیدم. ناگهان دیدم یک نفر مرا صدا میزند و وقتی چشم باز کردم دیدم رضا شاه

است که با سرو صورت خاکی از راه رسیده و میگوید اینجا چکار میکنید؟
گفتم پنجاه کیلومتر از صفهان خارج شدم تا با استقبال شما بیایم ولی
بعلت خستگی خوابم برد. بعد همراه رضا شاه عازم صفهان شدیم. او هم
اتومبیلش خراب شده با اتومبیل دیگری خود را رسانیده بود.
با اینطرز به بندرعباس رفته و قرار نبود من همراهان باشم. در کرمان
به سرتیب سیاه پوش گفتند به شاه تلگراف کنید که فریدون همراه ما
خواهد بود و من هم از بندرعباس سوار کشتی شدم. وقتی میخواستم بکشتی
بروم گفتم اتومبیل بیوک مرا هم داخل کشتی کنند که رضا شاه گفت
فریدون اتومبیل لازم نیست اگر اتومبیل خواستی برایت تهیه خواهم
کرد. من هم در بندرعباس اتومبیل خود را تحویل پدرم دادم. در بمبئی
رضاشاه برایم اتومبیل خرید.

وقتی به بمبئی رسیدیم و اجازه ورود به هندوستان را ندادند رضا شاه
خیلی عصبانی شد و گفت با من صحبت شد که آزادم بهرکجا که میخواهم
بروم حالا مثل اینکه زندانی هستم و بشدت اعتراض کرد. در کشتی
والاحضرتها میگفتند بهتر است به آمریکا جنوبی برویم و برنامه هم
سفر به آرژانتین بود. وقتی اسم جزیره موریس را به رضا شاه گفتند،
میگفت من بین سیاهان و به مستعمرات نمیروم این اهان با ایران
و ایرانی است وقتی هم جزیره موریس آمد، آنقدر عصبانی بود که
هیچگاه از باغی که در آنجا اقامت داشت خارج نشد و شب و روز نامه
مینوشت و تلگراف میکرد و اعتراض داشت.

وقتی ایران به آلمان اعلان جنگ داد و قرار داد با متفقین امضا شد
فرمانده جزیره موریس جشن گرفت و رضا شاه را هم دعوت کرد که شاه
قرار بود با لباس اسمو کینک برود. رضا شاه از پوشیدن این لباس و
پاپیون خیلی ناراحت بود که من پاپیون او را بگردنش بستم و گفتم
چه باید کرد میهمان هستید و باید برویم. رضا شاه گفت من از اینکارها
بدم میآید. من نظای هستم و لباس اسمو کینک و پاپیون یعنی چه؟
فقط یک ربع در میهمانی شرکت کرد.

هروقت نا مه ها را دیکته میکرد و مینوشتم آنرا بفرانسه ترجمه میکردم
مرا میخواست و میگفت آن نا مه ها را دو مرتبه به فارسی ترجمه کنید تا
بدانم عین جملات من هست یا نه؟ از عجب اینک این مرد حتی یک
کلمه از گفته های خود را از یادش نبرد. بقدری نکته سنج بود که اگر
یک کلمه از حرفهایش پس و پیش میشد میگفت قبول ندارم، بهمین جهت
خیلی در ترجمه نا مه ها و تلگرافاتش دقت میکردم که عین گفته های
خودا و با شد.

رضا شاه بتدریج کاغذ هم مینوشت دستخط های زیادی از او دارم که
در تهران مانده و بعکس آنچه میگویند خط و ربط او هم تا حدی خوب
شده بود. حس فراگیری عجیبی داشت در تبعید میخواست فیزیک یاد
بگیرد. حافظه عجیبی هم داشت. کلمات و مطالبی که میگفت خیلی دقیق
و حساب شده بود. نسبت بمن و همراهان خیلی مهربان و رؤوف بود
و خاطرات زیادی را هم برای من بیان کرد گفتم خوب است اینها را
یادداشت کنم میگفت لازم نیست. فقط بخود شما میگویم.

پس از مکاتبات و اعتراضات زیاد قراش در رضا شاه به کانا دا برود.
موجبات سفر هم فرا هم شد. چون زمان جنگ بود باید کشتی بصورت اطمینان
بخشی او را میبرد. چندتن از اعضای خاندان سلطنت تصمیم گرفتند
با پیران بروند قرا ر بودا یزدی با آنها برود ولی رضا شاه مرا خواست
و گفت معتقدم شما با آنها بروید و ایزدی باشد وقتی به کانا دا رفتم
بشاه مینویسم که شما را بکانا دا بفرستد. عجلتاً همراه آنها به پیران
بروید که با زحمت فراوان خود را با پیران رسانیدیم. هنگامیکه رضاشاه
به ژوهانسبورگ رفت دید هوای آنجا خوب است و از محیط ژوهانسبورگ
خوش آمد و گفت دیگر قصد ندارم به کانا دا برود. در همانجا ماند تا
حیاتش پایان یافت. وقتی از رضا شاه جدا میشدم مرا بوسید و گفت

فعلاً به پیران برو و وجود تو برای کمک به شاه خیلی لازم است.
من به پیران آمدم و نهایت همکاری را کردم ولی متأسفانه جریاناتی
پیش آمد که بدون جهت ایشان از همکاری با من صرف نظر کرده و مرا

من معتقد هستم کاری که ما انجام داده ایم مقدمه ایست برای همکاری نزدیک و دامن داری. امیدوارم هرچه زودتر بمحض اینکه اوضاع مساعدتر شد شما را در ایران به بینم تا سعی کنیم برای روابط آینده خودمان اساس محکم و پابرجائی برقرار کنیم.

من از شما پنهان نمیکنم هرگاه پیشنهاد من به هیئت وزیران برای تصویب قرارداد جدید مورد پشتیبانی علیحضرت همامیونسی قرار نمیگرفت با مشکلات زیادی از طرف آن هیئت مواجه میشدیم زیرا آنها هنوز معتقد هستند که دعوی دولت شاهنشاهی ایران بمراتب بیش از یک میلیون لیره میباشد که کمپانی برای تصفیه دعوی گذشته ایران موافقت کرده است بپرداخت دلیلی دیده نشده که از این مبلغ متراکم زسالیان پیش شرکت برای پرداخت مالیات گذشته چیزی منظور نکرده باشد. من نیز از شما پنهان نمیکنم که با نظروزرء موافق میباشم و از اینکه نسبت به تقاضای من برای افزایش مبلغ یک میلیون لیره توجهی نشده است بی اندازه ناراحت و متاثر شدم. بهر حال میل و دلخواه علیحضرت تمام میاین مشکلات را برطرف نموده است بطوریکه ملاحظه میفرمائید اینک هیئت وزیران قرارداد را تصویب کرده و هیچگونه مانعی برای امضاء آن وجود ندارد. حال که می بینم استدعای من برای افزایش مبلغ یک میلیون لیره مورد قبول واقع نشده دیگر بیش از این اصرار نمیکنم. در مقابل خواهش دارم که با ردیگر موضوع را مورد توجه قرار داده و این تقاضای خصوصی مرا بپذیرید.

من تصمیم گرفته ام موزه ای در تهران تأسیس کنم. برای شروع کار و بنای آن در حدود پنجاه هزار لیره لازم است که از بودجه جاری کشور تأمین آن امکان پذیر نمیشود. هرگاه این نظرو طرح من بصورت عمل درآید بسیار خوشحال خواهم شد.

بعنوان یک دوست از شما تقاضا دارم وجه مزبور را اضافه بربیک میلیون لیره در اختیار بگذارید. یقین دارم همکاری شما هم که تاکنون این

همه محبت بمن کرده اند از بذل این کمک مضایقه نخواهند کرده ضافا"
برای اینکه با اختیارات و قدرتی که شما دارید پشتیبان این خواهش
من خواهید بود .

آیا میتوانم روی حمایت شما و تقویت همکاریان شما حساب کنم؟
با میدجواب مسأله شما سرجان عزیز احترامات مرا بپذیرید
تیمورتاش

*

اطلاعات واصله حاکی است که اصل نامه بفرانسسه بوده و وسیله
(کوریر) یا مامور مخصوص شرکت نفت مستقیماً و خیلی محرمانه برای
سرجان کدمن ارسال شده اند. آراء پست ... با این نظر معلوم نیست
چگونه این نامه بدست رضا شاه افتاده است؟

با توجه به سوءظن شدید رضا شاه و نکته در این سند وجود دارد که میتواند
در سرنوشت تیمورتاش موثر بوده باشد. یکی اینکه تمام مسئولیت
قرار داد نفت بعهدده شاه انداخته شده با تصدیق با اینکه مبلغ یک
میلیون لیره با بت تصفیه محاسبات شرکت نفت کافی نبوده که وزیر
دربار و وزراء هم با آن موافق نبوده اند فقط حمایت شاه موجب تصویب
آن شده و دیگری تقاضای ۵۰ هزار لیره بطور خصوصی برای ساختن موزه ...
با عنایت با اینکه رضا شاه نسبت با مورمالی خیلی حساسیت داشته و
قطعاً این نامه نویسی هم از او پنهان بوده میتوان حدس زد که چرا
روش رضا شاه نسبت به تیمورتاش تغییر کرده است .

تعبیر و تفسیر درباره چگونگی وضع تیمورتاش و اینکه روسها و
انگلیسها کدامیک در سقوط او موثرتر بوده اند مختلف است. نمیتوان
بطور قطعی اظهار نظر کرد ... العلم عند الله

* * *

ب: تقی زاده و انگلیسها - این سند که از بیگانی وزارت خارجه
انگلستان بدست آمده روشن میکند که برخلاف شایعات منتشره سید
حسن تقی زاده بعلت سوابقی که در جنگ جهانی اول برای رها نشی
ایران از تعدیات روس و انگلیس در برلین انجام داده است خیلی

موردا اعتماد دولت انگلستان نبوده است .

سندشماره ۵۴۰۰ / ۳۴/۴۷ ۴ سپتامبر ۱۹۳۳ صفحه ۱۵۹

تلگراف از سفارت انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه انگلستان استعفاى دولت ایران - دولت ایران در ۱۳ سپتامبر استعفا داد .
قرا را ست زیر نظر نخست وزیر دولت بعدی تشکیل بشود . نامزدهای احتمالی وزیر امور خارجه (فروغی) - وزیر دارائی (تقی زاده) میباشد .
برای استعفاى کا بینه دلیل خاصی وجود ندارد . نظرایین است که شخص فعلی به جای نخست وزیر فعلی (مخبر السلطنه) سرکار آید .
یا داشت وزیر خارجه انگلیس زیر تلگراف :

"تصور میکنم دلائلی داریم که از انتصاب تقی زاده بسمت نخست وزیر متاسف و متاثر شویم . در این اواخر به تعصب گرائی (ناسیونالیستی) او افزوده شده است . از طرف دیگر وجود فروغی برای تصدی پست وزارت امور خارجه مفیدتر از مقام نخست وزیری میباشد . البته در حال حاضر پیش از آنکه بدانیم جای وی چه کسی برای این پست تقلا میکند نمیتوان نظری داد . واقعاً وجود هدایت در مقام نخست وزیری کا ملا' نامیدکننده بود . بهر حال با پیدا شدن او رشد که هرگونه ترکیب تازه در کا بینه برای انجام مسئولیت های خطیر موثر خواهد بود ."

به یاد داشت بالا ضافه شده تقی زاده از کا برکنار شده بعید نبوده که او برای بدست آوردن مقام نخست وزیری فعالیت میکرد . ضمناً " با فروغی هم نمی ساخت . در هر حال باید منتظر نظر بعدی آقای مالت شد . در زیر تمام این یادداشتها پس از امضا قید شده (تقی زاده مورد غضب شاه قرار گرفته و من از چند هفته پیش یقین داشتم که روزهای او بسر آمده است) .

پس از پنج روز در روز ۱۹ سپتامبر هیئت وزیران به ریاست محمد علی خان فروغی تشکیل شد .

کاظمی وزیر امور خارجه - صدرا لاشراف وزیر دارائی - داوور وزیر دارائی .

*

با این نظر ملاحظه میشود که نه تنها تقی زاده بمقام نخست وزیری نرسیده بلکه از وزارت دارائی هم برکنار شده است. بدون شک خدمات تقی زاده در راه ترویج ادبیات و تاریخ و تمدن ایران خیلی با ارزش میباشد.

علی مشیری - لندن نوامبر ۱۹۸۸

* * *

۱۱- توضیحی درباره سرتیب شوکت و سرهنگ ارفع

دوست ارجمندم، در مورد دو جلد کتاب ارزنده که بنا ما ایران در عصر پهلوی انتشار داده‌اید در بعضی وقایع فقط به ذکر نام کوچک اکتفا گردیده که مسلماً برای برخی از خوانندگان خصوصاً آیندگان ناشناس باقی خواهند ماند، از آنجا نیکه منظور جناب عالی تدوین قسمتی از تاریخ کشور میباشد لازم است که هویت کامل گذشتگانی که برای وطن بلا دیده جانفشانی کرده‌اند بوضوح ثبت گردد. اینک اطلاعاتی را که شخصاً در دو مورد که اساساً می‌آنان در جلد اول ذکر گردیده است ذیلاً معروض میدارم:

۱- در صفحه ۲۸۸ جلد اول نامی از یاور مصطفی خان برده شده که شیخ خزعل را با تمهید مقدمات قبلی و با مهارت خاصی در اهواز دستگیر و شبانه با اتومبیلی بصوب تهران حرکت داد، و با و مذکور در ۶ سالگی همراه پدرش معدل السلطنه که ما مورسفات ایران در اطریش بود به وین عزیمت و در آنجا وارد مدرسه نظام گردید و به مصطفی رومانی معروف بود و پس از برقراری تشکیلات ثبت احوال نام فامیلی شوکت را برای خود انتخاب کرد و تا درجه سرتیپی ارتقاء درجه یافت. پس از شهریور ۱۳۲۰ به ریاست شهربانی رشت، مشهد و آذربایجان منصوب گردید. این افسر درستکار و قدرتمند که ده‌هزار لیبره وعده شیخ خزعل را نپذیرفت، در سال ۱۹۷۶ در حسرت و تنگدستی جهان را بدورد گفت و تنها فرزندان و که با زپرس دادگستری تهران بود در زمان حیات پدرش

جوانمرگ گردید و هم‌اکنون فرزند و نوه او در لندن بسر می‌برند .

۲- در یکی از صفحات جلد اول اشاره به قتل سرهنگ یوسف خان توسط سربازان در سلما س شده است ، سرهنگ مزبور نام فامیلی ارفع داشته و از بستگان بسیار نزدیک سر لشکر حسن ارفع بود که بعلت نرسیدن چند ماه حقوق توسط سربازان خودش در عین بیگناهی قطعه قطعه گردید . یکی از خواهران سرهنگ مزبور خانم مرضیه ارفع میباشد و اولین سرهنگ ایران از طبقه نسوان است که تصور میکنم در قید حیات باشد .

فرخ محسن زاده - لندن دسامبر ۱۹۸۸

* * *

۱۲- درباره ترور سنا تور موسوی

بعد از چاپ مطالب مربوط به مجلس سنا درباره ترور سنا تور موسوی با بعضی از بستگان ایشان تماس گرفتم که یکی از آنها به من چنین نوشت :

"لقب (رئیس التجار بهبهان) با ایشان از طرف احمد شاه قاجار در مراجعت از اروپا در بوشهر داده شد .

هنگامیکه رضاشاه هم برای حفظ استقلال خوزستان و از بین بردن ملوک الطوائفی اقدام میکرد قوای نظامی در بهبهان متمرکز گردید که از آنها حمایت میکرد .

پس از شهریور ۲۰ به دستور قوام السلطنه نخست وزیر وقت از خوزستان به همراه ما مورین به تهران اعزام گردید و مدت ۸ ماه تحت نظر بود . " سنا تور دیوان بیگی استان دار وقت خوزستان در این باره چنین می نویسد :

"نخست وزیر مرا خواسته بود که برای ملاقاتش به کاخ ابیض رفته . نخستین مطلبی که بمن گفت این بود که انگلیسها از شما خیلی ناراضی

هستند و می‌گویند شما از محترکین ما نند رئیس التجا رکه ما زاد محصول خوزستان را در باره زارسیاه خریداری میکنید جا نبداری میکنید . من توضیح دادم که موضوع صحت ندا ردوشخما" بمحل رفته ام و چنین نیست . بتوصیه نخست وزیر به دیدار مقامات سفارت انگلیس رفتم . سر ریدبولارد وزیر مختار بدعنع انگلیس بمن گفت آقای استاندار خیلی متاسفم زاینکه شما در خوزستان به وظیفه خود عمل نکرده اید . گفتم مقصود شما را نفهمیدیم گفت مقصود این است که با یستی تا بحال رئیس التجا رو محمودنا صری را تیرباران کرده با شیدکه موجب گرانی ارزاق شده اند . گفتم اگر قصد شوخی نداشته با شید بنظرم فرا موش کرده اید که ایران مملکتی است مشروطه و یک استان ندا برصرفا تها م حق ندا ردچنانکه در مستعمرات معمول است متهمی را بر خلاف قانون خود سرائه مجازات کند . در مورد رئیس التجا روناصری رسیدگی شده و به ثبوت رسیده که با زرس اشتباهکاری کرده است . شخما با حضور ما مورین و معتمدین محل رسیدگی کردم مسلم شد که جنس رئیس التجا بر صدتن نمیرسید و ما مورانگلیسی گزارش غلط داده است * * *

سید سدا لله موسوی پس از چند دوره نما یندگی مجلس در سال ۱۳۵۴ بسمت سنا تور خوزستان انتخاب گردید . در زمان نخست وزیری مهندس شریف امامی سرپرستی کمیسیون خاص رسیدگی به موضوع آتش سوزی سینما رکس آبادان را پیدا کرد و به خوزستان مسافرت نمود و گزارش رسیدگی را برای نخست وزیر فرستاد .

پس از استقرار رژیم فعلی در ایران روز ۵۸/۱/۱۹ در تهران دستگیر و به زندان قصر منتقل گردید . روز ۵ خرداد به تقاضای ابوالقاسم ستاریان دادستان انقلاب خوزستان به بهبهان منتقل و در فرمانداری آن شهر زندانی شد و مکررتقاضای محاکمه علنی خود را داشت . روز ۱۸ تیر ماه ۱۳۵۸ هادی دادستان کل انقلاب حکم آزادی ایشان را صادر و به تقاضای فرزندا و دوپا سدا ربرای اجرای حکم آزادی عازم بهبهان گردیدند . روز ۲۱ تیر پارسا ران مسلح به هوا زواردمی گردند .

داستان که از جریان مطلع شد و این کار را برخلاف نظر خود می دانست که سوء نظر مادی بوده است دو پاسدار را خلع سلاح میکنند و آنها را در داستان ننگه میدارد .

روز ۲۰ تیرماه ۵۸ همدانی استاندار وقت خوزستان (سرلشگر دکترمندی) با هلیکوپتر به بهبهان آمده و در محل فرمانداری که با زداشتگاه او بوده است با او ملاقات و مذاکراتی صورت میگیرد که از متن آن اطلاعی در دست نیست .

روز ۲۱ تیرماه ۱۳۵۸ صبحگاهان هنگامیکه سنا تور موسوی در بازداشتگاه خود مشغول خواندن نماز بوده است با ضرب یک گلوله پس از ۰۳ روز با زداشت بقتل میرسد . پاسداران قبل از ظهر همان سرروز پس از معطلی در بین راه به بهبهان میرسند . وقتی می رسند که کار از کار گذشته بود .

سنا تور موسوی هنگام ترور ۸۰ سال داشته است .

* * *

۱۳- چگونگی بازداشت سردار اسعد و بازدید رضا شاه از کارخانجات شهباز

کتاب شگفتیهای زندگی رضا شاه را خواندم و از آن بسیار لذت بردم بدینوسیله ضمن سپاسگزاری چند نکته و خاطره را با حضور میرسانم :
* در سطر آخر صفحه ۳۰ کتاب نوشته شده است مریم فیروز همسر دکتر اسفندیاری با دید با اطلاع برسانم که مریم فیروز همسر سرتیب عباسقلی اسفندیاری برادر دکتر اسفندیاری بوده است .
* در مورد دستگیری وزندانی شدن سردار اسعد بختیاری، عموزاده اینجانب سرهنگ فرج الله نوری اسفندیاری چنین حکایت میکند :
" رضا شاه همه ساله به ما زندران مسافرت میکرد و ما دامیکه قصر شاپور در بابل ساخته نشده بود خانه مجللی را در شهر برای پذیرایی

وی ترتیب می دادند. آن سال که سردار اسعد با زداشت زندانی شد من با درجه سروانی ریاست شهربانی بابل را عهده دار بودم. شبی نسبتاً دیر وقت از طرف رضا شاه احضار شدم. پس از کسب اجازه شرفیابی وارد سالن شدم دیدم شاه در سالن قدم میزند در حالی که سرش پائین است و به نقش‌های قالی نگاه میکند (این وضع نشان می‌داد که شاه به عللی ناراحت است). پس از چند لحظه فرمود این پدر سوخته را همین امشب ببر به تهران و تحویل زندان قصر بسده. من طبعاً چون هویت شخص مورد نظر برایم روشن نبود حیران ماندم که شاه فوری متوجه شد و فرمود سردار اسعد را می‌گویم. بلافاصله اطاعت امر شد و سردار اسعد را خودم با تعدادی پلیس با یک دستگاہ تومبیل باری فردسون توری به تهران برده و تحویل زندان قصرش دادم.

دو خاطر هم دارم که شاید نقل آنها بی مورد نباشد:

رضا شاه با توجه مخصوص که به پیشرفت از هر جهت و بخصوص ارتش داشت تصمیم گرفت چند نوع از هواپیماهای نظامی روز را در خود کشور با امکانات موجود از طریق ساختن بعضی از قطعات و قسمت‌ها و خریداری بقیه و مونتاژ آنها در ایران تهیه کند و بدین منظور کارخانجات شهباز نیروی هوایی در دوشان تپه آماده و شروع به کار کرد. پس از اینکه مهندس پرونداز اولین سری این هواپیماها آماده پرواز شد، دعوتی از رضا شاه و وزیر و نمایندگان مجلس بعمل آمد و هواپیماها پرواز جمعی در حضور مدعوین انجام دادند. من در آن زمان با درجه ستوانی در کارخانجات شهباز خدمت می‌نمودم و در محل حضور داشتم. خوب بخاطر دارم هنگامیکه هواپیماها از بالای سر رضا شاه و مدعوین که جلوی آسیانه ایستاده بودند عبور کردند شاه رو کرد به محتشم السلطنه اسفندیاری و فرمود خوب چطور بود؟ محتشم السلطنه عرض کرد بد نبود قربان. شاه فرمود نگو بد نبود بگو خیلی خوب بود خیلی خوب بود.

تا شهریور ۲۰ که هواپیماها در کارخانجات شهباز ساختند و مونتاژ می‌شدند رضا شاه مرتباً از این کارخانجات بازدید بعمل می‌آورد.

پیشرفت کا را تحت نظارت مستقیم داشت . یکی از روزها کہہ برای با زدید آمدیکی از افسران ہمدورہ من افسر نگہبان بود . پس از ورود شاہ و عرض گزارش از طرف افسر نگہبان شاہ فرمود توجہ تخصصی داری ؟ عرض کرد افسر فنی ہستم . فرمود از تو مہمیل ہم چیزی سرت می شہ ؟ رفیق ما زرنگی بخرج دادو گفت بلہ قربان (چون اگر می گفت نہ این سئوال پیش می آمد پس چہ افسر فنی ہستی و غیرہ) پس شاہ فرمود فوری ببین این پدر سوختہ (ا شاہ بہ را نندہ) چہ بلائی سرما شین من آورده و بطرف کا رخا نجات حرکت کرد . رفیق ما از را نندہ پرسید چہ بلائی سرما شین آمدہ ؟ را نندہ جواب داد ہیچی آقا امروز اوقات بابا بسہ عللی تلخ است و پی بہا نہ می گردد موتور ما شین رابانفت شستم قدری بوی نفت می دہد عیب دیگری ندارد . خدا امروز رحم کند کہہ بہ کسی صدمہ نرسد .

در شعبہ نجاری کا رخا نجات شہبازیک ما شین ارہ مجموعہ ای بزرگ برای قطع الوار ہم وجود داشت کہ ہر وقت شاہ قدم بہ محوطہ می گذاشت فوری یک الوار قطور پرگرہ را بہ خورد آن ارہ می دادند تا سرو صدای زیاد را ہ بیفتد و بدینوسیلہ بہ شاہ نشان دہند کہ کار خا نجات بشدت در فعالیت است . آن روز ہم بہ حساب خودشان ہمین حقہ را بکار بردند کہ شاہ فریادش بلند شد و گفت پدر سوختہ ہا ہر وقت اینجامی آیم صدا از این ارہ را بلند میکنند کہ نشان دہید کار می کنید خفہ اش کن خفہ اش کن . ہما نروز شاہ یکی از افسران ہمدورہ اینجا نب را کہہ در یکی از آشیانہ ہا کار می کرد بعلت اینکہ کمی خاک روی بال ہا ی یکی از ہوا پیما ہا نشسته بود از خدمت اخراج کرد ولی جای تعجب است کہ پس از گذشت حدود یک سال ضمن بازدیدش از کا رخا نجات جویای وضع آن افسر شد و دستور داد بہ خدمت اعادہ گردد .

محمد ہادی اسفندیاری (سپہبد باز نشسته نیروی ہوا ئی)

* * *

منابع و مأخذ

- ۱- پاسخ به تاریخ : محمد رضا شاه پهلوی
- ۲- نخست وزیران ایران و رهبران مشروطه : ابراهیم صفائی
- ۳- رجال عصر مشروطیت : نوشته سید ابوالحسن علوی - بکوش ایرج افشار
- ۴- ایران و موضوع ایرانی : لرد کوزن
- ۵- دولتهای ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم : دکتر عبدالحسین نوائی
- ۶- تاریخ مشروطیت ایران : سید احمد کسروی
- ۷- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران در ۳ جلد : دکتر مهدی ملکزاده
- ۸- تلاش آزادی : دکتر باستانی پاریزی
- ۹- انجمن های سری در تاریخ مشروطیت : اسمعیل رائین
- ۱۰- انقلاب ایران : تالیف ادوارد برون - ترجمه احمد پژوه
- ۱۱- خاطرات لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس
- ۱۲- تاریخ استقرار مشروطیت در ایران : حسن معاصر
- ۱۳- نمایندگان مجلس شورا یملی : زهرا شجیعی
- ۱۴- تاریخ کامل ایران : عبداللہ رازی
- ۱۵- تاریخ مختصر مجلس : سخنرانی تقی زاده در باشگاه مهرگان
- ۱۶- سی و هفت سال : احمد سمیعی
- ۱۷- هزارفامیل : علی شعبانی

- ۱۸- خاطرات اللهیار صالح : دکتر مشیر
- ۱۹- کتاب نارنجی : اسناد سیاسی روسیه تزاری در دو جلد - بکوشش احمد بشیری
- ۲۰- خاطرات حسینقلی نظام مافی : بکوشش معصومه نظام مافی و منصوره اتحادیه
- ۲۱- خاطرات احتشام السلطنه : بکوشش سید محمد مهدی موسوی
- ۲۲- تاریخ ایران : تالیف سرپرسی سایکس - مترجم محمدتقی فخردائی گیلانی
- ۲۳- تاریخ بیداری ایران : حبیب الله مختاری - مختار السلطنه
- ۲۴- آنکه گفت (نه) : دکتر مظفر بقائی کرمانی
- ۲۵- شرح حال رجال ایران در عجلد : مهدی بامداد
- ۲۶- خاندان حکومتگرایران : ابوالفضل قاسمی
- ۲۷- انقراض قاجاریه وتشکیل سلسله پهلوی : حسین مکی
- ۲۸- خاطرات ممتحن الملک شقاقی
- ۲۹- خاطرات معیر الممالک
- ۳۰- یادداشتهای دکتر غنی : بکوشش سیروس غنی
- ۳۱- دولتهای ایران از سیدضیاء تا بختیار : مسعودبهنود
- ۳۲- ایران ، کوه آتشفشان : حسنین هیکل
- ۳۳- تاریخ نوین ایران : نویسنده ایوانف - مترجم هوشنگ تیزابی
- ۳۴- خاطرات و خطرات : مخبر السلطنه هدایت
- ۳۵- دولتهای عصر مشروطیت : بکوشش ضراغامبروجنی
- ۳۶- یادداشتهای تاریخی مستشارالدوله صادق
- ۳۷- تاریخ معاصر یا حیات یحیی : یحیی دولت آبادی
- ۳۸- قسمتی از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس
- ۳۹- صورت مذاکرات مجلس شورایملی : مجلس سنا - مجلس موسسان و جلسات مشترک
- ۴۰- خاطرات ملیجک : بکوشش حسین لعل

- ۴۱- جنگ قدرتهادرایران : اثر باری روبین - ترجمه محمود مشرقی
- ۴۲- تشییع و مشروطیت : دکتر عبدالهادی حائری
- ۴۳- یادداشت‌های عبدالله بهرامی
- ۴۴- خاطرات ایرج اسکندری (یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده)
- ۴۵- یادداشت‌های سیف‌آزاد : مدیر روزنامه ایران باستان
- ۴۶- مقالاتی درباره مجلس شورا یملی : مجله کاوه
- ۴۷- خاطرات سیدعلیمحمد دولت‌آبادی
- ۴۸- احزاب سیاسی در ایران - از ظهور تا سقوط : نشریه دانشجویان پیرو خط امام - از اسناد سفارت آمریکا بنام (لانه جاسوسی)
- ۴۹- خاطره‌ای از جعفر رائد : نقل از مجله روزگار نو
- ۵۰- تاریخ بیداری ایرانیان : ناظم الاسلام کرمانی
- ۵۱- سپهسالار تنکا بنی : عبدالصمد خلعت‌بری
- ۵۲- خاطرات سیاسی و تاریخی : دکتر وحیدنیا
- ۵۳- اسناد وزارت خارجه آمریکا
- ۵۴- نامه‌هایی از سهیلی و تقی زاده : به نقل از مجله آینه
- ۵۵- خاطراتی از رجال : نقل از سالنامه دنیا
- ۵۶- نقل مطالبی از مطبوعات فارسی و انگلیسی
- ۵۷- خاطراتی از نویسنده کتاب و گفتگوهایی با بعضی از شخصیت‌ها و چاپ چند سند و مطلب ارسالی از طرف خوانندگان

* * *

جلد چهارم (ایران در عصر پهلوی)

درباره زندگی پرفراز و نشیب پهلوی دوم بزودی منتشر می‌شود

از دواجه و سوء قصدها - با زیبهای سیاسی فروغی و قوام السلطنه
درباره وقایع شهریورماه ۱۳۲۰ و آذربایجان را در جلد چهارم ملاحظه
خواهید فرمود .

اینها در راه آزادی (جان) داده اند



سید جمال واعظ اصفهانی
راد رزند ان خفه کردند



شفق الاسلام را روسها
د رتبریزد ارزند



ملك المتكيمين وميرزا جهانگیرخان سیرازی راد ریاعساه کستند





حسینقلی خان نظام السلطنه

ثروت فراوانی برای ورثه گذاشت

• ولی خوشنام بود

مخبر السلطنه هدایت

کتاب با ارزش خاطرات و خطرات

را بجای گذاشت

چه کسانی کابینه ها را ساقط کردند؟

مظرفیروز
دکتر حسین فاطمی
دکتر حسن ارسنجانی
داریوش هما یون
دکتر منوچهر آزمون

کابینه قوام السلطنه را
کابینه دکتر مصدق را
کابینه دکتر امینی را
کابینه دکتر آموزگار را
کابینه مهندس شریف امامی را

(روزنامه دیپلمات)

مشیر السلطنه دردوران کوتاه
 سلطنت محمد علیشاه قاجار
 • چهار بار نخست وزیر شد
 زیرا کاری بخارهای مملکت
 نداشت
 موقوفه (عزاب عرب) یادگار
 اومیباشد



سهام السلطان بیات هم از
 نخست وزیرانی بود که مورد
 حمایت دکتر مصدق قرار داشت
 بهمین جهت فراکسیون حزب
 توده هم باورای موافق داد

نخست وزیرانی که (جان) باخته اند



باگلوله فدائیان اسلام
رزم آرا - هژیر - حسنعلی منصور
از پای درآمدند

امیرعباس هویدا
تنها نخست وزیری است که اعدام شد



جنگ (قدرت) د ایران



دفتی حزب ملیون برهبری-
دکترافبال و حزب مردم
برهبری علم تشدیل سند
دکترافبال که بر نامه
د ولتشر (کار- کار- دار)
بود بشهر- رستانها سفر می کرد
و هر روز لنگیک کار عمرانی
را بزمین میزد . علم هم د ر
تهران روتزد ولت حاکم
را مورد انتقاد قرار میداد .



وقتی دکتر بختیار کابینه خود را
به شاه معرفی کرد • مطبوعات
خارجی با چاپ این عکس
نوشتند که بحران ایران شاه
را مجبور کرد کابینه ای را بپذیرد
که زیر سایه دترمصدق قرار
دارد •



اینها قرار بود نخست وزیر شوند



اللهیار صالح

پیشنهاد نخست وزیری را رد کرد



سید باقر لاطمی

میخواست جانشین مهدی بشود



دکتر سنجابی

همکاری با خمینی را ترجیح داد



دکتر غلامحسین صدیقی

صدیقی گفت
بشرعی نخست وزیری را
سپید کرد ده سناه در ایران
بماند

اینها هم شانش نخست وزیری داشته اند



نجم الملك هم
برای نخست وزیری پیشنهاد شد
ولی شاه گفت با اونمیتوانم کار کنم



دکتر مظفر قاسمی مینوسد:
اگر اوم برای نخست وزیری دعوت کرد مانند
ولی گفته است بشرطها وشروطها



مجید آهسی
پیشنهاد رضاشاه را برای نخست وزیر
نپذیرفت



فہیم الملك کفیل نخست وزیر
برای کسب رأی تعایل بمجلس آمد
ولی مجلس اورا قبول نکرد •